

تئوریهای حسابداری

تألیف

الدن اس هندریکسن

مایکل اف ون بردا

ترجمهٔ دکتر علی پارسائیان

انتشارات ترمه ۱۳۸٤

هندریکسن، الدین Hendrksen, Eldon S.
تـئوری‌های حسـابداری/ الدن اس. هـندریکسن، مـایکل اف. ون بـردا؛ تـرجـمه عـلی پارسائیان-- تهران:ترمه، ۱۳۸۶
۲ ج. جدول
شابک (ج ۱): ۸-۵۵-۷۸۹۳-۹۶۴
شابک (ج ۲): ۲-۵۵-۷۸۹۳-۹۶۴
شابک دوره: ۰-۶۲-۷۸۹۳-۹۶۴
فهرستنویس بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. حسابداری. الف. ون بردا، مـایکل..Van Berda, Michael F.ب. پـارسائیان، عـلی، ۱۳۲۲-، ج. عنوان.
۹ت۹هـ/ HF ۵۶۲۵ ۶۵۷
کتابخانه ملی ایران ۴۷۲۲-۸۶م

عنوان: .... تئوری حسابداری (جلد دوم)
نویسنده: .... الدون اس. هندریکسن - مایکل اف. ون بردا
مترجم: .... دکتر علی پارسائیان
ناشر: .... انتشارات ترمه
نوبت چاپ: .... دوم ۱۳۸۶
تیراژ: .... ۱۱۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: .... رسام/ خیام
شابک ج ۲: ۲-۵۵-۷۸۹۳-۹۶۴ ISBN:964-7893-55-2
شابک دوره: ۰-۶۲-۶۷۸۹۳-۹۶۴ ISBN:964-7893-62-0
طرح روی جلد و ناظر فنی: .... رعنا غمگسار
حروفچینی و صفحه آرایی: .... انتشارات ترمه
قیمت: .... ۷۰۰۰ تومان

انتشارات ترمه: تهران، خ انقلاب، خ ۱۲ فروردین، پلاک ۲۵/۱
تلفن: ۶۶۹۶۳۳۰۱ **تلفکس:** ۶۶۴۱۷۳۴۶
مرکز پخش تهران: تهران و شهرستان، پخش سینا، خ انقلاب، خ ۱۲ فروردین، خ شهید وحید نظری، پلاک ۲۵۸ تلفن: ۶۶۴۰۱۷۸۳-۶۶۴۸۱۵۱۴

مقدمه

این کتاب ترجمه دقیقی است از Accounting Theory اثر مشهور هندریکسن و ون بردا، چاپ پنجم که در ۱۹۹۲ منتشر شده است.

نویسندگان با این دیدگاه کتاب را تالیف کرده‌اند که خواننده با ساختار اصول و زیر بنایی حسابداری آشناست. تردیدی نیست که آگاهی اولیه از علوم اقتصادی و مالی می‌تواند در راه درک مطالب کتاب کمک‌های شایانی بنماید.

در این کتاب یک چارچوب مرجع کلی ارائه شده که خواننده می‌تواند با استفاده از آن بسیاری از تئوری‌های حسابداری مالی و شیوه‌های عملی را مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهد. این چارچوب در برگیرندهٔ تعداد زیادی تئوری می‌شود که الزاماً با هم سازگار نیستند و در بسیار از موارد به نتیجه‌های متفاوتی می‌انجامند. ارزیابی‌ها از سه دیدگاه (در سه سطح) انجام شده است:

۱. از دیدگاه ساختاری: رابطه بین سیستم‌های عملی و گزارشات مالی

۲. از دیدگاه تفسیری: رابطه بین شرح و وصف پدیده‌های دنیای واقعی و شیوه‌های اندازه‌گیری (تعیین ارزش و مقدار) آنها

۳. از دیدگاه رفتاری: واکنش افراد متاثر از گزارشات مالی، از جمله استفاده‌کنندگان از آنها (فردی و گروهی) و ارائه کنندگان اطلاعات حسابداری

هنگام ارزیابی بیشتر بر دیدگاه‌های استقرایی - استنتاجی و روش‌های بازار سرمایه تاکید شده است ولی در این میان از سایر روش‌ها هم غافل نمانده‌ایم. در برخی از موارد چندین دیدگاه (که منجر به روش‌های گوناگون شده‌اند) مورد نقد قرار گرفته‌اند، بدون این که بهترین راه حل ارائه گردد. در برخی دیگر از موارد نویسندگان کتاب دیدگاه‌های خود را ارائه کرده‌اند و با تکیه بر منطق و دستاوردهای تجربی سعی کرده‌اند مدارک و شواهدی مؤید دیدگاه خود را ارائه کنند.

در هشت فصل نخست، درباره مبانی تئوری‌های حسابداری بحث کرده‌ایم. فصل یک مقدمه و روش‌شناسی ارائه شده است. دو فصل درباره پیدایش حسابداری، یک فصل درباره سیر تکاملی اصول پذیرفته شده حسابداری، یک فصل درباره ارکان اصلی تشکیل دهنده گزارشات مالی، یک فصل درباره تئوری بازار سرمایه و فصل دیگر درباره تئوری تصمیم‌گیری و سرانجام یک فصل درباره مقررات حسابداری است.

در سه فصل بعد صورت سود و زیان مورد بررسی قرار گرفته است که درباره شیوه محاسبه سود، درآمد و هزینه‌هاست. در فصل بعد تغییرات قیمت‌ها مورد تاکید قرار گرفته که با توجه به تغییر قیمت‌ها به مسائل مطرح در تعیین ارزش دارایی‌ها پرداخته‌ایم.

هشت فصل بعد درباره ترازنامه و اقلام تشکیل دهنده آن (دارایی‌ها، بدهی ها و حقوق صاحبان سهام) بحث کرده‌ایم.

در بخش انتهایی درباره شیوه افشای اطلاعات به سرمایه گذاران، بستانکاران و سایر گروه‌های ذی نفع بحث شده است.

امید است که این مطالب بتواند خواست یا نیازهای آموزشی دانشجویان را تامین نماید. بدیهی است که ترجمه چنین کتاب و رفتن چنین راهی مخاطره‌آمیز است و ای بسا مترجم دچار لغزش‌هایی شده باشد. بدون تردید دیدگاه‌های سازنده شما می‌تواند نقاط ضعف نوشته را کاهش دهد و چاپ‌های بعدی با کاستی‌های کمتری به دانشجویان ارائه گردد.

یزد - عیش آباد. علی پارسائیان

فهرست مطالب

فصل ۱۳

فصل ۱۴

فصل ۱۵

فصل ۱۶

فصل ۱۷

فصل ۱۸

فصل ۱۹

فصل ۲۰

فصل ۲۱

فصل ۲۲

فصل ۲۳

فصل ۲۴

فصل ۱۳

صورت وضع مالی

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* ویژگی اصلی دارایی‌ها و بدهی‌ها را تعریف کنید.
* تفاوت بین دارایی‌های حاصل از منابع اقتصادی و بدهی‌های ناشی از تعهدات اقتصادی را بیان نمایید.
* با بدهی‌های ناشی از حقوق صاحبان سهام آشنا شوید.
* دربارهٔ هدف‌های طبقه‌بندی صورت وضع مالی بحث کنید.
* بدهی‌های احتمالی را تعریف کنید و دربارهٔ شیوهٔ ثبت آنها بحث نمایید.

مروری بر مطالب فصل

عکس ریپلی

صورت وضع مالی که آن را ترازنامه هم می‌نامند، یکی از گزارشات اصلی است که حسابداران تهیه‌می‌کنند. یکی از حسابداران پیشین، ویلیام ریپلی[1] آن را همانند عکسی دانست که از شرکت گرفته می‌شود و دارایی‌ها در یک طرف و بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام در طرف دیگر این عکس نشان داده می‌شوند.

دارایی‌ها و بدهی‌ها

اصولاً دارایی‌ها عبارت اند از مجموع منافع آینده؛ بدهی‌ها عبارت‌اند از ادعا علیه این منافع. مقررات زیادی ارائه شده است که بدان وسیله می‌توان دارایی‌ها و بدهی‌های حسابداری را از مجموعهٔ گسترده‌تری از بدهی‌ها و منابع اقتصادی متمایز کرد.

شناخت

در صورت‌های مالی منابع و تعهدات را فقط زمانی به عنوان دارایی‌ها و بدهی‌ها می‌شناسند که در خور تعریف مربوطه شوند، قابل اندازه‌گیری باشند، مقدار آنها بر تصمیمات مربوطه اثرگذار باشد و قابل اعتماد (اتکا) باشند.

طبقه‌بندی

باید دارایی‌ها و بدهی‌ها را طبقه‌بندی کرد تا گزارش مالی معنی‌داری ارائه شود. هر نوع طبقه‌بندی باعث خواهد شد که برخی از روابط تیره و تار و برخی دیگر بسیار روشن و چشمگیر شوند، بدین گونه طبقه‌بندی باعث می‌شود که برخی از هدف‌ها را (به هزینهٔ از دست دادن هدف‌های دیگر) تأمین کرد.

---

1. William Ripley

آیا **میکی ماوس**[1] یک دارایی است؟ *مایکل اسنر* رئیس شرکت *والت دیسنی* به تازگی ابراز داشت که شخصیت‌هایی مانند **میکی ماوس** و **دونالدداک** تنها دارایی‌های واقعی تحت تملک شرکت هستند. بیشتر مردم با این دیدگاه موافق‌اند. ولی شگفتی در این است که در می‌یابید نه **میکی ماوس** و نه **دونالدداک** و نه هیچ یک از سایر شخصیت‌های شناخته شده را نمی‌توان در ترازنامهٔ شرکت *والت دیسنی* مشاهده کرد.

دیسنی تنها شرکتی نیست که دارای منابع عمدهٔ اقتصادی است که در صورت‌های مالی آن مشاهده نمی‌شوند. در بیشتر شرکت‌ها منابع اقتصادی عمده وجود دارند که زیر عنوان دارایی‌ها گزارش نمی‌شوند. برای مثال، حسابداران اقلام زیر را شناسایی نمی‌کنند: سرقفلی که در شرکت به وجود آمده است، توانایی در گرفتن وام (تأمین مالی)، تحقیق و توسعه در حال انجام، مهارت و ایثار کارکنان و سرانجام وفاداری کارکنان به شرکت. اینها منابع اقتصادی بالقوهٔ شرکت هستند ولی در صورت‌های مالی مشاهده نمی‌شوند. به همین شیوه بسیاری از تعهدات شرکت هم در صورت‌های مالی گزارش نمی‌شوند. برای مثال، شرکت‌ها اغلب اطلاعات زیر ارائه نمی‌کنند: کل تعهدات مربوط به بازنشستگی کارکنان و هیچ یک از تعهدات گنجانده شده در قراردادهای پس از بازنشستگی کارکنان. اینکه آیا این ***منابع اقتصادی و تعهدات*** را باید در ترازنامه ارائه کرد یا خیر از مسائل عمدهٔ طرح در این فصل است.

فصل مزبور با آنچه مقصود از صورت وضع مالی یا ترازنامه است، آغاز می‌شود. در این مورد توضیح می‌دهیم که برای تعرف ترازنامه دو راه وجود دارد: ***روش غیرمستقیم***[2] یا **روش مبتنی بر درآمد و هزینه**[3] و **روش مستقیم**[4] یا **روش مبتنی بر *دارایی‌ها و بدهی‌ها***[5]. هیئت استانداردهای حسابداری مالی بیشتر طرفدارانش مبتنی بر دارایی‌ها و بدهی‌ها است. سپس در همین فصل در مورد دارایی‌ها و بدهی‌ها و نیز تعریف این اقلام بحث می‌کنیم. آن گاه در مورد شرایطی توضیح می‌دهیم که می‌توان منابع

---

1. *Mickey Mouse*
2. *revenue - expense*
3. *indirect method*
4. *direct method*
5. *asset - liability*

اقتصادی و تعهدات را در صورت‌های مالی گنجانید و دلیل طبقه‌بندی اقلام ترازنامه را ارائه می‌نماییم. در پایان در این باره بحث می‌کنیم که آیا با تکیه بر تعریف‌های ارائه شده در این فصل می‌توان مشخص کرد که شرکت‌ها کدام دسته از منابع اقتصادی و تعهدات را باید در صورت‌های مالی گزارش (شناسایی) کنند. در فصل‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸، به صورتی مفصل‌تر، دربارهٔ ماهیت هر یک از اقلام دارایی بحث خواهیم کرد. در فصل‌های ۱۹ و ۲۰ در مورد ماهیت هر یک از اقلام بدهی و در فصل‌های ۲۱ و ۲۲ دربارهٔ ماهیت حقوق صاحبان سهام بحث خواهیم کرد.

عکس ریپلی

یکی از هدف‌های عمدهٔ حسابداری این است که در دوره‌های زمانی منظم خلاصه‌ای از منابع اقتصادی و تعهدات شرکت را به شکل **صورت وضع مالی**[1] به سهامداران و سایر سرمایه‌گذاران ارائه کند. در گفتگوی روزانه و محاوره این صورت حساب را ***ترازنامه***[2] می‌نامند. در یک ترازنامه دارایی‌ها با حقوق صاحبان سهام و بستانکاران برابرند. ولی، لازم به یادآوری است که پروفسور ***ویلیام پتین*** استاد دانشگاه میشیگان گفت که فقط بدان سبب دارایی‌ها با حقوق صاحبان سهام و بستانکاران برابرند که حسابداران آنها را بدین گونه در می‌آورند (به فصل ۴ مراجعه کنید). همچنین لازم به یادآوری است که **ویلیام ریپلی** استاد دانشگاه هاروارد ترازنامه را **عکسی** نامید که می‌تواند تصویری از شرکت در یک لحظه از زمان ارائه کند. گاهی ترازنامه را صورت اقلام موجودی می‌نامند که نقطهٔ مقابل ***صورت جریان‌ها*** است. همچنین آن را با محاسبهٔ مقدار آبی مقایسه می‌نمایند که پشت یک سد قرار دارد، در مقایسه با محاسبهٔ آبی که از دیوارهٔ سد سرریز می‌شود.

در گذشته‌های دور ترازنامه را به روشی تهیه می‌کردند که آن را روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** می‌نامیدند. در این روش، می‌توان به راحتی دارایی‌ها و بدهی‌های شرکت را فهرست کرد. تفاوت بین این دو نشان دهندهٔ چیزی است که به مالکان شرکت تعلق دارد و وجود همین عدد باعث می‌شود که دو ستون ترازنامه با هم *تراز* شوند. اگر کسی حقوق مالکان شرکت را بر مبنای ارزش واقعی بازار بنویسد، دو طرف ترازنامه هیچ گاه برابر نخواهندشد. اگر حقوق مالکان برحسب ارزش بازار نوشته شوند، مانند زمانی که یک نفر شرکتی را بخرد، در طرف راست ترازنامه مبلغی اضافی به وجود خواهد آمد که آن را سرقفلی می‌نامند. طرفداران روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** مدعی هستند که از دیدگاه مبتنی بر تعیین ارزش اقلام، این روش باعث می‌شود که صورت حساب ارائه شده، از نظر تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاری، مفیدتر واقع شود.

در صورت کاربرد روش مبتنی بر **دارایی‌ها ـ بدهی‌ها** ایجاب می‌کند که از آنچه یک قلم دارایی و از

---

1. statement of financial position   2. balance sheet

آنچه یک قلم بدهی به وجود می‌آورد، تعریفی ارائه شود. برای مثال، آیا می‌توان اقلام زیر را به عنوان دارایی منظور کرد: تجهیزات و ماشین‌آلات اجاره‌ای، نرم‌افزار رایانه، یا نام تجاری؟ آیا می‌توان اقلام زیر را به عنوان بدهی گزارش کرد: پرداخت حق بازنشستگی در آینده یا ادعای مطرح در دادگاه؟ اگر کسی تصمیم بگیرد که یکی از اقلام خاص را در این گروه‌ها بگنجاند، در چه زمانی باید آن را در گروه مربوطه گنجانید؟ آیا یک نرم‌افزار باید کامل شده باشد تا بتوان آن را به عنوان یک دارایی گزارش کرد؟ آیا تعهدات مربوط به بازنشستگی باید قطعی شده باشند تا بتوان آنها را به عنوان بدهی گزارش کرد؟ به صورتی گذرا، کدام یک از اقلام را باید به عنوان دارایی یا بدهی شناسایی و در چه زمانی باید آنها را شناسایی کرد؟

روش دیگری که در این کشور (آمریکا) در سال‌های نخست سدهٔ بیستم شهرت یافت این بود که صورت سود و زیان بیشتر مورد توجه قرار گرفت. می‌توان این را روش مبتنی بر **درآمد ـ هزینه** نامید و از این دیدگاه ترازنامه را تعریف کرد. به جای پرسش اینکه آیا یک قلم دارایی به نام **حسابهای دریافتنی**[1] وجود دارد یا خیر، پرسش اصلی و مطرح این است که آیا یک قلم سود به نام **درآمد** وجود دارد یا خیر. اگر درآمد وجود دارد، پس باید حساب‌های دریافتنی به وجود آیند (فرض می‌شود که همهٔ فروش‌ها به صورت نقد نخواهند بود). شاید تبیین این دو به صورت نگاه کردن به طرف دیگر همان سکه باشد. روش‌های مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** و **درآمد ـ هزینه** متفاوت‌اند و می‌توانند به پاسخ‌های متفاوت بینجامند.

از دیدگاه روش مبتنی بر **صورت سود و زیان**، ترازنامه نقش یک **صورت حساب *اقلام باقیمانده*** ایفا می‌کند. (یعنی مرحلهٔ بین دو صورت سود و زیان را نشان می‌دهد). بدین گونه، اغلب ترازنامه نمی‌تواند اطلاعات زیادی ارائه کند و چندان قابل تفسیر نخواهد بود. گاهی گفته‌اند که در فرایند حسابداری ترازنامه نقطه‌ای از ورود و خروج نشان می‌دهد، ولی هنگامی که از دیدگاه مبتنی بر روش **درآمد ـ هزینه** به حسابداری نگاه شود، بیشتر رویدادهای گذشته و نه آینده گزارش خواهند شد. اقلام پولی، مانند وجوه نقد و مطالبات (اسناد و حساب‌های دریافتنی) نشان‌دهندهٔ قدرت خرید کنونی یا انتظار به جریان‌های نقدی آینده هستند، ولی اقلام غیرپولی، مانند موجودی کالا و تجهیزات، فقط هزینه‌های تاریخی گذشته و مقادیر باقیمانده (پس از استهلاک دوره‌های گذشته) و رویه‌های هزینه کردن اقلام در دورهٔ جاری را نشان می‌دهند.

با وجود همه کاستی‌ها یا نقاط ضعف این دیدگاه، بسیاری از صاحب‌نظران طرفدار ترازنامه‌هایی هستند که مقادیر ***باقیمانده*** را نشان می‌دهند. نخست، طرفداران ترازنامه مدعی هستند که ترازنامه‌های سنتی در مورد دلارهایی که مالکان شرکت سرمایه‌گذاری کرده‌اند پاسخگو می‌باشند. بنابراین می‌توان از

1. *Accounts Receiveble*

مجرای عملیات شرکت یا در پایان دوره از طریق تعیین ارزش اقلام باقیمانده دلارهای سرمایه‌گذاری شده در شرکت را ردیابی کرد. بدین گونه، در مقایسه با سایر دیدگاه‌ها یا صورت حساب‌های جایگزین می‌توان هر نوع اختلاس و کلاهبرداری را راحت‌تر شناسایی کرد.

دومین ادعا مربوط به نقشی است که صورت وضع مالی می‌تواند ایفا کند و خلاصه‌ای از ماهیت عملیات شرکت و ماهیت دارایی‌های پولی و خدمات به مصرف نرسیدهٔ آن را ارائه نماید. چنین استدلال می‌شود که فرآیند تعیین ارزش اقلام بر پایهٔ قضاوت‌های بسیار تند شخصی (ذهنی) قرار دارد و بهترین کاری را که می‌توان انجام داد این است که با استفاده از اصطلاحات فنی و ارائه شرح از اقلام، اطلاعات مربوط به روابط اقتصادی رابه صورت نسبتاً کامل افشا کرد. همچنین استدلال می‌کنند که می‌توان با استفاده از صورت حساب‌های مکمل (مانند صورت جریان‌های نقدی) اطلاعات مربوط به ماهیت عملیات شرکت را افشا کرد.

سوم، چنین ادعا می‌شود که تاریخ ثابت کرده است؛ هرگاه بتوان در تهیهٔ ترازنامه از قضاوت ذهنی (کاربرد معیارهای ارزشی) استفاده کرد، نه تنها ترازنامه مزبور اطلاعات کمتری ارائه خواهد کرد، بلکه اطلاعات گنجانده شده در صورت سود و زیان هم مخدوش خواهدشد. از این رو، بهتر است که یک صورت حساب (صورت سود و زیان) ارائه کرد که اقلام تشکیل‌دهنده آن به صورت عینی محاسبه شوند و بیشتر قابل درک باشد (در مقایسه با داشتن دو صورت حساب که موجب گمراهی گردند و نتوان آنها را با هم مقایسه کرد). از دیدگاه نویسندگان کتاب، ادعاهای مربوط به حمایت از ترازنامه که مقادیر *باقیمانده* را نشان می‌دهد، به طور کامل نامعقول است. از یک سو، به راحتی می‌توان قضاوت ذهنی را با قضاوت عینی مقایسه کرد و از سوی دیگر ارائه صورت جریان‌های نقدی باعث خواهد شد که خواننده فقط با یک صورت حساب، که به طور کامل عینی است، روبه‌رو شود.

پرسش‌های این بخش

۱. برای ارائه تعریفی از یک صورت وضع مالی تفاوت بین روش مبتنی بر *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* را با روش مبتنی بر *درآمد ـ هزینه* مقایسه کنید.

۲. ترازنامهٔ اقلام *باقیمانده* چیست؟ در حمایت از این نوع ترازنامه سه دلیل ارائه کنید.

۳. سه دلیل ارائه کنید که هیئت استانداردهای حسابداری مالی روش مبتنی بر *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* را برتر می‌داند.

دارایی‌ها و بدهی‌ها

اگر قرار است تئوری‌های حسابداری رهنمودهای مناسبی ارائه کنند که بتوان بدان وسیله اندیشهٔ حسابداری را توسعه داد و اصول حسابداری ارائه کرد، در آن صورت ارائه تعریفی روشن از دارایی‌ها و بدهی‌ها و تجزیه و تحلیل ماهیت آنها کاری بسیار ارزنده خواهد بود. بحث در مورد طبقه‌بندی و تعیین ارزش دارایی‌ها و بدهی‌ها می‌تواند ما را در راه این تجزیه و تحلیل کمک کند، ولی باید تاکید اولیه بر ویژگی‌های مشترک دارایی‌ها و بدهی‌ها قرار گیرد. اقدامات زیادی صورت گرفته است تا مسئله مطرح بدین گونه حل شود. به تازگی، هیئت استانداردهای حسابداری مالی در بیانیهٔ شماره ۶ از مفاهیم حسابداری مالی، دارایی‌ها را بدین گونه تعریف کرد:

> در نتیجه رویدادهای مالی و سایر رویدادهای گذشته، منافع اقتصادی را که یک واحد تجاری احتمالاً در آینده به دست خواهد آورد یا تحت کنترل خواهد گرفت.[۲]
>
> آنها بدهی‌ها را هم به همین شیوه، به صورت زیر، تعریف کردند:
>
> در نتیجه رویدادهای مالی و سایر رویدادهای گذشته، منافع اقتصادی را که یک واحد تجاری در آینده احتمالاً از دست خواهد داد، به سبب وجود تعهدات کنونی واحد تجاری ناگزیر می‌شود دارایی‌هایی را به سایر واحدهای تجاری منتقل کند و یا خدماتی را به آنها ارائه نماید.[۳]

تنها زمانی که این تعریف‌ها را با تعریف‌های پیشین مقایسه کنیم و با توجه به آنچه دو دسته تعریف، در مرحلهٔ عمل مجاز می‌دانند و یا منع می‌کنند، می‌توان به نقاط قوت و ضعف تعریف‌های هیئت استانداردهای حسابداری مالی پی برد.

تعریف‌هایی از کنینگ

جان کنینگ[۱] استاد دانشگاه استنفورد یکی از نخستین کسانی بود که درصدد برآمد تعریفی جامع از ارکان اصلی تشکیل‌دهندهٔ ترازنامه ارائه کند. او یک قلم دارایی را به صورت زیر تعریف کرد:

> هر نوع خدمت آینده برحسب پول یا هر خدمت آینده قابل تبدیل به پول... که یک نفر یا مجموعه‌ای از افراد، به صورت قانونی و یکسان از این منافع بهره‌مند می‌شوند. این خدمت فقط برای آن شخص یا مجموعه‌ای از اشخاص که از آن بهره‌مند خواهند شد، دارایی می‌باشد.[۴]

او یک بدهی را به صورت زیر تعریف کرد:

1. John Canning

> یک خدمت که ارزش آن برحسب پول تعیین شود و مالک آن [مالک دارایی] طبق وظیفهٔ قانونی به شخص ثالث یا مجموعه‌ای از اشخاص (به صورت یکسان) ارائه نماید...[۵]

حسن بزرگ دو تعریف بالا در این است که می‌توان آنها را از دیدگاه تفسیری (با توجه به مفهوم لغوی واژه) تفسیر کرد، یعنی یک شخصی عاقل با بررسی ویژگی قانونی و اقتصادی هر یک از اقلام می‌تواند به این نتیجه برسد که آیا آن یک دارایی یا یک بدهی است. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در اقدامی که در جهت ارائه تعریف این اقلام از دیدگاه تفسیری نمود، دیدگاه **کنینگ** را مورد تایید قرار داد.

بیانیهٔ شماره ۴ از هیئت اصول حسابداری

تعریف‌های **کنینگ** براساس روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها***، مورد بحث بالا، قرار دارد. در سال‌های بین زمانی که **کنینگ** و هیئت استانداردهای حسابداری مالی تعریف‌های خود را ارائه کردند، روش تعیین یا محاسبهٔ سود مورد تاکید زیادی قرار گرفت در نتیجه، بسیاری از بحث‌های بعدی در مورد دارایی‌ها بر ماهیت آنها (به عنوان هزینه‌ها یا بهای تمام شدهٔ تخصیص نیافته یا به عنوان مبالغی راکه باید به دوره‌های بعد انتقال داد) متمرکز می‌شد. یعنی آنها براساس روش مبتنی بر ***درآمد ـ هزینه*** تعریف‌هایی را ارائه نمودند. برای مثال، هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شمارهٔ ۴، دارایی‌ها را بدین‌گونه تعریف کرد:

> منابع اقتصادی یک شرکت که طبق اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری شناسایی و اندازه‌گیری (تعیین ارزش) شود و شامل هزینه‌های انتقالی هم می‌شود که از نوع منابع اقتصادی نمی‌باشند.[۶]

در این تعریف بر مبلغی راکه باید در تراز آزمایشی به دوره بعد منتقل کرد، تاکید شده است و هدف اصلی محاسبهٔ سود دوره است. در نتیجه، تعدادی از هزینه‌های انتقالی (به صورت هزینه‌های منقضی نشده) به صورت دارایی در ترازنامه گزارش شدند. بدان گونه که هیئت استانداردهای حسابداری مالی ابراز داشت، دارایی‌ها همچنین شامل هزینه‌های انتقالی که در زمرهٔ منابع اقتصادی قرار نمی‌گیرد نیز می‌شود، یعنی اقلامی راکه طبق اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری شناسایی و اندازه‌گیری [تعیین ارزش] می‌نمایند. تعریفی راکه در بیانیه شمارهٔ ۶ از مفاهیم حسابداری مالی ارائه شد گزارش کردن هزینه‌های انتقالی را منع کرد. از همین دیدگاه طبق بیانیهٔ شماره ۴ هیئت اصول حسابداری بدهی‌ها بدین گونه تعریف شدند:

> تعهدات اقتصادی یک شرکت که طبق اصول پذیرفته شده حسابداری شناسایی و اندازه‌گیری (محاسبه) شوند.[۷]

دلیل این تعریف از بدهی‌ها براساس دیدگاه ***رفتاری*** این بود که در الگوی سنتی حسابداری، مقادیر بستانکار پس از مقادیر بدهکار ثبت می‌شدند. گزارش کردن یک بدهی به عوامل زیر بستگی داشت.

اهمیت شناسایی یا ثبت طرف دیگر رویداد مالی (هزینهٔ تعلق گرفته)، شناسایی یا ثبت یک زیان و یا دریافت دارایی‌های خاص به وسیله شرکت. نخستین اقلام (هزینه‌های تعلق گرفته) به عنوان مهم‌ترین رویداد تلقی می‌شد، زیرا آن به صورت مستقیم، بر محاسبهٔ سود جاری اثر مـی‌گذاشت. اگـر شـرکت خدماتی دریافت کرده و در عملیات جاری خود به مصرف رسانده بود، لازم بود تا یک بدهی منظور کند و بدین گونه در محاسبهٔ سود خالص آن را به عنوان یک قلم هزینهٔ دوره منظور نماید. به همین گونه گزارش کردن زیان غیرمترقبه هم الزامی بود تا بدین وسیله اثر رویـداد مـزبور بـر سـود غـیرعملیاتی مشخص شود [اطلاع مربوطه افشا شود]؛ سپس برای تکمیل شدن این رویداد مالی بـاید یک بـدهی مربوطه ثبت می‌شد. هنگامی که شرکت اقلام خاصی از دارایی دریافت و ثبت می‌کرد، برای نشان دادن صورت وضع مالی متوازن (در حال تراز) باید یک بدهی مربوطه ثبت می‌شد.

در نتیجهٔ اجرای چنین روشی تعداد زیادی بدهی‌های (اقلام بستانکار) انتقالی راه خود را بـه درون ترازنامه گشودند. **خود بیمه‌گری**[1] یک نمونه از این رویدادهای مالی بود. شـرکتها بـرای پـوشش دادن زیان‌های آینده (با اقدامی شبیه کاری را که در مورد پوشش ادعاهای ناشی از ***تـضمین پس از خـدمات*** می‌نمودند) انجام دادند. طرف بستانکار واردهٔ هزینهٔ تضمین حسابی به نام **بدهی بـرآوردی نـاشی از تضمین**[2] بود؛ طرف بستانکار هزینهٔ بیمه هم دارای عنوان مشابهی، به نام **بدهی برآوردی ناشی از بیمه**[3] بود. طبق قراردادهای مربوط به ارائه خدمات تضمینی پس از فروش، زمانی که تعمیر واقعی انجام یا وجهی مسترد می‌شد، شرکت حساب بدهی برآوردی (و نه سود) را بدهکار می‌کرد. در مورد زیان‌های را که شرکت اعتقاد داشت برای پوشش خود بیمه‌گری است نیز درست به همین گونه عمل می‌شد. ولی این دو رویداد همانند نیستند. هزینهٔ تعمیرات (تضمین) به کس دیگری غیر از شـرکت پـرداخت مـی‌شد. شرکت در اجرای اقلام **خود بیمه‌گری** از بابت جبران زیان، به خود پرداخت می‌کرد. به بیان دیگر، **خود بیمه‌گری** مربوط به یک قلم دارایی از نوع تعهدی نیست که به موجب آن یک واحد تجاری دارایی‌هایی را به واحد تجاری دیگر منتقل کند.

هیئت اصول حسابداری، به ویژه این بدهی‌های (بستانکاری) انتقالی را مجاز دانست و می‌گفت که **بدهی‌ها** شامل بستانکارهای انتقالی هم که به صورت تعهد نمی‌باشند ولی طبق اصول پـذیرفته شـدهٔ حسابداری شناسایی و اندازه‌گیری (تعیین) می‌شوند، نیز می‌شود.[8] از سوی دیگر، بیانیهٔ شـمارهٔ ۶ از مفاهیم حسابداری مالی، به صورت قطع خود بیمه‌گری و بدهی‌های انتقالی مشابه را منع کرد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی به صورت مستقیم به ماهیت بدهی‌ها تـوجه کـرد و آنـها را از دیـدگاه تفسیری (با توجه به مفهوم لغوی واژه) تفسیر کرد. از دیدگاه هیئت استانداردهای حسـابداری مـالی،

---

1. *Self - insurance*
2. *Estinated liability under Warranties*
3. *Estimated liability under Insurance*

بدهی‌ها فقط طرف بستانکار بدهی‌های *واقعی* نیستند، بلکه به خودی خود یا فی‌نفسه تعهد *واقعی* می‌باشند.

خبرنامه‌های واژه‌شناسی حسابداری

مبادا فراموش شود که بیانیهٔ شمارهٔ ۴ از هیئت اصول حسابداری از زمان انتشار پیشرفت واقعی زیادی کرده بود. نشریهٔ شماره یک (خبرنامهٔ واژه‌شناسی حسابداری) که در ۱۹۵۳ منتشر شد دارایی‌ها را به عنوان مانده‌های بدهکار تعریف کرده بود که هنگام بستن دفاتر به دوره بعد منتقل می‌شدند، در حالی که در تعریف بدهی‌ها گفته شده بود که آنها مانده‌های بستانکاری هستند که به دورهٔ بعد منتقل شوند (به استثنای مانده‌های بستانکاری که نشان‌دهندهٔ حقوق مالکان هستند).[۹] این تعریف‌ها، از دیدگاه تاکید، به طور کامل، ساختاری بودند. تعریف‌هایی را که هیئت اصول حسابداری ارائه کرد بیشتر بر جنبهٔ تفسیری تاکید می‌کردند، در حالی که هیئت استانداردهای حسابداری مالی در تعریف واژگان به جنبه‌های کاربردی [کرداری یا عمل‌گرایی] تاکید می‌کرد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی هنگام ارائه تعریف واژگان فنی همواره به گزارشات مالی تاکید می‌کرد که برای سرمایه‌گذاران، بستانکاران و دیگران مفید باشد.

سه ویژگی اصلی دارایی‌ها

از دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی، یک دارایی دارای سه ویژگی اصلی است:

۱ـ آن نشان‌دهندهٔ یک فایدهٔ احتمالی آینده است که می‌تواند به تنهای یا با سایر دارایی‌ها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، خالص جریان‌های نقدی ورودی در آینده به وجود آورد.

۲ـ یک واحد تجاری خاص می‌تواند از منافع حاصل از دسترسی به آن بهره‌مند گردد و آن را تحت کنترل خود داشته باشد.

۳ـ رویداد مالی یا رویداد دیگری که موجب ایجاد حق برای واحد تجاری در بهره‌مند شدن از منافع حاصل از دارایی یا تحت کنترل درآوردن آن شود، در گذشته رخ داده است.[۱۰]

اگر یکی از این ویژگی‌ها وجود نداشته باشد، نمی‌توان در حسابداری این قلم دارایی را شناسایی (ثبت) کرد.

منافع احتمالی آینده. باید نسبت به منافع یا خدمات بالقوهٔ آینده نوعی حق خاص وجود داشته باشد. خدمات و حقوق منقضی شده را نمی‌توان منظور کرد. همچنین این حقوق باید دارای یک نفع مثبت باشند؛ حقوقی که دارای منافع بالقوه منفی یا صفر باشند دارایی به حساب نمی‌آیند. برای مثال، اگر عمر مفید ساختمان پایان یافته باشد و ارزش آن منوط به ارزش اسقاط و مواد به کار رفته در آن باشد،

نمی‌تواند به عنوان دارایی منظور شود. اگر هزینهٔ خراب کردن بیش از ارزش اسقاط مواد شود، ساختمان هیچ ارزشی نخواهد داشت و نباید به عنوان دارایی منظور شود. اگر هزینهٔ خراب کردن ساختمان از ارزش اسقاط بیشتر شود، باید ارزش زمینی که ساختمان بر روی آن قرار داد کاهش یابد تا دارایی به صورت منفی گزارش نشود. از سوی دیگر، تنها بدین دلیل که حق یا خدمت بالقوهٔ آینده نامطمئن است، نمی‌توان دارایی مزبور را در خور تعریف مربوط به این اقلام ندانست. شرایط نامطمئن تنها بر فرآیند تعیین ارزش اقلام اثر می‌گذارد. ولی فقط تنها زمانی که میزان عدم اطمینان به اندازه‌ای است که منافع مورد انتظار آینده را به صفر برساند یا آن را منفی کند، می‌تواند ماهیت دارایی مورد بحث را تغییر دهد.

کنترل. حق باید به یک سازمان یا فرد خاص تعلق بگیرد. حق رانندگی طرف راست آزاد راه موجب ایجاد یک قلم دارایی نمی‌شود. حق باید دیگران را مستثنا کند، اگرچه در برخی از موارد می‌توان با سایر افراد و سازمان‌ها در یک حق سهیم شد. **یوجی ایجیری** استاد دانشگاه کارنیگی در تعریفی که از دارایی‌ها ارائه کرد بر معیار کنترل تاکید زیادی نمود.[11] یعنی، از دیدگاه وی، دارایی‌ها منابع تحت کنترل واحد تجاری هستند. ولی می‌توان کنترل را در سطحی گسترده تفسیر کرد که شامل توانایی شرکت در اعمال حقوق خود بشود. **ریموند چامبرز** استاد دانشگاه‌های استرالیا نیز دارایی‌ها را به عنوان ابزاری تعریف کرد که تحت کنترل واحد تجاری هستند. او برای اینکه تعریف خود را در خور سنجش و اندازه‌گیری نماید، بر ماهیت تفکیک‌پذیری (دارای هویت جداگانه بودن) دارایی تاکید کرد، یعنی باید بتوان آن را به چیز دیگری تبدیل کرد یا از حق ایجاد شده در مورد دارایی مزبور استفاده کرد، به گونه‌ای که بتوان آن را مبادله نمود که در نتیجه آن دارایی *ارزش مبادله*[1] خواهدشد.[12] اثر دیدگاه مزبور این است که باید دارایی‌های نامشهودی که ارزش آنها منوط به ارزش دارایی دیگری می‌شود از این گروه حذف کرد. درباره این تعریف دیدگاه‌های ضد و نقیض ارائه شده است.

از دیدگاه قانونی، باید در مورد حق یا بهره‌مند شدن از خدمات نوعی ادعای قابل اعتماد (الزام‌آور) وجود داشته باشد و یا مدارک و شواهدی مبنی بر دریافت منافع آینده در دست باشد. اگر نوع خدمات به گونه‌ای است که شرکت یا فرد دیگری و یا دولت بتواند (بدون جبران آن را) در اختیار بگیرد، نباید آن را در گروه دارایی‌ها قرار داد. بدیهی است، این بدان معنی نیست که شرکت ناگزیر باشد یک سند قانونی و رسمی و یا حتی یک قرارداد رسمی داشته باشد. در بیشتر موارد، حسابدار باید بر قصد کسانی که نسبت به یک دارایی ادعا دارند (و نه نسبت به جنبه‌های دقیق قانونی حق مزبور) تکیه نماید.

اغلب این ویژگی را در محتوای دیدگاه **تفسیری** مورد توجه قرار می‌دهند. برای مثال، به فروش زمین توجه کنید که اگر فروش مزبور شناسایی (ثبت) شود، فروشنده دارای یک حساب دریافتنی خواهدشد.

---

1. exchange value

بدیهی است که قرارداد فروش بیانگر منافع اقتصادی آینده است که فروشنده از آن بهره‌مند خواهد شد [مقصود *حساب‌های دریافتنی* است]. ولی اگر خریدار پیش پرداخت مربوطه را پرداخت نکرده باشد، مبلغی که از دیدگاه تفسیری برابر است با درصد مشخصی از ارزش بازار دارایی (طبق استاندارد شمارهٔ ۶۶) در آن صورت، فروشنده هیچ نوع کنترلی به منافع (یعنی حساب‌های دریافتنی بالقوه) نخواهد داشت و از این رو، نمی‌توان مدعی شد که از دیدگاه حسابداری یک قلم دارایی وجود دارد.

رویدادهای مالی و سایر رویدادها. منافع اقتصادی باید حاصل رویدادهای مالی یا سایر رویدادهای گذشته باشد. دارایی‌ها شامل منافعی نمی‌شود که در آینده به وجود خواهند آمد، ولی در حال حاضر وجود ندارند و یا در زمان کنونی تحت کنترل واحد تجاری نمی‌باشند. ولی، در مورد لزوم کاربرد این شاخص یا معیار بحث‌های زیادی وجود دارد، زیرا اگر منافع اقتصادی وجود داشته و تحت کنترل واحد تجاری باشند، در آن صورت آنها باید ناشی از یک رویداد گذشته باشند. در اینجا مسئلهٔ اصلی این است که آیا این رویداد می‌تواند حسابداران را قانع سازد؟ برای مثال، به محض اینکه شرکت قراردادی را امضاء می‌کند، منافع اقتصادی آینده به وجود می‌آید که شرکت آنها را تحت کنترل دارد. حتی اگر رویدادی رخ داده باشد، حسابدار می‌تواند آن را به اندازهٔ لازم کافی نداند. در بیشتر موارد واژهٔ *کافی بودن* از دیدگاه ساختاری تعریف می‌شود، یعنی فرآیندی تکمیل شده است. از آنجا که آن فاقد محتوای *ساختاری* است، اغلب در حسابداری نمی‌توان بسیاری از اقلام دارایی را تفسیر کرد و این در حالی است که هیئت استانداردهای حسابداری مالی در این راه تلاش‌های زیادی می‌نماید.

خلاصه. به صورتی گذرا، نویسندگان کتاب بر این باورند که باید بتوان دارایی‌ها را از دیدگاه حقوق به منافع آینده یا خدمات بالقوه (تحت کنترل سازمان) تعریف کرد. در این تعریف ذکری از نیاز به رویداد پیشین به میان نمی‌آید و هدف تصریح این موضوع است تا منابعی را که باید برای تفسیر وضع یک شرکت یا زمان گزارش کرد از دارایی مستثنی شود. همچنین آن شامل نیاز به یک رویداد پیشین نمی‌شود، زیرا بیان چنین مطلبی به جای اینکه موجب محدودیت (و دقت) بشود بیشتر موجب ابهام خواهدشد. به ویژه، در مورد گنجاندن موضوع برآورد (تعیین) ارزش دارایی‌ها مانند **میکی ماوس** در ترازنامه شرکت *والت دیسنی* [با وجود انجام نشدن یک رویداد مالی] موضوع شیوهٔ عملکرد مطرح می‌شود [شیوهٔ عملکرد حسابداران در دنیای واقعی مطرح می‌شود].

در این تعریف، آگاهانه به جنبه‌های فراگیر توجه شده است و مسئلهٔ محاسبه یا تعیین ارزش یکایک اقلام مطرح است. سرانجام باید یادآور شویم که اصولاً همهٔ دارایی‌ها (بدون توجه به طبقه‌بندی متعارف) همانندند. موجودی کالا و دارایی‌های نامشهود، هر دو، بهره‌مند شدن از منافع آینده را ایجاد می‌کنند. این طبقه‌بندی نمی‌تواند ماهیت آنها را به عنوان دارایی، تغییر دهد.

سه ویژگی اصلی بدهی‌ها

از دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی یک بدهی داری سه ویژگی اصلی به شرح زیر است:

۱. آن نشان‌دهندهٔ یک تکلیف یا مسئولیت است که در زمان کنونی نسبت به یک یا چند واحد تجاری وجود دارد که با انتقال دارایی‌ها یا استفاده از آنها در تاریخی مشخص یا تاریخی قابل تعیین (با یک رویداد خاص یا طبق تقاضا) باید دین یا تکلیف ادا شود.

۲. تکلیف یا مسئولیتی که یک واحد تجاری خاص نسبت به آن متعهد می‌شود و به هیچ وجه نمی‌تواند (دارایی هیچ نوع آزادی عمل نیست) که نسبت به ادای آن شانه خالی کند.

۳. یک رویداد مالی یا رویداد دیگری که در گذشته رخ داده و واحد تجاری را متعهد کرده است.[۱۳]

اگر یکی از این ویژگی‌ها وجود نداشته باشد، در حسابداری نمی‌توان یک بدهی را شناسایی (ثبت) کرد.

تعهد کنونی. از میان این سه ویژگی اصلی، ویژگی نخست معجونی از چند قید و شرط است. شرط نخست این است که یک بدهی باید به صورت یک تعهد مربوط به زمان حال باشد. به بیان دیگر، هزینه‌های سال بعد بدهی امسال نمی‌باشند. به ویژه، براساس این قید یا شرط شرکت‌های بیمه اجازه ندارند برای رویارویی در برابر فاجعه‌های آینده ذخیره‌هایی را منظور کنند. شرط یا قید دوم این است که تعهد بین دو واحد تجاری وجود داشته باشد. همان گونه که پیش از این یادآور شدیم، به موجب این شرط یک واحد تجاری نمی‌تواند خود را نزد خود بیمه کند. همچنین طبق این قید یک شرکت نمی‌تواند برای خرید اموال در آینده مبلغی به عنوان ذخیره منظور کند. قید یا شرط سوم این است که یک بدهی برحسب زمان یا یک رویداد تسویه خواهدشد. به بیان دیگر، یک واحد تجاری نمی‌تواند تعهدی که منوط به زمان نباشد به عنوان یک بدهی منظور کند، به ویژه این قید و شرط باعث می‌شود که حقوق صاحبان سهام از بدهی‌ها متمایز شوند.

به شیوه‌ای بسیار آگاهانه چند ویژگی بالقوهٔ بدهی‌ها حذف شده‌اند. برای مثال، تسویهٔ بدهی را فقط محدود به پرداخت وجه نقد نکرده‌اند و بدین گونه بدهی شرکت‌هایی که برای ارائه محصول در آینده مبالغی پیش دریافت کرده‌اند حذف نشده است. حساب درآمد کسب نشده (پیش‌دریافت) یک بدهی است که از طریق دادن یک قلم دارایی تسویه خواهد شد. دوم، ماهیت اصلی بدهی را محدود به انتقال دارایی‌ها نکرده‌اند. بدین گونه وجوهی را که سالن‌های نمایش، سینماها یا باشگاه‌های ورزشی (با پیش‌فروش بلیت) دریافت می‌کنند باعث می‌شود که دارای بدهی شوند. دریافت وجه نقد باعث به وجود آمدن یک بدهی می‌شود که واحد تجاری طبق تعهد از طریق خدمات سرگرم‌کننده و تفریحی بدهی خود را بازپرداخت می‌کند. به بیان دیگر، واحد تجاری با ارائه خدمات یا استفاده از دارایی‌ها، بدهی‌های خود را تسویه می‌نماید.

قید یا شرط مزبور، زمان تسویه را مشخص می‌کند ولی اگر باید دارایی‌هایی منتقل شود هویت

دریافت‌کننده را (پیش از زمان تسویه) مشخص نمی‌نماید. نمونهٔ آن تعهدی است که در زمان فروش، از نظر تضمین محصولات فروش رفته (و خدمات پس از فروش) ثبت می‌شود. تجربه نشان داده است که پس از فروش در یک دورهٔ زمانی مشخص ادعاهایی علیه واحد تجاری خواهدشد، ولی تجربه نمی‌گوید که چه کسی یا چه کسانی ادعا خواهند کرد.

همچنین شرط یا قید مزبور بدهی را فقط به یک نفر محدود نمی‌کند. این قید یا شرط باعث نمی‌شود که بدهی فقط به یک نفر محدود شود. امکان دارد یک رویداد مالی باعث شود که واحد تجاری در برابر چند نفر تعهد پیدا کند مانند موردی که با تضمین محصول پس از فروش مشاهده می‌شود. به ویژه معاملهٔ بین دو طرف که بتواند نوعی بدهی در برابر شخص ثالث به وجود آورد. نمونه آن حق امتیاز است که به شخص ثالث پرداخت می‌شود، زیرا کالا به طرف دیگری فروخته می‌شود. نمونه دیگر مالیات است که به سبب فروش کالا، به دولت پرداخت می‌شود.

تعهدات قانونی، معنوی یا تلویحی. دومین ویژگی یک بدهی این است که شخص مدیون را ملزم به تسویه می‌نماید [از این بابت، هر نوع آزادی عمل از وی سلب می‌شود]. ولی بیان این مطلب بدان معنی نیست که شرکت از نظر قانونی ملزم یا متعهد می‌شود. در واقع، هیئت استانداردهای حسابداری مالی تعهدات معنوی، اخلاقی و تلویحی (ضمنی) را به عنوان ***بدهی‌های بالقوه***[1] معرفی کرد. گاهی بدهی‌های اخلاقی را ***بدهی‌های معنوی***[2] می‌نامند. آنها ناشی از اصول اخلاقی و معنویات هستند و نوعی تعهد قانونی نمی‌باشند. برای مثال، یک واحد تجاری از نظر اخلاقی خود را متعهد را می‌داند که خودروی مشتری را به صورت کامل تعمیر کند، در حالی که از نظر قانونی متعهد است که فقط پول مربوط را به مشتری مسترد نماید. تعهدات تلویحی یا ضمنی ریشه در عرف و سنت دارند. برای مثال، اصولاً هر شرکتی در هر سال به کارکنان خود مرخصی می‌دهد و شاید چنین استنتاج شود که شرکت از این بابت نوعی تعهد دارد. اصولاً نمی‌توان تعهدات اخلاقی و ضمنی یا تلویحی را با ابزارهای قانونی اعمال کرد [واحد تجاری را ملزم به تسویه نمود]. ولی هر دو طرف مورد بحث این نوع تعهدات را الزامی می‌دانند [خود را به آن پایبند می‌دانند].

به بیانی بسیار دقیق، تعهدات قانونی بدهی‌هایی هستند که شرکت باید آنها را به عنوان بدهی (در صورت حساب‌ها) گزارش کند. از سوی دیگر، تعریفی را که **کنینگ** در مورد بدهی‌ها ارائه کرد شامل بدهی‌های معنوی هم می‌شود. ولی **کنینگ** نمونه‌ای از تکلیف اخلاقی یا معنوی را که باید گزارش کرد، ارائه ننمود. شاید مقصود وی مبالغی بوده است که باید در صورت نبودن تعهدات قانونی از بابت خسارت‌ها و یا خدمات دریافت شده پرداخت کرد. شاید مقصود وی مبالغی بوده است که باید برای

---

1. potential liabilities
2. Moral obligations

حفظ سرقفلی (حیثیت شرکت) و حفظ اعتماد مردم به شرکت پرداخت کرد (مانند وجوهی که از بابت کالاهای برگشتی پرداخت می‌شود در حالی که برای این پرداخت‌ها هیچ تعهد قانونی وجود ندارد).

اگر بدهی‌ها از زاویهٔ بازتری مورد توجه قرار گیرند موجب بروز مشکلاتی برای حسابداران خواهند شد. تعهدات ضمنی، تلویحی و اخلاقی ناشی از عرف، سنت و رعایت اصول اخلاقی و اجتماعی می‌باشند. به طور کلی، معقول (و شاید روش محافظه‌کارانه) این باشد که سنت و عرف را در کسب و کار رعایت کرد و این در حالی است که در بسیاری از موارد نمی‌توان جنبه‌های قانونی این تعهدات را مشخص نمود و شاید نیاز به رای دادگاه داشته باشد. همچنین تعهدات اجتماعی و اخلاقی، به ویژه زمانی که دامنهٔ فعالیت‌های شرکت به فراسوی مرزهای ملی می‌رسد به‌گونه‌ای در می‌آیند که نمی‌توان به راحتی تعیین کرد. از این رو، گنجاندن آنها در صورت حساب‌ها باعث می‌شود که حسابداران در موضع بسیار پردردسری قرار گیرند، زیرا ناگزیر می‌شوند از دیدگاه و رعایت اصول اخلاقی اقدام به قضاوت نمایند.

رویدادهای مالی و سایر رویدادها. از دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی، سومین ویژگی اصلی یک بدهی این است که آن باید پیش از یک ***رویداد مالی یا رویداد دیگری*** قرار گیرد. یک *رویداد*[1] را بدین‌گونه تعریف می‌کنند: ***اتفاقی که برای واحد تجاری نتیجه‌ای به بار آورد.***[۱۴] یک رویداد[2] مالی را بدین گونه تعریف می‌کنند: ***یک رویداد خاص، مانند یک رویداد خارجی که مستلزم نقل و انتقال چیز با ارزشی (منافع اقتصادی آینده) بین دو یا چند واحد تجاری شود.***[۱۵] محدود کردن بدهی‌ها به مواردی که یک رویداد مالی پیشین وجود داشته باشد باعث خواهد شد که یک بار دیگر به عقب برگردیم و بدانجا برسیم که مقادیر بستانکار را پس از بدهکار نوشتند. از سوی دیگر، گنجاندن عبارت ***سایر رویدادها*** به این قید و شرط باعث می‌شود که تعریف ارائه شده در مورد واژگان نتواند از استحکام لازم برخوردار شود. برخی بر این باورند که افزودن این دو واژه باعث می‌شود که تعریف مربوطه مفهوم و معنی خود را از دست بدهد، زیرا تقریباً می‌توان هر چیزی را یک **رویداد** نامید.

می‌توان چنین استدلال کرد، شرایطی که منجر به ایجاد تعهد می‌شوند در مقایسه با تفسیری را که از مفهوم واژهٔ تعهد می‌نمایند اهمیت کمتری دارند. اگر، در واقع یک تعهد وجود داشته باشد، مسئله مهم این است که بدون توجه به شیوهٔ پیدایش آن، آن را به عنوان یک بدهی ثبت کرد. از دیدگاه استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی، اثر تعهد بر وجوه نقد موردنیاز در آینده، بسیار مهم‌تر از رویدادهای مالی یا رویدادهای گذشته است که موجب پیدایش این بدهی شده‌اند. با توجه به نقطه ضعف ویژگی اصلی سوم بدهی‌ها، حذف این ویژگی در ثبت اقلام به عنوان بدهی خدشه‌ای وارد نخواهد کرد.

---

1. event
2. Transaction

ولی حذف ویژگی سوم بدهی‌ها باعث خواهد شد که در بسیاری از استدلال‌ها (در مورد گنجاندن یا نگنجاندن اقلام خاصی از تعهدات در صورت‌های مالی) تغییرات عمده‌ای رخ دهد. برای مثال، بدهی مربوط به **خود بیمه‌گری** از این دیدگاه از صورت حساب‌ها حذف نشد که واحد تجاری باید برای بازپرداخت به خود یک بدهی منظور کند، بلکه از این دیدگاه حذف شد که هیچ رویدادی پیش از آن رخ نداده بود. منظور کردن ذخیره به وسیلهٔ شرکت‌های بیمه برای رویارویی با فاجعه‌های آینده از این دیدگاه (از صورت‌های مالی) حذف نشد که شرکت‌های بیمه دارای نوعی بدهی در آینده خواهند بود، بلکه بدان سبب که این رویداد مالی ناشی از یک رویداد مالی پیشین نمی‌باشد. رویداد هنوز رخ نداده است. ولی همچنان که مشاهده خواهیم کرد برای حذف این نوع تعهدات بالقوه از بدهی‌های واحد تجاری دلیل‌های زیادی ارائه می‌شود. از این رو، می‌توان در این مورد به دلیل‌های زیادی اشاره کرد.

خلاصه. به صورتی گذرا، از دیدگاه تفسیری می‌توان بدهی را به عنوان تعهدات یا تکلیف‌های شرکت تعریف کرد که در آینده به یک شخص، شرکت یا سازمان خارجی (در زمانی مشخص در آینده) پول، کالا یا خدمتی ارائه نماید. همانند تعریفی که در مورد یک قلم دارایی ارائه کردیم و بر پایهٔ همین شیوهٔ استدلال، در این تعریف در مورد نیاز به رویداد مالی پیشین ذکری به میان نمی‌آید. همچنین همانند تعریفی، که در مورد دارایی‌ها کردیم در این تعریف هم مسئله اندازه‌گیری و تعیین اقلام، به صورت جداگانه مطرح می‌شود. به ویژه در این تعریف شناسایی زیان احتمالی به عنوان بدهی منتفی نمی‌شود و آنها را برحسب مقدار مورد انتظار ثبت می‌کنند. در مورد شرکت‌های وام و پس‌انداز که میلیاردها دلار تضمین وام را به عنوان بدهی احتمالی گزارش نمی‌نمایند (زیرا ورشکستگی این شرکت‌ها را بسیار بعید می‌دانند)این مسئله اهمیت زیادی پیدا می‌کند.

پرسش‌های این بخش

۱. تعریف‌های مختلفی را که در این بخش در مورد دارایی‌ها ارائه کردیم دارای عوامل مشترک بودند. آنها را نام ببرید. این عوامل را برحسب وجه تمایز، فهرست کنید.
۲. در این بخش تعریف‌های گوناگونی دربارهٔ بدهی‌ها ارائه کردیم که دارای عوامل مشترک بودند. این عوامل مشترک را نام ببرید. عوامل مربوطه را برحسب اولویت (وجه تمایز) فهرست کنید.
۳. سه ویژگی اصلی دارایی‌ها و سه ویژگی اصلی بدهی‌ها را برشمارید.

شناسایی دارایی‌ها و بدهی‌ها

هنگامی که یک قلم دارایی یا بدهی در یک صورت وضع مالی نوشته می‌شود. به اصطلاح می‌گویند *که آن شناسایی شده*[1] است. یک قلم دارایی یا یک قلم بدهی، خود به خود، پس از تعریف، شناسایی نمی‌شود. اگر یکی از اقلام را نتوان اندازه‌گیری کرد (ارزش آن را تعیین نمود) نمی‌توان آن را ثبت (شناسایی) کرد. برای مثال، برای اینکه بتوان یک بدهی را شناسایی کرد، باید بتوان مقدار آن را تعیین نمود. ولی اگر نتوان مقدار یک بدهی را تعیین کرد، بدین معنی نیست که آن یک بدهی نمی‌باشد (بلکه یک بدهی **شناسایی نشده** می‌باشد).

بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که بین شناسایی یک دارایی یا بدهی، و از سوی دیگر افشای اطلاعات مربوط به آن در یادداشت پیوست صورت‌های مالی، تفاوت عمده‌ای وجود ندارد. آنها بر این باورند که اگر اطلاعات مربوط به این رویدادها افشا شود، استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی می‌توانند آنها را تفسیر کنند و شرکت‌ها آنها را در الگوهای پیش‌بینی خود بگنجانند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در برابر این دیدگاه در استاندارد شماره ۸۷ واکنش نشان داد:

برخی از صاحب‌نظران [آنان که به استاندارد پیشنهادی پاسخ دادند] در این مورد توافق‌نظر دارند که دربارهٔ خالص هزینهٔ بازنشستگی هر دوره و تعهدات بازنشستگی باید اطلاعات بهتری ارائه شود، ولی چنین استدلال کردند که اگر اطلاعات مزبور در یادداشت پیوست صورت‌های مالی ارائه شود می‌تواند به همان اندازه مفید واقع شود و از این رو، ضرورتی نمی‌دیدند که در صورت‌های مالی اصلی تغییراتی داده شود (تغییراتی که به باور آنان پرهزینه خواهدبود). همچنین هیئت از این موضوع هم آگاه است که هرگاه تغییراتی در اصول حسابداری داده شود، از این بابت بر تهیه‌کنندگان و استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی هزینه‌هایی تحمیل خواهدشد، ولی از دیدگاه هیئت مسئله مهم این است که اگر یکی از ارکان اصلی صورت‌های مالی دارای شرایط لازم جهت *شناسایی* شود، باید آن را در صورت‌های مالی اصلی ثبت کرد. یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی نمی‌توانند جایگزین مناسبی برای *شناسایی* اقلام باشند. این دیدگاه یا شیوهٔ استدلال که همه اطلاعات دارای اهمیت یکسانی می‌باشند (بدون توجه به شیوه ارائه آنها در صورت‌های مالی) قابل دفاع است، ولی حذف هر رکن یا عاملی که دارای شرایط لازم برای *شناسایی* است موجب خواهد شد که مسئلهٔ مفید بودن و صداقت اطلاعات مالی خدشه‌دار شود. از سوی دیگر، بسیاری از خبرگان بر این باورند که در مورد ارائه اطلاعات مفید باید به مسئله *مساوات و برابری* توجه کرد، ولی هیئت استانداردهای حسابداری مالی اعتقاد ندارد که این شیوهٔ ارائه اطلاعات بتواند برای همگان به صورت یکسان، مفید واقع شود. سرانجام، اگر دیدگاه و شیوهٔ استدلال

---

1. recognized

این دسته از خبرگان معتبر باشد، نتیجه‌های حاصل از ثبت یا شناسایی نمی‌توانند متفاوت از نتیجهٔ حاصل از ثبت و شناسایی نکردن اقلام (ولی افشای همین اطلاعات) باشد. با توجه به این شیوه‌های استدلال آشکار است بسیاری از کسانی که ابراز می‌نمایند که اطلاعات باید به شیوه‌ای افشا گردد که فایدهٔ آن به صورت یکسان به همگان برسد، بر این باورند که ثبت یا شناسایی اقلام می‌توانند نتیجه‌های متفاوتی به بار آورد.[۱۶]

بدهی‌های احتمالی

با ارائه مثالی از زیان احتمالی می‌توان موضوع ***شناخت دارایی یا بدهی*** را روشن ساخت. با توجه به استاندارد شمارهٔ ۵ از هیئت اصول حسابداری یک رویداد احتمالی بدین گونه تعریف می‌شود:

> وضع، حالت یا مجموعه‌ای از شرایطی که احتمال منجر شدن به .... سود .... یا زیان ..... برای شرکت نامطمئن باشد، ولی هنگامی که یک یا چند رویداد در آینده رخ دهد، یا رخ ندهد، موضوع قطعیت، خواهد یافت. ابراز نظر قطعی در مورد رویداد نامطمئن می‌تواند ..... ایجاد یک بدهی را تایید نماید.[۱۷]

قرار دادن این تعریف از یک رویداد احتمالی در کنار تعریف یک بدهی، می‌توان ***زیان احتمالی*** را بدین گونه تعریف کرد: احتمال از دست دادن منافع اقتصادی آینده (ناشی از تعهدات کنونی یک واحد تجاری) که منجر به انتقال دارایی (یا ارائه خدمت) به واحد تجاری دیگر در آینده شود، البته به سبب رویدادهای مالی یا سایر رویدادهای گذشته که تسویهٔ آنها در گرو یک یا چند رویداد محتمل باشد. با توجه به استاندارد شمارهٔ ۵ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی، اگر شرایط زیر وجود داشته باشد، باید زیان احتمالی را به عنوان بدهی شناسایی (ثبت) کرد:

۱. آن در چارچوب تعریف بدهی قرار گیرد.
۲. احتمال رخ داد یک رویداد آینده نسبتاً زیان باشد.
۳. بتوان زیان احتمالی را به صورتی معقول برآورد کرد.

اگر احتمال رخ‌داد یک رویداد آینده فقط، به صورتی معقول محتمل باشد نمی‌توان زیان احتمالی را در صورت‌های مالی ثبت (شناسایی) کرد، بلکه باید اطلاعات مربوطه را در یادداشت پیوست صورت‌های مالی ارائه کرد. اگر چنین به نظر برسد که احتمال رخ‌داد یک رویداد بعید باشد نیازی به افشای هیچ نوع اطلاعاتی از بابت این رویداد نخواهد بود.

تعهدات مربوط به تضمین دارایی‌های فروش رفته نمونه‌ای از بدهی احتمالی است، زیرا یک رویداد (دچار نقص شدن محصول فروش رفته) رخ خواهد داد، این بدهی‌های احتمالی را بدان سبب ***شناسایی***

می‌کنند که احتمال نهایی وجود دارد که شرکت در آینده ناگزیر به پرداخت مبالغی شود، اگرچه نمی‌توان کل مبلغ را برآورد کرد. شاید علیه شرکت شکایتی در دادگاه (به سبب خسارت رساندن به دیگری) مطرح باشد. اگر احتمال وجود داشته باشد که رای علیه شرکت صادر شود، باید یک بدهی احتمالی منظور کرد. در چنین حالتی فقط مسئله مطرح این است که میزان خسارتی را که باید جبران کرد، برآورد (تعیین) شود. شاید حسابداران نتوانند میزان خسارت را به صورت تقریب برآورد نمایند، بنابراین بهترین راه این است که در یادداشت پیوست صورت‌های مالی یا جای دیگر اطلاعات کامل افشا شود.

اگر یک تعهد واقعی وجود داشته باشد ولی مقدار آن بر روی طیفی از احتمالات قرار گیرد، در آن صورت باید مقدار مورد انتظار را به صورت مبلغ برآوردی بدهی در ترازنامه گزارش کرد. اگر فقط محدودهٔ بدهی مشخص باشد، در آن صورت باید کمترین مبلغ محتمل را گزارش نمود. فقط اگر مبلغ بدهی در یک طیف یا محدودهٔ گسترده قرار گیرد و اگر برآورد یک مبلغ مشخص موجب گمراهی گردد، در آن صورت بهتر این است که این بدهی را از فهرست تعهدات شرکت حذف نمود و در این مورد شرحی ارائه کرد (که شرح مزبور به صورت یادداشت پیوست ترازنامه یا به شکل دیگری خواهد بود) و در آنجا مقادیر احتمالی را مشخص کرد.

باید برای خوانندگان تفاوت بین مبلغ موردانتظار را که می‌توان به عنوان مبلغی که با احتمال زیادی باید پرداخت کرد و مبلغی که براساس قضاوت ذهنی قرار دارد، مشخص نمود. اگر یک تعهد به گونه‌ای است که ۹۰ درصد احتمال می‌رود شرکت ۱۰۰ هزار دلار پرداخت کند و ۱۰ درصد احتمال دارد که هیچ مبلغی پرداخت نکند، باید مبلغ مورد انتظار را ۹۰ هزار دلار تعیین کرد و این عدد می‌تواند عددی معقول باشد که خوانندگان صورت‌های مالی از آن آگاه شوند (به ویژه اگر این احتمالات بر پایهٔ تجربه‌های گذشته قرار داشته باشند). از سوی دیگر، اگر ۹۰ درصد احتمال دارد که شرکت صفر دلار پرداخت کند و ۱۰ درصد احتمال داشته باشد که مبلغ ۱۰۰ هزار دلار پرداخت نماید، در آن صورت مبلغ مورد انتظار ۱۰ هزار دلار خواهد بود و این عدد می‌تواند به صورتی معقول بیانگر مبلغی باشد که به احتمال زیاد باید پرداخت کرد. یعنی اگر با احتمال بسیار زیادی مبلغ مورد بدهی مثبت باشد، در آن صورت یک بدهی وجود دارد و باید مقدار آن را برآورد کرد. اگر احتمال بسیار زیادی وجود دارد که بدهی مربوط به صفر برسد، این اطلاعات را باید در یادداشت پیوست صورت‌های مالی افشا کرد.

خلاصه

برای شناسایی همه دارایی‌ها و بدهی‌ها مقررات مشابهی اعمال می‌شود. به طور کلی، برای اینکه یک قلم دارایی یا بدهی شناسایی شود، دارایی یا بدهی مزبور باید مشمول تعریف شود که برای این اقلام ارائه شده است. آن باید قابل اندازه‌گیری باشد [باید بتوان مقدار آن را تعیین کرد]. گذشته از این،

دارایی یا بدهی مزبور باید از عهدهٔ آزمون مربوط به قابل اعتماد و قابل اعتبار بودن برآید.[۱۸] همان‌گونه که در فصل ۱۸ شرح داده‌ایم، یکی از دلیل‌های عمده‌ای که بسیاری از دارایی‌های نامشهود را شناسایی نمی‌کنند این است که معیار سنجش آنها قابل اعتبار نیست و همان‌گونه که در فصل ۲۱ گفته‌ایم، این یکی از بحث‌های عمده‌ای است که علیه شناسایی مزایای پس از بازنشستگی ارائه می‌شود.

پرسش‌های این بخش

۱. معنی واژه *"شناسایی شده"* چیست؟
۲. برای اینکه بتوان یک قلم دارایی را در یک صورت وضع مالی شناسایی کرد چه معیارهایی باید رعایت نمود؟
۳. بانک‌ها برای اینکه تجارت در سطح بین‌الملل را تسهیل نمایند *اعتبار اسنادی* منتشر می‌کنند. خریداری که در کشور دیگری است بدین وسیله پرداخت به فروشنده مستقر در یک کشور دیگر را تضمین می‌نماید. بانک‌ها این اسناد را چگونه ثبت خواهند کرد؟
۴. برای اینکه دانشجویان ادامه تحصیل دهند، دولت وام‌های آنها را تضمین می‌نماید. دولت چگونه باید این تضمین‌ها را ثبت نماید؟

طبقه‌بندی

در همهٔ علوم طبیعی و اجتماعی طبقه‌بندی یک امر الزامی و ضروری است تا بتوان رشتهٔ علمی مربوطه را مطالعه کرد و اطلاعات مهم و اثرگذار را به دیگران ارائه نمود. حسابداری هم از این امر مستثنا نیست. باید دارایی‌ها و بدهی‌های شرکت را در گروه‌های مربوطه قرار داد (آنها را طبقه‌بندی کرد) و بدین وسیله خلاصه‌ای از اطلاعات حسابداری و قابل تفسیر ارائه کرد تا سرمایه‌گذاران و سایر استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی (در فرآیند تصمیم‌گیری‌های خود) آنها را درک و تجزیه و تحلیل نمایند.

اگر به گروه‌های ذینفع شرکت داده‌های طبقه‌بندی نشده ارائه نشود، آنها ناگزیر می‌شوند خلاصه‌ها را خودشان تهیه کنند و مغز انسان در هر زمان توان یا ظرفیت گرفتن مقدار مشخصی از داده‌ها دارد. ولی اگر این داده‌ها خلاصه و طبقه‌بندی شوند، با توجه به حق انتخابی که افراد دارند می‌توانند اطلاعات مهم را از اطلاعات بی‌اهمیت تفکیک کنند و برخی از اطلاعات را (نسبت به بقیه) بیشتر مورد توجه قرار دهند.

در عبارت‌هایی که در پی می‌آید، نخست هدف طبقه‌بندی اقلام را بیان می‌کنیم. سپس در مورد انتقادهای وارد شده نسبت به طبقه‌بندی اقلام به جاری و غیرجاری بحث مختصری می‌نماییم. آن‌گاه با

توجه به مبنای تعیین ارزش اقلام، روش‌های مختلف طبقه‌بندی ارائه می‌شود. در بخش پایانی در مورد زمانی بحث می‌کنیم که می‌توان بدهی‌های جاری را از دارایی‌های جاری کم کرد.

هدف طبقه‌بندی اقلام

خوانندگان گزارشات خارجی شرکت با توجه به اطلاعاتی که دربارهٔ شرکت دارند دارای هدف‌ها و پیشینه‌های متفاوت می‌باشند. در بسیاری از طبقه‌بندی‌ها و تهیه خلاصه‌ها بسیاری از اطلاعات و روابطی که احتمالاً برای گروه‌های خاصی از خوانندگان ارزشمند است ارائه نمی‌شود. از این رو، رهنمودهای اصلی برای تهیه خلاصه‌ها و طبقه‌بندی‌ها بخشی مهمی از تئوری حسابداری تشکیل می‌دهد. تهیه این رهنمودها نیاز به آگاهی در این‌باره دارد که چه کسانی به شرکت توجه می‌کنند و چه اطلاعاتی مورد خواست یا نظر آنهاست. چنین نتیجه می‌شود که هنگام طبقه‌بندی اقلام ترازنامه باید هدف‌های مشخصی را تأمین کرد. نظریه‌پردازان حسابداری هدف‌های زیر را در نظر گرفته‌اند:

ارائه اطلاعات در مورد توان بازپرداخت بدهی‌های شرکت

شرحی از عملیات شرکت

روشن نمودن فرآیند حسابداری

نشان دادن روش‌های تعیین ارزش اقلام

روشن نمودن هدف‌های مدیریت

پیش‌بینی جریان‌های نقدی

در بخش‌هایی که در پی می‌آید در مورد هر یک از این هدف‌ها بحث می‌کنیم.

نشان دادن توان بازپرداخت بدهی‌ها. نخستین هدف طبقه‌بندی اقلام در ترازنامه این بود که به بستانکاران اطلاعاتی داده شود مبنی بر این که شرکت توان بازپرداخت بدهی‌ها را (در سررسید) دارد، یعنی در صورت انحلال شرکت، همه بدهی‌ها پرداخت خواهدشد. نخستین آزمون مربوط به بازپرداخت وام این بود که دارایی‌های خاص دارای قدرت نقدینگی بالا باشند و برای بازپرداخت وام‌ها در دسترس قرار گیرند (به ویژه وام‌هایی که ظرف یک سال سررسید خواهندشد). تاکید بر قدرت نقدینگی دارایی‌ها و ترتیبی که وام‌ها بازپرداخت خواهند شد از این جهت مورد توجه قرار می‌گیرد که سایر داده‌های عملیاتی قابل اعتماد وجود ندارند و نیز این واقعیت که بستانکاران (به ویژه بستانکاران کوتاه‌مدت) از جمله درخواست‌کنندگان اطلاعات مالی می‌باشند.

ترتیب نوشتن اقلام در ترازنامه، برحسب قدرت نقدینگی آنها باعث شد که اقلام ترازنامه به دو گروه جاری و غیرجاری طبقه‌بندی شوند و سرمایه در گردش (تفاوت بین دارایی‌های جاری و بدهی‌های جاری) محاسبه شود. در بدو امر، یک دارایی یا بدهی جاری نوعی دارایی یا بدهی بود که ظرف یک

سال به صورت نقد تحقق یابد، از این رو قاعدهٔ **یک سال** به اجرا در می‌آمد.

امروزه، هدف‌های گزارشگری مالی گسترده‌تر شده‌اند و صورت وضع مالی فقط یکی از چند گزارش مالی می‌باشد. ولی بسیاری از دیدگاه‌ها و روش‌های عملی گذشته کماکان رایج است و به اجرا درمی‌آید، هنوز هم دارایی‌ها و بدهی‌ها برحسب قدرت نقدینگی نسبی طبقه‌بندی می‌شوند و قرار دادن دارایی‌ها و بدهی‌ها در طبقه جاری براین اساس قرارداد که هنوز هم قاعدهٔ مربوط به دوره یک ساله رعایت می‌شود.

شرحی از عملیات شرکت. دیرزمانی است که متوجه این واقعیت شده‌اند که ترازنامه باید دربارهٔ عملیات شرکت و نیز دربارهٔ قدرت نقدینگی آن اطلاعاتی ارائه کند. برای مثال، ***چارلز اسپراگ*** یکی از پیشگامان حسابداری در آمریکا در ۱۹۰۷ چنین نوشت:

> تنظیم و ترتیب اقلام در ترازنامه اهمیت دارد به ویژه اگر این فهرست طولانی باشد... در مثالی که ما ارائه کردیم ترتیب اقلام بر مبنای در دسترس بودن رعایت می‌شود، یا می‌توان آن را ترتیب اقلام برحسب قدرت نقدینگی نامید... تصور بر این است که در یک واحد صنعتی، تولید، بهره‌وری یا قدرت کسب سود بیش از توان پرداخت بدهی اهمیت دارد. شاید براساس همین دیدگاه بوده است که دارایی‌های ثابت را در ردهٔ نخست دارایی‌ها قرار می‌دادند و نیز وجوه نقد در بخش انتهایی قرار می‌گرفت، زیرا این دارایی نسبت به بقیه، دارای کم‌ترین بهره‌وری (تولید) بود.[۱۹]

همان‌گونه که در فصل ۳ گفته شد، در روش بریتانیایی، ترتیب اقلام در ترازنامه برعکس قدرت نقدینگی آنهاست و بدین وسیله سهامداران بیشتر توجه خود را معطوف عملیات (و نه خواست بستانکاران ـ قدرت نقدینگی اقلام) می‌نمایند.

در زمان کنونی در سیستم حسابداری وجوه دولتی، طبقه‌بندی اقلام برحسب شرحی از عملیات می‌باشد. در حساب‌ها یا صورت حساب‌ها (یا در هر دو) دارایی‌های جاری و بدهی‌های جاری را به صورت **وجوه مستقل**[۱] گزارش می‌کنند. در چنین حالتی مقصود از واژهٔ **وجوه**[۲] تفکیک دارایی‌ها و بدهی‌ها (برای یک هدف خاص، مانند یک واحد عملیاتی یا یک مرکز موردتوجه) است. ***ویلیام واتر*** استاد دانشگاه بر کلی بر این باور است که در رابطه با **تئوری وجوه** برای حسابداری مالی عمومی، طبقه‌بندی کنونی می‌تواند بسیار مناسب باشد.[۲۰]

مفهوم سرمایه درگردش[۳] به عنوان شرحی از عملیات شرکت توانست در دههٔ ۱۹۴۰ کسب شهرت نماید و در زمان کنونی در ایالات متحدهٔ آمریکا از این عبارت یا اصطلاح استفاده می‌شود. مفهوم

1. *Separate fund* 2. *fund*
3. *Working capital*

سرمایه درگردش ریشه در ادبیات دستوری دارد که به وسیله بیانیهٔ شماره ۴۳ از هیئت خزانه‌داری آمریکا منتشر شد و ارائه‌کنندگان این بیانیه کوشیدند از **سرمایه درگردش** تعریفی ارائه کنند که در خور چرخهٔ عملیات شرکت باشد و رابطهٔ آن با تعریف محدودتر **دوره یک‌ساله** قطع شود. از دیدگاه آنها **چرخه عملیاتی**[1] این امکان به وجود می‌آورد که تعهدات کوتاه‌مدت را از تعهدات بلندمدت تفکیک کرد. دارایی‌های ثابت در طبقهٔ دارایی‌های جاری قرار نمی‌گیرند، زیرا دورهٔ گردش آنها می‌تواند چندین دوره گردش محصول را پوشش دهد.

توضیحی دربارهٔ فرآیند حسابداری. اغلب بدان سبب اقلام را در صورت حساب‌ها طبقه‌بندی می‌کنند که فرآیند ثبت دفاتر راحت و آسان شود. برای مثال طبقه‌بندی *هزینه‌های انتقالی* را به عنوان محلی برای منظور کردن اقلام بدهکار تخصیص نیافته درنظر گرفته‌اند. در نتیجه، اقلامی مانند کسر مستهلاک نشدهٔ اوراق قرضه پرداختنی، کسر سهام ممتاز و زیان‌های انتقالی به دوره بعد در گروه دارایی‌هایی قرار می‌گیرند که در ترازنامه‌ها گنجانده (و منتشر) می‌شوند. همان‌گونه که پیش از این گفتیم، در سال‌های کنونی، مبنای طبقه‌بندی اقلام در صورت‌های مالی مورد انتقادهای بسیار شدید قرار گرفته است.

از دیدگاه فرآیند حسابداری، طبقه‌بندی نمی‌تواند برای خوانندگان صورت‌های مالی به طور کامل، بی‌اهمیت باشد. شاید بتوان اقلامی که از طریق منظور کردن مقادیر بدهکار و بستانکار و اقلامی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، منجر به جریان‌های نقدی می‌شوند از یکدیگر تفکیک کرد. **گیلمن** مقادیری را که به حساب سود بدهکار و بستانکار می‌کنند ***اقلام بدهکار و بستانکار انتقالی منجر به درآمد***[2] نامید و اقلامی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم منجر به جریان نقدی می‌شوند **اقلام بدهکار و بستانکار منجر به وجوه نقد**[3] نامید.[21] اقلام بدهکار (هزینه‌های) انتقالی منجر به وجوه نقد عبارت‌اند از مطالبات، اوراق بهادار قابل فروش و سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت؛ اقلام بدهکار (هزینه‌های) انتقالی منجر به درآمد عبارت‌اند از هزینه‌های پیش‌پرداخت شده، دارایی‌های ثابت و موجودی کالا. بیشتر بدهی‌ها از نوع اقلام بستانکار انتقالی منجر به وجوه نقد می‌باشند، ولی تعهد به ارائه کالا یا خدمت را باید اقلام بستانکار انتقالی منجر به درآمد نامید.

مشکل اصلی در تأمین چنین هدفی این است که تلاشی صورت می‌گیرد تا نتیجه‌های حاصل از رویه‌های حسابداری فنی ارائه شود و از این رو، از دیدگاه ماهیت نمی‌تواند جنبه نظری (تئوریک) داشته باشد. ***اقلام بدهکار (هزینه‌های) انتقالی و اقلام بستانکار (بدهی‌های) انتقالی*** این امکان را به وجود می‌آورند تا روش‌هایی را مورد استفاده قرار داد که فاقد مبنای منطقی هستند یا دست کم نمی‌توان درباره معنی

1. *operating cycle*
2. *deferred charges and credits to revenue*
3. *deferred charges and credits to cash*

اقلام انتقالی توضیح داد. از این رو، طبقه‌بندی ***اقلام هزینه‌های انتقالی به درآمد و اقلام بستانکار انتقالی به درآمد*** به شدت مورد اعتراض قرار گرفته است.

ارائه تصویری روشن از روش‌های تعیین ارزش اقلام. پیشنهاد شده است که باید دارایی‌ها را بر مبنای تعیین ارزش طبقه‌بندی کرد، یعنی باید دارایی‌هایی که بر مبنای هزینه‌های جاری تعیین ارزش می‌شوند از دارایی‌هایی که بر مبنای بهای تمام شده تاریخی تعیین ارزش می‌شوند، تفکیک کرد. بیشتر روش‌های تعیین ارزش اقلام مورد بحث فصل پیش در صورت‌های مالی انتشار یافته مورد استفاده قرار می‌گیرند و در بسیاری از موارد بیشتر این مفاهیم یا روش‌ها را در همان ترازنامه مورد استفاده قرار می‌دهند. از دیدگاه نظری (تئوریک) از آنجا که شیوهٔ تعیین ارزش اقلام به شواهد موجود میزان عدم اطمینان هر مورد خاص و تلاشی بستگی دارد که واحد تجاری به عمل می‌آورد تا روشی به کار ببرد که بتواند در مورد شیوهٔ محاسبهٔ سود بهترین اطلاعات مهم و اثرگذار ارائه نماید، بنابراین انتخاب روش مورد اعتراض قرار نخواهد گرفت [مسئول واحد تجاری، از نظر انتخاب روش حسابداری از آزادی عمل نسبی برخوردار است]. ولی طبقه‌بندی دارایی‌ها و بدهی‌هایی که ارزش آنها را باید به روش‌های مختلف تعیین کرد موجب گمراهی می‌شود (حتی موجب گمراهی خوانندگان صاحب‌نظر و آگاهی می‌شود که از عهده درک و تفسیر صورت‌های مالی منتشر شده به خوبی برمی‌آیند).

از دیدگاه تعیین ارزش اقلام، دارایی‌ها را به روش‌های زیر طبقه‌بندی می‌کنند:

۱. وجوه نقد و دریافت وجوه نقد موردانتظار (که بتوان به روشی معقول ارزش فعلی آنها را تعیین کرد).
۲. دارایی‌هایی که ارزش آنها را برحسب اقلام جاری یا قیمت فروش مورد انتظار (قیمت فروش اقلام خروجی یا کل محصول) تعیین شود.
۳. دارایی‌هایی که ارزش آنها برحسب ارزش جاری (قیمت اقلام ورودی) تعیین شود.
۴. دارایی‌هایی که ارزش آنها برحسب بهای تمام شده تاریخی یا برحسب بهای تمام شده (با منظور کردن تغییرات ناشی از سطح عمومی قیمت) تعیین شود.

در صورت لزوم می‌توان دارایی‌ها را به روش‌های دیگری هم طبقه‌بندی کرد. از دیدگاه تعیین ارزش اقلام، مزیت عمده طبقه‌بندی دارایی‌ها این است که بدین وسیله می‌توان اقلام موجود در ترازنامه را بهتر تفسیر کرد و رابطهٔ آنها را با اقلام صورت سود و زیان جریان‌های نقدی مشخص نمود. ولی، از دیدگاه نویسندگان کتاب، می‌توان اطلاعات را در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی، درون پرانتز در محتوای صورت حساب‌ها ارائه کرد و از این دیدگاه نیازی به گروه‌بندی دارایی‌ها نمی‌باشد.

شرحی از شیوهٔ اندیشهٔ مدیریت. در طبقه‌بندی دارایی‌ها و بدهی‌ها یک هدف می‌تواند این باشد که بدان وسیله استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی را از قصد و نیت مدیریت (در مورد اینکه آیا وجوه را به مصرف عملیات مربوط می‌رساند یا خیر) آگاه ساخت. به طور کلی، دارایی‌های جاری همانند

سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در دارایی‌های غیرجاری دائمی می‌باشند، ولی در چرخهٔ عملیات جاری واحد تجاری برای سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های جاری فرصت‌هایی به وجود می‌آورند. ولی پس از اینکه مدیریت خود را متعهد به سرمایه‌گذاری دارایی‌ها در پروژه‌های بلندمدت خاص کرد، نباید آن اقلام را در طبقه‌بندی دارایی‌های جاری قرار داد [البته از دیدگاه تأمین هدف ارائه شده در بالا]. برای مثال، پس از اینکه مدیریت خود را متعهد به مصرف رسانیدن وجوه نقد، اوراق بهادار یا سایر دارایی‌ها برای خرید دارایی‌های ثابت یا سایر دارایی‌های غیرجاری نمود، نمی‌توان آنها را در گروه دارایی‌های جاری قرار داد.

تعهدی راکه مدیریت از این بابت می‌نماید، از دیدگاه قانونی وی ملزم به اجرای آن نخواهد کرد، ولی موضوع باید روشن باشد. وجوه در نظر گرفته شده برای مصرف خاص نمی‌تواند در عملیات جاری شرکت مورد استفاده قرار گیرد و نیز مدیریت نباید آن را فقط برای موردی که خود را متعهد کرده است به مصرف برساند و نه اینکه از فرصت‌های سرمایه‌گذاری دیگر استفاده کند. اگرچه کافی نیست ولی لازم است که بتوان دارایی‌های جاری را به راحتی به پول نقد یا سایر دارایی‌های دیگر تبدیل کرد، همچنین در مورد محل مصرف این اقلام نباید هیچ نوع تعهد بلندمدت به وجود آید.

مفهوم *سرمایه درگردش*، که ریشه در تعهد مجدد دارد خالص سرمایه‌گذاری‌های موردنیاز شرکت است که بتواند عملیات روزانهٔ خود را انجام دهد، در مقایسه با سرمایه‌گذاری‌هایی که برای یک دوره بلندمدت می‌شود. از همین دیدگاه، آن را **سرمایه درگردش** می‌نامند. سرمایه‌گذاری در دارایی‌ها برای دوره‌های بلندمدت شامل خرید دارایی‌های ثابتی می‌شود که بتوان عملیات واحد تجاری را تسهیل کرد، معمولاً این اقلام دارایی خدماتی ارائه می‌کنند و به تدریج مستهلک می‌شوند، ولی برخی از اقلام دارایی عمر نامحدود دارند. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری در **سرمایه درگردش** یک فرآیند مستمر تغییراتی است که به صورت عملیات (رویدادهای مالی) روزانه انجام می‌شود. از آنجاکه تصور بر این است که بدهی‌های کوتاه‌مدت از نوع سرمایه‌گذاری دائمی نمی‌باشند و با تأمین مالی دارایی‌های روزمره [سرمایه درگردش] رابطه‌ای تنگاتنگ دارند، مقصود از **سرمایه درگردش**، مازاد دارایی‌های جاری به بدهی‌های جاری است.

یکی از انتقادهای عمده از کاربرد عبارت مزبور این است که آن را وسیله‌ای برای طبقه‌بندی اقلام می‌دانند، اقلامی راکه نمی‌توان به راحتی طبقه‌بندی کرد و به صورت دائم دستخوش تغییر می‌گیرند. در نتیجه، اغلب سرمایه‌گذاری‌ها را در قالب اقلام جاری طبقه‌بندی می‌کنند، زیرا قصد، تبدیل آنها (در صورت لزوم برای عملیات جاری) می‌باشد، اگرچه انتظار زیادی وجود ندارد که چنین نیازی به وجود آید. گذشته از این، همواره این تمایل وجود دارد که سرمایه‌گذاری‌ها را درگروه جاری قرار داد ولی چنین به نظر می‌رسد که عنوان **سرمایه درگردش** از گیرایی بیشتری برخوردار باشد.

پیش‌بینی جریان‌های نقدی. همان‌گونه که در فصل ۵ گفته شد یکی از هدف‌های گزارشات مالی

ارائه اطلاعاتی است که بتوان بدان وسیله جریان‌های نقدی آیندهٔ شرکت را پیش‌بینی کرد. طبقه‌بندی اقلام به جاری و غیرجاری به گونه‌ای نیست که بتوان بدان وسیله جریان‌های نقدی آینده را پیش‌بینی کرد. پس از همه این حرف‌ها، سرمایه درگردش فقط یک عدد ساده است که از طریق کم کردن برخی از بدهی‌ها از برخی از دارایی‌ها به دست می‌آید، بدون اینکه نیازی به تعیین رابطه بین این دو طبقه از اقلام باشد. گذشته از این، این عدد نمی‌تواند معنی زیادی داشته باشد (تنها از این دیدگاه مورد توجه قرار می‌گیرد که مؤید گروهی از خالص دارایی‌ها است که به صورت یک سپر در می‌آید تا بستانکاران خود را در پشت آن محفوظ نمایند). اقلام پولی و غیرپولی (هردو) را در طبقه اقلام جاری قرار می‌دهند ولی آنها را با هدف‌های گوناگونی که در نظر دارند، با درجه‌های متفاوتی از اعتماد اندازه‌گیری می‌نمایند (حتی اگر تلاشی در راه همگون‌سازی آنها به عمل آید). در شرحی که از *سرمایه درگردش* داده می‌شود چنین فرض می‌کنند که آن نقش یک سپر ضربه‌گیر ایفا می‌نماید و اینکه بدهی‌های جاری را از محل دارایی‌های جاری پرداخت می‌نمایند و سرانجام چنین فرض می‌کنند که برای هدف‌های دیگری که (نسبت به پرداخت بدهی‌های جاری) اولویت دارند از دارایی جاری استفاده خواهدشد؛ ولی از آنجاکه هیچ یک از این مفروضات نمی‌تواند واقعیت داشته باشد، ارائه عدد متعلق به سرمایه درگردش به صورت اطلاعاتی در می‌آید که از دیدگاه گزارشگری مالی نمی‌تواند مهم و اثرگذار باشد [احتمال اثرگذاری این عدد بر تصمیم خوانندگان صورت‌های مالی تردیدآمیز است.]

بدون طبقه‌بندی دارایی‌ها و مشخص کردن تعهدات می‌توان جریان‌های نقدی آینده را پیش‌بینی کرد، ولی اگر طبقه‌بندی با اطلاعات مربوط به جریان نقدی بودجه‌بندی شده و تاریخی همراه باشد (این اطلاعات) می‌تواند مهم و اثرگذار باشد [بر تصمیم خوانندگان صورت‌های مالی اثر خواهد گذاشت]. این نوع طبقه‌بندی می‌تواند در مورد زمان تبدیل دارایی‌ها به پول نقد یا موجود بودن آنها برای تبدیل و زمان پرداخت بدهی‌ها مفید باشد (اطلاعات ارزشمندی ارائه کند).

انتقادها

چندین سال است که شیوهٔ طبقه‌بندی اقلام ترازنامه به جاری و غیرجاری (که در زمان کنونی به صورت یک روش فراگیر درآمده است) مورد انتقاد شدید قرار می‌گیرد. بدون توجه به اینکه آیا این طبقه‌بندی بر مبنای دوره یک ساله یا چرخه عملیات قرارگرفته باشد، این انتقادها وارد می‌آید. مخالفان کاربرد روش مزبور مسائل زیر مطرح می‌کنند: مسائل مطرح در مورد شیوهٔ کاربرد این روش برای شرح عملیات، مسائل مطرح در ارائه تعریف در مورد چرخه عملیات، مسائل مطرح در مورد ماهیت ایستای سرمایه درگردش و بی‌اهمیت بودن صورت جریان‌های نقدی و تغییراتی که در جامعه استفاده‌کننده از صورتهای مالی رخ می‌دهد.

عملیات و چرخه عملیات. روش مبتنی بر طبقه‌بندی عملیات به صورت جاری و غیرجاری با هدف شرحی از عملیات شرکت روش پرعیب و نقصی می‌باشد. دارایی‌هایی مانند بهرهٔ دریافتی ناشی از همان نوع عملیاتی نیستند که موجب پیدایش حساب‌های دریافتنی و موجودی کالا می‌شوند، ولی آنها را در گروه دارایی‌های جاری قرار می‌دهند. از میان بدهی‌های جاری، سود پرداختنی ناشی از همان نوع عملیاتی نیست که حساب‌های پرداختنی به وجود می‌آیند، و از دیدگاه عملیاتی بخش جاری بدهی‌های بلندمدت با وام‌های بلندمدت متفاوت نیست.

همچنین از این دیدگاه روش مبتنی بر طبقه‌بندی اقلام به صورت جاری و غیرجاری مورد انتقاد قرار گرفته است که طبقه‌بندی مزبور بر پایه این فرض قرار دارد که اقلام سرمایه در گردش با عملیات جاری ارتباط نزدیک دارد، و دارایی‌ها و بدهی‌های بلندمدت با برنامه‌های بلندمدت سازمان در ارتباط هستند. در طبقه‌بندی اقلام، در صورت سود و زیان می‌توان این وجه تمایز را مشاهده کرد؛ هزینه‌های مربوط به استفاده از دارایی‌های جاری را اغلب جدا از استهلاک دارایی‌های مشهود و نامشهود طبقه‌بندی و گزارش می‌کنند. همچنین در صورت جریان‌های نقدی هم این وجه تمایز و تفکیک اقلام مشاهده می‌شود؛ وجوه نقد حاصل از عملیات را جدا از وجوه نقد حاصل از سایر منابع طبقه‌بندی می‌نمایند.

ولی در بیشتر شرکت‌ها بین سرمایه در گردش و عملیات جاری رابطهٔ مشخصی مشاهده نمی‌شود. جریان‌های نقدی که برای پرداخت بدهی‌ها در دسترس قرار می‌گیرد مانند موردی است که از دارایی‌های ثابت استفاده شود و یا موجودی کالا به فروش برسد. به ویژه در سازمان‌های خدماتی این وضع بیشتر مشاهده می‌شود، زیرا در آن شرکت‌ها موجودی کالا بسیار اندک است و یا وجود ندارد و تعهدات جاری از محل درآمد حاصل از استفاده نمودن از دارایی‌های استهلاک‌پذیر یا اجاره‌ای تأمین می‌شود.

چرخهٔ عملیات. زنجیره‌ای که مفهوم چرخه عملیات، در عمل، مورداستفاده قرار می‌گیرد موجب پیچیده‌تر شدن مسئله خواهد شد. معمولاً اگر این دوره کمتر از یک سال باشد، از قاعدهٔ *یک سال* استفاده می‌کنند، در نتیجه طبقه‌بندی اقلام به صورت دارایی‌های جاری با تکرار چرخش دارایی‌ها همخوانی نخواهد داشت، ولی حتی اگر بتوان از شاخص چرخهٔ عملیات (سازگار با *دارایی‌های جاری*) استفاده کرد، باز هم مشکلات عمده وجوه خواهد داشت، زیرا بسیاری از شرکت‌ها دارای پیچیدگی‌های خاص خود می‌باشند و نمی‌توان مدت زمان چرخهٔ عملیات را تعیین کرد. از این رو، اگرچه تکرار گردش یا چرخش دارایی‌ها اهمیت داشته باشد و بتواند در مورد پیش‌بینی جریان‌های نقدی اثر بگذارد، ولی نمی‌توان این اطلاعات را به اطلاعات مربوط به سود و جریان نقدی مرتبط ساخت (البته زمانی که دارایی‌های جاری به گونه‌ای طبقه‌بندی می‌شوند که گویا همهٔ آنها دارای چرخش همانندی می‌باشند.)[۲۲]

سرمایه در گردش *ایستا* است. ارائه عدد متعلق به سرمایه در گردش شاید بتواند به کسانی که وام‌های کوتاه‌مدت در اختیار شرکت قرار می‌دهند اطلاعات معتبری ارائه کند. زیرا آن نشان‌دهندهٔ میزان مصونیت

آنها یا مبلغی است که به وسیلهٔ بستانکاران بلندمدت و سهامداران آنها را مصون می‌سازد. ولی مبلغ سرمایه درگردش و نسبت سرمایه در گردش، هیچ یک، الزاماً نمی‌تواند شاخص مناسبی برای نشان دادن توانایی شرکت در بازپرداخت بدهی‌های جاری، در سررسید، باشد. این بدان سبب است که سرمایه در گردش از دیدگاه نظری *ایستا* است و توان شرکت در پرداخت بدهی *پویا* است. اصولاً شرکت برای پرداخت بدهی‌ها وجوه نقد را از محل عملیات (و نه از محل فروش دارایی‌های خاص) تهیه می‌کند. وجوه نقد و سایر دارایی‌های نقدی (دارای قدرت نقدینگی بالا) که در یک تاریخ ترازنامه وجود دارند برای عملیات شرکت مورد استفاده قرار می‌گیرند تا از محل این عملیات بدهی‌هایی پرداخت شود که در تاریخ تهیه ترازنامه هنوز تعلق نگرفته‌اند (مانند حقوق جاری کارکنان) و این اقلام برای پرداخت بدهی‌های مورد گزارش، که هنوز به سررسید نرسیده‌اند، مورد استفاده قرار نخواهند گرفت. به بیان دیگر، توان شرکت در پرداخت بدهی‌ها، در سررسید به نتیجهٔ عملیات طرح‌ریزی شده (در حال اجرا) بستگی دارد؛ و مقایسه کردن بدهی‌های جاری با دارایی‌های جاری براساس این فرض قرار می‌گیرد که دارایی‌های جاری در دسترس است و می‌توان از محل آنها بدهی‌های جاری را پرداخت کرد.

گذشته از این، دارایی‌های جاری که دارای قدرت نقدینگی بالا نمی‌باشند با گذراندن مراحل خاص دارای نقدینگی بالا می‌شوند (یعنی از حالت مواد اولیه به کالای در جریان ساخت و از این حالت به حساب‌های دریافتنی و سرانجام به پول نقد تبدیل می‌شوند)، و بدهی‌های جاری براساس روندی خاص یا به تاریخ‌هایی که هیچ وابستگی به فرآیند تبدیل دارایی‌ها به حالت‌های مختلف ندارد، سررسید می‌شوند. از این رو، اگر درآمد کاهش یابد، تبدیل دارایی‌های غیرنقدی به صورت نقد که از مسیر عملیات عادی انجام می‌شود دارای آهنگی کند خواهدشد، ولی بدهی‌ها در تاریخ مشخص (بدون هیچ تغییری) سررسید خواهندشد.[۲۳] یک چنین وضعی باعث می‌شود تا این بحث مطرح شود تا برخی مدعی شوند که ارزش دارایی‌های جاری را برحسب معادل نقد جاری تعیین شود.

نداشتن اهمیت. همچنین استدلال می‌شود که طبقه‌بندی دارایی‌ها و بدهی‌ها به صورت جاری و غیرجاری به عنوان روشی برای نشان دادن توان پرداخت بدهی‌های شرکت در سررسید، اهمیت خود را از دست داده است و مثل گذشته از این کار نمی‌تواند اهمیت داشته باشد. در این مورد چندین دلیل ارائه می‌کنند:

۱. سایر صورت‌های مالی به ویژه سود و زیان و صورت جریان‌های نقدی می‌توانند در مورد انتظار افراد به توان شرکت در بازپرداخت بدهی‌ها (در سررسید) اطلاعات بهتری ارائه کنند.

۲. گزارشات مالی را که شرکت برای گروه‌های دینفع خارجی ارائه می‌نماید بیشتر مورد استفاده سرمایه‌گذاران و سایر گروه‌ها (نسبت به بستانکاران) قرار می‌گیرد.

۳. معمولاً تصور بر این است که شرکت‌های سهامی، دارای عمر بلندمدت‌تر هستند و در مقایسه با

شرکت‌های فعال در سدهٔ نوزدهم از توان و ثبات بیشتری برخوردارند.

۴. کاربرد گستردهٔ روش‌های مختلف تعیین ارزش اقلام (مانند روش اولین صادره از آخرین وارده) باعث شده است که نسبت سرمایه در گردش، نسبت به گذشته، اهمیت خود را از دست بدهد.

۵. درخواست بستانکاران و سایر گروه‌ها برای یک نسبت *مطلوب* سرمایه در گردش مدیریت را ناگزیر می‌سازد تا اقدامات خاصی به عمل آورد، مانند پرداخت بدهی‌های جاری پیش از تاریخ تهیهٔ ترازنامه و همین امر بر حسابداران فشارهای زیادی وارد می‌آورد تا در طبقه‌بندی اقلام تجدیدنظر کنند و بکوشند عدد متعلق به سرمایه در گردش را *مطلوب‌تر* بنمایند، اگرچه در این اقدام، عملیات و توان شرکت، در بازپرداخت بدهی‌ها در سررسید، تغییری نمی‌کند.

۶. روز به روز شرکت‌ها پیچیده‌تر می‌شوند، به گونه‌ای که نمی‌توان مشخص کرد برای نشان دادن توان شرکت (برای بازپرداخت بدهی‌ها در سررسید) چه نسبتی از سرمایه در گردش می‌تواند مناسب‌تر باشد.

۷. افزایش روزافزون شرکت‌های خدماتی باعث شده است که نتوان براساس طبقه‌بندی دارایی‌ها به صورت جاری و غیرجاری در مورد توان شرکت در بازپرداخت بدهی‌ها، در سررسید، قضاوت کرد.

به ویژه می‌توان دلیل آخر را در شرکت‌های خدماتی که در زمینهٔ تأمین مالی فعالیت می‌کنند (واحدهای تجاری اصلی یا شرکت مادر) مشاهده کرد. همان‌گونه که پیش از این یادآور شدیم شرکت‌های ارائه‌کننده خدمات مالی نباید دارایی‌های جاری را از دارایی‌های غیرجاری تفکیک کنند. با توجه به استاندارد شماره ۹۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی، شرکت‌ها باید گزارش مربوط به همه واحدهای فرعی که مالک درصد بالایی از آنها هستند به صورت تلفیقی ارائه کنند. در گذشته، شرکت‌های تولیدی گزارش مالی واحدهای خدماتی (تأمین مالی) را به صورت تلفیقی ارائه نمی‌کردند و مدعی بودند که نتیجه کار گمراه‌کننده خواهد بود. اثر استاندارد جدید این بوده است که نوع جدیدی از *شرکت‌های تولیدی ـ تأمین مالی* ـ به وجود آید. برخی از این واحدهای تجاری دو رگه یا پیوندی تصمیم گرفته‌اند که اقلام ترازنامه را به صورت جاری و غیرجاری گزارش کنند.

یک نمونه شرکت جنرال موتورز است که گزارش مالی تلفیقی با واحد فرعی تأمین مالی خود به نام GMAC ارائه می‌کند (به نمودار ۱-۱۳ مراجعه کنید). صورت وضع مالی شرکت متعلق به ۱۹۹۰ نیز ارائه شده است. در این گزارش واحد فرعی GMAC در صورت حساب تلفیقی (اقلام طبقه‌بندی نشده) ارائه شده است و در اجرای این روش، ارزش ویژه اقلام متعلق به این واحد فرعی طبقه‌بندی شده‌اند، یعنی این واحد به عنوان یک واحد سرمایه‌گذاری گزارش شده است.

نمودار ۱-۱۳ ترازنامهٔ تلفیقی (به‌استثنای مقدار سود هر سهم، بقیهٔ مبالغ به میلیون دلار)

	۳۱ دسامبر ۱۹۹۰	۳۱ دسامبر ۱۹۸۹
دارایی‌ها		
وجوه نقد و معادل نقد	۳,۶۸۸/۵	۵,۶۲۵/۴
سایر اوراق بهادار آماده فروش	۴,۱۳۲/۹	۴,۵۸۷/۹
کل وجوه نقد اوراق بهادار آماده فروش (یادداشت ۱۱)	۷,۸۲۱/۴	۱۰,۲۱۳/۳
خالص مطالبات (یادداشت ۱۲)	۹۰,۱۱۶/۲	۹۲,۳۵۴/۶
حساب‌ها و اسناد دریافتنی (منهای ذخیره)	۵,۷۳۱/۳	۵,۴۴۷/۴
موجودی کالا (منهای ذخیره) (یادداشت ۱)	۹,۳۳۱/۳	۷,۹۹۱/۷
قراردادهای در حال اجرا (منهای پیش‌دریافت‌ها و پرداخت‌های مربوط به پیشرفت کار، به مبلغ‌های ۲,۳۵۳/۱ دلار و ۲,۶۳۰/۷ دلار) (یادداشت ۱)	۲,۳۴۸/۸	۲,۰۷۳/۳
خالص تجهیزات مربوط به اجارهٔ عملیاتی (منهای استهلاک انباشته به مبلغ‌های ۲,۶۹۲/۶ دلار و ۳,۰۶۵/۹ دلار)	۵,۸۸۲	۵,۱۳۱/۱
پیش‌پرداخت هزینه و هزینه‌های انتقالی	۴,۷۵۱/۶	۳,۹۱۴/۷
سایر سرمایه‌گذاری‌ها و دارایی‌های متفرقه (منهای ذخیره‌ها)	۷,۲۵۲/۵	۵,۰۵۰/۲
اموال (یادداشت ۱)		
زمین، ساختمان و تجهیزات به بهای تمام شده (یادداشت ۱۴)	۶۷,۲۱۹/۴	۶۳,۳۹۰/۷
منهای استهلاک انباشته (یادداشت ۱۴)	۳۸,۲۸۰/۸	۳۴,۸۴۹/۷
خالص اموال، مستغلات و سایر دارایی‌های ثابت	۲۸,۹۳۸/۶	۲۸,۵۴۱
ابزارهای خاص ـ به بهای تمام شده (منهای استهلاک)	۷,۲۰۶/۴	۵,۴۵۳/۵
کل اموال	۳۶,۱۴۵	۳۳,۹۹۴/۵
دارایی‌های نامشهود به بهای تمام شده (منهای استهلاک) (یادداشت‌های ۱ و ۶)	۱۰,۸۵۶/۴	۷,۱۲۶/۳
کل دارایی‌ها	۱۸۰,۲۳۶/۵	۱۷۳,۲۹۷/۱
بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام		
بدهی‌ها		
حساب‌های پرداختنی (تجاری)	۸,۸۲۴/۴	۷,۷۰۷/۸

ادامه نمودار ۱ـ۱۳

اسناد پرداختنی و وام (یادداشت ۱۵)	۹۵,۶۳۳/۵	۹۳,۴۲۴/۸
مالیات بر درآمد به‌دولت مرکزی‌وبه دولت‌های خارجی(یادداشت ۹)	۳,۹۴۹/۶	۵,۶۷۱/۴
سایر بدهی‌ها (یادداشت ۱۶)	۳۸,۲۵۵/۲	۲۸,۴۵۶/۷
بستانکاری انتقالی (شامل‌معافیت مالیاتی ـ ۷۲۳دلار و ۹۱۵/۴دلار)	۱,۴۱۰/۱	۱,۴۰۳/۹
کل بدهی	۱۴۸,۰۸۲/۸	۱۳۶,۶۶۴/۶
سهامی راکه می‌توان بازخرید (یادداشت‌های ۱ و ۱۷)	۲,۱۰۶/۳	۱,۶۵۰
حقوق صاحبان سهام (یادداشت‌های ۳، ۴، ۵ و ۱۷)		
سهام ممتاز (سری‌های ۵ دلاری، ۱۵۳ دلاری؛ سری ۳/۷۵ دلاری، ۸۱/۴ دلار)	۲۳۴/۴	۲۳۴/۴
سهام ممتاز از نوع E (سری ۰/۱ دلاری، ۱ دلاری، سری H، ۰/۱۰ دلاری، یک دلاری در ۱۹۸۹)	۱	۲
سهام عادی		
ارزش اسمی $1\frac{2}{3}$ دلار (منتشر شده ۶۰۵,۵۹۲,۳۵۶ سهم و ۶۰۵,۶۸۳,۵۷۲ سهم)	۱,۰۰۹/۳	۱,۰۰۹/۵
طبقهٔ E (منتشر شده ۱۰۰,۲۲۰,۹۶۷ سهم و ۴۸۸۳۰۷۶۴ سهم)	۱۰	۴/۹
طبقه H (منتشر شده ۳۴,۴۵۰,۳۹۸ سهم و ۳۵,۱۶۲,۶۶۴ سهم)	۳/۵	۳/۵
صرف سهام	۲,۲۰۸/۲	۲,۶۱۴
سود خالص نگهداری شده برای استفاده در شرکت	۲۷,۱۴۸/۶	۳۱,۲۳۰/۷
جمع	۳۰,۶۱۵	۳۵,۰۹۹
تعدیل بدهی بازنشستگی (یادداشت ۶)	(۲۱,۰۰۴/۷)	-
تعدیل از بابت تبدیل ارز و سایر اصلاحات	۴۳۷/۱	(۱۱۶/۵)
کل حقوق صاحبان سهام	۳۰,۰۴۷/۴	۳۴,۹۸۲/۵
کل بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام	۱۸۰,۲۳۶/۵	۱۷۳,۲۹۷/۱

باید به یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی مراجعه کرد.

عملیات شرکت جنرال موتورز و GMAC به روش ارزش ویژه

	۳۱ دسامبر ۱۹۹۰	۳۱ دسامبر ۱۹۸۹
دارایی‌ها		
ترازنامه تلفیقی (به میلیون دلار)		
دارایی‌های جاری		
وجوه نقد و معادل نقد	۳,۴۹۱/۳	۵,۴۵۵/۷
سایر اوراق بهادار آماده فروش	۱,۱۱۵/۲	۱,۶۱۵
کل وجوه نقد اوراق بهادار آماده فروش	۴,۶۰۶/۵	۷,۰۷۰/۷
حساب‌ها و اسناد دریافتنی		
تجاری	۱۶,۶۹۱/۱	۱۸,۰۳۷/۴
واحدهای وابسته تلفیق نشده	۲,۹۹۸	۳,۷۵۸/۸
موجودی کالا	۹,۳۳۱/۳	۷,۹۹۱/۷
قراردادهای در حال اجرا	۲,۳۴۸/۸	۲,۰۷۳/۳
پیش‌پرداخت هزینه‌ها و مالیات بر درآمد انتقالی	۳,۹۶۸	۲,۳۷۴/۴
کل دارایی‌های جاری	۳۹,۹۴۳/۷	۴۱,۳۰۶/۳
ارزش ویژه در خالص دارایی‌های واحدهای وابسته تلفیق نشده	۹,۷۵۲/۲	۹,۰۰۰/۱
سایر سرمایه‌گذاری‌ها و دارایی‌های متفرقه	۶,۶۹۲/۷	۵,۷۶۱/۸
اموال	۳۶,۰۳۴/۷	۳۳,۸۹۵/۲
دارایی‌های نامشهود	۱۰,۳۵۵/۵	۶,۸۰۱/۷
کل دارایی‌ها	۱۰۲,۷۷۸/۸	۹۶,۷۶۵/۱
بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام		
بدهی‌های جاری		
حساب‌های پرداختنی	۸,۱۸۸/۸	۷,۶۵۹/۲
وام پرداختنی	۳,۱۱۷/۸	۲,۳۰۱/۷
مالیات بر درآمد پرداختنی	۱,۱۴۸/۵	۷۰۶/۴
بدهی‌های تعلق گرفته و پرداخت نشده	۱۵,۸۵۱/۵	۱۳,۴۰۹/۲
سهامی که شرکت حق بازخرید دارد	۸۲۲	-
کل بدهی‌های جاری	۲۹,۱۲۸/۶	۲۴,۰۷۶/۵

وام بلندمدت	۴,۶۱۴/۵	۴,۲۵۴/۷
پرداختنی به GMAC*	۱۲,۹۱۸	۱۴,۴۶۰/۵
اجاره‌های سرمایه‌ای	۳۰۹/۳	۳۱۱
سایر بدهی‌ها	۲۳,۰۲۷/۶	۱۵,۵۸۴/۳
بستانکارهای انتقالی (بدهی‌های انتقالی)	۱,۴۴۹/۱	۱,۴۴۵/۶
سهامی راکه شرکت حق بازخرید دارد	۱,۲۸۴/۳	۱,۶۵۰
کل حقوق صاحبان سهام	۳۰,۰۴۷/۴	۳۴,۹۸۲/۵
کل بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام	۱۰۲,۷۷۸/۸	۹۶,۷۶۵/۱

* شرکت جنرال موتورز به دلیل‌های بازاریابی و تأمین مالی بخشی از تأمین مالی واحدهای فروشنده (نمایندگی‌ها) که درگذشته به وسیلهٔ واحد فرعی تأمین مالی (GMAC) انجام می‌شد، (برای کمک جهت تأمین این حساب‌های دریافتنی)، شرکت جنرال موتورز با واحد فرعی تأمین مالی (GMAC) قرارداد تأمین مالی امضا کرد که به موجود آن تا ۱۹۹۶ واحد فرعی تأمین مالی، GMAC تا مبلغ ۱۷ میلیارد دلار به جنرال موتورز وام بدهد و بهره آن با توجه به بازار شناور خواهد بود. واحد فرعی تأمین مالی (GMAC) در ازای خدماتی را که به جنرال موتورز ارائه می‌کند مبلغی بابت حق‌الزحمه دریافت خواهد کرد. این قرارداد تأمین مالی به شرکت اطمینان می‌دهد که واحد فرعی تأمین مالی (GMAC) فعالیت‌های تأمین مالی را ادامه خواهد داد و بازده این واحد فرعی تقریباً برابر با بهره و حق‌الزحمه‌ای است که خواهد گرفت و مقدار آن تقریباً برابر با مبلغی است که پیش از این از طریق تأمین مالی نمایندگی‌ها (فروشگاه‌های شرکت) به دست می‌آورد. در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۰ مبلغ ۱۲,۷۱۸ میلیون دلار از این وام‌ها با نرخ بهره ۱۰ درصد وجود داشت که می‌توان آن را با بدهی قبلی به مبلغ ۱۴,۳۲۸ میلیون دلار و با نرخ ۱۰/۵ درصد سال قبل مقایسه کرد. بهره و حق‌الزحمه‌ای راکه جنرال موتورز به واحد فرعی تأمین مالی (GMAC) پرداخت در ۱۹۹۰ به ۱,۲۳۳/۷ میلیون دلار، در ۱۹۸۹ به ۱,۴۶۹/۲ میلیون دلار و در ۱,۰۴۲/۵ میلیون دلار رسید.

روشهای دیگر طبقه‌بندی دارایی‌ها. به سبب وجود مشکلات در مورد تفسیر چرخهٔ عملیاتی و به سبب نبودن شواهدی درباره اهمیت طبقه‌بندی دارایی‌های جاری (با توجه به نیازهای استفاده‌کنندگان خاص) بسیاری بر این باورند که برای طبقه‌بندی دارایی‌ها باید در پی شناسایی روش‌های دیگر بر آمد.

پیشنهاد شده است که اقلام ترازنامه را براساس روش تعیین ارزش اقلام طبقه‌بندی کرد. روش دیگری پیشنهاد شده که به شرح زیر است:

۱. بدهی‌ها را بر مبنای میزان اعتبار (که در دسترس شرکت قرار می‌گیرند) طبقه‌بندی کرد.
۲. در مورد مبلغ و زمان دریافت وجوه نقد مورد انتظار و پرداخت‌های نقدی مربوط به دارایی‌ها و بدهی‌های خاص اطلاعات مکمل ارائه کرد.[۲۴]

می‌توان بدهی‌ها برحسب عملیات عادی یا مبنای مذاکرات (با منابع اعتباردهنده) طبقه‌بندی کرد؛ یعنی، یا برحسب بدهی‌های ناشی از عملیات عادی شرکت، مانند گرفتن اعتبارات تجاری عادی و تعهداتی که به روش عادی ایجاد می‌شود یا بر مبنای مذاکره‌های خاصی راکه شرکت با بانک‌ها و سایر موسسه‌های تأمین مالی (برای وام‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت) انجام می‌دهد. این شیوهٔ طبقه‌بندی دارای اهمیت خواهد بود، زیرا منابع مربوط به روش نخست، به صورت خود به خود، وجود دارند و در مورد روش دوم باید مذاکره کرد، چانه‌زنی نمود و درباره وضع مالی شرکت وام‌دهنده قضاوت کرد. اطلاعات مربوط به مبلغ و زمان دریافت و پرداخت وجوه نقد را باید در جدول‌های مربوط به اقلام دریافتنی و پرداختنی بر حسب تاریخ سررسید و جدول‌های نشان‌دهندهٔ مبلغ و زمان بهره، مورد اجاره و سایر دریافت‌ها و پرداخت‌های دوره‌ای (در زمان‌های مشخص زمانی) مربوط به قراردادهای تأمین مالی ارائه کرد [طبقه‌بندی نمود].

واتر پیشنهاد کرده است که صورت‌های مالی خاص تهیه شود که نشان‌دهنده قدرت نقدینگی یک شرکت باشد.[۲۵] یک چنین صورت حسابی باید منابع موردانتظار وجوه نقد (از نظر به فروش رساندن اقلام) و محدودیت‌های خاص (مربوط به مورد استفاده دارایی‌های خاص یا منابع وجوه نقد) باشد. در ترازنامهٔ سنتی، مقایسه کردن (در کنار هم قرار دادن) دارایی‌های جاری با بدهی‌های جاری باعث خواهد شد که یک مبنای فرض نادرست، از نظر تبدیل به نقد شدن اقلام برای بستانکاران کوتاه مدت به وجود آید و چنین تصور شود که آنها نسبت به دسترسی به دارایی‌های جاری اولویت دارند و اینکه باقیماندهٔ مبلغ به بستانکاران بلندمدت تعلق خواهد گرفت. ارائه صورت حسابی که نشان‌دهندهٔ توان مالی شرکت در بازپرداخت بدهی‌ها در سررسید است، می‌تواند بیانگر اولویت‌های خاصی باشد که وجود دارند و نیز نشان‌دهندهٔ حقوق همه بستانکاران باشد (بدون توجه به اینکه آیا این بدهی‌ها کوتاه‌مدت یا بلندمدت است).

کم کردن بدهی‌ها از دارایی‌ها

حسابداران همواره دقت زیادی کرده‌اند تا مبادا به گونه‌ای عمل کنند که در ترازنامه بدهی‌ها از دارایی‌ها کم شود (چنین اطلاعاتی ارائه گردد). حتی اگرچه برای پرداخت بدهی‌های خاص وجوه خاصی

در نظر گرفته می‌شود، ولی هر دوی اینها به صورت اقلام جداگانه در ترازنامه ارائه می‌شود. هدف استفاده نمودن از یک قلم دارایی خاص بدین معنی نیست که عمل کم کردن عددی از عدد دیگر توجیه شود. ولی در موارد انگشت‌شمار، می‌توان عمل مربوط به کم کردن عددی از عدد دیگر (متعلق به دو طرف ترازنامه) را توجیه کرد. اگر چنین توجیهی وجود داشته باشد، در آن صورت می‌توان مدعی شد که **حق کم کردن عددی *از* عدد دیگر**[1] وجود دارد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در خبرنامهٔ فنی ۲ـ۸۸ حق مزبور را بدین گونه بیان کرد:

> طبق قرارداد یا سند دیگری، یک بدهکار حق دارد تمام یا بخشی از مبلغ مورد بدهی، به شخص دیگری را از طریق منظور کردن مبلغی که شخص دیگری به این بدهکار مدیون است، آن را کم کند.[۲۶]

شرایط برای توجیه اقدام مزبور را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. برای کم کردن مبلغ مورد بحث باید یک حق قانونی یا توافق بدون قید و شرط (برای کم کردن مبلغ) وجود داشته باشد، نمونهٔ بسیار خوب حالتی است که شرکتی در مورد شرکت دیگر دارای مبلغ مشخصی حساب دریافتنی و حساب پرداختنی باشد. ولی وجود یک سند پرداختنی به شرکت الف را نمی‌توان از حساب دریافتنی از شرکت الف کم کرد، مگر اینکه در این مورد خاص یک قرارداد بدون قید و شرط (برای انجام دادن چنین کاری) وجود داشته باشد، زیرا اگر وضع غیر از این باشد، حق کم کردن عددی از عدد دیگر نمی‌تواند از دیدگاه قانونی، دارنده سند را مقید به پرداخت بدهی خود (در دوره زمانی مشخص) نماید.

۲. در مورد استفاده از حق کم کردن عددی از عدد دیگر باید قصد یا نیت مشخص وجود داشته باشد. اگر این اقلام را به عنوان سایر دارایی‌ها و بدهی‌ها ثبت نمایند، در آن صورت مسئله حق کم کردن عددی از عدد دیگر نمی‌تواند بیانگر شرایط موجود و حاکم بر قرارداد باشد.

۳. مبلغی که بدهی از آن کم می‌شود، نمی‌تواند بیش از مبلغ بدهی مزبور باشد و عکس آن هم صادق است. به عنوان یک اصل کلی، نباید بدهی‌ها را از دارایی‌ها کم کرد مگر اینکه در این مورد خاص یک حق ویژه وجود داشته باشد.[۲۷] برای مثال، نمی‌توان وجوه نقد و سایر دارایی‌هایی را از مالیات بر درآمد پرداختنی کم کرد. تنها مورد استثنا مربوط به زمانی است که خرید مقدار مشخصی اوراق بهادار، در واقع، پیش پرداخت مالیات باشد و این اوراق بهادار مورد قبول سازمان دولتی (از نظر پرداخت بدهی مالیاتی مربوطه) به حساب آید.

در مورد این اصل کلی دو حالت استثنا وجود دارد که هر دو، مورد تایید هیئت استانداردهای

1. *a right to setoff*

حسابداری مالی قرار گرفته است. مورد نخست مربوط به بازنشستگی است که شرکت‌ها حق دارند بدهی بازنشستگی را از وجوه مربوط به بازنشستگی کم کنند و خالص بدهی بازنشستگی را گزارش نمایند. مورد دوم مربوط به کاربرد روش ارزش ویژه برای سرمایه‌گذاری واحد تجاری اصلی (شرکت مادر) در یک واحد فرعی است. اثر کاربرد روش ارزش ویژه این است که واحد تجاری اصلی می‌تواند بدهی‌های واحد فرعی را از دارایی‌های آن واحد کم کند. اینکه آیا چنین شرایطی بتواند کافی باشد یا برای رعایت نکردن قاعدهٔ کلی مربوط به کم کردن عددی از عدد دیگر دارای توجیه نظری (تئوریک) باشد، مسئله‌ای است که هنوز مورد بحث می‌باشد. در زمان کنونی آن یکی از مسائل مطرح در حسابداری است.

پرسش‌های این بخش

۱. هدف‌های مربوط به تهیه یک ترازنامهٔ طبقه‌بندی شده را برشمارید.
۲. چرا در زمان کنونی طبقه‌بندی دارایی‌ها و بدهی‌ها به صورت اقلام جاری و غیرجاری (نسبت به گذشته) اهمیت کمتری دارد؟
۳. در چه شرایطی می‌توان یک قلم دارایی جاری را از یک قلم بدهی جاری کم کرد؟
۴. برای ارائه تعریفی از سرمایه در گردش، روش مبتنی بر چرخهٔ عملیاتی را با قاعدهٔ مبتنی بر **دورهٔ یک‌ساله** مقایسه کنید.
۵. هزینه‌ها و مقادیر بستانکار انتقالی منجر به درآمد را با هزینه‌ها و مقادیر بستانکار انتقالی منجر به وجوه نقد را با هم مقایسه کنید. در مورد هر یک از اینها مثالی ارائه نمایید.

نتیجه

در این فصل دارایی‌ها و بدهی‌ها تعریف شدند و در مورد سه ویژگی اصلی هر یک از آنها بحث کردیم. در مورد شرایط شناسایی اقلام و نیز دربارهٔ طبقه‌بندی اقلام ***صورت وضع مالی واحد تجاری*** بحث کردیم. همچنین در این فصل گفته شد؛ دیدگاه‌ها که پیش از این متوجه ترازنامه بود، تغییر یافت و در این سده به صورت اقلام باقیمانده توجه کردند و آن را به عنوان یک صورت حساب مستقل مورد توجه قرار دادند. با چنین رویدادی، مسیر مورد توجه به گونه‌ای درآمد که آن را در فصل ۴ مورد بحث قرار دادیم، یعنی دیدگاه‌ها متوجه اصول اصلی شد و صاحب‌نظران درصدد یافتن تعریف‌هایی برای اقلام تشکیل‌دهنده صورت‌های مالی برآمدند که در نتیجه راه‌ها به راه‌حل‌هایی انجامید که به شرایط خاص منجر گردند. اینکه آیا این تعریف‌ها بتوانند برای پرسش‌های مشکل و مطرح در مورد **شناسایی** اقلام [که

حسابداران همواره با آنها رو به‌رو هستند و همواره موضوع مورد بحث و مشاجره بوده است] پاسخ‌های قطعی ارائه کنند یا خیر، کماکان مورد تردید است.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی پذیرفت که حتی از دیدگاه **چارچوب نظری** هم عواملی در صورت‌های مالی نوشته می‌شوند که دارایی یا بدهی (و نیز بخشی از حقوق صاحبان سهام) نمی‌باشند. این اقلام که به اصطلاح آنها را **حساب‌های تعیین ارزش**[1] می‌نامند شامل چیزهایی مانند برآورد مطالبات وصول نشدنی و صرف اوراق قرضهٔ دریافتنی یا کسر اوراق قرضهٔ پرداختنی می‌شود. هیئت استانداردهای حسابداری مالی ابراز داشت که این ***حساب‌های تعیین ارزش***، به خودی خود، دارایی یا بدهی نمی‌باشند، بلکه بخشی از دارایی یا بدهی مربوط به حساب می‌آیند. در حالی که امکان دارد با مراجعه به عقل سلیم این دیدگاه تا اندازه‌ای درست باشد، ولی از دیدگاه نظری ناخوشایند می‌باشد زیرا شاهد اقلامی در یک سیستم هستیم که در مورد آنها تعریف قابل قبولی وجود ندارد.

دو استاد رشتهٔ حسابداری ***ساندر*** و ***دوپاچ*** از زاویهٔ دیگری این تعریف‌ها را مورد حمله قرار دادند آنها بر این باورند که تعریف‌ها به اندازه‌ای گسترده هستند که نمی‌توانند هیچ مسئله خاص (مورد مشاجره) را حل کنند. به ویژه، آنها مدعی شدند که:

> تعریف‌های هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد بدهی‌ها بدان اندازه کلی است که در این مرحله نمی‌توان موضع هیئت را درباره مالیات‌های انتقالی پیش‌بینی کرد. ولی کسانی که طرفدار شناسایی مالیات‌های انتقالی هستند می‌توانند دربارهٔ تعریف‌های هیئت استانداردهای حسابداری مالی درباره بدهی‌ها تفسیر گسترده‌تری بنمایند تا بتوان منظور کردن مالیات‌های انتقالی به عنوان رکنی از صورت‌های مالی را توجیه کرد، به ویژه زمانی که از دیدگاه یک قلم دارایی به آنها نگاه شود. برعکس، کسانی که نمی‌توانند دیدگاه‌های هیئت استانداردهای حسابداری مالی را به راحتی هضم نمایند نسبت به گنجاندن مالیات‌های انتقالی مخالفت می‌نمایند.[۲۸]

در بحث‌های زیادی، وجود ***اقلام بستانکار انتقالی*** در ترازنامه را به عنوان یکی از نقاط ضعف عمده حسابداری شناختند، زیرا آنها نوعی تعهد واقعی نبودند. ***رابرت اسپروز*** استاد دانشگاه استنفورد و پس از آن عضو هیئت استانداردهای مالی در یک مقالهٔ به یادماندنی با عنوان ***هر چه می‌خواهی نام آن را بگذار!*** اقلام بستانکار انتقالی را مورد حملهٔ بسیار شدید قرار داد.[۲۹] هیئت استانداردهای حسابداری مالی کماکان بر موضع خود پافشاری می‌کرد، به ویژه مدعی می‌شد که طرفداران این تعریف از بدهی‌ها، ارائه شده در این فصل ***با روش انتقال تخصیص مالیات میان دوره مخالف‌اند... زیرا آنها بر این باورند که روش مزبور***

1. Valuation accounts

باعث به وجود آمدن بدهی‌هایی می‌شود... که نشان‌دهندهٔ تعهدات... اقتصادی.... نیستند.[۳۰] همان‌گونه که در فصل دیگری بحث خواهیم کرد، پس از این، در کمتر از ۲۰ سال هیئت استانداردهای حسابداری مالی ***مالیات بر درآمد انتقالی*** را به عنوان یک بدهی شناخت و در نتیجه مالیات بر درآمد انتقالی نه تنها در گروه ***اقلام بستانکار انتقالی*** قرار نمی‌گرفت و نه تنها آن را ***نام آن را هر چه می‌خواهید بگذارید*** ندانست، بلکه آن را به عنوان یک قلم بدهی واقعی به حساب آورد. مشاهده می‌شود که در مورد این موضوع انرژی بسیار زیادی بیهوده صرف شده بود.

اگر به گذشته برگردیم، چنین به نظر می‌رسد که تعریف واژگان به جای اینکه موجب راهنمایی قضایای موردی بشود، دنباله روی آنها شده است. یافتن تعریفی برای یک واژه باعث شد تا حسابداران بهانه‌ای پیدا کنند و هر کاری را که می‌خواهند انجام دهند [کارهای خود را برآن اساس توجیه کنند] وجود یک چنین سیر تکاملی، الزاماً نمی‌تواند چیز بدی باشد. به بیانی دقیق این همان راهی است که قوانین در پیش گرفته‌اند و بدین گونه تدوین می‌شوند. شاید مسئلهٔ واقعی این باشد که ما برای تعریف‌های انتزاعی یا تجریدی اهمیت زیادی قائل شده‌ایم و آنها را بیش از حد باور کرده‌ایم که در نتیجه بحث فصل‌های ۴ و ۸ را فراموش کرده‌ایم مبنی بر اینکه تئوری‌های حسابداری آگاهی‌دهنده می‌باشند، ولی تدوین‌کنندهٔ سیاست‌های حسابداری نمی‌باشند.

خلاصه

صورت وضع مالی عبارت است از خلاصه‌ای از دارایی‌ها و بدهی‌های یک شرکت. دارایی‌ها، بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام (که گاهی آن را باقیمانده می‌نامند، یعنی تفاوت بین دارایی‌ها و بدهی‌ها) از عناصر اصلی صورت وضع مالی می‌باشند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی دارایی‌ها را بدین گونه تعریف کرد: منافع اقتصادی محتمل آینده را که یک واحد تجاری خاص (به سبب رویدادهای مالی یا سایر رویدادهای گذشته) به دست می‌آورد یا آن را تحت کنترل خود قرار می‌دهد. هیئت مزبور بدهی‌ها را بدین گونه تعریف کرد. منافع اقتصادی محتمل آینده ناشی از تعهدات کنونی را که یک واحد اقتصادی از دست می‌دهد و باید در آینده (به سبب رویدادهای مالی یا سایر رویدادهای گذشته) دارایی‌هایی را به واحد تجاری دیگر منتقل کند یا خدماتی را به آن ارائه نماید. زمانی یک قلم دارایی یا یک قلم بدهی **شناسایی** می‌شود که بتوان مقدار آن را تعیین کرد، مقدار مزبور با اهمیت باشد و نیز اینکه بتوان مقدار مزبور را به صورت عینی تعیین کرد. طبقه‌بندی دارایی‌ها و بدهی‌ها امری لازم است تا بتوان به سرمایه‌گذاران ابزار یا وسیله‌ای ارائه کرد تا آنها بتوانند اطلاعاتی را تجزیه و تحلیل نمایند، که اگر غیر از این بود با انبوهی از دادها روبه‌رو می‌شدند.

پرسش تشریحی

۱. (می ۱۹۷۷) دربارهٔ حسابداری مالی سه گفتار در زیر ارائه می‌شود. اینها مستقل از یکدیگرند و هیچ وابستگی به هم ندارند.

گفتار یک

یکی از وظیفه‌های حسابداری مالی این است که سود خالص یک شرکت را برای یک دوره زمانی مشخص تعیین نماید. صورت سود و زیان، اگر طبق اصول پذیرفته شده حسابداری تهیه شود باید نشان‌دهنده سود خالص واقعی شرکت باشد. اصولاً سایر صورت‌های مالی هیچ رابطه‌ای با صورت سود و زیان ندارند. برای محاسبهٔ سود خالص باید تفاوت بین درآمدها و هزینه‌های هر دوره را تعیین کرد. درآمدها عبارت‌اند از جریان ورودی وجه نقد به شرکت و پس از اینکه **شناسایی شدند** باید به آنها **تحقق بخشید**. می‌توان این کار را بر مبنای فروش یا بر مبنای تولید انجام داد. برای محاسبهٔ سود خالص باید هزینه‌های دوره را از درآمدهای همان دوره کم کرد. معمولاً، هزینه‌های متغیر را به حساب محصول و هزینه‌های ثابت را به حساب دوره منظور می‌کنند.

گفتار دو

یکی از نقش‌های حسابداری مالی این است که وضع مالی یک شرکت را به صورتی دقیق، در یک مقطع زمانی نشان دهد. این کار را از مجرای ارائه صورت وضع مالی شرکت انجام می‌دهند و برای تهیه آن ارزش دارایی‌ها و بدهی‌ها (به استثنای موجودی کالا) را بر مبنای بهای تمام شده تاریخی تعیین می‌کنند. ارزش موجودی کالا را به یکی از سه روش زیر تعیین می‌نمایند: اولین صادره از اولین وارده، اولین صادره از آخرین وارده یا میانگین موزون. صورت وضع مالی را باید بر مبنای صورت حساب سال‌های پیش تهیه کرد.

صورت وضع مالی نه تنها باید دارایی‌ها، بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام را در بخش‌های جداگانه نشان دهد، بلکه باید نشان‌دهندهٔ *ذخیره‌های* شرکت باشد. در این بخش سه نوع ذخیره گزارش می‌شود. ذخیره استهلاک، ذخیره برای ضمانت محصولات فروش رفته و ذخیره‌های موجود در حساب انباشته. هنگام گزارش کردن این ذخیره آنها را در حساب ذخیره بستانکار می‌کنند.

گفتار سه

تجزیه و تحلیل صورت‌های مالی ایجاب می‌کند که با استفاده از نسبت‌ها عملکرد گذشته یک شرکت را آزمون کرد. عملکرد گذشته را با یک استاندارد از پیش تعیین شده مقایسه می‌کنند و بر

همان اساس شرکت را مورد ارزیابی قرار می‌دهند. نسبت جاری یکی از این نسبت‌هاست که برای محاسبهٔ آن دارایی‌های جاری را بر بدهی‌های جاری و یا دارایی‌های پولی را بر بدهی‌های پولی تقسیم می‌کنند. یک نسبت جاری دو به یک برای شرکت‌ها نسبت خوبی است، ولی هر قدر این نسبت بیشتر باشد، تصور بر این است که شرکت در وضع مالی بهتری قرار دارد، نسبت جاری یک عدد *پویا* است، زیرا می‌توان با استفاده از آن جریان وجوه را تعیین کرد.

۱. مواردی را معرفی نمایید که طبق اصول پذیرفته شده حسابداری ارائه نمی‌شوند و یا با توجه به بحث ارائه شده در گفتارهای بالا، از نظر تجزیه و تحلیل صورت‌های مالی درست نمی‌باشند. دلیل‌های خود را در مورد نادرستی آنها ارائه نمایید. پیش از پرداختن به گفتار بعدی، در مورد هر گفتار توضیح کافی بدهید.

۲. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در ***یادداشت نظرخواهی*** را که پیش از ***چارچوب نظری*** منتشر کرد از استفاده‌کنندگان از گزارشات مالی خواست به پرسش زیر پاسخ دهند: کدام یک از تعریف‌ها یا تعدیل تعریف‌های زیر می‌توانند بیانگر ماهیت تعریف یک قلم دارایی باشند که بتوان در یک چارچوب نظری، برای حسابداری مالی و گزارشگری گنجانید؟

A_۱ اگر دارایی‌ها را به مفهوم گسترده آنها مورد توجه قرار دهیم، باید گفت که آنها نشان‌دهنده وضع مالی شرکت هستند. دارایی‌ها نشان‌دهندهٔ وجود نقد و منافع اقتصادی هستند که انتظار می‌رود، در آینده به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در قالب خاص وجوه نقد به درون یک شرکت جریان یابند، جریانی که ناشی از رویداد مالی یا رویداد دیگری است که در گذشته رخ داده و بر شرکت اثر می‌گذارد.

A_۲ آنچه در بالا با عنوان ۱_A گفته شد وجود دارد ولی محدودتر است: اقلامی که نشان‌دهندهٔ مبادله یا تفکیک منابع اقتصادی یک شرکت نباشند در گروه دارایی‌ها قرار نمی‌گیرند.

A_۳ گفتاری همانند گفتار ۱_A ولی مطلب زیر به آن اضافه می‌شود: همچنین دارایی‌ها شامل اقلام خاصی از ***هزینه‌های انتقالی*** می‌شوند، هزینه‌هایی که نشان‌دهندهٔ منابع اقتصادی شرکت نمی‌باشند، ولی برای اینکه بتوان درآمدها را با هزینه‌ها مقایسه کرد و سود خالص دوره را محاسبه نمود، موردنیاز هستند.

A_۴ گفتاری درست همانند ۱_A یا ۲_A به اضافهٔ مطلب زیر: ترازنامه علاوه بر دارایی‌ها و اقلام خاصی از ***هزینه‌های انتقالی*** شامل اقلامی به نام ***تخصیص ناقص دارایی‌ها و بدهی‌ها*** می‌شوند. آنها دارایی نمی‌باشند، ولی برای اینکه بتوان به شیوه‌ای درست، درآمدهای هر دوره را با هزینه‌های همان دوره مقایسه و سود را محاسبه کرد، موردنیاز هستند.

A-۵ دارایی‌های شرکت از اقلام زیر تشکیل می‌شوند: وجوه نقد؛ حقوق یا ادعای شرکت به دریافت وجوه نقد، کالاها یا خدمات؛ و سایر اقلامی را که باید بهای تمام شده آنها (بهای تمام شده تاریخی، هزینه‌های جایگزینی یا هزینه‌های فرصت) را از درآمدهای دوره‌های آینده کم کرد تا سود آن دوره‌ها به دست آید.

A-۶ دارایی‌ها عبارت‌اند از اقلام تخصیص یافته یا سرمایه با قدرت نقدینگی بالا (وجوه نقد، مطالبات، سرمایه‌گذاری‌های کوتاه مدت و از این قبیل) و سرمایهٔ تخصیص یافته (موجودی کالا، ساختمان، ابزار و از این قبیل) که در واقع، عبارت‌اند از هزینه‌هایی را که باید از درآمدهای آینده کم کرد و در یک ترازنامه که آن را ***صورت منابع و ترکیب اقلام*** سرمایه شرکت می‌نامند، ارائه کرد.

به این پرسش مطرح شده به وسیله هیئت استانداردهای حسابداری مالی چه پاسخی می‌دهید؟

۳. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در ***یادداشت نظرخواهی*** که پیش از ***چارچوب نظری*** منتشر شد از استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی خواست به پرسش زیر پاسخ دهند: کدام یک از تعریف‌های زیر یا تعریف‌های تعدیل شده می‌تواند بیانگر تعریف بدهی‌های شرکت باشد؟ هدف ارائه یک چارچوب نظری برای حسابداری مالی و گزارشگری است.

L-۱ دارایی‌ها عبارت‌اند از تعهدات مالی یک شرکت خاص مبنی بر انتقال منابع اقتصادی، در آینده، به واحدهای تجاری دیگر (به سبب یک رویداد مالی یا رویداد دیگری که بر شرکت اثر گذاشته است).

L-۲ همانند L-۱ با یک محدودیت اضافی: اقلامی که، به صورت قانونی نشان‌دهنده تعهدات الزام‌آور شرکت مبنی بر انتقال منابع اقتصادی در آینده نباشند، بدهی نمی‌باشند.

L-۳ همانند L-۱ یا L-۲ با افزودن مطلب زیر: همچنین بدهی‌ها شامل ***اقلام بستانکار انتقالی و ذخیره‌هایی*** می‌شوند که نشان‌دهنده تعهد شرکت به انتقال منابع اقتصادی نمی‌باشند ولی به وجود آنها نیاز است تا بتوان برای محاسبهٔ دقیق سود هزینه‌های هر دوره را با درآمدهای همان دوره مقایسه کرد.

L-۴ همانند L-۱ یا L-۲ و با افزودن مطلب زیر: ترازنامه علاوه بر بدهی‌ها شامل ***هزینه‌های انتقالی*** می‌شود که نشان‌دهندهٔ ***تخصیص منابع و تعهدات به صورت ناقص*** می‌شوند؛ اینها بدهی نمی‌باشند ولی به وجود آنها نیاز است تا بتوان برای محاسبهٔ دقیق سود هر دوره هزینه‌ها را با درآمدهای همان دوره مقایسه کرد.

L-۵ بدهی‌ها عبارت‌اند از ***منابع سرمایه*** شرکت در یک ترازنامه و آن عبارت است از صورت

منابع و اجزای تشکیل‌دهنده سرمایه شرکت.

با توجه به پرسش مطرح به وسیلهٔ هیئت استانداردهای حسابداری مالی چه پاسخی خواهید داد؟

۴. به تازگی مقاله‌ای منتشر شد و این پرسش را مطرح کرد که با توجه به تعریفی را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی از *دارایی‌ها* می‌نماید، آیا می‌توان منابعی را که دولت به مصرف می‌رساند، دارایی نامید؟ در این مقاله به این موضوع اشاره می‌شود، منابعی را که دولت به مصرف می‌رساند دارای ویژگی‌هایی هستند که نمی‌توان آنها را در شرکت‌ها مشاهده کرد.

الف. آنها دارای یک هدف اجتماعی (و نه بازرگانی یا تجاری) هستند. به ویژه هدف از به مصرف رساندن آنها ایجاد جریان‌های نقدی مثبت نیست.

ب. این اقلام در دسترس قرار می‌گیرند تا برای کل جامعه به مصرف برسند. با توجه به دیدگاه یا مفهومی را که مدیریت در مورد اقلام دارایی دارد نمی‌توان مبلمان، وسیلهٔ نقلیه و رایانه‌ای را که یک نهاد دولتی دارد، در گروه دارایی‌های جامعه قرار داد [این اقلام به وسیله کل افراد جامعه، و نه مدیریت، مورد استفاده قرار می‌گیرد].

پ. این اقلام برای فروش نمی‌باشند، زیرا همانند اقلام متعلق به بخش غیرانتفاعی برای این اقلام هیچ بازاری وجود ندارد و یا اینکه به نفع جامعه نیست که مدیریت اقلام به فروش آنها بنماید.[۳۱]

از دیدگاه شما، با توجه به تعریفی که از دارایی‌ها شده است، آیا منابع دولتی را نمی‌توان دارایی نامید؟ در پاسخی که به این پرسش می‌دهید به اقلامی چون تفریحگاه‌های عمومی توجه کنید. آیا تعریف دارایی‌ها را باید گسترش داد تا شامل این منابع شود؟ اگر چنین است، چگونه؟ و اگر چنین نیست، هنگام تهیه صورت وضع مالی یک واحد دولتی به نظر شما، چه اقلامی را باید گنجانید؟

۵. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در استاندارد شماره ۴۷ **قرارداد تعهدآور**[۱] را بدین گونه تعریف کرد: قراردادی بین یک خریدار و یک فروشنده که به موجب آن خریدار باید در دوره‌های زمانی مشخص در ازای دریافت کالا یا خدمات مبلغ مشخصی پرداخت کند. حتی اگر خریدار طبق قرارداد کالا یا خدمتی را تحویل نگیرد باز هم باید حداقل مبلغ مشخصی را پرداخت کند.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد این استاندارد نمونهٔ زیر ارائه کرد:

یکی از واحدهای فرعی شرکتی برای اطمینان یافتن نسبت به عرضهٔ اقلام موردنیاز در بلندمدت، قراردادی می‌بندد تا نیمی از کل محصولات کارخانهٔ تولید آمونیاک را تا پایان سال

1. *take - or - pay contract*

۲۰۰۷ خریداری کند و هر سال، دست کم، مبالغ زیر را پرداخت کند، چه اینکه بتواند این محصولات را تحویل بگیرد یا نتواند آنها را تحویل بگیرد. (ارقام به هزار دلار)

۲×۱۳ تا پایان ۶×۱۳ (هر سال ۶ هزار دلار)	۳۰,۰۰۰
سال‌های بعد	۱۲,۰۰۰
جمع	۱۵۰,۰۰۰
کم می‌شود: عددی که نشان‌دهندهٔ بهره است	(۶۵,۰۰۰)
کل ارزش فعلی	۸۵,۰۰۰

گذشته از این، واحد فرعی باید از بابت درصدی از بهای تمام شده مواد اولیه و هزینه‌های عملیاتی مبلغی پرداخت کند. طبق این قرارداد کل خرید واحد فرعی در سال‌های ۱۹×۱، ۱۹×۲ و ۱۹×۳، به ترتیب به ۷ میلیون دلار، ۷/۱ میلیون دلار و ۷/۲ میلیون دلار رسید.

الف. از دیدگاه شما آیا کافی است که اطلاعات مربوط به این قرارداد را در یادداشت پیوست صورت‌های مالی افشا کرد و یا باید آنها را در محتوای صورت‌های مالی گزارش نمود؟

ب. آیا محتوای استاندارد شمارهٔ ۵ ***بدهی‌های احتمالی*** چگونه می‌تواند بر پاسخی که شما به بخش الف داده‌اید اثر بگذارد؟

پ. از دیدگاه تعهدات مالی تفاوت بین اجاره و ***قرارداد ملزوم به پرداخت*** چیست؟ مقایسهٔ این دو چه اثری بر پاسخی که شما به بخش الف داده‌اید، می‌گذارد؟

۶. شرکت *کاپ* تولیدکنندهٔ وسایل و لوازم خانگی است. طی این سال، اطلاعات زیر در دسترس قرار گرفت:

* هزینه‌های ضمانت‌نامه‌های مربوط به کالاهای فروش رفته که طبق برآوردهای انجام شده به یک درصد فروش می‌رسد.
* یکی از واحدهای تولیدی شرکت در یک کشور خارجی قرار دارد. شرکت تهدید شده است که دولت کشور مزبور از آن سلب مالکیت خواهد کرد. با احتمال زیادی این تهدید عملی خواهدشد. مبلغی را که دولت خارجی از بابت این دارایی پرداخت خواهد کرد از ارزش دفتری آن کمتر خواهد بود.
* احتمال دارد به سبب شکایتی که در امسال علیه یک شرکت تولیدی لوازم خانگی در دادگاه مطرح است، شرکت *کاپ* در سال بعد متحمل خسارت شود.

بدون توجه به اثرات ناشی از مالیات بر درآمد انتقالی به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

الف) شرکت کاپ هزینه‌های احتمالی مربوط به ضمانت‌نامه‌ها را چگونه باید گزارش کند؟ چرا؟
ب) شرکت کاپ تهدید مربوط به سلب مالکیت از دارایی‌ها را چگونه باید گزارش کند؟ چرا؟
پ) شرکت کاپ خسارت احتمالی امسال را که احتمال دارد در سال بعد تحمل نماید، چگونه باید گزارش کند؟ چرا؟

۷. شرکت *اسپارتاکوس* تولیدکنندهٔ وسایل و لوازم خانگی است. طی امسال اطلاعات زیر در دسترس قرار گرفت:

* هزینه‌های محتمل به سبب کشف خطراتی که یکی از محصولات شرکت به محیط زیست می‌رساند (این هزینه‌ها احتمالی است و می‌توان به صورتی معقول، برآورد کرد)
* زیان‌های بالقوهٔ مربوط به هزینهٔ تضمین محصول (این هزینه‌ها محتمل است، ولی نمی‌توان به شیوه‌ای معقول، برآورد کرد).
* هزینه‌های بالقوه از بابت کشف عیب یا نقص در یکی از محصولات (این هزینه‌ها را می‌توان به شیوه‌ای معقول، برآورد کرد و احتمال تحمل آنها بسیار زیاد است).

الف) شرکت اسپارتاکوس از بابت کشف هزینه‌های احتمالی مربوط به آلوده‌کردن محیط‌زیست را چگونه باید گزارش کند؟ چرا؟
ب) شرکت اسپارتاکوس هزینه‌های احتمالی مربوط به ضمانت‌نامه‌ها را چگونه باید گزارش کند؟ چرا؟
پ) شرکت اسپارتاکوس هزینه‌های احتمالی مربوط به مشاهده نقص یا عیب در یکی از محصولات را چگونه باید گزارش کند؟ چرا؟

شرکت گارلند

خانم سندی *لاسان* پس از گرفتن مدرک کارشناسی ارشد در مدیریت بازرگانی تصمیم گرفت شرکتی را راه‌اندازی کند. او که در زمینهٔ دو زندگی مهارت ویژه داشت هنگام تحصیل لباس‌هایی می‌دوخت و به دوستان و فروشگاه‌های ویژه عرضه می‌کرد. او نوعی عروسک تولید کرد و فروش موفقیت‌آمیز آن وی را متقاعد ساخت که می‌توان با تولید عروسک پول درآورد. او متوجه شد که برای حیوانات عروسکی، که هر یک شخصیت ویژه خود داشت، یک بازار ویژه وجود دارد.

او مبلغ ۷,۰۴۴ دلار پس‌انداز چند سالهٔ خود را برداشت و ۲۶۳ دلار مواد اولیه خریداری کرد تا رؤیاهای خود را تحقق بخشد. خانواده برای کمک به او ۶,۰۰۰ دلار وام داد و یک سند کوتاه‌مدت گرفت. ۳,۰۰۰ دلار از این مبلغ را خرج خرید یک دستگاه دوزنگی کرد، زیرا برای تولید عروسک‌های موردنظر به این دستگاه نیاز داشت.

با توجه به تجربه چند ساله در زمینهٔ دوزنگی، او توانست یک وام ۹۰ روزه از یکی از عرضه‌کنندگان مواد اولیه بگیرد و مبلغ ۷,۳۶۴ دلار برای خرید مواد اولیه به مصرف برسانید. خودروی شخصی وی از کار افتاده بود، بنابراین او یک وانت دست دوم به مبلغ ۶,۶۰۰ دلار خرید و این پول را از بانکی که ۱,۶۰۰ دلار در آن سپرده داشت، گرفت. یکی از افراد خانواده انباری داشت که در اختیار وی قرار داد تا او وسایل و لوازم خود را در آن بگذارد. برای قرار دادن وسایل در این انبار مبلغ ۱,۰۵۳ دلار هزینه کرد. برای بیمه یک سالهٔ این تجهیزات مبلغ ۱,۰۰۰ دلار پرداخت کرد. او ناگزیر بود مبلغ ۹۶۳ دلار دیگر هزینه کند تا بتواند کارها را راه‌اندازی نماید.

در پایان ۶ ماههٔ نخست او توانسته بود مبلغی به عرضه‌کننده مواد اولیه پرداخت کند و ماندهٔ حساب وی به ۳,۷۲۶ دلار می‌رسید. فروش افزایش یافت و طی این دوره کل وجوه نقد دریافتی به ۱۲,۳۲۵ دلار رسید. او بخشی از این فروش را به حساب تبلیغ گذاشت و از این بابت مبلغ ۲,۴۴۲ دلار پرداخت کرده بود که در یک مجلهٔ تجاری تبلیغ نماید.

اگرچه او نتوانست وام بانک و خانواده را بازپرداخت کند، ولی از بابت وام خانوادگی ۳۶۰ دلار بهره پرداخت کرد. حقوق و دستمزد کارکنان هم در مجموع به ۱۰,۶۹۷ دلار رسید.

در حالی که همه افراد در تدارک شب‌نشینی سال نو بودند، خانم سندی لاسان پشت میز کار خود نشست تا نتیجهٔ فعالیت ۶ ماهه خود را محاسبه کند. او طی این دوره تلاش زیادی کرده بود تا عروسک‌های گوناگون، به شکل حیوانات مختلف، تولید کند و از این بابت بر خود می‌بالید که توانسته است عروسک‌هایی با شخصیت‌های گوناگون تولید کند. همه عروسک‌ها در اطراف میز خود مشاهده می‌کرد و مشغول محاسبه بود.

محاسبه‌هایی را که او انجام داد در نمودارهای ۱۳-۲ و ۱۳-۳ نشان داده شده‌اند و اعداد و ارقام به دست آمده نویدبخش بودند.

۱. با استفاده از صورت‌های مالی ارائه شده، یک بار دیگر رویدادهای مالی مختلف را تجزیه و تحلیل کنید. با استفاده از روش مبتنی بر معادلهٔ اصلی حسابداری، یا با استفاده از وارده‌های روزنامه و حساب‌های T (هر روشی را که مناسب‌تر می‌دانید) این کار را انجام دهید.
۲. در هر کجا لازم است برای نشان دادن رویدادهای مزبور، به شیوهٔ مناسب‌تر، ثبت اصلاحی بنویسید (این ثبت‌های اصلاحی را در حساب‌هایی که وی انجام داده است بنویسید). سپس، یک بار دیگر صورت حساب‌ها را تهیه کنید.
۳. دربارهٔ نتیجهٔ کار وی اظهارنظر نمایید.

نمودار ۲ـ۱۳

شرکت گارلند

صورت سود و زیان

برای ۶ ماههٔ منتهی به ۸۷/۱۲/۳۱

درآمد		۱۲,۳۲۵ دلار
موجودی اول دوره	۲۶۳ دلار	
خریدها	۷,۳۶۴	
حقوق و دستمزد	۱۰,۶۹۷	
پیش پرداخت هزینه	۲,۰۵۳	
ملزومات	۹۶۳	
جمع	۲۱,۳۴۰	
کم می‌شود: موجودی پایان دوره	۱۶,۰۰۵	
بهای تمام شده کالای فروش رفته		۵,۳۳۵
سود ناویژه		۶,۹۵۰
هزینه‌های تبلیغ		۲,۴۴۲
هزینه بهره		۳۶۰
سود خالص		۴,۱۸۸

نمودار ۳ـ۱۳

شرکت گارلند

ترازنامه

به تاریخ ۸۷/۱۲/۳۱

صندوق	۶۱۶ دلار
موجودی کالا	۱۶,۰۰۵
دارایی‌های جاری	۱۶,۶۲۱
تجهیزات	۳,۰۰۰
وانت	۶,۶۰۰
کل دارایی‌ها	۲۶,۲۲۱
حساب‌های پرداختنی	۳,۷۲۶
اسناد پرداختنی	۶,۰۰۰
بدهی‌های جاری	۹,۷۲۶
وام بانک	۵,۰۰۰
سرمایه	۷,۳۰۷
سود انباشته	۴,۱۸۸
کل حقوق صاحبان سهام	۲۶,۲۲۱

منابع اولیه

Financial Accounting Standards Board, "Conceptual Framework for Financial Accounting and Reporting: Elements of Financial Statements and their Measurement," *FASB Discussion Memorandum* (Stamford, Conn.: FASB, 1976).

Ijiri, Yuji. *Recognition of Contractual Reghts and Obligations* (Stamford, Conn.: FASB Research Report, 1980).

Ijiri, Yuji. *Theory of Accounting Measurement* (American Accounting Association, 1975).

Johnson, Todd, and Reed K. Storey. Recognition in Financial Statements: Underlying Concepts and Practical Conventions (Stamford. Conn.: FASB Research Report, 1982).

سایر منابع

Definitions

Dieter, Richard, and Arthur R. Wyat. "Get If Off the Balance Sheet." *Financial Executive,* January 1980, pp. 42-48.

Kirk, Donald J. "On Future Events: When Incorporated into Today's Measure ments?" *Accounting Horizons,* June 1990, pp. 84-92.

Working Capital

Dun, L. C. "Working Capital - A Logical Concept." *Australian Accountant,* October 1969, pp. 461-64.

Heath, Loyd C. "Is Working Capital Really Working?" *Journal of Accountancy.* August 1980, pp. 55-62.

Hunter, Robert D. "Concept of Working Capital. "*Journal of Connercial Bank Lending,* March 1972, pp. 24-30.

Lemke, Kenneth W. "The Evaluation of Liquidity: An Analytical Study." *Journal of Accounting Research,* Spring 1970, pp. 47-77.

Current Assets and Current Liabilities

Cramer, Joe J. "Incompatibility of `Bad Debt Expense' with Contemporary Accounting Theory." *The Accounting Reuiew, March 1972, pp. 596-98.*

Heath, Loyd. "Financial Reporting and the Evaluation of Solvency." *Accounting Research Monograph No. 3* (New York: AICPA, 1978).

Heath, Loyd, and Paul Rosenfield, "Solvency: The Forgotten Half of Financial Reporting." *Journal of Accountancy,* January 1979, pp. 48-54.

Huizingh, William. *Working Capital Classification* (Ann Arbor: Bureau of Business Research, Graduate School of Business Adminitration, University of Michigan, 1967).

Public Assets

Mautz, Robert K. "Monments, Mistakes and Opportunities." *Accounting Horizons,* June 1988, pp. 123-28.

Mautz, Robert K. "Finncial Reporting: Should Government Emulate Business?" *Journal of Accountancy,* August 1981, pp. 53-60.

یادداشت‌ها

1. Peter Waldman and Richard Turner, "Shamu Is the Big Prize Buyer of Sea World Will Get For Its Money, "*The Wall Street Journal, August 28, 1989, p. Al.*
2. SFAC 6, par. 25.
3. SFAC 6, par. 35.
4. John B. Canning, *The Economics of Accountancy* (New York: Ronald Press, 1929), p. 22.
5. Ibid., pp. 55-56.
6. *Accounting Principles Board Statement No.* 4, "Basic Concepts and Accounting Principles Underlying Financial Statements of Business Enter prises" (AICA, 1970), par. 132.
7. *Accounting Principles Board statement No. 4.* "Basic Concepts and Accounting Principles Underlying Financial Statements of Business Enterprises" (ALCPA, 1970), par. 132.
8. APB *Statement No. 4,* par. 132.

9. Accounting Terminology Bulletin No. 1, pars. 26-27.

10. SFAC 6, par. 26.

11. Yuji Ij??, *The Foundations of Accounting Measurement* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall), p. 70.

12. Raymond J. Chambers, *Accounting, Eualuation and Economic Behauior* (Enlgewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1966), p. 103

13. SFAC 6, par. 36.

14. SFAC 6, par. 135.

15. Ibid, par, 137.

16. SFAS 87, par. 116.

17. FASB Statement No. 5, "Accounting for Contingecies" par. 1.

18. SFAC 5, par. 62.

19. Charles E. Sprague, *The Philosophy of Accounts* (New York: Ronald Press, 1907), p. 32. Reprinted by Scholars Book Company, Lawrence, Kansas, 1927.

20. William J. Vatter, *The Fund Theory of Accounting and Its Implication for Financial Reports* (Chicago: University of Chicago Press, 1947), p. 60.

21. Stephen Gilman, "Accounting Principles and the Current Classification." *The Accounting Reuiew,* April 1944, p, 114.

22. See William Huizingh, *Working Capital Classification* (Ann Arbo: Bureau of Business Research, Graduate School of Business Administration, University of Michigan, 1967), p. 109

23. Robert D. Hunter, "Concept of Working Capital," *Journal of Commercial Bank Lending,* March 1972, pp. 24-30.

24. Loyd C. Heath, "Is Working Capital Really Working?" *Journal of Accountancy,* August 1980, pp. 55-62; and Loyd C. Heath, *Financial Reporting and the Evaluation of Solvency,* Accounting Research Monograph No. 3 (New York: AICPA, 1978).

25. Vatter, *Fund Theory,* p. 58.

26. FASB *Technical Bulletin No.* 88.2, par. 2.

27. APB *Statement* No. 4, par. 198.

28. Nicholas Doupch and Shyam Sunder, "FASB's Statements on Objectives and Elements of

Financial Accounting: A Review," *The Accounting Review,* January 1980, p. 8.

29. Robert T. Sprouse, "Accounting for What - You - May - Call - Its," *The Journal of Accountancy* 122, no, 4 (October 1966), pp. 45-53.

30. "Conceptual Framework for Financial Accounting and Reporting: Elements of Financial SDtatements and Their Measurement." FASB *Discussion Memorandum,* December 2, 1976, par. 54.

31. June Pallot, "The Nature of Public Accets: A Response to Mautaz," *Accounting Horizons, June 1990, pp. 79-85.*

فصل ۱۴

دارایی‌ها و شیوهٔ تعیین ارزش آنها

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* با مبناهای مختلفی را که برای تعیین ارزش دارایی‌ها پیشنهاد کرده‌اند، آشنا شوید.
* شیوهٔ تعیین ارزش اقلام ورودی را با شیوه تعیین اقلام خروجی مقایسه کنید؛ معیارهای سنجش کنونی را با معیارهای سنجش گذشته و نیز معیارهای سنجش آینده را با معیارهای سنجش جاری مقایسه نمایید.
* اثر کاربرد روش‌های مختلف تعیین ارزش دارایی‌ها را مشخص نمایید.
* اثر هدف‌های مختلف حسابداری بر روش تعیین معیار اندازه‌گیری یا تعیین ارزش دارایی‌ها را بیان نمایید.

مروری بر مطالب فصل

فرایند تعیین ارزش اقلام

مقصود از تعیین ارزش اقلام کاربرد مقادیر کمی در مورد یک ویژگی موضوع خاص، مانند یک قلم دارایی، یک نوع فعالیت یا یک محصول می‌شود.

تعیین ارزش اقلام ورودی

مقصود از تعیین ارزش اقلام ورودی مشخص کردن بهای تمام شده دارایی‌های خریداری شده در بازارهای سازمان یافته است. می‌توان این معیارهای سنجش را بر مبنای معیارهای رایج در بازارهای گذشته، کنونی یا آینده تعیین کرد.

تعیین ارزش اقلام خروجی

مقصود از تعیین ارزش اقلام خروجی همانا تعیین ارزش فروش دارایی‌ها در بازارهای سازمان یافته است. می‌توان این معیارها را از بازارهای گذشته، کنونی یا آینده استخراج کرد.

معیار مبتنی بر اقل بهای تمام شده یا بازار

قاعدهٔ مربوط به اقل بهای تمام شدهٔ بازار نمی‌تواند تعیین‌کنندهٔ معیار سنجش اقلام ورودی یا اقلام خروجی باشد، ولی دارای تاریخچه دیرپا است و چنین فرض شده است که کاربرد روش مزبور برای استفاده‌کنندگان (از صورت‌های مالی) دارای ارزش می‌باشد [چنین تصوری وجود دارد].

هدف‌های تعیین معیار سنجش اقلام

انتخاب معیار تعیین ارزش یک دارایی باید براساس هدف‌های گزارشات مالی قرار گیرد که ناشی از ساختار حسابداری، تمایل به تفسیر صورت‌های مالی از دیدگاه اقتصادی یا براساس ارزش معیار مزبور برای استفاده‌کنندگان (از صورت‌های مالی) است.

چندین دهه است که بازار بحث در مورد بهترین روش برای تعیین ارزش دارایی‌ها داغ بوده است. این بحث می‌تواند از پیچیدگی‌ها و ابهام زیادی برخوردار باشد، ولی بحث مزبور همواره بین دو گروه طرفدار رویدادهای گذشته و طرفدار رویدادهای آینده وجود داشته است. طرفداران رویدادهای گذشته همواره بر ***بهای تمام شده تاریخی*** تاکید می‌نمایند، زیرا تصور بر این است که این مقادیر می‌توانند داستان بهتری درباره شرکت بسرایند، در حالی که طرفداران رویدادهای آینده همواره بر ***هزینه‌های جاری*** تاکید می‌نمایند، زیرا از دیدگاه آنان این اقلام می‌توانند تصویر بهتری از آینده شرکت ارائه کنند. اغلب، ولی نه همیشه، طرفداران رویدادهای گذشته، شیوهٔ محاسبه سود را در کانون روش حسابداری قرار می‌دهند. از دیدگاه آنان، ترازنامه یک صورت حساب است که نشان‌دهنده مقادیر ***باقیمانده*** است که باید به دوره‌های بعد و آینده منتقل شود. از این رو، تعیین ارزش دارایی‌ها که در بهترین شکل ممکن انجام شود، به صورت غیرمستقیم خواهد بود. طرفداران رویدادهای آینده همواره ترازنامه را در کانون توجه خود قرار می‌دهند و می‌کوشند سود حاصل را ***هموار*** سازند و این کار را دومین نظمی به حساب می‌آورند که می‌توان به شرکت داد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی این دو روش یا دیدگاه را چنین نامید: دیدگاه مبتنی بر ***درآمد ـ هزینه*** و دیدگاه مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها***.

برای مثال، به بحثی توجه کنید که درباره کاربرد روش اولین صادره از آخرین وارده و روش اولین صادره از وارده مورد توجه کسانی است که بر رویدادهای گذشته تأکید می‌کنند، زیرا در زمان‌های تورم روش مزبور باعث می‌شود که سود ناویژه به شیوه‌ای مناسب‌تر محاسبه شود. نقطهٔ ضعف روش مزبور این است که با استفاده از این روش نمی‌توان موجودی پایان دوره (برای تهیهٔ ترازنامه) را به شیوه‌ای مناسب گزارش کرد. طرفداران رویدادهای آینده بر روش اولین صادره از اولین وارده تأکید می‌کنند، زیرا روش مزبور باعث می‌شود که هنگام تهیهٔ ترازنامه ارزش دارایی‌ها را به شیوهٔ بهتری تعیین کرد؛ نقطهٔ ضعف روش مزبور این است که نمی‌توان بدین وسیله بهای تمام‌شدهٔ کالای فروش رفته را به روشی مناسب محاسبه کرد. توجه کنید که یک گروه بر ترازنامه و گروه دیگر بر صورت سود و زیان تأکید می‌نماید.

این بحث باعث شد که برای تعیین ارزش دارایی‌ها از معیارهای مختلف و گوناگون استفاده شود. تعداد معیارهای سنجش بازتابی از روش‌های مختلف تعیین ارزش است که در حسابداری مورد استفاده قرار می‌گیرد، زیرا هر روشی بیانگر یک معیار سنجش متفاوت می‌باشد. در نتیجه، اگرچه کاربرد یک روش فراگیر و قابل قبول همگان می‌تواند دارای یک نقطهٔ قوت و مزیت قطعی باشد، ولی تجزیه و تحلیل دقیق الگوهایی که به کار می‌برند بیانگر این است که کاربرد یک روش منحصر به فرد برای تعیین ارزش اقلام نمی‌تواند همهٔ هدف‌ها را، به صورتی یکسان، تأمین نماید. کاربرد هر معیاری در هر مورد خاص ایجاب می‌کند که بدانیم چه کسی نیاز به چه نوع اطلاعاتی دارد و کاربرد معیار مزبور چه هدفی را تأمین خواهد کرد.

در این فصل با توجه به معیار سنجش و تعیین ارزش اقلام می‌کوشیم فرایند سنجش [تعیین ارزش اقلام] را تعریف کنیم. در این راستا، دربارهٔ نقاط قوت و ضعف ۶ روش تعیین ارزش دارایی‌ها بحث خواهیم کرد. سپس با توجه به هدفهای مختلف گزارشات مالی و ویژگی‌های کیفی مورد نظر (دربارهٔ اطلاعات حسابداری) یک بار دیگر این معیارهای سنجش [شیوهٔ تعیین ارزش اقلام] را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در فصل دیگری دربارهٔ روش تعیین ارزش (مقدار) بدهی‌ها بحث خواهیم کرد.

فرایند سنجش (تعیین ارزش اقلام)

در حسابداری مقصود از فرآیند سنجش یا اندازه‌گیری اقلام این است که برای **موضوع هزینه** یا *رویداد* متعلق به یک واحد تجاری مبلغ پولی تعیین کرد، که از نظر کمی معقول باشد و این کار باید به گونه‌ای انجام شود که بتوان جمع اقلام (مانند کل ارزش دارایی‌ها) را تعیین کرد، و هنگام نیاز یا در صورت لزوم بتوان آنها را تفکیک (مقدار یکایک آنها) را تعیین کرد. نمونه‌هایی از **موضوع هزینه** عبارت‌اند از: مطالبات، دارایی‌های ثابت و بدهی‌های بلندمدت. نمونه‌هایی از فعالیت‌ها عبارتند از فروش کالاها و خدمات و پرداخت سود تقسیمی. ولی، پیش از اینکه بتوان از یک معیار سنجش استفاده کرد، نخست باید **ویژگی** خاصی را که باید تعیین ارزش کرد [مقدار آن را تعیین کرد] مشخص نمود. در مورد مطالبات، ویژگی مورد نظر می‌تواند تعداد دلارهای دریافتنی و تاریخ وصول مورد انتظار آنها باشد. ویژگی دارایی‌های ثابت می‌تواند ظرفیت فیزیکی تولید، مبلغی را که باید در زمان خرید هزینه کرد، یا منابع لازم برای جایگزینی دارایی‌های کنونی، باشد.

تصور بر این است که معیار سنجش برحسب *مقدار پولی* بیان می‌شود. نباید فراموش کرد که داده‌های غیرپولی هم وجود دارند، مانند ظرفیت تولید بر حسب تن یا تعداد کارکنان. اغلب برای تصمیم‌گیری و پیش‌بینی رویدادها این اعداد یا مقادیر اهمیت زیادی دارند (می‌توانند اثرهای زیادی بر فرایند تصمیم‌گیری بگذارند). برای مثال، یکی از هدف‌های بیان مقدار دارایی‌های ثابت این است که بدان

وسیله ظرفیت تولیدی شرکت و نیز عمر نسبی و عمر مفید مورد انتظار دارایی‌ها را بیان کرد. سالهاست که حسابداران متوجه وجود نیاز برای این نوع اطلاعات شده‌اند. آنها این نوع اطلاعات را در یادداشتهای پیوست صورتهای مالی یا جای دیگری (در صورتهای مالی) افشا می‌نمایند.

برخی از داراییها دارای چندین **ویژگی** می‌باشند و ارائه چند معیار سنجش و چند ویژگی متعلق به برخی از اقلام می‌تواند بر فرایند تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاران و سایر استفاده‌کنندگان از صورتهای مالی اثر بگذارد. از این رو، معیارهای سنجش و ارائه دیدگاههای مختلف برای تعیین ارزش اقلام می‌توانند مکمل (و رقیب) یکدیگر باشند. در بسیاری از موارد، یک معیار سنجش می‌تواند جایگزین معیار دیگر (یا یک ویژگی جایگزین ویژگی دیگر) شود. برای مثال، تحت شرایط خاص، بهای تمام‌شدهٔ تاریخی می‌تواند جایگزین ارزش جاری یک قلم دارایی شود. ارزش جاری یک قلم دارایی هم، به نوبهٔ خود، می‌تواند جایگزین ارزش فعلی جریانهای نقدی آینده (یعنی همان ویژگی واقعی که ما در صدد تعیین مقدار آن هستیم) شود.

نمودار ۱-۱۴ واحد فعال در بوستان

	ارزش اقلام ورودی	ارزش اقلام خروجی
گذشته	بهای تمام‌شدهٔ تاریخی	قیمت فروش، گذشته
جاری	هزینهٔ جایگزینی	قیمت فروش، جاری
آینده	هزینهٔ مورد انتظار	ارزش قابل تحقق، مورد انتظار

قیمت مبادله

از آنجا که معمولاً کالاها و خدمات برحسب پول مبادله می‌شوند، می‌توان نتیجه گرفت که معقول است قیمت مبادله (قیمت بازار) را به عنوان یک عدد مهم برای گزارش خارجی در نظر گرفت [عددی که می‌تواند بر تصمیم استفاده‌کنندگان از گزارشات مالی اثر بگذارد]. گذشته از این، از آنجا که تصمیمات اقتصادی فقط بر نتیجه‌های کنونی و آینده اثر می‌گذارند، می‌توان نتیجه گرفت که قیمت مبادلهٔ ***جاری و آیندهٔ*** اقلام می‌توانند دارای اهمیتی برابر با اهمیت قیمت مبادلهٔ ***گذشته*** باشند. از این رو، این سه نوع **قیمت مبادله** را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

قیمت مبادله را از بازار می‌گیرند، ولی معمولاً یک شرکت در دو بازار فعالیت می‌کند، و از این رو به دو نوع ***قیمت مبادله*** یا ***ارزش*** توجه می‌کنیم: ارزش اقلام خروجی و ارزش اقلام ورودی. ارزش اقلام خروجی نشان‌دهندهٔ وجوهی است که شرکت دریافت می‌کند، و به ویژه مقدار آن بر مبنای قیمت مبادله‌ای قرار دارد که دربارهٔ محصول یا کل تولید شرکت منظور می‌شود. ارزش اقلام ورودی نشان‌دهندهٔ

معیاری از ما به ازایی است که شرکت برای به دست آوردن دارایی‌ها (مورد استفادهٔ خود جهت عملیات) از دست می‌دهد. از این رو، شش طبقهٔ عمده از *ارزش مبادله* وجود دارد. به نمودار ۱-۱۴ مراجعه کنید.

باید تصور بر این باشد که روش مطلوب یا آرمانی این است که در حسابداری فقط از یکی از این شش گروه استفاده کرد. در دنیای عمل، در حسابداری، در زمان‌های مختلف، از همهٔ اینها استفاده می‌شود. مسئله این نیست که از کدام معیار سنجش استفاده شود، بلکه مسئله مربوط به زمانی است که باید از یک معیار استفاده کرد. برای مثال، به موجودی کالای تجاری توجه کنید. هنگامی که شرکت، برای نخستین بار، کالایی می‌خرد، آن را برحسب بهای تمام‌شده (قیمت زمان خرید) ثبت می‌کند، ولی پس از آن، به سرعت، پیوسته این عدد به روز می‌شود. هنگامی که این کالا به فروش رود، ارزش آن بر مبنای قیمت فروش تعیین می‌شود (و نام جدید آن *حسابهای دریافتنی* خواهد شد). پرسش اصلی به این صورت درمی‌آید؛ در چه زمانی باید ارزش دوبارهٔ آن را تعیین کرد. برخی بر این باورند که باید تا لحظهٔ فروش منتظر ماند، برخی دیگر بر این باورند که هنگام مشاهدهٔ تورم باید ارزش مجدد دارایی مزبور را تعیین کرد؛ و دیدگاههای دیگری هم وجود دارد.

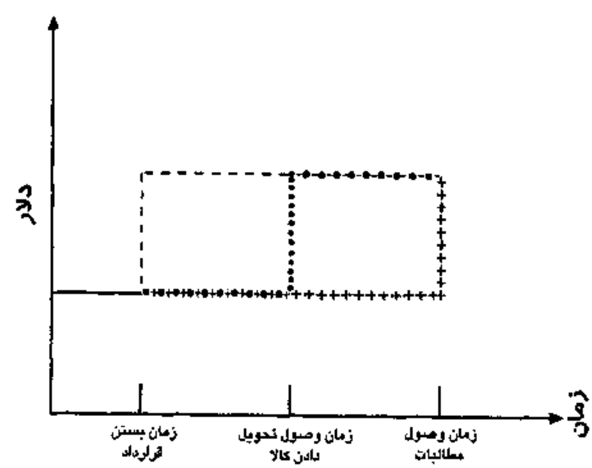
تعیین مجدد ارزش داراییها

در نمودار ۲-۱۴ فرایند تعیین ارزش مجدد اقلام ارائه شده است. همهٔ رویدادهای محتمل و امکان‌پذیر از یک نقطهٔ مشخص آغاز می‌شود، یعنی زمانی که بهای تمام‌شدهٔ اقلام ورودی برحسب قیمت خرید تعیین می‌شود. همهٔ رویدادهای محتمل در یک نقطه پایان می‌یابد، یعنی زمانی که فرایند درآمد کامل شود و بهای تمام‌شدهٔ اقلام خروجی (دارایی) تعیین گردد. در فاصلهٔ بین این دو نقطه می‌توان چندین مسیر مشاهده کرد. می‌توان چنین فرض کرد که ارزش دارایی (دوباره) در زمان تحویل دارایی به خریدار تعیین شود. و نیز می‌توان اساس فرض خود را بر این گذاشت که ارزش مجدد دارایی را باید در زمان وصول وجوه نقد تعیین کرد. فرض سوم بر این پایه قرار می‌گیرد که ارزش دارایی را باید طی دوره، به صورت مستمر و پیوسته تعیین کرد و سرانجام فرض چهارم بر این اساس قرار می‌گیرد که هنگام امضای قرارداد با خریدار (حتی اگر دارایی به وی تحویل نشود) باید ارزش مجدد آن را تعیین کرد. نکتهٔ اصلی و مطرح در این عبارت بیان شده است: مسئله این نیست که آیا باید ارزش مجدد یک قلم دارایی را برحسب قیمت کل محصول شرکت تعیین کرد یا خیر، بلکه مسئله به سادگی به این گونه مطرح می‌شود که در *چه زمانی* باید این کار را انجام داد.

هنگامی که ارزش دارایی‌ها دوباره (هنگام مبادله) تعیین می‌شود، باید از مبناهای اندازه‌گیری جدید استفاده کرد. حسابداری، برحسب سنت، به رویدادهای مالی یا مبادله‌هایی توجه کرده است که به صورت مستقیم، بر واحد تجاری (از نظر *قیمت مبادله*) اثر می‌گذارد. ولی، اگر مشخص شود که

هزینه‌هایی، غیر از هزینهٔ معامله‌ها [رویدادهای مالی] دارای اهمیت هستند، شاید لازم شود که برای تعیین ارزش کالاها و خدمات مورد مبادلهٔ دو واحد تجاری از قیمت‌های مبادلهٔ بین واحدهای تجاری دیگر استفاده کرد. برای مثال، مشاهده می‌شود که در شرایط خاصی هزینه‌های جاری و مقادیر برآوردی دارای اهمیت باشند (بتوانند بر فرایند تصمیم‌گیری اثر بگذارند). در آن صورت، همان گونه که گفته شد می‌توان از هزینه‌هایی که شرکت‌های دیگر به کار می‌برند استفاده کرد و یا این مقادیر (هزینه‌ها) را بر مبنای سایر معاملات یا رویدادهای مالی شرکت تعیین کرد.[۲] به بیان دیگر، شاید لازم باشد که مجموعه اطلاعات (مورد استفاده برای تعیین ارزش دارایی‌ها) را گسترش داد ـ بر دامنه یا گسترهٔ آنها افزود.

نمودار ۱ـ۱۴ واحد فعال در بوستن



پرسش‌های این بخش

۱. حسابداران از واژهٔ *ویژگی‌ها* استفاده می‌کنند. مقصود از کاربرد این واژه چیست؟
۲. حسابداران از عبارت یا اصطلاح **معیار سنجش** استفاده می‌کنند. مقصود از کاربرد این عبارت چیست؟
۳. چرا امکان دارد قیمت مبادلهٔ آینده نسبت به قیمت مبادلهٔ گذشته اهمیت بیشتری داشته باشد [بیشتر بتواند بر تصمیمات اثر بگذارد]؟

معیار سنجش اقلام ورودی

معیار سنجش اقلام ورودی نشان‌دهندهٔ مبلغ نقد یا ارزش مابه‌ازای دیگری است که زمان ورود دارایی یا خدمت به شرکت (از بابت مبادله یا تبدیل) پرداخت می‌شود. ارزش یا مبلغ اقلام ورودی می‌تواند بر پایهٔ مبادله‌های گذشته، مبادله‌های کنونی یا مبادله‌های مورد انتظار آینده قرار گیرد.

بهای تمام‌شدهٔ تاریخی اقلام ورودی

بهای تمام‌شدهٔ تاریخی[1] را بدین گونه تعریف می‌کنند: کل قیمتی را که شرکت باید بپردازد تا مالک دارایی شود و از آن استفاده نماید، این قیمت شامل همهٔ پرداخت‌های لازم برای تملک دارایی در محل می‌شود تا دارایی مزبور در وضعی قرار گیرد که خدمات لازم برای تولید یا عملیات دیگر (مورد نظر شرکت) را انجام دهد. اگر در ازای این دارایی، دارایی‌های دیگری غیر از پول نقد پرداخت شود، بهای تمام‌شدهٔ دارایی مزبور برابر است با قیمت کنونی فروش دارایی داده شده، و نه ارزش دفتری آن یا ارزش یکی دیگر از اقلام ورودی، زیرا شرکت این قلم دارایی را برای ارزش خدماتی که در آینده ارائه خواهد کرد، نگه نمی‌دارد [دارایی که به عنوان مابه‌ازای دارایی خریداری شده می‌دهد]. ولی، اغلب حسابداران در مورد دارایی که در این مبادله داده می‌شود می‌کوشند مبلغی را که در وهلهٔ اول برای آن پرداخت کرده‌اند مشخص نمایند.

بهای تمام‌شده که از دیدگاه *دارایی غیرپولی* مورد توجه قرار گیرد دارای یک نقطهٔ قوت اصلی است، زیرا در واقع می‌توان این عدد را تأیید کرد. آن عبارت است از قیمت مورد مبادله در یک معاملهٔ تحقق‌یافته. ***بهای تمام‌شده*** که ناشی از یک معاملهٔ مورد توافق خریدار و فروشنده در یک سیستم اقتصاد آزاد باشد نشان دهندهٔ کمترین ارزش دارایی (برای خریدار) می‌باشد. امکان دارد که گاهی شرکت بیش از مبلغی را که باید برای یک قلم دارایی پرداخت کرد، پرداخت کند، ولی معمولاً فرض بر این است که خریدار آگاهانه عمل می‌کند و قضاوتی عالمانه می‌نماید و نیز اینکه شرکت نمی‌تواند همین دارایی یا نوع خدمت به قیمتی کمتر، از جای دیگری تهیه نماید.

گاهی فرض بر پایهٔ چیزی بیش از **کمترین *ارزش* ممکن** گذاشته می‌شود، یعنی بهای تمام‌شده نشان‌دهندهٔ ارزش واقعی برای شرکت (در زمان خرید) است. افراد موافق دیدگاه مزبور اغلب اساس فرض خود را بر پایهٔ ارزش یک قلم دارایی می‌گذارند که وارد یک واحد تجاری می‌شود که تداوم فعالیت خواهد داشت.[2] فرض بر این است که شرکت به اندازه‌ای ادامهٔ فعالیت خواهد داد تا از همهٔ منافع حاصل از این دارایی بهره‌مند گردد. ولی این ادعا را نمی‌توان ثابت کرد، زیرا شرکت باید از چندین عامل، به

1. *Historical Cost*

صورت همزمان، استفاده کند تا وجوه نقد جهت پرداخت به سرمایه‌گذاران به دست آید. از این رو، چون از بهترین زاویه به **بهای تمام‌شدهٔ** دارایی نگاه شود آن عبارت خواهد بود از **کمترین ارزش** دارایی.

یکی از نقاط ضعف تعیین ارزش اقلام بر مبنای بهای تمام‌شدهٔ تاریخی این است که امکان دارد با گذشت زمان ارزش دارایی برای شرکت تغییر کند. پس از گذشت دورهٔ زمانی بلندمدت این دارایی برای شرکت هیچ اهمیتی نداشته باشد (بدون توجه به مقدار موجود این دارایی، ارزش خدماتی را که در آینده ارائه خواهد کرد و نیز بدون توجه به قیمت کنونی بازار آن). حتی اگر قیمت‌ها ثابت بمانند، باز هم احتمال آن کم است که انتظارات مربوط به خدمات آینده (ناشی از دارایی مزبور) ثابت بماند. به سبب کوتاه‌تر شدن عمر مفید دارایی یا به سبب تغییر در فناوری و یا تغییر در شرایط اقتصادی انتظارات نسبت به دارایی تغییر خواهد کرد. تغییر قیمت می‌تواند بر اهمیت و قابل مقایسه بودن **بهای تمام‌شدهٔ تاریخی** را که در مورد دارایی‌های غیر جاری به کار می‌برند (در مقایسه با **بهای تمام‌شدهٔ تاریخی** را که در مورد دارایی‌های جاری منظور کنند) اثر بیشتری بگذارد. این بدان سبب است که دورهٔ زمانی، از زمان خرید دارایی، نسبت به متوسط دورهٔ زمانی استفاده از دارایی، بیشتر است. هر قدر این دوره طولانی‌تر باشد، اثر انباشتهٔ ناشی از تغییر (از تاریخ خرید) بیشتر خواهد شد.

بهای تمام‌شدهٔ اقلام را راحت‌تر می‌توان تعریف کرد، در مقایسه با اندازه‌گیری یا تعیین این عدد. اغلب، بهای تمام‌شده نشان دهندهٔ یک قیمت مبادلهٔ منحصر به فرد نیست، بلکه آن دربرگیرندهٔ چندین منبع اقتصادی است که شرکت باید از دست بدهد تا یک قلم دارایی در زمان مشخص، در محل معین و در شکل خاصی قرار گیرد تا شرکت بتواند برای عملیات مورد نظر از آن استفاده کند. برای تعیین بهای تمام شدهٔ دارایی باید تمام اقلامی را که شرکت از دست می‌دهد به حساب آورد. در دنیایی که روابط متقابل بسیار پیچیده شده است نمی‌توان به راحتی همهٔ چیزهایی را که شرکت از دست می‌دهد (تا مالک یک قلم دارایی در زمان، مکان و شرایط موردنظر شود) تعیین کرد. برای مثال، جهت تسطیح زمین برای ساختمان‌سازی، چه مقدار از هزینه یا بهای تمام شده مربوط به ساختمان و چه مقدار مربوط به زمین می‌شود؟ در مورد فراهم ساختن امکانات تولید هم مسئلهٔ مشابهی به وجود آید زیرا باید هزینه یا بهای تمام‌شدهٔ یک سلسله از اقلام را بر روی چندین قلم دارایی سرشکن کرد که رابطهٔ مستقیم و مشخصی با هم ندارند. لازم است به این واقعیت هم توجه شود که واژهٔ **بهای تمام شده** دارای چندین معنی است و برای بیان هدف‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. در برخی از موارد هنگامی که آن را در عبارتهای **هزینه نهایی** یا **هزینهٔ مهم و اثرگذار** به کار می‌برند، این واژه تنها بیانگر جزئی از کل مبلغی است که واحد تجاری از دست می‌دهد.

نگرشی ژرف‌تر به معنی **بهای تمام شده** باعث می‌شود که در ادبیات سه گونه **بهای تمام‌شدهٔ تاریخی اقلام ورودی** به شرکت را مشاهده کنیم. اینها عبارت‌اند از: هزینه‌های واقعی، هزینه‌های استاندارد و

هزینه‌های (بهای تمام‌شدهٔ) اولیه.

هزینه‌های واقعی (هزینه‌هایی را که یک مدیر آگاه به مصرف می‌رساند). مقصود از *هزینه‌های واقعی*، هزینه‌هایی است که به وسیله یک مدیریت آگاه و معقول به مصرف برسد و برای تعیین بهای تمام‌شدهٔ یک قلم دارایی یا یک فعالیت فقط باید این هزینه‌ها را منظور کرد. تدوین‌کنندگان مقررات شرکتهای آب و برق (در آمریکا) برای حفظ منافع مردم و اولویت دادن به آن (در مقایسه بـا مـنافع مـؤسسـان ایـن واحدهای تولیدی، مدیریت و سهامداران) از این روش استفاده می‌کنند. برای مثال، کارخانهٔ تولید برق هسته‌ای در*گلن رُز* با هزینه‌ای برابر با ۹/۱ میلیارد دلار ساخته شد. مسئولان امور شهر متوجه شدند که هزینهٔ ساخت این واحد ۸ میلیارد دلار بیش از مقدار واقعی شده است و این هزینه‌های اضافی به سبب ***ناشایستگی و سوء مدیریت در فرایند تولید این واحد*** بوده است. در نتیجه، آنها مدعی شدند که نباید این هزینه‌ها را به مشتریان تحمیل کرد، بلکه سهامداران باید آن را پرداخت کنند. کمیسیون شرکتهای آب و برق آستین، تگزاس باید در این مورد تصمیم بگیرد که آیا این هزینه‌ها واقعی یا غیرواقعی بـوده‌انـد.[۴] مفهوم ***هزینه‌های واقعی*** بیش از منافعی است که این هزینه‌ها از دیدگاه نظری بر مشتریان و سرمایه‌گذاران تحمیل می‌کنند.

همچنین می‌توان برای تعیین ارزش کلی دارایی‌ها هم از مفهوم ***هزینه‌های واقعی*** استفاده کرد. بـرای مثال، ***هزینه‌های واقعی*** بیانگر این است: هزینه‌هایی را که باید در یک محصول منظور کرد عبارت‌اند از هزینهٔ مستقیم مواد و دستمزد و هزینه‌های غیرمستقیم را که باید بر یک مبنای منطقی به آن تخصیص داد. ضایعات عادی مواد و زمان عادی بیکاری (استفاده نکردن از نیروی کار) را باید به صورتی معقول به حساب بهای تمام‌شدهٔ محصول منظور کرد، ولی ضایعات بیش از حد مواد و ضایع کردن مقدار زیادی وقت نیروی کار را نمی‌توان به حساب بهای تمام‌شدهٔ محصول منظور کرد؛ بـاید آنـها را بـه حسـاب زیانهایی منظور نمود که شرکت متحمل می‌شود. بدیهی است که با توجه به استاندارد تولید شـرکت می‌توان مقدار مصرف عادی و غیرعادی را تـعیین (از یکـدیگر تـفکیک) کـرد. ولی در یک مـحدودهٔ مشخص، می‌توان هزینه‌های لازم برای محصول را از طریق استاندارد تولید و سیستم مهندسی موجود تعیین کرد.

در مورد خریدهای یک خرده‌فروشی هم می‌توان از مفاهیم مشابهی از هزینه استفاده کرد. هزینه‌های عادی حمل و نقل، انبار و بارگیری و تخلیه را باید به عنوان بخشی از کل بهای تمام‌شدهٔ موجودی کالا منظور کرد. ولی هزینه‌های بیش از حد حمل (بدان سبب که خرید به صورت ناجور و پراکنده بـوده است) و یا هزینه‌های بیش از حد مربوط به حمل چند باره یا بارگیری و تخلیه‌های پیاپی و مکرر را نباید به حساب موجودی کالا منظور کرد. فقط بدین دلیل که هزینه‌ای به مصرف رسیده است نمی‌توان آن را به صورت بخشی از بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ دارایی منظور کرد [این اقدام قابل توجیه نیست.]

پس از همهٔ این حرفها، باید به این واقعیت توجه کرد که کاربرد مفهوم این نوع هزینه بسیار مشکل است، زیرا برای تعیین اینکه چه مبلغ از بهای تمام شده اضافی و چه مبلغ ضروری است باید از قضاوت ذهنی (ارزشی) استفاده کرد. به طور کلی هزینه‌هایی را که مدیریت بر مبنای تعهد اولیه به مصرف می‌رساند براساس **قضاوت معقول یا آگاهانه** قرار دارند (چنین تصوری وجود دارد)، مگر اینکه مدارک و شواهدی خلاف این دیدگاه وجود داشته باشد. هزینه‌های اضافی غیر منتظره را باید حذف کرد، زیرا شواهد و مدارکی مبنی بر اینکه مدیریت از همان وهلهٔ نخست نسبت به مصرف رساندن آنها متعهد شده است، وجود ندارند.

هزینه‌های استاندارد. برای تعیین ارزش اقلام عبارت *هزینه‌های استاندارد*[1] را براساس فرض زیر به کار می‌برند: در نظر گرفتن مفروضات مشخصی دربارهٔ میزان بهره‌وری و سطح مطلوب تولید. تعیین ارزش اقلام بر مبنای هزینه‌های استاندارد یکی از دیدگاههای مربوط به تعیین ارزش اقلام ورودی است که بر پایهٔ قیمت *مناسب مبادله* کالا و خدمات لازم برای تولید محصول قرار دارد. اگرچه هزینه‌های استاندارد به عنوان ابزار مهمی در دست مدیریت قرار می‌گیرند تا بدان وسیله هزینه‌ها را کنترل نماید، برای تعیین ارزش دارایی‌های تولید شده هم می‌توانند مفید واقع شوند.

یکی از نقاط قوت هزینه‌های استاندارد (همانند هزینه‌های موجه) این است که هزینه‌های عدم کارآیی حذف می‌شوند. به سبب وجود ظرفیت بلااستفاده نمی‌توان گفت که محصول تولیدی دارای ارزش است. هزینه‌های عدم کارایی و ظرفیت بلااستفاده زیان‌هایی هستند که شرکت در دوره‌های جاری یا گذشته متحمل می‌شود. نباید آنها را به دوره‌های بعد منتقل کرد و از درآمدهای آینده کم نمود و نیز نمی‌توان آنها را به جریانهای وجوه آینده تبدیل کرد.

به هر حال، از دیدگاه تعیین ارزش اقلام، نمی‌توان مدعی شد که هزینه‌های استاندارد نسبت به هزینه‌های واقعی برتری دارند. محصولی که با راندمان یا کارایی بالا تولید شود، الزاماً دارای ارزشی کمتر از محصولی نخواهد بود که به روش ناکارآمدتر تولید شده است. از دیدگاه شرکت، ارزش محصول به خدمات بالقوهٔ آینده یا قیمت فروش مورد انتظار آن بستگی دارد (و نه به هزینهٔ به مصرف رسیده یا هزینه‌هایی که باید به مصرف می‌رسانید). از این رو، از آنجا که *هزینهٔ استاندارد* یک *ارزش مبادلهٔ اقلام ورودی* است، نسبت به سایر اقلام ورودی دارای چندین نقطهٔ ضعف است.

استفاده کردن از هزینهٔ استاندارد به عنوان یک معیار مناسب از *ارزش مبادلهٔ اقلام ورودی* تا حد زیادی به نوع هزینهٔ استاندارد منتخب و شیوهٔ کاربرد آن بستگی دارد. از دیدگاه مدیریت احتمالاً استانداردهای آرمانی مفید باشند، ولی امکان دارد که با استفاده از این استانداردها ارزش داراییها کمتر از

1. *Standard Costs*

مقدار واقعی گزارش شود، زیرا کاربرد این استانداردها باعث خواهد شد که برخی از هزینه‌های عادی مربوط به عدم کارایی و ظرفیت بلااستفادهٔ شرکت را حذف کرد. استانداردهای جاری که می‌توان با استفاده از آنها عدم کارایی عادی را به حساب آورد مناسب‌تر می‌باشند. ولی مدیری که درصدد برآید از طریق منظور کردن تغییرات قیمتها و روشهای تولید این نوع استانداردها را رعایت نماید با مشکلات زیادی روبه‌رو خواهد شد.

خبرنامهٔ شمارهٔ ۴۳ از انجمن حسابداران رسمی آمریکا بیانگر این است که: برای نشان دادن شرایط کنونی می‌توان از هزینه‌های استاندارد استفاده کرد، مشروط بر اینکه در دوره‌های زمانی معقول ثبت‌های اصلاحی نوشت تا هزینه‌های استاندارد بتوانند در تاریخ ترازنامه به صورت تقریب بهای تمام‌شدهٔ اقلام را که براساس یکی از مبانی شناخته شده محاسبه می‌شوند، نشان دهند. مبناهای شناخته شده عبارت‌اند از میانگین هزینه‌ها و روش اولین صادره از اولین وارده. مقصود این نیست که هزینه‌های استاندارد با این هدف به کار برده شوند که نشان دهندهٔ هزینه‌های جایگزینی باشند، ولی دیدگاه نویسندگان کتاب این است: یکی از نقاط قوت هزینه‌های استاندارد در تعیین ارزش موجودی کالا این است که می‌توان تحت شرایط عادی و کارآمد (دارای کارآیی یا راندمان بالا) با استفاده از این نوع هزینه‌ها ***هزینه‌های تولید کنونی*** را منعکس کرد.

بهای تمام‌شدهٔ اولیه. مفهوم عبارت **بهای تمام‌شدهٔ اولیه**[1] بدان گونه که در مقررات شرکتهای عام‌المنفعه [در آمریکا آب و برق] به کار برده می‌شود عبارت است از بهای تمام‌شدهٔ اموال یا دارایی‌ها برای شرکتی که هدف اولیهٔ آن ارائهٔ خدمت به عموم مردم است. هر مبلغ پرداختنی مازاد بر بهای تمام‌شدهٔ اولیه منهای استهلاک انباشته را که شرکت دیگری برای خرید شرکت نخست بدهد باید به صورت جداگانه طبقه‌بندی شود و به روش‌هایی که ***شورای شهر*** تعیین می‌کند منظور گردد. نمی‌توان این هزینه‌ها را به عنوان هزینه‌های عملیاتی عادی منظور کرد، زیرا برای تعیین نرخ محصول از این مقادیر استفاده می‌شود. دلیل این است که نباید از مشتریان خواسته شود نرخ‌هایی را پرداخت کنند که یک شرکت عام‌المنفعه از طریق فروش این داراییها به سود کلان دست یابد، در حالی که در سایهٔ نگهداری این اموال می‌تواند به بازده معقولی دست یابد. به سبب نبودن رقابت در فروش یک چنین شرکتی [اموال یک شرکت عام‌المنفعه] شرکت خریدار در وضعی قرار نخواهد گرفت که بتواند آن را به کمترین قیمت ممکن خریداری کند.

در دوره‌هایی که قیمت‌ها ثابت هستند وجود چنین وضعی می‌تواند با واقعیت‌ها سازگار باشد، ولی هنگامی که قیمت‌ها به سرعت افزایش می‌یابند، ارزش ویژهٔ شرکت در توده‌ای از ابرهای تیره و تار قرار

1. *Original Cost*

می‌گیرد. اگرچه امکان دارد در فرایند تعیین نرخ محصولات شرکتهای عام‌المنفعه عبارت ***بهای تمام‌شدهٔ اولیه*** دارای ارزش نسبی باشد، ولی در بخش سیستم اقتصاد رقابتی این عبارت هیچ کاربردی ندارد. می‌توان چنین فرض کرد که بهای تمام‌شدهٔ یک وسیلهٔ (تجهیزات) دست دوم نشان‌دهندهٔ قیمت مورد معامله و از این رو قیمت بازار دارایی باشد. ولی بهای تمام شدهٔ اولیه و مبلغی را که خریدار نخست پرداخت کرده است نمی‌تواند هیچ اهمیتی داشته باشد. موارد استثنا وجود دارد. در مواردی که یک معاملهٔ عادی وجود ندارد و یا جایی که از روش تجمیع ***منافع*** و نه روش مبتنی بر **خرید** استفاده نمایند می‌توان از ***بهای تمام‌شدهٔ اولیه*** استفاده کرد.

هزینه‌های جاری اقلام ورودی

هزینهٔ جاری نشان‌دهندهٔ ***قیمت مبادله*** است که باید در زمان کنونی برای یک قلم از همین نوع دارایی (یا مشابه آن) پرداخت کرد. اگر بازاری وجود داشته باشد که در آن داراییهای مشابه خرید و فروش شوند، می‌توان در مورد دارایی تحت تملک شرکت ***قیمت مبادله*** را به دست آورد. این قیمت نشان‌دهندهٔ حداکثر ارزش دارایی برای شرکت است (مگر اینکه خالص ارزش بازیافتنی آن بیشتر شود)، به استثنای دوره‌های کوتاه‌مدت که بتوان در آن دوره به هزینهٔ جایگزین دست یافت. ولی باید یادآور شد که اگر بتوان ***قیمت مبادلهٔ جاری*** را از قیمت‌های اعلام‌شده در بازار (جایی که شرکت این نوع داراییها را خریداری می‌کند) به دست آورد، همان قیمت (بهای تمام‌شده) خواهد بود. معمولاً در بازاری که شرکت داراییها یا خدمات خود را، در اجرای عملیات عادی، عرضه می‌کند نمی‌توان فهرست بهای اقلام را بـه دست آورد، مگر اینکه این دو بازار دارای نوعی همخوانی با هم باشند.

هزینه‌های استاندارد نشان می‌دهند که اگر تحت شرایط جاری (از نظر قیمت‌ها و فناوری و با توجه به یک استاندارد مورد نظر، از دیدگاه کارآیی) محصولی تولید شود، بهای تمام‌شدهٔ آن چقدر خواهد شد. از این رو، هزینه‌های استاندارد جاری مشابه هزینه‌های جایگزینی می‌باشند، با این تفاوت که هزینه‌های مربوط به عدم کارآیی و ظرفیت بلااستفاده منظور نمی‌شوند. همچنین در محاسبهٔ هزینه‌های جایگزینی برخی از اقلام هزینه که در فرایند تولید غیر ضروری می‌باشند نیز به حساب نمی‌آیند. تفاوت عمده در این است که برای تعیین هزینه‌های استاندارد به فناوری تولید گذشته (از دیدگاه علمی) توجه نمی‌شود، در حالی که برای تعیین یا محاسبهٔ هزینه‌های جایگزینی کنونی قیمت عامل جاری را با توجه به فناوری تولید گذشته تعیین می‌نمایند.[۶]

در حسابداری به ویژه برای ارائه اطلاعات دربارهٔ اثر تورم بر شرکت از هزینه‌های جـاری اسـتفاده می‌کنند و این هزینه‌ها به صورت یکی از عوامل مهم برای تعیین ارزش اقلام درآمده است. در بسیاری از موارد، هزینهٔ جاری نشان‌دهندهٔ ارزش بازار است که مقدار آن را برحسب قیمت اولیـه (مـانند مـبادلهٔ

داراییهای غیرپولی) یا از طریق تعیین بالاترین قیمت (مانند تعیین ارزش فعلی یک قلم دارایی که اجاره داده می‌شود) تعیین می‌کنند.[۷] منتقدانی که طرفدار کاربرد بهای تمام‌شدهٔ تاریخی تا (دست کم) زمان فروش هستند برخی از نقاط ضعف هزینه‌های جاری را، به شرح زیر برمی‌شمارند:

۱. در مورد کالاهایی که فصلی (و به صورت مد) عرضه می‌شوند و نیز در مورد کالاهایی که به روشهای قدیمی و منسوخ تولید می‌شوند قیمت بازار یا هزینه‌های جاری مشخص نیست. از این رو، باید بر مبنای قضاوت ذهنی، ارزش کنونی اقلام ورودی برای تولید این محصولات را تعیین کرد.
۲. همیشه تغییر در هزینه‌های جاری بیانگر تغییر در قیمت فروش کنونی محصول نمی‌باشد. الزاماً به سبب تغییر در هزینه‌ها (بهای تمام‌شده) ارزش اقلام تغییر نمی‌کند.
۳. افزایش در هزینه‌ها منجر به سود غیرعملیاتی می‌شود که در دورهٔ جاری ثبت می‌گردد، اگرچه تا مرحلهٔ فروش تحقق نمی‌یابد.[۸] برای مثال، افزایش در هزینهٔ دستمزد می‌تواند در دورهٔ جاری سودآور باشد (و این در حالی است که قیمت فروش ثابت باقی مانده است).
۴. سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از تغییر در قیمت اقلام ورودی خاص را باید در محاسبهٔ سود خالص ناشی از عملیات گنجانید، مگر اینکه بهای تمام‌شدهٔ کالای فروش‌رفته (و موجودی پایان دوره) را برحسب هزینه‌های جاری و در زمان فروش تعیین کرد.

طرفداران کاربرد بهای تمامشدهٔ اقلام ورودی در مورد داراییها، تا زمان تحقق‌یافتن هزینه، دیدگاه خود را حاکم کرده‌اند. در برخی از موارد حالت استثنا نیز مشاهده می‌شود. بازار اوراق بهادار یکی از طرفداران این دیدگاه است و در این بازار مجموعهٔ اوراق بهادار رو به کاهش می‌گذارد تا به ارزش بازار کنونی برسد و سپس با تغییر در بازار (و بدون توجه به تحقق یافتن) دوباره به بهای تمام‌شدهٔ اولیه می‌رسد.

ارزش برآوردی. مقصود از **ارزش برآوردی**[۱]، ارزش برآوردی هزینه‌های جاری یا ارزش جاری اقلامی است که از طریق روشهای منظم (سیستماتیک) انجام می‌شود. با توجه به هدف موردنظر (برای ارزیابی) اقدام به برآورد یا تعیین ارزش اقلام ورودی یا اقلام خروجی می‌نمایند. اگر ارزش داراییهای ثابت یک واحد تجاری، که بنا بر فرض تداوم فعالیت خواهد داشت، ارزیابی شود، آن نشان‌دهندهٔ ارزش جاری یا هزینهٔ تولید مجدد (منهای استهلاک تا تاریخ ارزیابی) خواهد بود. از این رو، اگر هدف به صورتی روشن بیان شود، ارزش به دست آمده از طریق ارزیابی نشان‌دهندهٔ ارزش جاری اقلام ورودی (برای یک دارایی) برای شرکت خواهد بود.

نقطهٔ قوت اصلی تعیین ارزش اقلام از طریق ارزیابی این است: از آنجا که معمولاً این عدد به وسیلهٔ

1. Appraisal Value

فردی خارج از شرکت تعیین می‌شود، تصور بر این است که در مقایسه با هزینه‌های جایگزینی که به وسیلهٔ شرکت تعیین می‌شود دارای عینیت بیشتری خواهد بود [در محاسبهٔ آن اعمال نظر شخصی یا قضاوت ذهنی کمتری وجود دارد]. نقطهٔ ضعف عمدهٔ تعیین ارزش اقلام از طریق ارزیابی این است که فقط می‌توان این مقادیر را در دوره‌های زمانی به دست آورد، و از این رو اغلب آنها قدیمی می‌شوند (به تاریخ گذشته تعلق دارند) درست همانند ویژگی بهای تمام‌شدهٔ تاریخی اقلام.

ارزش منصفانه (بازار). اصولاً عبارت ارزش منصفانه[1] در مورد شرکتهای عام‌المنفعه [آب و برق در آمریکا] مورد استفاده قرار می‌گیرد و بیانگر کل مبلغی است که سرمایه‌گذاران می‌توانند بر آن اساس یک بازده منصفانه داشته باشند [بازدهی معقول به دست آورند]. همواره دیدگاه برتر این بوده است که برای محاسبهٔ *ارزش منصفانهٔ* اقلام باید همهٔ واقعیت‌های موجود گنجانده شود، از جمله هزینه‌های موجه گذشته و هزینه‌های تولید مجدد.[9] شرکتهای عام‌المنفعه مدعی شده‌اند که در محاسبهٔ این هدف باید (پیش از هر چیز) هزینه‌های جایگزینی گنجانده شود. از این رو، برای تعیین ارزش منصفانهٔ یک قلم دارایی نمی‌توان از یک مبنای خاص (برای تعیین ارزش) استفاده کرد و آن را در صورتهای مالی گزارش نمود. بلکه اغلب از مجموعه‌ای از مبناهای تعیین ارزش اقلام استفاده می‌کنند (مبناهایی که مورد استفادهٔ اعضای شورای شهر، دادگاهها یا هیئت امنای یک شرکت عام‌المنفعه مورد استفاده قرار می‌گیرد).

خالص ارزش قابل تحقق منهای یک عدد درصد معمولی. هنگامی که نتوان هزینه‌های جایگزینی به دست آورد باید از خالص ارزش بازیافتنی یک سود ناویژهٔ عادی کم کرد (قیمت برآوردی فروش منهای هزینه‌های تفاضلی و اضافی مورد انتظار). پیش از اینکه در اجرای این روش بتوان هزینه‌های جاری را به صورت تقریب تعیین کرد، باید بین هزینه‌ها و قیمت فروش یک رابطهٔ مستقیم وجود داشته باشد. اگر این دو با هم و به صورت هم جهت تغییر نکنند، در آن صورت نمی‌توان هزینه‌های جاری را به صورت تقریب به دست آورد. فرض بر این است که می‌توان در مورد اقلام خاص مورد بحث و نیز در مورد اقلام اصلی که این اقلام استخراج شده‌اند یک حاشیه سود ناخالص در نظر گرفت.

خالص ارزش قابل تحقق منهای یک درصد معمولی (که اضافه شده) نشان‌دهندهٔ مقدار خالص ارزش موجودی برای شرکت است (زمانی که این عدد از بهای تمام‌شدهٔ تاریخی و هزینهٔ جاری کمتر باشد). فرض مزبور این است که باید یک زیان ثبت کرد و سود عادی در زمانی قابل ثبت است که کالا به فروش برود. به هرحال این یکی از موارد کاربرد نادرست مفهوم مزبور [خالص ارزش قابل تحقق] است. در حالی که اغلب برای تعیین ارزش تجهیزات دست دوم را که شرکت از یک واسطه در ازای یک قلم تجهیزات جدید می‌گیرد از این روش استفاده می‌شود، ولی باید به این واقعیت توجه کرد؛ مابه‌ازایی که

---

1. Fair Value

در این معامله مبادله می‌شود الزاماً نشان‌دهندهٔ بهای تمام‌شدهٔ دارایی نیست. در بیشتر موارد، تعیین خالص ارزش قابل تحقق می‌تواند راحت‌تر انجام شود.

در مواردی که شرکت اقلامی را خریداری کرده است (اگر مجبور بوده است که این خرید را بر مبنای قیمت جاری انجام دهد) کاربرد ***خالص ارزش قابل حقق*** نیز می‌تواند مفید باشد. برای مثال، اگر شرکت کالایی را به سبب اینکه فروشنده آنها را حراج کرده است (شرکت در حال انحلال بوده است) و یا به علت‌های خاصی توانسته است کالایی را زیر قیمت بخرد، در آن صورت هزینهٔ جایگزینی جاری در بازار نمی‌تواند اهمیت داشته باشد [نمی‌تواند بر نوع تصمیم اثر بگذارد.] در یک چنین حالتی، خالص ارزش قابل تحقق کالا به قیمت فروش مورد انتظار بستگی دارد و این عدد، در مقایسه با هزینهٔ جاری، اهمیت بیشتری دارد [می‌تواند بر نوع تصمیم اثر بیشتری بگذارد]. همچنین تفاوت بین قیمت فروش مورد انتظار و هزینهٔ جایگزینی نمی‌تواند برای شرکت و نیز برای خوانندگان صورتهای مالی هیچ اهمیتی نداشته باشد.

ارزش فعلی هزینهٔ اقلام ورودی آینده

اگر طبق شرایط قرارداد، شرکت خریدار قیمت محصول را در تاریخ دیگری پرداخت کند، بهای تمام شدهٔ دارایی برابر خواهد بود با ارزش فعلی مبلغی که طبق قرارداد در آینده پرداخت خواهد شد، ولی برای دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت. از آنجا که تنزیل مربوطه بسیار ناچیز است این محاسبه را انجام نمی‌دهند. همچنین در مواردی که شرکت می‌تواند خدمات مورد نیاز را از راههای مختلف تهیه کند (و ناگزیر نیست که آنها را به صورت یکجا خریداری کند) توصیه می‌شود که ارزش فعلی مبالغ آینده را محاسبه کرد. امکان دارد که شرکتی به جای خریدن ساختمان آن را اجاره کند؛ یا امکان دارد به جای استخدام نیروی کار تمام وقت از نیروی کار موقت استفاده کند. همچنین زمانی که شرکت تعهدی در مورد آینده ایجاد می‌نماید، امکان خرید یکایک خدمات در آینده را منتفی می‌نماید که در نتیجه نمی‌توان عدد فرضی را با واقعی مقایسه کرد. گذشته از این، اگر ارزش فعلی مبالغ آینده با ارزش دارایی در تاریخ خرید برابر باشد، در آن صورت همانند بودن ارزش فعلی مبالغ مورد انتظار آینده و ارزش جاری دارایی (برای شرکت) نمی‌تواند در دوره‌های بعدی هم وجود داشته باشد [این دو تفاوت پیدا خواهند کرد]. از این رو، مفهوم ارزش فعلی مبالغ آینده دارای همهٔ نقاط ضعف متعلق به بهای تمام‌شدهٔ تاریخی به اضافهٔ نقاط ضعفی است که به صورت بالقوه در ارزش فعلی مبالغ (خدمات) آینده وجود دارد.

پرسش‌های این بخش

۱. سه دسته از ارزش اقلام ورودی را برشمارید و آنها را تعریف کنید.
۲. نقاط قوت و ضعف حسابداری مبتنی بر بهای تمام‌شدهٔ تاریخی را برشمارید.
۳. هزینه‌های موجه، استاندارد و بهای تمام‌شدهٔ اولیه را با هم مقایسه کنید.
۴. خالص ارزش قابل تحقق را با هزینهٔ جایگزینی مقایسه کنید.

تعیین ارزش اقلام خروجی

هنگامی که نوعی خدمت یا یک قلم دارایی از طریق مبادله یا تبدیل از شرکت خارج می‌شود، قیمت اقلام خروجی برابر است با وجوه نقد یا مبلغ مابه‌ازای دیگری را که شرکت دریافت می‌کند. می‌توان نتیجه گرفت که اگر از ارزش اقلام خروجی استفاده شود ارزش فعلی وجوه نقد دریافتنی مورد انتظار از بابت داراییها بیش از بقیهٔ اقلام مورد توجه شرکت قرار می‌گیرد. هنگامی که شرکت محصولات خود را در یک بازار سازمان‌یافته بفروشد قیمت کنونی بازار می‌تواند تعیین‌کنندهٔ برآورد مبلغ معقول به قیمت فروش واقعی محصول در آیندهٔ نزدیک باشد. ولی اگر شرکت انتظار نداشته باشد که محصول خود را در آینده‌ای نزدیک به فروش برساند، در آن صورت قیمت کنونی بازار (که جایگزین قیمت فروش مورد انتظار خواهد بود) باید به تنزیل گذاشته شود (ارزش فعلی آن را محاسبه کرد). حسابهای دریافتنی نمونه‌ای از یک قلم دارایی غیرپولی است که مقدار آن را برحسب ارزش مبادلهٔ اقلام خروجی تعیین می‌نمایند. اوراق قرضهٔ دریافتنی نمونه‌ای از دارایی است که برای تعیین ارزش آن باید ارزش فعلی جریانهای نقد آینده را محاسبه کرد.

چنین استدلال شده است که هرگاه دارایی دارای **قیمت مبادله** باشد که در زمانهای مشخص آینده دریافت نماید، باید آن را همانند حسابهای دریافتنی منظور کرد. در اجرای این روش، باید موجودی کالا را به قیمت فروش (و نه به بهای تمام‌شده) ثبت نمود. اگر دارایی به راحتی ***قابل تحقق*** باشد باید در مورد آن از قیمت اقلام خروجی استفاده کرد. نمونه‌های آن عبارت‌اند از اوراق بهادار آمادهٔ فروش، فلزات گرانبها و برخی از فرآورده‌های کشاورزی. این داراییها دارای ***قیمت اعلام‌شده در یک بازار*** **فعال** هستند که شرکت می‌تواند بدون تغییر دادن قیمت، در هر لحظه از زمان، آنها را معامله کند.[۱۰] شرط دیگر این است که بتوان وجوه نقد برابر با قیمت فروش را بدون هیچ تأخیری، دریافت کرد، به گونه‌ای که در محاسبهٔ سود بهره (تنزیل) نتواند نقش مهمی ایفا کند. اگر طبق قرارداد شرکت هنگام تحویل دادن کالا وجه مربوطه را دریافت نماید وضع مشابهی وجود خواهد داشت. در این موارد، محصول شرکت کامل

می‌شود و نیاز به فعالیت دیگری ندارد [هزینه‌های دیگر بی‌اهمیت هستند]. در چنین شرایطی، برای تعیین درآمد و نیز تعیین وجوهی را که شرکت در ازای کالا دریافت می‌کند، می‌توان از قیمت فروش استفاده کرد و آن بهترین معیار تعیین ارزش می‌باشد.

خالص ارزش قابل تحقق

اگر برای تعیین ارزش موجودیها از قیمت اقلام خروجی استفاده شود و انتظار بر این باشد که باید هزینه‌های دیگری را از بابت تولید یا فروش به مصرف رسانید، در آن صورت باید این هزینه‌ها را از قیمت فروش کم کرد تا ارزش کنونی کالا به دست آید. این عدد را **خالص ارزش قابل تحقق**[1] می‌نامند. اجرای روش مزبور باعث می‌شود که هزینه‌های اضافی تولید یا فروش و وصول مطالبات در دوره‌ای که درآمد گزارش می‌شود، ثبت گردد. از این رو، ***خالص ارزش قابل تحقق*** را بدین گونه تعریف می‌کنند. قیمت کنونی اقلام خروجی منهای ارزش جاری هزینه‌های تفاضلی مورد انتظار و هزینه‌های جاری مربوط به تکمیل کردن، به فروش رساندن و تحویل دادن کالا (بدون منظور کردن اثرات ناشی از مالیات‌ها). اگر سایر هزینه‌های مربوط به وصول مطالبات هم حائز اهمیت باشند باید آنها را از قیمت فروش کم کرد.

یکی از مشکلات عده‌ای که هنگام کاربرد ***خالص ارزش قابل تحقق*** به وجود می‌آید این است که معمولاً نمی‌توان به راحتی هزینه‌های اضافی لازم برای تکمیل کردن، به فروش رساندن و تحویل دادن محصول را برآورد کرد. راه یا گزینهٔ دیگر این است که درصدی از سود ناویژهٔ معمولی را از قیمت فروش کم کرد و از این بابت مطمئن شد که همهٔ هزینه‌های اضافی منظور شده‌اند. ولی عددی که به دست می‌آید به صورت تقریب است و مبتنی بر ارزش اقلام ورودی می‌باشد (البته اگر هزینه‌های مورد انتظار اضافی زیاد نباشند).[11]

مشکل دیگری که در مورد ***خالص ارزش قابل تحقق*** به وجود می‌آید این است که سود حاصل از معامله پیش از فعالیت‌های شرکت و تکمیل شدن فرایند فروش گزارش می‌شود. اگر بتوان چنین فرض کرد؛ مبلغی که شرکت طی دورهٔ انجام دادن فعالیت‌ها، در رابطه با فروش هزینه می‌کند به حساب می‌آید (منظور می‌شود) در آن صورت سود در حالی گزارش می‌شود که هنوز کسب نشده است. راه یا گزینهٔ دیگر این است که سود عملیاتی عادی ناشی از فعالیتهای گوناگون را از ***خالص ارزش قابل تحقق*** کم کرد. این روش زمانی جنبهٔ آرمانی یا مطلوب پیدا می‌کند که بتوان فعالیتهای متعددی را که شرکت انجام خواهد داد به شیوه‌ای معقول سرشکن کرد (مبنای تخصیص تعیین نمود)، ولی در بسیاری از موارد روش

---

1. *net realizable values*

معقول این است که آنها را بر مبنای کل هزینه‌های به مصرف رسیده و هزینه‌های مورد انتظار سرشکن کرد [برای تخصیص آنها از چنین مبنایی استفاده کرد]. ولی به سبب وجود این مشکلات در مسیر تعیین ارزش اقلام و تخصیص آنها به روشی که ضابطه‌مند نمی‌باشد، روش مزبور از دیدگاه نظری (تئوریک) ولی نه از دیدگاه عملی، می‌تواند آرمانی یا مطلوب باشد.

معادل نقد جاری

معمولاً مقصود از *قیمت اقلام خروجی* قیمتی است که در بازار داد و ستد عادی اقلام رایج است. ولی پیشنهاد شده است که قیمت را از بازارهای دیگر گرفت. برای مثال، اغلب استدلال می‌شود که بستانکاران به ارزش انحلال شرکت توجه می‌نمایند. در زیر دو مورد یا نمونه ارائه می‌کنیم: انحلال در بازارهای سازمان‌یافته و انحلال در بازارهای سازمان نیافته یا بی‌نظم.

ریموند چامبرز بر این باور است که **معادل نقد جاری**[1] تنها معیار سنجشی است که می‌توان بر آن اساس ارزش همهٔ داراییها را تعیین کرد و آن نشان‌دهندهٔ قیمت قابل تحقق کنونی این اقلام می‌باشد.[12] آن نشان‌دهندهٔ مبلغ نقد یا قدرت خریدی است که می‌توان از طریق فروش هریک از اقلام دارایی تحت شرایط انحلال در یک سیستم سازمان‌یافته به دست آورد و این عدد براساس قیمت اعلام شده در بازار برای کالاها و تحت شرایط مشابه تعیین می‌شود. از این رو، ***معادل نقد جاری*** نشان‌دهندهٔ وضع شرکت در رابطه با رفتار انعطاف‌پذیر یا سازگار در برابر عوامل محیطی می‌باشد.

یکی از مشکلات عمده در مورد *معادل نقد جاری* این است که اگر آن را به شیوه‌ای دقیق تفسیر نماییم می‌توان بر آن اساس همهٔ اقلامی که در زمان کنونی در بازار دارای قیمت نیستند از ترازنامه حذف کرد و این کار قابل توجیه است. برای مثال، یک دستگاه بسیار ویژه که قابل فروش نیست، همچنین بیشتر داراییهای نامشهود را باید در زمان خرید (از ترازنامه) حذف کرد زیرا نمی‌توان قیمت آنها را در بازار کنونی مشخص کرد. ولی، **چامبرز** این روش را تا حدی اصلاح یا تعدیل کرد و با استفاده از شاخصهای قیمت خاص و از طریق محاسبهٔ استهلاک (بر مبنای قضاوت ذهنی) کوشید قیمت معادل نقد را به صورت تقریب تعیین نماید.

از دیدگاه نویسندگان کتاب، نقطهٔ ضعف اصلی کاربرد *معادل نقد جاری* برای همهٔ داراییها این است که در این راستا نمی‌توان برای نیازهای استفاده‌کنندگان از صورتهای مالی، از نظر پیش‌بینی و تصمیم‌گیری، اطلاعات مهمی ارائه کرد، اگرچه روش مبتنی بر مفهوم این عبارت می‌تواند در مورد وضع مالی شرکت اطلاعاتی را به سرمایه‌گذاران ارائه کند.

---

1. current cash equivalent

ارزش انحلال

ارزش انحلال مشابه ***قیمت اقلام خروجی*** و ***معادل نقد جاری*** می‌باشد، با این تفاوت که قیمت انحلال براساس شرایط متفاوتی از بازار تعیین می‌شود. هنگام تعیین ***قیمت کنونی اقلام خروجی*** اساس فرض بر این گذاشته می‌شود که عملیات فروش به صورت عادی انجام می‌شود و سود عادی به دست می‌آید و در مورد ***معادل نقد جاری*** اساس فرض این است که فروش در بازاری انجام می‌شود که دست کم، دارای نوعی نظم است. ولی در مورد ***ارزش انحلال*** فرض می‌شود که فروش الزامی است و شرکت مجبور می‌شود کالاها و محصولات خود را با کاهش دادن شدید قیمتها آنها را به مشتریان معمولی یا به سایر شرکتها و معامله‌گران بازار بفروشد و معمولاً قیمتها بسیار کمتر از بهای تمام‌شدهٔ اقلام است. معمولاً کاربرد ***ارزش انحلال*** باعث می‌شود که ارزش داراییها را کاهش داد و زیان را ثبت (شناسایی) کرد. از آنجا که ***ارزش انحلال*** در شرایط عادی نمی‌تواند واقعیت داشته باشد، بنابراین فقط در سایهٔ وجود دو شرط زیر قابل استفاده است:

۱. زمانی که کالا یا داراییهای دیگری سودمندی یا مفید بودن خود را از دست داده است، ناباب یا منسوخ‌شده باشد یا به علت دیگری ارزش عادی خود را از دست داده باشد.
۲. هنگامی که شرکت تصمیم می‌گیرد در آینده‌ای نزدیک فعالیت خود را متوقف سازد، بنابراین نمی‌تواند داراییها را به قیمت عادی بازار به فروش برساند.

ارزش فعلی دریافتهای نقدی یا خدمات بالقوهٔ آینده

اگر قرار باشد برای دریافت وجوه نقد مدتی منتظر ماند، در آن صورت ارزش کنونی مبالغ دریافتی از مبلغ واقعی مورد انتظار که دریافت خواهد شد، کمتر است. هرچه دورهٔ انتظار طولانی‌تر باشد، ارزش فعلی کمتر خواهد شد. از دیدگاه نظری از طریق محاسبهٔ تنزیل می‌توان ارزش فعلی وجوه نقدی را که در آینده دریافت خواهد شد، تعیین کرد، ولی محاسبهٔ ارزش فعلی نه تنها مستلزم برآورد هزینهٔ فرصت از دست رفتهٔ پول می‌شود، بلکه باید احتمال دریافت مبلغ مورد انتظار را هم تعیین (برآورد) نمود. هرقدر دورهٔ انتظار طولانی‌تر باشد احتمال دریافت مبلغ مورد انتظار کمتر خواهد شد (ریسک بیشتر می‌شود).

اگرچه از نظر سرمایه‌گذار برای تعیین کل شرکت می‌توان از ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده استفاده کرد یا مالک یک واحد تجاری می‌تواند بدین وسیله ارزش فعلی واحد تجاری را تعیین کند [و در این موارد روش مزبور دارای اعتبار نسبی می‌باشد] ولی به دلیل‌های زیر نمی‌توان ارزش یکایک اقلام دارایی را بدین گونه محاسبه کرد [اعتبار روش مزبور مورد تردید قرار می‌گیرد]:

۱. معمولاً دریافت وجوه نقد مورد انتظار بر پایهٔ احتمالی قرار دارد که براساس قضاوت ذهنی تعیین می‌شود و نمی‌توان با توجه به ماهیت مبالغ دریافتنی (دریافت آنها) را تأیید کرد.

۲. شاید بتوان نرخ تنزیل را تعیین کرد، ولی ریسک براساس دیدگاه مدیریت یا حسابداران تعیین می‌شود و نمی‌توان به راحتی مفهوم و معنی ارزش محاسبه‌شده را به خوانندگان صورتهای مالی تفهیم کرد.
۳. هنگامی که چند عامل (مانند منابع انسانی و داراییهای فیزیکی) وجود داشته باشند و بر محصول یا نوع خدمتی را که شرکت ارائه خواهد کرد و جریانهای نقدی مربوطه اثر بگذارند، تقریباً نمی‌توان از یک مبنای منطقی و معقول تخصیص استفاده نمود و مبالغ مربوطه را بر روی این عوامل سرشکن کرد. پشنهاد شده است که از درصد خالص دریافتی مربوط به داراییها استفاده شود، ولی نمی‌توان مجموع درصد خالص دریافتی مربوط به یکایک داراییها را به کل خالص دریافتی ناشی از محصول یا خدمت اضافه کرد.
۴. ارزش فعلی جریانهای نقدی مختلف متعلق به یکایک داراییهای شرکت را نمی‌توان با هم جمع زد تا کل ارزش شرکت به دست آید. تا حدی این به سبب ناپیوستگی (گسستگی) نقشی است که یکایک داراییها (در ایجاد وجوه نقد) ایفا می‌کنند. همچنین آن به سبب این واقعیت است که نمی‌توان هویت برخی از داراییها (مانند داراییهای نامشهود) را به صورت جداگانه تعیین [خالص آن را تعیین]کرد.

با وجود این مشکلات اگر عوامل مشترک وجود نداشته باشد که مستلزم محاسبهٔ جداگانه برای یکایک اقلام شود و یا اگر کل داراییها به گونه‌ای باشند که بتوان در مورد همهٔ آنها از عوامل مشترک استفاده کرد، در چنین حالتی برای تعیین ارزش یک واحد تجاری می‌توان از روش مبتنی بر تعیین ارزش فعلی جریانهای نقدی آینده استفاده کرد. همچنین در مورد داراییهای پولی که زمان انتظار مشخص و خالص وجه نقد دریافتی، به وسیله شرکت، مشخص باشد می‌توان از این روش استفاده کرد. برای مثال، اگر یک سند دریافتی معتبر در دست باشد و شرکت نسبت به مدت زمان و دریافت وجه نقد (در سررسید) به صورت نسبی، مطمئن باشد، ارزش فعلی سند نشان‌دهندهٔ وجه نقدی است که شرکت نسبت به نگهداری این سند یا دریافت وجوه نقد مربوطه، بی‌تفاوت خواهد بود.

پرسش‌های این بخش

۱. سه طبقه از قیمت ***اقلام خروجی*** را تعریف کنید.
۲. نقاط قوت و ضعف ***ارزش اقلام خروجی*** را نسبت به ***ارزش اقلام ورودی*** بیان نمایید.
۳. فرد هنگام استفاده از ***خالص ارزش قابل تحقق*** با مشکلاتی روبه رو می‌شود. آنها را برشمارید.
۴. چرا از ***ارزش فعلی دریافتهای نقدی آینده*** بیشتر استفاده نمی‌شود.

اقل بهای تمام‌شده یا بازار

اقل بهای تمام‌شده نه روش مبتنی بر تعیین ارزش اقلام خروجی و نه روش مبتنی بر تعیین ارزش اقلام ورودی است، بلکه آن ترکیب یا آمیزه‌ای از این دو روش می‌باشد. مقصود از *بازار* قیمت اقلام ورودی یا قیمت اقلام خروجی است. هنگامی که ارزش موجودی کالا را بدین گونه تعیین می‌کنند، معمولاً مقصود از واژهٔ *بازار* هزینهٔ جایگزینی (از دیدگاه قیمت اقلام ورودی) است، ولی تحت شرایط مطمئن مفهوم آن می‌تواند ***قیمت فروش*** یا ***خالص ارزش بازیافتنی*** (قیمت اقلام خروجی) باشد. هنگامی که ارزش اوراق بهادار را که شرکت در آنها سرمایه‌گذاری کرده است بدین‌گونه محاسبه کنند، مقصود از *بازار* قیمت فروش اقلام می‌باشد، اگرچه در چنین حالتی باید قیمت خرید و قیمت فروش اقلام را از یک بازار گرفت؛ تفاوت بین این دو را می‌توان براساس بهای تمام‌شدهٔ خرید و فروش اقلام نشان داد. ولی، از آنجا که برخی از اوراق بهادار با هدف فروش (در بازار دیگری و به قیمت بالاتر) خریداری نمی‌شوند، می‌توان قیمت خرید و قیمت فروش اوراق بهادار را به عنوان ***قیمت اقلام خروجی*** منظور کرد [مورد توجه قرار داد].

تاریخچهٔ کاربرد روش ***اقل بهای تمام شده یا بازار*** به سدهٔ نوزدهم و پیش از آن برمی‌گردد. یکی از دلیل‌های قدمت روش مزبور این است که در گذشته ترازنامه مورد توجه شرکتها بود و برای آگاهی بستانکاران این صورت حساب منتشر می‌شد. بستانکاران که گزارش قابل اعتمادی نداشتند تا انتظارات آیندهٔ خود را در مورد عملیات شرکت بر پایهٔ آنها بگذارند، بر کمترین مبلغ محتمل (در صورت تبدیل داراییها) تأکید می‌نمودند. از این رو، در مورد ارزش اقلام ترازنامه نوعی سیاست محافظه‌کارانه به اجرا درمی‌آمد. فرض بر این بود که ارزش اقلام گزارش شده در صورتهای مالی، دست کم، به اندازه‌ای است که اعلام (گزارش) شده است.

با تغییر دیدگاهها و تأکید بر صورت سود و زیان، روش اقل بهای تمام شده یا بازار دارای معنی تازه‌ای شد. در این زمان سود براساس دیدگاه محافظه‌کارانه اعلام می‌شد. کاهش یافتن ارزش دارایی در پایان دوره (به سبب کاهش در قیمتها) سود خالص دوره کمتر می‌شد. در محاسبهٔ سود همهٔ زیانهای محتمل (امکان‌پذیر) گنجانده می‌شد، ولی سودهای احتمالی به دوره‌های بعد منتقل می‌شد تا اینکه در زمان فروش یا پس از آن شناسایی (ثبت) شوند. شناسایی سود غیرعملیاتی بر پایهٔ شاخصی متفاوت (نسبت به شناسایی زیان غیرعملیاتی) قرار دارد. سود غیرعملیاتی را تا زمانی که قطعی نشوند (به اصطلاح تحقق یافتن آنها قطعی نشود) ثبت نمی‌کنند، ولی در مورد زیانهای غیرعملیاتی هرگاه مدرک یا شاهدی در دست باشد مبنی بر اینکه بر شرکت تحمیل خواهند شد، شناسایی می‌شوند.

این پرسش مطرح است که آیا قاعدهٔ ***بهای تمام‌شده یا بازار*** یکی از روشهای اصلی حسابداری و یا فقط یک رویهٔ پذیرفته شده است. در اجرای این روش برای تعیین ارزش اقلام به روشی متفاوت از

روشهای مورد بحث بالا استفاده نمی‌شود، ولی از آنجا که در عمل، برای تعیین ارزش اقلام نوعی ثبات رویه رعایت نمی‌شود، می‌توان دست کم، از دیدگاه کاربردی، آن را روشی متفاوت و یا یک روش منتخب (از بین روشهای مختلف) دانست. بدون توجه به اهمیتی که برای این روش قائل هستند، در بحثهای تئوری حسابداری به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. بسیاری بر این باورند که از دیدگاه تئوری‌های حسابداری، به دلیل‌های زیر روش ***اقل بهای تمام شده یا بازار*** نمی‌تواند قابل قبول باشد:

۱. به عنوان روش مبتنی بر دیدگاههای محافظه‌کارانه؛ در اجرای آن ارزش کل داراییها کمتر از مقدار واقعی تعیین می‌شود. همچنین امکان دارد که ارزش یکایک داراییها هم کمتر از مقدار واقعی تعیین شود، ولی اگر در مواردی که ارزش فروش یا خدمات آینده افزایش یابند، ارزش اقلام به بیش از بهای تمام شده (قیمت خرید) نخواهد رسید، هرگاه روش مزبور به کار برده شود کل ارزش اقلام کمتر از مقدار واقعی تعیین خواهد شد. این نوع گزارش (ارائه اقلام به قیمتی کمتر از مقدار واقعی) هیچ زیانی بر بستانکاران تحمیل نخواهد کرد، ولی اعداد مزبور می‌توانند سهامداران کنونی و آینده را فریب دهند و اگر مدیر هم به گزارشات خود اعتقاد داشته باشد، در واقع خود را فریب می‌دهد.

۲. اعمال دیدگاه محافظه‌کارانه در تعیین ارزش داراییها در دورهٔ بعد به وسیلهٔ صورت سود و زیانی که محافظه‌کارانه نخواهد بود، خنثی می‌شود. تعیین پایین‌ترین ارزش برای یک قلم دارایی در دورهٔ جاری باعث خواهد شد که در دورهٔ آینده، زمانی که ارزش دارایی به صورت هزینهٔ دوره درمی‌آید (و از درآمد دوره کم می‌شود) سود بیشتر یا زیان کمتر گزارش شود. از آنجا که در دورهٔ جاری سود غیرعملیاتی گزارش نمی‌شود، سود خالص حاصل نمی‌تواند بیانگر کارایی باشد و نیز نمی‌توان بر آن اساس آینده را پیش‌بینی کرد.

۳. اگرچه می‌توان در کاربرد روش ***اقل بهای تمام‌شده یا بازار*** دارای ثبات رویه بود، ولی از دیدگاه درون سازمانی آن نمی‌تواند از ثبات رویه برخوردار باشد. برای تعیین ارزش اقلام، به طور مستمر از یک روش استفاده نخواهد شد [در این مورد ثبات رویه وجود نخواهد داشت]. در یک سال داراییها را به روش خاصی و در سال بعد به روش دیگری تعیین ارزش می‌نمایند. همچنین در مورد طبقه‌بندی یک قلم دارایی در یک سال از یک روش (از نظر تعیین ارزش) استفاده نخواهد شد.

۴. دلیل دیگری که چندان متقاعدکننده نیست این است که به سبب کاهش یافتن توان سودآوری دارایی (ناباب یا منسوخ شدن آن) قاعدهٔ ***بهای تمام‌شده یا بازار*** در مورد داراییهایی به کار برده می‌شود که ارزش آنها رو به کاهش است و مطلوبیت آنها هم روز به روز کمتر می‌شود. به سبب تغییر یافتن بهای تمام شدهٔ اقلام ***خالص ارزش قابل تحقق*** تغییر نخواهد کرد.

شگفت‌انگیزترین ویژگی روش مزبور این است که سالهاست تعداد بسیاری از شرکتها آن را به کار می‌برند. حتی نهادهای رسمی و مشهور زیر هم روش مزبور را تأیید کرده‌اند: انجمن حسابداران رسمی

آمریکا، جامعهٔ حسابداری آمریکا، کمیسیون بورس و اوراق بهادار، انجمن حسابداران خبره انگلستان و ویلز و سایر جوامع، انجمن‌ها و نهادهای شناخته شده. هیئت‌های استانداردهای حسابداری مالی با ارائه بیانیهٔ زیر روش ***بهای تمام‌شده یا بازار*** را پذیرفت:

> اگر بهره‌وری یک قلم کالا به اندازهٔ بهای تمام شدهٔ آن نباشد می‌توان روش مبتنی بر بهای تمام شده (برای تعیین قیمت موجودی کالا) را رعایت نکرد. اگر به سبب وارد آمدن خسارات، ناباب یا منسوخ شدن دارایی، تغییر در سطح عمومی قیمت یا به علتهای دیگری بهره‌وری کالا کاهش یابد، می‌توان این زیان را از درآمد دوره‌ای که چنین وضعی رخ داده است، کم کرد. محاسبهٔ این نوع زیان را باید در اجرای قاعدهٔ تعیین قیمت موجودی کالا بر مبنای بهای تمام‌شده یا بازار، هرکدام کمتر است، تعیین کرد. روش مزبور یکی از راههای عملی برای تعیین بهره‌وری کالا و بدان وسیله تعیین مقدار زیانی است که باید در دورهٔ جاری شناسایی و منظور کرد.[۱۳]

در این متن از واژهٔ *بازار* به معنی هزینهٔ جایگزینی استفاده کرده‌ایم که از بالا به ***خالص ارزش قابل تحقق*** و از پایین به ***خالص ارزش قابل تحقق منهای سود ناویژهٔ عادی*** محدود می‌شود.

پرسش‌های این بخش

۱. مقصود از ***قاعدهٔ اقل بهای تمام شده یا بازار*** چیست؟
۲. در مورد اینکه روش مزبور از دیدگاه نظری (تئور) ضعیف است، دو دلیل ارائه کنید.

هدف‌های تعیین ارزش دارایی‌ها

انتخاب مبنایی برای تعیین ارزش اقلام تحت تأثیر هدف‌هایی قرار می‌گیرد که با توجه به آنها ارزش دارایی‌ها تعیین می‌شود. از آنجاکه در فرایند حسابداری باید از شکل خاصی از تعیین ارزش اقلام استفاده کرد، تا حد زیادی، هدف‌های تعیین ارزش اقلام همانند هدف‌های حسابداری است. این‌ها در سه گروه، مورد بحث فصل ۵، به شرح زیر قرار می‌گیرند: هدف‌های ساختاری، تفسیری و رفتاری و کرداری.

هدف‌های ساختاری

در وهلهٔ نخست، هدف تعیین کننده روشی است که شرکت برای تعیین ارزش دارایی‌ها انتخاب

می‌نماید. همان‌گونه که در فصل‌های پیش یادآور شدیم، در ساختار حسابداری سنتی ترازنامه به صورت مرحله‌ای درآمده بود که بین دو صورت سود و زیان قرار می‌گرفت و تعیین ارزش دارایی‌ها به صورت فرایندی بود که مقدار دارایی‌ها را که باید به دوره‌های بعد منتقل کرد، مشخص می‌نمود. به تازگی، یک بار دیگر **صورت وضع مالی** مورد توجه قرار گرفته است، صورت حسابی را که بتوان مستقل از صورت سود و زیان تعریف کرد، یعنی روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** که نقطه مقابل روش مبتنی بر ***درآمد ـ هزینه*** است.

تعیین ارزش دارایی‌ها و رعایت اصل تطابق. حسابداری متعارف کماکان به روش *درآمد ـ هزینه* به اجرا درمی آید. در اجرای این روش هدف از تعیین ارزش دارایی‌ها این است که به مبنایی دست یافت و بدان وسیله سود ناویژه عملیاتی و سود حاصل از همه رویدادهای مالی را محاسبه کرد. سود را بدین گونه تعریف می‌کند: تفاوت بین کل درآمدها و ارزش اقلام **ورودی** (همه هزینه‌های جاری) در رابطه با این درآمدها و یا در رابطه با این دوره. چنین نتیجه می‌شود که باید ارزش دارایی‌های غیرپولی را برحسب ارزش اقلام ورودی تعیین کرد تا اینکه به صورت هزینه دوره درآیند [به این دوره تخصیص یابند] و سپس آنها را از درآمدهای آن دوره کم کرد و یا به صورت هزینه‌های دوره منظور نمود. از سوی دیگر، ارزش دارایی‌های پولی را برحسب ***خالص ارزش قابل تحقق*** تعیین می‌نمایند.

در محافظه کارترین روش، تنها رویدادی شناسایی می‌شود که مؤید تحقق درآمد در نقطهٔ فروش است. کاربرد این روش باعث می‌شود که استفاده نمودن از بهای تمام شده تاریخی (از زمان خرید اقلام تا لحظه فروش) قابل توجیه شود. پیش از فروش هیچ رویداد دیگری رخ نمی‌دهد که موجب ایجاد سود یا زیان (و در نتیجه موجب تغییر ارزش دارایی‌ها) شود. به بیان دیگر، رعایت اصل تطابق باعث می‌شود که بتوان کاربرد بهای تمام شده تاریخی را در ترازنامه توجیه کرد.

در صورت تغییر در ارزش واحد پولی، برخی بر این باورند که برای تعیین سود جاری شرکت بهتر است که یک بار دیگر بهای تمام شده تاریخی اقلام برحسب دلارهایی که نشان‌دهندهٔ قدرت خرید (همانند درآمد جاری) باشد، محاسبه یا تعیین کرد. برخی دیگر بر این باورند که تفکیک سود عملیاتی جاری از سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری اقلام دارایی (از طرق تعیین ارزش اقلام ورودی برحسب هزینه‌های جایگزینی کنونی) نیز می‌تواند مفید باشد. به یکی از دو روش زیر می‌توان این دو را از یکدیگر تفکیک کرد:

۱. می‌توان ارزش اقلام ورودی را (در حالی که منقضی می‌شوند) مورد توجه یا تاکید قرار داد. برای مثال، می‌توان ارزش ***بهای تمام شده کالای فروش رفته*** را بر مبنای ارزش جاری اقلام تعیین کرد و این کار از طریق کاربرد روش اولین صادره از آخرین وارده یا هزینه جایگزینی جاری میسر می‌شود. کاربرد روش مزبور باعث می‌شود که ارزش موجودی پایان دوره برحسب قدیمی‌ترین مبالغ خریداری شده محاسبه شوند.

تفکیک کرد ولی انجام دادن چنین کاری به عنوان یکی از هدف‌های روش مزبور به حساب نمی‌آید. کاربرد روش مبتنی بر افزایش ارزش اقلام منجر به **سود جامع** می‌شود، ولی با ترکیب این روش با روش مبتنی بر رویدادهای مالی می‌توان سود و زیان غیرعملیاتی را به صورت جداگانه گزارش کرد.

اهمیت روش مزبور در تعیین ارزش اقلام در این است که می‌توان بدین وسیله براساس بهترین شواهد ناشی از ارزش نهایی اقلام خروجی یا مبلغ نقدی که در نهایت وصول می‌شود، همه تغییرات رخ داده در ارزش اقلام را شناسایی و ثبت کرد. کاربرد روش مزبور نتایج زیر به بار می‌آورد: خالص ارزش قابل تحقق نسبت به ارزش اقلام ورودی دارای اولویت یا برتری می‌شود؛ در مقایسه با بهای تمام شده تاریخی، هزینه‌های جایگزینی کنونی می‌توانند خالص ارزش شرکت را بهتر تعیین کنند؛ و بهای تمام شده تاریخی (در صورتی که نشان‌دهنده ارزش جاری اقلام برای شرکت با شد) بیش از بقیه اهمیت پیدا می‌کند و بر تصمیمات مربوطه اثرگذارتر خواهد بود. نوع تعیین ارزش اقلام و قابل تایید بودن اقدامات انجام شده ؛ داشتن اطمینان نسبی در مورد تبدیل مقادیر مورد انتظار به پول نقد و سرانجام توانایی در محاسبه و تعیین هزینه‌های مربوطه. ولی هدف تعیین ارزش اقلام کماکان به صورت زیر خواهدبود: محاسبه افزایش ارزش اقلام خارجی از دارایی و نه محاسبهٔ ارزش کنونی کل شرکت (برای سرمایه‌گذاران یا گروه دیگری).

می‌توان چنین استدلال کرد که ارزش موجودی کالای واحد تولیدی براساس روش مبتنی بر ***افزایش ارزش اقلام*** محاسبه می‌شود. در فرایند عملیات یک شرکت، موجودی کالا در مراحل مختلف قرار می‌گیرند. در برخی از موارد آنها در آغاز مرحلهٔ تولید، به عنوان مواد اولیه یا کالای نیم ساخته گزارش می‌شوند که پیش از تکمیل شدن و انتقال یافتن به مشتری باید فعالیت‌های اقتصادی قابل ملاحظه‌ای بر روی آنها انجام شود. ارزش موجودی کالا که در حال گذر از این مرحله است (بدون اینکه رویداد مالی خارج رخ بدهد) افزایش می‌یابد. زمانی افزایش ارزش موجودی کالا متوقف می‌شود که آن به صورت کالای ساخته شده در آید.

پرسش‌های این بخش

۱. اصل تطابق را با اصل مبتنی بر ***افزایش ارزش اقلام*** مقایسه کنید. برای تعیین ارزش دارایی‌ها، کاربرد هر یک از این دو روش را بیان نمایید.

۲. در اجرای روش‌های مختلف محاسبهٔ سود، مورد بحث این بخش، ***کل سود کسب شده*** متفاوت خواهد بود. تفاوت در چیست؟ سود را چگونه شناسایی می‌کنند؟

هدف‌های تفسیری

تشکیل هیئت اصول حسابداری و انتشار اسنادی مانند نشریهٔ شماره ۳ از سلسله نشریه‌های مطالعات حسابداری و ***تئوری بنیادی حسابداری*** توانستند صورتهای مالی که ارائه‌کنندهٔ معیارهای قابل تفسیر از دارایی‌ها و بدهی‌های شرکت در یک زمان خاص هستند و نیز معیارهای قابل تفسیر در مورد تغییرات وضع مالی (در طول زمان) را تایید و تقویت نمایند.[15] به ویژه، یک احساس یا دیدگاه بسیار قوی وجود داشت که تعیین ارزش اقلام برحسب بهای تمام شده تاریخی باعث می‌شود که نتوان آنها را تفسیر کرد (مگر اینکه هزینه‌های خاص در رابطه با تاریخ‌های مشخص وجود داشته باشند). بدان سبب ***هزینه‌های جایگزینی جاری*** برتر شمرده شدند که فرد می‌توانست با استفاده از آنها تفسیرهای بهتری بنماید (البته اگر ارزش اقلام بر مبنای قیمت کنونی بازار تعیین می‌شد).

همچنین این دیدگاه پرطرفدار وجود داشت که برای تعیین ارزش و ارائه داده‌های پولی و غیرپولی (هر دو) حسابداران باید درصدد یافتن روش‌های بهتر برآیند. برای مثال، می‌توان برحسب دوره‌های زمانی داده‌ها را برحسب احتمالات (و نیز دامنه این احتمالات را) ارائه کرد و این علاوه بر داده‌هایی است که ارزش اقلام براساس یک دیدگاه منحصر به فرد (دستوری یا جبری) تعیین می‌شود. همان گونه که ارائه‌کنندگان ***تئوری بنیادی حسابداری*** ابراز کردند، کمال مطلوب این است که چندین معیار سنجش وجود داشته باشد و هر یک نشان‌دهندهٔ ویژگی‌های متفاوتی از **موضوع** هزینه و فعالیت‌ها باشد (البته مشروط بر اینکه اطلاعات ارائه شده داری اهمیت باشند و بتوانند بر تصمیمات فرد اثر بگذارند). گذشته از این، باید به داده‌هایی را که مدیریت در مورد بودجه ارائه می‌کند (به عنوان مدارک و شواهدی درباره برنامه‌ها و انتظارات مدیریت) توجه بیشتری بشود.

یکی از راه‌های دست‌یابی به هدف‌های تفسیری حسابداری [هدف‌های مبتنی بر ***مفهوم لغوی واژه***] این است که به خوانندگان صورت‌های مالی اطمینان داد که همه مقادیر ارائه شده یا مورد استفاده قرار گرفته در حسابداری بیانگر صداقت هستند. مقصود از اینکه عدد باید بیانگر صداقت باشد. در فصل ۵ بحث کردیم و گفتیم مقصود این است که بین عدد یا معیار سنجش ارائه شده یا شرح و توصیف داده شده و پدیده‌ای که عدد مزبور مدعی نمایندگی آن است یک رابطهٔ معقول وجود داشته باشد. در بیانیهٔ شماره ۱ از مفاهیم حسابداری مالی هدف‌های حسابداری بدین گونه تعیین شده‌اند: ارائه مقدار نسبی از منابع (دارایی‌های) موجود و در دسترس شرکت برای ایجاد دریافت‌های آتی. بیانیهٔ مزبور موید این است که نباید از بهای تمام شده تاریخی استفاده کرد، زیرا این مقادیر نمی‌توانند چنین هدفی را تأمین نمایند. تغییر در طول زمان بدین معنی است که بهای تمام شده تاریخی دارایی‌ها نمی‌توانند نشان‌دهندهٔ حتی کمترین مقدار ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده باشند. اگر ارزش اقلام بر مبنای قیمت جاری و رایج بازار تعیین شود، در این صورت براساس هزینه‌های جاری بهتر می‌توان تفسیر کرد.

هدف‌های کرداری (عمل‌گرایی)

در راستای تأمین هدف‌های کرداری بر جنبه‌های مفید بودن، مهم (یا اثربخش) بودن اطلاعات حسابداری تاکید می‌شود. در **چارچوب نظری** اطلاعات مهم و اثرگذار بدین گونه تعریف شده است. توان اطلاعات در کمک به استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی به اتخاذ تصمیمی متفاوت و پیش‌بینی درباره نتیجه رویدادهای گذشته، تایید (یا تصحیح) انتظارات پیشین.[۱۶]

با توجه به **چارچوب نظری** بستانکاران در زمرهٔ نخستین استفاده‌کنندگان اطلاعات حسابداری قرار می‌گیرند و تمایل دارند که مقدار، ***زمان و میزان عدم اطمینان دریافت‌های نقدی آینده را برآورد نمایند.***[۱۷] آشکارترین وسیله برای رسیدن به چنین هدفی این است که بتوان در مورد برآورد جریان‌های نقدی آینده روش مستقیم ارائه کرد، ولی این کار معمولاً امکان‌پذیر نیست. یک راه یا گزینه این است که تاریخچه جریان‌های نقدی گذشته را ارائه کرد، ولی این واقعیت که جریان‌های نقدی می‌توانند دردسر آفرین باشند موجب مخدوش شدن مسیر خواهندشد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی به این نتیجه رسید که راه دیگر برای ارائه اطلاعات مربوط به جریان‌های نقدی آینده این است که: در مورد دارایی‌های اقتصادی، بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام اطلاعاتی ارائه کرد، ***و این یعنی ارائه ترازنامه.***[۱۸] گذشته از این باید در مورد ***عملکرد واحد تجاری*** اطلاعاتی مربوط به مقدار سود و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن ارائه کرد و این یعنی ارائه صورت سود و زیان.[۱۹]

برای مثال، در مورد موجودی کالا می‌توان دو دیدگاه جریان‌های نقدی را پیش‌بینی کرد. نخست، موجودی کالا موید جریان نقد ورودی است که از مجرای فروش از محل فعالیت‌های عادی شرکت به وجود می‌آید. دوم، در شرایط عادی، موجودی کالا بر مقدار وجوه نقد لازم طی دوره بعد (برای خرید کالایی که طی آن دوره به فروش خواهد رفت) اثر می‌گذارد. باید موجودی کالا را به روش‌هایی محاسبه کرد که در راستای پیش‌بینی جریان‌های نقدی ورودی حاصل از فروش و جریان‌های خروجی برای خرید کالاکمکی بنماید. یک راه برای تأمین چنین هدفی این است که از ***خالص ارزش قابل تحقق*** استفاده کرد. این اقدام با دیدگاه ارائه شده در نشریهٔ شماره ۳ از سلسله تحقیقات مطالعات حسابداری سازگار است. در این نشریه ابراز می‌شود که «.. ارزش موجودی کالایی را که بتوان با به مصرف رساندن هزینه ناچیزی (یا بتوان به راحتی هزینه‌های مربوط به فروش را پیش‌بینی کرد) به فروش رسانید بر مبنای خالص ارزش قابل تحقق تعیین می‌شود.»[۲۰] همچنین نشریهٔ مزبور بیانگر این است که اقدام مزبور نباید حالت استثنایی از روش‌های پذیرفته شده و عادی برای تعیین ارزش باشد، بلکه باید آن را «... ***در راستای تأمین هدف‌های اصلی حسابداری*** تلقی کرد.»[۲۱]

برای اینکه یک ***صورت وضع مالی*** بتواند اطلاعاتی ارائه کند و بتوان براساس این اطلاعات جریان‌های نقدی آینده را پیش‌بینی کرد، آن باید شامل اطلاعاتی درباره مقدار کمی دارایی‌ها و بدهی‌ها

باشد تا بتوان آنها را با اقلام متعلق به دوره‌های دیگر و یا با سایر شرکت‌ها مقایسه کرد. زمانی می‌توان با استفاده از اطلاعات مربوط به مقدار دارایی‌هایی که در دسترس شرکت قرار دارند در مورد آینده پیش‌بینی کرد که آنها را با جریان‌های نقدی که احتمال دارد شرکت ایجاد نماید رابطه مستقیم داشته باشند. یعنی، تعیین ارزش دارایی‌های متعلق به شرکت زمانی می‌تواند اطلاعات مهم و اثرگذار (بر تصمیمات آینده) ارائه کند که سرمایه‌گذار بتواند بین این مقادیر و جریان‌های نقدی مورد انتظار نوعی رابطه برقرار کند. در برخی از موارد، ویژگی‌های مهم و اثرگذار متعلق به دارایی‌های شرکت را می‌توان برحسب ***هزینه‌های جایگزین جاری*** تعیین کرد. در برخی از موارد دیگر ***ارزش اقلام خروجی جاری***[1] می‌توانند بهترین معیار ارائه کنند و گاهی هم باید از سایر معیارها یا مقادیر موجود استفاده کرد.

برخی دیگر بر این باورند که ***هزینه‌های آینده***[2] بیش از بقیه اهمیت دارند [می‌توان بر مبنای آنها تصمیم گرفت]. این گروه یادآور می‌شوند که دارایی‌های غیرپولی نشان‌دهندهٔ کالاها یا خدماتی هستند که از قبل خریداری شده‌اند. به علت‌های زیر این کالاها یا خدمات از قبل خریداری می‌شوند:

۱. خرید آنها به مقدار زیاد کم هزینه‌تر است.

۲. برخی از دارایی‌ها (مانند یک ساختمان یا تجهیزات) به خودی خود، نشان‌دهندهٔ جریان خدمات آینده هستند و نمی‌توان آنها را به صورت جداگانه خریداری کرد.

۳. اغلب روش مطلوب این است که خدمات آینده را (مانند اجاره اقلام) خریداری کرد تا اطمینان یافت که این خدمات، هنگام ضرورت، وجود خواهند داشت.

۴. اغلب روش آرمانی یا مطلوب این است که حق تملک به دست آورد تا بتوان سایر اقلام سرمایه‌گذاری شده (مانند اصلاح تعمیرات اساسی بر روی دارایی‌های استیجاری) را تضمین کرد.

در همه این موارد معادل ارزش دارایی در زمانی که مورد استفاده قرار می‌گیرد (و نه بهای تمام شده آن در زمان خرید) بیش از بقیه اهمیت دارد [از دیدگاه تصمیم‌گیری اثرگذاری بیشتری دارد]. براساس همین شیوه استدلال، ارزش فعلی خدمات آینده را که انتظار می‌رود دارایی ارائه کند، یعنی ارزش فعلی **هزینه‌های *آینده*** بیش از بقیه اهمیت دارد. لازم به یادآوری است که این یکی از مفاهیم بهای تمام شده است: ارزش فعلی اقلام عبارت است از قیمت مبادلهٔ اقلام ورودی (و نه ارزش خدمات ناشی از اقلام خروجی).

در مورد دارایی‌های ثابت (با عمر بلندمدت) که خریداری می‌شوند در بهترین شرایط هم نمی‌توان به راحتی جریان‌های نقدی آینده را پیش‌بینی کرد، زیرا روش‌های استهلاک سنتی و ارزش اقلام مورد گزارش در ترازنامه نمی‌توانند بیانگر ارزش خدمات ارائه شده به وسیله این دارایی‌های ثابت باشند که در

---

1. Current Ouput Valles
2. Future Costs

طی دوره ارائه می‌شوند و نیز نمی‌توان به راحتی خدمات بالقوه‌ای که در عمر مفید باقیمانده آنها وجود دارد، تعیین کرد. این تا حدی به سبب ناتوانی در تعیین اقلام یا خدمات خاصی است که طی دوره حسابداری مورد استفاده قرار می‌گیرد و نیز ناتوانی در تعیین مقدار خدماتی است که در دورهٔ باقیماندهٔ عمر مفید دارایی ارائه خواهد شد. اطلاعاتی که به صورتی آشکار یا پنهان بیانگر ظرفیت و توان تولید دارایی، عمر برآوردی، راندمان یا کارآیی عملیاتی وجوه نقد لازم برای جایگزین کردن دارایی هستند، اهمیت زیادی دارند [بر تصمیمات مربوطه اثر می‌گذارند]. اگر دارایی‌های ثابت اجاره شوند، دست کم، برخی از شرایط را در قرارداد اجاره می‌گنجانند و بدین گونه در مورد جریان‌های نقدی مورد انتظار آینده اطلاعات بهتری ارائه می‌شود.

هنگامی که سرمایه‌گذاری‌ها از الگوهای هنجاری (دستوری) استفاده شود، چنین فرض می‌شود که هدف از تعیین ارزش دارایی‌ها این است که اطلاعاتی ارائه شود تا بتوان بدان وسیله جریان‌های نقدی خروجی آینده (برای خرید دارایی‌های مشابه در آینده) جهت ادامه فعالیت‌های شرکت را ارائه کرد و بتوان بدان وسیله دریافت‌های نقدی آینده را هم پیش‌بینی کرد. اطلاعات مربوط به هزینه‌های جایگزینی جاری که از بازار کنونی به دست آید بیانگر جریان‌های نقدی خروجی لازم برای تهیه نسخه دومی از تشکیلات کنونی است.[۲۲] از این رو، با استفاده از بهای تمام شده جاری اقلام ورودی می‌توان جریان‌های نقدی خروجی آینده را پیش‌بینی کرد و قیمت اقلام ورودی مورد انتظار آینده بیش از ارزش اقلام ورودی گذشته اهمیت دارند.

با وجود این همه بحث و استدلال طرفداران هزینه‌های جاری اقلام خروجی نتوانسته‌اند در مورد صورت‌های مالی (که برای تأمین هدف‌های عمومی گزارش می‌شوند) طرفداران زیادی جذب نمایند. می‌توان دلیل‌های آن را ارائه کرد. شاید کسانی که خواستار اطلاعات مربوط به جریان‌های نقدی آینده هستند بتوانند آنها را با هزینهٔ کمتری از سایر منابع به دست آورند. همچنین از آنجا که مفاد قراردادها بر مبنای اقلام ورودی تاریخی نوشته می‌شوند، شاید این قراردادها بتوانند اطلاعات مهم‌تری (در مقایسه با اعداد و ارقام مربوط به اقلام خروجی کنونی) ارائه نمایند. گذشته از این، شاید بدان سبب که جریان‌های نقدی موردانتظار آینده دارای اطمینان زیادی هستند، استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی ترجیح می‌دهند که از اطلاعات مربوط به ارزش اقلام ورودی استفاده نمایند.

اهمیت اطلاعات برای بستانکاران. بستانکاران هم به جریان‌های نقدی آینده توجه می‌نمایند (به ویژه زمانی که اطلاعات مربوط به این جریان‌های نقدی متعلق به زمانی است که شرکت در حال ورشکستگی می‌باشد). همان‌گونه که در فصل ۳ یادآور شدیم، در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم و پیش از آن یکی از هدف‌های اصلی ترازنامه این بود که اطلاعات مالی به بستانکاران ارائه کند. به سبب نبودن اطلاعات معتبر، بستانکاران ناگزیر بودند به هر نوع اطلاعاتی که در مورد تضمین وام بود توجه زیادی

بنمایند. از این رو، *ارزش انحلال*[1] بیش از سایر "مفاهیم ارزش" مورد توجه قرار می‌گرفت و فلسفه یا دیدگاه محافظه‌کارانه اثری ژرف بر فرایند گزارشگری می‌گذاشت. ولی اگر با احتمال زیادی شرکت می‌توانست ادامه فعالیت بدهد، اطلاعات مربوط به ارزش جاری اقلام خروجی اهمیتی بیش از ارزش انحلال پیدا می‌کرد (از نظر بستانکاران که می‌خواستند شرکت را مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهند). معمولاً بدهی‌های جاری از محل وجوهی پرداخت می‌شد که در آینده در دسترس شرکت قرار می‌گرفت و شرکت برای پرداخت آنها ناگزیر به فروش دارایی‌های خود نمی‌شد. ولی اگر نشانه‌هایی به دست می‌آمد مبنی بر اینکه شرکت نمی‌تواند به فعالیت (و زندگی) خود ادامه دهد، ارزش تبدیل مورد انتظار دارایی‌ها تقریباً در سطحی نزدیک به ارزش انحلال (اجباری) تعیین می‌گردید.

اهمیت اطلاعات برای سهامداران. با توجه به مفاهیم سنتی حسابداری، مبلغ سرمایه‌گذاری شده در حسابداری با خالص ارزش دارایی‌های شرکت برابر است. این عدد نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ کل ارزش شرکت (برای سهامداران) باشد، ولی این امکان وجود دارد که صورت حساب‌ها برخی از اطلاعات مربوط به ریسک و حقوق نسبی سهامداران را ارائه نمایند. در بخش ساختار سرمایه شرکت چند طبقه سهامدار گزارش می‌شود، که از آن جمله است امکان دارد کسانی اوراق قرضه را به سهام یا یک طبقه از سهام را به سهام دیگر تبدیل کنند و یا سانی از برگ حق تقدم خرید استفاده نمایند. با یک معیار منحصر به فرد یا در قالب عبارت‌ها و روابط ریاضی هم نمی‌توان بسیاری از این روابط را نشان داد، ولی با استفاده از روش‌های تعیین ارزش اقلام می‌توان به برخی از این اطلاعات دست یافت، مانند مبلغ نسبی متعلق به سهامداران (که با استفاده از اولویت در اعمال حق، می‌توانند خود را مصون سازند).

اهمیت اطلاعات برای مدیران. با توجه به هدف‌های مدیریت، فرایند تعیین ارزش اقلام باید بتواند برای اتخاذ تصمیم در زمینهٔ عملیات شرکت اطلاعات مهم و اثرگذاری ارائه کند. ولی اطلاعات موردنیاز مدیریت، الزاماً همانند اطلاعات موردنیاز سرمایه‌گذاران و بستانکاران نیست. سرمایه‌گذاران و بستانکاران، پیش از هر چیز، می‌خواهند بتوانند جریان‌های امور شرکت در آینده را پیش‌بینی کنند و این پیش‌بینی را براساس ارزیابی فعالیت‌های گذشته و سایر اطلاعات می‌نمایند، ولی مدیریت باید به صورت مستمر در مورد اقدامات آینده شرکت تصمیم بگیرد. از این رو، مدیریت در مورد روش تعیین ارزش اقلام (با توجه به اقدامات متفاوتی که به عمل خواهد آورد) نیاز به اطلاعات بیشتری دارد. برای مثال، مدیریت باید هر از گاهی منافع حاصل از استفاده نمودن از دارایی‌ها را با ارزش انحلال (فروش) آنها مقایسه کرد. با توجه به بسیاری از تصمیمات مدیریت، اطلاعات مربوط به هزینه‌های فرصت از دست رفته، هزینه‌های نهایی و ارزش فعلی جریان‌های نقدی نهایی مورد انتظار اهمیت زیادی دارند.

---

1. *Liquidation Values*

ولی از آنجا که این اطلاعات برای تصمیمات مدیریت اهمیت دارند، الزاماً بدان معنی نیست که برای تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاران و بستانکاران هم اهمیت داشته باشند. از این رو، از آنجا که نباید این اطلاعات را در ترازنامه گزارش نمود، می‌توان آنها را در گزارشات مکمل به مدیران ارائه کرد [به راحتی در دسترس آنها قرار داد].

قابل اتکا بودن اطلاعات. اغلب توجیه بهای تمام شده تاریخی و دلیل‌هایی که درباره برتری این عدد نسبت به مقادیر دیگر ارائه می‌شود حول محور **قابل اتکا بودن** این اطلاعات می‌چرخد. به همین دلیل ارزش اقلام ورودی به ارزش اقلام خروجی برتری دارد؛ باور بر این است که این اطلاعات را بهتر می‌توان تایید کرد، شاید بدان سبب که شرکت ناگزیر نمی‌شود (در این مورد) درآمد را پیش از **تحقق یافتن** گزارش کند. به بیان دیگر، می‌توان تصدیق کرد که **قیمت مبادله** (قیمت بازار) نسبت به گزارشاتی که برای خارج از سازمان تهیه می‌شود اهمیت بیشتری دارد [اثرگذارتر است]، زیرا تصمیمات اقتصادی نه تنها می‌توانند بر نتایج کنونی و آینده سازمان اثر بگذارند، بلکه قیمت کنونی بازار و قیمت آینده نسبت به قیمت گذشته بازار اثرگذارترند. ولی، باز هم می‌توان استدلال کرد که وجود موانع و محدودیتی‌هایی (مانند پدیدهٔ عدم اطمینان و نیاز به قضاوت عینی درباره اقلام و قابل تایید بودن آنها) باعث می‌شود که قیمت‌های کنونی بازار نسبت به قیمت‌های آینده معتبرتر شوند، و در بسیاری از موارد قیمت‌های گذشته بازار نسبت به قیمت‌های جاری معتبرترند. بهای تمام شده تاریخی یک قلم دارایی که مبتنی بر یک یا چند رویداد مالی (معامله) است دارای این مزیت برتر است که می‌توان آن را تایید (بازبینی و اثبات) کرد. از دیدگاه معتبر بودن اطلاعات می‌توان چنین نتیجه گرفت که قیمت بازار در گذشته (یعنی بهای تمام شده تاریخی) برتری دارد.

گاهی چنین به نظر می‌رسد که مهم (اثرگذار) بودن اطلاعات و قابل اعتماد بودن آنها در دو طیف مخالف قرار می‌گیرند، بدین معنی که باید در مورد اطلاعات یکی از این دو ویژگی را انتخاب کرد و یک دسته از اطلاعات نمی‌تواند به صورت همزمان دارای هر دو ویژگی باشد. این دیدگاه نمی‌تواند الزاماً درست باشد. بسیاری از قراردادها برمبنای قیمت رایج بازار، در گذشته بسته شده‌اند. از این رو، از دیدگاه گزارش کردن اطلاعات، قیمت رایج بازار در گذشته به اندازه قیمت کنونی و آینده دارای اهمیت (اثرگذار) هستند. از این رو، در بسیاری از موارد، اطلاعات می‌توانند به صورت همزمان قابل اعتماد و با اهمیت (بر تصمیمات اثرگذار) باشند.

پرسش‌های این بخش

۱. هدف‌های ساختاری، تفسیری و کرداری حسابداری را با هم مقایسه کنید.
۲. برای بهبود مقایسه کردن قیمت‌های بازار در دوره‌های مختلف دو روش ارائه شده در این بخش را بیان نمایید.
۳. به صورتی خلاصه درباره مفهوم ***افزایش ارزش دارایی‌ها*** توضیح دهید.
۴. با توجه به هدف تفسیری حسابداری دیدگاهی مخالف ***بهای تمام شده تاریخی اقلام*** را ارائه نمایید.
۵. چگونه می‌توان در سایهٔ روش تعیین ارزش موجودی کالا جریان‌های نقدی آینده را بهتر پیش‌بینی کرد.
۶. در چه زمانی ***اطلاعات مهم و اثرگذار*** می‌توانند اطلاعات ***قابل اتکا*** را تایید کنند.

خلاصه

برای تعیین ارزش دارایی‌ها هیچ مفهوم یا روش منحصر به فردی وجود ندارد که برای موارد زیر آرمانی یا مطلوب باشد: ارائه صورت وضع مالی، محاسبه سود، یا ارائه سایر اطلاعات مهم و اثرگذار بر تصمیمات سرمایه‌گذاران، بستانکاران و سایر استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی. از دیدگاه ساختاری، چنین فرض شده است که تعیین ارزش دارایی‌ها بر مبنای بهای تمام شده تاریخی می‌تواند تا زمانی مطلوب یا آرمانی باشد که از روش ثبت دو طرفه استفاده شود که در اجرای آن لازم است همه تغییرات در دارایی‌ها را ثبت کرد و بدین وسیله می‌توان ارزش آنها را در هر زمان تعیین کرد.[۲۳] ولی برای سایر روش‌های تعیین ارزش دارایی‌ها هم می‌توان از ساختارهای رسمی استفاده کرد [این نوع ساختارها را توصیه کرد].

از آنجا که روش حسابداری جنبهٔ انتخابی دارد [مدیر در انتخاب روش پذیرفته شده و مورد قبول از آزادی نسبی برخوردار است] برخی درصدد برمی‌آیند ارزش اقلام خروجی (فروش) را مورد توجه قرار دهند و برخی دیگر ارزش اقلام ورودی (قیمت خرید اقلام) را مورد توجه قرار می‌دهند. اگرچه از دیدگاه نظری و برای ارائه صورت‌های مالی روش مبتنی بر تعیین ارزش اقلام خروجی می‌تواند بهتر باشد، ولی تصور بر این است که در برخی دیگر از موارد ارزش اقلام ورودی مناسب (معقول)‌تر است، زیرا این مقادیر نشان‌دهنده بالاترین ارزش اقلام برای شرکت هستند، و از سوی دیگر، بدان سبب که ارزش بازار و اقلام خروجی (فروش) درست نیست در نتیجه نمی‌توان ارزش اقلام خروجی (فروش اقلام) را به دست

نمودار ۳ـ۱۴

روش تعیین ارزش اقلام	شرایطی که این روش‌ها کاربرد دارند*
ارزش مبادلهٔ اقلام خروجی (قیمت فروش):	هنگامی که شواهدی معتبر در مورد ارزش اقلام خروجی (به عنوان نشانه‌ای از دریافت وجوه نقد وجود داشته باشد)
۱. ارزش فعلی دریافت‌های نقدی مورد انتظار یا دریافت خدمات بالقوه.	هنگامی که دریافت وجوه نقد موردانتظار یا معادل آنها مشخص شده باشد یا بتوان با درجه بالایی از اطمینان آنها را برآورد کرد و یا زمانی که دوره انتظار به صوت نسبی، بلندمدت است.
۲. ارزش جاری اقلام خروجی.	هنگامی که قیمت جاری فروش اقلام نشان‌دهنده قیمت اقلام خروجی در آینده باشد
۳. معادل نقد جاری.	هنگامی که انحلال شرکت به صورت بهترین روش درآمده باشد (قطعی باشد).
۴. ارزش انحلال.	هنگامی که شرکت احتمالاً نتواند از مجرای کانال‌های عادی بازاریابی محصولات خود را بفروشد یا احتمالاً نتواند از خدمات مورد انتظار و عادی محصولات بهره‌برداری کند.
ارزش مبادلهٔ اقلام خروجی:	هنگامی که در مورد ارزش اقلام خروجی شواهد معتبر وجود نداشته باشد و یا آن نشانه‌ای از دریافت وجوه نقد در آینده نباشد.
۵. بهای تمام شده تاریخی.	هنگامی که دارایی به تازگی خریداری شده باشد و این عدد به عنوان معیاری از ارزش جاری اقلام ورودی موردتوجه قرار گیرد.
۶. ارزش جاری اقلام ورودی.	هنگامی که نتوان در مورد ارزش جاری اقلام ورودی شواهد و مدارک قابل تایید به دست آورد.
۷. ارزش فعلی بهای تمام شده (هزینه‌های) آینده.	هنگامی که قیمت اقلام (خدمات بالقوه‌ای راکه در آینده ارائه می‌کنند) مشخص باشد و یا بتوان آنها را برآورد کرد و بر این اساس از قبل اقدام به خرید آنها نمود (و نه اینکه منتظر ماند و در زمان نیاز اقدام به خرید نمود).
۸. هزینه‌های استاندارد.	هنگامی که آنها (تحت شرایط عادی، از نظر کارآیی و استفاده از توان یا ظرفیت دارایی) نشان‌دهنده هزینه‌های جاری باشند.

* بتوان هدف پیش‌بینی دریافت‌های نقد آینده یا شرایط مربوط به وجوه نقد آینده را تعیین کرد.

خلاصه

مقصود از کاربرد **معیار سنجش** در حسابداری این است: منظور کردن مبلغ پولی به **موضوع هزینه** یا فعالیتهای متعلق به واحد تجاری. اصولاً این مبالغ پولی بر پایه قیمت بازار قرار دارد که معامله‌ای بین دو گروه مستقل (در بازار آزاد) انجام شود. این قیمت‌ها را می‌توان از انواع مختلف بازارها و از دوره‌های گوناگون به دست آورد. می‌توان بین بازاری که دارایی‌ها در آن خریداری می‌شود و بازاری که این دارایی‌ها در آن به فروش می‌رسد (به اصطلاح بازارهای عمده فروش و خرده فروش) یک خط رسم و آنها را از یکدیگر تفکیک کرد. این دو بازار (و دوره‌ای که مقادیر در آن تعیین می‌شود، گذشته، حال یا آینده) می‌توانند انواع مختلف مقادیری به دست دهند که در حسابداری مورد استفاده قرار گیرند. و چون به مفاهیم یا معیارهای دیگری، مانند هزینه‌های استاندارد توجه شود دامنهٔ این طیف گسترده‌تر خواهد شد. در مورد اینکه دارایی‌ها را بر مبنای قیمت خرید (ورودی) ثبت و هنگام فروش بر مبنای قیمت خروجی ثبت نمود، توافق نظر عمومی وجود دارد. در مورد اینکه در فاصله بین ورود و خروج چه مقادیری را باید منظور کرد اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. برخی طرفداران این هستند که نباید هیچ قلم دارایی تجدید ارزش شود، مگر اینکه دارایی مزبور به فروش برسد. برخی دیگر بر این باورند که با توجه به منظور کردن رویدادهایی مانند نرخ تورم، امضا کردن قراردادهای فروش و از این قبیل رویدادهای مالی باید در مورد ارزش دارایی‌ها تجدیدنظر کرد [ارزش آنها را دوباره تعیین کرد]. و باز اینکه برخی دیگر طرفدار این هستند در تا زمانی که وجوه نقد از بابت فروش دارایی‌ها دریافت نشود نباید ارزش مجدد آنها را تعیین کرد [باید تجدید ارزش اقلام را به تأخیر انداخت تا اینکه قیمت اقلام خروجی تعیین شود].

اینکه آیا باید کدام یک از روش‌های تعیین ارزش اقلام را به کار برد مستلزم توجه دقیقی است که باید به هدف‌های گنجانده شده در کاربرد معیار سنجش در حسابداری نمود. برخی بر این باورند که اساس معیار سنجش [انتخاب روش تعیین ارزش اقلام] باید بر پایه منطق حسابداری مبتنی بر بهای تمام شده قرار گیرد. برخی دیگر بر این باورند که باید روش انتخابی دارای مفهوم، معنی و ارزش اقتصادی باشد. و باز این که معیاری را انتخاب می‌کنند که بتوانند بر آن اساس اعداد و ارقام موردنظر استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی را ارائه کنند. به هر حال، مهم‌ترین معیار سنجش نمی‌تواند به حد کافی معتبر و قابل اعتماد باشد تا بر اساس صورت‌های مالی که تأمین‌کنندهٔ خواست عموم است ارائه شود. در همه موارد، تعیین ارزش دارایی‌ها باید تابعی از هدف‌های کلی باشد که موردنظر گزارشات مالی است.

پرسش تشریحی

۱. **تیوزویکه** گزارش کرد که ایالت *اورگان* درصدد بوده است که اولویت‌های را تعیین کند تا ایالت بتواند برحسب اولویت افرادی را که نیاز به مراقبت‌های بهداشتی دارند تعیین نماید. معمای مبتلا به ایالت این است که آن پول کافی ندارند تا همه نیازهای جامعه مربوط را (از نظر خدمات) تأمین نماید. چنین به نظر می‌رسد که بهتر است این خدمات را به گونه‌ای جیره‌بندی کند، ولی مسئله اصلی این است که این کار را چگونه باید انجام داد؟ پاسخی را که ایالت برای این پرسش مطرح کرد بر مبنای مقیاسی قرار دارد که نشان‌دهندهٔ هزینه‌ها، منافع و برآوردی از کیفیت زندگی حاصل از اجرای این برنامه می‌شود. روش‌هایی را برتر می‌دانند که با هزینه کمتر بیشترین منافع را ارائه کنند. یکی از ویژگی‌های اصلی سیستم مزبور این است که بتوان مقدار این هزینه‌ها را تعیین کرد: روشی که از دیدگاه حسابداران داری هزینهٔ زیادی است، در ردهٔ پایین قرار خواهد گرفت و سایر روش‌ها در یک رده قرار می‌گیرند. از این رو، در یک چنین سیستمی، حسابداران می‌توانند نقش بسیار مهمی ایفا کنند.

با توجه به مطالبی که برای تعیین اقلام در واحد درسی حسابداری صنعتی خوانده‌اید، مشخص نمایید که این رتبه‌بندی‌ها چگونه باید انجام شود تا تفاوت بین روش‌ها به صورتی چشمگیر نمایان شود. (راهنمایی: به شیوه‌های متفاوت تخصیص اقلام توجه کنید).[۲۴]

۲. فرب ز چنین گزارش کرد که صنایع *داوجونز* بین سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ ارزش بیش از ۱۰ میلیارد دلار از دارایی‌های خود را کاهش داد و مدعی شد که این دارایی‌ها دارای *کاهش ارزش*[1] بوده‌اند.[۲۵] نمونه‌ای از کاهش ارزش دارایی، طبق استاندارد شمارهٔ ۵، در زیر ارائه شده است:

در بسیاری از موارد، ارزش دفتری دارایی (که در عملیات شرکت مورد استفاده قرار می‌گیرد و هدف شرکت فروش دارایی نیست) از مبلغ مورد انتظار را که می‌توان با استفاده از این دارایی در آینده بازیافت کرد، بیشتر است، حتی اگر دارایی مزبور، از نظر فیزیکی متحمل زیان یا خسارت نشود و در مورد تحمل یک چنین زیان یا خسارتی هیچ نوع تهدیدی وجود نداشته باشد. برای مثال، تغییر شرایط اقتصادی می‌تواند بازیافت ارزش دفتری تشکیلات مولد (دارایی‌ها) را دستخوش تردید قرار دهد. در چنین مواردی، پرسش مطرح این است که آیا باید ارزش دفتری را کاهش داد و به مبلغی رسانید که انتظار می‌رود طی عملیات آینده قابل بازیافت باشد یا خیر (و چنین بحثی در این

1. Impaired

استاندارد موردنظر نمی‌باشد).

از دیدگاه شما کاهش ارزش دارایی‌ها را چگونه باید منظور کرد؟ چگونه می‌توان مشخص کرد که ارزش دارایی در چه زمانی کاهش یافته است؟ اگر پس از گذشت زمان مشخص شود که ارزش دارایی، به صورت همیشگی کاهش نیافته است، آیا به نظر شما شرکت می‌تواند (یا ناگزیر است) ارزش دارایی را دوباره به مبلغ ارزش دفتری اولیه برگرداند؟

۳. فربس گزارش کرد که شرکت **هیدرولیک**، بزرگترین شرکت آب و فاضلاب ایالت ***کانکتی‌کات*** مالک ۲۰ هزار هکتار از زمین‌های اطراف خود است که می‌توان در آنها خانه‌سازی کرد. این زمین‌ها در دههٔ نخست ۱۸۰۰ به وسیله دومین مدیرعامل شرکت از قرار هر هکتار هزار دلار خریداری شده است. در ۱۹۸۶، زمانی که این مقاله منتشر شد، هر هکتار زمین در این ناحیه به مبلغی بیش از ۱۰۰ هزار دلار به فروش می‌رفت.[۲۶]

در این مورد توضیح دهید که چرا زمین را باید در دفاتر براساس بهای تمام شده اولیه (قیمت خرید) گزارش کرد. از دیدگاه کرداری (عمل‌گرایی) کاربرد روش مبتنی بر بهای تمام شده تاریخی چه اثری دارد؟

تهیه مسکن

استاد رشته حسابداری می‌خواست برای دانشجویان خود درباره ویژگی‌های دارایی توضیح دهید. او یک مثال ارائه کرد که مربوط به تهیه مسکن بود و فرد درصد یافتن مکانی برای زندگی خود است. او گفت: قیمتی که ما آمادهٔ پرداخت آن از بابت یک واحد مسکونی (و یا اجاره یک واحد آپارتمانی) هستیم تابع چند عامل است. نخست به مصالح ساختمانی مانند آجر، سیمان، سقف و حتی حیات خانه توجه می‌کنیم (بدیهی است که باید به همه این عوامل توجه کرد). ولی مسئلهٔ مهم‌تر این است که ما درصدد یافتن سرپناهی هستیم که حریم شخصی ما حفظ شود، محیطی گرم باشد، دارای دستگاه خنک‌کننده باشد و امید بر این است که محیطی سالم (بدون خطر) باشد. همچنین مادر محیطی زندگی خواهیم کرد که همسایگان اهمیت دارند. اگر دارای فرزند باشیم، وجود مدرسه مناسب در آن ناحیه اهمیت زیادی دارد. اگر از رانندگی در ساعت‌های شلوغ تنفر داریم، نزدیک بودن محل سکونت به محل کار و رفت و آمد از طریق وسیله نقلیه عمومی هم اهمیت زیادی دارد. سرانجام امکان دارد ما یک خانه شخصی بخریم و در ترازنامه خود یک دارایی *"خانه"* را بدهکار کنیم، ولی واقعیت این است که با این اقدام یک سلسله از منافع نامشهود خریده‌ایم. پس از مستقر شدن در خانه جدید، متوجه می‌شویم که به علت‌های مختلف قیمت خانه، به صورت دائم، تغییر می‌کند و بیشتر این عوامل خارج از کنترل ما هستند. اگر مدرسه‌ای در آن ناحیه تاسیس شود، یا اگر همسایگان خانه‌های خود را نقاشی و باغچه‌های خود را چمن

زنی کنند، اگر درختان اطراف خانه رشد کنند، بدون تردید قیمت و ارزش خانه ما افزایش خواهد یافت. به بیان دیگر، جریان منافع (نامشهود) ما پیوسته افزایش می‌یابد.

در پایان او این پرسش را مطرح کرد: آیا این مثال چه مطالبی درباره ماهیت دارایی‌ها ارائه می‌نماید؟ آیا آن می‌تواند بیانگر این باشد که ما باید ارزش دارایی‌های نامشهود را هم در ترازنامه بگنجانیم.

مزرعه کشاورزی

در ژانویهٔ ۱۹۸۴ آقای *هامون* یادداشت‌هایی را که در مورد یک مزرعه در مرکز ایالت *اورگان*، به نام **مزرعه کشاورزی**، تهیه کرده بود، بررسی می‌کرد. او امیدوار بود که چندین نسخه از صورت‌های مالی پیش‌بینی شده برای این مزرعه تهیه کند و سپس در این مورد با مسئول بنگاه محلی به بحث بنشیند.

اگرچه در مورد خرید مزرعه تمام توجه وی به سود بالقوهٔ سرمایه معطوف می‌شد، او می‌خواست در مورد شیوهٔ عملکرد یک مزرعه (از نظر عملیاتی) اطلاعاتی به دست آورد. او نمایندهٔ یک گروه سرمایه‌گذار از سوییس بود و این گروه از وی خواسته بود که تجزیه و تحلیل عمیقی انجام دهد.

پیشینه

آقای *هامون* پس از بررسی و بازبینی طی سه روز در ناحیه مرکزی ایالت، توجه خود را معطوف **مزرعهٔ کشاورزی** کرد. در این بازدید یک بنگاه محلی وی را همراهی می‌کرد. آقای هامون و مسئول بنگاه محلی از چندین نقطه بازدید کرده بودند ولی **مزرعهٔ کشاورزی** که یک زمین ۱۵۰۰ هکتاری و مخصوص کشت گندم بود نظر وی را جلب کرد. این زمین در حاشیه کوه‌های *کاسکید* قرار داشت، رودخانه بزرگی از کنار آن می‌گذشت و بسیار مورد توجه وی قرار گرفت.

متأسفانه داده‌هایی را که مسئول بنگاه محلی در مورد این مزرعه جمع آوری کرده بود کامل و سازمان یافته نبود. جناب هامون این مسئله را درک می‌کرد که ضعف داده‌های مزبور به سبب این واقعیت است که مزرعه مورد بحث در یک بازار سازمان یافته معامله نمی‌شود تا بتوان اطلاعات کاملی درباره آن به دست آورد. مسئول بنگاه معاملاتی که در کار خود مهارت زیادی داشت توانست داده‌ها را از منابع خارجی تهیه کند. یکی از دوستان وی که مدیریت مزرعه همجوار را داشت (زمینی که به دانشگاه ایالتی تعلق داشت) و یکی از کارکنان انبار غله محلی بود توانست داده‌های ارزنده‌ای ارائه کند.

مسئول بنگاه معاملاتی در صبح همان روز داده‌های زیر را به جناب هامون ارائه کرد:

ارزش زمین. هر هکتار از مزارع با مساحت و شرایط مشابه در زمان کنونی به ۳ هزار دلار فروخته می‌شود. این بدان معنی است که ارزش مزرعه مزبور به ۴/۵ میلیون دلار خواهد رسید.

ساختمان‌های مسکونی. چنین به نظر می‌رسد که ارزش ساختمان‌های مسکونی این مزرعه حدود ۱۰۰ هزار دلار باشد.

تجهیزات و ساختمان‌های کشاورزی. با توجه به داده‌های به دست آمده از مزرعهٔ مجاور، ارزش ساختمان‌ها و تجهیزات کشاورزی به ترتیب به ۱۵۰ هزار دلار و ۲۰۰ هزار دلار می‌رسد.

موجودی کالا. این مزرعه کشاورزی در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۳ مالک ۲۸ هزار تن غله در سیلوی محلی بود. این اطلاعات مغایر با این واقعیت بود که در اول ژانویه ۱۹۸۳ مزرعه مزبور دارای هیچ نوع موجودی کالا نبود.

فروش. این مزرعه کشاورزی طی ۱۹۸۳ مقدار ۱۴۰ هزار تن غلات به سیلوی محلی فروخت. چنین به نظر می‌رسید که این تنها فروش مزرعه باشد.

قیمت. مسئول سیلوی محلی، به طور متوسط در ازای هر تن غله خریداری شده در ۱۹۸۳ مبلغ ۳/۶۰ دلار پرداخت می‌کرد. در ۳۱ دسامبر قیمت خرید هر تن به ۳/۹۵ دلار رسیده بود.

هزینه‌های عملیاتی. نمایندهٔ کشاورزی محلی برای مزرعه غلاتی که دارای چنین مساحتی باشد یک صورت حساب پیش‌بینی شده به شرح زیر ارائه کرد:

	دلار
بذر، کود و مواد شیمیایی	۰/۴۱۵
اجارهٔ ماشین‌آلات با مسئول این دستگاه	۰/۱۱۶
سایر هزینه‌ها	۰/۰۹۴
هزینهٔ متغیر هر تن	۰/۶۲۵
حقوق و دستمزد	۵۴,۰۰۰
عوارض	۲۶,۰۰۰
سایر هزینه‌ها، از جمله کارگران روزمزد	۲۸,۰۰۰
کل هزینه سالانه	۱۰۸,۰۰۰

مسئول بنگاه معاملاتی پس از پرس‌وجو ابراز نظر کرد که ساختمان‌های کشاورزی و ساختمان‌های مسکونی را باید بر مبنای عمر مفید ۲۵ ساله مستهلک کرد. او چنین اندیشید که عمر مفید تجهیزات کشاورزی پنج سال خواهد بود. گذشته از این او چنین فکر کرد که موجودی کالای مزرعهٔ کشاورزی (که بر مبنای هزینه‌یابی مستقیم محاسبه شود) از طریق وام کوتاه‌مدت تأمین مالی شود. یک ماندهٔ وجوه نقد به مبلغ ۱۰ هزار دلار می‌تواند به راحتی نیازهای نقدی جاری را تأمین کند.

او مطالب خود را ادامه داد و در حالی که از در خارج می‌شد ابراز داشت: «بدیهی است که من تصور می‌کنم که شما خوب می‌دانید که بیشتر مزرعه‌های کشاورزی این ناحیه صورت سود و زیان را بر مبنای این فرض تهیه می‌کنند که درآمد را هنگام برداشت محصول شناسایی می‌نمایند. از این رو، شما باید در محاسبهٔ فروش خود ۲۸ هزار تن محصول برداشت شده را منظور کنید».

آقای هامون به مسئول بنگاه گفت که این کار هیچ معنا و مفهومی ندارد. او گفت: «گذشته از این، شما چگونه می‌توانید چنین رویدادی را در دفاتر این واحد ثبت کنید؟»

آنچه مایه شگفتی آقای هامون شد این بود که مسئول بنگاه به سرعت به این پرسش پاسخ داد و گفت: «در این مورد هیچ مسئله‌ای نیست. شما می‌توانید موجودی کالا را دوباره تعیین ارزش نمایید یا صورت حسابهای ارسال نشده (در مورد حساب‌های دریافتنی) تهیه کنید. هرکدام میل شماست. هر یک از این راه‌ها می‌تواند نشان‌دهنده سودی باشد که در این فصل از برداشت محصول به دست آمده است.»

۱. برای ۱۹۸۳ دو صورت سود و زیان پیش‌بینی شده تهیه کنید. صورت حساب نخست باید بر مبنای سیستم حسابداری تعهدی (عادی) قرار گیرد، در حالی که صورت حساب دوم باید براساس توصیهٔ مسئول بنگاه معاملاتی تهیه شود.
۲. براساس مفروضات ارائه شده در بالا در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۳ دو ترازنامه پیش‌بینی شده برای این مزرعه کشاورزی تهیه کنید.
۳. براساس همین مفروضات دو صورت جریان‌های نقدی پیش‌بینی شده برای ۱۹۸۳ تهیه کنید.
۴. بر مبنای داده‌های ارائه شده در این قضیه، آقای هامون آمادگی پرداخت چه مبلغی برای این مزرعه کشاورزی دارد؟

راهنمایی: برای پاسخگویی به سه پرسش نخست می‌توانید فرض کنید که در اول ژانویهٔ ۱۹۸۳ اطلاعات زیر وجود دارد:

الف. ارزش زمین (هر هکتار)	۲,۷۵۰ دلار
ب. ساختمان‌های مسکونی	۹۰,۰۰۰
پ. ساختمان‌های کشاورزی	۱۴۰,۰۰۰
ت. تجهیزات کشاورزی	۱۹۰,۰۰۰

می‌توانید فرض کنید که طی ۱۹۸۳ در مورد چهار پرسش بالا هیچ نوع هزینهٔ سرمایه‌ای (ارزش فعلی اقلام) وجود ندارد. سرانجام می‌توانید بر مبنای این فرض که مزرعه مزبور در اول ژانویه ۱۹۸۳ به ارزش بازار خریداری شده است صورت‌های مالی پیش‌بینی شده تهیه کنید.

منابع اولیه

Anlnony, Robert N. *Tell It Like It Was* (Hamewood, Ill.: Richard D. Irwin, 1983). Edwards, Edgar O., and Philip W. Bell. *The Theory and Measurement of Business Income* (Universitv of California Press, 1961).

Financial Accounting Standards Board, *Conceptual Framework for Financial Accounting and Reporting: Elements of Financial Statement and Their Measurement* (FASB Discussion Memorandum, 1976).

Ijiri, Yuji. *The Foundartions of Accounting Measurement* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1967).

Staubus, George. "An Induced Theory of Accounting Measurement." *The Accounting Reveew,* January 1985, pp. 53-75.

Sterting, Robert R. "Costs (Historical versus Current) versus Exit Valuse,"*Abacas.* 1981, pp. 93-129.

Asset Measurement and Vatuation

American Accounting Association Committee on Accounting Valuation Bases. "Report of the Coommitee on Accounting Valuation Bases." *The Accounting Review,* Supplement 1972, pp. 535-73.

Barret, M. Edgar. "Pproposed Bases for Asset Valuation." *Financial Executve,* January 1973, pp. 12-17.

Penman, Stephen H. "What Net Asset Value? An Extension of a Familiar Debate." *The Accounting Review,* April 1970, pp. 333-46.

Sprouse, Robert T. "Balance Sheet - Embodiment of the Most Fundamental Elements of Accounting Theory." *Foundations of Accounting Theory* (Gainesville: University of Florida Press, 1971), pp. 90-104.

Staubus, George J. "Measurement of Assets and Liabilities." *Accounting and Business Research,* Autumn 1973, pp. 243-62.

Sunder, Shyam. "Accuracy of Exchange Valuation Rules." *Journal of Accounting Research,*

Autumn 1974, pp. 286-96.

Walker, R. G. "Asset Classification and Asset Valuation." *Accouting and Business Research,* Autumn 1974, pp. 286-96.

Historical Costs

Ijiri, Yuji. *A Defense for Historical Cost Accounting* (Lawrence, Kan.: Scholars Book, 1971), pp. 1-14.

Ijiri,k Yuji. "The Significance of Historical Cost Valuation." *The Foundation of Accounging Measurement* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1967), pp. 64-67.

Ijiri, Yuji. *Historical Cost Accounting and Its Rationality* (Vancouver: Canadian Certified General Accountants' Reseach Foundation, 1981).

Mautz, Robert K. "A Few Words for Historical Cost." *Financial Executive,* January 1973, pp. 23-27, 64.

Current Cossts

See Chapter 12 on inflation.

Value to the Enterprise

Brief, Richard P., and Joel Owen. "Pesent Value Models and the Multi-Asset Problem." *The Accounting Review,* October 1973, pp. 690-95.

Bromwich, Michael. "The Use of Present Value Valuation Models in Published Accounting Reports." *The Accounting Review,* July 1977, pp. 587-96.

Chambers, Raymond J. "Asset Management and Valuation." *Cost and Management* March-April 1971, pp. 30-35.

Peasnell, K. V. "A Note on the Discounted Present Valuation." *The Accounting Review,* January 1977, pp. 186-89.

Warrell, C. J. "The Enterprise Value Concept of Asset Valuation." *Accounting and Business Research,* Summer 1974. pp. 220-26.

Wright, F. K. "Relationship between Present Value and Value to the Owner." *Journal of Business Finance,* Summer 1973, pp. 19-25.

Market Values

Backer, Morton, assisted by Richard Simpson, *Current Balue Accounting* (New York: Financial Executive Research Foundation, 1973), pp. 690-95.

Beidleman, Carl R. "Valuation of Used Capital Assets." *Accounting Research Study No. 7* (AAA, 1973). For a review, see Carl R. Beidleman, "Determinats of Second-Hand Asset Values." *Accounting and Business Research,* Spring 1974, pp. 102-15.

Bromwich, Michael. "Asset Valuation with Imperfect Markets." *Assounting and Business Research,* Autumn 1975, pp. 242-53.

chambers, Raymond j. "Evidence of a Market-Selling Price Accouning System." In *Asset Valuation and Income Determination.* Edited by Robert R. Sterling (Lawrence, Kans.: Scholars Book, 1971), pp. 74-96.

Edwards, Edgar O. "The State of Current Value Accounting." *The Accounting Review,* April 1975, pp. 235-45.

King, Alfred M. "Fair Value Reporting." *Management Accounting,* March 1975, pp. 25-30.

Parker, James E. "Testing Comparability and Objectivity of Exit Value Accounting." *The Accounting Review,* July 1975, pp. 512-24.

Net Realizable Values and Replacement Costs

Benjamin, James, "Accuracy of the Period-End Method for Computing the Current Cost of Materials Used." *Abacus,* June 1973, pp. 73-80.

Cadenhead, Gary M. "Net Realizable Value Redefined." *Journal of Accounting Research,* Spring 1970, pp. 138-40.

Petri, Enrico. "Holding Gains and Losses sas Cost Savings: A Comment on Supplemenary Statement No. 2 on Inventory Valuation." *Accounting Review,* July 1973, pp. 483-88.

Revsine, Lawrenoe. *Replacement Cost Accouriging* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1973).

Revsine, Lawrence. "A Test of the Fessibility of Preparing Replacement Cost Accounting Statements." *Objectives of Financial Statements,* Vol, 2, *Selected papers* (AICPA, 1974), pp. 229-44.

The Lower - of - Cost - or - Market Rule

Holmes, William. "Market Value of Inventories - Perils and Pitfalls." *Journal of Commercial Bank Lending,* April 1973, pp. 30-35.

Parker, R. H. "Lower of Cost and Market in Britatin and the United States: An Historical Survey." *Abacus,* December 1965, pp. 156-72.

Comparative Valuation Studies

Bedford, Norton, and james C. Mckeown. "Comparaive Analysis of Net Realizable Value and Rep;acement Costing." *The Accounting Review,* April 1972, pp. 333-38.

Mckeown, James C. "Comparative Aplication of Market and Cost Based Accouning Models." *Journal of Accounting Research,* Spring 1973, pp. 62-99.

یادداشت‌ها

1. An emphasis on quantitative measurement is found in the postulates of *Accounting Research Study No. 1,* as one of the basic standards of A *Statement of Basc Accounting Theory,* and in the *Statements of Financial Accounting Concepts.*
2. See the Study Group on the Objectives of Financial Statements, *Objectives of Financial Statements* (AICPA. October 1973), p. 36 for shch a sugestion.
3. See the discussion of continuity above, pp. 64-66.
4. Bridgette Y. Rose. *Dallas Times Herald,* June 23, 1990, p. A-17.
5. ARB 43, Ch. 4, par. 6, fn. 3.
6. Carr Thomas Devine, *Inventory Valuation and Periodic Income* (New York: Ronald Press, 1942). p. 59.
7. See Chapter 12 for more on accounting for current costs.
8. Except when the increase is considered to be a capital adjustment resulting form inflation. See Chapter 9.
9. J. Rhoads Foster and Barnard S. Rodey, *Public Utility Accounting* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1951), pp. 27-29.

10. SFAC 5, pars. 83 (b) and 84 (e).

11. See above, p. 710.

12. Chambers, Accounting Evaluation, p. 92.

13. FASB, *Accounting Standards: Current Text* 178. 109.

14. See, for example, Edgar O. Edwards and Philip W. Bell. The Theory and Measurement of Business Income (Berkeley andLos Angeles: University of California Press, 1961); Committee on Concepts and Standards - Inventory Measurement, AAA, "A Discussion of Various Approaches to Inventory Measurement," supplementary statement no. 2, *Accounting Review,* July 1966, pp. 700-14; and Lawrence Revsine, *Replacement Cost Accounting* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1973).

15. See, for example. *Statements of Financial Accounting Concepts Nos. 2* and 6.

16. SFAC 2, glossary.

17. SFAC 1, par. 37.

18. SFAC 1, par. 41.

19. SFAC 1, par. 43.

20. Robert T. Sprouse and maurice Moonitz, "A Tentative Set of broad Accounting Principles for Business Enterprises," *Accounging Research Study No.3* (AICPA, 1962), p. 27.

21. Ibid., p. 28.

22. See Lawrence Revsine, *Replacement Cost Accounting,* p. 84.

23. See, for example, Yuji Ijiri, "A Defense for Historical Cost Accouning," in *Asset Valuatiion and Income Delermination.* Edited by Robert R. Sterling (Lawrence, Kans.: Scholars Book, 1971). p. 13.

24. Melinda Beck, Nadine Joseph, and Mary Hager, "Not Enough for All people," *Newsweek,* May 14, 1990, pp. 53-55.

25. Penelope Wang, "Yang Know It When You See It," *Forbes, July 25,* 1988, p. 84.

26. Allan Dodds Frank, "Found Money," *Forbes, August 11*, 1986, p. 82.

فصل ۱۵

استهلاک و حفظ سرمایه

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* تعریف‌های گوناگون استهلاک ارائه شده در ادبیات حسابداری را با هم مقایسه کنید.
* با توجه به کاهش ارزش دارایی (کاهش توانایی در ارائه خدمت) برتری یک روش استهلاک را نسبت به روش دیگر بیان نمایید؟
* دربارهٔ نقاط قوت سیستم تخصیص با دیدگاهی بی‌طرفانه (خنثی) توضیح دهید.
* شیوه‌ای که مدیریت عمر مفید یک دارایی و روش استهلاک را تعیین می‌کند مورد ارزیابی قرار دهید.

مروری بر مطالب فصل

تخصیص بهای تمام شده اولیه دارایی‌ها به روشی بخردانه و منظم (سیستماتیک)

مستهلک کردن دارایی یعنی تخصیص بخردانه و منظم (سیستماتیک) بهای تمام شده دارایی (با منظور کردن ارزش اسقاط) بر عمر مفید و مورد انتظار دارایی. این فرآیند تنها شامل تخصیص می‌شود، بنابراین نمی‌توان از دیدگاه تفسیری (با توجه به مفهوم لغوی واژه) هزینهٔ استهلاک دوره را تفسیر کرد.

کاهش در ارزش دارایی (کاهش توان بالقوهٔ دارایی در ارائه خدمت)

بسیاری از حسابداران که در مورد این عدم تفسیر نمی‌توانند بستر مناسبی شناسایی کنند درصدد برآمده‌اند روش‌های استهلاک را از دیدگاه کاهش توان دارایی در ارائه خدمت، توجیه کنند. از این رو، طرفداران این دیدگاه درصدد برآمده‌اند برای توجیه روش‌های مختلف استهلاک از الگوی کاهش ارزش دارایی استفاده کنند.

تعمیرات و نگهداری

هدف از تعمیرات و جایگزینی دارایی‌ها این است که توان بالقوهٔ دارایی در ارائه خدمات حفظ شود. وجود چنین رابطه‌ای بیانگر این است که می‌توان از طریق نگهداری دارایی (حفظ آن) در سطحی که کماکان دارای توان بالقوهٔ اولیه جهت ارائه خدمات باشد، استهلاک را محاسبه کرد.

بازده سرمایه‌گذاری

بیشتر بحث‌های استهلاک بر یکایک دارایی‌ها متمرکز می‌شود، ولی واقعیت این است که هر شرکت از مجموعه‌ای از دارایی تشکیل می‌شود. هر قدر یک شرکت دارای وضعی پایدارتر باشد می‌توان از روش‌های استهلاکی استفاده که بیشتر مشابه یکدیگرند. در نهایت کل هزینهٔ استهلاک همه روش‌ها یکسان می‌شود.

در ساختار سنتی حسابداری، استهلاک یعنی فرآیند تخصیص ارزش اقلام ورودی (که معمولاً آن برابر است با ارزش بهای تمام شده اولیه یا ارزش تجدیدنظر شدهٔ دارایی‌های ثابت) بر عمر مفید دارایی یعنی سال‌هایی که بتوان از این دارایی استفاده کرد. در فرآیند استهلاک معمولاً تاکید اصلی بر محاسبهٔ هزینه دوره است که باید با درآمد گزارش شده در آن دوره مقایسه شود. این هزینه یا به صورت هزینه دوره و یا در قالب بهای تمام شده یک محصول تخصیص می‌یابد. به ندرت امکان دارد که شیوهٔ تعیین ارزش اقلام تشکیل‌دهندهٔ ترازنامه مورد توجه قرار گیرد، و فقط کل مبلغی را که باید به دوره‌های آینده تخصیص داد، مورد توجه قرار می‌گیرد.

در مورد استهلاک مشکل جدی این است که نمی‌توان از هیچ یک از روش‌های تخصیص به صورت کامل دفاع کرد.[1] یعنی نمی‌توان مدعی شد که یک روش تخصص نسبت به سایر روش‌های برتری دارد و دفاع از این دیدگاه غیرممکن است. مشکل دیگر این است؛ پیش از اینکه برای تخصیص بهای تمام شده اولیه یا ارزش تجدیدنظر شده (پس از کم کردن اسقاط) به دوره‌های زمانی و تبدیل این مبلغ به هزینهٔ دوره یا هزینهٔ (بهای تمام شده) محصول، هیچ فرمول یا الگوی مشخصی وجود ندارد، زیرا در این راستا باید برآوردهایی انجام شود. نمونه‌ای از این برآوردها به شرح زیر است:

۱. تعیین ارزش دارایی (به بهای تمام شده یا بر مبنای دیگر) در زمان خرید، یا تعیین ارزش مجدد آن در تاریخ بعدی.

۲. عمر مفید مورد انتظار دارایی.

۳. ارزش اسقاط یا ارزش فروش دارایی در پایان عمر مفید آن.

در دو مورد آخر (و در برخی از موارد در مورد اول) باید ارزش اقلام متعلق به دوره‌های نامطمئن آینده تعیین کرد. اگرچه این برآوردها بر پایهٔ چندین احتمال قرار دارد، ولی منظور کردن آنها به یک عدد مشخص کاری بس دشوار است. مشکل تا حدی ناشی از رابطهٔ متقابل و پیچیده منافع حاصل از دارایی‌هایی است که در رابطه با سایر اقلام مورد استفاده قرار می‌گیرند. همچنین، تا حدی آن ناشی از درک نادرست رابطه بین بهای تمام شده اقلام و منافعی است که در سایهٔ وجود هر یک از این اقلام دارایی

به دست خواهد آمد.

حتی اگر بتوان چنین برآوردهایی را به صورت همزمان انجام داد، با گذشت زمان تغییر خواهندکرد. ولی درکاربرد روش‌های سنتی استهلاک هیچ تغییری رخ نمی‌دهد. این روش‌ها به گونه‌ای در می‌آیند که گویا این برآوردها به صورت ثابت در طول زمان انجام می‌شوند. از این رو، حتی اگر بتوان از روش استهلاک، به صورت منطقی هم دفاع کرد، ولی بدان سبب که باید برآوردهایی انجام شود، افشای این نوع اطلاعات در گزارشات مالی نمی‌تواند اثرگذار باشد و از این دیدگاه هیچ اهمیتی ندارد.

برای پی بردن به برخی از مشکلات، کافی است به شرکت پخش فیلم بلاک باستر توجه کنیم. این شرکت در ۱۹۸۵ در دالاس تشکیل شد و یکی از شرکت‌های بزرگی است که نوارهای فیلم اجاره می‌دهد. شرکت از آغاز تشکیل، متوجه شد که سایر شرکت‌ها این نوع دارایی‌ها را با گذشت زمان، در دوره‌های ۹ ماهه تا ۵ ساله، مستهلک می‌کنند. نخست شرکت تصمیم گرفت که از میانگین این دوره استفاده کند و این نوع دارایی‌ها را به روش خط مستقیم و در یک دوره ۳۶ ماهه مستهلک نماید. پس از گذشت دو سال، در سپتامبر ۱۹۸۷، شرکت اعلام کرد که بین فیلم‌های قدیمی (کلاسیک) و آثار جدید فرق قائل می‌شود. شرکت ابراز کرد که فیلم‌های جدید به طور متوسط پس از ۸ ماه از دور خارج می‌شوند و ۷۵ درصد درآمد حاصل از اجاره دادن این فیلم‌ها ظرف سه ماهۀ نخست به دست می‌آید. فیلم‌های کلاسیک مانند بر باد رفته عمر نامحدود دارند. از این رو، در سه ماهه چهارم ۱۹۸۷ شرکت تصمیم گرفت آثار جدید را به روش خط مستقیم و ظرف یک دوره ۹ ماهه مستهلک کند. در زمانی کمتر از ۶ ماه، در ژانویه ۱۹۸۸، در واکنشی که به درخواست کمیسیون بورس اوراق بهادار نشان داد، مبنی بر اینکه شرکت‌ها برای مستهلک کردن دارایی‌ها از روش‌های استاندارد استفاده کنند، یک بار دیگر روش پیشین به کار برد. پس از آن شرکت تصمیم گرفت همه فیلم‌ها را ظرف دوره‌های سه ساله مستهلک کند (و در این مورد هیچ ارزش اسقاطی برای آنها در نظر نگرفت). فیلم‌های بسیار جدید را به روش مضاعف نزولی مستهلک می‌کرد. ولی بقیه فیلم‌ها که شرکت آنها را فیلم پایه می‌نامید به روش خط مستقیم مستهلک می‌شدند.

ولی کدام یک از آثار کنونی به صورت کلاسیک فردا درخواهند آمد؟ کدام یک از فیلم‌های تازه کنونی به صورت فیلم پایه درخواهند آمد؟ کدام فیلم می‌تواند دارای عمر مفید سه ساله باشد؟ کدام فیلم پس از گذشت زمان دوباره مورد توجه مشتریان قرار خواهد گرفت؟ آیا می‌توان تضمین کرد که صنعت مزبور ناگزیر شود و قواعد خاصی را در یک سال و قواعد دیگری را در سال دیگر رعایت کند؟ آیا می‌توان اطمینان یافت که اگر برخی از این نوارها دارای چندین عنوان دیگر نباشند، بتوان اجاره داد؟ پرسش‌های مزبور موجب بروز معمایی می‌شوند که در رابطه با روش‌های استهلاک مطرح است، یعنی هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که بتوان بر آن اساس روش خاصی به کار برد (و از آن دفاع کرد). معما این نیست که بگوییم هیچ راه‌حلی وجود ندارد؛ بلکه معمای اصلی این است که چندین راه‌حل وجود دارد، ولی

نمی‌توان از هیچ یک از آنها دفاع کرد.[۲] به بیان دیگر، نمی‌توان مدعی شد که یک روش نسبت به روش دیگر برتری دارد. برخی هم پا را از این فراتر گذاشته و مدعی شده‌اند که همه روش‌های استهلاک بدون ضابطه‌اند و منجر به روشی نمی‌شوند که بتوان در یک محدوده مشخص هم از آنها دفاع کرد. از این رو، در مورد گزارش کردن سود هیچ یک از روش‌های استهلاک نمی‌تواند اهمیت داشته باشد [بر فرآیند تصمیم‌گیری در مورد شیوهٔ محاسبه سود اثرگذار نخواهد بود]. شرکت در هر زمان می‌تواند روش مزبور را، به طول کامل رها کند و به جای آن از روش دیگری استفاده نماید.

بدون توجه به این مشکلات، نویسندگان و پژوهشگران کماکان در مورد روش‌های استهلاک داد سخن می‌دهند و می‌کوشند از دیدگاه تفسیر اقتصادی از برخی از روش‌های استهلاک دفاع کنند. همچنین آنها درصدد بر می‌آیند که از دیدگاه مبتنی بر هدف‌های رفتاری دفاع کنند و مدعی هستند که از نظر تصمیم‌گیری رعایت دیدگاه مزبور (در رابطه با اعداد و ارقام ناشی از روش استهلاک) اثر می‌گذارد. تصور بر این است که تفسیر موجود در دنیای واقعی براساس یکی از دیدگاه‌های زیر قرار دارد:

۱. تعیین کاهش ارزش دارایی (با اعمال شاخص عمومی قیمت یا تغییرات ناشی از قیمت‌های خاص).

۲. تخصیص بهای تمام شده دارایی یا عدد دیگری به هر یک از دوره‌هایی که (بنا به تصور) انتظار می‌رود از محل وجود این دارایی منافعی به دست آید.

تلاش‌هایی که در راه دفاع از استهلاک، از دیدگاه تفسیری، به عمل آمده است شامل **تئوری برآورد و کسب منفعت** می‌شود.

این فصل با بحث دیدگاه سنتی در مورد استهلاک، در حسابداری، آغاز می‌شود و استهلاک به عنوان یک روش تخصیص بخردانه و منظم (سیستماتیک) بهای تمام شده اقلام تعریف می‌شود. در این بحث یادآور می‌شویم که بسیاری از پژوهشگران کوشیدند خود را از محدودهٔ این روش رها سازند و از همین دیدگاه درصد برآمدند استهلاک را از دیدگاه تفسیری مورد توجه قرار دهند. در بخش بعد درباره تلاش‌های عمده‌ای که در راه دفاع از استهلاک به عمل آمده است بحث می‌کنیم، دیدگاهی که استهلاک را از زاویهٔ کاهش توان بالقوهٔ دارایی در ارائه خدمت، مورد توجه قرار داد. تعریف مزبور چارچوبی به دست می‌دهد که می‌توان بدان وسیله روش‌های مختلف استهلاک را مورد ارزیابی قرار داد. این چارچوب به بحث مربوط به سیاست، تعمیر، جایگزینی و حفظ یا نگهداری دارایی می‌انجامد که به نظر می‌رسد آن یکی از عوامل عمده تعیین کنندهٔ استهلاک باشد و حتی به صورت یکی از روش‌های اصلی برای محاسبهٔ استهلاک درمی‌آید. در بخش انتهایی فصل یادآور می‌شویم که تاکید بر یکایک اقلام دارایی باعث می‌شود دیدگاه مبتنی بر کل دارایی‌ها تیره و تار شود. این همان دیدگاهی است که استفاده کنندگان از صورت‌های مالی از آن زاویه به شرکت نگاه می‌کنند و تنها دیدگاهی می‌باشد که بر روش گزارشات مالی اثر می‌گذارد.

تخصیص بهای تمام شده دارایی به روشی بخردانه و منظم (سیستماتیک)

کمیتهٔ واژه‌شناسی از جامعه حسابداران آمریکا در ۱۹۴۲ یادآور شد که حسابداران واژهٔ *استهلاک*[1] را به یک معنی خاص به کار می‌برند و آن نه تنها از معنی و مفهومی که این واژه در محاوره دارد متفاوت است، بلکه نسبت به شیوه‌ای که این واژه در مهندسی به کار برده می‌شود تفاوت دارد و مفهوم یا معنی آن در حسابداری فاصله زیادی با مفهوم ریشه‌ای این لغت (در زبان لاتین) دارد. واژهٔ *pretium* در لاتین به معنی قیمت یا ارزش می‌باشد که در نتیجه واژهٔ *de-pretium* به معنی کاهش قیمت یا ارزش است. کمیته مزبور بدون توجه به ریشه لغت، آن را بدین گونه تعریف کرد: استهلاک عبارت است از یک روش بخردانه و سیستماتیک برای تخصیص بهای تمام شدهٔ اقلام به دوره‌هایی که منافعی از این دارایی به دست می‌آید.[3] کمیته دیدگاه خود را بدین گونه ابراز داشت:

> در حسابداری، استهلاک عبارت است از یک سیستم که هدف سرشکن کردن بهای تمام شده دارایی‌های سرمایه‌ای مشهود (یا مبنای ارزشی دیگر) پس از کسر ارزش اسقاط بر عمر مفید دارایی (که اغلب به صورت گروهی از دارایی‌ها است) که به روشی بخردانه و منظم (سیستماتیک) انجام می‌شود. آن عبارت است از یک فرآیند تخصیص (و نه تعیین ارزش) دارایی.[4]

آنها این مطلب را اضافه کردند:

> در یک سال استهلاک عبارت است از بخشی از کل هزینه که در اجرای یک چنین سیستمی به آن سال تخصص می‌یابد. اگرچه می‌توان در فرآیند تخصیص رویدادهای مربوط به حساب‌ها طی سال را هم مورد توجه قرار داد، ولی مقصود از تخصیص عین اثر همه این گونه رویداد نیست.

به بیان دیگر، کمیتهٔ مزبور نمی‌توانست به راحتی یادآور شود که استهلاک سالانه را نمی‌توان از دیدگاه رفتاری (با توجه به مفهوم لغوی واژه) تفسیر کرد. تخصیص سالانه، از بهترین دیدگاه، عبارت است از درصدی از کل هزینهٔ استهلاک.

به ویژه، با توجه به شیوه‌ای که حسابداران این عبارت را به کار می‌برند، به همان گونه که دادگاه عالی ایالات متحدهٔ آمریکا ابراز نمود مقصود از استهلاک سالانه *زیانی نیست که در آن سال به وجود می‌آید.*[5] با توجه به *خبرنامه تحقیقات حسابداری* شمارهٔ ۱۶ (صفحهٔ ۱۴۲) استهلاک تلاشی نیست که برای محاسبهٔ تحلیل رفتن واقعی دارایی طی یک دوره زمانی مشخص انجام شود. پس از مدتی همین موضع به وسیلهٔ

---

1. Depreciation

خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری شمارهٔ ۲۰ (صفحهٔ ۱۶۵) تایید شد و ابراز گردید که... استهلاک سالانه یا استهلاک متعلق به سال عبارت است از بخشی از کل استهلاک برآوردی تخصیص یافته به آن سال و با توجه به آنچه تاکنون گفته شده است، این مبلغ الزاماً با رویدادهای سال مزبور با تغییر در ارزش اقلام طی آن دوره هیچ رابطه‌ای ندارد.

تعریفی را که جامعه حسابداری امریکا ارائه کرد دارای پویایی نیست، بدین معنی که بهای تمام شده اولیه دارایی یا مبلغ دیگر موردنظر، طی عمر مفید دارایی تغییر نمی‌کند. کل هزینهٔ استهلاک برابر است با ارزش اولیه دارایی منهای ارزش اسقاط. این تعریف بیانگر شیوه‌ای نیست که بهای تمام شده دارایی یا مبلغ دیگری را باید (بر روی دوره‌های زمانی) سرشکن کرد؛ هر نوع روشی از تخصیص که منظم (سیستماتیک) و بخردانه باشد، تکافو می‌کند (به اصطلاح به صورت کامل، کافی است). ولی قید این مطلب که روش مزبور باید بخردانه باشد احتمالاً بدان معنی است که آن باید، به صورتی معقول با منافع موردانتظار هر دوره مرتبط باشد (ارتباط معقول و منطقی بین آنها برقرار باشد).

تعریفی که انجمن حسابداری آمریکا در مورد استهلاک نمود از دیدگاه آنچه در آن گنجانده و آنچه حذف شده جالب توجه است. برای مثال، در این تعریف کاهش ارزش دارایی گنجانده نشده است، حتی با وجود این که به نظر می‌رسد بیشتر مردم از واژهٔ مزبور چنین استنباطی دارند. در تعریف واژه کاهش ارزش به سبب تغییر در قیمت گنجانده نشده است؛ یعنی *استهلاک* بدان گونه که حسابداران به‌کار می‌برند نقطهٔ مقابل عبارتی نیست که آن را ***افزایش ارزش*** می‌نامند. همچنین در این تعریف در مور کاهش ارزش دارایی به سبب ناباب یا منسوخ شدن و تحلیل رفتن دارایی یا پایان یافتن عمر مفید آن سخنی به میان نیامده است. سرانجام در این تعریف در مورد شیوهٔ محاسبهٔ هزینهٔ جایگزینی دارایی هیچ مطلبی گفته نشده است، زیرا در ***استهلاک دارایی‌های نامشهود*** فقط دارایی موجود در کانون توجه قرار می‌گیرد.

کمیتهٔ واژه‌شناسی پس از بررسی معنی‌های مختلفی که واژه استهلاک، از نظر حسابداران نداشت، در نهایت حسرت و تاسف ابراز داشت که اگر از همان آغاز به جای ***استهلاک دارایی‌های نامشهود*** از عبارت ***استهلاک دارایی‌های نامشهود*** استفاده شده بود، ابهام و سوءتفاهم حسابداران نسبت به این مفهوم کاهش می‌یافت. ولی در ۱۹۴۲، واژهٔ مزبور به اندازه‌ای در فرهنگ واژگان تخصصی حسابداری ریشه دوانیده بود که حذف یا تغییر آن غیرممکن شده بود.[۶]

سازمان درآمدهای داخلی آمریکا در مقایسه با حرفهٔ حسابداری بهتر عمل کرد، زیرا از سال‌ها پیش از کاربرد عبارت ***استهلاک دارایی‌های نامشهود*** خودداری کرد. این عبارت در قوانین مالیاتی ۱۹۰۹ و ۱۹۱۳ مشاهده شد ولی در قانون ۱۹۱۶ مورد استفاده قرار نگرفت. ***سازمان درآمدهای داخلی آمریکا*** به جای آن به حسابداران توصیه کرد که از عبارت زیر، که نسبت به عبارت پیشین دقیق‌تر و بلندتر است استفاده کنند: مبلغی معقول برای تحلیل و فرسایش اموال مورد استفاده در تجارت یا کسب و کار که شامل

مبلغی معقول برای نایاب یا منسوخ شده اموال هم می‌شود.[۷]

استهلاک به روش خط مستقیم، متداول‌ترین **روش بخردانه و منظم** *(سیستماتیک)* است. حسن روش مزبور در این است که کاربرد آن بسیار راحت است و افراد می‌توانند آن را درک کنند. مجموع سنوات و روش مضاعف نزولی از جمله سایر روش‌های متداول هستند. طرفداران هیچ یک از این دو روش مدعی نیستند که آنها دارای محتوای نظری (تئوریک) می‌باشند. اینها فقط روش‌هایی هستند که *سازمان درآمدهای داخلی آمریکا* اجازه داده است شرکت‌ها بدان وسیله مالیات خود را محاسبه و اظهارنظرهای مالیاتی را برآن اساس تکمیل کنند. حس روش‌های مزبور در این است که شرکت‌ها می‌توانند بدین وسیله مالیات‌های خود را به دوره‌های بعد انتقال دهند.

با توجه به این نتیجه که *استهلاک دارایی‌های نامشهود* چیزی بیش از تخصیص بهای تمام شده دارایی بر روی عمر مفید آن نیست، چیز دیگری برای گفتن (در این مورد) وجود ندارد. ولی پژوهشگران به همین مقدار اکتفا کرده‌اند. انبوهی از ادبیات به وجود آمد و دربارهٔ انتخاب برخی از روش‌های خاص بحث شد و نیز درباره اثر ناخوشایند یا زیان بار سایر روش‌ها مطالب مفصلی ارائه گردید. در بخش پایانی این فصل ادبیات مزبور مورد بحث قرار می‌گیرد و سرانجام یک بار دیگر به این نتیجه می‌رسیم که در حسابداری *استهلاک دارایی‌های نامشهود* چیزی جز سرشکن کردن کل بهای تمام شده دارایی به اجزای کوچکتر نیست. ابراز چنین دیدگاهی نمی‌تواند یک مبنای نظری (تئوریک) به دست دهد تا بتوان بر آن اساس یک روش را نسبت به روش دیگر برتر دانست. به صورتی گذرا، در صورت نبودن دلیلی در مورد مالیات، همواره باید ساده‌ترین روش (یعنی روش خط مستقیم) به کار برد.

پرسش‌های این بخش

۱. مقصود از *استهلاک دارایی‌های ثابت* چیست؟

۲. مقصود حسابداران از کاربرد واژهٔ *افزایش ارزش* چیست؟

۳. چرا هزینه استهلاک سالانه را نمی‌توان به درستی تفسیر کرد (در مقایسه با کل هزینهٔ استهلاک متعلق به عمر مفید دارایی)؟

۴. چرا برخی بر این باورند که روش خط مستقیم بهترین روش استهلاک است؟

کاهش توان دارایی در ارائه خدمات بالقوه

معمولاً استهلاک را بدین گونه تعریف می‌کنند: یک روش بخردانه و منظم (سیستماتیک) برای

تخصص بهای تمام شده دارایی بر روی دوره‌های زمانی. واژه یا عبارت مزبور از دیدگاه ***ساختاری*** محض تعریف شده است. در دنیای واقعی این تعریف نمی‌تواند دارای معنی و مفهوم باشد. همان گونه که یادآور شدیم در این تعریف بحثی از شیوهٔ محاسبهٔ اعداد و ارقام ارائه نمی‌شود. همچنین تعریف مزبور دربارهٔ شیوه انتخاب یک روش (از میان روش‌های موجود) مانند روش خط مستقیم یا روش مضاعف نزولی مطالبی بیان نمی‌شود. پژوهشگران و نویسندگان در تلاشی برای یافتن راهی جهت انتخاب روش‌های استهلاک کوشیدند استهلاک را برحسب هدف‌های رفتاری یا اقتصادی تعریف کنند که در این راستا اغلب به اهمیت اعداد متعلق به استهلاک (از نظر تصمیم‌گیری) توجه نمودند.

برخی از پیشنهادهای ارائه شده، در این نوشته‌ها، باعث شد که تعریف‌های ارائه شده از استهلاک در ***خبرنامه واژه‌شناسی حسابداری*** مورد تردید قرار گیرد و دیدگاه‌های ضد و نقیض ارائه شود. همه این پیشنهادها بیانگر این است که یا باید علت استهلاک را مورد توجه قرار داد یا رابطه محصول در برابر منافع ناشی از آن را تایید کرد. اغلب منافع را بدین گونه تعریف می‌کنند: خدماتی که انتظار می‌رود در سایهٔ وجود دارایی به دست آورد (از آن بهره‌مند شد). اغلب این علت را در قالب کاهش ارزش دارایی ناشی از فرسایش و ناباب یا منسوخ شدن آن مشخص می‌کنند، در حالی که دارایی مزبور محکوم به پیمودن یک مسیر قطعی و بی‌بازگشت می‌شود که سر از تودهٔ اشغال درمی آورد.[۸]

کمیتهٔ مفاهیم و استانداردها متعلق به ***انجمن حسابداری آمریکا*** در ۱۹۵۷ ابراز کرد که می‌توان استهلاک را در قالب کاهش خدمات بالقوه دارایی‌های ثابت (دیرپا) تفسیر کرد. کمیتهٔ مزبور این مطلب را اضافه کرد که کاهش توان دارایی در ارائه خدمات بالقوه می‌تواند ناشی از فرسودگی دارایی، از نظر فیزیکی به مصرف رسیدن از مجرای مورد استفاده قرارگرفتن یا کاهش ارزش اقتصادی آن باشد، زیرا دارایی مزبور ناباب یا منسوخ می‌شود و یا تقاضا (برای آن) تغییر می‌کند.[۹] در تعریفی که از دارایی می‌شود می‌توان آن را مخزنی از خدماتی دانست که در طول عمر مفید خود ارائه می‌نماید. هرگاه در سایهٔ استفاده کردن از محصول، بخشی از این خدمات منتفی شود، دارایی مزبور فرسایش می‌یابد و یا به علت دیگری مقدار این خدمات بالقوه کاهش خواهد یافت. بنابراین، باید بخشی از بهای تمام شده این دارایی را در قالب هزینه دوره، به حساب دارایی دیگر یا به حساب زیان منظور کرد. در نشریهٔ شماره ۳ از سلسله نشریه‌های حسابداری این موضوع مورد توجه قرار گرفته است، زیرا در این نشریه گفته شد که:

> در حسابداری استهلاک عبارت است از فرآیند تخصیص بهای تمام شده خدماتی را که دارایی‌های ثابت به محصولات و یا به دوره‌هایی که از این خدمات استفاده می‌شود، ارائه می‌کنند.[۱۰]

همچنین در بیانیهٔ شماره ۶ از ***مفاهیم استانداردهای حسابداری مالی*** نیز ابراز شده است که فرسایش

ناشی از استفاده کردن از دارایی یکی از علت‌های منظور کردن هزینه استهلاک است".

تعریف‌هایی که براساس **توان دارایی در ارائه خدمات بالقوه** می‌شود دارای پویایی نمی‌باشند [تغییر نمی‌کنند]، ولی در مقایسه با روش‌های متعارف که بر پایه دیدگاه **تخصیص به روش بخردانه و منظم یا سیستماتیک** قرار دارد این عدم پویایی کمتر است. در تعریف‌هایی که بر پایهٔ **توان بالقوهٔ ارائه خدمات** ارائه می‌شود به این واقعیت توجه می‌کنند که کاهش خدمات بالقوه می‌تواند بـه صـورت نـامنظم بـاشد. همچنین در تعریف‌های مزبور به این واقعیت هم توجه می‌شود که استهلاک تابع چندین عامل است که در زمان خرید دارایی نمی‌توان آنها را پیش‌بینی کرد. در روش متعارف چنین فرض می‌شود که در زمان خرید شرایط مورد انتظار، بدون هیچ نوع تغییری در طول عمر مفید دارایی، ادامه خواهند یافت. اگرچه همه این تعریف‌ها براساس انتظارات مبتنی بر ارزش منحصر به فرد قرار دارد که در رابطه با کل خدمات بالقوه موردانتظار دارایی یا عمر مفید مورد انتظار ارتباط دارد.

کاهش در ارائه خدمات، از نظر فیزیکی

نخستین استنباط گنجانده شده در تعریف‌های مزبور این است خدماتی که دارایی می‌تواند، از نظر فیزیکی ارائه کند همواره در دسترس مالک دارایی است (که می‌تواند از آن استفاده کند یا آن را به مصرف برساند). تعداد آحاد محصولی را که می‌توان در طول عمر مفید دارایی تولید کرد، تعداد ساعت، روز یا ماهی که انتظار می‌رود دارایی مورداستفاده قرار گیرد، کیلووات ساعت برقی را که می‌توان در فـرآیـند تولید مورد استفاده قرار داد یا آحاد دیگری از اقلام ورودی یا اقلام خروجی می‌توانند جایگزین ***خدمات موردانتظار دارایی*** شوند. اگر تجزیه و تحلیل از این دیدگاه انجام شود، استهلاک به صورتی دقیق بر پایهٔ استفاده‌ای قرار می‌گیرد که به صورت فیزیکی از یک قلم دارایی می‌شود. برای مثال، پیش‌بینی می‌شود که یک کامیون می‌تواند در طول عمر مفید خود ۱۰۰ هزار مایل طی کند. اگر این کامیون در سال نخست ۲۰ هزار مایل طی کند، باید ۲۰ درصد کل بهای تمام شده آن را به حساب هزینه استهلاک (در آن سال) منظور کرد. و بدین گونه هزینه استهلاک (در طول عمر مفید دارایی) تغییر می‌کند.

برای بسیاری از دارایی‌ها کاربرد هزینهٔ متغیر استهلاک می‌تواند معقول باشد. به ویژه اگر فرسایش دارایی، از نظر فیزیکی، نسبت به منسوخ یا ناباب شدن دارایی، از نظر اقتصادی، اهمیت بیشتری داشته باشد و یا اینکه بتوان انتظار داشت که دارایی پیش از ناباب یا منسوخ شدن خدمات بالقوهٔ خود را ارائه نماید. از همین دیدگاه اگر در یک سال به خصوص از خدمات بالقوهٔ یک قلم دارایی استفاده نشود، در آن سال نباید هزینهٔ استهلاک ثبت کرد زیرا ارزش دارایی، از نظر ارائه خدمات، کاهش نمی‌یابد. نمونهٔ این روش هزینه‌ای است که باید از بابت استفاده کردن از یک تودهٔ زغال‌سنگ منظور کرد: اگر در زمان تعطیل بودن واحد تولیدی زغال‌سنگ به مصرف نرسد، طی این دوره نباید از این بابت هزینه‌ای منظور نمود.

اگر برای تعیین عمر مفید مورد انتظار دارایی تنها پدیدهٔ ناباب یا منسوخ شدن دارایی مطرح باشد، اگر در آن صورت بتوان انتظار داشت که دارایی مزبور منسوخ یا ناباب خواهد شد و یا اگر بتوان میزان استفاده (یا مصرف) نمودن از دارایی را مشخص کرد، باز هم می‌توان استهلاک را بر مبنای فعالیت ثبت نمود. تحت چنین شرایطی می‌توان چنین فرض کرد که بهای تمام شده دارایی نشان‌دهندهٔ خدماتی باشد که دارایی مزبور برحسب آحاد محصول تولیدی ارائه خواهد کرد و معقول این است که بهای تمام شده آن را به آحاد محصول مورد انتظار تخصیص داد. اعتراض عمده‌ای که به این شیوه از استهلاک وارد می‌آید این است که باید بهای تمام شده اقلام ورودی را به هر واحد محصول تخصیص داد؛ که در این صورت تعیین میزان کاهش در ارزش خدمات در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد.

مسئلهٔ عمده و مطرح این است که آیا باید کل بهای تمام شده دارایی را بر مبنای کل خدمات بالقوه‌ای که می‌تواند ارائه دهد، و یا اینکه فقط آن را بر مبنای خدماتی که شرکت انتظار دارد دارایی مزبور ارائه دهد، تخصیص داد. امکان دارد یک قلم دارایی از نظر خدمات خاص موردنظر خریداری شود. از این رو، شاید روش معقول و منطقی این باشد که بهای تمام شده اولیه را پس از کسر ارزش اسقاط دارایی (اگر چنین ارزشی وجود داشته باشد) به دوره‌ای که انتظار می‌رود از آن استفاده کرد، تخصیص داد. شاید شرکتی یک دستگاه جرثقیل را برای انجام دادن یک قرارداد خاص خریداری کند. کل بهای تمام شده جرثقیل منهای ارزش اسقاط را باید به حساب این قرارداد منظور کرد (با وجود اینکه امکان دارد فقط چند روز این دستگاه مورد استفاده قرار گیرد و برای بقیهٔ مدت قرارداد راکد و بدون استفاده بماند). اگر برای انجام دادن پروژه موردنظر این روش نسبت به بقیهٔ روش‌ها اقتصادی‌تر باشد، در آن صورت دلیلی وجود ندارد کل بهای تمام شده دارایی را به همین مورد خاص تخصیص نداد.

در برخی از موارد امکان دارد یک قلم دارایی را که می‌توان برای مدت ۱۰ سال مورد انتظار قرار داد، تنها ۳ یا ۴ سال از آن استفاده شود. اگر نتوان برای تمام مدت عمر مفید دارایی از آن استفاده کرد، دلیلی وجود خواهد داشت که هزینهٔ استهلاک را فقط برای سال‌هایی منظور کرد که انتظار می‌رود از دارایی مزبور استفاده شود. این دارایی برای تأمین چنان هدفی خریداری شده است و اگر اصرار شود که بهای تمام شده آنها را بر روی همه سال‌ها سرشکن کرد، در آن صورت از دیدگاه الگوی استفاده نمودن از دارایی، ثبات رویه رعایت نخواهدشد. از سوی دیگر اگر یک قلم دارایی برای مورداستفاده خاص خریداری شود ولی به دلیلی نتوان آن را مورداستفاده قرار داد، اگر وضع به گونه‌ای است که نتوان آحاد محصول موردنظر را در سال‌های دیگر تولید کرد (از خدمات این دستگاه استفاده نمود) در آن صورت باید برای این دورهٔ زمانی هم هزینهٔ استهلاک را منظور کرد. در مورد خدمات منقضی شده هم باید هزینهٔ استهلاک ثبت نمود و این در حالی است که دستگاه یا دارایی مزبور نتوانسته است منافعی را عاید شرکت گرداند. در چنین موردی می‌توان هزینهٔ استهلاک را به عنوان یک قلم زیان (و نه هزینهٔ متعلق به عملیات

جاری) منظور کرد.

تعیین قیمت خدمات: بهای تمام شده تاریخی یا هزینه جاری؟

تاکنون درباره تخصیص خدمات ناشی از دارایی، از دیدگاه فیزیکی، بحث کرده‌ایم. از دیدگاه فرآیند مستهلک کردن دارایی‌ها باید قیمت خدمات ارائه شده (به وسیله دارایی) را تعیین کرد.* اگر مبنای تخصیص همان بهای تمام شده اولیه دارایی باشد، در آن صورت قیمت خدمات ارائه شده را بر مبنای آن عدد تعیین می‌نمایند. گذشته از این، اگر برای تعیین خدمات مورد انتظار کل بهای تمام شده دارایی را بر کل خدمات موردانتظار تقسیم کنند، در آن صورت روش مزبور مشابه روش خط مستقیم خواهدشد، زیرا در اجرای این روش برای هر واحد خدمت ارائه شده مبلغ *یکسانی* منظور می‌شود. ولی برای تعیین هزینه‌های یکسان در مورد آحاد خدمات مورد انتظار هیچ مبنای مشخصی وجود ندارد. فراتر اینکه، از آنجا که باید برای *آحاد خدمت* بعدی مدتی منتظر ماند، در واقع کل ارزش خدمات نمی‌تواند به صورتی یکسان کاهش یابد، مگر اینکه اساس فرض خود را براین بگذاریم، که نرخ بهره برابر با صفر باشد.

کمیتهٔ مفاهیم و استانداردها متعلق به انجمن حسابداری آمریکا در ۱۹۶۴ در مورد ***دارایی‌های دیرپا*** استهلاک را بدین گونه تعریف کرد: انقضای خدمات بالقوه‌ای را که دارایی می‌تواند ارائه کند. همچنین کمیتهٔ مزبور ابراز داشت که استهلاک باید بر مبنای هزینهٔ *جاری* تأمین مجدد خدمات بالقوه‌ای قرار گیرد که طی دوره مورد بحث به مصرف رسیده است.[۱۲] نشریهٔ شماره ۳ از ***سلسله نشریه‌های تحقیقات مطالعات حسابداری*** نیز ابراز کرد که در مقایسه با بهای تمام شده تاریخی، هزینه‌های جاری جایگزینی اهمیت بیشتری دارد، به ویژه زمانی که در تشکیلات شرکت رویداد مهمی رخ دهد. نویسندگان نشریهٔ شماره ۳ از ***سلسله تحقیقات مطالعات حسابداری*** این دیدگاه را اتخاذ کرد که استهلاک نشان‌دهندهٔ تخصیص هزینه‌های جاری است و نیز اینکه هزینه استهلاک برای یک دوره خاص برابر است با هزینه جاری خدماتی که در آن دوره به مصرف رسیده است. این تعریف‌ها براساس دیدگاه مبتنی بر کاهش ارزش (خدمات بالقوه) دارایی قرار دارد، ولی همچنین براساس دیدگاه مبتنی بر **حفظ سرمایه** هم قرار دارد. در جای دیگری در این باره مطالب بیشتری ارائه خواهیم کرد.

در مورد روش مبتنی بر هزینهٔ جاری مشکل اصلی از این دیدگاه به وجود می‌آید که فرد به سرعت به سراغ تعریف استهلاک می‌رود که از دیدگاه کاهش ارزش مطرح است، یعنی دیدگاهی که پیش از این رد شد. این بدان معنی نیست که ما مدعی شویم تعریف مبتنی بر ارزش دارایی مناسب نمی‌باشد (فقط این را می‌گوییم که روش مزبور با روش تخصیص محض بهای تمام شده دارایی متفاوت است). همچنین اگر استهلاک بر مبنای ارزش دارایی پذیرفته شود، چرا نباید افزایش ارزش دارایی را هم مورد توجه قرار داد؟ و این همان اقدامی بود که نویسندگان نشریهٔ شماره ۳ از ***سلسله نشریه‌های تحقیقات مطالعات***

حسابداری انجام دادند که در نتیجه حجم بزرگی از انتقاد بر سر خود فرو آوردند.

در فصل ۱۴ درباره نقاط قوت و ضعف *هزینه‌های جاری* بحث کرده‌ایم. لازم به یادآوری است که دارایی‌های غیرپولی، برحسب طبیعت، نشان‌دهندهٔ حجم عظیمی از خدمات بالقوه می‌باشند. بنابراین، کاربرد هزینه‌های جاری نمی‌تواند از مسئله تخصیص بهای تمام شده دارایی بر روی دوره‌های خاص را حل کند.

روش مبتنی بر نقش دارایی در ایجاد خالص درآمد

اگر روش محاسبهٔ استهلاک بر مبنای حجم *فعالیت* تعدیل شود روشی به دست می‌آید که بهای تمام شده دارایی را بر مبنای درآمد تخصیص می‌یابد. با توجه به اجزای تشکیل‌دهندهٔ درآمد، این روش می‌تواند بیانگر میزان تقریبی استفاده از دارایی باشد و مزیت دیگر آن این است که تغییر در درآمد ناشی از هر واحد محصول هم مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی روش مزبور دارای همهٔ نقاط ضعفی است که در روش مبتنی بر حجم فعالیت مشاهده می‌شود. گذشته از این، در مواردی که شرکت کالایی را با هدف انبار کردن تولید می‌کند که در چنین حالتی نمی‌توان به شیوه‌ای معقول نقش اقلام خاصی از دارایی در ایجاد کل درآمد تعیین کرد، روش مزبور کاربرد نخواهد داشت. توجه کنید که با تخصیص بهای تمام شده دارایی بر مبنای درآمد نمی‌توان فرآیند تخصیص بر مبنای سود خالص را توجیه کرد. اگر برای تخصیص از سود خالص (به عنوان مبنا) استفاده شود، نمی‌توان به هیچ یک از هدف‌های مربوط به استهلاک دست یافت.

در یکی از روش‌های استهلاک مبتنی بر نقش دارایی در ایجاد درآمد برای تعیین بهای تمام شده خدمات از عاملی استفاده می‌کنند که به اصطلاح آن را *نقش دارایی در ایجاد خالص درآمد*[1] می‌نامند و آن را جایگزین بهای تمام شدهٔ خدمات می‌نمایند. *نقش دارایی در ایجاد خالص درآمد* را بدین گونه تعریف می‌کنند: درآمد حاصل از دارایی منهای هزینه‌های عملیاتی (که شامل هزینه‌های تعمیرات و نگهداری هم می‌شود). بنابراین، کل بهای تمام شده را به روشی متناسب بر *نقش دارایی در ایجاد خالص درآمد* حاصل از هر دوره تخصص می‌دهند. برای مثال، در یکی از این روش‌ها از نسبت ثابت هزینهٔ استهلاک به نقش دارایی در ایجاد درآمد استفاده می‌کنند. فرمول محاسبهٔ نسبت مزبور به صورت زیر است:

$$M = \frac{C}{\sum_{t=1}^{n} R_t} \qquad (۳)$$

که در این رابطه

M = نسبت بهای تمام شده تاریخی به کل خالص درآمد موردانتظار ناشی از وجود دارایی.

1. net revenue cantribution

C = بهای تمام شده مبنای دیگری برای تعیین ارزش دارایی (منهای ارزش اسقاط).
R_t = خالص درآمد مورد انتظار ناشی از استفاده نمودن از دارایی در هر سال (t) طی عمر مفید دارایی.
استهلاک هر سال به روش زیر محاسبه می‌کنند:

$$D_t = mR_t$$

که در این رابطه D_t عبارت است از استهلاک تخصیص یافته به سال t.

فرض کنید بهای تمام شده یک قلم دارایی ۲,۰۲۵ دلار و نیز فرض کنید خالص درآمد مورد انتظار ناشی از استفاده از دارایی طی ۵ سال، به ترتیب ۵۰۰ دلار، ۶۰۰ دلار، ۱۰۰۰ دلار، ۴۰۰۰ دلار و ۵۰۰ دلار باشد. با فرض اینکه ارزش اسقاط صفر باشد، نسبت محاسبه شده به ۰/۶۷۵ خواهد رسید (برای محاسبهٔ آن ۲,۰۲۵ را بر ۳,۰۰۰ تقسیم می‌کنیم). استهلاک برای هر یک از ۵ سال را در نمودار ۱-۱۵ ارائه کرده‌ایم.

نمودار ۱-۱۵ محاسبه استهلاک بر مبنای نسبت ثابت بهای تمام شده به خالص درآمد مورد انتظار ناشی از دارایی

سال	(۱) خالص درآمد مورد انتظار ناشی از دارایی	(۲) نسبت	(۳) استهلاک
			دلار
۱	۵۰۰ دلار	۰/۶۷۵	۳۳۸
۲	۶۰۰	۰/۶۷۵	۴۰۵
۳	۱,۰۰۰	۰/۶۷۵	۶۷۵
۴	۴۰۰	۰/۶۷۵	۲۷۰
۵	۵۰۰	۰/۶۷۵	۳۳۷
	۳,۰۰۰		۲,۰۲۵

یکی از نقاط قوت روش مزبور سادگی آن است. حسن دیگر روش در این است که به ما اطمینان داده می‌شود که سود خالص ناشی از دارایی دارای همان الگویی است که نشان‌دهنده خالص درآمد ناشی از دارایی مزبور می‌باشد. برای مثال، خالص درآمد ناشی از دارایی در سال دوم برابر با یک پنجم کل مبلغ، یعنی $\frac{۶۰۰}{۳,۰۰۰}$ است. در هر دوره سود خالص برابر است با خالص درآمد ناشی از دارایی منهای استهلاک.

این عدد در سال دوم به ۱۹۵ دلار و در مجموع به ۹۷۵ دلار می‌رسد. روش مزبور به ما اطمینان می‌دهد که در سال دوم سود خالص برابر است با یک پنجم کل مبلغ. اهمیت روش مزبور دراین است که استهلاک (چیزی راکه نمی‌توان به راحتی تعریف کرد) به گونه‌ای نیست که بتواند رابطهٔ بین اعداد آنهایی را که می‌توان بهتر تعیین کرد، از بین نمی‌برد. براساس همین دیدگاه می‌گویند که فرایند تخصیص **بی‌طرفانه**[1] می‌باشد.[13]

برای توجیه شکل‌های مختلف استهلاک که معمولاً مورد استفاده قرار می‌گیرند می‌توان از روش مبتنی بر خالص درآمد ناشی از دارایی استفاده کرد. برای توجیه کاربرد روش خط مستقیم می‌توان از جریان یکسان خالص درآمد ناشی از دارایی استفاده کرد. برای توجیه روش تصاعدی نیز می‌توان از کاهش یافتن درآمد ناشی از دارایی استفاده نمود.

در مورد یک قلم دارایی، مانند یک میهمان‌پذیر، زمانی که ساختمان تازه‌ساز است و نسبت به زمانی که آن قدیمی می‌شود و به اصطلاح ابهت خود را از دست می‌دهد، درآمد بیشتر خواهد بود. سرانجام شاید این ساختمان به چند دفتر تبدیل شود و برای موارد دیگری مورد استفاده قرار گیرد که دارای درآمد کمتری است. اگر بتوان هزینه‌های متغیر را برآورد کرد، خالص درآمد ناشی از کل میهمان‌پذیر را می‌توان به عنوان مبنایی برای تخصیص دارایی‌های خاص (مربوط به خالص درآمد ناشی از عملیات میهمان‌پذیر) مورداستفاده قرار داد. همچنین، در هر زمان در طول عمر مفید دارایی می‌توان خالص درآمد مورد انتظار ناشی از دارایی را دوباره محاسبه کرد [یا استفاده از الگوی مزبور آن را دوباره محاسبه کرد]که در نتیجه برای محاسبهٔ استهلاک از نسبت‌های واقعی استفاده می‌شود و این نسبت‌ها تقریباً برابر با آخرین نسبت محاسبه شده (متعلق به سال قبل) خواهد بود. با توجه به مطالب مورد بحث، استفاده‌کنندگان خارج از سازمان از صورت‌های مالی می‌توانند روابط آینده را پیش‌بینی کنند، البته فقط مشروط بر اینکه در مورد سرمایه‌گذاری‌های اضافی شرکت نسبت بهای تمام شده دارایی نسبت به خالص درآمد ناشی از دارایی، به صورت نسبی ثابت بماند.

یکی از نقاط ضعف روش درآمد خالص ناشی از دارایی این است که روش مزبور باعث می‌شود که نرخ بازده دارایی‌هایی که در آنها سرمایه‌گذاری شده است تغییر زیادی بنماید، زیرا در اجرای این روش هیچ واردهٔ اصلاحی از بابت زمان منظور کردن درآمد خالص ناشی از دارایی ثبت نمی‌شود. حتی اگر این نسبت‌ها براساس گروهی از دارایی‌ها محاسبه شود از رابطهٔ متقابل بین چند قلم دارایی و سایر عوامل استفاده نخواهدشد. یکی دیگر از نقاط ضعف، روش مزبور این است که تخصیص، به ناگزیر، بدون ضابطه است و روش مزبور نمی‌تواند خود را از این نقطهٔ ضعف رها سازد. نخست، کل درآمد شرکت

1. neutral

باید بر روی دوره‌های خاص زمانی سرشکن می‌شود. دوم، کل درآمد هر دوره را باید بر روی دارایی‌های خالص یا طبقه‌هایی از دارایی سرشکن کرد.

به ندرت امکان دارد که هنگام استفاده از یک قلم دارایی، خالص درآمد ناشی از آن را متعلق به چند دوره گذشته یا آینده محاسبه کرد، زیرا نمی‌توان به راحتی روابط متعلق به توابع تولید و اقلام ورودی مراحل تولید را تعیین کرد. بیشتر کسانی که از روش‌های استهلاک دفاع می‌کنند اساس فرض خود را بر این می‌گذارند که می‌توان از الگوهای خاص استفاده کرد و مقادیر مشخصی از درآمد ناشی از دارایی‌ها را در آنها قرار داد. تنها از طریق مشاهده قیمت‌های بازار دارایی‌های استفاده شده می‌توان رابطه بین خالص درآمد ناشی از دارایی‌ها و دنیای واقعی را در قالب عبارت‌های کلی یا به صورت غیرمستقیم بیان کرد.

دیدگاه‌های موافق و مخالف

نقطهٔ قوت روش محاسبهٔ استهلاک به روش ***خدمات بالقوه*** این است که می‌توان با توجه به تغییرات غیرمنتظره در الگوی استفاده از دارایی مقدار تخصیص را تغییر داد. به ویژه این سازگاری یا انعطاف‌پذیری در مواردی مفیدتر است که کاهش در منافع مورد انتظار آینده با میزان استفاده از دارایی رابطه نزدیک‌تری داشته باشد (در مقایسه با منسوخ یا ناباب شدن دارایی و یا گذشت زمان).

ولی روش مزبور دارای چندین نقطهٔ ضعف هم می‌باشد. نخست همان گونه که بسیاری از صاحبنظران، از جمله هیئت استانداردهای حسابداری مالی ابراز کرده‌اند، نمی‌توان علت‌های استهلاک را (مانند فرسایش دارایی) دریک دوره زمانی مشخص تعیین کرد. از این رو، بین تخصیص و درآمدهای خاص یا دوره‌های زمانی که این مقادیر منظور می‌شوند هیچ رابطه قابل ردیابی وجود ندارد. همچنین دلیلی هم وجود ندارد تا باور کنیم که یک خودرو یا کامیون با طی هر کیلومتر مسافت خدمت یکسانی ارائه نماید. برای مثال، به موردی توجه کنید که یک فروشنده با خودرو مسیری را طی می‌کند تا به جایگاه سوخت‌گیری برسد. به بیانی بسیار دقیق این کیلومترهای طی شده بدون ارزش هستند. با نبودن رابطه‌ای روشن برای تخصیص بهای تمام شده دارایی در واقع هزینه استهلاک بر پایه نوعی هوس تعیین و از سود کم خواهد شد که در نتیجه نمی‌توان برآن اساس پیش‌بینی کرد و سرمایه‌گذاران یا استفاده‌کنندگان خارجی از گزارشات مالی (بر آن اساس) تصمیماتی را اتخاذ نمایند. از آنجاکه نمی‌توان رابطهٔ علت و معلولی مشخصی را تعیین کرد و در بهترین حالت ممکن، این رابطه به صورت غیرمستقیم خواهد بود، هیئت استانداردهای حسابداری مالی بار استهلاک را در همان جایی به زمین گذاشت که پیش از آن بارگیری کرده بود، یعنی به همین مقدار اکتفا کرد که استهلاک عبارت است از تخصیص بهای تمام شده دارایی، به صورتی بخردانه و منظم (سیستماتیک) بر روی دوره‌هایی که (بنا به تصور) از این دارایی استفاده می‌شود.

دوم، حتی اگر کسی می‌توانست خدمات حاصل از دارایی را مشخص نماید، باز هم این مشکل وجود خواهد داشت که او ناگزیر می‌شد بهای تمام شده یا ارزش هر واحد خدماتی را تعیین نماید. دلیلی وجود ندارد که نرخ خدمات ارائه شده به وسیلهٔ یک قلم دارایی، در همه دوره‌ها، یکسان باشد در حالی که اساس فرض بر چنین پایه‌ای گذاشته می‌شود. از این رو، ارائه نظر از دیدگاه تفسیری، یعنی برحسب تهی شدن یا تحلیل رفتن خدمات فیزیکی نمی‌تواند یک معیار ضابطه‌مند برای استهلاک ارائه کند.

گذشته از این، با احتمال زیادی هر دو روش، خدمات فیزیکی را که دارایی ارائه می‌کند و تخصیص بهای تمام شده دارایی به هر واحدی از خدمت ارائه شده (احتمالاً بر پایهٔ مصلحت و اقتضا) و نه منطق قرار گیرد. احتمال زیادی وجود دارد که *واحد خدمت* به صورت معیاری درآید که بتوان از آن استفاده کرد، مانند ساعت کار مستقیم یا واحد محصول تولیدی و معمولاً هر یک از این واحدها خالص درآمد (ناشی از دارایی) یا منفعتی یکسان ارائه نماید. در مورد *آحاد خدمت* متفاوت می‌توان هزینه‌های متفاوتی منظور کرد، ولی به ندرت امکان دارد که این کار بر پایهٔ یک منطق مشخص قرار گیرد، مگر اینکه به هزینه‌ای توجه شود که می‌توان بر آن اساس همین نوع خدمت را ارائه کرد و یا با توجه به تغییر در کل درآمد انتظارات مشابهی به وجود آید. اغلب نمی‌توان تغییر در هزینه‌های متغیر یا صرفه‌جویی در هزینه‌ها را به راحتی به حساب آورد [منظور کردن آنها بسیار مشکل است].

دو مسئلهٔ دیگر که در راستای استفاده کردن از روش مبتنی بر ارائه خدمات به وسیله دارایی یا روش مبتنی بر حجم فعالیت مطرح می‌شود از این قرار است:

۱. معمولاً به مسئلهٔ مربوط به افزایش هزینه‌های تعمیرات و نگهداری، کاهش یافتن کارایی عملیاتی یا کاهش یافتن درآمد هیچ توجهی نمی‌شود.

۲. با استفاده از ارزش مورد انتظار (براساس برآورد احتمالات) می‌توان ریسک مربوط به مقدار خدماتی را که دارایی ارائه خواهد کرد در محاسبات منظور نمود، ولی نمی‌توان به راحتی احتمال مربوط به منسوخ شدن زود هنگام دارایی را (در محاسبات) منظور نمود.

سرانجام، نباید فراموش کرد که در حسابداری، استهلاک چیزی جز وسیله‌ای برای منظور کردن بهای تمام شدهٔ یک قلم دارایی (به عنوان هزینه دوره) در طول عمر مفید دارایی نمی‌باشد. این عبارت یا واژه دارای هیچ نوع معنی یا مفهومی بیش از این نمی‌باشد. اگر کسی بخواهد به گونه‌ای عمل نماید که سود خالص همسو با خالص درآمد ناشی از دارایی تغییر کند، در آن صورت منطق حکم می‌کند که از روش خط مستقیم استفاده شود (و این مربوط به زمانی است که خالص درآمد ناشی از دارایی در دوره‌های مختلف ثابت بماند) و هنگامی که خالص درآمد رو به کاهش است از روش تصاعدی استفاده نماید و سرانجام زمانی که خالص درآمد ناشی از دارایی افزایش می‌یابد از روشی استفاده کند که باید هزینه‌های

بیشتری منظور کرد. در اجرای چنین روشی فقط می‌توان به نتیجه‌های حاصل از محاسبات تکیه کرد (و نه بیشتر). به گفتهٔ قاضی *جکسان* نباید اجازه داد که نهاد پاک ما دستخوش عواملی قرار گیرد و ما در مسیری قرار گیریم که "... توجه خود را معطوف تکریم و تقدیس پدیدهٔ نابخردانه بنماییم که ناشی از کاربرد روشی خاص است که می‌تواند نمادها یا نشانه‌هایی از امور مسلم و یقین ارائه نماید، اگرچه تجربه بارها و بارها به ما اعلام می‌کند که این نشانه‌ها چیزی جز تصور واهی و خیال پوچ نیستند."

پرسش‌های این بخش

۱. هیئت استانداردهای حسابداری مالی دارایی‌ها را چگونه تعریف کرد؟ (راهنمایی: به فصل ۱۲ مراجعه کنید).
۲. از دیدگاه خدماتی که یک قلم دارایی می‌تواند ارائه کند، استهلاک را تعریف کنید.
۳. چگونه می‌توان قیمت ارائه شده به وسیله یک دارایی را تعیین کرد؟ (راهنمایی: به فصل ۱۲ مراجعه کنید)
۴. خالص درآمد ناشی از دارایی را تعریف کنید.
۵. با استفاده از محاسبهٔ استهلاک بر مبنای خالص درآمد ناشی از دارایی، در مورد کاربرد روش‌های تصاعدی (در مورد محاسبهٔ استهلاک) توضیح دهید.

تعمیرات و نگهداری

در اینجا بهتر است یک بار دیگر ماهیت دارایی‌های استهلاک‌پذیر را بررسی کنید. زیرا برآنیم که موضوع استهلاک را از دیدگاه یک قلم دارایی منحصر به فرد مورد بحث قرار دهیم. ما این واقعیت را که بیشتر دارایی‌ها به صورت ترکیبی از چند قلم دارایی هستند، نادیده گرفتیم. برای مثال به یک کامیون توجه کنید می‌توان آن را به عنوان یک قلم دارایی مورد توجه قرار داد، از سوی دیگر می‌توان آن را مجموعه‌ای از قطعات اصلی و عمده مانند بدنه، موتور و جعبه دنده موردتوجه قرار داد. هر یک از این اقلام از تعداد زیادی اجزای کوچکتر، مانند کاربوراتو، شمع، سوپاپ و غیره تشکیل می‌شود. هنگامی که دربارهٔ کاهش **خدمات *بالقوهٔ*** این کامیون صحبت می‌کنیم می‌توانیم آن را در مورد اجزای تشکیل‌دهندهٔ کامیون ربط دهیم. گذشته از این، می‌توان کاهش **خدمات *بالقوهٔ*** کل دارایی را به عنوان تابعی مورد توجه قرار داد که با کاهش توان بالقوهٔ اجزای تشکیل‌دهندهٔ خود (از دیدگاه ارائه خدمات) کاهش می‌یابد.

شیوه ثبت مجموعه از دارایی‌ها

برای راحت شدن حسابداری یا شیوهٔ ثبت اغلب، دارایی‌ها را به صورت یک مجموعه مورد توجه قرار می‌دهند. مجموعهٔ دارایی‌های مشابه را **گروه** می‌نامند. مجموع دارایی‌های مختلف و متفاوت را **ترکیب** می‌نامند. اقلام جدید را برحسب بهای تمام شده به هر مجموعه اضافه می‌کنند. دارایی‌های قدیمی را برحسب خالص ارزش دفتری و برابر با ارزش فروش آنها از مجموعه خارج می‌کنند، یعنی برای خروج اقلام دارایی از مجموعه هیچ سود یا زیانی شناسایی نمی‌شود.

شیوهٔ ثبت یا حسابداری یک کامیون (اگرچه معمولاً براساس این دیدگاه انجام نمی‌شود) در واقع از شیوهٔ ثبت ترکیب ***دارایی‌ها*** است. جایگزین کردن یکی از چرخ‌های کامیون اقدامی متفاوت از جایگزین کردن یک کامیون (در یک مجموعه از ناوگان) نمی‌باشند. هنگامی که قطعه‌های جدید موردنیاز جایگزین (تعویض) می‌شوند، آنها را به کامیون اضافه می‌کنند. قطعه‌های قدیمی، که در واقع دارای ارزش اسقاط نیستند، به سادگی به صورت ضایعات منظور می‌نمایند. اگر این قطعه‌ها دارای ارزش اسقاط باشند، مبلغ مزبور به بهای تمام شده کامیون بستانکار می‌شود.

با کهنه یا قدیمی شدن قطعه‌ها و اجزای تشکیل‌دهندهٔ کامیون، توان این وسیلهٔ نقلیه در ارائه خدمات کاهش می‌یابد. از این رو، ***توان ارائه خدمات*** رو به کاهش می‌رود. پیش از این، کاهش توان ارائه خدمات را در قالب ***استهلاک*** تعریف کردیم. ولی در مورد جایگزین کردن قطعه‌های خراب چه می‌توان گفت؟ دارایی همواره در وضع اولیه یا نخستین باقی می‌ماند و توان ارائه خدمات کاهش نمی‌یابد. به بیان دیگر، به جای منظور کردن استهلاک می‌توان هزینهٔ نگهداری (در هر دوره) را ثبت کرد. اگر از این دیدگاه به دارایی نگاه کنیم، استهلاک نشان‌دهندهٔ هزینه نگهداری است که شرکت تمایلی به انجام دادن آن ندارد و یا حتی توان انجام دادن این کار را ندارد. استهلاک در سایهٔ فرسایش نمی‌تواند متفاوت از هزینهٔ تعمیرات و جایگزین کردن قطعات باشد. این شیوهٔ تجزیه و تحلیل یا چنین دیدگاهی باعث شد که **کمیتهٔ مفاهیم و *استانداردها*** متعلق به انجمن حسابداری آمریکا در ۱۹۶۴ در رابطه با دارایی‌های ثابت استهلاک را به صورت زیر تعریف کرد: ***هزینه تعمیرات این وسایل جهت دستیابی به مجدد خدمات بالقوه‌ای که طی دوره به مصرف رسیده است.***[۱۴] در حالی که نمی‌توان این هزینه را به راحتی برآورد (تعیین) کرد، ولی این واقعیت وجود دارد که استهلاک ***همواره با سیاست حفظ و نگهداری دارایی*** (که بنا بر فرض در مورد اموال به اجرا در می‌آید) رابطه‌ای تنگاتنگ دارد.[۱۵]

اگر استهلاک به روشی به اجرا درآید که به رابطه بین حفظ یا نگهداری دارایی و مقدار استهلاک توجه نشود آن را روش **جایگزینی** می‌نامند. اگر شرکتی دارای تعداد زیادی دارایی مشابه باشد، کاهش توان ارائه خدمات این مجموعه از دارایی‌ها تقریباً برابر با هزینهٔ جاری جایگزینی آنها خواهد بود. این هزینه را به جای هزینه ***استهلاک*** مورد توجه قرار می‌دهند. (در اجرای روش ***از دور خارج کردن اقلام*** برای

دارایی‌هایی که جایگزین شده‌اند، به جای منظور کردن هزینهٔ استهلاک از عدد متعلق به بهای تمام شده تاریخی استفاده می‌کنند). در شرکت‌های بسیار بزرگ، جایگزینی به طور منظم انجام می‌شود و به جای هزینه استهلاک از این اعداد استفاده می‌کنند. بدون توجه به تغییری که در بهای تمام شده اقلام (هزینه‌ها) در زمان جایگزینی رخ می‌دهد، بهای تمام شده اولیه دارایی کماکان به عنوان ارزش دفتری دارایی مورد توجه است. اگر قرار باشد این روش تغییر کند، باید از یک حساب ذخیره استفاده کرد و از نخستین سال‌های فعالیت شرکت تا زمانی که فرآیند جایگزینی به صورت یک رویداد نسبتاً ثابت و تکراری درآید باید در هر دوره هزینه استهلاک را ثبت کرد.

روش جایگزینی را یک روش قدیمی و منسوخ شده می‌دانند، ولی هنوز هم برای پیچ، مهره، فلز و قطعات مورد نیاز شرکت‌های راه‌آهن از این روش استفاده می‌شود. در شرکت‌های حمل و نقل هم در مورد لاستیک از این روش استفاده می‌کنند. در حسابداری مالی روش دیگری به کار می‌برند که در اجرای آن هزینه تعمیرات عادی را به عنوان هزینه دوره منظور می‌کنند، در حالی که بهای تمام شده اولیه قطعات جایگزین شده را به عنوان کل بهای تمام شده دارایی اصلی منظور می‌نمایند.

یکی از مشکلات موجود بر سر راه برآورد استهلاک (در اجرای روش مزبور) این است که هزینهٔ نگهداری، تا حد زیادی، به روشی بستگی دارد که اقلام دارایی را در مجموعه قرار می‌دهند. اگر قرار باشد هر قطعه براساس عمر مفید مورد انتظار مستهلک شود، جایگزینی قطعه مستلزم از دور خارج کردن قطعه قدیمی و نصب و تعبیه قطعه جدید می‌شود. برای مثال، اگر هر یک از لاستیک‌های کامیون به صورت جداگانه مستهلاک شود، باید آنها را براساس عمر مفید و موردانتظار مستهلک کرد و هنگام جایگزینی از دفاتر خارج نمود. سپس باید لاستیک‌های جدید را به عنوان هزینه سرمایه‌ای منظور کرد و براساس عمر مفید و موردانتظار آنها را مستهلک کرد. از سوی دیگر، اگر لاستیک‌ها را به عنوان بخشی از کامیون منظور کنیم، هزینهٔ جایگزینی را باید به عنوان هزینهٔ تعمیرات عادی منظور کرد. از این رو، باید بین جایگزینی قطعه‌های دارایی و قطعه‌های جدید تفاوت قائل شد. تفکیک نمودن این اقلام کار چندان ساده‌ای نیست. با وجود مشکلاتی که در مرحله عمل وجود دارد، از دیدگاه نظری تفکیک هزینهٔ استهلاک و هزینه نگهداری اهمیت زیادی دارد.

همچنین باید به تفاوت بین تعمیرات انجام نشده و افزایش سایر هزینه‌ها توجه کرد. شرکت می‌تواند هزینه تعمیرات و نگهداری را تأخیر اندازد و یا آنها را به کمترین مقدار ممکن برساند، که در نتیجه احتمال دارد سایر هزینه‌های عملیاتی، مانند هزینهٔ سوخت و دستمزد، افزایش یابد. از این رو، اگر ارزش محصولات ناشی از به کارگیری دارایی ثابت بماند، خالص ارزش ناشی از دارایی کاهش خواهد یافت. این کاهش در خالص ارزش ناشی از دارایی نیز در سایهٔ افزایش تعداد تعمیرات (با کهنه و قدیمی شدن دارایی) نیز کاهش خواهد یافت. تعمیرات پیاپی باعث می‌شود که زمان متعلق به تولید یا استفاده نمودن

از دارایی کم شود و بدین گونه محصولات ناشی از به کارگیری دارایی کاهش خواهد یافت. دیدگاه‌های مبتنی بر استهلاک براساس نقش دارایی در ارائه خدمات ایجاب می‌کند که کاهش توان دارایی در ارائه خدمات بالقوه مورد توجه قرار گیرد.

عمر دارایی

بدون توجه به موضوع منسوخ شدن دارایی (از دیدگاه اقتصادی) و سیاست جایگزینی، عمر یک قلم دارایی، مانند یک کامیون، عبارت است از عمر نخستین قطعهٔ مهم که از کار بیفتد (مدت زمانی که این قطعه مورد استفاده قرار گیرد). اگر موضوع سیاست جایگزینی و تعمیرات مطرح نباشد، عمر فیزیکی دارایی برابر است با کوتاه‌ترین عمر فیزیکی مهم‌ترین قطعات (یک لاستیک خراب به معنی پایان عمر کامیون است). ولی معمولاً می‌توان لاستیک‌های خراب را تعمیر یا جایگزین کرد. شرکت با انجام دادن چنین کاری می‌تواند عمر کامیون را طولانی‌تر کند تا اینکه قطعه‌های دیگری خراب شود و نیاز به تعمیر یا جایگزینی باشد. در برخی از موارد، می‌توان به علت‌های فرهنگی یا تاریخی برخی از اقلام دارایی را به صورت نامحدود حفظ و نگهداری کرد، ولی هزینهٔ انجام دادن چنین کاری بیش از هزینهٔ جایگزین کردن دارایی (با یک دارایی جدید) می‌باشد. گذشته از این، معمولاً مسئلهٔ منسوخ یا ناباب شدن دارایی باعث می‌شود که هزینه‌هایی را که برای تعمیر یا نگهداری به مصرف می‌رسانند، از دیدگاه اقتصادی، معقول نباشد. نکته اصلی در این است که در یک محدودهٔ مشخص و گسترده، عمر یک قلم دارایی را نمی‌توان تعیین کرد، ولی شرکت در اجرای سیاست‌های جایگزینی و انجام دادن تعمیرات می‌تواند عمر دارایی را مشخص کند. در مورد کامیون با انجام دادن تعمیرات مرتبط و عوض کردن قطعه‌ها می‌توان عمر آن را طولانی کرد (بدیهی است که اگر چنین کارهایی انجام نشود عمر دارایی مزبور کوتاه‌تر خواهد شد). از این رو، عمر یک دارایی، تا حدی در سایه سیاست‌های مربوط به تعمیرات و نگهداری تعیین می‌شود.

عکس قضیه هم صادق است: سیاست تعمیرات و جایگزینی را که شرکت به اجرا در می‌آورد تابع عمر مفید و موردانتظار دارایی خواهد بود. برای مثال هرگاه انتظار می‌رود عمر مفید دارایی بسیار کوتاه باشد می‌توان هزینه‌های تعمیرات و نگهداری را کاهش داد و به کمترین مقدار ممکن رسانید. برای مثال، اگر قرار است در مورد یک قرارداد ویژه قطعه‌های خاصی مورد استفاده قرار گیرد و با پایان یافتن مدت قرارداد دارایی‌ها رها شود، از دیدگاه اقتصادی ایجاب می‌کند که هزینه‌های مربوط به تعمیرات و نگهداری را به کمترین مقدار ممکن رسانید، بدان حد که بتوان تا پایان مدت قرارداد از دستگاه‌ها استفاده کرد. از این رو، عمر مفید یک قلم دارایی به وسیلهٔ یکی از دو عامل زیر (هر کدام عمر کوتاه‌تری دارد) تعیین می‌شود: سطح مطلوب هزینهٔ تعمیرات و نگهداری و یا منسوخ شدن دارایی، از دیدگاه اقتصادی.

یکی از اثرهای ناشی از وجود این ارتباط تنگاتنگ بین سیاست‌های مربوط به نگهداری دارایی‌ها و عمر دارایی این است: اگر هزینه‌های تعمیرات و نگهداری به تأخیر افتد یاکاهش یابد و به حدی برسد که کمتر از مقدار موردنیاز برای حفظ سرمایه (در دورهٔ عمر مفید آن) باشد، در آن صورت باید مبلغی که به عنوان استهلاک تخصیص می‌یابد، افزایش یابد.

بودجهٔ تعمیرات

در این متن مقصود از حفظ یا ***نگهداری*** دارایی این است که بتوان دارایی یا اموال را از نظر عملیاتی در وضعی نگه داشت که دارای کارآیی یا راندمان باشد. اغلب مقصود از نگهداری این است که تعمیرات عادی و مرتب انجام شود. مقصود از تعمیر همانا نگهداری و حفظ دارایی در وضع اولیه است، بدون اینکه عمر مفید آن افزایش یابد. ولی معمولاً تعمیرات به دو صورت انجام می‌شود: (۱) تعمیر یک دستگاه یا قطعه (و پرداخت دستمزد مربوط) برای اصلاح قطعهٔ خراب و برگردان وضع دستگاه به حالت اولیه و (۲) جایگزین کردن یک یا چند قطعه از یک دستگاه یا قطعه‌های جدید (بدون جایگزین کردن کل دستگاه). هزینه‌های نگهداری و تعمیرات از نوع اول می‌تواند عمر مفید دارایی را افزایش دهد، زیرا هرگاه قطعه‌ای از یک وسیله خراب شود آن را تعمیر می‌نمایند. این افزایش در عمر مفید دارایی، تا حدی به سبب اجرای سیاست‌های مربوط به جایگزینی اقلام است. اگر قرار باشد برخی از قطعه‌ها هر سال یا هر دو سال یک‌بار عوض شود و اگر برخی دیگر از قطعه‌ها در دوره‌های زمانی بلندمدت‌تر عوض شود، در سال‌های انتهایی عمر مفید دارایی چندین قطعه را باید جایگزین کرد و این اقدام باعث می‌شود که با گذشت زمان هزینه‌های تعمیرات (مربوط به قطعه‌های متعدد دستگاه) افزایش یابد.

گاهی حسابداران توصیه می‌کنند که با در نظر گرفتن یک حساب به نام ***حساب ذخیره هزینهٔ تعمیرات*** در طول عمر مفید دارایی را همسان ساخت؛ نیاز به این شیوهٔ تخصصی یا همسان‌سازی هزینه‌های تعمیرات براساس این فرض قرار دارد که هزینهٔ استهلاک سالانه نشان‌دهندهٔ این است که فقط بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ دارایی (بدون توجه به زمان تعمیرات) بر روی دوره‌های زمانی تخصیص می‌یابد. اجرای این توصیه ایجاب می‌کند که کل هزینهٔ تعمیرات متعلق به عمر مفید دارایی را برآورد کرد و بتوان بر آن اساس مبلغی را که به عنوان ذخیره برای تعمیرات در نظر گرفته می‌شود (برای هر دوره) تعیین کرد. معمولاً این حساب را در گروه بدهی‌ها و زیر عنوان یک ذخیره گزارش می‌کنند. ولی حساب مزبور دارای ویژگی‌های یک حساب بدهی نخواهد بود، زیرا آن بر پایهٔ این فرض قرار دارد که در آینده رویدادی رخ خواهد داد.

راه بهتر برای ثبت هزینهٔ بودجه‌بندی شده برای تعمیرات این است که آن را به عنوان یک بدهی منظور کرد، به گونه‌ای که به عنوان حساب کاهندهٔ دارایی مربوطه گزارش شود، اقدامی مشابه روشی که

استهلاک انباشته را گزارش می‌کنند. این روش معقول‌تر است. زیرا آن نشان‌دهندهٔ هزینه‌های اضافی است که به قطعات با عمر کوتاه‌تر (نسبت به قطعاتی با عمر بیشتر) تخصیص می‌یابد. از این رو، آن یک استهلاک است و از همین دیدگاه می‌توان به حساب استهلاک انباشته بستانکار کرد. هنگامی که هزینهٔ تعمیرات به مصرف می‌رسد، می‌توان آن را به حساب ذخیره (برای تعمیرات) یا به حساب استهلاک انباشته بدهکار کرد. از این رو، روش مزبور مشابه روش ثبت هزینهٔ تعمیرات اصلی یا عمده است. اگرچه راه دقیق‌تر این است که یک قلم دارایی را حذف کرد و هزینهٔ تعمیرات را به عنوان هزینهٔ سرمایه منظور کرد، ولی تعیین هزینهٔ یک قلم دارایی جایگزین شده (نسبت به روش بالا) مشکل‌تر است. فراتر این که این روش همانند روش مشابه پیشنهادی در بالا (برای شیوهٔ ثبت هزینهٔ تعمیرات عمده) دارای همان نقاط ضعف است.

نگهداری سرمایه

اگر دارایی‌ها را به عنوان مجموعه‌ای از اقلام غیرمشابه مورد توجه قرار دهیم، در آن صورت باید شرکت را یک مجموعه بزرگ از قطعه‌های کوچک مورد توجه قرار داد (مانند دیوار، سقف، دستگاه، وسیلهٔ حمل و نقل) که به صورت مرتب جایگزین می‌شوند. با توجه به اصل ***تداوم فعالیت*** فرض بر این است که شرکت عمر نامحدود دارد. در نتیجه، چون از این دیدگاه به شرکت نگاه شود، چیزی به نام استهلاک وجود نخواهد داشت، بلکه شرکت به صورت مستمر قطعه‌ها را جایگزین می‌کند و تعمیرات را انجام می‌دهد. بدیهی است که مدیر می‌تواند تصمیم بگیرد قطعه‌ای را تعمیر یا تعویض ننماید. اگر چنین کاری انجام شود، خدمتی را که کل سیستم ارائه خواهد کرد کاهش می‌یابد. از سوی دیگر، مدیریت می‌تواند قطعه‌ها یا بخش‌هایی را اضافه کند و بدین وسیله توان بالقوهٔ کل دستگاه را در ارائه خدمت افزایش دهد.

اگر واحد تجاری را به صورت مجموعه‌ای از دارایی‌های ناهمگون به تصور درآوریم، دیدگاه مزبور باعث خواهد شد که استهلاک را از زاویهٔ ***نگهداری سرمایه*** تعریف کنیم. چنین دیدگاهی از استهلاک (که از دیدگاه مبتنی بر کاهش توان دارایی در ارائه خدمت، گسترده‌تر است) بیانگر این است که فقط در صورتی سود به دست می‌آید که مبلغ سرمایه‌گذاری در پایان دوره بیش از مبلغی باشد که در آغاز دوره سرمایه‌گذاری شده است (با فرض اینکه طی این دوره در مورد اقلام سرمایه‌ای هیچ معامله‌ای انجام نشده و سود تقسیمی پرداخت نشده باشد). تعریف‌هایی را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه کرد، بیانیهٔ جامعهٔ حسابداری آمریکا و دیدگاهی را که کمیتهٔ مفاهیم و استانداردها ارائه کرد، همگی بر پایهٔ روش ***نگهداری سرمایه*** قرار دارند. ولی هریک از آنها از دیدگاه متفاوتی به مفهوم ***نگهداری سرمایه*** نگاه کرده است. تعریفی را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه کرد ایجاب می‌کند که

سرمایه‌گذاری اولیه (مبلغ پولی) دست کم، در طول عمر مفید دارایی حفظ شود و یا ثابت بماند. برای حفظ بهای تمام‌شدهٔ اولیه (نگهداری آن در همان سطح) در طول عمر مفید دارایی هر نوع اقدام معقولی به عمل آورد. تعریفی راکه جامعهٔ حسابداری آمریکا از استهلاک کرد ایجاب می‌کند ***توان بالقوه در ارائه خدمت*** یا معادل آن، برحسب بهای تمام‌شدهٔ اولیه، حفظ شود. در تعریفی که کمیتهٔ مفاهیم و استانداردها (متعلق به انجمن حسابداری آمریکا) ارائه کرد بر حفظ و نگهداری ***ظرفیت عملیاتی*** یا ***سرمایهٔ فیزیکی*** تأکید می‌شود. ولی، در هیچ یک از این موارد نیازی به جایگزینی اقلام یا اقدام مشابه نیست؛ حفظ نکردن ***سرمایهٔ فیزیکی*** یا ***سرمایهٔ دلاری*** به سبب زیان‌های وارده یا به علت‌های دیگری به معنی نفی وجود استهلاک نیست.

نقطهٔ قوت روش مبتنی بر ***نگهداری سرمایه*** این است که در اجرای این روش می‌توان تغییرات در ارزش دلار و بر مبنای ارزش جایگزینی شناسایی (ثبت) کرد. دارایی راکه باید نگه داشت می‌توان از دیدگاه سرمایه‌گذاری اولیه برحسب دلار رایج تفسیر کرد، یا می‌توان آن را برحسب ارزش جایگزینی در آغاز یا پایان دورهٔ حسابداری گزارش کرد.

نقطهٔ ضعف عمدهٔ روش ***نگهداری سرمایه*** این است که در اجرای آن نمی‌توان سود عملیاتی را از سود و زیان غیرمترقبه (و غیرعملیاتی) تفکیک کرد. اگر از شاخص‌های دیگری استفاده نشود، نمی‌توان مبنایی ارائه کرد تا بدان وسیله استهلاک عملیاتی عادی را از زیان غیرعادی (مربوط به توان ارائه خدمات) تفکیک کرد. همچنین روش مزبور ایجاب می‌کند که سرمایه را به صورتی دقیق‌تر تعریف کرد. از این رو، در اجرای این روش نمی‌توان تعریف دقیقی از سرمایه ارائه کرد و بر آن اساس رهنمود خاصی ارائه نمود؛ بلکه فقط می‌توان یک رهنمود کلی ارائه کرد که در نتیجه از دیدگاههای مختلف قابل تفسیر خواهد بود.

روش مبتنی بر موجودی کالا. نخستین روش برای شناسایی (ثبت) استهلاک براساس ***نگهداری سرمایه*** قرار دارد. در اجرای این روش، در دوره‌های زمانی مشخص یا هنگام انحلال واحد تجاری ارزش دارایی‌ها را دوباره تعیین می‌کنند. روش مبتنی بر تعیین ارزش موجودی کالا بر پایهٔ تعیین ارزش دارایی‌ها (برای یک واحد تجاری جدید) یا بر مبنای بهای تمام‌شدهٔ دارایی (با منظور کردن زیان ناشی از کاهش بهره‌وری) قرار دارد. مبنای نخست را می‌توان براساس ***ارزش انحلال*** یا بر مبنای قیمت رایج بازار تعیین کرد. دومین مبنای تعیین ارزش اقلام باعث می‌شود پدیده‌ای به دست آید که آن را ***استهلاک مورد مشاهده*** می‌نامند و بر پایهٔ تغییر در کارآیی دارایی (از دیدگاه مهندسی) قرار دارد [و نه بر پایهٔ کاهش توان دارایی در ارائهٔ خدمات بالقوه].

استفاده از ***ارزش انحلال*** یا ***قیمت رایج بازار*** دارای یک مزیت است، زیرا در روش مزبور می‌توان رویدادها را از دیدگاه دنیای واقعی تفسیر کرد و نیازی به تخصیص اقلام بر یک مبنای بدون ضابطه

نخواهد بود. ولی، کاهش قیمت بیانگر چیزی نیست که به عنوان استهلاک مورد توجه قرار می‌گیرد، زیرا آن شامل سود و زیان غیرعملیاتی می‌شود که عوامل بازار در ایجاد آنها نقش دارند. معمولاً تصور بر این است که استفاده کردن از ***استهلاک مورد مشاهده*** نمی‌تواند مناسب باشد، زیرا برای تعیین آن عواملی چون واقعیت‌های اقتصادی (با توجه به منسوخ یا ناباب شدن دارایی) مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

اگرچه روش مبتنی بر ***موجودی کالا*** قدیمی و منسوخ می‌باشد، ولی گاهی به سبب راحت بودن شیوهٔ محاسبه آن را به کار می‌برند. برای مثال، برای مستهلک کردن ابزار و وسایل از این روش استفاده می‌کنند. در پایان دوره کالای موجود شمارش می‌شود و با توجه به وضع فیزیکی هریک از اقلام دارایی ارزش آنها را تعیین می‌نمایند. برای محاسبهٔ هزینهٔ استهلاک، ارزش موجودی‌ها در پایان دوره را از کل مبلغ متعلق به آنها در آغاز دوره (و هزینهٔ خرید اقلام طی دوره) کم می‌کنند.

پرسش‌های این بخش

۱ـ تفاوت بین استهلاک بر مبنای ***ترکیب*** و استهلاک بر مبنای ***گروه*** دارایی‌ها را بیان نمایید.
۲ـ چگونه سیاست نگهداری دارایی‌ها می‌تواند بر عمر مفید آنها اثر بگذارد.
۳ـ استهلاک را از دیدگاه ***هزینه‌های نگهداری*** تعریف کنید.
۴ـ افزایش هزینهٔ تعمیرات چگونه می‌تواند بر ***خالص درآمد ناشی از دارایی*** اثر بگذارد؟ فرض کنید که مقدار آن ثابت می‌ماند.
۵ـ مفهوم ***مستهلک کردن*** کل واحد تجاری را تعریف کنید.

بازده سرمایه

متداول‌ترین روش محاسبهٔ استهلاک روشی است که در اجرای آن استهلاک را با گذشت زمان محاسبه می‌کنند و آن را ***استهلاک بر مبنای زمان*** می‌نامند. در اجرای این روش بهای تمام‌شدهٔ دارایی بر روی دوره‌های زمانی (و نه بر روی میزان خدمات ارائه شده) سرشکن می‌کنند. شناخته‌شده‌ترین روش همان روش خط مستقیم است و نمونهٔ دیگر روش مضاعف نزولی می‌باشد. اساس فرض روش‌های مزبور بر این پایه قرار دارد که استهلاک تابع زمان (و نه تابع میزان استفاده از محصول) است. منسوخ یا ناباب شدن و فرسایش دارایی در طول زمان از جمله عوامل تعیین‌کنندهٔ کاهش خدمات بالقوه‌ای هستند که دارایی می‌تواند ارائه کند (و این دیدگاه مغایر با فرسایش ناشی از استفاده کردن از دارایی است). از این رو، چنین فرض می‌شود که در هر دوره از زمان مقداری از خدمات بالقوه‌ای را که دارایی می‌تواند ارائه

کند، کاهش می‌یابد. فرض بر این گذاشته می‌شود که بدون توجه به میزان استفاده از دارایی، دارایی مزبور در هر دوره خدمات یکسانی ارائه می‌کند [کاهش کل بهای تمام‌شدهٔ دارایی در همهٔ دوره‌ها یکسان است].

قضیه: فقط یک قلم دارایی

در اجرای روش‌های مبتنی بر گذشت زمان، که اغلب مورد بحث قرار می‌گیرد، نرخ بازده سرمایه، به تدریج افزایش می‌یابد. برای مثال به موردی توجه کنید که استهلاک به روش خط مستقیم محاسبه می‌شود و دارایی مزبور جریان ثابتی از سود ایجاد می‌کند. به ویژه، فرض کنید دستگاهی به قیمت ۶ هزار دلار خریداری شده است (بهای تمام‌شدهٔ آن ۶ هزار دلار است) و انتظار می‌رود که عمر مفید آن سه سال و ارزش اسقاط صفر باشد. همچنین فرض کنید که استهلاک به روش خط مستقیم محاسبه می‌شود و مبلغ سرمایه‌گذاری شده یک جریان ثابت از خالص درآمد (کل درآمد منهای همهٔ هزینه‌های عملیاتی غیر از استهلاک) به مبلغ ۲۴۰۰ دلار به وجود می‌آورد. سود خالص یعنی خالص درآمد منهای استهلاک به ۴۰۰ دلار می‌رسد. بازده سرمایه طی سه سال به شرح زیر خواهد بود:

$$\text{سال اول}: \frac{۴۰۰}{۶۰۰۰} = ٪۶/۷$$

$$\text{سال دوم}: \frac{۴۰۰}{۴۰۰۰} = ٪۱۰$$

$$\text{سال سوم}: \frac{۴۰۰}{۲۰۰۰} = ٪۲۰$$

با استفاده از روش‌های پیشرفته‌تر می‌توان جریان‌های نقدی هر دوره را محاسبه کرد. ولی این روش بسیار ساده نکته‌ای را روشن می‌نماید، مبنی بر اینکه با کاهش یافتن خالص ارزش دارایی (در صورتی که سایر عوامل تغییر نکند) بازده سرمایه افزایش می‌یابد.

مسئلهٔ اصلی این است که طی هر سه سال می‌توان به نتیجه‌های نادرستی دست یافت [با محاسبه، اعداد نادرستی گزارش کرد]. روندی ارائه می‌شود که مسیر رو به بالا، و نه رو به پایین، می‌پیماید. پیش‌بینی‌های مبتنی بر این روند نادرست و گمراه‌کننده خواهند بود. گذشته از این، این شیوهٔ محاسبه می‌تواند موجب پیدایش دیدگاه نادرست شود که شرکت باید دستگاه موجود را (پیش از رسیدن به پایان عمر مفید) با یک دستگاه پیشرفته‌تر که ظرفیت عملیاتی گسترده‌تر دارد جایگزین کند.

دستگاه کنونی مانند درشکهٔ یک اسبه، تا زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که یا درشکه بشکند و یا اسب از پا درآید.

قضیه: چند قلم دارایی

در تجزیه و تحلیل قضیهٔ پیش چنین فرض شد که شرکت فقط یک قلم دارایی دارد. حالت دیگر این است که فرض کنیم شرکت همهٔ دارایی‌ها را در یک مقطع مشخص زمانی خریده است. این فرض، به طور کامل غیرواقعی است؛ زیرا بیشتر شرکتها دارای مجموعه‌ای از دارایی هستند که طی یک دورهٔ زمانی طولانی خریداری کرده‌اند. فرض کنید شرکتی یک دارایی جدید در یک سال بخصوص به مبلغ ۶۰۰۰ دلار خریده است. همانند قضیهٔ پیش باز هم فرض کنید که عمر مفید دارایی سه سال و ارزش اسقاط آن صفر است. باز هم فرض کنید که استهلاک در سه سال پیاپی به ترتیب ۲۵۰۰ دلار، ۱۵۰۰ دلار و ۲۰۰۰ دلار می‌شود. موضوع بسیار روشن این است که مجموع این سه عدد به ۶۰۰۰ دلار می‌رسد.

این شرکت پس از سه سال دارای سه نوع دارایی است: یک دارایی که آن را دارایی جدید می‌نامیم، دارایی دیگر را دارایی قدیمی و دارایی سوم را دارایی دوساله می‌نامیم. این سه دسته از دارایی را به ترتیب A_0 ، A_1 و A_2 می‌نامیم. دارایی سه ساله بدون ارزش است. طی سال چهارم (و هر سال پس از آن) دارایی یک سال قدیمی‌تر می‌شود و بر مبنای استهلاک یک سال مستهلک می‌گردد. الگوی زیر به دست می‌آید:

A_0 به صورت A_1 درمی‌آید و استهلاکی به مبلغ ۲۵۰۰ دلار به وجود می‌آید.

A_1 به صورت A_2 درمی‌آید و مبلغ استهلاک به ۱۵۰۰ دلار می‌رسد.

A_2 به صورت A_3 درمی‌آید و استهلاک به ۲۰۰۰ دلار می‌رسد.

کل استهلاک این سال به ۶۰۰۰ دلار می‌رسد.

استهلاک برابر است با پول نقد مورد نیاز برای خرید یک دارایی جدید و این در حالی است که قدیمی‌ترین دارایی به طور کامل مستهلک شده است. با خریدن دارایی جدید، این چرخه یک بار دیگر تکرار می‌شود. در یک چنین حالتی می‌گویند که شرکت در یک حالت ***پایدار یا یکنواخت*** قرار گرفته است.

ارزش دفتری این سه دارایی به ۶۰۰۰ دلار، ۳۵۰۰ دلار و ۲۰۰۰ دلار می‌رسد که جمع آنها ۱۱۵۰۰ دلار می‌شود. اگر این سه دسته دارایی وجود داشته باشد، خالص درآمد هریک به ۲۴۰۰ دلار و بازده دارایی به ۱۰/۴۳ درصد می‌رسد [$\frac{(۷۲۰۰-۶۰۰۰)}{۱۱۵۰۰}$]. این بازده با هیچ یک از مقادیر محاسبه‌شده در بالا برابر نمی‌باشد ولی جای شگفتی هم نیست که عدد مزبور تقریباً برابر با میانگین آنها می‌باشد.

با توجه به این تجزیه و تحلیل و این دیدگاه که شرکت در یک حالت ***یکنواخت یا پایدار*** است، چندین نکتهٔ مهم قابل ذکر می‌شود:

۱. هر روشی از استهلاک که مورد استفاده قرار گیرد، همواره کل استهلاک به روش‌های مختلف یکسان می‌شود.

۲. در طول زمان کل استهلاک ثابت می‌ماند.
۳. در طول زمان خالص ارزش دفتری و ناخالص ارزش دفتری ثابت می‌ماند.
۴. با این پیش‌فرض که سود همواره ثابت یا پایدار است، بازده سرمایه (که برای محاسبهٔ آن سود را بر خالص ارزش دفتری تقسیم می‌کنند) ثابت می‌ماند.

اگر این نکته‌ها را از دیدگاه دیگری مورد توجه قرار دهیم، برای شرکت‌هایی که در یک وضع پایدار قرار دارند هیچ فرقی نمی‌کند که کدام یک از روش‌های مبتنی بر زمان (برای مستهلک کردن دارایی‌ها) انتخاب نمایند. تفاوت زمانی به وجود می‌آید که شرکت در یک وضع پایدار نباشد، مانند شرکت‌هایی که شاهد رشد سریع می‌باشند.

این موضوع هم واقعیت دارد که به ندرت امکان دارد شرکتی در یک وضع پایدار قرارگیرد، و از سوی دیگر به ندرت امکان دارد که شرکتی فقط دارای یک قلم دارایی باشد. بیشتر شرکت‌ها در وسط این طیف قرار می‌گیرند. شرکتهای بزرگ تقریباً به یک حالت پایدار می‌رسند. شرکت‌های تازه تأسیس، رشد فزاینده دارند و دارای وضع پایداری نمی‌باشند. از این رو، هنگام بررسی اثر روش‌های استهلاک باید به هر دو انتهای این طیف توجه کرد و آنگاه به نقاطی توجه نمود که در وسط‌های این طیف قرار می‌گیرند.

همچنین موضوع رشد شرکت و رسیدن به یک وضع پایدار هم موضوع قابل توجه است. می‌توان ثابت کرد که در برخی از شرایط مشخص، هنگام گذر از مرحله‌های مختلف و رسیدن به یک وضع پایدار، نرخ بازده دارای نوسان‌های شدید (و رو به کاهش) خواهد بود تا اینکه شرکت به یک وضع پایدار برسد. به صورتی گذرا، نباید بی‌احتیاطی کرد و هنگام بحث دربارهٔ استهلاک به مسائل مطرح در مرحله‌های مختلف (رسیدن شرکت از مرحله‌ای که فقط دارای یک قلم دارایی است تا رسیدن به مرحله‌ای که چندین قلم دارایی وجود دارد) نتیجه‌ها را تعمیم داد.

محاسبهٔ سودآوری

این واقعیت که چون شرکت به یک مرحله یا وضع پایدار برسد، بازده سرمایه یا بازده دارایی‌ها، در بلندمدت، دارای وضع ثابتی می‌شود مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرارگرفته است. آیا این بازده بیانگر چه نکاتی دربارهٔ سودآوری شرکت است؟ به صورتی دقیق‌تر، در مورد نرخ سود چه می‌توان گفت؟ معمولاً نرخ سود با نرخ بازده داخلی همسو است. در این حالت خاص، جریان خالص درآمد ۲۴۰۰ دلاری سالانه از بابت یک قلم دارایی که بهای تمام‌شدهٔ آن ۶۰۰۰ دلار است، نرخ بازده داخلی به ۹/۷۰ درصد خواهد رسید. این بازده با هیچ یک از مبالغ محاسبه شده (در پیش) برابر نیست. به بیان دیگر، بازده سرمایه نمی‌تواند بیانگر میزان سودآوری باشد.

و باز هم توجه کنید که با افزایش استهلاک بازده سرمایه افزایش می‌یابد. برای مثال اگر به جای

۲۵۰۰ دلار، ۱۵۰۰ دلار و ۲۰۰۰ دلار ما مقادیر ۳۵۰۰ دلار، ۱۵۰۰ دلار و ۱۰۰۰ دلار را مورد استفاده قرار داده بودیم، کل خالص ارزش دفتری به ۹۵۰۰ دلار (۶۰۰۰ دلار، ۲۵۰۰ دلار و ۱۰۰۰ دلار) می‌رسید. در چنین حالتی، بازده سرمایه ۱۲/۶۳ درصد می‌شد [$\frac{(۷۲۰۰-۶۰۰۰)}{۹۵۰۰}$]. اگر شرکت بتواند از طریق دست‌کاری در جدول استهلاک بازده سرمایه را افزایش دهد، در آن صورت به حداکثر رساندن بازده سرمایه نمی‌تواند عددی قابل اتکا باشد تا بر آن اساس سودآوری را به حداکثر رسانید.

متأسفانه نمی‌توان عدد دیگری را جایگزین بازده سرمایه کرد. از این رو، استفاده کننده از گزارشات مالی ناگزیر است به اعداد ارائه شده در مورد بازده سرمایه اتکا نماید ولی نباید این نکته را هم فراموش کرد که اگر مدیریت در شیوهٔ منظور کردن دارایی‌ها دارای ثبات رویه نباشد و روش ثابتی را به اجرا در نیاورد، هر نوع تغییر در بازده سرمایه می‌تواند بیانگر تغییراتی باشد که در مورد شیوهٔ ثبت رویدادهای مالی (دفترداری) رخ داده است.

روش مبتنی بر نرخ بهره

برای اطمینان یافتن از اینکه بازده سرمایه با نرخ بهرهٔ داخلی برابر است از روشی استفاده می‌کنند که آن را **روش مبتنی بر نرخ بهره** می‌نامند. برای مستهلک کردن حسابهای دریافتنی و پرداختنی بلندمدت این روش بسیار مطلوب است ولی به ندرت امکان دارد که آن را در مورد دارایی‌های سرمایه‌ای به کار ببرند. روش مزبور از این دیدگاه جالب توجه است که در اجرای آن استانداردی تعیین می‌کنند که می‌توان تفاوت (فاصلهٔ بین) بازده سرمایه و نرخ بازده داخلی را تعیین کرد.

در اجرای روش مبتنی بر نرخ بهره ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده را محاسبه می‌کنند [روشی که در بودجه‌بندی سرمایه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد]. برای محاسبهٔ ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده در زمان t، فرمول به صورت زیر است:

$$V_0 = \sum_{t=1}^{R} \frac{C_t}{(1+i)^t} \quad (1)$$

که در این رابطه:

V_0 = ارزش فعلی دارایی در زمان صفر

C_t = افزایش جریان نقدی در هر دوره t

i = نرخ بازده فرصت یا هزینهٔ سرمایه

همان گونه که در فصل ۶ گفتیم، اگر فرض شود که i برابر با نرخ فرصت سرمایه (برای یک سرمایه‌گذاری بدون ریسک) باشد، ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده را می‌توان با منظور کردن ریسک مورد نظر محاسبه کرد. ولی در بسیاری از مطالبی که در این زمینه نوشته شده است، فرض بر این می‌گذارند که i نشان‌دهندهٔ هزینهٔ سرمایه است. همچنین در فصل ۶ دربارهٔ نقاط ضعف این مفروضات

بحث کرده‌ایم.

اگر در معادلهٔ (۱) بهای تمام‌شدهٔ تاریخی (یا عدد دیگری متعلق به اقلام ورودی) را به جای ارزش فعلی دارایی قرار دهیم و نیز به جای نرخ فرصت یا هزینهٔ سرمایه عدد متعلق به نرخ بازده داخلی قرار دهیم، فرمول زیر به دست می‌آید:

$$BV = \sum_{t=1}^{R} \frac{C_t}{(1+r)^t} \qquad (۲)$$

که در این رابطه:

BV = بهای تمام‌شدهٔ دارایی (ارزش دفتری اولیهٔ دارایی)

r = نرخ بازده داخلی

اگر معادلهٔ شمارهٔ (۲) را حل کنیم نرخ بازده داخلی، r برابر با ۹/۷ درصد می‌شود (با توجه به نمونه‌ای که در عبارت پیش ارائه کردیم). با فرض اینکه طی عمر مفید دارایی این نرخ ثابت می‌ماند، می‌توان استهلاک هر سال را محاسبه کرد. در نمودار ۲-۱۵ این شیوهٔ محاسبه ارائه شده است. روش مزبور همانند روشی است که برای استهلاک حساب‌های دریافتنی و پرداختنی بلندمدت، مانند اوراق قرضه، به کار می‌برند.

همچنین روش مبتنی بر نرخ بهره را ***روش مبتنی بر وجوه استهلاکی*** یا ***روش مبتنی بر اقساط سالانه*** هم می‌نامند. در شرکت‌های عام‌المنفعه [در آمریکا شرکتهای آب و برق] از این روش‌ها استفاده می‌کنند. در اجرای این روش، هزینهٔ استهلاک را به صورت نوعی قسط سالانه منظور می‌کنند و با توجه به افزایش استهلاک انباشته از یک نرخ بهره (برابر با وجوه استهلاکی مفروض) در نظر می‌گیرند. به ویژه زمانی که نرخ آب یا برق را براساس بهای تمام‌شدهٔ مستهلک نشدهٔ دارایی (به عنوان یک مبنای تعیین‌کنندهٔ نرخ) به کار می‌برند، یکی از جنبه‌های بسیار مهم روش وجوه استهلاکی این است که در اجرای آن شرکت عام‌المنفعه [آب یا برق] می‌توان در زمانی که طبق مقررات درآمد ثابت نگه داشته می‌شود، نرخ بازده کل سرمایه را به صورت یک عدد ثابت تعیین کرد. در دیدگاه مخالف هم برای محاسبهٔ استهلاک دارایی‌ها از همین روش [روش مبتنی بر نرخ بهره] استفاده می‌کنند و مدعی می‌شوند که:

۱- نمی‌توان انتظار داشت که همهٔ داراییها که شاهد افزایش ارزش هستند همواره خدماتی یکسان [با نرخ ثابت] ارائه کنند.

۲- معمولاً هزینه‌های تعمیرات و نگهداری افزایش می‌یابد.

۳- معمولاً با نزدیک شدن به سالهای آخر عمر مفید دارایی، کارآیی عملیاتی کاهش می‌یابد.

روش‌های مبتنی بر نرخ بهره نمی‌توانند از روش‌هایی مانند استهلاک به روش خط مستقیم، بهتر باشند. در اجرای این روش‌ها عامل دیگری (نرخ بازده) مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی عوامل دیگری را که باید در این محاسبه گنجانید، مورد توجه قرار نمی‌گیرند.

نمودار ۲-۱۵ محاسبهٔ استهلاک بر مبنای نرخ بهره

آغاز سال	ارزش دفتری دارایی در آغاز سال	سود = ۹/۷۰ درصد ارزش دفتری در آغاز سال	استهالک = خالص درآمد به مبلغ ۲۴۰۰ دلار منهای سود	بازده سرمایه
۱	۶,۰۰۰	۵۸۲	۱,۸۱۸	۵۸۲÷۶۰۰۰=٪۹/۷۰
۲	۴,۱۸۲	۴۰۶	۱,۹۹۴	۴۰۶÷۴.۱۸۲=٪۹/۷۰
۳	۲,۱۸۸	۲۱۲	۲,۱۸۸	۲۱۲÷۲,۱۸۸=٪۹/۷۰
۴	۰			

پرسش‌های این بخش

۱. هنگامی که گروهی از دارایی‌هامورد توجه قرار می‌گیرند و شرکت در یک وضع پایدار است، در مورد استهلاک چه نکات مهمی مطرح می‌شود؟
۲. هزینهٔ استهلاک مربوط به دارایی‌ها هنگامی که شرکت در وضع پایدار است) با استهلاک مربوط به زمانی که شرکت از روش جایگزینی استفاده می‌کند، مقایسه نمایید.
۳. تفاوت عمدهٔ بین روش مبتنی بر نرخ بهره و سایر روش‌های استهلاک را بیان کنید.
۴. هنگامی که کسی بخواهد با استفاده از بازده سرمایه مقدار سودآوری را محاسبه کند با دو مسئلهٔ بزرگ رو به رو می‌شود؛ آنها را بیان نمایید.

خلاصه

دیرزمانی است که حسابداران به این واقعیت توجه کرده‌اند که عمر دارایی‌های ثابت محدود است و برای کنار گذاردن (و از دفاتر خارج کردن) دارایی‌هایی که زمانی مولد بوده‌اند باید چاره‌ای بیندیشند. طی سدهٔ نوزدهم و سال‌های نخستین سدهٔ بیستم، بیشتر شرکت‌هایی که متوجه این مسئله شدند برای حل آن درصدد تجدید ارزش دارایی‌ها در دوره‌های مشخص زمانی برآمدند و یا جایگزینی و یا از دور خارج کردن دارایی‌ها، آنها را به حساب هزینه‌های دوره منظور کردند. پس از آن تلاش‌هایی صورت گرفت تا در هر دوره هزینهٔ استهلاک منظور شود و این راه یا روشی بود برای تخصیص دادن بهای تمام‌شدهٔ دارایی (به روشی منظم یا سیستماتیک) بر طول عمر مفید آن.

چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از افراد نمی‌خواهند به نتیجهٔ مشمئزکننده بر سند مبتنی بر اینکه استهلاک چیزی بیش از تخصیص دادن بهای تمام‌شدهٔ دارایی (بر روی دوره‌های زمانی) نیست و می‌خواهند معنی تازه‌ای برای استهلاک بیابند. پایدارترین تلاش‌ها برای این نوع تفسیر با ارائه تعریفی از دارایی آغاز شد که یک قلم دارایی به شیوهٔ زیر تعریف گردید. مخزنی از خدمات. آنگاه پیشنهاد شده که می‌توان از بهترین دیدگاه استهلاک را به معنی کاهش ارزش این مخزن (از خدمات) دانست. مخزن خدمات می‌تواند به یکی از چهار روش زیر کاهش یابد:

۱. با توجه به حجم فعالیت یا میزان استفاده از دارایی، که در آن صورت از روش‌های مبتنی بر حجم فعالیت استفاده می‌شود.
۲. به صورتِ یکسان در طول زمان، که در آن صورت با استفاده از روش خط مستقیم هزینه‌های یکسانی در طول عمر مفید دارایی منظور می‌شوند.
۳. افزایش یافتن باگذشت زمان، که در آن صورت از روش‌هایی استفاده می‌کنند که هزینهٔ استهلاک رو به افزایش می‌گذارد.
۴. کاهش یافتن در طول زمان، که در آن صورت از روش‌هایی استفاده می‌کنند که هزینهٔ استهلاک، در طول زمان کاهش می‌یابد، مانند مجموع سنوات.

فرسایش دارایی یکی از دلایلی است که برای کاهش یافتن خدمات ارائه می‌نمایند. اجرای سیاست‌های مربوط به تعمیرات و نگهداری بدین سبب است که می‌خواهند دارایی را همواره در وضع اولیه خود نگه دارند و بدین گونه آهنگ کاهش یافتن **مخزن خدمات** را کند نمایند. از این رو، عمر دارایی‌ها تا حدی به سیاست‌های مربوط به نگهداری آنها بستگی دارد. عکس قضیه هم درست است (شرکت‌ها به دارایی‌هایی که انتظار می‌رود دارای عمر کوتاهی باشند توجه نمی‌کنند). فرسایش نمی‌تواند تنها دلیل کاهش **مخزن خدمات** باشد. منسوخ یا نایاب شدن دارایی ناشی از پیشرفت فناوری و یا تغییر در سلیقهٔ مردم می‌تواند عامل عمدهٔ دیگری باشد. با توجه به اینکه چندین عامل دیگر هم می‌توانند موجب کاهش یافتن خدمات بشوند، تعیین مقداری که خدمات یک قلم دارایی در یک دورهٔ خاص کاهش می‌یابد بسیار مشکل است. گذشته از این، پیش از اینکه بتوان جریان خدمات ناشی از دارایی را در سیستم حسابداری ثبت کرد، باید برای این نوع خدمات قیمت یا ارزش قائل شد. تعیین قیمت جریان خدمات ناشی از دارایی‌ها باعث پیدایش مسئلهٔ مشکل‌تری می‌شود. بسیاری بر این باورند که باید ارزش این خدمات را بر مبنای قیمت‌های جاری تعیین کرد و برخی دیگر طرفدار کاربرد بهای تمام شدهٔ تاریخی هستند و باز اینکه برخی بر این باورند که برای برآورد استهلاک از هزینهٔ جایگزینی خدمات استفاده شود. گروهی هم مدعی هستند که بهترین معیار هزینهٔ تعمیراتی است که می‌توان بدان وسیله دارایی را در همان حالت اولیهٔ خود نگه داشت. برخی پیشنهاد کرده‌اند که از روش مبتنی بر بهره

استفاده شود، زیرا با استفاده از این روش می‌توان تغییر در ارزش دارایی را با درآمدهای دوره مقایسه کرد. هیچ یک از این راه‌حل‌ها نمی‌تواند راه حل کامل و جامعی باشد. از این رو، نتیجه‌ای که بیشتر صاحبنظران گرفته‌اند این است که، در هرکجا امکان‌پذیر باشد برای تهیهٔ گزارشات مالی از ساده‌ترین روش استهلاک استفاده شود. معمولاً این روش نمی‌تواند چیزی جز روش خط مستقیم باشد.

پرسش تشریحی

ماهیت استهلاک

۱. مطلب زیر از نشریهٔ شمارهٔ ۱۶ از ***خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری*** بند شمارهٔ ۱۳۸ گرفته شده است.
می‌توان میزانی که دارایی تحلیل می‌رود به صورت دائم ترمیم کرد و در سایهٔ اقداماتی که در راه نگهداری داریی به عمل می‌آید می‌توان آهنگ فرسایش یا تحلیل رفتن دارایی راکند کرد، و معمولاً در ارائه تعریفی از استهلاک به این واقعت توجه می‌شود که هزینه‌ها یا زیان‌های ناشی از فرسایش و تحلیل رفتن دارایی را از هزینه‌هایی راکه می‌توان از بابت نگهداری دارایی منظور کرد، تفکیک نمود. از سوی دیگر، این پرسش مطرح می‌شود که آیا باید هزینه‌های مربوط به فرسایش دارایی را (که در واقع می‌توان از طریق اقدامات مربوط به نگهداری دارایی ترمیم کرد) یا هزینه‌های مربوط به تحلیل رفتن دارایی را که می‌توان از طریق رعایت استاندارد مشخصی (برای نگهداری دارایی) بازیافت، تفکیک کرد یا خیر. این تعریف‌ها مربوط به اقداماتی می‌شود که برای نگهداری دارایی به عمل می‌آید... به هرحال، استهلاک عبارت است از تهیهٔ جدولی که معمولاً آن را بر مبنای این فرض قرار می‌دهند که برای نگهداری دارایی یک استاندارد مشخصی وجود دارد...

۲. آیا استهلاک فقط باید در رابطه با کاهش تدریجی خدمات بالقوهٔ دارایی منظور کرد و یا باید رویدادهای آنی، ناگهانی و غیرمنتظره راکه باعث کاهش شدید خدمات بالقوهٔ دارایی می‌شوند، منظور نمود؟ به بیان دیگر، با توجه به دیدگاهی که هیئت استانداردهای حسابداری مالی دربارهٔ فرسایش دارایی‌ها ارائه کرده است، آیا این فرسایش به سبب عملیات عادی می‌باشد و یا دربرگیرندهٔ خسارت‌هایی می‌شود که شرکت به سبب وجود سیل، آتش‌سوزی و توفان متحمل می‌گردد؟

۳. پرسش‌های زیر در شمارهٔ ۱۶ ***خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری*** صفحهٔ ۱۴۰ مطرح شده است.
این پرسش که آیا باید استهلاک را (به عنوان یک اصطلاح حسابداری) در رابطه با زمان‌های عادی تفسیر کرد، که شامل کاهش سودآوری، طبق یک استاندارد می‌شود یا خیر (مانند موردی که برای

دارایی‌های راه‌آهن در آمریکا رخ داد) یکی از دیدگاه‌های نظری (تئوریک) است و چنین بـه نـظر می‌رسد که در این مورد هنوز حق مطلب ادا نشده باشد. حذف یک قلم دارایی که هنوز می‌تواند موجب ایجاد سود شود (اگرچه از نوع دارایی‌های ناباب یا منسوخ می‌باشد) ولی حذف نکردن دارایی که نمی‌تواند موجب ایجاد سود شود (ولی از نوع پیشرفته و به اصطلاح، به روز می‌باشد) کاری نامعقول و نادرست است.

۴. آیا ساختمانی که مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی شرکت به عنوان یک قلم دارایی در نظر گرفته است که آمادهٔ فروش می‌باشد، کماکان یکی از مهم‌ترین، مشکل‌ترین و بحث‌برانگیزترین مسائل مطرح در حسابداری است.

الف.۱) از دیدگاه حسابداری سنتی، استهلاک را توضیح دهید.

۲) از دیدگاه نظری، در مورد ارزش استهلاک (الف) در رابطه با ارزش دارایی، (ب) در رابطه با هزینه‌هایی که به حساب دوره منظور می‌شود و (پ) اعمال نظر مـدیریت در انـتخاب روش مستهلک کردن دارایی‌ها بحث کنید.

ب.۱) دربارهٔ عواملی بحث کنید که باید زمان کاربرد استهلاک به روش متعارف برای تعیین ارزش یک سیستم رایانهٔ تازه‌خریداری شده و تخصیص مقداری از بهای تمام‌شدهٔ آن به حساب هزینهٔ دوره (جهت تهیهٔ گزارشات مالی) عمل کرد. از مالیات بر درآمد چشم‌پوشی کنید.

۲) این سیستم رایانه را باید به چه روش‌هایی مستهلک کرد؟

۵. (می ۱۹۷۶). معمولاً دارایی‌های ثابت بخش عمده‌ای از کل دارایی‌های بیشتر شـرکتها را تشکـیل می‌دهند. از این رو، حسابداری (شیوهٔ ثبت) خرید و استفاده نمودن از این دارایی‌ها بخش مهمی از فرایند گزارشات مالی تشکیل می‌دهد:

الف) تفاوت بین هزینه‌های سرمایه‌ای و درآمد را بیان کنید و دربارهٔ اهمیت تبیین این دو توضیح دهید.

ب) به صورتی خلاصه استهلاک را بدان گونه که در حسابداری به کار می‌برند، تعریف کنید.

پ) عواملی را برشمارید که در تعیین استهلاک سالانه نقش مهم ایفا می‌کنند و در این باره توضیح دهید که آیا این عوامل براساس دیدگاه عینی تعیین می‌شوند یا اینکه براساس قضاوت فـردی تعیین می‌گردند.

ت) در این باره توضیح دهید که چرا استهلاک را در صورت تغییرات وضع مالی در بخش مـنابع وجوه گزارش می‌کنند.

روش‌های استهلاک

۷. اگر استهالک عبارت است از هزینهٔ مربوط به تحلیل رفتن دارایی یا کاهش یافتن خدمات فیزیکی دارایی، چرا سازمان‌ها از روش‌های بدون ضابطه مانند مجموع سنوات، استفاده می‌کنند؟

۸. شرکت بلاک باستر در سیاست استهلاک مربوط به فیلم و آثار موسیقی دورهٔ استهلاک را از سه سال به ۹ ماه کاهش داد. در این باره از دیدگاه تفسیری، این اقدام را توجیه کنید. از دیدگاه شما چرا کمیسیون بورس و اوراق بهادار به این شرکت اجازه داد که دوباره سیاست سه ساله برای فیلم‌های خود به کار ببرد؟

۹. برای توجیه استهلاک به روش خط مستقیم چه مفروضاتی را باید در نظر گرفت؟

۱۰. (نوامبر ۱۹۸۸). شرکت پاتریک در آغاز سال یک دستگاه رایانه خرید تا در عملیات مورد استفاده قرار گیرد. شرکت فروشنده رایانه را تحویل داد و شرکت پاتریک آن را نصب و راه‌اندازی کرد. طبق برآوردهای انجام‌شده عمر مفید رایانه ۵ سال و ارزش اسقاط آن مبلغ حائز اهمیتی خواهد بود.
طی این سال شرکت پاتریک مقداری وجه نقد از بابت معاملهٔ مربوط به خودرو که یک سال پیش خریداری شده بود، دریافت کرد.
الف. ۱) شرکت پاتریک چه مبلغی را به عنوان رایانه باید ثبت کند که در سال‌های آتی مستهلک شود؟
۲) هدف از استهلاک در حسابداری چیست. نیازی به بحث دربارهٔ روش‌های خاص استهلاک نیست.
ب) چه دلیلی برای کاربرد روش‌های تصاعدی استهلاک وجود دارد.
پ) شرکت پاتریک فروش خودرو را چگونه باید ثبت و گزارش کند؟

۱۱. (می ۱۹۸۷) شرکت دسکین یک دستگاه جدید برای عملیات خود خریداری کرد. شرکت فروشنده این دستگاه را تحویل داد و شرکت دسکین آن را نصب و راه‌اندازی کرد. شرکت دستگاه را با اقساط بلندمدت خرید و هزینهٔ بهره تقریباً برابر با بهرهٔ رایج بازار تعیین شد. طبق برآوردهای انجام شده عمر مفید دستگاه ۱۰ سال و ارزش اسقاط آن مبلغ قابل ملاحظه‌ای خواهد بود. شرکت برای نگهداری دستگاه به صورت مرتب تعمیرات لازم را انجام می‌دهد.
همچنین شرکت بخشی به ساختمان مخصوص تولید (که مالک آن است) اضافه کرد. این قسمت اضافه شده به صورت یکی از بخش‌های اصلی ساختمان درآمد. گذشته از این، شرکت برای ساختمان اجاره‌ای که دفاتر مرکزی یا اصلی شرکت در آن قرار دارند و اجاره‌ای است مبلغ زیادی برای تعمیرات اساسی هزینه کرد.
الف. شرکت دسکین از بابت دستگاه جدید چه نوع هزینه‌هایی را به عنوان هزینه (بهای تمام شدهٔ)

دارایی‌های سرمایه‌ای باید ثبت کند؟ این دستگاه را چگونه باید مستهلک کرد؟ دربارهٔ روش‌های خاص استهلاک بحث نکنید.

ب. شرکت دسکین هزینه‌های مربوط به تعمیرات و نگهداری را که به صورت عادی به مصرف می‌رساند چگونه باید ثبت کند؟ چرا؟

پ. شرکت دسکین از بابت افزودن یک بخش جدید به ساختمان واحد تولیدی چه ثبتی را باید انجام دهد؟ شرکت در صورت حسابهای مالی این دارایی افزوده شده را درکدام بخش صورت حساب باید گزارش کند؟

ت. شرک دسکین هزینه‌های مربوط به تعمیرات اساسی بر روی ساختمان اداری را چگونه باید ثبت کند؟ شرکت هزینه مربوط به تعمیرات اساسی بر روی دارایی‌های اجاره‌ای را چگونه باید در صورت‌های مالی گزارش نماید.

۱۲. **(نوامبر ۱۹۸۵).** شرکت گه‌ها در این سال مقدار زیادی تجهیزات خریداری کرد که در عملیات سال جاری مورد استفاده قرار دهد. شرکت فروشنده تجهیزات مزبور را به شرکت گه‌ها تحویل داد و شرکت خریدار آنها را نصب و راه‌اندازی کرد. مقداری از این تجهیزات به صورت نقد (با توجه به تخفیف نقدی اعلام شده به وسیلهٔ شرکت فروشنده) پرداخت شد. باقیمانده به صورت اقساط و با نرخ بهره‌ای تقریباً برابر با نرخ بهرهٔ رایج بازار پرداخت می‌شود. اینک شرکت خریدار می‌خواهد سیاست شیوهٔ ثبت کردن این دارایی و استهلاک آن را مورد مطالعه قرار دهد.

الف) شرکت خریدار از بابت دستگاه جدیدی که در امسال خریده است چه هزینه‌هایی را باید (به عنوان هزینه سرمایه‌ای) ثبت کند؟

ب) چه عواملی باعث می‌شوند که منافع اقتصادی آیندهٔ این تجهیزات از دست بروند (وسیلهٔ مربوطه مستهلک شود)؟

پ) شرکت برای محاسبهٔ هزینهٔ استهلاک این دستگاه چه عواملی را باید در نظر بگیرد؟

ت) از دیدگاه نظری (تئوریک) چه توجیهی وجود دارد که بتوان استهلاک را به روش تصاعدی منظور کرد؟

۱۳. **(نوامبر ۱۹۶۶).** دستیار شما هنگام بررسی صورت‌های مالی شرکت فاندا متوجه مبلغ زیادی می‌شود که برای تولید یک نرم‌افزار به مصرف رسیده است و این نرم‌افزار برای تنظیم جدول سیستم تولید و فروش (و نه از نوع هزینه‌های تحقیق و توسعه) است.

نرم‌افزار تولیدی می‌تواند برای دوره‌های آینده منافعی ارائه کند و این روند ادامه خواهد یافت تا اینکه سیستم با آهنگی کند تغییر کند، ولی می‌توان با تغییر برنامه‌نویسی‌های اندک، ظرف هر ۳ تا ۶ سال نرم‌افزار مربوطه را در دستگاههای جدید مورد استفاده قرار داد. ارزش خدماتی را که نرم‌افزار

مزبور ارائه می‌کند تقریباً به طور کامل، تحت تأثیر سیستم‌ها و تجهیزات جدید قرار می‌گیرد ولی تحت تأثیر مدت زمانی که از نرم‌افزار استفاده می‌کنند، قرار نمی‌گیرد. از آنجا که تغییرات این سیستم اندک است، هرچند مدت یک‌بار باید برنامه‌نویسی‌های جدیدی نمود ولی کارآیی نرم‌افزار مزبور چندان کاهش نمی‌یابد. با گذشت زمان دفعاتی که باید این تغییرات را انجام داد، افزایش می‌یابد.

الف) هزینه‌های مستهلک نشدهٔ نرم‌افزار را چگونه باید ثبت کرد؟

۱) پیش پرداخت هزینه

۲) یک قلم دارایی ثابت نامشهود با عمر محدود

۳) یک قلم دارایی ثابت مشهود.

ب) برای مستهلک کردن دارایی‌هایی که را در دوره‌های آینده منافعی ارائه می‌کنند روش‌های گوناگونی ارائه شده است. در هر روش (مانند یک الگو) چنین فرض می‌شود که شرایط خاصی وجود دارد و ازاین‌رو با توجه به شرایط مورد بحث روش مزبور، نسبت به بقیه مناسب‌تر است.

پ) در مورد ویژگی مستهلک کردن هزینه‌های مربوط به تولید نرم‌افزار مورد نظر به روش‌های زیر، بحث کنید:

۱) روش خط مستقیم

۲) روشی که هزینهٔ استهلاک افزایش یابد (برای مثال روش قسطی)

۳) روشی که هزینه‌های استهلاک رو به کاهش می‌روند (برای مثال، مجموع سنوات)

۴) روشی که هزینهٔ استهلاک متغیر است (برای مثال، آحاد محصول تولیدی)

۱۴. **(نوامبر ۱۹۷۳)**. شرکتی وسایل و لوازم الکترونیکی تولید می‌کند و بیشتر آنها در خانه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. مهندسان شرکت نوع جدیدی مخلوط‌کن طرح‌ریزی کرده‌اند که می‌تواند چندین کار انجام دهد (بیش از نمونه‌های مشابهی که در بازار وجود دارد). پیش‌بینی می‌شود که با احتمال بسیار زیادی تقاضا برای این محصول افزایش یابد. شرکت برای تولید این محصول نیاز به یک دستگاه ویژه دارد که نمی‌توان از خارج تهیه کرد. شرکت تصمیم گرفت این دستگاه را در واحد تولیدی خود تولید کند.

الف. امکان دارد که واحد تولیدی شرکت در سطحی کمتر از ظرفیت خود کار کند. برای تعیین هزینه‌هایی که باید در سطوح مختلف عملیات به حساب این دستگاه گذاشت چه مسائلی به وجود می‌آید؟ این مسائل را با هم مقایسه کنید.

ب. ۱) در مورد اثر تقاضای پیش‌بینی شده، (برحسب آحاد محصول جدید، که می‌تواند یکنواخت، رو به کاهش یا رو به افزایش باشد)، بر فرایند تعیین روش استهلاک این دستگاه

بحث کنید.

۲) برای تعیین روش استهلاک چه مسائل دیگری را باید در نظر گرفت؟ موضوع مالیات بر درآمد را نادیده انگارید.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی و کلیسا

سراسقف کلیسای کاتولیک رُم در بروکلین و رئیس هیئت مدیرهٔ رویه‌های حسابداری، همایش کاتولیک‌های ایالات متحدهٔ آمریکا پرسید: «آیا هیچ چیز مقدس نیست؟» او در حال پاسخ دادن به پرسشی بود که در پیش‌نویس نهایی استاندارد ارائه شده به وسیلهٔ هیئت استانداردهای حسابداری مالی می‌خواست نظر افراد را دربارهٔ سازمان‌های غیرانتفاعی و مستهلک کردن دارایی‌های آنها بداند. (این پیشنهاد پس از چندی به صورت استاندارد شمارهٔ ۹۳ منتشر شد.)

سراسقف مطالب خود را ادامه داد و چنین گفت: «من تنها کسی هستم که دارای چنین احساسی می‌باشم.» به گفتهٔ **جک گری** توجه کنید که او باید این مطلب را بداند، زیرا او چندین سال پست وزارت خزانه‌داری بر عهده داشت. او به هیئت استانداردهای حسابداری مالی نامه‌ای نوشت و چنین گفت: «مستهلک کردن دارایی‌های کلیسا همانند مستهلک‌کردن اهرام ثلاثه مصر و مجسمهٔ ابوالهول و کلیسای سیس تاین در واتیکان است. در حالی که می‌توان هزینهٔ ایجاد یا ساخت مجدد آنها را برآورد کرد، تردیدی نیست که این کار غیرممکن و ممنوع می‌باشد.» به گفتهٔ جناب گری، محاسبهٔ استهلاک در مورد این دارایی‌ها همانند رسیدن به *قلهٔ بیهودگی‌هاست*.

کلیساهای ما قدمت چندصدساله دارند و اغلب با گذشت زمان دارای ارزش بیشتری می‌شوند. برآورد ارزش آنها به معنی تحمل زیان‌های بیهودهٔ میلیون دلاری است.

سایر مقامات هم با او همنوا شدند و گفتند که اگر کلیساها ناگزیر شوند دارایی‌های خود را مستهلک کنند، سود و در نتیجه اقدامات مربوط به تأمین مالی، گزارشات مالی و گرفتن وام با وضعی نابهنجار روبه‌رو خواهند شد. آنها گفتند که این کار موجب به خطر افتادن سلامت مالی کلیساها خواهد شد. فراتر اینکه، مستهلک کردن نهادی مانند کلیسای پاتریک قدیس که بحث چندین ساله است کاری بیهوده (بی‌اهمیت) خواهد بود. [این اقدام نمی‌تواند بر تصمیمات عادی گروه‌های ذینفع فعال در این زمینه اثر بگذارد.]

هرولدبنت رئیس مجمع باپتیست‌های جنوبی و مسئول خزانه‌داری آن در مورد کلیسا بحث دیگری کرد و گفت: «در حالی که برخی از اعضای این جامعه خلق و خوی خود را تغییر می‌دهند، ارزش این کلیساها هم تغییر می‌کند. مقادیر (ارزش‌های) استهلاک ما هم باید هرسال تغییر کند.»

هری بولن مدیر پروژه در هیئت استانداردهای حسابداری مالی پاسخ داد که هیچ چیز دوام ابدی ندارد ***ستون‌ها هنوز پابرجایند، ولی سقف فرو افتاده است. دارایی‌های فیزیکی تحلیل‌رونده و فناپذیرند و از این رو باید مستهلک شوند.***

رونالد باسیو یکی دیگر از مدیران پروژه در هیئت استانداردهای حسابداری مالی این مطلب را اضافه کرد: در دفترداری و ثبت همهٔ دارایی‌های سازمان‌های غیرانتفاعی، ما باید یکسان عمل کنیم. اموال کلیسا فرسایش می‌یابند؛ از این رو، باید آنها را مستهلک کرد. در مورد اهرام ثلاثه من نوعی سفسطه مشاهده می‌کنم، زیرا عمر مفید آنها بسیار طولانی است به گونه‌ای که هزینه‌های سالانه بی‌اهمیت خواهد شد. ولی همهٔ کلیساها بدین گونه نیستند. حتی کلیسای پاتریک قدس در منهتن دارای بخش‌هایی است که باید جایگزین شوند و بخشها یا دارایی‌هایی را که باید به صورت اسقاط درآورد.

پدر لارنس کشیش کلیسای ونسان دوپال در بالتیمور و مشاور پیشین هیئت استانداردهای حسابداری مالی با این دیدگاه موافق بود و گفت: «استهلاک به ما کمک می‌کند تا مشخص کنیم هزینهٔ نگهداری و تعمیرات کلیسا چقدر می‌شود.» هردوی آنها به این نکته اشاره کردند که در بند ۱۰۴ در استاندارد شمارهٔ ۶ از مفاهیم استانداردهای حسابداری ابراز شده بود:

> اگر یک سازمان غیرانتفاعی نتواند خالص دارایی‌های خود را نگه دارد، توانایی آن در ارائه خدمات مناسب کاهش می‌یابد؛ یا اینکه تأمین کنندهٔ منابع آینده باید این کسر و کمبودها را جبران کنند و یا خدماتی را که در آینده به گروه‌های ذینفع داده خواهد شد دارای افت خواهد بود. برای مثال، منافع اقتصادی آینده یا خدمات بالقوه‌ای که دارایی مزبور را تشکیل می‌دهند، به مصرف برسند که در نتیجه منافع اقتصادی آینده کاهش می‌یابد و برای کسانی که در آینده از این دارایی‌ها استفاده خواهند کرد هزینه‌هایی به بار خواهد آورد.

پدر لارنس مطلب خود را ادامه داد و گفت: «من احساس می‌کنم که استهلاک برای کلیساها را بپذیرم، زیرا من مکعب روبیک را دوست دارم.»

جناب بنت پاسخ داد و گفت: «پدر لارنس حق دارد دیدگاه خود را ابراز نماید، ولی او فقط از جانب شخص خود صحبت می‌کند. او در زمینهٔ حسابداری کلیسای کاتولیک هیچ مقام رسمی ندارد.»

رابرت آنتونی استاد برگزیدهٔ دانشکدهٔ بازرگانی هاروارد دیدگاه جناب بنت را تأیید کرد و او که یک شخص صاحب‌نظر در حسابداری سازمان‌های غیرانتفاعی بود گفت: «مستهلک کردن کلیساها کار احمقانه‌ای است. این درست همانند این است که کسی درصدد برآید که کلیساهای مختلف را از نظر هزینه‌هایی که برای نجات دادن روح افراد متحمل می‌شوند، مقایسه کند.»

پروفسور *آنتونی* در کتاب خود ***آیا حسابداری سازمان‌های غیرانتفاعی باید متفاوت باشد؟*** این نکته را یادآور شد و ابراز داشت که برای سازمان‌هایی که دارایی‌هایی را برای عملیات خود خریداری می‌کنند باید استهلاک وجود داشته باشد. ولی او همچنین این مطلب را هم بیان کرد که استهلاک دارایی‌های اهدایی نباید به گونه‌ای باشد که بر سود اثر بگذارد.[۱۶] برای انجام دادن چنین کاری یکی از راهها این است که طبق استاندارد شمارهٔ ۲۰ از کمیتهٔ استانداردهای حسابداری بین‌المللی باید درآمد اهدایی برابر با مبلغ

استهلاک باشد. راه دیگر این است که به سادگی، از استهلاک این گونه دارایی‌ها چشم‌پوشی کرد.

نمایندگان هیئت استانداردهای حسابداری مالی پاسخ دادند که، از دیدگاه تئوری برای ثبت دارایی‌ها که منشأ گوناگون دارند هیچ مبنایی وجود ندارد. رعایت دیدگاه استاد آنتونی بدین معنی است که باید مسئلهٔ قابل مقایسه بودن گزارشات را منتفی دانست.

جناب بنت گفت: «شاید وضع بدین گونه باشد، ولی هیئت در آستانهٔ ایجاد دردسری بزرگ برای کلیساهای آمریکاست و این دردسر بیش از مشکلی است که همهٔ افراد گناهکار، در مجموع می‌توانند به وجود آورند.»

الف) آیا کلیساهایی مانند کلیسای پاتریک قدیس و سایر سازمان‌های غیرانتفاعی باید دارایی‌های خود را مستهلک کنند؟

ب) یک بار دیگر هدف‌های مربوط به مستهلک کردن دارایی‌ها را بررسی کنید. آیا می‌توان این هدف‌ها را در مورد سازمان‌های غیرانتفاعی اعمال کرد؟

پ) آیا می‌توان بین دارایی‌هایی را که برای عملیات می‌خرند و دارایی‌های اهدایی تفکیک قائل شد؟

ت) برای این گونه دارایی‌ها چه مبنایی باید در نظر گرفت.

سایر منابع

Readers interested in pursuing the topics raised in this chapter might begin by perusing the following texts. Each contains numerous references to other work.

Edwards, Edgar O., and Philip W. Bell. *The Theory and Measurement of Business Income* (Berkeley: University of California Press, 1967), esp. Ch. 6.

Livingstone, J. Leslie, and Thomas J. Burns. *Income Theory and Rate of Return* (Columbus: The Ohio State University, 1971).

Thomas, Arthur L. *Studies in Accounting Research No. 9.* "The Allocation Problem: Part Two" (AAA, 1974).

Concepts of Depreciation

Bennett, Anthony H. M. "Depreciation and Business Decision Making." *Accounting and Business Research,* Winter 1972, pp. 3–28.

Burt, Oscar R. "Unified Theory of Depreciation." *Journal of Accounting Research,* Spring 1970, pp. 28–57.

Grinyer, J. R. "A New Approach to Depreciation." *Abacus,* March 1987, pp. 43–54.

Johnson, Orace. "Two General Concepts of Depreciation." *Journal of Accounting Research,* Spring 1968, pp. 29–37.

Lamden, Charles W.; Dale L. Gerboth; and Thomas W. McRae. *Accounting for Depreciable Assets* (AICPA, 1975).

Lev, Baruch, and Henri Theil. "A Maximum Entropy Approach to the Choice of Asset Depreciation." *Journal of Accounting Research*, Autumn 1978, pp. 286–93.

Lowe, Howard. "The Essentials of a General Theory of Depreciation." *The Accounting Review*, April 1963, pp. 293–301.

McIntyre, Edward V. "Present Value Depreciation and the Disaggregation Problem." *The Accounting Review* (January 1977), pp. 162–71.

NAA Management Accounting Practices Committee. "Fixed Asset Accounting: The Allocation of Costs." *Management Accounting*, January 1974, pp. 43–49.

Nurnberg, H. "Depreciation in the Cash Flow Statement of Manufacturing Firms: Amount Incurred or Amount Expensed." *Accounting Horizons*, March 1989, pp. 95–101.

Peasnell, K. V. "The CCA Depreciation Problem—An Analysis and Proposal." *Abacus*, December 1977, pp. 123–40.

Wright, F. K. "Toward a General Theory of Depreciation." *Journal of Accounting Research*, Spring 1964, pp. 80–90.

Depreciation Methods, Economic Life, and Salvage Values

Coughlan, Joseph D., and William K. Strand. *Depreciation: Accounting, Taxes, and Business Decisions* (New York: Ronald Press, 1969).

Ijiri, Yuji, and Robert S. Kaplan. "Probabilistic Depreciation and Its Implications for Group Depreciation." *The Accounting Review*, October 1969, pp. 743–56.

Mullen, Louis E. "Spotlight on Estimated Economic Life of Depreciable Assets." *CPA Journal*, August 1973, pp. 662–66.

Depreciation and Allocation

Callen, Jeffrey L. "Financial Cost Allocations: A Game Theoretic Approach." *The Accounting Review*, April 1978, pp. 303–8.

Eckel, Leonard G. "Arbitrary and Incorrigible Allocations." *Accounting Review*, October 1976, pp. 764–77.

Lewis, W. Arthur. "Depreciation and Obsolescence as Factors in Costing." In *Studies in Accounting*. Edited by W. T. Baxter and S. Davidson (Institute of Chartered Accountants in England and Wales, 1977), pp. 210–33.

Meyers, S. L. "A Proposal for Coping with the Allocation Problem." *Journal of Accountancy*, April 1976, pp. 52–56.

Thomas, Arthur L. "Useful Arbitrary Allocations." *The Accounting Review*, July 1971, pp. 472–79.

Thomas, Arthur L. "Arbitrary and Incorrigible Allocations: A Comment." *The Accounting Review*, January 1978, pp. 263–69.

Capital Maintenance

Edwards, Edgar. "Depreciation and the Maintenance of Real Capital." In *Depreciation and Replacement Policy*. Edited by J. L. Meij (Eindhoven: North-Holland, 1961), pp. 46–136.

Milburn, J. Alex. "Discussion." In *Maintenance of Capital: Financial versus Physical*. Edited by Robert R. Sterling and Kenneth W. Lemke (Scholars Book Co., 1982), pp. 95–103.

Nichols, Donald. "Operating Income and Distributable Income under Replacement Cost Accounting: The Long-Life Asset Replacement Problem." *Financial Analysts Journal*, January–February 1982, pp. 68–73.

Sterling, Robert R. "Limitations of Physical Capital." In *Maintenance of Capital: Financial versus Physical*. Edited by Robert R. Sterling and Kenneth W. Lemke (Scholars Book Co., 1982), pp. 3–58.

Return on Investment

See Chapter 10.

Empirical Research

Archibald, T. Ross. "Stock Market Reaction to the Depreciation Switchback." *The Accounting Review*, January 1972, pp. 22–30.

Barefield, Russel M., and Eugene E. Comiskey. "Depreciation Policy and the Behavior of Corporate Profits." *Journal of Accounting Research*, Autumn 1971, pp. 351–58.

Comiskey, Eugene E. "Market Response to Changes in Depreciation Accounting." *The Accounting Review*, April 1971, pp. 279–85.

Holthausen, R. W. "Evidence on Effect of Bond Covenants and Management Compensation Contracts on Choice of Accounting Techniques: Case of the Depreciation Switch-Back." *Journal of Accounting and Economics*, March 1981, pp. 73–109.

Kim, M., and G. Moore. "Economic vs. Accounting Depreciation." *Journal of Accounting and Economics*, April 1988, pp. 111–26.

Staubus, George J. "Statistical Evidence of the Value of Depreciation Accounting." *Abacus*, August 1967, pp. 3–22.

یادداشت‌ها

1. See Arthur L. Thomas, "The Allocation Problem: Part Two," *Studies in Accounting Research No. 9* (AAA, 1974), p. 2.
2. Ibid.
3. *Accounting Research Bulletin No. 16* (New York: AIA, October 1942).
4. *Accounting Terminology Bulletin No. 1*, "Review and Resume" (1953), p. 25.
5. United States Supreme Court, in Lindheimer v. Illinois Bell Telephone Company, 292 U.S. 151 (1934) as quoted in *Accounting Research Bulletin No. 16* (October 1942), p. 136.
6. *Accounting Research Bulletin No. 20* (November 1943), p. 166.
7. A. P. Richardson, "Editorial," *Journal of Accounting* (March 1930), p. 165.
8. Henry Rand Hatfield, *Modern Accounting* (New York: Appleton-Century-Crofts, 1919), p. 121.
9. AAA Committee on Accounting Concepts and Standards, *Accounting and Reporting Standards for Corporate Financial Statements and Preceding Statements and Supplements* (AAA, 1957), pp. 4, 6.

10. Robert T. Sprouse and Maurice Moonitz, *Accounting Research Study No. 3,* "A Tentative Set of Broad Accounting Principles for Business Enterprises" (New York: AICPA, 1962), p. 34.
11. *SFAC 6,* par. 149.
12. AAA Committee on Concepts and Standards—Long-Lived Assets, "Accounting for Land, Buildings, and Equipment," Supplementary Statement No. 1, *The Accounting Review,* July 1964, p. 696.
13. See, for example, Orace Johnson, "Two Concepts of Depreciation," *Journal of Accounting Research,* Spring 1968, pp. 29–37.
14. Committee on Concepts and Standards-Long Lived Assets, p. 696.
15. *ARB 16,* p. 143.
16. Robert N. Anthony, *Should Business and Nonbusiness Accounting Be Different?* (Harvard Business School Press, 1989), esp. pp. 38 and 64.

فصل ۱۶

دارایی‌های جاری

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* اقلامی را که باید در گروه‌های مختلف دارایی‌های جاری گنجانید، تعیین نمایید.
* در مورد مبلغی را که باید گروه‌های مختلف دارایی‌های جاری به آن مبلغ ثبت کرد، از دیدگاه نظری، توجیه نمایید.
* با شیوهٔ ثبت اوراق بهادار مالکانه جاری و غیرجاری قابل فروش (سهام) آشنا شوید.

مروری بر مطالب فصل

مقدمه

در سه فصل پیش دربارهٔ دارایی‌ها، در سطحی گسترده بحث کردیم. در این فصل و فصل بعد دربارهٔ گروه‌های خاصی از دارایی بحث می‌کنیم. در این فصل دربارهٔ دارایی‌های جاری و سرمایه‌گذاری‌هایی بحث می‌کنیم که شرکت سرمایه‌گذار نمی‌تواند بدان وسیله هیچ نوع کنترلی بر شرکت سرمایه‌پذیر اعمال کند؛ در فصل بعد دربارهٔ دارایی‌های مشهود غیرجاری، مانند دارایی‌های ثابت، بحث می‌کنیم. در بخش سه یک سلسله مطلب دربارهٔ دارایی‌های غیرجاری و نامشهود مانند سرقفلی ارائه می‌نماییم.

دارایی‌های جاری و پولی

دارایی‌های جاری و پولی عبارت‌اند از ادعا به مبلغ مشخصی پول (دلار) که در یک چرخهٔ عملیاتی، یا حداکثر یک سال، تحقق خواهد یافت. وجوه نقد، حساب‌های دریافتنی و اسناد دریافتنی در این گروه قرار می‌گیرند. مقررات نسبتاً خاصی برای گنجاندن هریک از اقلام مزبور در این گروه وجود دارد. هریک از آنها را باید برحسب ارزش فعلی وجوه نقدی که تحقق خواهد یافت (و با منظور کردن ریسک مربوطه) ثبت کرد.

دارایی‌های جاری و غیر پولی

دارایی‌های غیرپولی عبارت‌اند از ادعاهایی که نمی‌توان در زمان کنونی نسبت به مبلغ مشخصی دلار نمود. اوراق بهادار مالکانهٔ (سهام) قابل فروش، پیش‌پرداخت‌ها و موجودی کالا در این گروه قرار می‌گیرند. اینها هم، همانند وجوه نقد و حساب‌های دریافتنی در یک چرخهٔ عملیاتی، یا حداکثر، یک سال تحقق می‌یابند. همچنین، همانند دارایی‌های جاری و پولی، برای اینکه بتوان این اقلام را در گروه خاصی قرار داد و یا قرار نداد باید در مورد هریک از آنها مقررات ویژه‌ای اعمال کرد. به ویژه، موجودی کالا از دیدگاه نظری (تئوریک) موجب بروز مشکلات زیادی می‌شوند مبنی بر اینکه چه اقلامی را باید در این گروه قرار داد و اینکه ارزش آنها را باید بر مبنای بهای تمام‌شده یا بر مبنای دیگری تعیین کرد.

دارایی‌های جای شامل حسابهایی می‌شوند که در سیستم گزارشگری مالی ارائه می‌گردند و بیش از سایر اقلام می‌توانند دستاویز تهیه‌کنندهٔ صورتهای مالی قرار گیرند. لحظهٔ زمانی که درآمد شناسایی می‌شود می‌تواند به صورت مستقیم، نه تنها بر سودآوری بلکه بر مقدار حسابهای دریافتنی اثر بگذارد. اینکه چه مقدار هزینه‌های عملیاتی این دوره مربوط به موجودی کالا می‌شود (و نباید آن را به حساب هزینهٔ دوره گذاشت) می‌تواند بر سود ناویژه، و در نتیجه بر میزان سودآوری شرکت اثر مهمی بگذارد. مبلغی که به حساب سرمایه (دارایی) منظور می‌شود، به صورت مستقیم، بر مقدار موجودی کالا اثر می‌گذارد. به صورتی گذرا، می‌توان به صورتی بسیار روشن و شفاف اثر سیستم تعهدی را از زاویهٔ دارایی‌های جاری شرکت مشاهده کرد.

دارایی‌های جاری، و در سطح کمتری بدهی‌های جاری، به صورت رابطی بین صورت سود و زیان و صورت جریان‌های نقدی عمل می‌کنند. افزایش در حساب‌های دریافتنی بیانگر این است که همهٔ درآمدهای مورد ادعای شرکت وصول (و به پول نقد تبدیل) نشده‌اند. تحلیلگران مالی می‌گویند که هرقدر این فاصله بیشتر باشد، کیفیت سود شرکت کمتر می‌شود. از همین دیدگاه، افزایش در موجودی کالا بیانگر این است که همهٔ اقلام خریداری شده به فروش نرفته‌اند. افزایش شدید در موجودی کالا می‌تواند بیانگر این باشد که شرکت با مشکلاتی دست به گریبان است. شرکت برای تهیهٔ موجودی کالا پول نقد پرداخت کرده است. ولی در سایهٔ فروش این موجودی کالا به پول نقد دست نمی‌یابد.

بنابراین مسئلهٔ مهم درک تغییرات دارایی‌های جاری است تا بتوان بدان وسیله کل عملیات شرکت را درک کرد. فرد در سایهٔ چنین درکی می‌تواند به کیفیت سود و منابع و مسیر جریان‌های نقدی پی ببرد. در سایهٔ چنین درکی می‌توان در مورد مقدار، زمان و میزان عدم اطمینان (ریسک) جریان‌های نقدی آینده انتظاراتی به وجود آورد.

این فصل با ارائه تعریفی از دارایی‌های جاری آغاز می‌شود. سپس تفاوت بین دارایی‌های جاری پولی و غیرپولی و نیز دربارهٔ ماهیت طبقات مختلف موجود در این گروه بحث می‌کنیم. شیوهٔ ثبت سرمایه‌گذاری‌های پولی بلندمدت را با سرمایه‌گذاری‌های پولی کوتاه‌مدت مقایسه می‌نماییم. به همین

شیوه، شیوهٔ ثبت اوراق بهادار آماده فروش کوتاه مدت را با اوراق بهادار قابل فروش بلندمدت مقایسه می‌کنیم. در هر دو مورد با نوعی سرمایه‌گذاری سروکار داریم که شرکت سرمایه‌گذار نمی‌تواند هیچ نوع کنترلی بر شرکت سرمایه‌پذیر اعمال کند. در فصل ۱۸ دربارهٔ شرایطی بحث می‌کنیم که شرکت سرمایه‌گذار می‌تواند بر شرکت سرمایه‌پذیر کنترل‌هایی اعمال کند.

هنگام مطالعه این فصل و سایر فصلهای مربوطه باید همواره در نظر داشت که بین مسئله‌های مربوط به تعیین ارزش اقلام، محاسبه سود و جریان‌های نقدی روابط اصولی وجود دارد. ولی هنگام بحث دربارهٔ مفاهیم و اصول حسابداری (از دیدگاه نظری) و ارائه اطلاعات مهم و اثرگذار (بر تصمیمات خوانندگان صورتهای مالی) نباید خود را محدود به ساختار ناشی از حسابداری ثبت دو طرفه کرد. در فصل ۱۱ هنگام ارائه مطلبی دربارهٔ گزارش کردن درآمد و سود و زیان (خالص که باید از معیارهای تعیین ارزش اقلام استفاده کرد) دربارهٔ برخی از مفاهیم گنجانده شده در ساختار سنتی حسابداری بحث کردیم. ولی در موارد دیگر، رهنمودهایی راکه در عمل برای تعیین ارزش اقلام به کار می‌برند تعیین‌کنندهٔ زمان و طبقهٔ درآمد، سود و زیان غیرعملیاتی هستند. در بخش بعدی هدف‌های مربوط به فرایند تعیین ارزش اقلام، محاسبهٔ سود و ارائهٔ صورت جریان‌های نقدی براساس مانده‌های مربوطه بحث می‌نماییم.

دارایی‌های جاری

دارایی‌های جاری[1] را بدین گونه تعریف می‌کنند: «وجوه نقد و سایر دارایی‌ها یا منابعی که معمولاً زیر این عنوان ارائه می‌شوند و انتظار می‌رود که طی چرخهٔ عملیات عادی شرکت به پول نقد تبدیل شوند، به فروش یا به مصرف برسند ـ از این دیدگاه‌ها تحقق یابند.[1] می‌توان این تعریف را با تعریف پیشین که دقیق‌تر یا محدودتر بود مقایسه کرد. تعریف پیش بدین گونه بود: «... آن دسته از دارایی‌هایی که در عملیات عادی شرکت به پول نقد تبدیل می‌شوند و دارایی‌هایی راکه شرکت می‌خرد با این دیدگاه که برای تبدیل به پول نقد در دسترس باشند.[2]» همان‌گونه که در فصل ۱۳ گفته شد، قاعدهٔ مربوط به یک سال را در مورد تعریف‌های پیشین به کار می‌برند و این یک روش متداول است. در مورد دارایی‌های جاری دو تغییر دیگر، به شرح زیر، در این تعریف رخ داده است:

۱. تأکید بیشتر بر انتظار یا قصد برای تبدیل (و نه در دسترس بودن دارایی برای تبدیل)، به ویژه در رابطه با اوراق بهادار آماده فروش.

۲. گسترش دادن طیف یا گسترهٔ دارایی‌های جاری، به گونه‌ای که شامل پیش‌پرداخت هزینه‌ها (اقلامی که باید به مصرف برسند) بشود.

---

1. Current assets

یک دلیل برای گنجاندن پیش‌پرداخت هزینه‌ها در تعریف مزبور این است، اگر آنها خریداری نشده بودند، شرکت ناگزیر بود برای عملیات عادی خود از دارایی‌های جاری استفاده کند. از این دیدگاه، آنها را همانند موجودی کالا می‌دانند؛ هر دو قلم دارایی نیاز به مصرف رساندن وجوه نقد جاری دارند (البته اگر از پیش خریداری نشده باشند). دلیل مهم‌تر برای گنجاندن پیش‌پرداخت‌ها این است که آنها نشان‌دهندهٔ منابع (دارایی‌هایی) هستند که تعهد مربوط به آنها برای دورهٔ کوتاه مدت (چرخهٔ عملیاتی جاری) است. آنها، همانند موجودی کالا در سایهٔ به مصرف رساندن وجوه جاری بـه دست مـی‌آیند و بـاید بـرای تعهدات مجدد شرکت (از مجرای فروش محصولات یا خدمات و وصول وجوه) در دسترس بـاشند. ولی گزارش کردن پیش‌پرداخت هزینه‌ها یکی از ره‌آوردهای ساختار حسابداری سنتی است. با توجه به این اطلاعات نمی‌توان در این باره از دیدگاه اقتصادی تفسیر کرد و اینکه آیـا ارائـهٔ ایـن اطـلاعات بـه سرمایه‌گذاران (جهت پیش‌بینی و اقداماتی در راه تصمیم‌گیری) مـی‌توانـد مـفید بـاشد یـا خـیر، نـیز تردیدآمیز است.

دارایی‌های جاری پولی

دارایی‌های جاری پولی عبارت‌اند از ادعا نسبت به مبلغ مشخصی واحد پول (دلار) که دارای قدرت خرید عمومی است، در دسترس قرار می‌گیرد و می‌توان آنها را برای عملیات جاری، در چرخهٔ عملیاتی شرکت یا حداکثر یک سال به مصرف رسانید. اینها عبارت‌اند از پول، در شکل‌های مختلف آن، و ادعا نسبت به پول. معمولاً این ادعاها جنبهٔ رسمی دارند یا طـبق قـراردادهـای غـیررسمی طـرف قـرارداد مشخص می‌شود و او باید در تاریخی مشخص در یک دورهٔ محدود زمانی (که معمولاً این دورهٔ زمانی براساس نوع فعالیت عادی شرکت تعیین می‌شود) مبلغ مشخصی پول پرداخت کند.

پـول

وجوه نقد و شکل‌های مختلف پول که برحسب ارزش جاری بیان (گـزارش)شـوند و مـقدار آنـها مشخص است. از این رو، هر نوع سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از مبادلهٔ سایر دارایی‌ها در ازای مبلغ مشخصی وجه نقد یا شکل دیگری از پول باید شناسایی شده باشد. در سایهٔ نگهداری وجوه نقد و سایر شکل‌های پول نباید هیچ سود یا زیان غیرعملیاتی را شناسایی کرد، به جز در مواردی که احتمال داشته باشد با توجه به تغییر در سطح عمومی قیمت، طی دوره‌های زمانی خاص، قدرت خرید ناشی از سود و زیان غیرعملیاتی [متعلق به این اقلام] مورد توجه قرار گیرد. دربارهٔ اثر تورم در فصل ۱۲ بحث کردیم. پول‌های خارجی که شرکت نگهداری می‌کند باید بر مبنای معادل آنها (برحسب پول رایـج کشـور) در تاریخ تهیهٔ ترازنامه گزارش شود.

مطالبات

از آنجا که وجوه نقد حاصل از اقلام دریافتنی در دسترس نیست و باید برای یک دورهٔ زمانی منتظر ماند، در این صورت مطالبات نمی‌توانند دارای ارزش متعلق به زمان سررسید باشند (مبلغی که در نهایت طبق قرارداد در سررسید پرداخت می‌شود). از این رو، به بیانی دقیق‌تر باید ارزش فعلی همهٔ مطالبات و اوراق بهاداری را که در زمانی در آینده به صورت نقد دریافت خواهند شد، محاسبه کرد. در بیشتر موارد مبلغ بهره بسیار ناچیز است و از این رو در محاسبهٔ سود خالص شرکت مربوط به سال اثر زیادی نمی‌گذارد. در نتیجه، بیشتر مطالبات را بر مبنای ارزش آنها در سررسید گزارش می‌کنند (در مورد مطالبات بدون بهره این مبلغ برابر با عددی می‌شود که بر روی سند یا ورقه نوشته شده است ـ ارزش اسمی آن).[۴]

برای محاسبهٔ ارزش فعلی این اقلام باید از نرخ رایج بازار متعلق به وام‌های مشابه که دارای ریسک‌های همانند هستند، استفاده کرد، مگر اینکه نرخ بهره به صورتی آشکار بیان شده باشد. کاربرد هزینهٔ مربوط به نرخ سرمایه یا نرخ بازده داخلی دارای یک نقطهٔ قوت است، زیرا مبالغ محاسبه‌شده نشان‌دهندهٔ هزینهٔ فرصت از دست رفتهٔ پول برای شرکت است. ولی تفاوت واقعی بین هزینهٔ مربوط به دادن اعتبار به مشتریان می‌تواند بسیار کم یا حتی منفی باشد، زیرا اگر شرکت چنین اعتباری به مشتریان ندهد (جنس را به نسیه به آنها نفروشد)، امکان دارد زیان مربوط به فروش نکردن محصول به وجود آید. در مورد مطالبات که در آنها نرخ بهره قید شود، معمولاً این نرخ را برحسب نرخ بهرهٔ اعلام‌شده منظور می‌کنند. از آنجا که ارزش فعلی مطالبات (با نرخ بهرهٔ مشخص) عبارت است از ارزش اسمی آنها، بنابراین آنها را بر مبنای ارزش اسمی ثبت و گزارش می‌کنند (و این کار درست است). بهرهٔ مطالبات را به حساب بهرهٔ اقلام دریافتنی منظور می‌کنند. مطالبات بلندمدت مانند سرمایه‌گذاری در اوراق قرضه را باید با توجه به نرخ بهرهٔ اعلام‌شده محاسبه کرد. در فصل ۱۸ به صورتی مفصل در این باره بحث می‌کنیم.[۴]

وجوه نقد حاصل از مطالبات. گاهی شرکتها به پول نقد نیاز دارند و نمی‌توانند تا زمان سررسید حسابهای دریافتنی منتظر بمانند. از این دیدگاه، چندین راه پیش پای آنها قرار دارد. امکان دارد که آنها حسابهای دریافتنی را به سازمان‌های تأمین مالی [در ایران آنها را شرخر می‌نامند] بفروشند. شرکت فروشنده ممکن است طبق قرارداد ریسک مربوط به پرداخت نشدن این حسابها در سررسید را بپذیرد و بدین گونه حسابهای پرداختنی را با حق ارجاع[1] به فروش می‌رساند. می‌توان هنگام فروش حسابهای دریافتنی همهٔ ریسک‌های مربوطه را به خریدار یا کسی که این حسابها به او منتقل می‌شود، واگذار کرد

1. *with recourse*

که این اقدام را فروش **بدون *حق ارجاع*** [1] می‌نامند. فروش حسابهای دریافتنی بدون حق ارجاع را **فروش** می‌نامند. فروش حسابهای دریافتنی با حق ارجاع را ***واگذاری*** [2] می‌نامند. معمولاً اسناد دریافتنی را با حق ارجاع می‌فروشند و این اقدام را ***تنزیل*** [3] می‌نامند. از سوی دیگر امکان دارد شرکتی وام بگیرد و حسابهای دریافتنی را ***وثیقه*** [4] قرار دهد.

گرفتن وام و فروش بدون حق ارجاع در زمرهٔ معامله‌هایی قرار می‌گیرد که بدون دردسر می‌باشد. فروش *با حق ارجاع* باعث مطرح شدن این پرسش می‌شود که آیا در واقع فروش انجام شده است و یا اینکه این رویداد مالی، از نظر محتوایی، نوعی وام به حساب می‌آید. در استاندارد شمارهٔ ۷۷ بیان شد که اگر همهٔ شرایط زیر وجود داشته باشد، می‌توان رویداد مالی را به عنوان فروش منظور کرد:

۱. انتقال دهنده کنترل منافع اقتصادی آیندهٔ گنجانده‌شده در حسابهای دریافتنی را به دیگری منتقل کند. (اگر انتقال‌دهنده این حق را برای خود نگه داشته باشد که در تاریخی در آینده حسابهای دریافتنی را بازخرید کند، می‌توان گفت که کنترل این حسابها منتقل نشده است.)
۲. تعهدات انتقال‌دهنده طبق مفاد قرارداد با حق ارجاع را بتوان، به شیوه‌ای معقول، برآورد کرد.
۳. کسی که حسابها به او انتقال داده شده است نباید این حق داشته باشد که انتقال‌دهنده را ناگزیر به بازخرید این اوراق بکند مگر اینکه طبق مفاد قرارداد حق ارجاع وجود داشته باشد.

اگر یکی از این شرطها وجود داشته باشد، باید رویداد مالی را به عنوان یک وام تلقی و مبلغ دریافتی حاصل از انتقال حساب‌های دریافتنی را به عنوان یک بدهی منظور کرد.

دو عضو هیئت استانداردهای حسابداری مالی به شدت نسبت به استاندارد شمارهٔ ۷۷ انتقاد و استدلال کردند که همهٔ حسابهای دریافتنی که به دیگری منتقل می‌شود چیزی جز راه و وسیله‌ای برای تأمین مالی نمی‌باشد. اگر یک قلم دارایی به عنوان وثیقه گذاشته شده باشد، باید رویداد مالی را به عنوان وام منظور کرد. آنها یادآور شدند که طبق استاندارد شمارهٔ ۴۸ (موضوع بحث فصل ۱۱) اگر حق برگرداندن دارایی وجود داشته باشد نمی‌توان آن را به عنوان فروش منظور کرد. آنها بر این باورند که حق برگرداندن دارایی همان *حق ارجاع* است. از این رو، استاندارد شمارهٔ ۷۷ با مفاد استاندارد شمارهٔ ۴۸ مغایر است. نویسندگان کتاب در این مورد نظر موافق دارند.

اسناد دریافتنی با حق ارجاع به تنزیل گذاشته می‌شود [ارزش فعلی سند دریافت می‌شود]. روش متداول این است که خالص این بدهی که برابر با مبلغ دریافتی از خریدار است، ثبت کرد که در این صورت بهرهٔ تعلق‌گرفته به حساب سند دریافتنی ثبت می‌شود. تفاوت را به عنوان هزینهٔ بهره یا درآمد ثبت می‌نمایند. این اقدام یا شیوهٔ عمل باعث می‌شود که تنزیل گذاردن سند به عنوان نوعی فروش با

1. without recourse
2. assigning
3. discounting
4. pledging

حق ارجاع تلقی شود. به تنزیل گذاشتن اسناد با حق ارجاع (کاری که در واقع بیش از فروش حساب‌های دریافتنی با حق ارجاع است) به سادگی راه یا وسیله‌ای است برای تأمین مالی شرکت. از این رو، اگر مفاد استاندارد شمارهٔ ۷۷ رعایت شود، پول‌های دریافتی موجب ایجاد یک بدهی می‌شوند. در سررسید سند هر نوع ثبت اصلاحی را باید به عنوان یک سود یا زیان غیرعملیاتی (و نه به عنوان یک درآمد یا هزینهٔ دوره) منظور کرد.

ذخیرهٔ مطالبات مشکوک‌الوصول. در فرایند تعیین ارزش مطالبات یک عامل مهم عبارت است از منظور کردن میزان عدم اطمینان یا ریسک مربوط به وصول این اقلام. همان گونه که در فصل ۱۱ گفته شد، درآمد را باید با توجه به مبلغ مورد انتظاری که وصول خواهد شد، تعیین کرد. در اجرای روش مستقیم حسابهای سوخت شده یا وصول نشدنی را از سود کم می‌کنند و این اقدام از دیدگاه تئوری هیچ مبنایی ندارد. در روش منظور کردن ذخیره، درآمد را براساس منظور کردن مبلغی به عنوان **ذخیرهٔ *مطالبات مشکوک‌الوصول***[1] تعدیل می‌کنند. کاربرد این دو روش بسیار متداول است که در اجرای آنها بر مبنای حسابهای دریافتنی برآوردی انجام می‌شود و بر مبنای فروش نسیه در سال برآوردی صورت می‌گیرد.

اگر برآورد با توجه به زمان و ویژگی حساب‌های مورد طلب شرکت در تاریخ ترازنامه و منظور کردن احتمال مربوط به وصول آنها ثبت شود، دقیق‌ترین راه این است که ذخیرهٔ مطالبات مشکوک‌الوصول را برآورد کرد. از سوی دیگر **زیان مربوط به سوخت شدن *مطالبات*** (کاهش درآمد) مربوط به درآمد دورهٔ جاری می‌تواند روشی بسیار دقیق باشد، البته اگر آن بر مبنای برآورد درصد درآمد دوره قرار گیرد. در اجرای روش منظور کردن مطالبات مشکوک‌الوصول، این ذخیره را به صورت مستقیم تعیین می‌کنند و زیان ناشی از مطالبات سوخت شده را به عنوان یک عدد باقی‌مانده ثبت می‌نمایند. در اجرای این روش، حساب ذخیرهٔ مطالبات مشکوک‌الوصول یک حساب باقیمانده می‌باشد. از دیدگاه تئوری، باید هردو عدد را به صورت دقیق گزارش کرد. از دیدگاه صورت سود و زیان، درصد درآمد، مبتنی بر تجزیه و تحلیل آماری تجربهٔ گذشته و منظور کردن شرایط جاری می‌تواند روش مناسبی باشد. تعیین ارزش مطالبات در ترازنامه، باید بر مبنای انتظاراتی قرار گیرد که در رابطه با ترکیب خاص حسابهای موجود در تاریخ تهیهٔ ترازنامه وجود دارد.[5] از دیدگاه فنی، تفاوت بین این دو روش نشان‌دهندهٔ ثبت اصلاحی مربوط به دوره‌های قبل است. روش پذیرفته شده و متداول برای ثبت اصلاحی مربوط به هزینه‌های سال جاری در رابطه با زیان‌های ناشی از سوخت شدن مطالبات (از نظر اشتباه در برآورد در سال‌های پیش) با دیدگاهی که در زمان کنونی در مورد سود عملیاتی وجود دارد، سازگار نیست، مگر اینکه مبالغ

1. *allowance for doubtful accounts*

مورد بحث اهمیت نداشته باشند.

همان گونه که در فصل ۱۱ بحث کردیم، هرگاه شواهد قابل تأیید یا معتبر در مورد ارزش دارایی دریافتنی، در ازای محصول، وجود داشته باشد، باید درآمد را گزارش کرد. از آنجا که معمولاً مطالبات برحسب مبالغ پولی گزارش می‌کنند برای تعیین مقدار آنها شواهد و مدارک معتبر یا قابل تأیید وجود دارد و از این رو درآمد را باید در زمان فروش یا پیش از آن گزارش کرد. پس از دوره‌ای که فروش در آن صورت گرفته است، هر نوع تغییری در سود خالص فقط باید ناشی از بهره (ضمنی یا واقعی) باشد که در دورهٔ انتظار یا ناشی از وصول مربوط به اشتباه در برآورد مبالغ غیرقابل وصول باشد. اصولاً اشتباهات ناشی از وصول مطالبات دورهٔ قبل که به عنوان اقلام سوخت‌شده تلقی شده‌اند باعث می‌گردند که ثبت حسابهای دریافتنی (که مقداری از آنها حذف شده) معکوس شود و حساب ذخیرهٔ مطالبات مشکوک‌الوصول افزایش یابد.

روش قسطی. بیانیهٔ شمارهٔ ۱۰ از هیئت اصول حسابداری ابراز می‌کند که گزارش کردن درآمد به روش قسطی قابل قبول نیست، به جز در موردی که وصول مبلغ مربوط به فروش قطعی باشد. همان گونه که در فصل ۱۱ گفتیم، معمولاً نمی‌توان این جنبهٔ استثنا را توجیه کرد. اگر شرکتی در رابطه با این اقدام داده‌هایی براساس تجربه‌های خود نداشته باشد، داده‌های مربوط به وصول انواع مطالبات و وام‌ها وجود دارد. یک نمونه مربوط به زمانی ست که فروش قسطی در مورد املاک و مستغلات باشد که استانداردهای حسابداری آن را جایز دانسته‌اند. اگر انتقال اموال منوط به تأمین شرایط خاص گنجانده شده در استاندارد شمارهٔ ۶۶ نباشد (که برای شناسایی فروش عادی شرایط خاصی تعیین شده است) چندین راه مجاز وجود دارد. یکی از راهها فروش قسطی است که به موجب آن اگر «... بازیافت بهای تمام شدهٔ اموال را نتوان به صورتی معقول، تعیین کرد و اگر خریدار در پرداخت بدهی خود ناتوان بماند.»[۶]

اگر روش قسطی قابل توجیه باشد حساب سود ناویژهٔ انتقالی را باید به عنوان یک حساب تعیین مبلغ حسابهای دریافتنی (و نه به عنوان سود انتقالی) تلقی کرد. ماهیت فروش قسطی این ست که گزارش کردن سود را به تأخیر انداخت تا اینکه پول نقد دریافت شود. از این رو، در زمان فروش، حساب دریافتنی جای موجودی کالا می‌گیرد و مبلغ حساب دریافتنی را باید بر مبنای ارزش محصول (ارزش اقلام ورودی) تعیین کرد، و نه براساس ارزش فعلی حسابهای دریافتنی (ارزش اقلام خروجی). منظور کردن سود ناویژهٔ انتقالی یا به تأخیرافتاده به عنوان یک بدهی نمی‌تواند بر فرایند محاسبهٔ سود ناشی از فروش اقساطی اثر بگذارد، ولی می‌تواند رابطهٔ بین دارایی‌ها و بدهی‌ها را مخدوش کند.

هنگامی که برای تأمین هدف‌های حسابداری درامد حاصل از فروش در زمان فروش گزارش شود ولی از دیدگاه تأمین هدف‌های مربوط به مالیات بر درآمد آن را در زمان وصول وجه گزارش کنند، حسابی به نام معافیت مالیاتی انتقالی به وجود می‌آید. بیانیهٔ شمارهٔ ۱۱ از هیئت اصول حسابداری مقرر

کرده است: زمانی که مطالبات مربوط به اقساط به عنوان جاری طبقه‌بندی شود، معافیت مالیاتی انتقالی مربوط به فروش قسطی در طبقهٔ بدهی‌های جاری قرار گیرد، و در زمانی که مطالبات مربوطه در حلقهٔ دارایی‌های غیر جاری قرار گیرد، معافیت مالیاتی انتقالی باید در طبقهٔ بدهی‌های غیر جاری گزارش شود (مفاد استاندارد شماره ۹۶ مشابه همین مقررات است). طبقه‌بندی این دو قلم براساس این فرض قرار دارد که وصول مطالبات منجر به یک بدهی مالیاتی پرداختنی در همان سالی می‌شود که مطالبات وصول شوند. اگرچه مالیات مدت زمانی پس از وصول مطالبات پرداخت می‌شود، ولی فرضی که دو دیدگاه بالا بر آن قرار دارند براساس یک چرخهٔ عملیاتی قرار می‌گیرد که در واقع مبنای درستی می‌باشد. ولی برای ارائه کردن قسط ناشی از فروش اقساطی بر مبنای خالص ارزش (پس از کسر مالیات) به عنوان یک بدهی که باید مالیات را زمانی پرداخت کرد که بتوان مطالبات را به پول نقد تبدیل نمود، از دیدگاه نظری قابل تأیید می‌باشد.

سرمایه‌گذاری‌های پولی

اوراق بهادار پولی (مانند اوراق قرضهٔ دریافتنی و اسناد دریافتنی) با مبلغ و تاریخ سررسید مشخص را باید همانند حسابهای دریافتنی ثبت و گزارش کرد. یعنی جایی که نرخ بهره را براساس نرخ رایج بازار منظور می‌کنند باید آنها را بر مبنای خالص ارزش فعلی گزارش کرد. اغلب این کار به طریق زیر انجام می‌شود: در نظر گرفتن یک حساب به تعیین ارزش اقلام در مورد صرف یا کسر این اسناد و اوراق قرضه. باید ریسک مربوط به وصول آنها را در نظر گرفت و مبالغ را بر آن اساس اصلاح کرد، ولی اغلب چنین کاری انجام نمی‌شود. بهره براساس نرخ بازار، باید به صورت بهرهٔ حساب دریافتنی منظور شود و مقدار آن برابر باشد با تفاوت بین بهرهٔ تعلق‌گرفته و بهرهٔ دریافتنی از بابت تعیین ارزش (مبلغ) حساب مزبور.

در اجرای حسابداری متعارف، اوراق بهادار (که شرکت آنها را به عنوان سرمایه در گردش نگهداری می‌کند) معمولاً بر مبنای اقل بهای تمام‌شده یا بازار ثبت و گزارش می‌کنند. از آنجا که هیئت استانداردهای حسابداری مالی برای شیوهٔ گزارش کردن سرمایه‌گذاری‌های پولی (که در طبقهٔ دارایی‌های جاری قرار می‌گیرند) روش‌های خاصی تعیین نکرده است، چنین فرض می‌شود که باید آنها را در مجموعه اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش گنجانید و این مجموعه اوراق بهادار را بر مبنای اقل بهای تمام‌شده یا بازار گزارش کرد (در این باره در بخش بعدی توضیح خواهیم داد). ولی در صنایع خاص، برای تعیین ارزش همهٔ اوراق بهاداری را که در طبقهٔ دارایی‌های جاری قرار می‌دهند از قیمت رایج بازار استفاده می‌شود و برخی از شرکتها در این باره اطلاعات مکمل ارائه می‌کنند.

بحث در مورد کاربرد روش اقل بهای تمام‌شده یا بازار حول محور این دیدگاه می‌چرخیده است که معمولاً برای تعیین سود یا زیان غیرعملیاتی تحقق‌یافته، در زمان فروش اوراق بهادار، بهای تمام‌شده

نسبت به بقیه اهمیت بیشتری دارد (در این مورد اثرگذارتر است). اگر قیمت بازار به بیش از بهای تمام‌شده برسد، معمولاً افزایش در ارزش اوراق بهادار ثبت نمی‌شود، زیرا تصور بر این است که سود غیرعملیاتی، از دیدگاه فنی و با توجه به مفهوم واژه (از دیدگاه حسابداری) تحقق نیافته است و این سود، از نظر ماهیت، فرعی می‌باشد و ای بسا پیش از فروش دارایی منتفی شود. اگر ارزش بازار اوراق بهادار از بهای تمام‌شده کمتر باشد، تصور بر این است که باید این زیان را ثبت کرد و اوراق بهادار را در روزنامه به مبلغی بیش از ارزش جاری قابل تحقق گزارش نکرد. این شیوهٔ ثبت سود و زیان غیر عملیاتی تحقق نیافته نمی‌تواند با دستاوردهای تئوری بازار کارآ (مورد بحث فصل ۶) سازگار باشد. یک دیدگاه قوی بر مبنای شواهد تجربی وجود دارد که در همهٔ زمان‌ها باید از قیمت‌های رایج بازار استفاده کرد. گذشته از این، استفاده کردن از قیمت‌های رایج بازار در مورد همهٔ اوراق بهادار قابل فروش دارای مزیت‌های زیر است:

۱. در بیشتر موارد می‌توان ارزش بازار را همانند بهای تمام شدهٔ اقلام تأیید کرد (به استثنای مواردی که بازار کم‌رونق باشد). و این مقادیر می‌توانند اطلاعات مفیدتری به سرمایه‌گذاران ارائه کنند.
۲. در مورد اثر اوراق بهاداری که شرکت نگهداری می‌کند، این قیمتها می‌توانند اطلاعات بهتری ارائه کنند. سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری اوراق بهادار دارای اهمیتی برابر با اهمیت سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از فروش آنها هستند.
۳. هنگامی که شرکتی اوراق بهادار همانندی را به قیمتهای مختلف می‌خرد، چنین به نظر می‌رسد که معقول است برای آنها ارزش همانندی در نظر گرفت.
۴. هنگامی که همهٔ اقلام برحسب ارزش جاری گزارش شوند، دارایی‌های جاری همگن‌تر هستند. از این رو، می‌توان با استفاده از طبقه‌بندی اوراق بهاداری که شرکت در آنها سرمایه‌گذاری کرده است، آنها را بهتر تفسیر کرد و احتمال بیشتری وجود دارد که این اطلاعات بتوانند برای پیش‌بینی جریان‌های نقدی کمک‌های بیشتری بنمایند.

سرمایه‌گذاری‌های غیرجاری. در فصل ۸ دربارهٔ سرمایه‌گذاری‌های غیرجاری در اوراق بهاداری که شرکت بدان وسیله می‌تواند بر بیش از ۲۰ درصد شرکت (از طریق مالکیت در سهامی با حق رأی) اعمال کنترل کند، بحث خواهیم کرد. در فصل ۱۹ به صورتی دقیق‌تر در مورد روش مبتنی بر بهره در رابطه با بدهی‌های غیر جاری بحث خواهیم کرد. در این بخش، به صورتی خلاصه، مطالبی دربارهٔ سرمایه‌گذاری در دارایی‌های پولی غیر جاری، به عنوان روشی که (در این مقطع) نقطهٔ مقابل روش ثبت سرمایه‌گذاری در اقلام پولی غیر جاری است، مطالبی ارائه می‌کنیم.

هنگامی که شرکتی اوراق قرضهٔ بلندمدت قابل فروش را با صرف یا کسر خریداری می‌کند و آنها را به عنوان سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت نگهداری می‌نماید، ارزش این اوراق در سررسید نمی‌تواند

نشان‌دهندهٔ مبلغی باشد که هنگام فروش اوراق قرضه دریافت خواهد شد. از این رو، روش مناسب این نیست که صرف یا کسر این دسته از اوراق قرضه را مستهلک کرد. قیمت اعلام‌شدهٔ این دسته از اوراق قرضه در بازار اطلاعات بهتری ارائه می‌کنند، نه فقط بدان سبب که انتظار می‌رود این اوراق قرضه در آیندهٔ نزدیک به فروش برسند، بلکه بدان سبب که قیمت جاری آنها در بازار نشان‌دهندهٔ تغییراتی است که در نرخ بهرهٔ رایج بازار رخ داده است، در حالی که استهلاک بر مبنای یک نرخ ثابت انجام می‌شود.

هنگامی که اوراق قرضه یا اسناد شرکتها به عنوان سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت نگهداری می‌شود، روش پذیرفته شده این است که کسر یا صرف این اوراق قرضه را طی عمر باقی‌مانده آنها مستهلک کرد و از روشی استفاده نمود که آن را **روش مبتنی بر بهره** می‌نامند. معمولاً در چنین حالتی از قیمت رایج بازار یا ***اقل بهای تمام‌شده یا بازار*** استفاده نمی‌کنند، زیرا شرکت قصد ندارد تا تاریخ سررسید این اوراق قرضه را به پول نقد تبدیل کند. ولی، بیانیهٔ شمارهٔ ۲۱ از هیئت اصول حسابداری مقرر کرده است: زمانی که اوراق قرضه یا اسناد در ازای اموال یا خدماتی دریافت شود که دارای قیمت مبادله (قیمت بازار) نباشند، اسناد را باید بر مبنای ارزش فعلی آنها ثبت کرد و در این راستا از نرخ بهرهٔ جاری و تلویحی استفاده کرد. فرض این است در تاریخ خرید ارزش آنها بر مبنای نرخ بازار تعیین می‌شود، ولی با تغییر نرخ بازار ارزش آنها تغییر نمی‌کند. روش مزبور بر پایهٔ ساختار حسابداری مبتنی بر بهای تمام شدهٔ تاریخی (سنتی) قرار دارد و همچنین فرض می‌شود که سود و زیان غیر عملیاتی ناشی از نوسان‌های موقت در قیمت اوراق قرضه و نرخ بهره به گونه‌ای هستند که تا پیش از سررسید اوراق قرضه یا اسناد یکدیگر را خنثی می‌کنند (زیرا ارزش آنها در سررسید به صورت مبلغ دلاری مشخص است). ولی، از آنجا که در اجرای رویه‌های مستهلک کردن این اقلام از یک نرخ بهرهٔ ثابت استفاده می‌شود، گزارش کردن قیمت جاری بازار یا ارزش فعلی اقلام می‌تواند برای تفسیر منابع اقتصادی شرکت مبنای بهتری ارائه کند. ارزش سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت را نباید براساس مبناهای متفاوت تعیین کرد. داشتن ثبات رویه برای ارائه گزارشات مالی در درون شرکت و کاربرد روش‌های همسان در مورد ارائه گزارشات مالی چند شرکت باید به گونه‌ای باشد که بتوان بدان وسیله منابع (دارایی‌های) شرکت را بهتر تفسیر کرد و نیز بر آن اساس در رابطه با سرمایه‌گذاری‌ها تصمیمات بهتری اتخاذ نمود [بتوان قضاوت یا ارزیابی بهتری نمود].

دارایی‌های جاری غیرپولی

دارایی‌های جاری غیرپولی عبارت‌اند از حقوق یا ادعاهایی را که نمی‌توان در یک تاریخ مشخص آینده به مبلغ مشخص دلار تبدیل کرد. متداول‌ترین نمونه‌ها عبارت‌اند از سرمایه‌گذاری در سهام عادی شرکت‌های دیگر، موجودی کالا و پیش‌پرداخت هزینه‌ها. این اقلام دارای یک ویژگی مشترک هستند که با ویژگی دارایی‌های پولی متفاوت است (از این دیدگاه که نمی‌توان ارزش فعلی مبالغی که در آینده

دریافت خواهند شد و نیز میزان ریسک مربوط به وصول آنها را تعیین کرد). ولی آنها دارای ویژگی‌های مشترک و همگن می‌باشند. سرمایه‌گذاری در سهام عادی قابل فروش مشابه سرمایه‌گذاری در دارایی‌های پولی است، از این دیدگاه که می‌توان هنگامی که به پول نقد نیاز است آنها را به صورت مستقیم، به پول نقد تبدیل کرد. تبدیل موجودی کالا به پول نقد مستلزم این است که آنها را از مجرای عملیات بازاریابی شرکت به فروش رسانید و سرانجام مطالبات را وصول کرد. نمی‌توان پیش‌پرداخت هزینه‌ها را به صورت مستقیم به پول نقد تبدیل کرد. این منافع را شرکت از مجرای استفادهٔ این اقلام در فعالیت‌های عادی به دست خواهد آورد. ولی از دیدگاه رویهٔ حسابداری، موجودی کالا و پیش‌پرداخت هزینه‌ها را همانند مبالغی ثبت می‌کنند که در آینده به حساب هزینه دوره تخصیص می‌یابند.

اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش

استاندارد شمارهٔ ۱۲ مقرر می‌کند که همهٔ اوراق بهادار مالکانه قابل فروش، چه جاری و چه غیرجاری، براساس اقل بهای تمام‌شده یا بازار گزارش شوند. کاربرد قاعدهٔ اقل بهای تمام‌شده یا بازار در مورد یک مجموعه اوراق بهادار (و نه در مورد هریک از این اقلام) با تئوری پرتفوی سازگار است. یعنی بازده این اقلام به شرکت برابر با بازده پرتفوی است، زیرا اگر سرمایه‌گذار در اوراق بهادار گوناگون سرمایه‌گذاری نکند [مجموع سرمایه‌گذاری‌های خود را متنوع نسازد] به هیچ پاداش یا بازدهی دست نخواهد یافت.

کاهش در قیمت بازار پرتفوی یا مجموعهٔ اوراق بهادار جاری را در صورت سود و زیان به عنوان زیان تحقق‌نیافته ناشی از نگهداری این اوراق گزارش می‌شود. افزایش در قیمت بازار پرتفوی نسبت به بهای تمام شدهٔ اولیه را در صورت سود و زیان به عنوان بازیافت زیان گزارش می‌کنند. کاهش در بازیافت زیان را در یک حساب تعیین ارزش ثبت می‌نمایند، زیرا سود غیرعملیاتی که به بیش از زیان پیشین برسد قابل شناسایی نیست و این حساب هیچ گاه نمی‌تواند دارای یک ماندهٔ بدهکار باشد. محدود کردن افزایش‌های قیمت بازار به کاهش‌هایی که در گذشته شناسایی شده است بر این اساس پذیرفته شد که معکوس شدن روند قیمت‌ها نشان‌دهندهٔ تغییر در برآورد حسابداری مربوط به زیان غیرعملیاتی تحقق‌نیافته‌ای است که پیش از این گزارش شده است (و نه مربوط به سود غیرعملیاتی تحقق نیافته).[۷]

گزارش کردن **معکوس** زیان غیرعملیاتی تحقق نیافته ناشی از نگهداری اوراق بهادار نسبت به روش متعارف یا سنتی ***اقل بهای تمام شده یا بازار*** برتری دارد، ولی به دلیل‌هایی که پیش از این ارائه کردیم، کاربرد این روش برای تعیین ارزش مجموعه اوراق بهادار کماکان مورد اعتراض است. ولی، با قید این شرط که باید اطلاعات مربوط به کل بهای تمام‌شده و ارزش بازار هریک از اوراق بهادار تشکیل‌دهندهٔ پرتفوی را در صورت‌های مالی یا پیوست این صورت حسابها گزارش کرد و نیز اینکه باید اطلاعات

مربوط به ناخالص سود غیرعملیاتی تحقق نیافته و ناخالص زیان غیرعملیاتی تحقق نیافته را هم ارائه کرد، این اعتراض‌ها تا حدی کاهش یافته است. ولی در مورد قضیه‌ای مشابه آنچه در بالا ارائه شد، در مورد سرمایه‌گذاری‌های پولی، می‌توان اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش را بر مبنای قیمت رایج بازار گزارش و تمام سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری این اوراق بهادار را شناسایی کرد.

معمولاً سرمایه‌گذاری‌های کوتاه مدت را به عنوان مخزن درجهٔ دوم وجوه نقد به حساب می‌آورند. از این رو، سود تقسیمی و بهرهٔ این سرمایه‌گذاری‌ها و سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری و فروش آنها، در مقایسه با عملیات اصلی شرکت، ناچیز هستند و می‌توان آنها را به عنوان درآمدهای فرعی منظور کرد. در حالی که در دوره‌ای که سود ناشی از بهره کسب شود می‌توان آن را ثبت کرد، ولی سود حاصل از سهام (سود تقسیمی) را ثبت نمی‌کنند. معمولاً سود تقسیمی (ناشی از سرمایه‌گذاری در سهام شرکتهای دیگر) زمانی که اعلام شود، شناسایی خواهد شد، زیرا سهامدار پیش از این زمان هیچ نوع ادعای قانونی ندارد و نیز نمی‌توان مطمئن بود که چه مبلغی اعلام خواهد شد. ولی اگر نسبت به پرداخت سود تقسیمی انتظارات موجهی وجود داشته باشد در آن صورت در مورد برآورد و منظور نکردن (سود تقسیمی تعلق‌گرفته) هیچ دلیل نظری (تئوریک) وجود ندارد. اعتبار ثبت سود تقسیمی تعلق گرفته (و پرداخت نشده) و سود حاصل به میزان اعتبار برآورد (و نه حق قانونی نسبت به دریافت این سود تقسیمی) بستگی دارد. زمانی که برای مجموعه‌های همانند از اوراق بهادار قابل فروش که به قیمت‌های گوناگون خریداری شده‌اند از بهای تمام شدهٔ آنها استفاده شود، در مورد محاسبهٔ سود و زیان غیرعملیاتی (هنگام فروش این دسته از اوراق بهادار) پرسشی مطرح می‌شود. برای محاسبهٔ سود و زیان غیرعملیاتی تحقق یافته باید تفاوت بین بهای تمام شدهٔ اولیه و خالص قیمت فروش جاری را تعیین کرد. ولی ما چگونه می‌توانیم بهای تمام‌شده‌ای که در این مورد اهمیت دارد (اثرگذار است) تعیین کنیم. آیا بهای تمام شدهٔ سند خاص (اوراق بهادار) فروش رفته را باید منظور کرد و یا ارزش آن را بر مبنای روش اولیه صادره از اولین وارده، روش اولین صادره از آخرین وارده و یا بر مبنای میانگین موزون ارزش اقلام محاسبه شود؟ هنگام انتخاب ارزش یا بهای تمام شدهٔ اقلام برای محاسبهٔ بهای تمام شدهٔ کالای فروش رفته (براساس موجودی کالا) نیز با همین مشکل روبه‌رو خواهیم شد. بدیهی است که اگر ارزش این اوراق بهادار را بر مبنای قیمت رایج بازار تعیین کنند، چنین مسئله‌ای به وجود نمی‌آید، ارزش همهٔ این مجموعه از دارایی‌ها را بر مبنای یک قیمت تعیین می‌کنند.

اوراق بهادار قابل فروش غیرجاری. در فصل ۱۸ در مورد سرمایه‌گذاری در اوراق بهاداری که شرکت می‌تواند مالک ۲۰ درصد سهام آن (با حق رأی) باشد و بر آن کنترل اعمال کند بحث خواهیم کرد. بیشتر بحث بالا در مورد سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در سهام عادی شرکتها، جایی که میزان مالکیت به کمتر از ۲۰ درصد می‌رسد نیز صادق است و ما در اینجا در مورد این گونه سرمایه‌گذاریها بحث می‌کنیم. امکان

دارد به چندین دلیل شرکت سرمایه‌گذاری‌ها را محدود کند. مانند تأمین مالی دائمی به عرضه‌کنندگان (کالا یا مواد اولیه) یا به مشتریان و یا متنوع ساختن سرمایه‌گذاریهای خود. اگر در ترازنامه گروه‌های جاری و غیر جاری وجود نداشته باشد باید همهٔ سرمایه‌گذاریها در سهام قابل فروش را در طبقهٔ داراییهای غیرجاری قرار داد.

استاندارد شمارهٔ ۱۲ مقرر می‌کند که سرمایه‌گذاریهای غیرجاری در اوراق بهادار مالکانه (سهام) را به صورت جداگانه طبقه‌بندی کرد و ارزش آنها را طبق قاعدهٔ ***اقل بهای تمام‌شده یا بازار*** راکه در مورد مجموعهٔ اوراق بهادار به کار برده می‌شود تعیین کرد، با این تفاوت که مجموعه تغییرات مربوط به حساب تعیین ارزش ذخیره را باید در بخش ارزش ویژه [حقوق صاحبان سهام] ترازنامه گزارش کرد و نه اینکه آن را به عنوان تغییرات جاری در صورت سود و زیان گزارش نمود. اوراق بهاداری که پیش از این در طبقهٔ جاری قرار گرفته بود و اینک آن را در طبقه‌بندی مجدد در مجموعهٔ اقلام غیرجاری قرار می‌دهیم باید بر مبنای اقل بهای تمام‌شده یا بازار منتقل شوند. اگر قیمت بازار از بهای تمام شده کمتر باشد، قیمت آنها بر مبنای بازار تعیین می‌شود و تفاوت این مبلغ را به عنوان زیان غیرعملیاتی تحقق‌یافته به حساب سود بدهکار می‌کنند. در واقع این انتقال همانند فروش و خرید مجدد است. اگر چنین استنباط شود که کاهش قیمت بازار به صورت موقت نباشد، در آن صورت کاهش ارزش سرمایه‌گذاری را باید به صورت زیان غیرعملیاتی تحقق‌یافته گزارش کرد.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی به این واقعیت توجه کرد که ثبت سود غیرعملیاتی تحقق‌نیافته در فاصلهٔ بین مجموعهٔ اوراق بهادار جاری و غیرجاری باعث می‌شود که اصل حفظ ثبات رویه نقض شود. آنها بدین دلیل روش مزبور را پذیرفتند که اگر غیر از این عمل می‌کردند در مورد تعیین ارزش دارایی‌هایی راکه (احساس می‌کردند) نمی‌توانند براساس این بیانیه تعیین کنند، با مسائل بزرگتری روبه‌رو می‌شدند. به ویژه، دو عضو هیئت مزبور که با این دیدگاه مخالف بودند، ابراز کردند که بیانیه مزبور باعث می‌شود تا سود غیر عملیاتی تحقق‌نیافته را شناسایی کرد، سودی که براساس تفاوت ارزش بازار و بهای تمام‌شده تعیین نمی‌شود بلکه براساس پدیده‌های نامعقول یا ناهنجاری به شرح زیر، تعیین می‌شود:

۱. اینکه آیا اوراق بهادار مورد بحث در ترازنامه در گروه دارایی‌های جاری یا دارایی‌های غیر جاری قرار گیرد.
۲. اینکه آیا زیان غیرعملیاتی تحقق نیافته ناشی از اوراق بهادار قابل فروش در گذشته در سود خالص (در دوره‌های پیش) شناسایی شده است یا خیر.
۳. اینکه آیا در یک دورهٔ حسابداری مفروض یک شرکت در برخی از اوراق بهادار دارای زیان غیرعملیاتی تحقق نیافته باشد که بتوان بدان وسیله سود غیرعملیاتی تحقق‌نیافتهٔ ناشی از سایر

اوراق بهادار خنثی کرد یا خیر.[۸]

تمام این رویدادهای مالی نامعقول و مسائل مطرح را می‌توان با یک اشاره حل کرد، یعنی به سادگی، در سایهٔ شناسایی همهٔ اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش براساس ارزش بازار آنها، در همهٔ زمان‌ها. با فرض اینکه این اوراق بهادار قابل فروش باشند این کمترین دلیلی است که می‌توان برآن اساس قیمت آنها را براساس قیمت رایج بازار تعیین کرد و ینز بدین دلیل که می‌توان قیمت بازار را به راحتی تعیین کرد و نیازی به اعمال نظر شخصی نمی‌باشد (قیمت‌ها براساس قضاوت عینی تعیین می‌شوند).[۹]

پیش‌پرداخت هزینه‌ها

پیش‌پرداخت هزینه‌ها عبارت‌اند از منافعی که شرکت در آینده در قالب خدمات به دست خواهد آورد. آنها شامل اقلامی، مانند ملزومات دفتری و کارخانه، پیش‌پرداخت اجاره، بیمهٔ منقضی نشده، پیش‌پرداخت بهره و پیش‌پرداخت مالیات می‌شوند.

اگرچه انواع مختلف پیش‌پرداخت هزینه‌ها دارای ویژگی‌های مشترک هستند و از این رو می‌توان آنها را در یک طبقه قرار داد، ولی دارای وجوه اختلاف عمده هم می‌باشند. برخی نشان‌دهندهٔ دارایی‌های مشهود خاص (مانند ملزومات) هستند، برخی نشان‌دهندهٔ حق استفاده از دارایی‌های متعلق به دیگران (مانند پیش‌پرداخت اجاره) هستند و باز اینکه برخی رابطهٔ نزدیک‌تر با سایر دارای‌ها یا بدهی‌ها دارند. **جان کنینگ** استاد دانشگاه استنفورد ابراز داشت که پیش‌پرداخت مالیات و پیش‌پرداخت بیمه از نوع ***حسابهای تعیین ارزش*** اقلام هستند که مربوط به اقلام خاصی از دارایی می‌باشند که بدان سبب به مصرف می‌رسند.[۱۰] ساختمانی که مالیات و بیمهٔ آن پیش‌پرداخت شده است دارای ارزشی بیش از ساختمانی است که از بابت آن هیچ مالیات یا بیمه‌ای پیش‌پرداخت نشده است. اگرچه این دیدگاه ارزنده است، ولی ارائه این اقلام به صورت اقلام افزوده شده به دارایی‌های ثابت نمی‌تواند، الزاماً اطلاعات بهتری را به سرمایه‌گذاران ارائه کند. مالیات و بیمه را باید در دوره‌های زمانی جاری پرداخت کرد که با دورهٔ عمر دارایی ثابت هیچ رابطه‌ای ندارد.

روشهایی که برای تخصیص دادن پیش‌پرداخت هزینه‌ها بر روی دوره‌های زمانی مورد استفاده قرار می‌دهند، اصولاً به نوع دارایی بستگی دارد که باید مستهلک شود. دارایی‌های مشهود، مانند ملزومات معمولاً هنگامی که به مصرف برسند یا مورد استفاده قرار گیرند بـه حساب هزینه‌های دوره منتقل می‌شوند. پیش‌پرداختهایی که مربوط به یک دورهٔ زمانی خاصی هستند (مانند پیش‌پرداخت اجاره، بیمهٔ منقضی نشده و پیش‌پرداخت مالیات) را بر مبنای گذشت زمان هزینه می‌کنند. در هر دو حالت بالا، هدف این است که بهای تمام شدهٔ اقلام (یا مبنای دیگری برای تعیین ارزش اقلام) را به دوره‌هایی تخصیص دهند که کالاها یا خدمات مورد استفاده قرا رمی گیرند یا زمانی که شرکت از محل وجود آنها

منافعی دریافت می‌کند.

همان گونه که در فصل ۱۱ گفته شد، در اجرای اصل تطابق، هزینه‌ها را باید در دوره‌ای ثبت کرد که درآمد مربوطه گزارش می‌شود. از این رو، هنگامی که پیش‌پرداخت هزینه مربوط به یک فرایند تولید است، این مبلغ را باید به حساب بهای تمام شدهٔ محصول منتقل کرد. در بیشتر سایر موارد، نمی‌توان پیش‌پرداخت هزینه‌ها را به صورت مستقیم، به درآمد مشخصی مربوط کرد. از این رو، باید اصل تطابق را به صورت غیرمستقیم و برحسب دورهٔ زمانی رعایت کرد. این هزینه‌ها را باید به حساب دوره‌ای منظور کرد که برای ارائهٔ خدماتی که شرکت از محل آنها دریافت می‌کند، به مصرف می‌رسند.

در مورد ملزومات، معمولاً بهای تمام شدهٔ ملزومات را در اقلام خاصی شناسایی می‌نمایند و سپس هنگامی که این اقلام مورد استفاده قرار گیرند آنها را به حساب هزینه جاری منظور می‌کنند. روش‌های شناسایی بهای تمام‌شده مشابه مسئلهٔ مربوط به موجودی کالاست. امکان دارد برای تأمین برخی از هدفها ارزش جاری اقلام بتواند اطلاعات مفیدی ارائه کند. ولی معمولاً بهای تمام شدهٔ اقلام می‌تواند معیار مناسبی برای تعیین ملزوماتی باشد که مورد استفاده قرار می‌گیرند، زیرا:

۱. بهای تمام شدهٔ اقلام به صورت قیمت بازار کنونی است، بنابراین معمولاً آنها نشان‌دهندهٔ ارزش جاری تقریبی اقلام هستند.

۲. تفاوت بین بهای تمام شدهٔ ملزومات و ارزش جاری آنها (از دیدگاه رابطه‌ای که با سود خالص دارد) دارای اهمیت نمی‌باشند.

ولی زمانی که سطح قیمتها به سرعت در حال تغییر است باید صورتهای مالی جدید تهیه کرد (در فصل ۱۲ در بحث در مورد تورم در این باره توضیح داده‌ایم.

همان‌گونه که در بالا گفته شد، برای پیش‌پرداخت خدماتی که در زمان آینده دریافت خواهد شد مناسب‌ترین روش استفاده از خط مستقیم (برای مستهلک کردن این پیش‌پرداخت است). اساس فرض بر این پایه قرار دارد که این خدمات به صورت مستمر طی یک دورهٔ زمانی خاص دریافت می‌شود و نیز اینکه منافع نهایی دریافتی در همهٔ دوره‌ها همانند است. اگرچه این فرض نمی‌تواند، الزاماً درست باشد، ولی دورهٔ کوتاه زمانی که باید پیش‌پرداخت‌ها را بر آن اساس تخصیص داد و روش‌های تخصیص مختلف اهمیت زیادی ندارند و از همین دیدگاه آنان که در دنیای عمل هستند کاربرد روش سادهٔ تخصیص را پذیرفته‌اند و در این زمینه متقاعد شده‌اند.

در مورد ارزیابی روش‌های استهلاک، تئوری مزبور مشابه تئوری است که برای ارزیابی یا قضاوت دربارهٔ روش‌های استهلاک (بحث فصل ۱۵) به کار می‌برند. در اینجا لازم است که یک نکته مهم یادآوری شود. این دیدگاه که کاربرد روش خط مستقیم برای مستهلک کردن دارایی‌های ثابت می‌تواند در مورد پیش‌پرداخت هزینه‌ها هم مورد استفاده قرار گیرد، نمی‌تواند دیدگاه معتبری باشد. مستهلک کردن به

روش خط مستقیم نمی‌تواند مناسب باشد، ولی با فرض اینکه بیشتر پیش‌پرداخت‌ها کوتاه این روش استهلاک نمی‌تواند موجب نگرانی‌هایی شود [البته از دیدگاه تأمین هدفهای اصلی گزارشات مالی].

موجودی کالا

عبارت **موجودی کالا**[1] دربرگیرندهٔ کالاهایی است که شرکت قصد دارد در فعالیت‌های عادی خود به فروش برساند و مواد و ملزوماتی راکه باید در فرایند تولید محصول برای فروش، مورد استفاده قرار داد. ملزوماتی که در عملیات غیرتولیدی به مصرف می‌رسند در این گروه قرار نمی‌گیرند. آنها عبارت‌اند از: اوراق بهاداری که شرکت برای فروش مجدد نگهداری می‌کند ولی به عنوان عملیات فرعی شرکت به حساب می‌آیند و دارایی‌های ثابتی که شرکت مورد استفاده قرار می‌دهد و یا پس از استفاده آنها را به معرض فروش می‌گذارد. با توجه به تعریف سنتی که از این عبارت می‌شود، موجودی کالا در زمرهٔ دارایی‌های جاری قرار می‌گیرند، زیرا معمولاً ظرف یک چرخهٔ عملیاتی به پول نقد یا دارایی‌های دیگر تبدیل می‌شوند. ولی، موجودی کالای منسوخ و غیرقابل فروش (اگر از نظر مبلغ حائز اهمیت باشند) در این گروه قرار نخواهند گرفت، مگر اینکه شرکت بتواند در دوره‌های عادی عملیاتی آنها را به فروش برساند.

معمولاً موجودی کالا را به عنوان مجموعه‌ای از موجودی‌ها به تصور درمی‌آورند، اگرچه شیوهٔ ثبت جریان کالا دارای اهمیت بیشتری است. در ساختار حسابداری سنتی، موجودی کالا در پایان یک دوره با جریانهای همان دوره رابطهٔ متقابل دارند، حتی اگر مقدار باقی‌ماندهٔ آنها را تعیین کنند. از این رو، در فرایند تعیین ارزش موجودی کالا و رعایت اصل تطابق ارزش اقلام ورودی را با درآمدهای دوره پیش از تاریخ ترازنامه مقایسه می‌کنند و نیز امکان دارد مقدار آنها (از نظر ارزش) تحت تأثیر فرایند تطبیق مربوط به دوره‌های قبل قرار گیرد.

در فرایند تعیین ارزش، موجودی کالا از دارایی‌های پولی و پیش‌پرداخت هزینه‌ها متفاوت‌اند. دارایی‌های پولی نشان‌دهندهٔ قدرت خرید جاری یک مبلغ یا نشان‌دهندهٔ مبلغی است که در زمان دیگری در آینده در دسترس قرار خواهد گرفت. از این رو، می‌توان با محاسبهٔ ارزش فعلی مبالغ قابل تبدیل یا دریافت‌های نقدی مورد انتظار، ارزش جاری دارایی‌های پولی را تعیین کرد. از سوی دیگر، پیش‌پرداخت هزینه‌ها نشان‌دهندهٔ خدماتی است که شرکت در فرایند کسب درآمد آنها را دریافت خواهدکرد. معمولاً هیچ راهی برای تعیین این خدمات (برحسب درآمد اضافی ناشی از آنها) وجود ندارد و ارزش آنها را می‌توان فقط با قیمت خرید (بهای تمام شدهٔ گذشته یا جاری) تعیین کرد. ولی، موجودی کالا در وسط

---

1. *inventories*

این طیف قرار می‌گیرند. آنها دارایی‌های پولی نیستند، زیرا مبلغ وجوه نقد یا دارایی‌هایی با قدرت نقدینگی بالا که بتوان در سایهٔ فروش آنها به دست آورد به انتظاراتی بستگی دارد که در رابطه با تغییرات قیمت‌های آینده وجود دارد، ولی حتی زمانی که بتوان این قیمتها را به صورتی دقیق پیش‌بینی کرد، باز هم نمی‌توان نسبت به زمان دریافت این وجوه نقد مطمئن بود که در نتیجه برآورد ارزش فعلی آنها بسیار مشکل می‌شود. میزان اعتبار (قابل اعتماد بودن) قیمت اقلام خروجی (که در مورد موجودی کالا منظور شود) نیز به مبلغ هزینه‌های جاری و مستقیم اضافی و نیز به میزان استفاده از منابع مشترک و فعالیتهای مشترکی بستگی دارد که شرکت باید در راه فروش کالا و وصول وجوه انجام دهد. از این دیدگاه، آنها مشابه پیش‌پرداخت هزینه‌ها هستند، ولی به طور کلی می‌توان با توجه به جریان‌های نقدی مورد انتظار آینده ارزش فعلی موجودی کالا را راحت‌تر برآورد نمود (در مقایسه با پیش‌پرداخت هزینه‌ها).

ارزش اقلام ورودی. با توجه به موجودی کالا، می‌توان ارزش اقلام ورودی را بدین گونه تعریف کرد: معیاری برای سنجش منابع مورد استفاده جهت تهیهٔ موجودی کالا در وضع و محل کنونی آن. هنگامی که در ازای موجودی کالا وجه نقد یا معادل آن پرداخت شود، تفسیر ***ارزش اقلام ورودی*** بسیار روشن خواهد بود. ولی، هنگامی که کالایی ساخته شود، ارزش اقلام ورودی در مورد موجودی کالا نشان‌دهندهٔ مجموع ارزش منافع مورد استفاده برای تولید و سایر منابعی است که به حساب بهای تمام شدهٔ این محصول منظور می‌کنند. به سبب الزامی بودن تخصیص ارزش اقلام (منابع) بر روی دوره‌های زمانی و تخصیص مجدد آنها به واحدهای سازمانی و محصولات تولیدی، تفسیر فرایند تعیین ارزش اقلام ورودی به محصول نهایی چندان ساده نیست. گذشته از این، با استفاده از روش‌های تخصیص، احتمال آن بسیار کم است که بتوان براساس فرایند تعیین ارزش موجودی کالا اقدام به پیش‌بینی جریان‌های نقدی نمود و یا به صورت مستقیم، با استفاده از الگوهای خاص تصمیم‌گیری اقدام به سرمایه‌گذاری کرد.

در ساختار حسابداری سنتی برای محاسبهٔ سود ناویژه ارزش اقلام ورودی را از ارزش اقلام خروجی (محصول فروش رفته) کم می‌کنند و این سود ناویژه نشان‌دهندهٔ ارزش اقلام ورودی شرکت (به اضافهٔ سود یا منهای زیان خالص برای شرکت) می‌باشد. اثر روش‌های تعیین ارزش اقلام ورودی این است که می‌توان بدان وسیله شناسایی درآمد و سود خالص را تا زمان دیگری به تأخیر انداخت. در مواردی که شرکت باید خدمات بالقوه‌ای در آینده انجام دهد و یا در مواردی که نتوان ارزش قابل تأیید اقلام خروجی را تعیین کرد، به تأخیر انداختن شناسایی درآمد قابل توجیه است.

معمولاً ارزش اقلام ورودی را برحسب بهای تمام‌شده اقلام گزارش می‌کنند.[11] میزان اعتبار بهای تمام شدهٔ تاریخی اقلام به این فرض بستگی دارد که آن نشان‌دهندهٔ ارزش اقلام ورودی دارایی‌های خریداری شده (در زمان خرید) یا به مصرف‌رسیده (در فرایند تولید) می‌باشند. مقدار آنها را برحسب

خالص مبلغ پولی پرداختی در گذشته یا مبلغی تعیین می‌کنند که در آینده از بابت خرید کالا یا خدمت پرداخت می‌شود. اگر قرار است پول مزبور در آینده‌ای دور پرداخت شود برای تعیین بهای تمام شدهٔ کنونی دارایی خریداری شده باید ارزش فعلی مبلغ پرداختی (در آینده) را محاسبه کرد. از این رو، از دیدگاه نظری (تئوریک) با رعایت اصل اهمیت، برای تعیین بهای تمام شدهٔ موجودی کالا باید تخفیف‌های تجاری، نقدی و نیز تخفیف‌هایی که برحسب مقدار موجودی به خریدار داده می‌شود منظور کرد (آنها را کم کرد). این اقدام را روش **خالص** می‌نامند. تخفیفی که پس از آن گرفته می‌شود باید زیر عنوان ***زیان ناشی از تخفیف نقدی*** ثبت کرد و در همین راستا ***حسابهای پرداختنی*** را بستانکار کرد.

هنگامی که دارایی‌های غیر پولی در ازای کالاها یا خدمات جاری مبادله شوند، ارزش جاری دارایی‌های غیرپولی نشان‌دهندهٔ بهای تمام شدهٔ کالاها یا خدمات خریداری شده است؛ ولی معمولاً حسابداران به مبلغ پولی پرداختی برای دارایی‌هایی که در این مبادله داده شده است، توجه می‌کنند. از این رو، معمولاً بهای تمام شدهٔ تاریخی به معنی مبلغ پولی پرداختی برای خرید یا تولید کالاست که شامل همهٔ خدمات لازم برای رساندن کالا به وضع یا حالت قابل فروش، به مصرف می‌رسند.

ولی باید دقت کرد؛ وجوهی که خریدار در زمان تصمیم‌گیری برای خرید پرداخت نکرده است و در نظر ندارد پرداخت کند به حساب ***بهای تمام شدهٔ تاریخی*** منظور نشود. برای مثال، تعمیرات غیرمنتظره از بابت خراب شدن کالای در راه (به سبب نم کشیدن) را باید به عنوان هزینهٔ دوره (و نه بخشی از بهای تمام شدهٔ کالا) منظور کرد. بهای تمام‌شده باید تنها شامل مبلغی شود که به نظر خریدار باید برای ارزش اقلام در زمان خرید پرداخت کرد [از نظر وی کالا یا خدمت خریداری شده دارای چنین ارزشی است]. فقط براساس این واقعیت که هزینه‌ای (بهای تمام‌شده‌ای) به مصرف رسیده است دلیلی بر منظور کردن همهٔ اقلامی نمی‌شود که هنگام خرید پرداخت می‌گردد.

چه اقلامی را باید گنجانید؟ بهای تمام‌شده عبارت است از معیاری برای تعیین ارزش اقلام ورودی که برای خرید مواد یا کالا، در وضع و محل کنونی، باید پرداخت کرد. از سوی دیگر، ارزش اقلام ورودی را بدین‌گونه تعیین می‌کنند. مبلغ پرداخت‌شده برای تهیه و تأمین دارایی‌ها. ولی، باز هم پرسش‌هایی بدون جواب باقی می‌مانند. آنها از این قرارند: چه بهای تمام‌شده‌ای را می‌توان ضروری دانست؟ چه هزینه‌هایی را می‌توان برای تهیهٔ کالا لازم دانست و بر همین اساس موجب ایجاد درآمد آینده خواهند شد؟ چه مبلغ از بهای تمام‌شده را باید به حساب هزینهٔ دوره منظور کرد؟

اینکه چه هزینه‌هایی (مبلغ بهای تمام‌شده‌ای) ضروری است به قضاوت مدیر بستگی دارد. حسابدار باید از یک استاندارد مهندسی یا مبنای دیگری استفاده کند و بر آن اساس قضاوت نماید. نشریهٔ شمارهٔ ۴۳ از ***خبرنامهٔ مطالعات حسابداری*** بیانگر این است که باید به اصل یا مفهوم ***عادی بودن*** توجه کرد زیرا آن یک مبنای قابل قبول است:

> در برخی از شرایط، مانند هزینهٔ راکد ماندن دستگاه، ضایعات بیش از حد، حمل چند باره و هزینهٔ بارگیری‌های مجدد را باید به عنوان هزینه‌های غیرعادی منظور کرد و آن را به عنوان هزینه‌های دوره (و نه بخشی از بهای تمام شدهٔ موجودی کالا) به حساب آورد.[۱۲]

از سوی دیگر، یک کمیتهٔ وابسته به ***انجمن حسابداری آمریکا*** بر این باور است که تنها هزینه‌هایی را که بتوان به ***صورتی معقول در محصول ردیابی کرد***[۱] باید به حساب بهای تمام شدهٔ کالای خریداری شده منظور کرد.[۱۳]

بین هزینه‌های ***عادی*** و ***قابل ردیابی*** یک وجه تشابه وجود دارد. برخی از ***هزینه‌های عادی*** را نمی‌توان در اقلام خاصی از محصولات ردیابی کرد. برای مثال، هزینهٔ ظرفیت بلااستفاده ماندن دستگاه و ضایعات بیش از حد مواد اولیه یا مربوط به کالاهای ساخته شده را نمی‌توان در فرایند تولید محصولات خاصی ردیابی کرد. آنها هزینهٔ تولید هیچ یک از این محصولات نیستند، ولی بنا بر فرض هزینه ناکارآمد بودن فرایند تولید را می‌توان در یک محصول ردیابی کرد، حتی با وجود اینکه این نوع هزینه‌ها، از نظر ماهیت، غیرعادی نیستند. از این رو ***کمیتهٔ جامعه حسابداری آمریکا*** در مورد بهای تمام‌شده دیدگاهی ارائه کرد که نسبت به دیدگاه ارائه شده به وسیلهٔ انجمن حسابداران رسمی آمریکا گسترده‌تر است. اگرچه مفهوم ***قابل ردیابی بودن*** هزینه یکی از جنبه‌های مهم فرایند سرشکن کردن هزینه‌هاست، ولی ***هزینه‌های غیرعادی*** در واقع از نوع ارزش اقلام ورودی نمی‌باشند، بلکه باید آنها را به عنوان زیان‌هایی دانست که شرکت متحمل می‌شود.

جایگزین کردن ***هزینه‌های جایگزینی جاری*** به جای ***بهای تمام شدهٔ تایخی*** نمی‌تواند مسئله تعیین هزینه‌های ضروری را حل کند. باید هزینه‌هایی را که برحسب مقادیر جاری گزارش می‌کنند در طبقهٔ ***عادی*** یا ***غیرعادی*** قرار داد و این کار از این دیدگاه انجام می‌شود که آیا می‌توان این هزینه‌ها را در محصولات خاصی ردیابی کرد یا خیر (نمی‌توان ردیابی کرد). در مورد ***هزینه‌های جاری*** لازم است به موضوع ***هزینه‌های لازم برای تولید یا خرید اقلام*** توجه بیشتری کرد. قرار دادن ***هزینه‌های جاری فرایند ناکارآمد تولید*** به جای ***بهای تمام شدهٔ تاریخی فرایندکارآی تولید*** نمی‌تواند موجب بهبود روش‌های تعیین ارزش اقلام شود.

دومین مسئله اصلی و مطرح از این مسئله هم مشکل‌تر است، یعنی: در فرایند تعیین ارزش موجودی کالا چه هزینه‌هایی را باید منظور کرد و از این دیدگاه آنها را از درآمدهای آینده کم نمود؟ نشریهٔ شمارهٔ ۳ از ***خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری*** در این مورد دیدگاه چندان روشنی ارائه نمی‌کند. در این نشریه گفته

---

1. reasonably traceable

می‌شود که هزینه‌های عمومی و جاری را نباید در بهای تمام شدهٔ محصول منظور کرد، مگر اینکه این اقلام، به صورتی روشن، با فرایند تولید مربوط باشند. همچنین نشریهٔ مزبور بیانگر این است: «... حذف سربار از بهای تمام شدهٔ موجودی کالا نمی‌تواند تعیین‌کنندهٔ یک روش حسابداری پذیرفته شده باشد.»[۱۴] ولی در این گفتار مشخص نمی‌شود که چه هزینه‌های سرباری را باید به حساب محصول منظور کرد. ماهیت مبهم گفتار مزبور باعث شد که طرفداران *هزینه‌یابی جزیی کامل* و *هزینه‌یابی مستقیم* مدعی شوند که روش‌های مزبور مورد قبول انجمن حسابداران رسمی آمریکا قرار گرفته است. تردیدی نیست که *هزینه‌یابی کامل* پذیرفته شده است، زیرا هیچ نیازی نیست که هزینه‌های سربار غیرعادی تولید را از بهای تمام شدهٔ محصول حذف کرد. از سوی دیگر، طرفداران *هزینه‌یابی مستقیم* مدعی هستند؛ از آنجا که در هزینه‌یابی مستقیم هزینه‌های سربار متغیر گنجانده می‌شود، این یک روش قابل قبول است.

به پرسش مطرح در این باره که در محاسبهٔ موجودی کالا چه هزینه‌هایی را باید گنجانید از دیدگاه ساختار حسابداری *بهای تمام شدهٔ تاریخی* و بر مبنای اصل تطابق پاسخ داده شده است. یعنی، اگر براساس فرض بین این هزینه‌ها و درآمدهای آینده یک رابطهٔ معقول وجود دارد، هزینه‌ها را باید به حساب موجودی کالا تخصیص داد. ولی، فرایند تخصیص بدون ضابطه است و معمولاً مسئلهٔ مزبور از طریق رعایت قاعدهٔ سرشکن کردن به صورت مستمر (حفظ ثبات رویه) حل می‌شود. از این رو، می‌توان ساختار حسابداری را به گونه‌ای طرح‌ریزی کرد که با *هزینه‌یابی متغیر* یا *هزینه‌یابی کامل* سازگار باشد. این انتخاب باید بر پایهٔ چیزی غیر از منطق ساختاری قرار گیرد.

در تلاشی که در راه تفسیر اقتصادی از بهای تمام شدهٔ محصول به عمل می‌آید، می‌توان چنین فرض کرد؛ تا زمانی که هزینه‌ها جاری هستند آنها نشان‌دهندهٔ ارزش اقلام برای شرکت خواهند بود، زیرا شرکت نمی‌تواند بدون به مصرف رساندن هزینه‌های مزبور موجودی کالا را تهیه (تأمین) کند. در حالی که پدیدهٔ تأمین مستلزم در نظر گرفتن موارد استثنا و گاهی تعدیلات و اصلاحاتی می‌شود. شاید راه معقول و بی‌خطر این باشد که بگوییم هزینه‌هایی که برای رساندن کالا به نقطه‌ای جهت عرضه به مشتری (فروش) یا انتقال به وی، به مصرف می‌رسد باید به حساب بهای تمام شدهٔ موجودی کالا منظور کرد. این عده، علاوه بر هزینه‌های تولید خالص، شامل هزینه‌هایی می‌شود که برای حمل، انبار و بارگیری کالا (جهت تحویل به انبار)، به نمایش گذاردن آن یا انبارداری به مصرف می‌رسد. ناتوانی در ردیابی برخی از این هزینه‌ها ایجاب می‌کند که آنها را به عنوان هزینهٔ دوره منظور کنیم. اگر دورهٔ گردش موجودی کالا کوتاه باشد و اگر این هزینه‌ها بخش قابل ملاحظه‌ای از بهای تمام شدهٔ خرید را تشکیل ندهند، منظور کردن آنها به عنوان هزینهٔ دوره نمی‌تواند اثر زیادی بر فرایند تعیین ارزش موجودی کالا و محاسبهٔ سود بگذارد. هزینه‌هایی که در راه فروش محصول و حمل کالا (جهت تحویل دادن به مشتری) به مصرف برسد می‌تواند موجب افزایش ارزش موجودی کالا بشود. ولی از آنجا که باید در هر زمان قیمت

فروش مشخص باشد، با استفاده از خالص ارزش قابل تحقق می‌توان (از دیدگاه اقتصادی) نتیجه کار را بهتر تفسیر کرد.

در رابطه با استفاده از فرایند تعیین ارزش موجودی کالا به عنوان شاخصی برای پیش‌بینی و نیز به عنوان اقلام ورودی که در الگوهای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند، چنین به نظر می‌رسد که هزینه‌های متغیر مناسب‌تر باشند، زیرا آنها با جریان‌های نقدی رابطه‌ای نزدیک‌تری دارند و نیز بدان سبب که در مورد به مصرف‌رساندن آنها نیازی به اتخاذ شیوهٔ تخصیص بدون ضابطه نخواهد بود (چیزی که برای **هزینه‌یابی کامل** به کار می‌برند). در مورد الگوهای تصمیم‌گیری اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی چنین به نظر می‌رسد که اگر مفروضات مشخصی وجود داشته باشد و بتوان بر آن اساس هزینه‌ها را بر مبنای رفتار و توان پیش‌بینی طبقه‌بندی کرد، این شیوهٔ طبقه‌بندی (در مقایسه با طبقه‌بندی که بر پایهٔ رابطهٔ هزینه با محصول گذاشته شود) می‌تواند مهم‌تر باشد و یا به بیان دیگری بر تصمیمات مربوطه اثر بیشتری بگذارد.

پرسش‌های این بخش

۱. چه عاملی موجب می‌شود که دارایی‌های پولی را از دارایی‌های غیرپولی تفکیک کرد؟ برای هریک از اینها دو نمونه ارائه کنید.
۲. از دیدگاه نظری، ارزش حسابهای دریافتنی را باید بر پایهٔ چه مبنایی گزارش کرد؟ به بیانی دقیق‌تر، چرا در اجرای این روش مسئلهٔ نیاز به کاربرد روش قسطی منتفی (غیرضروری) می‌شود؟
۳. شیوهٔ ثبت سرمایه‌گذاری‌های پولی را با شیوهٔ ثبت اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش با هم مقایسه کنید. آیا شیوه‌های ثبت با هم سازگارند؟
۴. تفاوت بین انواع پیش پرداخت هزینه‌ها را بیان کنید.
۵. هزینه‌های عادی را با هزینه‌های قابل ردیابی (از دیدگاه تعیین اینکه چه هزینه‌هایی را باید به حساب موجودی کالا منظور کرد) مقایسه نمایید.

نقش نتیجه‌های اقتصادی

در فصل ۸ یادآور شدیم که گزارشات مالی برای شرکت و برای کل جامعه نتیجه‌های اقتصادی به بار می‌آورد. به ویژه در مورد دارایی‌های جاری این نتیجه‌ها بسیار اهمیت دارند (چشمگیر می‌باشند)؛ در نتیجه، دربارهٔ ماهیت، کاربرد و اثر این نتیجه‌های اقتصادی تحقیق‌های زیادی انجام شده و بحث‌های

زیادی وجود دارد. در این بخش به دو مورد اشاره می‌کنیم: تعیین ارزش دارایی‌ها به وسیلهٔ سازمان‌های مالی و انتخاب روش اولین صادره از آخرین وارده یا روش اولین صادره از اولین وارده برای تعیین ارزش موجودی کالا.

عرضه به بازار

همان‌گونه که پیش از این گفتیم، استاندارد شمارهٔ ۱۲ مقرر کرده است که شرکتهای پایبند این استانداردها باید سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار را براساس ارزش بازار گزارش کنند (البته تا زمانی که ارزش بازار به بیش از بهای تمام شدهٔ اولیهٔ این دارایی‌ها نرسد). مؤسسه‌های مالی تمایل دارند که الگوی دیگری به کار ببرند. بانکها بین مجموعه اوراق بهادار قابل معامله و مجموعه اوراق بهاداری را که به منظور سرمایه‌گذاری خریداری می‌کنند، تفاوت قائل می‌شوند. آنها مجموعه اوراق بهادار قابل معامله را بر مبنای ارزش بازار (بدون توجه به بهای تمام شدهٔ اولیهٔ آنها) گزارش می‌کنند و اوراق بهاداری را که با هدف سرمایه‌گذاری خریداری کرده‌اند (بدون توجه به ارزش بازار) براساس بهای تمام شدهٔ اولیه گزارش می‌کنند، مگر اینکه شاهد کاهش دائمی ارزش این اقلام باشند. مؤسسه‌های وام و پس‌انداز و نیز شرکت‌های بیمه از الگوی مشابهی استفاده می‌کنند، ولی آنها اصطلاحات فنی متفاوتی به کار می‌برند.

ریچارد سی. بریدن رئیس هیئت مدیرهٔ کمیسیون بورس اوراق بهادار، در دهم سپتامبر ۱۹۹۰ یک سخنرانی کرد که از دیدگاه صاحبنظران دارای مهم‌ترین جنبه‌های ابتکاری و خلاقیت در ارائهٔ اصول حسابداری ظرف ۵۰ سال گذشته می‌باشد.[15] اهمیت آن در ابراز این دیدگاه است که همهٔ سازمان‌های مالی باید سرمایه‌گذاری‌های مالی را بر مبنای ارزش بازار گزارش کنند. دیدگاه مزبور بر این پایه قرار دارد که در زمان کنونی بهای تمام شدهٔ تاریخی نمی‌تواند در دنیای جدیدی که ما در آن قرار داریم اهمیتی داشته باشد (به بیان دیگر نمی‌تواند بر فرایند تصمیم‌گیری‌های گروههای ذینفع اثر بگذارد). او در این باره بیش از این ارائه دلیل نکرد، ولی دیگران ابراز داشتند که اگر مؤسسه‌های فعال در زمینهٔ پس‌انداز و وام ناگزیر شده بودند سرمایه‌گذاری‌های خود را بر مبنای ارزش بازار گزارش کنند، وضع مخاطره‌آمیز آنها زودتر آشکار می‌شد و احتمالاً مانع از بحران‌های نهایی می‌گردید. به بیان دیگر، این دسته از منتقدان مدعی شدند که ثبت نکردن دارایی‌ها به ارزش بازار توانست نتیجه‌های اقتصادی سهمگینی به بار آورد.

در سراسر این کتاب گفته شد که اوراق بهادار آماده فروش را باید بر مبنای ارزش بازار گزارش کرد. آنچه انجام نشده و آنچه جناب بریدن در حال انجام دادن آن می‌باشد این است که ابراز شود همهٔ اوراق بهادار، چه قابل فروش باشند یا نباشند، بر مبنای ارزش بازار گزارش شوند. معمایی که کمیسیون بورس اوراق بهادار هم با آن روبرو می‌باشد این است که ما هنوز نمی‌دانیم آیا منافع حاصل از کاربرد ارزش بازار به بیش از هزینه‌های مربوط به تعیین ارزش اقلام (در صورتی که اوراق بهادار از نوع قابل فروش نباشند)

بیشتر خواهد شد یا خیر. اثر دیدگاهی که جناب بریدن ارائه کرد این است که انگیزهٔ زیادی به وجود آید تا در زمینهٔ رابطهٔ بین هزینه و منفعت تحقیقات بیشتری انجام شود. تاکنون، هیئت استانداردهای حسابداری مالی، انجمن حسابداران مالی خبرهٔ آمریکا و کمیسیون بورس و اوراق بهادار بارها تشکیل جلسه داده‌اند تا در این مورد اقدامات خود را هماهنگ نمایند.

یکی دیگر از نتیجه‌های بالقوهٔ درخواست برای گزارش کردن دارایی‌ها به قیمت بازار تغییری است که در ماهیت مقررات رخ می‌دهد. *آرتور ویتات* عضو پیشین هیئت استانداردهای حسابداری مالی چنین ابراز داشت:

> از دیدگاه تاریخی، مقررات تاحدی برحسب حجم سرمایه یا حقوق صاحبان سهام تدوین شده‌اند. هر سیستم حسابداری، که به صورت تصنعی، موجب تقویت سرمایه شود می‌تواند قصد یا هدف تدوین مقررات را دگرگون سازد. تا این زمان تدوین‌کنندگان مقررات از حسابداری استفاده (و سوء استفاده) کرده‌اند تا بتوانند استانداردهایی در جهت حمایت از سرمایه تدوین نمایند (موجودیت آن را توجیه کنند).
> حسابداری که در آن اقلام به قیمت بازار گزارش شود تدوین کنندگان مقررات را ناگزیر خواهد ساخت که توجه خود را بیشتر بر رهنمودهایی جهت موجه نشان دادن سرمایه‌های خود معطوف کنند و ویژگی‌های تصنعی فرایند تدوین مقررات را تضعیف نمایند.

از این رو، درخواست برای ارائه اقلام به قیمت بازار می‌تواند در فرایند تدوین مقررات حسابداری نوعی انقلاب به وجود آورد.

مقایسهٔ روش اولین صادره از آخرین وارده با روش اولین صادره از اولین وارده

از زمان‌های گذشته این شعار نه چندان معنی‌دار وجود داشته است که اگر شرکتی هنگام تورم به جای روش اولین صادره از اولین وارده روش اولین صادره از آخرین وارده به کار ببرد مالیات کمتری پرداخت خواهد کرد. کاربرد روش حسابداری می‌تواند نتیجه‌های اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به بار آورد و چنین به نظر می‌رسد که این نتیجه‌ها قابل مشاهده باشند. از این رو، معمای اصلی این است که بسیاری از شرکت‌ها تصمیم گرفتند که تغییر رویه ندهند و روش اولین صادره از آخرین وارده را به کار نبرند. یک تحقیق پیمایشی بر روی ۲۱۳ شرکت انجام شد و تا حدی دلیل‌هایی را که مدیران برای تغییر ندادن روش و به کار نگرفتن روش اولین صادره از آخرین وارده ارائه کردند، مشخص گردید: ۷۳ درصد پاسخ‌دهندگان گفتند که به خاطر شرایط خاص شرکت یا صنعت، روی آوردن به روش اولین صادره از آخرین وارده نمی‌تواند منافعی به بار آورد؛ ۱۲ درصد دیگر گفتند که به علت‌های قانونی نمی‌توانند تغییر روش بدهند؛ بقیهٔ پاسخ‌دهندگان در مورد هزینه‌های بسیار بالای مربوط به کاربرد روش اولین صادره از

آخرین وارده، که برخی از آنها مربوط به مسائل مطرح به وسیلهٔ سازمان‌های درآمد داخلی آمریکا می‌شد، دلیل‌هایی ارائه کردند و گفتند که کاربرد این روش و گزارش کردن سود کمتر نمی‌تواند برای شرکت مفید باشد.[۱۶]

در وهلهٔ نخست چنین به نظر می‌رسد که این دلیل‌ها موجب شگفتی شوند. عقل سلیم حکم می‌کند شرکتهایی که تغییر روش دهند و روش اولین صادره از آخرین وارده به کار ببرند می‌توانند از دیدگاه بازار منافعی به دست آورند و از این رو جریان نقدی پس از کسر مالیات (برای شرکت) افزایش می‌یابد. نخستین تحقیقی که در این زمینه انجام شد توانست این دیدگاه را تأیید کند که پس از روی آوردن شرکتها به روش اولین صادره از آخرین وارده در بازار قیمتها افزایش یافته‌اند.[۱۷] ولی طی ۷۵-۱۹۷۴ نتیجهٔ یک سلسله تحقیق در مورد شرکتهایی که تغییر رویه داده بودند و روش اولین صادره از آخرین وارده را به کار برده بودند توانست عکس این دیدگاه را ثابت کند. پس از تغییر دادن روش، بازار شاهد کاهش یافتن قیمتها بود.[۱۸] به صورت ظاهر، این نوع واکنش نشان می‌دهد که بازار نتوانسته است منافع حاصل از کاربرد روش اولین صادره از آخرین وارده را درک کند.

پس از به دست آمدن این نتیجه‌های غیرمنتظره تحقیقات بیشتری انجام شد. نتیجهٔ برخی از آنها بیانگر این است که نتیجه‌های مزبور به سبب عواملی مانند برنامه‌های پاداش مدیریت است که مقدار آن به سود خالص گزارش شده بستگی دارد.[۱۹] **جورج فاستر** استاد دانشگاه استنفورد پس از انجام دادن مقداری از این تحقیق به نتیجه رسید که «با بررسی ادبیات مجموعهٔ شواهد معتبری به دست نیامد و این تا حدی به سبب مسائل پیچیده‌ای بود که در رابطه با این تحقیق به وجود می‌آمد.»[۲۰] برای مثال، یک پژوهشگر چنین استدلال کرد که نتیجه‌های شگفت‌انگیز به سبب انتخاب نادرست تاریخ‌هایی بود که بنا بر تصور، بازار از تغییر رویه‌ها آگاه می‌شد.[۲۱] برخی دیگر از پژوهشگران، در کمال شگفتی، یادآور شدند که صرفه‌جویی مالیات ناشی از کاربرد روش اولین صادره از آخرین وارده بسیار کمتر از مبلغی بود که مورد تصور است.[۲۲] تحقیق در این زمینه ادامه دارد.

خلاصه

در فصل‌های پیش دارایی‌ها را تعریف کردیم، در مورد طبقه‌بندی‌های، شیوهٔ تعیین ارزش و زمانی که باید آنها را شناسایی کرد، بحث کردیم. در این فصل در مورد شیوهٔ ثبت دارایی‌های جاری بحث نمودیم. در فصل بعد دربارهٔ دارایی‌های ثابت، دارایی‌های نامشهود و سرمایه‌گذاری‌های غیر جاری بحث می‌نماییم.

برای ثبت همهٔ دارایی‌ها قاعدهٔ کلی این است که آنها را بر مبنای ارزش فعلی (در سررسید) و با منظور کردن ریسک مربوطه، ثبت کرد. دیدگاه یا روش مزبور دستخوش تهدید ناشی از رعایت کردن اصل

[M83#12] ۲.

[M86#8] ۱.

سرمایه‌گذاری‌های پولی

۳. [M87#3] شرکتی در اول ژوئیهٔ ۱۹۸۶ یک سند دریافتنی یک ساله با نرخ بهره برابر با نرخ بازار دریافت کرد. در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۷ کل مبلغ سند دریافتنی و بهره باید پرداخت شود. حساب بهرهٔ دریافتنی در تاریخ زیر دارای مانده خواهد بود.

الف. اول ژئویه ۱۹۸۶، و نه ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶.

ب. ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶ ، و نه اول ژوئیه ۱۹۸۶.

پ. اول ژوئیه ۱۹۸۶ و ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶.

ت. نه اول ژوئیهٔ ۱۹۸۶ و نه ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶.

۴. [M86#7] یک سند دریافتنی ۹۰ روزه با بهرهٔ ۱۵ درصد پس از اینکه ۶۰ روز در شرکت بود با قید حق ارجاع به یک بانک فروخته شد. وجوه مربوطه را بر مبنای نرخ بهرهٔ ۱۸ درصد محاسبه می‌کنند. در تاریخی که این معامله (به نزول گذاشتن سند) انجام شد، حساب سند دریافتنی باید به مبلغ زیر بستانکار شود:

الف. مبلغی برابر با وجوه نقد.

ب. به مبلغی کمتر از ارزش اسمی سند.

پ. به مبلغی برابر با ارزش اسمی سند.

ت. به مبلغی برابر با ارزش سند در سررسید.

۵. [M83#8] در اول ژوئیه ۱۹۸۳ یک شرکت یک سند دریافتنی که در آن بهره به نرخ بازار قید شده بود، دریافت کرد. در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۴ کل مبلغ سند و بهره دریافت خواهد شد. هنگام ثبت این سند دریافتنی در اول ژوئیه ۱۹۸۳ کدام یک از موارد زیر بدهکار می‌شود؟

	بهرهٔ دریافتنی	کسر کسب نشده ناشی از سند دریافتنی
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	نه
ت.	نه	آری

سرمایه‌گذاری‌های غیرپولی

۶. [M86#4] برای مجموعه اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش را که در دارایی‌های جاری گزارش می‌کنند یک حساب ذخیره برای تعیین ارزش اقلام به وجود می‌آید و این حساب باید شامل........ باشد.
الف. بدهی‌های جاری
ب. بدهی‌های غیرجاری
پ. دارایی‌های غیرجاری
ت. دارایی‌های جاری

۷. [N88#2] هنگامی که مجموعه اوراق بهادار شامل اقلام زیر باشد، مبلغی که کل بهای تمام شدهٔ مجموع اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش از کل ارزش بازار بیشتر شود در یک حساب ذخیره برای تعیین ارزش اقلام گزارش خواهد شد.

	به صورت یک دارایی	در یک ترازنامهٔ طبقه‌بندی نشده
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	آری
ت.	نه	نه

۸. [N83#5] از یک ***مجموعه اوراق بهادار مالکانه جاری قابل فروش*** یک برگ اوراق بهادار به یک ***مجموعه اوراق بهادار مالکانه غیرجاری قابل فروش*** منتقل می‌شود. این برگ اوراق بهادار را باید به......
الف. اگر در تاریخ انتقال ارزش دفتری بیش از ارزش بازار باشد، باید آن را به ارزش دفتری منتقل کرد.
ب. بدون توجه به بهای تمام‌شده، در تاریخ انتقال بر مبنای ارزش بازار منتقل کرد.
پ. بدون توجه به ارزش بازار، در زمان انتقال آن را به بهای تمام‌شده منتقل کرد.
ت. در تاریخ انتقال بر مبنای اقل بهای تمام‌شده یا بازار آن را منتقل کرد.

موجودی کالا

۹. [N88#6] اگر از روش خالص استفاده شود برای تعیین ارزش موجودی کالا کدام یک از اقلام زیر را

باید گنجانید؟

	هزینه حمل	تخفیف نقدی، گرفته نشده
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	آری
ت.	نه	نه

مسئله و پرسش تشریحی

۱. (نوامبر ۱۹۷۷) هیئت استانداردهای حسابداری مالی با انتشار استاندارد شمارهٔ ۱۲ کوشید روش‌ها و رویه‌های حسابداری، (در مورد برخی از اقلام اوراق بهادار قابل فروش) را روشن کند. بخش مهمی از استاندارد مزبور در مورد تفکیک و طبقه‌بندی اوراق بهادار قابل فروش جاری از اوراق بهادار قابل فروش غیرجاری است.

الف. چرا یک شرکت باید در مجموعه‌ای از اوراق بهادار جاری و غیرجاری سرمایه‌گذاری کند [چرا این نوع اوراق بهادار را نگهداری می‌کند]؟

ب. برای تعیین اینکه سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش را باید در طبقهٔ جاری، یا غیرجاری قرار داد، چه عواملی را باید در نظر گرفت، و این عوامل چگونه می‌توانند بر شیوهٔ ثبت و گزارش کردن زیان تحقق نیافته اثر بگذارند؟

پ. حسابی به نام ذخیره برای تعیین ارزش اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش غیر جاری تشکیل می‌شود، هنگامی که این حساب دوباره طبقه‌بندی می‌شود و در گروه اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش جاری قرار می‌گیرد، چه اثری بر جای می‌گذارد؟

ت. از دیدگاه شما تفکیک کردن اوراق بهادار مالکانه (سهام) قابل فروش به دو دستهٔ جاری، و غیرجاری می‌تواند از دیدگاه نظری، (تئوریک) درست باشد؟ دیدگاه خود را توضیح دهید.

ث. به صورتی خلاصه دربارهٔ منطق ثبت اصلاحی در حساب تعیین ارزش ذخیره (به سبب طبقه‌بندی اقلام و قرار دادن آنها از گروه غیر جاری به گروه جاری) توضیح دهید.

۲. فرض کنید برای ثبت حسابهای مشکوک‌الوصول (در حسابهای دریافتنی) از روش ذخیره استفاده می‌شود. با قرار دادن کلمه‌های افزایش، کاهش و بدون اثر، جدول زیر را پر کنید. برای نمونه سطر نخست تکمیل شده است.

	سود خالص	سرمایه در گردش	حسابهای دریافتنی	ذخیرهٔ مطالبات مشکوک‌الوصول
شناسایی مطالبات سوخت شده	کاهش	کاهش	بدون اثر	کاهش
وصول مطالبات خاص				
حسابی که در گذشته سوخت تلقی شده بود، وصول شود				
حسابی که در گذشته حذف شده بود به صورت قابل وصول در می‌آید.				
حساب مطالبات خاص حذف می‌شود				

۳. (نوامبر ۱۹۶۴) به سبب یک زلزلهٔ وحشتناک شرکت مورگان، یکی از مشتریان قدیمی‌ترین صاحب کار شما، متحمل زیان سنگینی می‌شود که در نتیجه ناگهان و غیرمنتظره اعلام ورشکستگی می‌کند. تقریباً ۳۰ درصد کل دارایی‌های صاحب کار شما، طی چند سال گذشته در اختیار شرکت مورگان بوده است.

مبلغ مورد بدهی شرکت مورگان (که وصول نشدنی است) برابر با ۲۵ درصد کل حساب‌های دریافتنی است و این مبلغ بسیار بیش از مبلغی است که در پایان سال پیش برای ذخیرهٔ مطالبات مشکوک‌الوصول در نظر گرفته شده بود.

آیا صاحب کار شما حسابهای دریافتنی سوخت شده را چگونه از دفاتر حذف، می‌کند (مشروط به اینکه شرکت برای این نوع حسابها یک حساب ذخیره در نظر می‌گیرد)؟ پاسخ خود را توجیه کنید.

۴. (می ۱۹۷۱) یکی از صاحب‌کاران شما یک فروشگاه بزرگ دارد که بخش عمده‌ای از بازار منطقه را در سلطهٔ خود دارد. محل آن در نقطه‌ای است که افراد می‌توانند با وسیلهٔ عمومی، یا شخصی به راحتی به آنجا مراجعه کنند، دارای توقفگاه‌های مناسب و درکنار یک پایگاه ارتش قرار دارد. رئیس این شرکت به تازگی پیشنهادی دریافت کرده است.

هزینه‌های سربار تولید باشد تا بتوان بدان وسیله این کالا را به محل و شرایط کنونی رسانید. تخصیص سربار ثابت تولید به هزینه تبدیل باید بر پایهٔ ظرفیت واحد تولیدی قرار گیرد. اگر سربار ثابت تولید به صورت کامل (یا مقدار حائز اهمیت آن) از فرایند تعیین ارزش موجودی کالا (براساس این دیدگاه که آن، به صورت مستقیم با رساندن کالا به وضع و موقعیت کنونی ارتباط نداشته است) حذف شود، این اطلاعات را باید افشا کرد.

۲۲. سربار غیر از سربار تولید باید شامل بخشی از بهای تمام شدهٔ کالای موجود باشد، بدان حد که بتوان به شیوه‌ای روشن و آشکار موجودی را به مکان و شرایط کنونی رسانید.

۲۳. مبالغ غیر عادی از ضایعات، مواد، دستمزد و سایر هزینه‌های جاری را نباید به صورت بخشی از بهای تمام شدهٔ موجودی کالا منظور کرد.

این شرایط یا مقررات تا چه اندازه با اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری، در ایالات متحدهٔ آمریکا، سازگارند؟ آیا شیوهٔ حسابداری آمریکا با این استاندارد سازگار است؟ آیا روش حسابداری بین‌المللی همیشه با استانداردهای آمریکایی سازگار است؟

۶. (نوامبر ۱۹۷۲) شرکت جهان باطری تولید می‌کند که در رادیو، تلویزیون و اسباب‌بازی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخی از سفارشات را از موجودی انبار ارسال می‌نماید. برخی از سفارشات طبق ابعاد خواست، مورد نظر مشتری تولید می‌نماید.

هنگامی که محصولی طبق سفارش مشتری تولید شود، شرکت بیش از مقدار سفارش‌شده تولید می‌نماید. باطری‌های اضافی را بدون منظور کردن ارزش در انبار نگه می‌دارد. هزینهٔ سفارش کار را در زمان حمل کالا به حساب بهای تمام شدهٔ کالای فروش رفته منظور می‌کند. محصولات اضافی که نگهداری می‌شود:

۱. هر نوع باطری که به علت خرابی برگردانده شود، و در زمان کنونی مقدار آنها به ۲۰ درصد تعداد محصول فروش رفته می‌رسد، جایگزین می‌نماید.

۲. سفارشات بعدی مشتریان برای تعداد محصول اضافی از همین کالا که در آینده داده می‌شود (از محل این باطری‌ها) ارسال می‌نماید.

از آنجا که برای محصولات تولیدی (طبق سفارش) و مصرف‌نشده هیچ بازاری وجود ندارد، پس از دو سال نگهداری این محصولات در انبار، آنها را از بین می‌برد.

شرکت به خریداران ضمانت می‌دهد که محصولات خراب را که برمی‌گردانند، جایگزین کند. اغلب بین سه تا شش ماه پس از فروش و تحویل دادن محصول، اقلام خراب به شرکت برگردانده می‌شود. شرکت پیش‌بینی می‌کند که ظرفیت تولید مناسب است و در دوره‌های آینده می‌تواند هر نوع سفارشی را ارسال کند (فروش از دست نخواهد رفت) اگر چه امکان دارد محصول اضافی

موجود نداشته باشد تا بتواند سفارشات بعدی که در مورد محصولات ویژه (طبق درخواست خاص مشتریان تولید می‌شوند) ارسال کند.

الف. شرکت تعدادی محصول بیش از مقدار سفارش مشتریان (سفارشات خاص) تولید می‌کند تا بتواند محصولات خراب را جایگزین کند. ارزش این محصولات اضافی برای شرکت چقدر است:

۱. بدون ارزش است؟ توضیح دهید.

۲. ارزش آنها برابر با هزینهٔ نهایی یا اضافی است؟ توضیح دهید.

۳. هزینهٔ کامل؟ توضیح دهید.

ب. شرکت پس از دریافت سفارش از مشتریان تعداد بیشتری محصول تولید می‌کند تا در فروش‌های بعدی، از آنها استفاده کند. تولید این محصولات برای شرکت دارای چه ارزشی است:

۱. بدون ارزش؟ توضیح دهید.

۲. ارزش آنها برابر است با ارزش نهایی یا ارزش اضافی؟ توضیح دهید.

۳.کل هزینه؟ توضیح دهید.

پ. شرکت برای جایگزین کردن محصولات خراب یک تعهد ایجاد می‌کند. در این باره چه نوع اطلاعاتی را باید افشا کند؟ توضیح دهید.

۷. شرکتی که مالک آن تولیدکنندهٔ قطعه‌هایی برای دستگاه چمن‌زنی بود، برحسب تصادف در یک کتابفروشی کتاب حسابداری دست دوم مشاهده کرد. آن را ورق زد و با مطلبی با عنوان ثبت موجودی‌ها به روش مبتنی بر موجودی پایه روبه‌رو شد. در کتاب شرح داده شده بود که در اجرای این روش، مقدار موجودی، به نام موجودی پایه به صورت سرمایه‌گذاری دائمی شرکت محسوب می‌شود، و از این رو باید آن را به عنوان یک قلم دارایی غیر جاری، منظور کرد. آن مبلغ از دارایی که مازاد بر مقدار عادی است براساس میانگین موزون، اولین صادره از اولین وارده یا اولین صادره از آخرین وارده ثبت و گزارش می‌کنند.

در مورد آن بخش از موجودی کالا که به صورت دارایی غیر جاری ثبت و گزارش می‌کنند از بابت تغییر در قیمت‌ها نباید هیچ سود یا زیانی گزارش شود تا اینکه سرانجام، موجودی پایه به فروش رود که در آن زمان فروش شناسایی می‌شود و معمولاً این وضع هنگامی به وجود می‌آید که شرکت منحل شود و دارایی‌های خود را به فروش برساند. در اجرای این روش، سود عملیاتی جاری، در سایهٔ خرید و فروش موجودی‌هایی به دست می‌آید که مازاد بر مقدار عادی موجودی پایه است. در این کتاب نوشته شده بود که موجودی پایه در زمان خرید به مبلغی کمتر از آنچه هزینهٔ جایگزینی آینده خواهد بود و با در نظر گرفتن کاهش یافتن هزینهٔ جایگزینی، ثبت خواهد

شد.[۲۳] مبلغی را که کاهش می‌دهند به صورت ثبت اصلاحی در حساب سرمایه به حساب سود انباشته بدهکار می‌کنند. مالک این شرکت شیفتهٔ این روش شد و می‌خواهد آن را به اجرا درآورد. دربارهٔ نقاط قوت و ضعف این روش توضیح دهید.

۸. در زیر نمونه‌ای از شیوهٔ ثبت موجودی کالا به روش اقل بهای تمام‌شده یا بازار ارائه شده است. ارزش موجودی هریک از این موارد چقدر می‌شود.

مورد	بهای تمام‌شده	بازار		
		هزینهٔ جایگزینی	خالص ارزش قابل تحقق (سقف)	خالص ارزش قابل تحقق منهای سود ناویژهٔ عادی (۲۰ درصد) (کف)
الف	۱ دلار	۱/۰۴ دلار	۱/۲۰ دلار	۰/۹۶ دلار
ب	۱	۰/۹۶	۱/۱۰	۰/۸۸
پ	۱	۰/۸۰	۱/۰۵	۰/۸۴
ت	۱	۰/۹۲	۰/۹۰	۰/۷۲

۹. نویسندگان نشریهٔ شماره ۳ از سلسله نشریه‌های مطالعات تحقیقات حسابداری چنین ابراز داشتند: «... موجودی کالا که آماده فروش با قیمت معین باشد و یا هزینهٔ فروش بسیار اندک باشد و یا بتوان به راحتی هزینه‌های فروش را پیش‌بینی کرد باید براساس خالص ارزش قابل تحقق گزارش شوند.»[۲۴] آنها پیشنهاد کردند که این وضع نباید حالت استثنا از روش قابل قبول برای تعیین ارزش اقلام باشد، بلکه باید آن را «... با توجه به هدف‌های اصلی حسابداری»، نیز مورد توجه قرار داد.[۲۵] از سوی دیگر، در نشریهٔ شماره ۴۳ از خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری نوشته شد که فقط در موارد استثنا می‌توان موجودی کالا را به مبلغی بیش از بهای تمام شده گزارش کرد.[۲۶] از دیدگاه این منبع، بهای تمام‌شده به صورت، مبنا یا منبع اصلی برای تعیین ارزش موجودی کالا درمی‌آید.

همان گونه که انتظار می‌رفت، شرایط مقرر شده در نشریهٔ شماره ۴۳ از خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری نسبت به مقررات ارائه شده در نشریهٔ شماره ۳ از سلسله نشریه‌های مطالعات تحقیقات حسابداری دارای محدودیت بیشتری است، زیرا در آنجا دو شرط قید شده است:

۱. موجودی کالا باید با قیمت مشخص آماده فروش باشند.

۲. هزینه‌های اضافی باید مشخص باشند یا بتوان به راحتی آنها را پیش‌بینی کرد.

این شرایط با هدف‌های مربوط به شناسایی درآمد (مبنی بر اینکه هرگاه در سایهٔ فعالیت‌های

شرکت کسب شوند و بتوان آنها را با معیارهای عینی تعیین کرد) سازگارند. عبارت *قیمت‌های مشخص* را نباید بدین گونه تفسیر کرد که این قیمتها به طور قطع و یقین مشخص می‌باشند. حتی قیمت‌های تحت کنترل دولت هم دستخوش تغییرات قرار می‌گیرند. ولی مبلغ درآمد مورد انتظار (براساس قیمتهای فروش کنونی) را باید بتوان، به راحتی تعیین کرد. این کار باید با درجهٔ معقولی از اطمینان انجام شود.

شرایطی که نشریهٔ شمارهٔ ۱۳ از *خبرنامهٔ تحقیقات بازاریابی* برای موجودی‌ها تعیین کرد، از این قرارند:

۱. بتوان در همان زمان با قیمتهای اعلام شده در بازار به فروش رسانید.

۲. آحاد محصول بتوانند جایگزین یکدیگر شوند (همگان یکسان باشند).

۳. هنگام فروش بتوان هزینه‌های اضافی را کم کرد.

۴. نتوان به راحتی هزینه‌های مربوطه را برآورد کرد.

الف. شرایط گنجانده شده در نشریهٔ شماره ۴۳ از *خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری* به وسیلهٔ *اسپراوز و مونیتز* را با هم مقایسه کنید.

ب. آیا این شرایط می‌توانند خواست کمیسیون بورس و اوراق بهادار را برای شرکتهایی که محصولات خود را بر مبنای قیمت بازار عرضه می‌کنند، تأمین کنند؟

سایر منابع

Readers interested in pursuing the topics raised in this chapter might begin by reviewing the readings listed in Chapters 13 and 16. A few readings specific to this chapter, and additional to those in the Endnotes, are listed below.

Barden, Horace G. "The Accounting Basis of Inventories," *Accounting Research Study* No. 13 (AICPA, 1973).

Buckley, John W., and James R. Goode. "Inventory Valuation and Income Measurement; An Improved System." *Abacus,* June 1976, pp. 34-48.

Chasteen, Lanny Gordon. "Empirical Study of Differences in Economic Circumstances as a Justification for Alternative Inventory Pricing Metghods." *The Accounting Review,* July 1971, pp. 504-8.

Chasteen, Lanny Gordon, "Economic Circumstances and Inventory Method Selection." *Abc...s,* June 1973, pp. 22-27.

Dhaliwal, D.; C Salamon; and E. Smith. "The Effect of Owner versus Management Control on the Choice of Accounting Methods." *Journal of Accounting and Economics,* July 1982, pp. 41-53.

Hoffman, Raymond A., and Henry Gunders. *Inventories: Control, Costing, and Effect upon Income and Taxes,* 2nd ed. (NewYork: Ronald Press, 1970).

Hunt, H., III. "Potential Determinants of Corporate Inventory Accounting Decision. "*Journal of Accounting Research,* Autumn 1985, pp. 448-67.

Morse, D., and G. Richardson. "The LIFO/FIFO Decision." *Journal of Accounting Research,* Spring 1983, pp. 106-27.

Ricks, W. "The Market's Response to the 1974 LIFO Adoptions." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1982, pt. I, pp. 367-87.

یادداشت‌ها

1. ARB 43, Ch. 3A, par 4.
2. Thomas Henry Sanders, Henry Rand Hatfield, and Underhill Mooe, *A Statement of Accounting Principles* (NewYork: American Institute of Accountants, 1938), p. 70.
3. See APB 21, par. 3 for other exceptions to the general rule of discounting all receivables and payables.
4. APB 21, par. 15.
5. See SFAS 5, particularly pars, 22 and 23.
6. SFAS 66, par. 22.
7. SFAS 12, par. 29c.
8. SFAS 12. Dissenting statement.
9. For a strong argument in this regard, see William H. Beaver, "Accounting for Marketable Equity Securities; Some Empirical Results." *Journal of Accountancy,* December 1973, pp. 58-64.
10. John B. Canning, *The Economics of Accountancy* (NewYork: Ronald Press, 1929), p.37.

11. ARB 43, Ch. 4, par. 4 states that historical cost is the primary basis of measurement for inventories in financial accounting.
12. ARB 43, Ch. 4, par, 5.
13. Committee of Concepts and Standards - Inventory Measurement, AAA. "A Discussion of Various Approaches to Inventory Measurement," Supplementary Statement no. 2, *The Accounting Review,* July 1966, pp. 700-14.
14. ARB 43, Ch. 4, par. 5.
15. See Arthur Wyatt, "The SEC Says: Mark to Market—" *Accounting HOrizons,* March 1991, pp. 80-84 on which this section draws heavily.
16. M. H. Granof and D. G. Short, "Why Do Companies Reject LIFO?" *Journal of Accounting, Auditing and Finance,* Summer 1984. pp. 323-33.
17. Shyam Sunder. "Relationship between Accounting Changes and Stock Prices: Problems of Measurement and Some Empirical Evidence," *Journal of Accounting Research,* Supplement 1973, pp. 1-45.
18. For instance, see G. Biddle and F. Lindahl, "Stock Price Reactions to LIFO Adoptions: The Association between Excess Returns and LIFO Tax Savings," *Journal of Accounting Research,* Autumn 1982, pt. II, pp. 551-88.
19. R. Abdel-khalik, "The Effect LIFO-Switching and Firm Ownership on Executive's Pay," *Journal of Accounting Research,* Autumn 1985, pp. 427-47.
20. George Foster, *Financial Statement Analysis,* 2nd ed. (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1986), p. 157.
21. Francis L. Stevenson, "New Evidence on LIFO Adoptions: The Effects of More Precise Event Dates," *Journal of Accounting Research,* Autumn 1987, pp. 306-16.
22. Nicholas Dopuch and Morton Pincus, "Evidence on the Choice of Inventory Accounting Methods: LIFO versus FIFO." *Journal of Accounting Research,* Spring 1988, pp. 28-59.
23. Carl Thomas Devine, *Inventory Valuation and Periodic Income* (NewYork: Ronald Press, 1942), p. 92.
24. Robert T. Sprouse and Maurice Moonitz, "A Tentative Set of Broad Accounting Principles for Business Enterprises," *Accounting Research Study* No. 3 (AICPA, 1962), p. 27.
25. Ibid., p. 28.
26. ARB 43, Ch. 4, par. 15.

فصل ۱۷

دارایی‌های ثابت: خرید و اجاره

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

- **مشخص کنید که در تعیین ارزش اولیه دارایی‌های ثابت چه هزینه‌هایی را باید گنجانید.**
- **شیوهٔ ثبت دارایی‌های خریداری شده که به وسیلهٔ شرکت ساخته شده و اجاره‌ای (از دیدگاه تعیین ارزش اولیه آنها) با هم مقایسه کنید.**
- **از دیدگاه نظری آن مقدار از هزینه‌های مربوط به تعمیرات و نگهداری را که باید به عنوان هزینه دوره منظور کرد و آن مقدار را که باید به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد، توجیه نمایید.**
- **از شاخص‌های ارائه شده به وسیله هیئت استانداردهای حسابداری مالی که بدان وسیله موجر و مستاجر دارایی‌ها را به صورت هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور می‌کنند، مورد انتقاد قرار دهید.**

مروری بر مطالب فصل

مقدمه

در این فصل دربارهٔ مسئله‌هایی که در مورد گزارش کردن دارایی‌های ثابت مطرح اند، بحث می‌کنیم، برخی از این مسئله‌ها هیچ رابطه‌ای با شیوهٔ تحصیل (خرید) دارایی ندارند، برخی دیگر با این موضوع سر و کار دارند که آیا دارایی خریداری شده، شرکت آن را ساخته و یا اجاره کرده است.

ماهیت و بهای تمام شده دارایی‌های ثابت

دارایی‌های ثابت هم، همانند همه دارایی‌ها با توجه به همه هزینه‌های لازم برای آماده‌سازی و مورد بهره برداری قرار دادن آنها، به ثبت می‌رسند. در مورد دارایی‌هایی که شرکت جهت استفاده خود می‌سازد مسئله‌هایی مطرح است مبنی بر اینکه چه مقدار بهره و هزینه ساخت را باید به حساب بهای تمام شده دارایی منظور کرد. مسئلهٔ منحصر به فرد دیگر در رابطه با خرید دارایی‌های ثابت مطرح است که آیا از طریق مبادله پولی و یا از طریق اهدا به دست می‌آیند.

اجاره

اغلب قراردادهای اجاره بلندمدت و غیرقابل فسخ زیر چتر (در ماسک) خریدهای قسطی گزارش می‌شوند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقدار زیادی شاخص ارائه کرده است که می‌توان بر آن اساس مشخص کرد (قضاوت نمود) که اجاره در چه زمانی از نظر محتوا، یک فروش به حساب می‌آید. شاید بهتر و ساده‌تر این باشد که مقرر شود همه تعهدات بلندمدت به حساب سرمایه (دارایی) منظور شوند [یعنی بر مبنای ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده].

هزینه‌های سرمایه‌ای و هزینه‌های ایجاکننده درآمد

پس از نصب و بهره‌برداری دارایی‌های ثابت، هزینه‌هایی که در مورد آنها به مصرف می‌رسند، مانند هزینه‌های تعمیرات و نگهداری را باید به حساب هزینه دوره منظور کرد. افزون به دارایی‌ها، تعمیرات اساسی و هزینه‌هایی که موجب افزایش منافعی می‌شود که دارایی در آینده ارائه خواهد داد (یا موجب افزایش عمر مفید دارایی یا کارآیی آن می‌شود) باید به حساب سرمایه (دارایی) منظور کرد.

دو فروشگاه زنجیره‌ای (خرده فروشی) بسیار بزرگ رقابتی سرسخت با یکدیگر داشتند. آنها برای رشد نیاز به گرفتن مبالغ هنگفتی وام از بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی داشتند. یکی از این فروشگاه‌ها بازده خود را برابر با بازده دارایی‌ها پیش از مالیات گزارش می‌کرد که مقدار آن ۵۰ درصد بیش از بازده شرکت رقیب بود. نسبت بدهی‌ها به حقوق صاحبان سهام فروشگاهی که بازده دارایی‌های آن کمتر بود سه برابر بیش از نسبت متعلق به شرکت رقیب بود! در نگاه نخست، سودآورترین شرکت که دارای اهرم مالی کمتری است بیشتر جلب توجه می‌کند [سرمایه‌گذاران آن را ترجیح می‌دهند]. تجزیه و تحلیل صورت‌های مالی این دو شرکت نشان می‌دهد که یکی از دلیل‌های عمده مبنی بر بهتر بودن اعداد و ارقام ارائه شده این است شرکتی که دارای بازدهی بیشتری است ساختمان‌های فروشگاه را اجاره کرده است (آنها را نخریده است). در نتیجه آن در بین بدهی‌های خود چیزی، به نام وام رهنی گزارش نمی‌کند، دارای دارایی‌های کمتری است و از این رو بازده کاهش نمی‌یابد.

آیا باید به شرکت‌ها اجازه داد که دارایی‌های خود را به روش‌های بسیار متفاوت گزارش کنند؟ آیا شرکت‌ها را باید ناگزیر ساخت که همه دارایی‌های اجاره‌ای را به حساب هزینه سرمایه (دارایی) منظور کنند؟ اگر قرار است چنین کاری انجام شود، بر چه پایه و اساسی می‌توان آنها را ناگزیر به انجام دادن چنین کاری نمود؟ اگر پس از اینکه یک شرکت دارایی‌های اجاره‌ای را به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد و مشخص شود که این قراردادهای اجاره همگی به تازگی بسته شده‌اند، در حالی که فروشگاه رقیب دارای فروشگاه‌ها (ساختمان‌های فروشگاهی) قدیمی‌تر است، چه می‌توان گفت؟ فروشگاهی که دارایی‌های خود را در گذشته و پیش از زمانی که هزینه‌های جاری، براساس نرخ تورم، افزایش یابند، خریداری کرده است، بازده دارایی‌ها افزایش خواهد یافت. آیا باید هر دو شرکت را ناگزیر ساخت که دارایی‌ها را بر مبنای ارزش جاری گزارش کنند؟ در مورد فروشگاهی که ساختمان‌های فروشگاهی را خودش می‌سازد، چه می‌توان گفت (و چه هزینه‌هایی را باید به حساب این دارایی گذاشت تا بتوان فروشگاه مزبور را با فروشگاه رقیب مقایسه کرد)؟

در این فصل و فصل‌های دیگری که درباره این مطالب ارائه شده‌اند این پرسش‌ها مطرح اند. پرسش

خاصی که در این فصل مطرح می‌شود درباره بهای تمام شده یک قلم دارایی است که به تازگی خریداری شده است. در نخستین نگاه چنین به نظر می‌رسد که مشکلی وجود ندارد. مقدار آن برابر است با وجه نقدی که در ازای این دارایی پرداخت شده است. از دیدگاهی بازتر، آن برابر است با منابع (دارایی‌هایی) که در ازای این دارایی داده شده‌اند. ولی هنگامی که دارایی خریداری نشود و شرکت آن را (برای استفاده خود) بسازد، چه مبالغی را باید منظور کرد؟ و همان گونه که بیش از این گفتیم، پرسش مشکل‌تری را که باید پاسخ داد این است؛ هنگامی که دارایی خریداری نشود (بلکه آن را اجاره کنند) چه اقلامی را باید در مورد آن منظور کرد؟ این پرسش‌ها باعث مطرح شدن مسائل بسیار مشکلی برای حسابداران شده‌اند و در این فصل می‌کوشیم آنها را در این فصل مورد بحث قرار دهیم، اقلامی که بیش از سایر مباحث مطرح در حسابداری نیاز به استانداردهای مالی دارند.

در نخستین بخش این فصل ماهیت و تعیین ارزش (بهای تمام شدهٔ) دارایی‌های ثابت را بررسی می‌کنیم. به مسائل مطرح در مورد دارایی‌هایی که از مجرای مبادلهٔ اقلام غیرپولی تحصیل (خریداری) می‌شوند و دارایی‌هایی را که شرکت (برای استفاده خود) می‌سازد توجه خاص می‌نماییم. سپس بحث دارایی‌های اجاره‌ای را مطرح می‌کنیم. دیدگاه‌های هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد زمانی که باید دارایی‌های اجاره‌ای را در دفاتر موجر و مستاجر به صورت هزینه سرمایه‌ای (دارایی) ثبت کرد، ارائه می‌کنیم. در پایان فصل به مسئله‌های مربوط به زمانی که باید هزینه‌های مربوط به انواع مختلف تعمیرات و نگهداری را به حساب سرمایه (دارایی) منظور کرد، بحث می‌نماییم.

ماهیت و بهای تمام شده دارایی‌های ثابت

با وجود اینکه همه دارایی‌ها دارای برخی از ویژگی‌های اصلی و مشترک هستند، ولی دارایی‌های ثابت دارای ویژگی‌های اضافی می‌باشند که می‌توان آنها را به صورت زیر بیان کرد:

۱. این دارایی‌ها نشان‌دهندهٔ کالاهای فیزیکی هستند که شرکت آنها را نگه می‌دارد تا فرایند تولید کالاهای دیگر یا ارائه خدمات (از مجرای عملیات عادی) به شرکت یا به مشتریان تسهیل گردد.

۲. همه آنها دارای عمر محدود هستند و در پایان این دوره باید آنها را کنار گذاشت (از دفاتر خارج کرد) یا آنها را جایگزین نمود. می‌توان عمر این دارایی‌ها را برحسب سال برآورد کرد که دارایی مزبور در این مدت زمان (برآوردی) مستهلک خواهد شد و یا امکان دارد با توجه به میزان استفاده از دارایی (در سال‌های مختلف) عمر مفید دارایی هم متغیر باشد.

۳. ارزش این دارایی‌ها در سایهٔ تملک و یا حق مالکیت برای استفاده از آنها (محروم کردن دیگران از چنین حقی) به دست می‌آید و نه در سایهٔ اعمال مفاد قراردادها.

۴. این داراییها، از نظر ماهیت، غیرپولی هستند. در سایهٔ استفاده کردن از آنها یا ارائه (فروش) خدمت

می‌توان از وجود آنها منافعی به دست آورد، و این منافع از مجرای تبدیل آنها به مقداری پول بـه دست نخواهد آمد.

۵. به طور کلی خدماتی که از وجود این دارایی‌ها ارائه می‌شود برای مدت زمانی بیش از یک سال یا چرخهٔ عملیاتی شرکت می‌باشد. ولی در مواردی هم حالت استثنا مشاهده مـی‌شود. بـرای مـثال ساختمان یا تجهیزاتی که عمر باقی ماندهٔ آن کمتر از یک سال است در طبقهٔ دارایی‌های جاری قرار نمی‌دهند، (محل گزارش آن را تغییر نمی‌دهند.) در موارد بسیار نادر که نمونه آن ابزار و وسایل است، عمر مفید این اقلام کمتر از یک چرخهٔ عملیاتی شرکت می‌باشد.

در مورد دارایی‌های ثابت، همانند موجودی کالا، بدون توجه به اینکه آیا آنها را برمبنای بهای تمام شده تاریخی یا بر مبنای هزینهٔ جاری ثبت کنند، همواره این مسئله وجود دارد که چه اقلامی را باید در بهای تمام شده دارایی گنجانید. اگر دارایی ثابت خریداری، و یا طبق قرارداد تولید شود، بهای تمام شده آن برابر است با کل مبلغی که برای این اقلام پرداخت می‌شود: خرید دارایی، نصب آن در مکان موردنظر و آماده کردن آن برای بهره‌برداری. ولی در مورد تعیین ارزش اقلامی که شرکت در ازای یک قلم دارایی می‌دهد، شیوه ثبت هزینه‌هایی که پس از نصب دارایی به مصرف می‌رسد و محاسبهٔ بهای تمام شده دارایی‌هایی که شرکت برای استفاده خود می‌سازد، پرسش‌هایی مطرح‌اند. این مسائل نه تنها در مـورد ارزش اقلام ورودی برای تهیه دارایی‌های ثابت مطرح‌اند، بلکه همچنین در مورد اسـتهلاک سـالانه و مبالغی راکه باید به صورت مستقیم، به عنوان هزینه جاری منظور کرد، نیز مطرح می‌باشند.

تنها زمانی که شرکت یک قلم دارایی به صورت نقد می‌خرد و آن را بـه مـرحـله‌ای مـی‌رساند کـه می‌تواند مورد استفاده قرار دهد، بهای تمام شده اولیه آن به صورت مشخص و قطعی تعیین می‌شود. هنگامی که خرید یکجا انجام شود، احتمالاً کل قیمت مشخص باشد، ولی برای سرشکن کردن کل قیمت بر روی اقلام دارایی‌های خریداری شده نیاز به نوعی قضاوت حرفه‌ای دارد. معمولاً راه‌حل پیشنهادی این است که کل بهای تمام شده را براساس نسبت متعلق به ارزش برآوردی اقلام یا بر مبنای نسبت متعلق به ارزش دفتری (متعلق به مالک پیشـین) بر روی اقلام دارایی خریداری شده سرشکن شود. در اجرای روش نخست چنین فرض می‌شود که هر نوع صرفه‌جویی یا پرداخت اضافی را باید به صورت متناسب، بر روی همه دارایی‌های خریداری شده سرشکن کرد. در اجرای روش دوم، اساس فرض بر این گذاشته می‌شود که مبلغ پرداخت اضافی (یا کمتر) نسبت به ارزش دفتری داراییها، در دفاتر مالک پیشین، را باید به صورت متناسب بر روی دارایی‌های خریداری شده سرشکن کرد. هر دو روش تخصـیص بر مـبنای دیدگاه فرد قرار دارد و در این مورد ضابطه‌ای وجود ندارد، ولی روش مزبور، دست کم، دارای این مزیت است که بتوان به مشکل‌ترین پرسش مطرح در این مورد پاسخ داد. هیچ دلیلی وجود ندارد تا ما متقاعد شویم که ارزش نخستین دارایی برای شرکت پیشین الزاماً موید نسبتی باشد که در مورد ارزش برآوردی

در نظر گرفته می‌شود. ولی روش مزبور بدان سبب به روش دوم برتری دارد که تخصیص بهای تمام شده بر مبنای ارزش دفتری این اقلام در دفاتر شرکت پیشین قرار دارد و باعث می‌شود که اگر اشتباهی در گذشته رخ داده است، کماکان ادامه یابد و تفاوت‌های ناشی از تغییر قیمت‌ها (طی دوره‌ای که این دارایی‌ها تحت تملک مالک پیشین بوده‌اند) باقی بماند.

هنگامی که شرکت ناگزیر شود دارایی‌های غیرپولی را از بین ببرد و هزینه منهدم کردن آنها را صرف آماده‌سازی مکان برای ساخت ساختمان جدید بنماید، بهای تمام شده دارایی جدید شامل قیمت فروش دارایی قدیمی به اضافه هزینه تسطیح می‌شود. این دو نشان‌دهندهٔ هزینه‌هایی هستند که اگر شرکت ساختمان جدید نمی‌ساخت، به مصرف نمی‌رسیدند و می‌توان اساس فرض خود را بر این گذاشت که دست کم ارزش دارایی جدید به اندازه کل بهای تمام شده آن است (که شامل قیمت فروش و هزینه خارج کردن دارایی‌های اسقاط شده پیشین یا تسطیح زمین، منهای مالیات مربوطه می‌شود) و در غیر این صورت، ساختمان جدید ساخته نمی‌شد.

به طور کلی، بهای تمام شده اولیه باید شامل قیمت نقدی به اضافه هزینه حمل و نصب شود. تخفیفات تجاری و نقدی را باید از بهای تمام شده دارایی کم کرد. اگر شرکت خریدار نتواند از تخفیف نقدی پیشنهادی استفاده کند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا قیمت مندرج در سیاهه (فاکتور) می‌تواند نشان‌دهندهٔ بهای تمام شده دارایی باشد یا اینکه باید خالص قیمت را ثبت کرد و تخفیف نقدی گرفته نشده را به عنوان زیان منظور نمود. برخی بر این باورند که قیمت مندرج در صورت حساب (فاکتور) به درستی نشان‌دهنده بهای تمام شده دارایی است، زیرا آن مبلغی را نشان می‌دهد که در واقع پرداخت می‌شود. برخی دیگر ترجیح می‌دهند که خالص قیمتی را که شرکت خریدار می‌توانست پرداخت کند ثبت شود، زیرا آن نشان‌دهندهٔ قیمت معقولی است که شرکت می‌تواند پرداخت کند. اگر چه روش دوم هم منطقی می‌باشد، اجرای آن باعث می‌شود که همیشه کمترین بهای تمام شده را ثبت کرد، زیرا از دیدگاه شرکت این عدد می‌تواند معقول باشد.[1] در بسیاری از موارد این یک نوع نتیجهٔ معقول و مستدل به نظر می‌رسد، ولی دلیل‌های معقول و معتبری هم ارائه می‌شود که بهای تمام شده اولیه که به صورت کمترین مقدار ممکن باشد نمی‌تواند در دوره بلندمدت مطلوب‌ترین قیمت (برای شرکت) باشد.

مبادلهٔ دارایی‌های غیرپولی

هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۲۹ مقرر کرد که به طور کلی یک دارایی غیرپولی که در ازای یک دارایی غیرپولی به دست می‌آید باید بر مبنای ارزش بازار دارایی داده شده، ثبت شود.[2] این عدد معادل ارزش دارایی غیرپولی است که به صورت نقد خریداری شود. در مورد خرید دارایی غیرپولی در ازای سهام شرکت نیز همین قاعده رعایت می‌شود. یعنی، دارایی را باید بر مبنای ارزش بازار سهام داده

شده (در ازای دارایی) ثبت شود. ولی در مورد **_نقل و انتقال یک طرفه_*** یا زمانی که ارزش بازار دارایی داد شده را نتوان در یک محدوده معقول تعیین کرد، باید ارزش دارایی غیرپولی دریافت شده را به عنوان مبنایی برای تعیین ارزش دارایی خریداری شده، مورد استفاده قرار داد. در مورد دارایی اهدایی، باید حسابی به نام **_حساب سرمایه اهدایی_** (و نه سود انباشته) را بستانکار کرد، زیرا در این رویداد مالی چیزی به نام سود وجود ندارد. کشف منابع طبیعی متعلق به شرکت که در گذشته ناشناخته مانده است نیز به همین شیوه ثبت می‌شود.

در بیشتر موارد، می‌توان فرض کرد که مبادله در قالب یک معامله آزاد در بازار انجام شده است، به گونه‌ای که ارزش بازار دارایی دریافت شده با ارزش بازار دارایی داده شده، برابر است. کاربرد ارزش بازار با این دیدگاه که باید دارایی‌های غیرپولی را بر مبنای بهای تمام شده آنها (برای شرکت) ثبت کرد، سازگار است که در این مورد مقدار آن برابر است با ارزش بازار دارایی مورد معامله. ارزش بازار عبارت است از مبلغی که شرکت در ازای آن می‌توانست یک قلم دارایی مشابه (از نظر غیرمفید باقیمانده و شرایط موجود) خریداری کند. همچنین فرض می‌شود که ارزش مبادله برابر است با فروش یک قلم دارایی و یا با پول آن خرید دارایی دیگری.

در مورد قاعده بالا (بیانیهٔ شماره ۲۹ از هیئت اصول حسابداری) دو مورد استثنا وجود دارد. یک مورد استثنا مربوط به حالتی است که برای دارایی داده شده و دارایی دریافت شده (برای هیچ یک) ارزش بازار وجود ندارد و این مبلغ را نمی‌توان در یک محدودهٔ معقول هم تعیین کرد. در این مورد، اساس فرض بر این پایه قرار می‌گیرد که دارایی دریافتی را باید به مبلغی برابر با ارزش دفتری دارایی داده شده، ثبت کرد. ولی، ارزش دفتری دارایی داده شده باعث می‌شود که اشتباه رخ داده در تعیین ارزش دارایی ادامه یابد و این اشتباه در مورد تعیین ارزش دارایی دیگری اعمال شود. اگر چه هیچ روش برآورد مقادیر نمی‌تواند مطلوب یا آرمانی باشد، ولی برآورد ارزش بازار یک دارایی بر مبنای شواهد موجود بسی بهتر از این است که هیچ نوع برآوردی انجام نشود.

دومین مورد استثنا مربوط به مبادلهٔ دارایی‌هایی می‌شود که منجر به فرایند کسب سود نگردد. مبادلهٔ دارایی‌هایی که شرکت برای فروش نگهداری می‌کند یک نمونه از این نوع مبادله می‌باشد. نوع دیگر عبارت است از مبادلهٔ دارایی‌های غیرپولی و مولد از همان نوعی که کار مشابهی انجام می‌دهند. در مورد این نوع مبادله‌ها، اگر ارزش بازار دارایی داده شده از ارزش دفتری آن کمتر باشد، باید دارایی دریافت شده را بر مبنای ارزش بازار ثبت کرد و یک زیان گزارش نمود. ولی، اگر ارزش بازار دارایی از ارزش دفتری آن بیشتر باشد، بیانیهٔ شماره ۲۹ از هیئت اصول حسابداری مقرر می‌کند که باید دارایی دریافت شده را بر

---

*. _نقل و انتقال یک طرفه بدین‌گونه تعریف می‌شود: انتقال دارایی از یک سو، مانند اهدای کمک به شرکت، اهدای دارایی به شرکت یا اهدای دارایی به سهامداران._

مبنای ارزش دفتری انتقال یافته یا مجموع ما به ازای پولی و ارزش دفتری داده شده ثبت کرد. در مورد این رویداد مالی چیزی از بابت سود غیرعملیاتی ثبت نخواهد شد. در مورد پولی که مازاد بر دارایی غیرپولی دریافت می‌شود باید درصد متناسبی از سود غیرعملیاتی ثبت کرد و دارایی دریافتی را بر مبنای ارزش دفتری دارایی داده شده به اضافهٔ سود غیرعملیاتی شناسایی شده منهای مقدار پول دریافتی، ثبت نمود.

حالت استثنای مورد دوم هم، از دیدگاه معتبر بودن، تردیدآمیز است. هدف قاعده مزبور این است که شرکت‌ها را وادار کند که اگر از نظر محتوایی، در مقدار دارایی‌هایی که شرکت نگهداری می‌کند هیچ تغییر واقعی رخ نداده است آنها سود غیرعملیاتی گزارش نکنند. همان گونه که در فصل ۱۱ بحث کردیم، پیش از وصول نهایی وجوه نقد حاصل از فروش محصولات، سود در چندین مرحله گزارش می‌شود، در این مورد خاص، منجر نشدن نوع اقدام به فرایند کسب سود نمی‌تواند یک رهنمود کافی باشد. گذشته از این، اگر قرار است ارزش بازار بدین گونه تفسیر شود که آن بیانگر قیمتی باشد که بتوان بر آن اساس دارایی‌های غیرپولی را در بازار خرید و فروش کرد، در آن صورت سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از کاربرد قیمت بازار نشان‌دهندهٔ سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری دارایی‌ها (و نه سود عملیاتی) است. از آنجا که اساس فرض بر این قرار دارد که هزینه‌های جاری می‌توانند اطلاعات مفیدی به استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی ارائه کنند (برای آنها این اطلاعات مهم است و بر تصمیمات آنان اثر می‌گذارد) چنین به نظر می‌رسد که در همه مبادله‌ها و همه سودها و زیان‌های غیرعملیاتی ناشی از نگهداری دارایی‌ها اهمیت دارند و باید آنها را در زمان هر رویداد مالی ثبت کرد (اگرچه امکان دارد این ثبت‌ها به صورت مستمر نباشد).

بهرهٔ ساختمان‌سازی به وسیلهٔ شرکت برای استفاده از آن

در مورد دارایی‌هایی که شرکت برای استفاده خود می‌سازد این پرسش مطرح است که آیا بهرهٔ مربوط به وجوهی که طی دوره ساخت و آماده‌سازی دارایی موردنظر سرمایه‌گذاری می‌شود به حساب سرمایه (دارایی) منظور شود یا خیر. چهار دیدگاه ارائه شده است. آنها از این قرارند:

۱. هیچ بهره‌ای را به حساب سرمایه (دارایی) منظور نکنید.
۲. فقط بهره‌ای که در واقع برای وامی که برای هدف خاصی گرفته شده است به حساب سرمایه (دارایی) منظور کنید.
۳. همه بهره وام را (بدون توجه به هدف گرفتن وام) به حساب سرمایه (دارایی) منظور کنید.
۴. بدون توجه به اینکه آیا وجوه از طریق گرفتن وام و یا از طریق منابع متعلق به شرکت (حقوق صاحبان سهام) تأمین شده است یا خیر همه بهره را به حساب سرمایه (دارایی) منظور کنید.

نخستین دیدگاه مبنی بر اینکه هیچ بهره‌ای به حساب سرمایه (دارایی) منظور نشود براساس این تفسیر قرارداد که آن بهرهٔ هزینه ساخت نیست، بلکه نوعی هزینه تأمین مالی می‌باشد. از آن‌جا که معمولاً این هزینه‌ها را در دوره‌ای که به مصرف می‌رسند به حساب هزینه دوره بدهکار می‌کنند، بنابراین، تصور بر این است که اگر این اقلام به دوره‌های بعد منتقل شوند. باعث خواهندشد که سود دوره (در زمان ساخت دارایی) بیش از مقدار واقعی گزارش شود و اگر طی این دوره هیچ منبع دیگری برای سود وجود نداشته باشد، انتقال این وجوه به دوره‌های بعد باعث می‌شود که شرکت نتواند یک زیان واقعی گزارش نماید. بحث دیگری که در بطن دیدگاه مزبور قرار دارد این است که اگر شرکت وجوه موردنیاز را از محل حقوق صاحبان سهام (و نه از محل وام) تأمین می‌کرد، چنین بهره‌ای به وجود نمی‌آمد. ولی این بدان معنی نیست که مسئله هزینهٔ استفاده از پول منتفی شود. در اجرای چنین دیدگاهی فقط بار مربوطه بر دوش سهامداران گذاشته می‌شود و باعث می‌گردد که پرداخت‌های واقعی به تاخیر افتد، زیرا شرکت تعهدی ندارد که سود تقسیمی را اعلام نکند.

دیدگاه دوم مبنی بر اینکه فقط بهره‌هایی که در واقع پرداخت می‌شوند به حساب سرمایه (دارایی) منظور نشوند. براساس این فرض قرار دارد که بهره بخشی از هزینه تولید است، ولی فقط مبلغی که در واقع نشان‌دهنده هزینه‌های پرداخت شده است. فرض بر این است که منظور کردن هزینه برای وجوهی که مالکان ارائه می‌کنند منجر به سود تحقق نیافته می‌شود و نیز ارزش دارایی‌ها به بیش از بهای تمام شده آنها می‌رسد. همچنین از این دیدگاه بهره متعلق به مالکان شرکت قابل قبول نیست که مقدار آن براساس قضاوت ذهنی تعیین می‌شود و تحقق یافتن نهایی آن هم قطعی نمی‌باشد. ولی بدون توجه به شیوهٔ تأمین وجوه، میزان عدم اطمینان نسبت به ارزش فعلی این دارایی فرق نمی‌کند. از این رو، افزودن بهره در یک مورد و منظور نکردن آن در مورد دیگر اقدامی نیست که قابل توجه باشد. نمی‌توان مدعی شد که ارزش یک ساختمان بیش از دیگری است زیرا شرکت آن را از طریق گرفتن وام (و نه از طریق فروش سهام) ساخته است. گذشته از این، از آنجا که معمولاً همه وجوه یک کاسه می‌شود نمی‌توان مشخص کرد که چه درصدی از دارایی از طریق گرفتن وام و چه درصدی از طریق فروش سهام تأمین شده است (شاید، در یک شرکت تازه تاسیس چنین امکانی وجود نداشته باشد).

در دیدگاه سوم مسئله تفکیک وجوهی که از محل وام و مقدار وجوهی که از محل انتشار سهام تأمین می‌شود، حل شده است. فرض می‌شود که تمام مبلغ سرمایه‌گذاری شده از محل وام تهیه شده است و تنها محدودیتی که اعمال می‌شود این است که کل بهره‌ای که به حساب سرمایه (دارایی) منظور می‌شود نباید به بیش از کل هزینهٔ بهره‌ای برسد که طی دوره تعلق گرفته است. از این رو، بهره نشان‌دهندهٔ فرصت از دست رفته است (یعنی مبلغی را که می‌توان از طریق نگرفتن وام از آن اجتناب کرد و یا از طریق استفاده از اوراق قرضه منتشر شده و در دست مردم آن را کاهش داد). هئیت استانداردهای حسابداری

مالی در استاندارد شماره ۳۴ این روش را اتخاذ کرده است (به نمودار ۱-۱۷ مراجعه کنید). یکی از نقاط قوت روش مزبور این است که: بهره‌ای که به حساب سرمایه (دارایی) منظور شود نشان‌دهندهٔ هزینه‌های است که در اجرای حسابداری بهای تمام شده تاریخی بر شرکت تحمیل می‌شود. ولی نمی‌توان نتیجه‌های این روش را با نتیجه‌های حاصل از شرکت‌های مختلف که دارای دارایی‌های مشابه ولی ساختار سرمایه متفاوت هستند، مقایسه کرد. همچنین برای استفاده کردن از وجوه حاصل از انتشار سهام چیزی به نام هزینه فرصت از دست رفته وجود ندارد. تفاوت، در شیوه ثبت اوراق قرضه و سهام منجر به تعیین ارزش اقلام می‌شود که در همه شرکت‌ها یکسان نیست و از این دیدگاه نمی‌توان نتیجه‌های حاصل (در چند شرکت) را با هم مقایسه کرد.

چهارمین دیدگاه که در اجرای آن باید در مورد همه وجوهی که مورد استفاده قرار می‌گیرد بهره منظور شود براساس این فرض قرار دارد که از دیدگاه اقتصادی، بهره نشان‌دهنده یک هزینه است. از دیدگاه منطقی این بهترین روش است، ولی در ایالات متحده آمریکا مورد قبول عموم قرار نگرفته است. کل بهای تمام شده دارایی عبارت است از ارزش کالاها و خدمات داده شده در ازای این دارایی. بهره نشان‌دهنده هزینه پولی است که در راه خرید دارایی (پیش از مورد استفاده قرار دادن آن) سرمایه‌گذاری شده است. از آن‌جا که این پول برای عملیات جاری مورداستفاده قرار نمی‌گیرد، بلکه برای عملیات آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد، انتقال بهره ضمنی یا تلویحی امری معقول می‌باشد. این دیدگاه که آن نباید ثبت شود زیرا نشان‌دهندهٔ سود تحقق نیافته است بیشتر بر پایه قواعد و مقررات مربوط به تحقق یافتن رویدادهای مالی قرار دارد (و نه اصول اصلی که سود را باید در طی دوره تولید گزارش کرد).

این دیدگاه در مورد شرکت‌های عام‌المنفعه [در آمریکا، شرکت‌های آب و برق،] قابل اعمال است. دلیل اصلی برای اعمال دیدگاه مزبور در چنان شرایطی بر پایه این واقعیت قرار دارد که سود شرکت [شرکت عام‌المنفعه] طبق مقررات، و بر مبنای کل ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده تعیین می‌شود. فقط برای دارایی‌های مورد استفاده (در تولید) از نرخ بازده عادی استفاده می‌شود، برای شرکت هیچ نوع فرصتی وجود نخواهد داشت که طی دوره ساخت دارایی (پیش از اینکه دارایی مورد بهره‌برداری قرار گیرد) هیچ نوع سود ناشی از سرمایه‌گذاری کسب نماید. ولی روش عادی برای بستانکار کردن هزینه بهره بدان معنی است که تولید دارایی از محل انتشار اوراق قرضه (وام) تأمین می‌شود. همان‌گونه که در بالا گفته شد، معمولاً نمی‌توان هیچ مبنای تخصیص مشخصی تعیین کرد.

نمودار ۱ ـ ۱۷ شرکت جورجیا پاسیفیک: یادداشت پیوست برای افشای اطلاعات مربوط به منظور کردن بهره به حساب سرمایه (دارایی)

شرکت هنگامی که ساختمان بسازد که مستلزم صرف وقت و هزینه‌های زیادی باشد بهره مربوط به این پروژه را به حساب سرمایه (دارایی) منظور می‌کند. این بهره به حساب دارایی‌های ثابت منظور می‌شود و با توجه به عمر مفید دارایی مربوطه مستهلک می‌گردد تا بتوان بدان وسیله هزینه‌های هر دوره از درآمدهای ناشی از این دارایی‌ها کم کرد. شیوهٔ منظور کردن هزینه بهره پرداخت شده به حساب دوره یا به حساب سرمایه (دارایی) به شرح زیر است:

(ارقام به میلیون دلار)	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶
	سال منتهی به ۳۱ دسامبر		
کل هزینهٔ بهره	۲۲۲	۱۳۴	۱۴۷
بهره که به حساب دارایی (سرمایه) منظور شده	(۲۵)	(۱۰)	(۹)
بهرهٔ تعلق گرفته	۱۹۷	۱۲۴	۱۳۸
بهرهٔ پرداخت شده	۱۶۴	۱۱۶	۱۳۶

شرکت خالص هزینه‌های عملیاتی مربوط به پروژه‌های ساخت را در مراحل آغاز به دوره‌های بعد منتقل می‌نماید و آنها را طی ۵ سال مستهلک می‌کند. مبالغ انتقال یافته که در سال‌های ۱۹۸۸، ۱۹۸۷ و ۱۹۸۶ اهمیت نداشتند به حساب دارایی‌های ثابت منظور شدند.

سربار دارایی‌هایی را که شرکت برای استفاده خود می‌سازد

هنگامی که شرکت دارایی‌های ثابت را برای استفاده خود می‌سازد، کل بهای تمام شده اندکی متفاوت از ارزش دارایی‌های ساخته شده است. معمولاً هزینه دستمزد و مواد اولیه را به صورت مستقیم به حساب دارایی ثابت ساخته (تولید) شده منظور می‌کند. مشکل اصلی در رابطه با سرشکن کردن هزینه سربار مشترک بر روی دارایی ساخته شده و تولیدات عادی شرکت مطرح می‌شود. برای حل این مسئله چهارراه پیشنهاد شده است:

۱. منظور نکردن هیچ سرباری به حساب دارایی ثابت.
۲. منظور کردن سربار اضافی (تفاضلی).
۳. منظور کردن سربار به مبلغی برابر با مبلغی که محصول تولید نشده (به خاطر ساخت وسیله) تخصیص می‌یافت.

۴. منظور کردن درصدی از سربار به دارایی ساخته شده بر مبنای روشی که معمولاً این سربار بر روی تولیدات عادی سرشکن می‌شود (تخصیص می‌یابد).

دیدگاه نخست مبنی بر منظور نکردن سربار به حساب دارایی ساخته شده بر پایه این فرض قرار دارد که اصولاً سربار یک هزینه ثابت است و فقط به حساب عملیات عادی دوره جاری منظور می‌شود و اینکه تخصیص سربار به دارایی‌های ثابت باعث می‌شود که سود خالص دوره جاری بیش از مقدار واقعی شود و سرانجام اینکه تخصیص سربار به دارایی‌های ثابت باعث می‌شود که سود خالص دوره جاری به بیش از مقدار واقعی برسد. به طور کلی، این فرض که همه هزینه سربار یک عدد ثابت است، فرض نادرستی می‌باشد. در عمل ساخت دارایی‌های ثابت، موجب افزایش کل هزینه سربار می‌شود. ولی در محدوده‌ای که این فرض درست باشد، دیدگاه دوم (مبنی بر منظور کردن افزایش هزینه سربار به دارایی ساخته شده) بسیار بهتر از دیدگاه یا روش نخست است. هزینه‌های اضافی (تفاضلی) کمترین مقداری هستند که می‌توان به حساب دارایی ساخته شده منظور کرد (به آن تخصیص داد). همه هزینه‌های اضافی (تفاضلی) به مصرف می‌رسند تا برای دوره‌های آینده (و نه برای عملیات جاری) منافعی به بار آورند. ولی، اگر مدرک و شواهدی در دست است مبنی بر اینک این هزینه‌ها ناشی از ارتکاب اشتباه یا ناکارآمدی مدیریت است، آنها نشان‌دهنده زیانی هستند که باید در دوره جاری شناسایی شود.

این دیدگاه که فقط هزینه‌های اضافی (تفاضلی) را به حساب دارایی ساخته شده منظور کرد مشابه دلیلی است که در اجرای روش هزینه‌یابی مستقیم درباره موجودی کالا ارائه می‌شود. ارائه می‌شود. اساس دیدگاه بر این پایه قرار دارد که تخصیص سربار ثابت باعث می‌شود که در دوره جاری، به سبب ساختن یک دارایی ثابت، سود بیشتری گزارش شود. یعنی، اگر سربار به حساب عملیات جاری منظور (بدهکار) نمی‌شد، سود خالص دوره جاری کمتر می‌شد. چنین به نظر می‌رسد که منظور کردن سربار ثابت به حساب سرمایه (دارایی) با دیدگاهی که در اجرای آن سود باید فقط منعکس‌کننده تلاش‌هایی باشد که در راه فروش انجام می‌شود (و نه تلاش‌هایی که برای ساخت یک قلم دارایی انجام می‌شود) سازگار باشد. در یک چنین حالتی، دیدگاه دوم مبنی بر منظور کردن هزینه‌ها به صورت مستقیم نمی‌تواند متقاعدکننده باشد (یعنی اینکه اگر احتمال داشته باشد در سال‌های بعد با مازاد ظرفیت رو به رو شویم، در آن دوره‌ها هیچ نوع منافعی به بار نخواهد آمد). برعکس موجودی کالا، دارایی‌های ثابت را به این امید می‌سازند که در سال‌های بعد مورد استفاده قرار گیرند. نمی‌توان هرگاه به این دارایی‌ها نیاز بود اقدام به ساخت آنها کرد. از این رو، کوتاهی در ساخت یک دارایی ثابت موردنیاز در سال جاری باعث خواهدشد که کل سود سال بعد کاهش یابد.

یکی از قوی‌ترین دلیل‌هایی را که برای منظور کردن فقط هزینه‌های متغیر به حساب ساختمان ارائه می‌کنند این است که اگر تولید و فروش عادی شرکت به سبب ساختمان‌سازی کاهش یابد (که با احتمال

زیادی بدین گونه خواهد بود)، هیچ مدرک یا دلیلی وجود ندارد که مدیر تمایل داشته باشد (می‌داشت) چنین هزینه‌های اضافی به مصرف برساند. از این رو، هیچ مدرکی وجود ندارد مبنی بر اینکه مدیریت ارزش دارایی را به مبلغی بیش از هزینه‌های متغیر به مصرف رسیده بداند. این کمترین مبلغ ممکن است که به مصرف می‌رسد؛ ارزشی که بر مبنای قضاوت ذهنی برای شرکت قائل است براساس انتظارات منافع آینده قرار دارد که با احتمال زیادی بیش از هزینه‌های متغیر است. آیا حسابدار باید موضع محافظه کارانه اتخاذ کند و فقط هزینه‌هایی را به حساب دارایی منظور کند که مدرکی روشن درباره ارزش آینده آنها وجود دارد و یا اینکه فقط زمانی که شواهد مناسبی وجود دارد مبنی بر اینکه آنها ارزش آینده ناشی از دارایی را نشان نمی‌دهند منظور ننماید؟

دیدگاه سوم مبنی بر منظور کردن سربار به مبلغی برابر با آنچه به محصولات کاهش یافته تخصص می‌یافت، به صورت ظاهر، معقول می‌نماید. باقی مانده سربار که به محصولات جاری تخصص می‌یابد متفاوت از مقداری نمی‌شود که اگر ساختمان ساخته نمی‌شد، تخصیص می‌یافت و چنین به نظر می‌رسد که این عدد نشان‌دهنده ظرفیتی است که شرکت می‌توانست از وجود دارایی مزبور (تحت شرایط عادی) به دست آورد. ولی این هزینه بر مبنای چیزی قرار دارد که اگر اقدام دیگری به عمل می‌آمد (گزینهٔ دیگری پیش روی شرکت قرار می‌داشت) تخصیص می‌یافت. این را نمی‌توان یک هزینهٔ فرصت از دست رفته واقعی دانست، زیرا آن بر پایه ارزش خدماتی قرار ندارد که برای ساخت دارایی از دست رفته باشد.

دیدگاه مبتنی بر تخصیص کل سربار به دارایی ساخته شده می‌تواند روش مناسبی برای سیستم هزینه‌یابی کامل باشد. اگر سربار تخصیص یافته به دارایی ساخته شده نشان‌دهنده ارزش خدماتی است که در واقع مورد استفاده قرار گرفته‌اند، در آن صورت منظور کردن ارزش اقلام ورودی (خدماتی که در واقع مورد استفاده قرار گرفته‌اند) به حساب هزینهٔ سرمایه (دارایی) معقول خواهد بود، زیرا آن نشان‌دهندهٔ ارزش اقلام ورودی منافعی است که در آینده به دست می‌آیند. اگر انتظار بر این باشد که منافع آینده در قالب درآمد یا کاهش هزینه‌ها باشد، در آن صورت، بنا بر فرض منظور کردن این اقلام به حساب سرمایه (دارایی) باعث می‌شود که بتوان هزینه‌های دوره‌های آینده را به شیوه بهتری با درآمدهای آن دوره‌ها مقایسه کرد و سود خالص حاصل از عملیات در دوره ساخت را بهتر محاسبه نمود. اگر هنگام ساخت یک قلم دارایی و تصمیم‌گیری در مورد منظور کردن هزینه‌ها به حساب سرمایه (دارایی) ظرفیت مازاد شرکت نقش یک عامل تعیین کننده ایفا نکند در آن صورت اگر از تشکیلات مورد بحث استفاده شود (که اگر دارایی مزبور ساخته نمی‌شد از این تشکیلات استفاده نمی‌شد و آنها راکد می‌ماندند) در آن صورت استدلالی که برای منظور کردن هزینه‌ها به حساب سرمایه (دارایی) می‌نمایند، ضعیف‌تر می‌شد. انتظاری که از بابت منافع آینده وجود دارد، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند.

پرسش‌های این بخش

۱. ویژگی‌های خاص دارایی‌های ثابت را بیان کنید.
۲. هزینهٔ خراب کردن ساختمان قدیمی با هدف آماده کردن زمین و ساختن یک ساختمان جدید را به چه حسابی منظور می‌کنند؟
۳. به طور کلی، ارزش یک قلم دارایی غیرپولی را که با دارایی غیرپولی دیگر معاوضه شود چگونه تعیین می‌کنند؟
۴. برای منظور کردن هزینه سربار دارایی‌هایی که شرکت برای استفاده نمودن از آنها به مصرف می‌رساند به حساب دارایی (سرمایه) چه دلیل‌هایی ارائه می‌شود؟
۵. گاهی بهرهٔ مربوط به کل هزینه پروژه را به حساب سرمایه (دارایی) منظور می‌کنند. دیدگاه‌های مخالف این روش را برشمارید.

اجاره کردن دارایی‌های ثابت

گاهی دارایی‌های ثابت را برای دوره‌های کوتاه مدت، از یک روز تا یک سال یا برای مدت زمان بیشتری به افراد یا واحدهای تجاری دیگر اجاره می‌دهند. در چنین مواردی، موجر (اجاره‌دهنده دارایی) هزینه‌های نگهداری دارایی را می‌پذیرد و هزینه‌های جاری مربوط به این دارایی را مانند مالیات و بیمه قبول می‌کند. این نوع هزینه‌های تکراری و جاری را *هزینه‌های اجرایی*[1] می‌نامند. گذشته از این، موجر باید طی عمر مفید دارایی، به صورت مستمر، قراردادهای جدیدی برای اجاره ببندد. از این رو، درآمد حاصل از اجاره بخشی از درآمد عملیاتی موجر می‌باشد. هزینه‌های مربوط به نگهداری دارایی، مالیات و بیمه و نیز استهلاک دارایی‌های مورد اجاره را باید به عنوان هزینه‌های عملیاتی منظور کرد. در صورت‌های مالی باید دارایی‌های ثابت اجاره داده شده را همانند دارایی‌های ثابتی گزارش کرد که شرکت برای تولید یا ارائه خدمت به مشتریان از آنها استفاده می‌کند. از دیدگاه مستاجر، اجاره کردن دارایی باعث می‌شود که چیزی به نام هزینهٔ اجاره به وجود می‌آید که شرکت هنگام پرداخت اجاره بها دریافت یا هنگام دریافت خدمات مربوطه ثبت و گزارش می‌کند.

بسیاری بر این باورند که در برخی از شرایط، مانند قراردادی که طبق آن باید در پایان دوره دارایی مورد اجاره را به مستاجر منتقل کرد یا زمانی که دوره اجاره بلندمدت است و یا زمانی که قرارداد اجاره را نمی‌توان فسخ کرد، (در چنین مواردی)، قرارداد اجاره به صورت نوعی فروش قسطی درمی آید که موجر

1. executory costs

آن را انجام داده و مستاجر دارایی مزبور را به صورت قسطی خریده است [محتوای قرارداد بیانگر چنین مطلبی خواهد بود]. در مورد اینکه قرارداد اجاره را به گونه‌ای تدوین می‌کنند که رویداد مالی به صورت نوعی خرید و فروش درمی آید، چندین دلیل ارائه شده است. یک دلیل روشن و مشخص این است که طبق این قرارداد مستاجر نباید در ترازنامه یک حساب پرداختنی سنگین گزارش کند. اگر قرارداد اجاره به شیوه‌ای درست تنظیم شود، مستاجر می‌تواند از رویدادهای مالی ***خارج از ترازنامه***[1] تأمین مالی نماید. دلیل دیگر این است که اگر چه مستاجر قصد خرید دارد ولی سرمایهٔ لازم ندارد تا دارایی را به صورت مستقیم خریداری کند و یا اینکه از بابت این دارایی مبلغ زیادی پول به مصرف برساند. دلیل سوم این است که موجر، از طریق انتقال ندادن سند مالکیت به مستاجر می‌تواند از مزایای مالیاتی مشخصی بهره‌مند گردد و برخی را هم (در صورت تمایل) به مستاجر منتقل کند. در هر حالت قصد خریدار (مستاجر) این است که در نهایت مالکیت دارایی را از موجر (فروشنده) به خود منتقل کند، ولی نوع معامله در زیر چتر قرارداد اجاره انجام می‌شود. این بدین معنی نیست که ما مدعی شویم چیزی به نام قرارداد معقول و قانونی اجاره وجود ندارد [از این نوع قراردادها زیاد بسته می‌شود].

یک نمونه از قرارداد تأمین مالی که رنگ و بوی خرید دارد مربوط به موردی است که یکی از مشتریان شرکت تولیدی دستگاهی در اختیار شرکت بگذارد (برای خرید آن تأمین مالی کند). در پایان دوره قرارداد تأمین مالی سند مالکیت دستگاه یا ماشین‌آلات شرکت تولیدی منتقل می‌شود و معمولاً زمان انتقال دارایی به گونه‌ای تعیین می‌شود که عمر مفید دارایی پایان می‌یابد. سناریوی دیگر مربوط به موردی می‌شود که یک شرکت پول لازم در اختیار شرکت تولیدی قرار می‌دهد و در ازای آن سند دستگاهی که شرکت مزبور مورد استفاده قرار می‌دهد به تأمین‌کننده مالی منتقل می‌شود. شرکتی که تأمین مالی کرده است یک سفته اقساطی دریافت می‌کند که به موجب آن حق دارد تقریباً در پایان عمر مفید دارایی آن را به هر مصرفی که می‌خواهد برساند. بیشتر مردم چنین احساس می‌کنند که شرکت پرداخت‌کننده پول، کاری جز تأمین مالی برای خرید یک قلم دارایی نمی‌نماید.

به طور کلی در مواردی که قرارداد اجاره به صورت یک خرید در می‌آید مستاجر باید دارایی مورد اجاره را به ارزش بازار ثبت کند و اجاره پرداختنی را به همین مبلغ گزارش کند. در اجرای قواعد و مقررات محافظه کاری، موجر باید قرارداد اجاره را به عنوان یک فروش تلقی کند. در قرارداد اجاره که از نوع فروش است، تفاوت بین ارزش بازار دارایی و بهای تمام شده آن را باید به عنوان یک سود عادی گزارش کرد. در مورد قرارداد اجاره که از نوع تأمین مالی مستقیم است، هیچ نوع سودی گزارش نخواهد شد. در هر دو مورد، موجر باید درآمد حاصل از بهره را به عنوان عددی نشان دهد که ناشی از فروش

1. *off - balance sheet financing*

قسطی می‌باشد. معمولاً کل فرایند فروش را **منظورکردن اجاره به صورت هزینه سرمایه‌ای** [ارائه ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده] می‌نامند و اجاره راکه شکل خرید دارد **اجاره سرمایه‌ای** می‌نامند. در بخش بعدی در مورد **منظورکردن اقلام به حساب هزینه سرمایه‌ای یا دارایی** به صورت مفصل بحث خواهیم کرد.

اجارهٔ دارایی‌های سرمایه‌ای: تعریف

تعیین نقطه‌ای که قرارداد اجاره تغییر می‌کند و رویداد مالی به صورت نوعی خرید درمی آید، بسیار مشکل است. اگر قرارداد اجاره ۲ ساله، ۵ ساله یا ۱۰ ساله باشد، چه می‌توان گفت؟ در تعریف این رویداد مالی مرز روشنی وجود ندارد. نتیجه این شد که در مورد قراردادهای اجاره، بیش از هر موضوع دیگری استاندارد نوشته شود و این کار هم هنوز ادامه دارد. تا این تاریخ **کمیته رویه‌های حسابداری** یک استاندارد، **هیئت اصول حسابداری** پنج استاندارد و **هیئت استانداردهای حسابداری مالی*** هشت استاندارد منتشر کرده‌اند و این علاوه بر خبرنامه‌های فنی است که در این مورد منتشر شده‌اند.

کمیته رویه‌های حسابداری در ۱۹۴۹ نخستین اقدام به عمل آورد و نشریهٔ شماره ۳۸از سلسله **خبرنامه‌های تحقیقات حسابداری** منتشر کرد که پس از مدتی به صورت فصل ۱۴ از نشریه شماره ۴۳ (خبرنامه تحقیقات حسابداری) درآمد و در این نشریه ابراز گردید: «اگر مفاد قرارداد به صورتی روشن بیانگر این است که در واقع یک عمل خرید در حال انجام شدن است، مستاجر باید دارایی مورد اجاره را در گروه دارایی‌های خود قرار دهد و بدهی‌های مربوطه راگزارش نماید...»[۳] این بیانیه پاسخی بود به پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شد. در عمل، دلیل اصلی برای تعیین اینکه آیا رویداد مالی (قرارداد) در واقع نوعی خرید است یا خیر باید مشاهده کرد که آیا طرف دیگر قرارداد حق چانه زدن و خرید دارایی را دارد یا خیر.

بیانیهٔ شماره ۵ از **هیئت اصول حسابداری** به نام **گزارش کردن دارایی‌های اجاره‌ای در صورت‌های مالی مستاجر** در ۱۹۶۴ و بیانیهٔ شماره ۷از همین هئیت به نام **گزارش کردن دارایی‌های اجاره‌ای در صورت‌های مالی موجر** در ۱۹۶۶ منتشر شد. و اینها اقدامات عمده‌ای بودند که **هیئت اصول حسابداری** به عمل آورد تا مسائل مربوط به تعیین زمانی که باید دارایی‌های اجاره‌ای را به عنوان دارایی [هزینه‌های سرمایه‌ای] ثبت کرد، حل نماید. در این بیانیه‌ها اصطلاحات فنی جدید به نام‌های **اجاره‌از نوع تأمین مالی و اجارهٔ عملیاتی**[1] وارد ادبیات حسابداری شد ولی این بیانیه‌ها نتوانستند روش کلی ارائه شده در نشریهٔ شماره ۳۸ از سلسله **خبرنامه‌های تحقیقات حسابداری** را تغییر عمده‌ای بدهند. ولی مسئله مهم این است که با

*. لازم به ذکر است که این متن بیانیه‌های هر سه نهاد را "استاندارد" نامیده است.م

1. operating and financing leases

توجه به بیانیه‌های شماره ۵ و ۷ از *هیئت اصول حسابداری* معیارهای مربوط به تعیین زمانی که باید دارایی اجاره‌ای را به عنوان دارایی (هزینهٔ سرمایه‌ای) منظور کرد، متفاوت بود. در نتیجه این امکان وجود داشت که در یک مورد شرکت موجر دارایی اجاره‌ای را در دفتر خود به صورت دارایی (هزینه سرمایه‌ای) منظور کند، ولی طرف دیگر، شرکت مستاجر، بدان گونه عمل ننماید و عکس قضیه هم صادق بود.

کمیسیون بورس و اوراق بهادار که در مورد مقررات گزارش کردن دارایی‌های اجاره‌ای انتقاد شدید می‌کرد بر هیئت استاندارهای حسابداری مالی فشار زیادی وارد آورد تا در این مقررات تجدیدنظر کند. نتیجه کار استاندارد شماره ۱۳ بود. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در این استاندارد شاخص‌هایی را تعیین کرد که براساس آنها فرد می‌تواند قضاوت کند که قرارداد اجاره مشابه خرید است تا برآن اساس شرکت موجر رویداد مالی را به صورت فروش قسطی ثبت کند یا خیر*. هیئت مزبور چندین استدلال کرد که دست کم باید یکی از شرایط زیر وجود داشته باشد.

۱. در پایان قرارداد اجاره یا گنجاندن‌بندی در قرارداد اجاره (و دادن اختیار خرید به مستاجر) باید سند مالکیت به مستاجر منتقل شود.
۲. مفاد قرارداد اجاره به گونه‌ای است که دست کم شامل ۷۵ درصد عمر مفید دارایی می‌شود، مگر اینکه قرارداد اجاره با ۲۵ درصد عمر مفید باقیمانده دارایی آغاز شود.
۳. در آغاز قرارداد اجاره، ارزش فعلی اجاره‌های دریافتی، بدان گونه که در زیر تعریف می‌شود، برابر با بیش از ۹۰ درصد ارزش بازار دارایی مورد اجاره برای موجر باشد و باید معافیت مالیاتی موجر را هم از این عدد کم کرد. در مورد شاخص شماره ۲، اگر قرارداد اجاره به‌گونه‌ای آغاز شود که فقط ۲۵ درصد عمر مفید دارایی باقی مانده باشد، نمی‌توان از این شاخص استفاده کرد.[۴]

شرط نخست مسئله‌ای بسیار روشن است، زیرا در واقع انتقال سند بیانگر این است که رویداد مالی نوعی خرید می‌باشد. در شرط دوم قید شده است که اگر یک نفر دارایی را برای کل عمر مفید آن مورد استفاده قرار دهد، در واقع او این دارایی را خریده است. در هر یک از این موارد، قرارداد اجاره معادل قرارداد خرید است.

اگر یک بار دیگر به موضعی که هیئت استاندارهای حسابداری مالی اتخاذ کرد، توجه شود، مشاهده می‌کنیم که سه شرط براساس این فرض مورد استفاده قرار می‌گیرد که ویژگی‌های اصلی یک خرید ایجاب می‌کند که فروشنده ریسک‌ها و منافع حاصل از مالکیت و مورد استفاده قرار دادن دارایی، طی عمر مفید آن را به خریدار منتقل می‌کند، که در این رهگذر تعهدات مربوط به‌پرداخت‌ها (از بابت منافع

*. *در چندین مورد استاندارد شماره ۱۳ یا بندها و عبارت‌های آن اصلاح شده‌اند. می‌توان اصلاحات را در استانداردهای زیر مشاهده کرد: ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۷۱، ۹۱، ۹۴ و ۹۸.*

حاصل) نیز گنجانده می‌شود. ولی تنها تفسیری راکه از دیدگاه تفسیری می‌توان کرد، تفکیک شاخص‌هایی است که به وسیله هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه شده است، مبنی براینکه اگر ارزش اسقاط دارایی نسبتاً اندک باشد، ریسک و منافع حاصل از تملک دارایی منتقل می‌شود و از این رو، می‌توان دارایی مورد اجاره را به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) ثبت‌کرد. در نتیجه، تعیین زمانی که طبق مواد قرارداد اجاره مقدار زیادی از ریسک و منافع حاصل از دارایی انتقال می‌یابد و باید آن را به عنوان یک *اجاره سرمایه‌ای* منظور کرد بر پایهٔ معیارها و شاخص‌هایی قرار داد که درباره آنها هیچ ضابطه‌ای وجود ندارد، مانند ۷۵ درصد عمر مفید دارایی و ۹۰ درصدارزش بازار آن.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی برای حصول اطمینان از اینکه طرف‌های قرارداد، موجر و مستاجر، این نوع قرارداد را به صورت قرنیه ثبت کند، برای تعیین زمانی‌که باید اجاره از نوع فروش ثبت کرد و یا موجر آن را به عنوان *اجاره از نوع تأمین مالی* گزارش کند سه شاخص تعیین کرد و پس از آن دو شاخص دیگر به آنها اضافه کرد.

۱. اصول اقساط یا اجاره بها باید به صورتی معقول قابل پیش‌بینی باشد.
۲. علاوه بر هزینه‌های بیمه، نگهداری و مالیات راکه موجر باید پرداخت کند، سایر هزینه‌هایی راکه وی باید طبق قرارداد اجاره بازپرداخت نماید باید مشخص باشند و هیچ نوع تردید و یا عدم اطمینان دراین باره وجود نداشته باشد.

هیچ یک از این شاخص‌ها نمی‌تواند روش اصلی برای شناسایی اجاره را تغییر دهد. آنها فقط می‌توانند رعایت اصل محافظه‌کاری را تا اندازه‌ای متزلزل نمایند. از سوی دیگر آنها باعث می‌شوند شیوه‌ای راکه "اجاره" تعریف می‌کنند، تغییر دهند. تغییرات از این قرارند: علاوه بر طبقه‌بندی مورد اجاره نه تنها ریسک و منافع حاصل از مالکیت دارایی منتقل می‌شود بلکه منافع ناشی از مالکیت از مجرای طبقه‌بندی مشخص می‌شود و می توان خالص دریافتنی‌های مستاجر را هم تعیین کرد. در واقع، این امر باعث می‌شود که عدم تقارن به وجود آید، ولی در دنیای عمل، به ندرت امکان دارد چنین وضعی به وجود آید.

اجارهٔ املاک. هنگامی که املاک (زمین) مطرح است به سبب تضاد یا تعارض بالقوهٔ بین استاندارد شماره ۱۳ و استاندارد شماره ۶۶ مسائل پیچیده‌تر می‌شود. برای مثال، مدت‌ها پیش مشخص شد که مالک دارایی می‌تواند قرارداد انتقال دارایی را به صورت اجاره از نوع فروش تنظیم نماید و در اجرای استاندارد شماره ۱۳ سود شناسایی کند. اگر همین قرارداد طبق استاندارد شماره ۶۶ تنظیم شود و قرارداد به صورت فروش اقساطی تنظیم گردد نمی‌توان در همان لحظه سود را شناسایی کرد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی دستور داد که همه اجاره‌های املاک طبق مفاد استاندارد شماره ۶۶ تنظیم شوند.[5]

اگر اجاره فقط مربوط به زمین باشد باید قرارداد از نوع **اجارهٔ عملیاتی** تنظیم شود، زیرا عمر مفید زمین نامحدود است. اگر در قراردادبندی گنجانده شوند که به موجب آن مستاجر حق خرید زمین (در زمان خاصی) داشته باشد و یا انتقال سند تصریح شده باشد، در واقع این قرارداد از نوع **فروش قسطی** خواهد بود و باید طبق استاندارد شماره ۶۶ مورد اجاره را به حساب هزینه سرمایه‌ای (دارایی) ثبت کرد. اگر قرارداد اجاره زمین شامل مبلغی شود که از ۲۵ درصد ارزش بازار دارایی کمتر باشد باید آن را همانند سایر قراردادهای اجاره (دارایی‌های ثابت) ثبت کرد. اگر زمین بیش از ۲۵ درصد کل ارزش بازار را تشکیل دهد، باید آن (زمین) را جداگانه ثبت کرد. در این صورت هر بخش مربوط به این قرارداد را براساس مقررات عادی مربوط به اجاره زمین و اجاره دارایی‌های ثابت به اجرا در می‌آورند.

مالکیت دارایی‌ها در مقایسه با داشتن حق

به چندین دلیل نمی‌توان مرز بین قرارداد اجاره و قرارداد خرید را به صورتی دقیق تعیین کرد. خرید یک قلم دارایی باعث می‌شود که فرد دارای تعداد زیادی حق ناشی از مالکیت دارایی شود. معمولاً این حقوق به شرح زیر می‌باشند. حق داشتن دارایی، استفاده کردن از آن، فروش دارایی در محدوده قوانین و مقررات و با رعایت حق دیگران. یک قرارداد اجاره بلندمدت غیرقابل فسخ دارای برخی از این نوع حقوق (ناشی از مالکیت) است، ولی نه همه آنها. معمولاً در این قرارداد حق فروش وجود ندارد. به بیانی کلی‌تر، قرارداد اجاره حق استفاده از دارایی را به طرف قرارداد می‌دهد، ولی حق مالکیت داده نخواهد شد. از این دیدگاه، اجاره به صورت چیزی شبیه دارایی‌های نامشهود در می‌آید.

ویژگی‌های مالکیت دارایی‌های ثابت، گنجانده شده در قرارداد اجاره شامل حقوق زیر می‌شود: حق مستاجر در استفاده کردن از دارایی طی دوره اجاره و تعهد به پرداخت مبلغ مشخصی به صورت اجاره بها. از این رو، مستاجر دارای نوعی دارایی غیرپولی در قالب حق دریافت منافع ناشی از استفاده از دارایی‌های ثابت می‌شود. اگر چه موجر حق مالکیت دارایی را برای خود حفظ می‌کند و دارای یک حساب دریافتنی می‌شود که نوعی دارایی پولی است و نشان‌دهندهٔ حق دریافت مبلغ مشخصی دلار در طول مدت قرارداد است. ولی حقی که مستاجر دارد و پولی که موجر دریافت خواهد کرد از چندین نظر با حقوق ناشی از قرارداد خرید و فروش متفاوت است.

در چندین مورد، موجر (و نه مستاجر) باید هزینهٔ نگهداری دارایی‌ها را بپردازد (مانند هزینه‌های مربوط به مالیات و بیمه مربوط به دارایی مورد اجاره). خالص دارایی‌ها (دارایی‌ها منهای بدهی‌ها) متعلق به موجر، و نه مستاجری است که منافع حاصل از دارایی را دریافت می‌کند، اگرچه امکان دارد طبق بندهای گنجانده شده در قرارداد در پایان دوره یا طی دوره قرارداد این دارایی به مستاجر منتقل شود. گذشته از این، امکان دارد که موجر (و نه مستاجر که دارایی را در اختیار خود دارد) از برخی از مزایای

مالیاتی بهره‌مند گردد. از سوی دیگر، اغلب قرارداد اجاره را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند تا به کسی که دارایی در اختیار وی قرار دارد مزایایی تعلق گیرد که معمولاً به وی تعلق نمی‌گیرد. برای مثال، اغلب موجر برخی از مزایای خالص مالیاتی را به مستاجر منتقل می‌کند (مزایایی که فقط به موجر تعلق می‌گیرد). به صورتی گذرا، اگرچه قراردادهای اجاره و خرید در بسیاری از موارد مشابه‌اند، ولی از همه جهات یکسان نمی‌باشند.

از دیدگاه قانونی هم نمی‌توان این دو قرارداد را با هم مقایسه کرد (نمی‌توان آنها را مشابه یکدیگر دانست). اگر کسی یکی از قسطهای حود را پرداخت نکند، ولی کماکان نسبت به بقیهٔ قسطها متعهد است، اگر کسی یک مورد اجاره بها را پرداخت نکند، نسبت به بقیه اجاره بهای باقی مانده هیچ تعهدی نخواهد داشت.

هنگامی که دارایی به دیگری فروخته یا به دیگری واگذار شود، موجر فقط زیان باقی مانده را تحمل خواهد کرد. به بیان دیگر، از دیدگاه قانونی، قرارداد اجاره همانند *قرارداد اجرایی* است. همان‌گونه که در فصل یک یادآور شدیم، حسابداران برای تدوین استانداردهای حسابداری خود را مقید به پیشینهٔ قانونی موارد مربوطه نمی‌کنند.

از این رو، انتقاد عمده‌ای که در مورد همه شاخص‌هایی می‌شود که بر جنبه‌های تشابه قراردادهای اجاره و خرید تاکید می‌کنند این است که آنها درصدد برنمی‌آیند به این واقعیت توجه کنند که قرارداد اجاره دارای ویژگی‌های خاص خود است. هیچ الزامی نیست که همه شکل‌های جدید روابط اقتصادی به گونه‌ای تنظیم شوند که با طبقه‌بندی‌های سنتی حسابداری سازگار باشند. در مورد شاخص‌های سنتی هم انتقاد مشابهی وارد است، مبنی بر اینکه آنها درصدد برمی‌آیند از دیدگاه موجر به قراردادها نگاه کنند که در نتیجه این نوع قراردادها را در یکی از دو طبقهٔ زیر قرار می‌دهند: اجاره از نوع فروش یا اجاره برای تأمین مالی مستقیم. روش متداول این است که فروش [گزارش کردن مطالبات] را به تأخیر می‌اندازند تا اینکه به صورت نسبی اطمینان حاصل شود که مطالبات وصول خواهندشد. ولی، وجود پدیده عدم اطمینان نباید یک عامل تعیین کننده برای طبقه‌بندی قرارداد اجاره باشد و نباید برآن اساس مشخص شود که آیا مطالبات وجود دارد یا خیر. بلکه میزان عدم اطمینان را باید در سایهٔ ارائه دامنهٔ مقادیر محتمل و استفاده از احتمالات گزارش کرد.

در این مقطع می‌توان اجاره را با اوراق قرضه قابل تبدیل مقایسه کرد. اوراق قرضه قابل تبدیل در مکانی بین بدهی‌های محض و حقوق صاحبان سهام محض قرار می‌گیرند. این اوراق بهادار دارای بخشی از ویژگی‌های هر دو گروه می‌باشند. در اجرای روش‌های حسابداری، اوراق قرضه قابل تبدیل را در گروه بدهی‌ها (از دیدگاه ترازنامه) قرار می‌دهند. ولی برای محاسبهٔ سود هر سهم آنها را در گروه حقوق صاحبان سهام قرار می‌دهند. شاید راه بهتر این باشد که آنها را شکل سومی از سهام دانست.

به سبب ماهیت پیچیده بیشتر قراردادهای اجاره، نمی‌توان به راحتی فرض کرد که آنها از نظر محتوا، از نوع قرارداد خرید و فروش هستند و در زمرهٔ ابزار مالی بدهی قرار می‌گیرند. باید آنها را به گونه‌ای گزارش نمود که بتوان بدان وسیله ماهیت و ویژگی‌های آنها را به صورت کامل بیان کرد و نه اینکه درصدد برآمد همه اطلاعات مربوطه را در شکل سنتی دارایی‌ها و بدهی‌ها ارائه کرد. البته این بدان معنی نیست که ما مدعی شویم تعیین مقدار دارایی‌ها و بدهی‌ها اهمیتی ندارد، بلکه اگر بتوان در این راستا برخی از ویژگی‌های مهم قراردادهای اجاره راهم نشان داد، گزارش مربوطه می‌تواند اهمیت بیشتری پیدا کند. برخی از ویژگی‌های دیگر، مانند الگوها و شرایط وصول جریان‌های نقدی و حق خرید را می‌توان به روش‌های دیگر گزارش کرد.

تعیین ارزش فعلی همه تعهدات بلندمدت غیر قابل فسخ

راه دیگر برای دست یازیدن به مسئله اجاره‌های بلندمدت این است که آنها را به صورت بخشی از یک مسئلهٔ بزرگتر به نام ***تعهدات بلندمدت غیرقابل فسخ*** مورد توجه قرار داد. هرگاه شرکتی یک قرارداد بلندمدت برای خرید کالاها یاخدمات می‌بندد و تطبق آن باید مبلغ مشخصی پرداخت کند، نوعی حق و تعهد مشخص به وجود می‌آید. اگر این کالاها و خدمات بر مبنای سالانه یا تحت قراردادهایی خریداری شود که بتوان با اندک اخطاری آنها را فسخ کرد، معمولاً این حقوق و تعهدات، از نظر اثری که بر ترازنامه می‌گذارند، هیچ اهمیتی نخواهد داشت و روش معقول و مناسب این است؛ هنگامی که این کالاها و خدمات دریافت شوند یا تعلق بگیرند و یا زمانی که وجوه مربوطه پرداخت شود، رویدادهای مالی مربوطه ثبت گردد. نیازی به منظور کردن آنها به صورت هزینه‌های سرمایه‌ای (دارایی) نمی‌باشد [نیازی به تعیین ارزش فعلی جریان‌های نقدی آیندهٔ ناشی از این نوع قراردادها نخواهد بود]. ولی اگر هیچ یک از طرف‌های قردادها نتوانند آن را فسخ کنند و اگر هر یک از آنها ادعای معتبر و حائز اهمیتی نسبت به دیگری داشته باشد، باید ارزش فعلی جریان‌های نقدی ناشی از این قرارداد راگزارش کرد و اطلاعات مربوط به ارزش فعلی حقوق و تعهدات هر دو طرف قرارداد را افشاکرد.

این موضع مورد تأیید روش‌های کنونی پذیرفته شده حسابداری نیست، ولی به خودی خود، دارای ارزش‌های قابل توجهی است. بستن قرارداد مبنی بر خرید مقدار مشخصی کالا باعث به وجود آمدن یک بدهی می‌شود، درست همانند تعهد مربوط به کالاهای خریداری شده. تفاوت در این است که در مورد نخست شرکت تعهد به پرداخت از بابت کالاهایی می‌کند که هنوز دریافت نشده‌اند، ولی در مورد دوم تعهد مربوط به پرداخت از بابت کالاهایی است که دریافت شده‌اند. در مورد قرارداد خریدهای غیرقابل فسخ، یک حق بدون قید و شرط برای فسخ قرارداد (انجام ندادن تعهد) وجود ندارد. شرکت خریدار تعهد می‌کند از بابت کالایی که طبق قرارداد تحویل خواهد شد، مبلغی پرداخت کند، شاید پس از مدتی به این

نتیجه برسد که این دسته از کالاها را نمی‌خواهد. با توجه به اصل **تداوم فعالیت** این فرض وجود دارد که شرکت به تعهدات خود پایبند خواهد بود و نیز این فرض وجود دارد که سایر شرکت‌ها هم معمولاً به تعهدات خود عمل می‌کنند. فقط از این دیدگاه که امکان دارد فروشنده به تعهد خود عمل نکند نمی‌توان مدعی شد که ماهیت این نوع تعهدات متفاوت است. بدیهی است که اگر فروشنده به تعهد خود عمل نکند مسئلهٔ حق بدون قید و شرط مربوط به فسخ قرارداد به وجود می‌آید. و تعهد مربوط به پرداخت، از بابت قراردادی که مفاد آن به اجرا در نیامده است، خود به خود منتفی می‌شود. ولی روش متداول این بوده است که فروشندگان همواره به تعهدات خود پایبند بوده‌اند و بالاترین انتظار این است که دو طرف قرارداد به تعهد خود پایبند خواهند ماند.

دارایی ناشی از تعهد بلندمدت عبارت است از حق دریافت کالاها و خدمات و این ادعا را باید بر مبنای ارزش فعلی مقادیر مورد انتظار (که در آینده وصول خواهند شد) ثبت کرد. در مورد مطالبات، ارزش ادعاها در گرو انتظاراتی است که (با احتمال بسیار زیادی) برآوردن می‌شوند، موارد خلف وعده بسیار بعید است و هنوز خلف وعده به صورت یک قاعده کلی در نیامده است. تنها هنگام تعیین ارزش حقوق و تعهدات، باید چنین احتمالی را مورد توجه قرار داد.

لازم به یادآوری است که پیشنهاد منظور کردن تعهدات بلندمدت بر مبنای ارزش فعلی آنها موضوعی است که از مرز قراردادهای اجاره فراتر می‌رود و به صورتی دقیق‌تر در استاندارد شماره یک تعریف شده است. در این استاندارد، قراردادهای اجاره محدود به پیمان‌هایی شده‌اند که در مورد زمین و دارایی‌های استهلاک‌پذیر می‌باشند. ولی می‌توان در مورد دارایی‌های نامشهود، مانند حق استفاده از نام و نشان تجاری و پروانهٔ فعالیت (مجوز انحصاری که از یک شرکت گرفته می‌شود) نیز قراردادهای اجاره بست. در اینجا در مورد قراردادهای بلندمدت برای عرضه سوخت و برق و قراردادهای دیگری که به موجب کالاهای با قیمت از پیش تعیین شده و برای یک دوره بلندمدت خریداری می‌شود. مطالبی ارائه کردیم ولی در استاندارد شماره ۱۳ درباره این مطالب بحثی نشده است.

در همه این قراردادها، نیازی به تفکیک تعهدات بلندمدت از تعهدات کوتاه مدت نیست و از دیدگاه تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا باید ارزش فعلی حقوق و تعهدات راگزارش کرد یا نکرد (به اندازه موضوع قابل فسخ بودن این قراردادها) اهمیت ندارد. مقدار ارزش فعلی هم یکی از شاخص‌های مهم و تعیین‌کننده می‌باشد. ولی پیش از اینکه یک اصل کلی در مورد تعیین ارزش حقوق و تعهدات تدوین و تصویب شود باید مسائل دیگری هم به صورت عمیق مورد بررسی و توجه قرار داد. شاید الزامی به تعیین ارزش فعلی قراردادهای استخدامی نباشد، زیرا به ندرت امکان دارد که کارگر یا کارمند اقدام به فسخ آن نماید. برخی دیگر از قراردادها با پرداخت جریمهٔ مربوطه قابل فسخ می‌باشند. فقط اگر مقدار جریمه به اندازه‌ای باشد که مانع از نقض یکطرفه قرارداد شود، در آن صورت بهتر است ارزش فعلی

حقوق و تعهدات آینده را محاسبه کرد.

به طور کلی، بحث درباره تعیین ارزش فعلی تعهدات بلندمدت (به غیر از قراردادهای اجاره) به اندازه بحث‌های مربوط به تعیین ارزش اجاره‌های بلندمدت داغ نیست. معمولاً تعهد چیزی نیست که جایگزین شکل‌های دیگر تأمین مالی شود و معمولاً دارایی دریافتنی یا حق ایجاد شده طی عمر مفید آن مستهلک نمی‌شود. ولی یکی از نقاط قوت تعیین ارزش فعلی تعهدات بلندمدت این است که می‌توان حقوقی که ارزش آنها تعیین شده است جدا از ارزش این تعهدات ثبت و گزارش کرد. یک قرارداد مبنی بر خرید مقدار مشخصی از کالا طی یک دوره زمانی بلندمدت به قیمت از پیش تعیین شده، باعث می‌شود تا تعهدی به وجود آید که از نظر ماهیت پولی، ولی از نظر حقوق و ادعای ایجاد شده غیرپولی است. اگر ارزش کالاهایی که باید خریداری کرد تغییر عمده‌ای بکند، تعیین ارزش فعلی تعهد باعث می‌شود که عددی برای ارزش دارایی‌ها به دست آید که با ارزش یا مقدار بدهی‌ها متفاوت است. از این رو، می‌توان به سادگی سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری دارایی را ثبت کرد. روش جاری برای ثبت زیان‌های غیرعملیاتی ناشی از تعهدات بلندمدت، ایجاب می‌کند که یک بدهی یا یک حساب ذخیره به وجود آورد. تعیین ارزش فعلی تعهدات باعث می‌شود که ارزش دارایی‌ها را جدا از ارزش بدهی‌ها ثبت کرد.

کاربرد این اصل کلی در مورد اجاره‌های بلندمدت باعث شده است که ارزش فعلی بسیاری از اقلام و تعهدات محاسبه شود. کاربرد این اصل فقط محدود به حقوق نسبت به دارایی‌ها نمی‌شود. اگر در اجاره‌نامه مقرر شده است که مبلغ ثابت و مشخص و غیرقابل فسخ پرداخت شود، بدون توجه به اینکه آیا آن نشان‌دهندهٔ حق تملک یا خدمات اضافی (از جمله تعمیرات، نگهداری و مالیات و سایر خدمات مربوط به استفاده از دارایی) است باید ارزش فعلی تعهد را محاسبه کرد. از سوی دیگر، اگر مقرر شده است که هزینهٔ تعمیرات و نگهداری را مستاجر پرداخت کند و نیز مالیات و بیمهٔ مربوط به دارایی هم بر عهدهٔ او گذاشته شده است، در آن صورت باید ارزش فعلی تعهدات را محاسبه کرد و قرارداد را از نوع تعهدات بلندمدت تلقی کرد (البته باید در قرارداد قید شده باشد که بدون توجه به اینکه آیا از دارای استفاده شود یا نشود، مبالغ مورد تعهد بودن قید و شرط پرداخت شود). ولی اگر قرارداد به‌گونه‌ای است که فرد در صورت استفاده نکردن از خدمات مربوطه ملزم به پرداخت هزینه‌ها نباشد (مانند هزینه‌های ایجاد شده به وسیله شرکت‌های عام‌المنفعه [در آمریکا، شرکت‌های آب و برق]، در آن صورت نیازی به محاسبهٔ ارزش فعلی این تعهدات نخواهد بود).

یکی از انتقادهای شدیدی که علیه محاسبه ارزش فعلی تعهدات بلندمدت (غیر از اجاره‌های بلندمدت) شده این است: از آنجاکه در یک چنین موردی معمولاً ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده را محاسبه نمی‌کنند، نمی‌توان از این دیدگاه شرکت‌ها را با هم مقایسه کرد. ولی در مورد اجاره‌های بلندمدت، بدان سبب نمی‌توان شرکتها را با هم مقایسه کرد که شرکت‌هایی که مالک دارایی هستند این

دارایی‌ها و بدهی‌ها راگزارش می‌کنند، ولی شرکت‌هایی که دارایی‌ها را اجاره می‌کنند، برحسب سنت، این نوع دارایی‌ها یا بدهی‌های مربوطه را در ترازنامه گزارش نمی‌کنند. از این رو، بسیاری از نسبت‌های مالی که براساس صورت حقوق صاحبان سهام تهیه می‌کنند به گونه‌ای نیستند که بتوان آنها را با نسبت‌هایی از گزارشات مالی شرکت‌هایی که این نوع دارایی‌ها را اجاره می‌کنند، مقایسه کرد. معمولاً، ادعا می‌شود که پرداخت از بابت تعهدات بلندمدت (غیر از اجاره) بیشتر با هزینه‌های جاری سر و کار دارند، در مقایسه با رابطه این هزینه‌ها با اجاره بهای متعلق به قراردادهای بلندمدت. همچنین می‌توان استدلال کرد که باگزارش کردن پرداخت‌های جاری می‌توان اطلاعات مربوط به جریان‌های نقدی واقعی شرکت را بهتر افشا کرد. به هر حال، محاسبهٔ ارزش فعلی تعهدات غیرقابل فسخ نباید مانع از افشای اطلاعات در صورت‌های مالی (در رابطه با پرداخت‌های نقدی جاری و مبلغ و زمان پرداخت یا دریافت جریان‌های نقدی آینده مربوط به این قرادادها) بشود.

گزارش کردن دارایی‌های اجاره‌ای

بدان سبب که انواع مختلف قرارداد اجاره وجود دارد، تعیین مناسب‌ترین روش برای گزارش کردن موارد اجاره بسیار مشکل است، زیرا باید انواع مختلف این قراردادها را مورد توجه قرار داد. مطالبی که در پی می‌آیند، از این دیدگاه جالب توجه هستند:

شیوه‌ای که مستاجر ***اجاره‌های سرمایه‌ای*** راگزارش می‌کند.

شیوه‌ای که موجر اجاره از نوع فروش و اجاره از نوع تأمین مالی راگزارش می‌کند.

اجارهٔ عملیاتی،

اجاره از نوع وام

قرارداد فروش و اجاره مجدد دارایی.

در بخشی که در پی می‌آید برخی از مطالب مربوط به شیوهٔ افشای اطلاعات، از بابت اجاره، ارائه می‌کنیم، به نمودار ۲-۱۷ مراجعه کنید.

مورد اجاره راکه مستاجر گزارش می‌کند. طبقه‌بندی اجاره و قرار دادن آن در گروه ***اجارهٔ سرمایه‌ای*** مستلزم این است که مستاجر دارایی و بدهی را در صورت‌های مالی گزارش کند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است که مبلغ ارزش فعلی دارایی مورد اجاره در آغاز قرار داد باید برابر باشد با مجموع ارزش فعلی اقلامی راکه ***اقل اجاره بها***[1] می‌نامند (که سقف آن را ارزش بازار دارایی تعیین می‌کند). [از این به بعد آن را "اجاره بها" می‌نامیم]. این پرداخت‌ها همان اجاره بها هستند که باید مبالغی

---

1. *Minimum lease payments*

که در دوره هزینه می‌کنند از آنها کم شود، مانند هزینهٔ نگهداری، بیمه و مالیات، یعنی مبالغی راکه *هزینه‌های اجرایی* می‌نامند. باید ارزش فعلی مبلغی راکه باید هنگام *اعمال حق اختیار خرید* پرداخت کرد به *اجاره بها* اضافه کرد.[۶] در صورت نبودن *اختیار خرید*، اجاره بها شامل خالص مبلغی می‌شود (پس از کسر هزینه‌های جاری)که مستاجر پرداخت آن را (به موجر) تضمین کرده است. همچنین باید مبلغ‌هایی که از بابت تمدید قرارداد اجاره یا متعلق به گذشته و پرداخت نشده است، نیز به این عدد اضافه کرد.

با مقایسه کردن قرارداد اجاره با خرید می‌توان "*اجاره بها*" را تعیین کرد. هنگامی که دارایی در اختیار شرکت قرار گیرد از طریق محاسبهٔ هزینه خرید، نصب و راه‌اندازی که مقدار آن برابر است با بهای تمام شده دارایی (در زمان خرید) می‌توان ارزش فعلی حق مالکیت به دارایی را تعیین کرد. ولی، هزینه نگهداری و پرداخت‌هایی راکه مالک دارایی باید به صورت مرتب از بابت بیمه و مالیات پرداخت کند فقط زمانی می‌توان این هزینه‌ها را منظور کرد که به مصرف رسیده یا تعلق گرفته باشند. معمولاً از بابت هزینه خدمات و سایر هزینه‌های مربوط به آماده‌سازی دارایی جهت استفاده نمودن از آن (طی عمر مفید) هیچ نوع دارایی یا تعهد از این بابت، در ترازنامه گزارش نمی‌شود. به همین شیوه، هنگامی که تحت شرایط اجاره حق مالکیت به دست آید باید ارزش فعلی جریان‌های نقد ناشی از این دارایی را محاسبه کرد.[۷] یعنی، اگر مفاد قرارداد اجاره مقرر کند که موجر هزینه‌های لازم از بابت تعمیرات، مالیات، بیمه و سایر هزینه‌های لازم از بابت دارایی مربوطه به مستاجر بپردازد، هنگام محاسبهٔ ارزش فعلی جریان‌های نقدی حاصل از این دارایی (به منظور گزارش نمودن آن در ترازنامه) باید این مبالغ را از اجاره بها کم کرد. پول‌هایی که از بابت این خدمات در هر دوره پرداخت می‌شود باید در همان دوره (از بابت این دارایی) منظور شود.

مفروضاتی که درباره انتقال سند در نظر می‌گیرند بر استهلاک اجاره اثر می‌گذارد. اگر سند در پایان دورهٔ قرارداد اجاره به مستاجر منتقل شود و یا زمانی که می‌توان فرض کرد که چنین وضعی وجود خواهد داشت (مانند اینکه طبق مفاد قرارداد اجاره، مستاجر اختیار یا حق خرید دارایی در پایان دوره دارد) در آن صورت باید ارزش دارایی مورد اجاره را در طول عمر مفید آن مستهلک کرد. اگر بدین گونه عمل نشود، دوره استهلاک این دارایی به بیش از عمر مفید آن خواهد رسید.

یکی از نقاط قوت فرایند تعیین ارزش فعلی جریان‌های نقد حاصل از حق مالکیت (که به صورت فطری در قرارداد اجاره گنجانده می‌شود) این است که باید در مورد از حقوق و تعهدات شرکت در صورت‌های مالی تصویر روشن‌تری ارائه کرد. همچنین این امکان به وجود می‌آید که بتوان شرکت مزبور را با شرکت رقیب که مشابه، ولی دارای دارایی‌های اجاره‌ای است، مقایسه کرد. به هر حال، محاسبهٔ ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده حاصل از حقوق نمی‌تواند مسئله نیاز به افشای اطلاعات اضافی را منتفی کند، اطلاعاتی که باید از طریق یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی یا روش دیگری

(در مورد پرداخت‌های سالانه یا ۶ ماهه، طبق قرارداد اجاره) افشا کرد. سرانجام، یکی از نقاط قوت اصلی تعیین ارزش فعلی اقلام این است، که می‌توان بدان وسیله حقوق مالکیت را از تعهدات ناشی از قرارداد تفکیک کرد. از این رو، ارزش دارایی را می‌توان مستقل از زمان پرداخت تعهدات اجاره مستهلک کرد و این کار مشابه مستهلک کردن دارایی‌های ثابت متعلق به شرکت است. ولی، تعیین ارزش فعلی حقوق مالکیت بدون مسئله نمی‌باشد. دو نمونه از این مسائل به شرح زیرند:

۱. تفکیک آن بخش از اجاره بها که باید از بابت حق مالکیت پرداخت از مبلغی که باید از بابت خدمات ناشی از دارایی پرداخت.

۲. انتخاب نرخ بهره مناسب برای تعیین ارزش فعلی حقوق مالکیت.

ارزش حق مالکیت را می‌توان بدین گونه تعیین کرد: برآورد ارزش دارایی (بدون خدمات اضافی که ارائه خواهد کرد) و سپس کم کردن ارزش فعلی دارایی در پایان دوره اجاره یا ارزش فعلی یا بهای تمام شده خدماتی که موجر باید به صورت سالانه ارائه کند. در روش دوم، پرداخت سالانه از بابت حق مالکیت را می‌توان بدین گونه محاسبه کرد: کم کردن ارزش خدمات سالانه از کل اجاره بهای سالانه. هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر می‌کند که نرخ تنزیل باید برابر با نرخ وام اضافی باشد که در زمان کنونی در مورد وام‌های بلندمدت و دارای ریسک‌های مشابه در بازار وجود دارد). با این نرخ می‌توان مقدار بدهی را محاسبه کرد، و این عدد به نوبه خود، نشان‌دهندهٔ بهای تمام شده تاریخی دارایی است. می‌توان روش‌های محاسبهٔ "*اجاره بها*" و نرخ تنزیلی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، به روش زیر مورد انتقاد قرار داد:

۱. تعیین ارزش فعلی *اجاره بها* که طی دوره‌های آینده از بابت منافع ناشی از مالکیت دارایی به دست می‌آید براساس این فرض قرارداد که اجاره، به صورت مستقیم با مالکیت دارایی قابل مقایسه است. همان‌گونه که پیش از این گفته شد که به جای اینکه درصدد برآییم مورد اجاره را در قالب طبقه سنتی دارایی‌ها قرار دهیم، بهتر است به این واقعیت توجه کنیم که اجاره دارای ویژگی‌های خاص خود است. از طریق تعیین ارزش فعلی همه پرداخت‌های مورد انتظار (و نه فقط مبالغی که نشان‌دهندهٔ اجاره بها هستند) می‌توان این ویژگی‌ها را مشخص کرد.

۲. کاربرد نرخ بهره از بابت وام اضافی، در آغاز اجاره براساس بهای تمام شده تاریخی قرار می‌گیرد. این موردی است که می‌توان هر سال با استفاده از افزایش نرخ بهره و منظور کردن آن در مورد پرداخت‌های مورد انتظار باقی مانده، ارزش جاری را محاسبه کرد.

نمودار ۲ـ۱۷ یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی و افشای اطلاعات مربوط به سیاست‌های شرکت درباره دارایی‌های ثابت

	دلار	دلار
بدهی‌های جاری:		
اقساط جاری وام مربوط به اجاره‌های سرمایه‌ای و بدهی بلندمدت	۱,۸۷۳	۲,۳۳۵
حساب‌های پرداختنی (تجاری)	۹,۸۷۰	۸,۹۲۰
حقوق و مزایای تعلق گرفته و پرداخت نشده وسایر هزینه‌ها	۹,۹۲۱	۸,۵۹۷
مالیات بر درآمد	۱,۵۶۴	۱,۳۹۷
کل بدهی‌های جاری	۲۳,۲۲۸	۲۱,۲۳۹
تعهدات مربوط به اجاره‌های سرمایه‌ای، منهای اقساط جاری	۲,۷۵۳	۳,۱۹۹

یادداشت پیوست صورت‌های مالی تلفیقی

(ارقام به هزار دلار، به استثنای سود هر سهم)

بخشی از خلاصه سیاست‌های مهم حسابداری

دارایی‌های ثابت

شرکت دارایی‌های ثابت را بر مبنای بهای تمام شده ثبت و باتوجه به عمر مفید دارایی و به روش خط مستقیم یا مضاعف نزولی آنها را مستهلک می‌کند. دارایی‌هایی که زیر عنوان اجاره‌های سرمایه‌ای ثبت می‌شوند و تعمیرات اساسی بر روی دارایی‌های اجاره‌ای را با توجه به مدت قرارداد و عمر مفید آنها، هرکدام کمتر است، به روش خط مستقیم مستهلک می‌شوند. عمر مفید برآوردی دارایی‌های ثابت ۴۰ـ۳ سال است

	اول ژوئیه ۱۹۸۸	۲۶ ژوئن ۱۹۸۷
زمین	۱۶۰ دلار	۱۶۰ دلار
تعمیرات اساسی	۲,۰۵۸	۲,۰۵۸
دارایی‌های ثابت	۲,۱۱۱	۲,۳۰۹
دارایی‌های اجاره‌ای، اجاره سرمایه‌ای	۴,۳۲۹	۴,۵۲۷
استهلاک انباشته	۱,۶۷۶	۱,۳۶۰
خالص دارایی‌ها (اجارهٔ سرمایه‌ای)	۲,۶۵۳	۳,۱۶۷

ادامه جدول ۲ـ۱۷

خلاصه‌ای از تعهدات مربوط به اجارهٔ سرمایه‌ای:

	اول ژوئیه ۱۹۸۸	۲۶ ژوئن ۱۹۸۷
اجاره ماشین‌آلات و تجهیزات خاص تا پایان ۱۹۹۸ با نرخ بهره تقریباً ۷ درصد و ۱۵ درصد. در قرارداد اجاره قید شده است که می‌توان در پایان دوره دارایی‌ها را خرید	۲,۸۶۳	۳,۰۹۷
اجاره خودرو که در تاریخ‌های گوناگون تا پایان ۱۹۹۷ در اجاره شرکت هستند با نرخ بهره تقریباً ۱۰ درصد.	۱۹۶	۳۷۸
اجاره تجهیزات دفتری که در ۱۹۹۱ پایان می‌یابد با نرخ بهره تقریباً ۱۱ درصد و ۱۳ درصد	۸۸	۱۱۲
کل تعهدات مربوط به اجاره‌های سرمایه‌ای	۳,۱۴۷	۳,۵۸۷
منهای اقساط جاری	۳۹۴	۳۸۸
تعهدات مربوط به اجاره‌های سرمایه‌ای منهای اقساط جاری	۲,۷۵۳	۳,۱۹۹

شرکت سان رایز تسهیلات دفتری و عملیاتی، ماشین‌آلات و خودرو و اجاره دارد که تاریخ قراردادها در سال‌های متفاوت، بین یک تا ۱۵ سال است، هزینه اجاره از بابت دستگاه‌های عملیاتی برای سال‌های ۱۹۸۸، ۱۹۸۷ و ۱۹۸۶ به ترتیب ۱,۳۴۹ دلار، ۱,۹۱۵ دلار و ۱۰۰۱ دلار می‌شود.

اجاره بهای دارایی‌ها پس از اول ژوئیه ۱۹۸۸ به شرح زیر است:

سال مالی منتهی به	اجاره سرمایه‌ای	اجاره عملیاتی
۱۹۸۹	۵۸۳	۲,۰۸۷
۱۹۹۰	۵۳۴	۱۸۰۳
۱۹۹۱	۴۳۶	۱,۵۰۴
۱۹۹۲	۳۸۷	۱,۲۵۲
۱۹۹۳	۳۸۲	۹۹۷
۱۹۹۴ـ۲۰۰۳	۱,۹۱۸	۳,۸۰۶
کل اجاره بها	۴,۲۴۰	۱۰,۴۴۹
منهای مبلغی که نشان‌دهندهٔ بهره است	۱,۰۹۳	
ارزش فعلی اجاره بها	۳,۱۴۷	

اجاره از نوع تأمین مالی که موجر گزارش می‌کند. از دیدگاه موجر، قرارداد اجاره می‌تواند از نوع ***تامین مالی مستقیم*** یا ***اجاره از نوع فروش*** باشد. در قرارداد اجاره از نوع ***تامین مالی مستقیم*** شرکتی که تامین مالی می‌کند یا دارایی را به شرکت دیگری اجاره می‌دهد یک سند دریافتنی تضمین شده (یا اقساط مشخص) دریافت می‌کند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است که باید خالص ارزش این سند دریافتنی گزارش شود و مقدار آن برابر است با خالص ارزش فعلی اجاره بها که طی دوره مشخص دریافت خواهدشد. اگر دارایی مورد اجاره دارای ارزش اسقاط باشد در این محاسبه باید آن را هم منظور کرد. شیوهٔ محاسبه مشابه شیوه‌ای است که مستاجر اسناد پرداختنی را محاسبه می‌کند، با این تفاوت که در این محاسبه ارزش اسقاط تعیین (تضمین) شده منظور می‌گردد. اغلب سند دریافتنی برحسب ناخالص مبلغ منهای مبلغی است که به صورت یک حساب تعیین ارزش به نام سود کسب نشده گزارش می‌کنند و بدین وسیله خالص ارزش فعلی سند به دست می‌آید. این شیوهٔ ارائه اطلاعات از دیدگاه نظری (تئوریک) قابل توجیه نمی‌باشد. در مورد گنجاندن ارزش اسقاط در سند دریافتنی یک مسئله به وجود می‌آید. لازم به یادآوری است که مطالبات از نوع دارایی‌های پولی هستند. ارزش اسقاط (اگر مستاجر آن را تضمین نکرده باشد) از نظر ماهیت، یک نوع دارایی غیرپولی و نه حساب یا سند دریافتنی است.

موجر با استفاده از روش مبتنی بر بهره، ***سود مربوط به قرارداد اجاره*** را گزارش می‌کند. فرض بر این است که سود مزبور نشان‌دهندهٔ سود حاصل از سرمایه‌گذاری است و با هیچ یک از رویدادهای زیر رابطه‌ای ندارد: قرارداد از پیش تنظیم شده، امضای قرارداد یا نظارت بر فرایند وصول مطالبات که امکان دارد، به صورت مستمر، در طول مدت قرارداد وجود داشته باشد. ابراز این دیدگاه بدان معنی است که سرمایه‌گذاری وجوه در شرکت دیگری یکی از کارهای اصلی و عمدهٔ شرکت وام‌دهنده است. تخصیص سود ناخالص به بخش‌ها یا واحدهای دیگر شرکت براساس دیدگاه‌هایی قرار خواهد داشت که بدون ضابطه‌اند و نمی‌تواند فرایند گزارشگری را بهبود بخشد.

اجاره از نوع فروش که به وسیلهٔ موجر گزارش می‌شود. هنگامی که یک شرکت تولیدکننده با استفاده از روش مبتنی بر اجاره درصدد برمی آید فرایند تامین مالی محصولات خود را که تحت قراردادهای بلندمدت به مشتریان منتقل می‌کند، گزارش نماید، باید سود را به صورت جداگانه در رابطه با دو بخش یا واحد اصلی گزارش کند:

۱. بخش ساخت و فروش محصول.

۲. بخش سرمایه‌گذاری در قرارداد اجاره طی مدت اجاره (مدت قرارداد).

درآمد حاصل از تولید را می‌توان زمانی که قرارداد اجاره امضا می‌شود گزارش کرد و بدین گونه ارزش سند دریافتنی مندرج در قرار داد اجاره برابر است با قیمت عادی فروش محصول.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است که درآمد حاصل از ساخت باید برابر با ارزش فعلی اجاره بهای آینده (پس از کسر *هزینه‌های جاری*) برای محاسبهٔ این عدد باید از نرخ تلویحی یا ضمنی استفاده کرد. ولی بدون برآورد قیمت فروش نمی‌توان نرخ ضمنی یا تلویحی را تعیین کرد. اگر قیمت، عادی فروش به صورت مشخص تعیین نشده باشد و یا نتوان به راحتی آن را تعیین کرد، موجر تمایل زیادی نشان خواهد داد که با توجه به سود ناخالص حاصل از فروش راکه باید گزارش کند و نیز با توجه به مبلغی که باید به عنوان سود حاصل از بهره‌گزارش کند، آن را به میل خود تعیین نماید (در تعیین آن اعمال نفوذ کند و یا تعصب به خرج دهد). ولی الزاماً این منجر به ارائه اطلاعات ضعیف یا نارسا نخواهد شد، زیرا هر رویهٔ دیگری، هم مستلزم این است که ناخالص سود حاصل از درآمد را بر یک مبنایی بدون ضابطه بر روی دو واحد. تولید (ساخت) و سرمایه‌گذاری سرشکن کرد.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی استفاده از روش قسطی برای گزارش کردن سود حاصل از تولید (ساخت) و فروش را به صورت مشخص ممنوع نمی‌کند. ولی با توجه به این توصیه که اگر شرایط موجود به گونه‌ای است که کاربرد روش قسطی وجود دارد، باید اجاره را به صورت *اجاره عملیاتی* گزارش کرد و بدین‌گونه، به صورت تلویحی، روش قسطی نفی می‌شود. شرایط مورد بحث از این قرارند:

۱. ریسک اعتبار قابل پیش‌بینی نباشد.

۲. در مورد مقدار هزینه‌های اضافی مربوط به قرارداد اجاره شرایط نامطمئن (ریسک با اهمیتی) وجود داشته باشد.

یعنی شرایطی که اگر وجود داشته باشند موجر باید ارزش فعلی دریافت‌های آینده راگزارش کند (به مطالب بالا مراجعه کنید).

اجاره عملیاتی. از دیدگاه مستاجر، اگر قرارداد اجاره‌ای است که دارای شرایط خاص *اجارهٔ سرمایه‌ای* نمی‌باشد، در آن صورت او باید اجارهٔ بلندمدت را به صورت *اجارهٔ عملیاتی* گزارش کند. از دیدگاه موجر، اگر قرارداد اجاره دارای شرایط متعلق به *اجاره از نوع تأمین مالی مستقیم* یا *اجاره از نوع فروش* نباشد، او باید این قرارداد را به صورت *اجارهٔ عملیاتی* گزارش نماید. یعنی اگر اجاره دارای ویژگی‌های اصلی متعلق به قرارداد خرید یا قرارداد *فروش ـ تأمین مالی* نباشد، فرض بر این گذاشته می‌شود که اجاره از نوع بلندمدت، و با هزینه‌های اجرایی می‌باشد. بدین گونه، معمولاً اجاره بها نشان دهندهٔ هزینهٔ جاری (دوره) اجاره برای مستأجر خواهد بود. ولی، هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است که اگر پرداختها (اجاره بها) به صورت ثابت نباشند، می‌توان هزینهٔ اجاره را به روش خط مستقیم شناسایی کرد، مگر اینکه روش دیگری قابل توجیه (موجه) باشد، ولی، همانند مستهلک کردن دارایی‌های ثابت، از دیدگاه محض اقتصادی هیچ روش تخصیص قابل توجیه نخواهد بود و بر مبنای دیدگاههای رفتاری

هیچ روش تخصیص را نمی‌توان توجیه کرد.

از دیدگاه موجر، هیئت استانداردهای حسابداری مالی توصیه کرده است که دارایی‌های مزبور به عنوان یک قلم دارایی ثابت گزارش شود که ارزش آن برابر است با بهای تمام‌شده یا بهای تمام‌شده منهای استهلاک انباشته و نیز اینکه اجاره بهای دریافت شده را به عنوان ناخالص درآمد گزارش کرد، مگر اینکه با توجه به منافع اقتصادی ناشی از دارایی مزبور (در هر دوره) نتوان از روش خط مستقیم استفاده کرد. نتیجه این می‌شود که اجاره‌های دریافتی و بیشتر هزینه‌های عملیاتی را به روش نقدی گزارش کرد، به استثنای استهلاک و هزینه‌های مستقیم اولیه را که باید در صورتی که اهمیت داشته باشند بر روی کل مدت زمان دورهٔ اجاره سرشکن کرد.

اجاره از نوع اهرم مالی. اجاره از نوع *اهرم مالی* قراردادی است که با بستن آن بستانکار می‌کوشد طرف دیگر را تأمین مالی کند، در حالی که دارایی کماکان متعلق به موجر است. اساس قرارداد مزبور بر این پایه قرار دارد که موجر را قادر می‌سازد که در نخستین سالهای اجاره، سرمایه‌گذاری در دارایی مزبور را بازیافت کند و وجوه مزبور را در مورد کار دیگری به مصرف برساند تا درآمد بیشتری کسب کند.[۸] بسیاری از قراردادهایی که در این زمینه بسته می‌شود از نوعی است که می‌توان آن را ***اجاره از نوع اهرم مالی***[۱] نامید، یعنی، موجر از معافیت مالیاتی برخوردار می‌شود و دارایی مورد اجاره را به روش *تصاعدی* مستهلک می‌کند و سرانجام اینکه خالص جریان‌های نقدی (که شامل مزایای مالیاتی هم می‌شود) در نخستین سالهای قرارداد بیشتر و در سالهای آخر، کمتر است که در نتیجه موجر دارای نوعی اهرم مالی می‌شود و بدان وسیله نرخ بازده سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد. اگر مقدار زیادی از وجوه حاصل (ناشی از قرارداد تأمین مالی) از طریق قرارداد بلندمدت به دست آید (قراردادی که از نوع وام است و اثری بر سایر جنبه‌های توان مالی صاحب دارایی نگذارد) در آن صورت اهرم مزبور می‌تواند موجب افزایش توان مالی موجر (صاحب دارایی) شود.

اثر ناشی از اجاره از نوع اهرم مالی این است که می‌توان خالص جریان‌های نقدی و خالص سرمایه‌گذاری را برحسب *ارزش ویژه* تعیین کرد، ارزش ویژه‌ای که تعیین‌کنندهٔ دارایی موجر است و این دارایی دارای سه ویژگی مثبت خواهد بود. نخست، مسئلهٔ معافیت مالیاتی مطرح است که موجر شاهد جریان‌های نقدی ورودی خواهد شد. سپس با کاهش یافتن معافیت مالیاتی و پس از آن پرداختهایی که از بابت مالیات صورت می‌گیرد، جریان‌های نقدی ورودی به صورت جریان‌های نقدی خروجی درمی‌آید، و سرانجام جریان‌های نقدی ورودی مطرح است که در سایهٔ فروش دارایی در پایان دوره (ارزش اسقاط دارایی) به دست خواهد آمد. خالص سرمایه‌گذاری مثبت است (اگرچه در آغاز دوره

---

1. *leveraged leases*

کاهش می‌یابد)، پس از آن منفی می‌شود و این بدان معنی است که صاحب دارایی (موجر) آنچه در این قلم دارایی سرمایه‌گذاری کرده بود، بازیافت کرده است و دارای مازاد وجه نقد می‌شود. سرانجام، با افزایش یافتن مجدد جریان‌های نقدی خروجی، خالص سرمایه‌گذاری به صورت مثبت درمی‌آید تا اینکه مسئلهٔ ارزش اسقاط دارایی، در پایان دورهٔ قرارداد، مطرح شود.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است که سود حاصل از قرارداد اجاره را باید براساس خالص سرمایه (مبلغ سرمایه‌گذاری شده) شناسایی کرد، در این رابطه باید از نرخ بازده تلویحی یا ضمنی استفاده کرد و این در حالی است که خالص سرمایه‌گذاری مثبت می‌باشد. اگرچه سود مرحلهٔ دوم حاصل از سرمایه‌گذاری در این نوع دارایی‌ها، به صورت موقت، دارای مزایای اقتصادی (برای موجری که قرارداد اجاره از نوع *اهرم مالی* بسته است) می‌باشد، هیئت مزبور مقرر کرد که این سودها باید در زمانی که به دست می‌آیند، گزارش شوند. از آنجا که هیئت مزبور نتوانست براساس اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری هیچ مدرک و شاهدی مبنی بر بهرهٔ مورد انتظار ناشی از سرمایه‌گذاری موقت در این‌گونه دارایی‌ها ارائه نماید، دیدگاه بالا را تأیید نمود [چنین موضعی اتخاذ کرد].

با نادیده انگاشتن سودی که از نوع دوم است، با توجه به اجرای چنین رویه‌ای، باید در مورد خالص سرمایه‌گذاری از یک نرخ بازده ثابت استفاده کرد، تا زمانی که بازده مثبت است آن را گزارش نمود و زمانی که عدد مزبور منفی می‌شود هیچ نوع بازدهی گزارش نکرد. از آنجا که به جای **نرخ بازده *فرصت از دست رفته*** از یک نرخ بازده ثابت تلویحی استفاده می‌شود، خالص سرمایه‌گذاری در هر سال فقط نشان‌دهندهٔ بخش تخصیص نیافتهٔ مبلغی است که در اصل سرمایه‌گذاری شده است. ارزش جاری مبلغ سرمایه‌گذاری را فقط در آغاز دورهٔ قرارداد ارائه می‌کنند. هرگاه به سبب کاهش ماندهٔ مبلغ سرمایه‌گذاری شده از بندها یا مفروضات جدید استفاده شود و مفاد قرارداد مورد تجدیدنظر قرار گیرد وضع خاصی به وجود می‌آید که می‌توان آن را حالت خاصی از این نوع قرارداد دانست. در چنین حالتی، ماندهٔ خالص مبلغ سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد و از این بابت، زیان گزارش می‌شود. اقدام مزبور مشابه اقدامی است که هنگام کاربرد قاعدهٔ *اقل بهای تمام‌شده یا بازار* مورد توجه قرار می‌گیرد. از این رو، احتمال بسیار کمی دارد که بتوان ارزش دفتری گزارش شده را (مربوط به سرمایه‌گذاری در دارایی اجاره‌ای برحسب ارزش بازار یا ارزشی که دارایی برای شرکت دارد) تفسیر کرد.

قرارداد فروش و اجارهٔ مجدد دارایی. از دیدگاه چنین قراردادی، مالک دارایی آن را می‌فروشد و سپس از مالک جدید (دوباره) آن را اجاره می‌کند. از این دیدگاه، مالک اصلی به صورت **فروشنده ـ مستاجر** درمی‌آید، در حالی که مالک جدید نقش یک **خریدار ـ موجر** ایفا می‌کند. مستأجر و موجر جدید، دارایی مورد بحث را در اجرای مفاد استاندارد شمارهٔ ۱۳ طبقه‌بندی و گزارش می‌کنند. از دیدگاه نظری، تنها پرسش مطرح این است که در رابطه با سود حاصل از فروش این دارایی، چه باید کرد؟ یک

دیدگاه این است که، دو رویداد مالی به وجود آمده‌اند: (۱) یک فروش و (۲) یک اجاره. اگر وضع بدین گونه باشد، در آن صورت باید سود را در همان زمان شناسایی کرد. دیدگاه دیگر این است که فقط یک رویداد مالی وجود دارد. زمانی همین مستأجر به سبب مالکیت در دارایی از منافع مربوطه بهره‌مند می‌شد. اینک همین مستأجر از طرق اجاره به همان منافع (ناشی از همان دارایی) دست می‌یابد. از دیدگاه منافع حاصل از دارایی، هیچ تغییری رخ نداده است. شناسایی سود در زمان فروش همانند این است که شخص یک قلم دارایی را به خودش بفروشد و از این بابت سود شناسایی نماید. اگر کسی دیدگاه دوم را بپذیرد (بدان گونه که هیئت استانداردهای حسابداری مالی در استاندارد شمارهٔ ۱۳ مقرر کرده است) در آن صورت باید سود را به دوره‌های بعد منتقل کرد و در طول زمان قرارداد آن را شناسایی نمود.

به ویژه زمانی که املاک و مستغلات مطرح است، قرارداد اجاره از نوع **فروش و اجارهٔ مجدد** دارایی پیچیده‌تر می‌شود، زیرا بین مقررات مربوط به شناسایی سود طبق استانداردهای شماره ۱۳، شماره ۶۶ و شماره ۱۹۸ موضوع مشکل‌تر و مسئله پیچیده‌تر می‌شود. استانداردهای یاد شده دارای عنوانهای زیرند: ***رویدادهای مالی مربوط به فروش و اجارهٔ مجدد زمین و مستغلات***، ***فروش زمین و مستغلات از نوع اجاره، تعریف اصطلاحات اجاره، سرانجام هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم اولیهٔ مطرح در قرارداد اجاره از نوع تأمین مالی***. در این استانداردها مسئلهٔ پیچیده مطرح در بالا که موجب تضاد و تعارض می‌شود، مطرح است. در نهایت، استاندارد شمارهٔ ۶۶ حرف آخر را می‌زند. از دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی:

فقط زمانی **فروشنده ـ مستأجر** می‌تواند رویداد مالی ناشی از فروش دارایی و اجارهٔ مجدد آن را به عنوان نوعی ***فروش و اجارهٔ مجدد*** ثبت نماید که شرایط زیر وجود داشته باشد:

۱. وجود قرارداد مربوط به اجارهٔ مجدد عادی (بدان گونه که در بالا گفته شد)
۲. مفاد قرارداد و شرایط پرداخت به گونه‌ای باشد که در استاندارد شمارهٔ ۶۶ بیان شده و بتوان ثابت کرد که نوع قرارداد به گونه‌ای است که خریدار ـ موجر دارای همان ویژگی‌هایی است که در این استاندارد مقرر گردیده است.
۳. مفاد قرارداد و شرایط پرداخت باید به گونه‌ای باشد که همه ریسک‌ها و پاداشهای ناشی از مالکیت به ***فروشنده ـ مستأجر*** تعلق گیرد، همان گونه که مفاد استاندارد شمارهٔ ۶۶ مقرر می‌نماید.

توجه کنید که همواره بر مفاد استاندارد شمارهٔ ۶۶ به نام ***حسابداری برای فروش زمین و مستغلات***، تأکید می‌شود. لازم به یادآوری است که هنگام رأی‌گیری در مورد استاندارد شمارهٔ ۹۸ چهار عضو رأی موافق و سه عضو رأی مخالف دادند. طبق قرارداد جدید، یک چنین استانداردی نمی‌تواند به تصویب برسد.

افشای اطلاعات مربوط به قرارداد اجاره

از دیدگاه مدیریت چنین استدلال می‌شود که اگر مستأجر دارایی اجاره‌ای را به عنوان نوعی هزینه سرمایه‌ای (دارایی) گزارش کند، اطلاعات گمراه‌کننده منتشر خواهد کرد، زیرا تعهد مربوط به اجاره با تعهد مربوط به اوراق قرضه (ابزار مالی بدهی) متفاوت است. مدیران بر این باورند که گزارش کردن تعهدات مربوط به دارایی‌های اجاره‌ای در ترازنامه باعث مخدوش شدن نسبت‌های مربوط به بدهی‌ها می‌شود. برخی دیگر بر این باورند که حذف بدهی مربوط به اجاره موجب مخدوش شدن نسبت‌هایی می‌شود که در رابطه با بدهی‌ها محاسبه می‌نمایند. دیدگاه مدیریت تا حدی بر پایهٔ این باور یا اعتقاد قرار دارد که مزایای حاصل از قرارداد مزبور ریشه در اقدامی دارد که از *محل منابع خارج از ترازنامه* تأمین مالی می‌شود. به هرحال، سازمان‌های بزرگ و شناخته شده‌ای مانند *استاندارد اند پوئرز* و سایر نهادها و سازمان‌های وام‌دهنده و واسطه‌های مالی بر این دیدگاه تأکید می‌کنند که خواننده صورت‌های مالی باید گزارشات ارائه شده را تعدیل (اصلاح) نماید و اقلام گزارش نشده را مورد توجه قرار دهد. به بیان دیگر، مسئلهٔ مزیت ناشی از تأمین مالی از منافع خارج از ترازنامه بیشتر جنبه خیالی دارد و نمی‌تواند واقعی باشد.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی در اقدامی جهت قانع کردن همهٔ گروه‌ها و پرهیز از ارائه اطلاعات گمراه‌کننده، مقرر کرد که اطلاعات مربوط به اجاره بها (برای اجاره‌های عملیاتی) و کل اجاره‌ها متعلق به ۵ سال پیاپی در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی افشا شود. همچنین هیئت مقرر کرد که پرداخت‌های احتمالی مربوط به مورد استفاده از مبلغ اجاره، کل درآمد و هر نوع فعالیت دیگری مربوط به سال گذشته (همراه با اطلاعات متعلق به ویژگی‌های اصلی اجاره‌های احتمالی) افشا شود. بدین گونه، خوانندهٔ صورت‌های مالی می‌تواند هر نوع دیدگاه تعدیلی یا اصلاحی در مورد مفاد صورت‌های مالی ابراز نماید [در محاسبات شخصی خود هر نوع اقدام اصلاحی به عمل آورد]. افشای اطلاعات در مورد جریان‌های نقدی، دست کم، اقدامی است برای تأمین نیازهای سرمایه‌گذاران و بستانکاران. برای تعیین اینکه چه میزان از این نیازها تأمین می‌شود باید تحقیقات تجربی بیشتری انجام شود. به گفتهٔ **جورج فاستر** استاد دانشگاه استنفورد: در زمان کنونی، ادبیات موجود از نظر داستان‌سرایی بستانکار (اقدامات بیش از حدی که مدیریت به عمل می‌آورد تا اجازه ندهد رویدادهای مالی به عنوان بدهی گزارش شوند) و از نظر تجزیه و تحلیل مبتنی بر تحقیقات تفصیلی بدهکار است.[۹]

پرسش‌های این بخش

۱. استاندارد شمارهٔ ۱۳ برای طبقه‌بندی ***اجاره عملیاتی*** و ***اجارهٔ سرمایه‌ای*** چهار ویژگی برشمرده است. آنها را نام ببرید.
۲. شاخص‌های دیگری راکه موجر باید رعایت کند، برشمارید.
۳. تفاوت، بین ***اجاره از نوع تأمین مالی*** و ***اجاره از نوع فروش*** را بیان کنید.
۴. ویژگی منحصر به فرد ***اجاره از نوع تأمین مالی*** را بیان نمایید.
۵. هنگام طبقه‌بندی دارایی‌های اجاره‌ای که از نوع زمین و ساختمان باشند، چه تجزیه و تحلیل‌های دیگری را باید انجام داد؟
۶. قرارداد ***فروش و اجارهٔ مجدد دارایی*** چه نوع قراردادی است؟ ***فروشنده ـ مستاجر*** در چه زمانی می‌تواند سود را شناسایی کند؟

هزینه‌های جاری و هزینه‌های سرمایه‌ای

پس از خرید، نصب و راه‌اندازی دارایی‌های ثابت هیچ هزینهٔ دیگری را (تاریخی یا جاری) نباید به عنوان هزینهٔ سرمایه (دارایی) منظور کرد. همهٔ هزینه‌های نگهداری و هزینه‌های عادی مربوط به جایگزینی قطعات را باید در طول عمر مفید دارایی، به عنوان هزینه‌های عملیاتی منظور کرد. ازاین رو، کل هزینه‌ای که در راه بهره‌مند شدن از مقدار مشخصی خدمت (در سایهٔ وجود یک قلم دارایی) طی عمر مفید آن به مصرف می‌رسد شامل، هزینه‌های اولیهٔ خرید و همهٔ هزینه‌های نگهداری، و جایگزینی قطعات معمولی می‌شود. شیوهٔ سرشکن کردن این هزینه‌ها بر روی چندین سال یا چندین دوره مسئلهٔ جداگانه‌ای است که در بخش پیش هنگام بحث در مورد استهلاک به آن پرداختیم و در آنجاگفته شد که هزینه‌های تعمیرات، هزینه‌های جایگزینی قطعه‌های عادی و هزینهٔ استهلاک رابطهٔ متقابل با یکدیگر دارند. با توجه به روش استهلاک وشیوهٔ تخصیص یا توزیع منافع مورد انتظار از دارایی و یا با استفاده از مبانی دیگری برای تخصیص این اقلام باید هزینه‌های تعمیرات و جایگزینی اقلام عادی را به حساب هزینهٔ دوره یا عملیات چندین سال تخصیص داد.

ولی برخی از این هزینه‌ها بدان سبب به مصرف می‌رسند که برای دوره‌های آینده منافعی به بار می‌آورند (و هدف، حفظ دارایی در وضع یا موقعیت اولیهٔ آن نیست). هزینه‌هایی که باعث می‌شوند منافع دوره‌های آیندهٔ دارایی افزایش یابد به صورت افزایش در دارایی، تعمیرات اساسی یا جایگزینی قطعات اصلی منظور می‌شوند. از آنجاکه این هزینه‌ها بر عملیات دوره‌های آینده اثر می‌گذارند، باید آنها

را به حساب سرمایه (دارایی) منظور کرد و به دوره‌هایی تخصیص داد که از دارایی مزبور استفاده می‌شود (منافعی به بار می‌آید). منافع آینده، به سه روش زیر افزایش می‌یابد:

۱. افزایش در عمر مفید دارایی (یعنی افزایش سال‌هایی که می‌توان از دارایی استفاده کرد).
۲. افزایش در مقدار خدماتی که دارایی مزبور در هر سال ارائه می‌کند (در طول عمر مفید دارایی).
۳. افزایش در کیفیت خدماتی که در هر سال ارائه می‌شود (طی عمر مفید باقی‌ماندهٔ دارایی).

در حالت نخست، باید در مدت زمان اجاره‌که بر آن اساس استهلاک محاسبه شده‌است، تجدیدنظر کرد (شاید نتیجه این شود که هزینهٔ استهلاک، به همان صورت باقی بماند و هیچ تغییری نکند). در مورد حالت‌های دوم و سوم مدت زمان اجاره را نباید افزایش داد. اقدام مزبور می‌تواند هزینهٔ اجاره را افزایش دهد. اگر دارایی غیرمنقول در اجاره باشد، در آن صورت باید استهلاک، هزینه‌های مربوط به تعمیرات اساسی را بر روی دارایی با توجه به عمر مفید باقیماندهٔ آنها یا مدت زمان باقی‌ماندهٔ اجاره (هرکدام کمتر است) تخصیص داد.

تردیدی نیست که هزینهٔ اقلام اضافه شده را باید به حساب سرمایه (دارایی) منظور کرد. اقلام اضافه شده به دارایی (از دیدگاه تعریفی که در مورد افزایش‌ها می‌نمایند) موجب افزایش ظرفیت تولیدی دارایی ثابت خواهد شد. ولی در مورد هزینه‌های مربوط به خراب کردن ساختمان قدیمی با هدف ساخت ساختمان جدید یا یکپارچه‌کردن ساختمان قدیم و جدید چه می‌توان گفت پاسخ این پرسش به شرایط مطرح بستگی دارد. معمولاً اگر نیاز به افزودن به دارایی‌ها مورد انتظار نبوده و یا وضع به گونه‌ای بوده است که در وهلهٔ نخست چنین امکانی وجود نداشته است، در این صورت همهٔ هزینه‌های مربوط به خراب کردن ساختمان قدیمی را باید به حساب بهای تمام شدهٔ دارایی جدید (اضافه شده به دارایی قدیمی) منظور کرد و هیچ یک از هزینه‌های دارایی قدیمی را نباید از حسابها حذف کرد، مگر اینکه این هزینه‌ها به بیش از ارزش دارایی قدیمی (از نظر ارائه خدمات، پیش از افزودن ساختمان جدید) بشود. بدون منظور کردن این هزینه‌ها شرکت نمی‌توانست از خدمات اضافی بهره‌مند گردد، و ساختمان جدید پیش از این تاریخ (پیش از نیاز به این نوع خدمات) احتمالاً باعث می‌شد که کل هزینه‌های این دارایی‌ها (شرکت) افزایش یابد. ولی چنین حالتی بدان معنی نیست که هرگاه این نوع هزینه‌ها به مصرف برسند باید آنها را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد. شاید بدان سبب خراب کردن ساختمان و بازسازی لازم می‌شود که شرکت در وهلهٔ نخست، از نظر برنامه‌ریزی و ساخت دارای کارآیی لازم نبوده است. در چنین حالتی، این نوع هزینه‌ها را باید به عنوان زیان (و نه هزینه‌های عملیاتی) منظور کرد.

در مقایسه با تعریفی که از ***افزودن به دارایی‌ها*** می‌شود، ارائه تعریفی از **تعمیرات اساسی** مشکل‌تر است، ولی شیوهٔ حسابداری و ثبت آنها مشابه‌اند. اگر نتیجهٔ کار افزایش در کمیت خدمات ارائه شده به وسیلهٔ دارایی باشد، در واقع نمی‌توان هزینه‌های مربوط به ***تعمیرات اساسی*** را از هزینه‌های مربوط به

افزودن به دارایی‌ها متمایز کرد. شاید با افزودن چند لایه فنر و افزایش طول کفی بتوان ظرفیت حمل بار را بالا برد. این کار احتمالاً با خرید یک کفی جدید (اقدامی که موجب ***افزایش دارایی*** می‌شد) تفاوت عمده‌ای نداشته باشد. از سوی دیگر، بسیاری از هزینه‌هایی که در راه تعمیرات اساسی به مصرف می‌رسد احتمالاً موجب افزایش کیفیت خدمات ارائه شده به وسیلهٔ دارایی، شود. نصب یک سیستم بهتر روشنایی در یک کارخانه باعث خواهد شد که ساختمان خدمات بهتری ارائه کند. یکی از بزرگترین مشکلات بر سر راه شیوهٔ ثبت تعمیرات اساسی زمانی به وجود می‌آید که بخواهیم آن را در راستای برنامه تعمیرات عادی و جایگزینی قطعات معمولی ثبت نماییم. تنها زمانی می‌توان این نوع هزینه‌ها را به عنوان هزینهٔ سرمایه (دارایی) منظور کرد که آنها باعث افزایش خدمات آیندهٔ دارایی شوند (در مقایسه با هزینه‌های عادی که برای نگهداری دارایی در سطح کنونی و یا در وضع اولیه به مصرف می‌رسند). اگر هزینهٔ تعمیرات اساسی مستلزم جایگزین کردن قطعات اصلی و عمده نشود نیازی به مطالعهٔ مطالبی که در عبارت‌های بعدی می‌آید، نمی‌باشد.

تفکیک قطعات اصلی یا عمده از قطعات عادی بسیار مشکل است (نمی‌توان در مورد ***قطعات اصلی*** تعریف روشنی ارائه کرد) زیرا اثری که تعویض قطعات عمده بر شرکت می‌گذارند همانند جایگزینی قطعات کوچک، کم‌اهمیت و انجام دادن تعمیرات عادی است. اگر دارایی مورد بحث به عنوان یک واحد منحصر به فرد باشد، در آن صورت باید کل دارایی را جایگزین کرد که در چنین حالتی راه حل مسئله بسیار ساده است (دارایی قدیمی از دفاتر خارج می‌شود و دارایی جایگزین شده، به عنوان یک دارایی جدید، ثبت می‌شود) ولی در بیشتر موارد دارایی‌های ثابت از چندین قطعه یا واحد کوچکتر تشکیل می‌شوند که میزان استهلاک و فرسایش این واحدها متفاوت است. می‌توان قطعاتی را که باید به صورت دائم جایگزین کرد به عنوان هزینهٔ عملیاتی سالی منظور نمود که این هزینه به مصرف می‌رسد، زیرا قطعهٔ مزبور باعث نخواهد شد که عمر مفید دارایی اصلی افزایش یابد. هیچ نیازی نیست که این رویداد را به عنوان یک قلم هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد، زیرا نمی‌توان هزینهٔ مزبور را به صورت مستقیم، به منافع دریافتی از دارایی (در سایهٔ وجود این قطعه) مشخص کرد و نیز نمی‌توان هزینهٔ مزبور را به صورت مستقیم، در منافع دریافتی از دارایی (در سایهٔ وجود این قطعه) مشخص کرد. از آنجا که در هر دوره مبالغی از بابت هزینهٔ تعویض و جایگزینی قطعه‌ها به مصرف می‌رسد، اگر کسی درصدد برآید بر این اساس روش استهلاک، یا مقدار آن را تغییر دهد به هیچ وجه نمی‌تواند سود خالص بهتری ارائه نماید (به گونه‌ای که خوانندهٔ صورت حساب بتواند بر آن اساس، تصمیم بهتری بگیرد). همان گونه که در فصل ۱۵ بیان کردیم، اگر هزینهٔ تعمیرات، متفاوت از مقدار پیش‌بینی شده باشند، در آن صورت می‌توان هنگام انتخاب روش استهلاک این اقدام را هم مورد توجه قرار داد تا شاید بهای تمام‌شدهٔ اولیه دارایی به شیوه‌ای تخصیص یابد که به نتیجه‌های مطلوب‌تری بینجامد.

به هرحال، اگر جایگزینی قطعه‌ها به صورت تکرار و امری عادی نباشد، باید هزینه‌های مربوطه را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد تا بتوان در هر دوره مقداری از آن را از درآمد کم نمود (زیرا منافع حاصل از قطعه مزبور در دوره‌های بعدی به دست خواهد آمد). برای انجام دادن چنین کاری می‌توان هزینهٔ استهلاک مربوط به جایگزینی قطعات بزرگ را به یکی از دو روش زیر منظور کرد:

۱. عمر دارایی را برحسب حداکثر عمر بیشتر قطعات اصلی تشکیل‌دهندهٔ دارایی، تعیین نمود. در آن صورت باید هزینهٔ قطعات جایگزین شده را به حساب، دارایی بدهکار کرد و یا یک حساب جداگانه به وجود آورد و هزینهٔ استهلاک را به آن تخصیص داد (یک عمر مفید جداگانه برای آن در نظر گرفت).
۲. می‌توان استهلاک را بر مبنای میانگین عمر مفید همهٔ قطعات تشکیل دهندهٔ دارایی محاسبه کرد، که در چنین حالتی باید هزینهٔ جایگزینی را به حساب استهلاک انباشته بدهکار کرد.

اگر از حداکثر عمر مفید بیشتر قطعات اصلی تشکیل دهندهٔ دارایی استفاده شود، در آن صورت هنگام تعیین مبنای استهلاک (بر مبنای عمر اولیهٔ دارایی) نباید هزینه‌های جایگزینی راگنجانید. از آنجاکه این نوع هزینه‌ها حالت عادی و تکراری ندارند کار درست این نیست که کل مبلغ هزینهٔ جایگزینی را در سالی که به مصرف رسیده است به حساب عملیات منظور کرد. در چنین حالتی بهترین راه حل این است که این مبلغ را در یک حساب جداگانه منظور کرد (یا آن را به حساب دارایی اصلی بدهکار کرد) و از تاریخ جایگزینی هزینه را به سال‌های آتی (با توجه به عمر مفید همین قطعه) تخصیص داد. برای مثال، اگر فروشگاهی باید هر سه سال یک بار تزئینات درونی را به طور کامل تغییر دهد، در آن صورت باید این هزینه‌ها را به عنوان هزینه‌های سرمایه‌ای (دارایی) منظور نماید و آنها را بر روی دورهٔ سه ساله سرشکن کند. ولی باید دقت کرد که این هزینه را ظرف سه سال نخست به عنوان استهلاک منظور نمود، اگر بدین گونه عمل نشود، این هزینه‌ها در سال‌های بعد، در رابطه با هزینه‌های تزئینات دو بار منظور خواهند شد، یک بار از مجرای استهلاک (براساس کل بهای تمام‌شدهٔ اولیه) و یک بار از طریق تخصیص این هزینه‌ها بر روی سال‌های مربوطه.

در اجرای روش دوم مبنای استهلاک، بر اساس میانگین عمر مفید همهٔ قطعات اصلی تشکیل‌دهندهٔ دارایی تعیین می‌شود. برای مثال، اگر حداکثر عمر مفید یک ساختمان ۵۰ سال باشد، می‌توان میانگین عمر مفید قطعات اصلی تشکیل‌دهندهٔ این دارایی را ۳۰ سال تعیین کرد. در چنین حالتی، بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ ساختمان بر روی دورهٔ ۳۰ ساله سرشکن می‌شود، ولی اگر این استهلاک به ۵۰ سال برسد، در آن صورت کل استهلاک ۵۰ سال برابر با بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ ساختمان به اضافهٔ بهای تمام‌شدهٔ همهٔ قطعات اصلی منهای ارزش اسقاط دارایی در پایان دوره خواهد بود. وقتی قطعاتی جایگزین شوند، هزینه‌ها به حساب استهلاک انباشته بدهکار می‌شوند. در نتیجه در زمان جایگزین کردن قطعات، بدون

اینکه بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ دارایی افزایش یابد، خالص ارزش دفتری افزایش می‌یابد. اگر دو شرط زیر وجود داشته باشد، روش مزبور همانند روشی است که ارزش جایگزین شده از دفاتر خارج شود و حساب دارایی را بر مبنای هزینهٔ جایگزینی بدهکار کرد:

۱. هزینهٔ قطعهٔ جایگزینی باید همانند بهای تمام‌شدهٔ قطعه‌ای باشد که جایگزین آن شده است.
۲. شاید بتوان با دقت نسبتاً زیادی کل هزینهٔ جایگزینی اقلام را پیش‌بینی کرد، به گونه‌ای که بتوان هزینه جایگزینی را (مقداری را که باید بدهکار کرد) به حساب قطعات جایگزین شده منظور نمود.

از آنجا که از دیدگاه اقتصادی، یافتن روش‌های مناسب برای تخصیص هزینه‌ها (بر روی دوره‌های مربوطه) بسیار مشکل است، از دیدگاه رفتاری (اهمیت گزارشات برای استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی) روش منظور کردن این هزینه‌ها به حساب سرمایه (دارایی) و سپس تخصیص آنها بر روی دوره‌های مربوطه نمی‌تواند ارزش زیادی داشته باشد. شاید راه حل در این باشد که با توجه به تکراری یا غیرتکراری بودن این نوع هزینه‌ها و با توجه به عمر مفید باقی‌ماندهٔ دارایی‌ها و قیمت این اقلام در بازار (بازار دست دوم دارایی‌های سرمایه‌ای) آنها را طبقه‌بندی و گزارش کرد.

پرسش‌های این بخش

۱. تفاوت بین تعمیرات کم‌اهمیت با تعمیرات اساسی را بیان نمایید.
۲. تفاوت بین هزینه‌های جاری و هزینه‌های سرمایه‌ای را بیان نمایید و دربارهٔ اهمیت تفکیک این دو از یکدیگر، توضیح دهید.
۳. دو راه ارائه کنید که می‌توان بدان وسیله تعمیرات اساسی را به حساب هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد.
۴. در چه زمانی می‌توان هزینهٔ تعمیرات را به حساب یک قلم دارایی بدهکار کرد؟

خلاصه

در فصل‌های پیش دارایی‌ها را تعریف کردیم، دربارهٔ طبقه‌بندی آنها، شیوهٔ تعیین ارزش این اقلام و زمانی که باید آنها را شناسایی کرد، بحث نمودیم. در این فصل دربارهٔ شیوهٔ ثبت اقلام خاصی از دارایی (به ویژه دارایی‌های ثابت، خرید و اجاره) بحث نمودیم. در فصل بعد دربارهٔ دارایی‌ای نامشهود و سرمایه‌گذاری‌های غیر جاری بحث خواهیم کرد.

همان گونه که در فصل پیش گفتیم، برای ثبت همهٔ دارایی‌ها قاعدهٔ کلی این است، که آنها را بر مبنای

ارزش فعلی (ارزش دارایی در سررسید) با منظورکردن نرخ ریسک، ثبت و گزارش کرد. این کار مستلزم رعایت اصل اهمیت و محافظه‌کاری می‌شود، یعنی پدیده‌هایی که به میزان زیادی به نوع قضاوت ذهنی و ارزشی بستگی دارد (به ویژه اینکه نباید دارایی‌ها را به مبلغی بیش از خالص ارزش قابل تحقق ثبت و گزارش کرد). از زمانی که دارایی به معرض فروش گذاشته می‌شود و یا مورد استفاده قرار می‌گیرد، پس از آن نباید هیچ نوع هزینه‌ای را به حساب بهای تمام‌شدهٔ آن منظور کرد.

در فصل‌های پیش دربارهٔ تفاوت دارایی‌های ثابت با سایر دارایی‌ها بحث کردیم و گفتیم که تفاوت در این است که می‌توان از محل وجود این دارایی‌ها در یک دورهٔ زمانی بلندتر (و نه در چرخهٔ عملیاتی شرکت یا حداکثر یک سال) خدماتی دریافت کرد. با وجود این، در مورد ثبت این اقلام باید قاعدهٔ کلی را رعایت کرد. بهای تمام‌شدهٔ دارایی را که شرکت برای استفادهٔ خود تولید می‌کند درست همانند یک قلم دارایی منظور می‌شود. برای ثبت این هزینه‌ها باید سربار را هم منظور کرد. گذشته از این، معمولاً در مورد دارایی‌های ثابتی که شرکت برای استفادهٔ خود می‌سازد، هزینهٔ بهره را هم می‌گنجانند (ولی در مورد موجودی کالا این نوع هزینه را منظور نمی‌کنند). پس از نصب و راه‌اندازی دستگاه نباید هیچ نوع هزینهٔ دیگری را به حساب بهای تمام‌شدهٔ دارایی منظور کرد. موارد استثنا مربوط به شرایطی می‌شود که به سبب تعمیرات اساسی یا تنظیم مجدد سیستم خدماتی را که دارایی ارائه می‌کند و یا عمر مفید دارایی افزایش یابد.

در موارد زیر مستأجر باید دارایی اجاره‌ای را بر مبنای ارزش فعلی خالص مبالغ اجاره‌بها (و نه به مبلغی بیش از ارزش بازار آن) ثبت کند؛ دارایی‌هایی که به صورت بلندمدت اجاره داده می‌شوند، و پیش از پایان یافتن دورهٔ اجاره سند به مستأجر منتقل شود و یا در قرارداد اجاره‌بندی گنجانده شده باشد که مستأجر می‌تواند در پایان دوره با مذاکره و چانه‌زدن دارایی را بخرد و یا اینکه مدت قرارداداجاره به بیش از ۷۵ درصد عمر مفید دارایی برسد و یا مبالغ پرداختی به بیش از ۹۰ درصد ارزش روز دارایی برسد. موجر هم برای ثبت دارایی‌هایی که طبق قرارداد به صورت ***فروش از نوع تأمین مالی*** یا ***اجاره از نوع تأمین مالی*** در اختیار مستأجر قرار می‌دهند باید بر مبنای شاخص‌های یاد شده در بالا این دارایی‌ها را در دفاتر خود ثبت کنند.

پس از نصب دارایی‌های ثابت در محل مورد نظر و راه‌اندازی دستگاه‌ها، هر نوع هزینهٔ عادی و جاری را باید به عنوان هزینهٔ دوره منظور کرد. افزودن به دارایی‌ها و تعمیرات اساسی که موجب افزایش توان بالقوهٔ دارایی در ارائه خدمت می‌شود، از موارد استثنا می‌باشند.

پرسش‌های چند گزینه‌ای

ثبت اولیه

۱. [N87#11] در مورد اجارهٔ سرمایه‌ای، مستأجر مبلغی راکه باید به عنوان یک بدهی ثبت کند:

الف. باید در اول دورهٔ اجاره مقدار آن بیش از ارزش فعلی خالص مبالغ اجاره بها طی دورهٔ قرارداد اجاره شود.

ب. باید بیش از کل خالص مبالغ اجاره‌بها، طی دورهٔ اجاره باشد.

پ. نباید بیش از ارزش بازار دارایی مورد اجاره (در آغاز دورهٔ اجاره) شود.

ت. باید برابر با کل خالص مبالغ اجاره بها (در طول دورهٔ اجاره) باشد.

۲. [M87#14] در قرارداد اجارهٔ دارایی «الف» بندی مربوط به حق خرید دارایی (با چانه‌زدن به وسیلهٔ مستأجر) گنجانده نشده است، ولی مدت زمان اجاره برابر است با ۹۰ درصد عمر مفید برآوردی دارایی مورد اجاره. در قرارداد اجارهٔ دارایی «ب» از بابت انتقال مالکیت دارایی به مستأجر (در پایان دورهٔ قرارداد) مطلبی نوشته نشده است، ولی مدت زمان قرارداد اجاره برابر است با ۷۵ درصد عمر مفید دارایی مورد اجاره. مستأجر این دارایی‌ها را چگونه باید گزارش کند؟

	دارایی الف	دارایی ب
الف.	اجارهٔ سرمایه‌ای	اجاره عملیاتی
ب.	اجارهٔ سرمایه‌ای	اجاره سرمایه‌ای
پ.	اجاره عملیاتی	اجاره سرمایه‌ای
ت.	اجاره عملیاتی	اجاره عملیاتی

۳. [N 86 # 6] از دیدگاه نظری، با توجه به دستگاهی راکه شرکت برای عملیات تولیدی خود خریداری کرده است، کدام یک از هزینه‌های زیر را باید به حساب سرمایه (دارایی) منظور کرد؟

	بیمه دستگاه در راه	آزمایش و آماده‌سازی دستگاه برای استفاده
الف.	نه	نه
ب.	نه	آری
پ.	آری	نه
ت.	آری	آری

۴. [M 86 # 17] شرکتی یک قلم دارایی را برای مورد استفاده خود می‌سازد. شرکت با گرفتن یک وام جدید اقدام به ساختن این دارایی کرده است. هزینه بهره وام در دوره ساخت این دارایی را باید به صورت زیر منظور کرد:

الف. هزینه بهره دوره‌ای که ساختمان ساخته شده است.

ب. دارایی پیش پرداخت شده که باید با توجه به عمر مفید برآوردی آن مستهلک کرد.

پ. بخشی از بهای تمام شده تاریخی دارایی خریداری شده را که باید با توجه به عمر مفید برآوردی دارایی مستهلک کرد.

ت. بخشی از بهای تمام شده تاریخی دارایی را که باید براساس مدت زمان قرارداد وام (وامی که برای ساخت دارایی گرفته شده است) مستهلک کرد.

۵. [M 85 # 9] یک قلم دارایی به شرکتی اهدا شد. ارزش بازار این دارایی مشخص است، شرکت پس از تحویل گرفتن دارایی مبلغ دیگری از بابت آن هزینه کرد. شرکت باید از بابت این دارایی مقادیر زیر را در دفاتر خود ثبت کند:

الف. هزینه‌های دیگری را که به مصرف رسانده است.

ب. ارزش بازار دارایی و هزینه‌های اضافی را که به مصرف رسانده است.

پ. ارزش دفتری دارایی (در دفاتر شرکت اهداکننده) و هزینه‌های اضافی به مصرف رسیده.

ت. ارزش دفتری دارایی اهدایی (براساس دفاتر شرکت اهداکننده).

تعمیرات عادی و تعمیرات اساسی

۶. [M 89 # 5] شرکتی بر روی زمینی را اجاره‌کرده بود یک دفتر ساخت. عمر مفید برآوردی این دفتر ۱۰ سال است. مدت زمان باقی مانده قرارداد اجاره غیرقابل تمدید ۱۵ سال است. شرکت باید این هزینه‌ها را به صورت زیر منظور کند:

الف. به عنوان هزینه تعمیرات اساسی به حساب سرمایه (دارایی) منظور و ظرف مدت ۱۵ سال مستهلک کند.

ب. به صورت تعمیرات اساسی بر روی دارایی‌های اجاره‌ای به حساب سرمایه (دارایی) منظور و ظرف مدت ۱۰ سال مستهلک کند.

پ. به عنوان هزینه تعمیرات اساسی بر روی دارای اجاره‌ای به حساب سرمایه (دارایی) منظور و در سالی که قرارداد اجاره پایان می‌یابد به عنوان هزینه دوره گزارش کند.

ت. در زمانی که به مصرف رسیده است به عنوان هزینه دوره منظور کند.

۷. [M 88 # 8] شرکتی برای نصب یک سیستم الکتریکی پیشرفته مبالغی هزینه کرده است. این

هزینه‌ها در گروه زیر قرار می‌گیرند:

	هزینه سرمایه‌ای	هزینه جاری
الف.	نه	آری
ب.	نه	نه
پ.	آری	نه
ت.	آری	آری

۸. [M 84 # 11] شرکتی دارای یک دستگاه با عمر مفید برآوردی اولیه آن ۱۰ سال بود، و آن پس از سه سال کار در یکی از واحدها به واحد دیگری منتقل شد. کارآیی این دستگاه برای عمر مفید باقی مانده افزایش می‌یابد. اگر عمر مفید باقی مانده دستگاه... باشد، هزینهٔ نصب مجدد را باید به حساب سرمایه (دارایی) منظور کرد.

	پنج سال	ده سال
الف.	نه	نه
ب.	نه	آری
پ.	آری	نه
ت.	آری	آری

۹. [M 84 # 14] شرکتی یک دیگ بخار که ظرفیت بیشتری دارد برای ایجاد گرمای لازم در واحد تجاری خود (به جای دستگاه قبلی) نصب می‌کند. هزینه‌هایی که مصرف می‌رسد در چه طبقه‌ای قرار می‌گیرند؟

الف. تنظیم مجدد.

ب. هزینه نگهداری و تعمیرات عادی.

پ. افزودن به دارایی‌های ثابت.

ت. تعمیرات اساسی.

استهلاک

۱۰. [M 88 # 13] در مورد یک قلم دارایی که به صورت *اجاره سرمایه‌ای* است قرارداد ۶ ساله بسته شده

و طبق آن باید در ۳۱ دسامبر خالص اجاره بهای سالانه پرداخت شود. بخشی از این پول مربوط به بهره و بخشی دیگر برای کاهش دادن خالص بدهی اجاره است. آن بخش از خالص اجاره بها که در سال پنجم از بابت *کاهش دادن خالص اجاره دارایی* داده می‌شود:

الف. باید از مبلغ متعلق به سال چهارم کمتر باشد.

ب. باید از مبلغ متعلق به سال چهارم بیشتر باشد.

پ. باید همانند مبلغ سال ششم باشد.

ت. باید بیش از مبلغ متعلق به سال ششم باشد.

۱۱. [N 87 # 10] یک قرارداد از نوع **فروش و اجاره مجدد دارایی** تنظیم شده است و فروشنده ـ مستاجر این حق را دارد که در بیشتر عمر مفید دارایی فروش رفته آن را در اختیار خود داشته باشد. اگر قرارداد از نوع... باشد، مستاجر باید سود حالص از فروش را به دوره‌های بعد منتقل و آن گاه آن را مستهلک کند:

	اجاره سرمایه‌ای	*اجاره عملیاتی*
الف.	نه	آری
ب.	نه	نه
پ.	آری	نه
ت.	آری	آری

۱۲. [M 86 # 19] در مورد دارایی‌های اجاره‌ای که قرارداد به صورت.... باشد، مستاجر باید بهای تمام شده دارایی که به صورت سرمایه ثبت شده است، براساس سیاست شرکت (مستاجر) در مورد استهلاک دارایی‌ها، مستهلک نماید.

	دارای‌بندی مربوط به حق خرید	*دارای‌بندی مربوط به انتقال دارایی به مستاجر، در پایان قرارداد اجاره*
الف.	نه	نه
ب.	نه	آری
پ.	آری	آری
ت.	آری	نه

پرسش تشریحی

دارایی‌هایی را که شرکت برای استفاده خود می‌سازد

۱. از دیدگاه شما آیا باید **تمام** سربار و یا فقط سربار **متغیر** را به حساب پروژه‌های خاص منظور (بدهکار) کرد؟ چرا؟

۲. *الکساندر همیلتون چرچ* یک مهندس برق انگلیسی بود که در سال‌های نخستین سده بیستم در ایالات متحده آمریکا مستقر شد. او در ۱۹۱۳ مقاله‌ای نوشت و تاکید کرد که:

> هرگاه سرمایه [یک قلم دارایی] برای استفاده شرکت ساخته شود (چه در یک کارخانهٔ برق و یا ساختمان‌سازی باشد و یا به صورت خرید یک دستگاه ویژه گرانبها باشد) استفاده از این سرمایه باید به گونه‌ای و در زمانی بازپرداخت شود. تنها راه بخردانه این است که این بازپرداخت از طریق فرایندهای (و از این روکارهایی) صورت گیرد که انجام دادن آن مستلزم استفاده از دارای مزبور است. منظور نکرده هزینه بهره از بابت بهای تمام شده این نوع کارها بدان معنی است که یکی از مهم‌ترین مطالبی را که ما باید بدانیم (یعنی توجیه اقتصادی استفاده از سرمایه) نادیده انگاشته می‌شود.[10]

تقریباً ۸۰ سال بعد، ما هنوز هم بهره‌ای به حساب بهای تمام شدهٔ دارایی‌های عمده منظور می‌کنیم که شرکت برای استفادهٔ خود و یا برای فروش یا اجاره می‌سازد. عبارت ۱۰ از استاندارد شماره ۳۴ موجودی کالا را مستثنا می‌کند، زیرا: «با توجه به نوع قضاوت و دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی، منافع اطلاعاتی به گونه‌ای نیست که هزینهٔ انجام دادن چنین کاری را توجیه کند.»

الف. با طرفداری از دیدگاه جناب چرچ بگویید که چرا اقدام هیئت استانداردهای حسابداری مالی نمی‌تواند درست باشد؟ در پاسخی که ارائه می‌کنید دربارهٔ یک قلم دارایی بحث نمایید که به وسیله یک دستگاه بسیار پیشرفته تولید می‌شود. هزینه دستمزدی را که باید به بهای تمام شده این دارایی منظور کرد با هزینهٔ سرمایه را که باید حذف نمود، مقایسه کنید.

ب. با توجه به دیدگاهی را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه کرده است، آیا می‌توان گفت که با توجه به نبودن یک نسبت مساعد یا مطلوب برای هزینه و منفعت می‌توان هزینه دستمزد را (از بهای تمام شدهٔ دارایی) حذف کرد؟

۳. (نوامبر ۱۹۶۹) شرکت تولیدی جهان فعالیت خود را ۵ سال پیش آغاز کرد و یک نوع ابزار پزشکی (سوند) تولید می‌کند که می‌تواند به پزشک، دندانپزشک و بیمارستان عرضه نماید. تقاضا برای این محصول بسیار بیش از حد انتظارات اولیه بود و شرکت نتوانست محصول بدان اندازه که مورد تقاضا است تولید کند.

شرکت این محصول را با دستگاهی تولید می‌کند که در آغاز فعالیت ساخته است. شرکت برای عرضهٔ محصول به اندازهٔ تقاضا باید دستگاه جدیدی تهیه کند. شرکت تصمیم گرفت که دستگاه جدیدی بسازد، زیرا دستگاه‌های موجود در بازار دارای ویژگی‌های موردنظر شرکت نیستند.
در ۱۹۸۲ بخشی از این واحد تولیدی برای ساخت دستگاه جدید تخصیص یافت و نیروی متخصص استخدام شد. شرکت ظرف ۶ ماه با هزینه کردن ۱۷۰ هزار دلار دستگاهی تولید کرد که توانست میزان تولید محصول را افزایش و هزینهٔ دستمزد را کاهش دهد. شرکت پس از این موفقیت اقدام به ساخت سه دستگاه دیگر کرد که بهای تمام شده هر یک از آنها به ۸۰ هزار دلار رسید.

الف. شرکت دست به اقدامی زد و نیازی را تأمین کرد که افراد خارج از سازمان نمی‌توانستند در مدت زمان موردنظر آن را تأمین کنند. شرکت علاوه بر تأمین چنین نیازی، چرا باید دارایی‌های ثابتی را برای استفاده خود بسازد؟

ب. به طور کلی، شرکت، برای دارایی‌های ثابتی که جهت استفاده خود می‌سازد، چه هزینه‌هایی را باید به صورت هزینه سرمایه‌ای (بهای تمام شده دارایی) منظور کند؟

پ. در مور گنجاندن هزینه ساخت دارایی‌هایی که شرکت برای استفاده خود می‌سازد (به صورت هزینه سرمایه‌ای) بحث کنید:

۱. افزایش سربار ناشی از ساخت یک قلم دارایی ثابت برای استفاده شرکت.

۲. سهم متناسب سربار که بر همان مبنایی تخصیص می‌یابد که برای کالای ساخته شده (برای فروش) منظور می‌کند.

ت. در مورد شیوه ثبت ۹۰ هزار دلا (۸۰,۰۰۰ - ۱۷۰,۰۰۰) که بهای تمام شده نخستین دستگاه به بیش از بهای تمام شده دستگاهی بعدی رسید، بحث کنید.

بهای تمام شده تاریخی

۴. (نوامبر ۱۹۸۰). در حسابداری دارایی‌های ثابت یک شرکت، خرید و از دور خارج کردن دارایی در زمرهٔ مطالب اصلی مورد بحث قرار می‌گیرند.

الف. هنگامی که شرکت تجهیزاتی را به صورت نقد می‌خرد چه هزینه‌هایی راباید به عنوان هزینه سرمایه‌ای [بهای تمام شده دارایی] منظور کند؟

ب. فرض کنید که نتوان با استفاده از قیمت خرید نقدی یک قلم دارایی مشابه ارزش بازار تجهیزات خریداری شده را تعیین کرد. شرکت چگونه می‌تواند مبلغی راکه باید به عنوان هزینه سرمایه‌ای [بهای تمام شده دارایی خریداری شده] که در سایهٔ مبادله اقلام زیر خریداری کرده است، تعیین نماید؟

۱. اوراق قرضه‌ای که دارای قیمت بازار مشخص هستند.
۲. سهام عادی که دارای قیمت بازار مشخص نمی‌باشند.
۳. تجهیزات مشابهی که دارای ارزش بازار قابل تعیین است.

پ. عواملی را برشمارید که می‌توان بدان وسیله مشخص کرد که آیا هزینه‌هایی که برای دارایی‌های ثابت (در حال بهره‌برداری هستند) به مصرف می‌رسند، باید به عنوان هزینه سرمایه‌ای (بهای تمام شده دارایی) منظور کرد، یا خیر.

ت. سود یا زیان غیرعملیاتی حاصل از فروش دارایی‌های ثابت به نقد را چگونه باید ثبت و گزارش کرد؟

۵. (می ۱۹۷۶) یک شرکت می‌تواند دارایی‌های ثابت موردنیاز را به صورت نقد، قسطی یا با مبادلهٔ دارایی دیگر (یا ترکیبی از این روش‌های خرید) خریداری نماید.

الف. شش نوع هزینه راکه باید به عنوان بهای تمام شده زمین منظور کرد، برشمارید. در پاسخی که می‌دهید، فرض کنید که زمین و ساختمان به صورت نقد خریداری شده‌اند و اینکه باید ساختمان را خراب کرد تا ساختمانی جدید بر روی این زمین ساخته شود.

ب. شرکت دارایی ثابتی به صورت قسطی می‌خرد. چه مبلغی را باید ثبت و گزارش کند؟

پ. به طور کلی، دارایی راکه شرکت در ازای دارایی‌های غیرپولی خریداری می‌نماید، به چه مبلغی باید ثبت کند؟ به ویژه شرکتی که دستگاه جدیدی را با یک دستگاه مشابه قدیمی معاوضه می‌کند و از این بابت مقداری پول نقد پرداخت می‌نماید، به چه مبلغی از آن را ثبت و گزارش کند؟

اجاره کردن دارایی‌های ثابت

۶. (نوامبر ۱۹۷۵). یک شرکت تولید هواپیما، هواپیماهای یک موتوره و چند موتوره تولید می‌کند و محصولات خود را برای فروش عرضه می‌نماید، آنها را به باشگاه‌های پرواز و شرکت‌های بزرگ اجاره می‌دهد. این شرکت یکی از پیشگامان در صنعت مزبور می‌باشد و در زمینهٔ تولید، مهندسی و نوآوری در بازاریابی، شهرت بسزایی دارد.

شرکت طی چند سال گذشته توانسته است تعدادی هواپیما به ***باشگاه‌های پرواز*** اجاره بدهد. حجم بزرگی در درآمد سالانه این شرکت از محل اجارهٔ هواپیماها به دست می‌آید. شرح تفصیلی قراردادهای اجاره با باشگاه‌های پرواز به شرح زیر است:

باشگاه پرواز یک قرارداد بلندمدت برای اجاره هواپیما با شرکت تولیدکننده می‌بندد.

قرارداد اجاره ۶ تا ۱۸ ساله است (که به عمر مفید هواپیما بستگی دارد) و غیرقابل فسخ می‌باشد. مدت

زمان قرارداد اجاره برابر است با سه چهارم عمر عادی هواپیماهایی که به اجاره داده می‌شود.
این باشگاه باید مبلغی برابر با ۱۰ درصد کل اجاره بها را هنگام بستن قرارداد پرداخت کند. این سپرده (یا بیعانه) قابل استرداد نیست، ولی شرکت آن را به عنوان آخرین قسط (اجاره بها) در پایان دوره منظور می‌کند.
یک بانک با شرکت تولید هواپیماسازی وارد مذاکره می‌شود و موافقت می‌کند که مبلغی برابر با ۹۰ درصد کل اجارهٔ هواپیماها را به آن شرکت وام بدهد و از این بابت سالانه ۱۴ درصد (به عنوان تنزیل) کم می‌کند. خالص ارزش فعلی وام در همان زمان به شرکت هواپیماسازی پرداخت می‌شود. شرکت هواپیماسازی طبق قرارداد وام باید اجاره بهای دریافتی از باشگاه پرواز را به عنوان اقساط وام به بانک پرداخت کند.
بانک‌بندی در قرارداد وام می‌گنجاند که به موجب آن شرکت هواپیماسازی باید هواپیماهای اجاره داده شده را به مبلغی برابر با مبلغ وام بیمه کند.
باشگاه پرواز نیز قرارداد وام بانک (با شرکت هواپیماسازی) نیز امضا می‌کند و بدین‌گونه خود را متعهد می‌نماید که اگر شرکت هواپیماسازی وام مربوط بازپرداخت نکرد، آن را پرداخت نماید.
هنگامی که کل وام بانک، در پایان قرارداد اجاره بازپرداخت (و حساب‌های تسویه) شود، باشگاه می‌تواند هواپیما را به مبلغ ۱۰۰ دلار خریدار می‌کند و با پرداخت پول مربوط به شرکت هواپیماسازی، سند مالکیت آن را دریافت نماید.

دربارهٔ شاخص‌ها و سایر فعالیت‌های مربوط به قرارداد اجاره بحث کنید که شرکت هواپیماسازی باید هنگام بستن قرارداد مورد توجه قرار دهد تا مشخص کند که آیا اجارهٔ هواپیما به باشگاه پرواز را باید به صورت ***اجارهٔ عملیاتی*** یا به عنوان ***فروش از نوع اجاره*** منظور و گزارش کند. در پاسخی که می‌دهید شرایطی را برشمارید که بیانگر واقعیت‌های ارائه شده در این پرسش هستند. اگر شرایطی وجود داشته باشد که نتوان آنها را به صورتی روشن و آشکار تأمین کرد، بگویید که آیا در مورد هر یک از آنها به اطلاعات بیشتری نیاز است یا خیر.

۷. (نوامبر ۱۹۷۵). شرکت ***کانون*** در ۱۹۸۰ تأسیس شد و در زمینهٔ ارائه خدمات رایانه‌ای و نرم‌افزار فعالیت می‌کند. سال مالی شرکت در ۳۱ اوت، پایان می‌یابد. شرکت یک سیستم کنترل پیشرفته موجودی‌ها تولید و عرضه می‌کند که مشتری برای استفاده از این سیستم باید یک مبلغ ثابت بپردازد و از بابت میزان استفاده از این سیستم هم مبلغی (به صورت متغیر) پرداخت نماید.

شرکت کانون از یک تولیدکننده رایانه یک دستگاه بسیار پیشرفته به نام **بیگ ـ ۱** اجاره کرده است. طبق قرارداد اجاره شرکت باید برای مدت ۱۲ سال (۱۴۴ ماه) هر ماه ۳۰ هزار دلار از بابت اجاره پرداخت کند. عمر مفید برآوردی این رایانه ۱۵ سال است.

اجاره بهای ماهانه شامل ۵۰۰۰ دلار می‌شود که مربوط به ارائه خدمات کامل برای نگهداری رایانه است که شرکت تولیدکننده این خدمات را ارائه می‌نماید. همه اجاره‌ها در روز اول ماه که با اول اوت ۱۹۸۱ آغاز می‌شود، قابل پرداخت است (یعنی روزی که رایانه نصب و قرارداد اجاره امضا شد). این قرارداد برای ۱۲ سال قابل فسخ نیست و فقط به وسیلهٔ گرو گذاردن **سیستم بیگ - ۱** تضمین شده است. پس از اوت ۱۹۸۶، در آغاز هر سال شرکت کانون می‌تواند **سیستم بیگ - ۱** را از شرکت تولیدکننده بخرد که قیمت آن برابر خواهد بود با ۷۵ درصد قیمت این رایانه در بازار.

شرکت کانون این اجاره را به صورت ***اجارهٔ سرمایه‌ای*** ثبت و گزارش می‌کند و آن را به ***روش مبتنی بر بهره*** مستهلک می‌نماید. وجوهی که از طریق این نوع وام به دست می‌آیند دارای هزینهٔ سالانه ۱۲ درصد (هر ماه یک درصد) برای شرکت کانون خواهند بود. در زیر جدول ارزش فعلی یک دلار که با نرخ تنزیل یک درصد در هر دوره محاسبه شده است و اقساط در آغاز دوره پرداخت می‌شوند، ارائه کرده‌ایم:

دورهٔ زمانی (برحسب ماه)	ارزش فعلی یک دلار در هر دوره با نرخ تنزیل یک درصد در هر دوره
۱	۱
۲	۱/۹۹
۳	۲/۹۷۰
۱۴۳	۷۶/۶۵۸
۱۴۴	۷۶/۸۹۹

با توجه به این قرارداد اجاره شرکت کانون باید طی اوت ۱۹۸۱ رویدادهای مالی را در روزنامهٔ عمومی ثبت کند. این روزنامهٔ عمومی را ارائه کنید. در مورد هر رویداد شرح کامل و محاسبه‌های لازم ارائه نمایید. لازم به یادآوری است که ۳۱ اوت ۱۹۸۱ برابر است با پایان سال مالی شرکت کانون و شرکت باید در این تاریخ صورت‌های مالی تهیه کند. نیازی به بستن حساب‌ها نیست.

۸. (نوامبر ۱۹۸۷). شرکت **میلتون** با شرکت **جیمز** (که دارایی‌های ثابت اجاره می‌دهد) یک قرارداد بست و به موجب آن دستگاهی اجاره کرد. فعالیت اصلی جیمز در زمینه اجاره است، ولی این شرکت هیچ محصولی تولید نمی‌کند و کارهای مربوط به معامله‌گر یا واسطه را هم انجام نمی‌دهد. شرکت میلتون دستگاهی را برای یک دوره ۳ ساله اجاره می‌کند که این دوره زمانی برابر است با ۵۰ درصد عمر مفید دستگاه مورد بحث. شرکت جیمز در پایان دوره سه ساله دارایی را در اختیار می‌گیرد (تحت تملک آن خواهد بود) و آن را به شرکت کوچکتری که نیاز به دستگاه‌های پیشرفته ندارد، اجاره

می‌دهد. شرکت میلتون تضمین نمی‌کند که دستگاه را در پایان دوره به ارزش اسقاط بخرد و در پایان دوره آن را به صاحب اصلی تحویل می‌دهد.
نرخ بهره (کل بهره‌ای) را که شرکت میلیون می‌پردازد. ۱۰ درصد ولی نرخ بهره تلویحی اجاره $8\frac{1}{2}$ درصد می‌باشد. میلتون نمی‌تواند به هیچ وجه نرخ بهره تلویحی را که شرکت جیمز منظور می‌کند، مشخص نماید. هر نرخی که موردنظر باشد، ارزش فعلی مبالغ اجاره بها بین ۹۰ درصد و ۱۰۰ درصد ارزش بازار دستگاه (در تاریخ بستن قرارداد اجاره) می‌باشد.
شرکت میلتون موافقت کرده است که همهٔ *هزینه‌های اجرایی* را به صورت مستقیم پرداخت کند و از این بابت هیچ مبلغی در اجاره بهاگنجانده نمی‌شود.
شرکت جیمز اطمینان دارد که شرکت میلتون همه اجاره بها را در موعد مقرر خواهد پرداخت و از آنجا که شرکت میلتون موافقت کرده است که همهٔ *هزینه‌های اجرایی* را پرداخت کند، در مورد هزینه‌هایی راکه شرکت جیمز باید منظور کند، هیچ تردیدی وجود نخواهد داشت.
الف. از دیدگاه شرکت میلتون (مستأجر) به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱. شرکت چه نوع قرارداد اجاره‌ای بسته است؟ با توجه به پاسخی که داده‌اید، دیدگاه خود را توضیح دهید.
۲. شرکت میلتون باید از بابت اجاره یا دارایی خریداری شده مبلغی را محاسبه و ثبت کند. این محاسبه را چگونه باید انجام داد؟
۳. این رویداد مالی باعث به وجود آمدن چه حساب‌هایی خواهدشد و یا بر چه حساب‌هایی اثر می‌گذارد و هزینه‌های مربوط به اجاره، دارایی و سایر اقلام مربوط به این رویداد مالی را چگونه باید با سود مقایسه کرد؟
۴. در مورد این اجاره یا دارایی شرکت میلتون چه اطلاعاتی را باید افشا کند؟

ب. از دیدگاه شرکت جیمز (موجر) به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱. شرکت چه نوع قراردادی (قرارداد اجاره) امضاکرده است. درباره پاسخی که داده‌اید، توضیح دهید.
۲. شرکت جیمز این اجاره را چگونه باید ثبت کند و مبالغ مربوطه را چگونه باید تعیین نماید؟
۳. شرکت جیمز چگونه باید مقدار سود راکه باید از محل اجاره بها شناسایی کرد، تعیین نماید؟
۴. شرکت جیمز در مورد این قرارداد اجاره چه اطلاعاتی را باید افشا کند؟

مقایسه شرکت کرسج با شرکت می

شرکت‌های کرسج و می دو فروشگاه بزرگ و شناخته شده در ایالات متحده آمریکا هستند. برخی

آنها را با نام‌های اصلی و برخی دیگر آنها را با نام‌های شعبه‌های فرعی (متعلق به این شرکت‌ها) می‌شناسند. برای مثال، **کرسج** در ۱۹۱۶ تاسیس شد و در ۱۹۷۷ نام خود راکی *مارت* گذاشت. این شرکت مالک چندین فروشگاه، از جمله فروشگاه کتاب *والدن* است. فروشگاه **می** در ۱۸۶۶ تاسیس شد و در زمان کنونی چندین واحد فرعی متعلق به خود دارد که از آن جمله‌اند: ***فیلن، فالی و لرداندتیلر.***

این دو شرکت در ۱۹۷۵ برای خرید و دایر کردن خرده فروشی‌ها به دو روش متفاوت عمل می‌کردند. فروشگاه **کرسج** بسیاری از این فروشگاه‌ها را اجاره می‌کرد؛ فروشگاه **می** بیشتر فروشگاه‌ها را می‌خرید. نتیجه این شد که آنها دو دسته گزارش مالی بسیار متفاوت منتشر می‌کردند و این در حالی بود که آنها از بسیاری از جنبه‌ها مشابه بودند. صاحبنظران رشتهٔ حسابداری با توجه به مفاد استاندارد شماره ۱۳ توانستند تفاوت بین این دو شرکت را به شیوه‌ای بسیار روشن بیان کنند. صاحبنظران عبارت‌اند از: **جان جی. *کالاتا*** رئیس حسابداری شرکت دارویی ***شایکیل***، **دنیس جی، *کمپل*** از صندوق بازنشستگی فیلادلفیا و ***یان کی.*** شومیکر متعلق به سازمان جانبازان منطقه‌ای فیلادلفیا.» آنها یادآور شدند که اگر کسی این دو شرکت را (بدون توجه به دارایی‌های اجاره‌ای) مقایسه کند، نتیجه‌های زیر به دست خواهد آمد:

کرسج شرکتی است که تقریباً ۴۰ درصد ***دارایی‌های موجود*** (۳/۲ میلیارد دلار) اجاره کرده است، در حالی که شرکت **می** ۸/۷ درصد ***دارایی‌های در دسترس*** خود را (۱/۳ میلیارد دلار) اجاره کرده است. فروش شرکت **کرسج** در ۱۹۷۴ به ۵/۶ میلیارد دلار رسید (از نظر فروش، پنجم) و فروش شرکت **می** به ۱/۷ میلیارد دلار رسید (از نظر فروش، هیجدهم). میانگین نرخ رشد سالانه شرکت **کرسج** (سود هر سهم) ظرف ۵ سال گذشته ۱۰/۸۴ درصد بود، در حالی که این نسبت برای شرکت **می** در سال به ۱۰/۳۸ درصد رسید.

سود شرکت **کرسج** (در حالی که از سود شرکت **می** بیشتر است) بر مبنای حجم فروش بیشتری قرار می‌گیرد. سود قبل از مالیات شرکت **کرسج** ۲ درصد از سود قبل از مالیات شرکت **می** کمتر است. اگرچه نرخ رشد این دو شرکت تقریباً برابر است، ترازنامه تنها عاملی است که می‌توان بر آن اساس قضاوت و مشاهده کرد که رتبه اعتباری این شرکت AA است و فروش آن ۲۹ برابر سود خالص می‌باشد، در حالی که رتبه اعتباری شرکت **می** که به وسیلهٔ ***استاندارد اند پوئرز*** محاسبه شده است، AA و رتبه‌ای راکه شرکت **مودیز** محاسبه کرده است A می‌باشد و فروش آن فقط به ۱۱ برابر سود خالص می‌رسد. آنها مقالهٔ خو را ادامه می‌دهند و یادآور می‌شوند که:

با توجه به شکل کنونی ترازنامه‌ها، چنین به نظر می‌رسد که شرکت **کرسج** در وضع پایدارتری است و می‌توان در آن سرمایه‌گذاری کرد (دارای ثبات بیشتری می‌باشد). ترازنامه شرکت نشان می‌دهد که آن از نظر بنیهٔ مالی و جنبهٔ عملیاتی در وضع بهتری قرار دارد. وجود چنین وضعی مؤید این است که فروش ۲۹ برابر سود است. در واقع این بدان معنی است که یک سرمایه‌گذار آماده است

که درازای ثبات مالی و توان بالقوهٔ رشد شرکت از بابت هر سهم پول بیشتری پرداخت کند. گذشته از این، اهرم مالی نسبتاً کمتر شرکت و توانایی آن در پوشش دادن درصد بیشتری از هزینه‌های ثابت توانسته است اثر زیادی بر فرایند تعیین رتبهٔ اعتباری (AA) بگذارد و این همان رتبه‌ای است که دو سازمان بزرگ تعیین کنندهٔ رتبه اعتباری شرکتها برای آن محاسبه کرده‌اند. از سوی دیگر، فروش شرکت می‌که ۱۱ برابر سود است و شرکت مودیز رتبهٔ اعتباری آن را A تعیین کرده است، بدین معنی است که شرکت وام بیشتری گرفته است (اهرم مالی بالاتر) و توان رشد کمتری دارد که در نتیجه ریسک بیشتری در پی خواهد داشت.

الف. نویسندگان کتاب نسبت‌های داده شده را چگونه محاسبه کرده‌اند؟ درباره هر یک از این نسبت‌ها توضیح دهید.

ب. در مورد هر شرکت با استفاده از ارزش فعلی اقلام، ارائه شده در انتهای ترازنامه مقدار دارایی‌های اجاره‌ای را تعیین کنید.

پ. یک بار دیگر همه نسبت‌ها را محاسبه نمایید.

ت. دربارهٔ نتیجه‌های حاصل از تجزیه و تحلیل مالی جدید توضیح دهید. شاید شما بخواهید عوامل بالقوهٔ دیگری را مورد توجه قرار دهید، مانند کارآیی بازار.

نمودار ۱ـ۱۷ ترازنامه‌ها (شرکت کرسج در مقایسه با شرکت می) (ارقام به میلیون دلار)

کرسج ۷۵/۱/۲۹			می ۷۵/۲/۱	
W/L	WO/L		WO/L	W/L
		دارایی‌ها		
۱۵۶	۱۵۶	صندوق و اوراق بهادار قابل فروش	۱۱۳	۱۱۳
۱۵۷	۱۵۷	حساب‌های دریافتنی	۴۰۷	۴۰۷
۱,۰۷۳	۱,۰۷۳	موجودی کالا	۱۹۳	۱۹۳
۳۲	۳۲	سایر دارایی‌های جاری	۱۸	۱۸
۱,۴۱۸	۱,۴۱۸	دارایی‌های جاری	۶۳۱	۶۳۱
۶۰	۶۰	سرمایه‌گذاری‌ها و سایر دارایی‌ها	۵۴	۵۴
۴۱۸	۴۱۸	دارایی‌های ثابت	۵۲۱	۵۲۱
۱,۲۸۳	-	حقوق برای استفاده از دارایی‌های اجاره‌ای	-	۱۱۵
۳,۱۷۹	۱,۸۹۶	کل دارایی‌ها	۱,۲۰۶	۱,۳۲۱
		بدهی‌ها		
۷۷۹	۶۱۳	بدهی‌های جاری	۲۸۷	۲۹۸
۲۱۲	۲۱۲	بدهی بلندمدت	۳۵۶	۳۵۶
۱,۱۱۷	-	تعهدات مربوط به اجاره	-	۱۰۴
۵۰	۵۰	بدهی‌های انتقالی	۶۱	۶۱
۱,۰۲۱	۱,۰۲۱	حقوق صاحبان سهام	۵۰۲	۵۰۲
۳,۱۷۹	۱,۸۹۶	کل بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام	۱,۲۰۶	۱,۳۲۱
۱,۲۸۳		ارزش فعلی اجاره‌ها		۱۱۵
۱۶۶		قسط جاری بدهی، ۱۹۷۵		۱۱

* ارزش فعلی اجاره‌های شرکت کرسج را بر مبنای ۷/۷ درصد و بدهی‌های شرکت می را بر مبنای ۵/۷ درصد محاسبه کرده‌ایم.

نمودار ۲ـ ۱۷ صورت سود و زیان (شرکت کرسج در مقایسه با شرکت می) (ارقام به میلیون دلار)

کرسج سال منتهی به ۷۵/۱/۲۹		می سال منتهی به ۷۵/۲/۱
۵,۵۳۶	درآمد	۱,۶۹۷
۴,۲۴۸	بهای تمام شده کالای فروش رفته	۲,۴۳۲
۱۹۵	سود قبل از مالیات	۹۴
۱۰۵	سود	۴۷

نمودار ۳ـ ۱۷ نسبت‌های مالی (شرکت کرسج در مقایسه با شرکت می)

کرسج ۷۵/۱/۲۹ W/L	کرسج ۷۵/۱/۲۹ WO/L		می ۷۵/۲/۱ W/L	می ۷۵/۲/۱ WO/L
		تجزیه و تحلیل سرمایه در گردش		
	۲/۳۱	نسبت جاری		۲/۱۲
	۰/۵۶	نسبت آنی		۱/۴۷
	۳/۹۶	گردش موجودی کالا		۷/۴۲
	۳۵/۲۶	گردش حساب‌های دریافتنی		۴/۱۷
		تجزیه و تحلیل اقلام مالی بلندمدت		
	۰/۵۴	حقوق صاحبان سهام به کل دارایی‌ها		۰/۳۸
	۱/۶۲	دارایی‌های جاری به کل بدهی‌ها		۰/۷۷
	۱/۹۷	بدهی‌های بلندمدت به دارایی‌های ثابت		۰/۷۲
	۰/۲۱	بدهی‌های بلندمدت به حقوق صاحبان سهام		۰/۹۲
	۰/۱۷	بدهی‌های بلندمدت به سرمایه		۰/۴۸
	۰/۸۳	حقوق صاحبان سهام به سرمایه (سرمایه‌گذاری شده)		۰/۵۲
		نسبت‌های سودآوری		
	۳/۵۲	سود قبل از مالیات		۵/۵۴
	۱۰/۲۸	بازده دارایی‌ها قبل از مالیات		۷/۱۲
	۱۰/۲۸	بازده جدید حقوق صاحبان سهام		۹/۳۶

منابع اولیه

Those interested in learning more about the topics covered in this chapter might begin by consulting the following sources:

Anthony, Robert N. *Accounting for the Cost of Interest* (Lexington, Mass.: Lexington Books, 1975).

Beidelman, Carl R. "Valuation of Used Capital Assets." *Studies in Accounting Research No. 7* (AAA, 1973).

Financial Accounting Standards Board, *FASB Discussion Memorandum: An Analysis of Issues Related to Accounting for Leases* (Stamford, Conn.: FASB, 1974).

Myers, John H. "Reporting of Leases in Financial Statements." *Accounting Research Study No. 4* (New York: AICPA, 1962).

سایر منابع

In addition to the works cited above and in the Endnotes to this chapter, the reader is referred to the following authors:

Bases of Valuation of Plant and Equipment

McKeown, James C. "Comparative Application of Market and Cost-Based Accounting Models." *Journal of Accounting Research*, Spring 1973, pp. 65–78.

NAA Committee on Management Accounting Practices. "Fixed Asset Accounting: The Capitalization of Costs." *CPA Journal*, March 1973, pp. 193–207.

Snavely, Howard J. "Current Cost for Long-Lived Assets: A Critical View." *The Accounting Review*, April 1969, pp. 344–53.

Nonmonetary Exchanges

Arnett, Harold E. "*APB Opinion No. 29:* Accounting for Nonmonetary Transactions—Some New Perspectives." *Management Accounting*, October 1978, pp. 41–48.

Capettini, Robert, and Thomas E. King. "Exchange of Nonmonetary Assets: Some Changes." *The Accounting Review*, January 1976, pp. 142–47.

Imhoff, Eugene A., and Paul A. Janell. "Opinion No. 29: A New Valuation Method." *Management Accounting*, March 1979, pp. 50–53.

Interest on Construction

Bierman, Harold, Jr., and Thomas R. Dyckman. "Accounting for Interest during Construction." *Accounting and Business Research*, Autumn 1979, pp. 267–72.

Frazer, Robert E., and Richard C. Ransom. "Is Interest during Construction Funny Money?" *Public Utilities Fortnightly*, December 21, 1972, pp. 20–27.

Means, Kathryn M., and Paul M. Kazenki. "*SFAS 34*: A Recipe for Diversity." *Accounting Horizons*, September 1988, pp. 62–67.

Long-Term Leases

Abdel-khalik, A. Rashad; Robert B. Thompson; and Robert E. Taylor. "The Impact of Reporting Leases off the Balance Sheet on Bond Risk Premiums: Two Exploratory Studies." *Economic Consequences of Financial Accounting Standards* (FASB, 1978), pp. 103–55.

Abdel-khalik, A. Rashad. *The Economic Effects on Lessees of FASB Statement No. 13, Accounting for Leases* (Stamford, Conn.: FASB, 1981).

Bowman, Robert G. "The Debt Equivalence of Leases: An Empirical Investigation." *The Accounting Review*, April 1980, pp. 237–53.

Coughlan, John W. "Regulation, Rents and Residuals." *Journal of Accountancy*, February 1980, pp. 58–66.

DeFliese, Philip L. "Accounting for Leases: A Broader Perspective." *Financial Executive*, July 1974, pp. 14–23.

Elam, Rick. "Effect of Lease Data on the Predictive Ability of Financial Ratios." *The Accounting Review*, January 1975, pp. 25–43.

Finnerty, Joseph F.; Rick N. Fitzsimmons; and Thomas W. Oliver. "Lease Capitalization and Systematic Risk." *The Accounting Review*, October 1980, pp. 631–39.

Goodman, Hortense, and Leonard Lorensen. *Illustrations of Accounting for Leases: A Survey of the Application of FASB Statement No. 13* (AICPA, 1978).

Hawkins, David, and Mary M. Wehle. *Accounting for Leases* (New York: Financial Executives Research Foundation, 1973).

Myers, John H. "Reporting of Leases in Financial Statements." *Accounting Research Study No. 4* (AICPA, 1962), pp. 63–67.

Richardson, A. W. "The Measurement of the Current Portion of Long-Term Lease Obligations—Some Evidence from Practice." *The Accounting Review*, October 1985, pp. 744–52.

Ro, Byung T. "The Disclosure of Capitalized Lease Information and Stock Prices." *Journal of Accounting Research*, Autumn 1978, pp. 315–40.

Wilkins, Trevor, and Ian Zimmer. "The Effect of Leasing and Different Methods of Accounting for Leases on Credit Evaluations." *The Accounting Review*, October 1983, pp. 749–64.

Wyatt, Arthur R. "Leases *Should* Be Capitalized." *CPA Journal*, September 1974, pp. 35–38.

Leveraged Leases

Anton, Hector R. "Leveraged Leases—A Marriage of Economics, Taxation and Accounting." In *DR Scott Memorial Lectures in Accountancy*, vol. 6. Edited by Alfred R. Roberts (Columbia: University of Missouri, 1974), pp. 81–113.

Bullock, Clayton L. "Accounting Conventions and Economic Reality." *CPA Journal*, July 1974, pp. 19–24.

Shanno, David F., and Roman L. Weil. "The Separate Phases Method of Accounting for Leveraged Leases: Properties of the Allocating Rate and an Algorithm for Finding It." *Journal of Accounting Research*, Autumn 1976, pp. 345–56.

یادداشت‌ها

1. The term *prudent cost* is defined in Chapter 14.
2. *APB 29*, par. 18.
3. *ARB 43*, Ch. 14, par. 7.
4. *SFAS 13*, par. 7.
5. See *SFAS 98*.
6. *SFAS 13*, par. 5 as amended.
7. See John H. Myers, "Reporting of Leases in Financial Statements," *Accounting Research Study No. 4* (New York: AICPA, 1962), p. 38.
8. *SFAS 13*, par. 108.
9. George Foster, *Financial Statement Analysis*, 2nd ed. (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1986), p. 76.
10. A. Hamilton Church, "On the Inclusion of Interest in Manufacturing Costs." *Journal of Accountancy*, April 1913. Reprinted in *Significant Accounting Essays*. Edited by Maurice Moonitz and A. C. Littleton (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1965).
11. J. J. Kalata, Dennis G. Campbell, and Ian K. Shumaker, "Lease Financing Reporting," *Financial Executive*, March 1977, pp. 34–40.

فصل ۱۸

دارایی‌های نامشهود و سرمایه‌گذاری‌های غیرجاری

مروری بر مطالب فصل

ماهیت و شناسایی دارایی‌های نامشهود

دارایی‌های نامشهود دارای ماهیت فیزیکی (قابل لمس و قابل مشاهده) نیستند. از این رو، باید آنها را زمانی شناسایی کرد که دارای شرایط لازم (از دیدگاه شناسایی دارایی‌ها) باشند، یعنی باید بتوان آنها را در تعریف ارائه شده برای دارایی‌ها گنجانید، قابل تعیین و اندازه‌گیری باشند و نیز مقدار آنها با اهمیت و (محاسبه انجام شده) برای تعیین ارزش آنها، قابل اتکا باشد.

تعیین ارزش دارایی‌های نامشهود و مستهلک کردن آنها

تعیین ارزش دارایی‌های نامشهود بسیار مشکل است. به ویژه در مورد دارایی‌های نامشهودی که دارای هویت مشخص متعلق به خود نباشند (مانند سرقفلی) این کار بسیار مشکل‌تر می‌شود. معمولاً ارزش آنها بر مبنای بهای تمام شدهٔ اولیه تعیین می‌شود که این مبنا بر پایهٔ رویدادهای عملی انتخاب می‌گردد. همهٔ دارایی‌های نامشهود (در مدت زمانی کمتر از ۴۰ سال) مستهلک می‌شوند.

مسائل مطرح در مورد دارایی‌های نامشهود و کاربرد مقررات یا قواعد عمومی در مورد آنها

برای روشن ساختن مسائلی که از دیدگاه نظری در مورد دارایی‌های نامشهود مطرح هستند می‌کوشیم برخی از این نوع دارایی‌ها را مورد بحث قرار دهیم و در این فصل به آنها بپردازیم.

سرمایه‌گذاری‌های غیرجاری

با سرمایه‌گذاری یک شرکت در شرکت دیگری سرقفلی خریداری شده به وجود می‌آید. با توجه به بحث‌های (دلوایسی‌های) خاصی که در مورد سرقفلی وجود دارد در این بخش دربارهٔ قواعد و مقررات اصلی را که باید در مورد شیوهٔ ثبت سرمایه‌گذاری به کار برد، بحث می‌کنیم.

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* تفاوت بین اقلام زیر را بیان کنید: دارایی‌های مشهود و دارایی‌های نامشهود؛ دارایی‌های قابل شناسایی و دارایی‌های غیرقابل شناسایی و سرانجام دارایی‌های نامشهود و هزینه‌های انتقالی
* برای شناسایی، تعیین ارزش و استهلاک دارایی‌هایی که در طبقهٔ دارایی‌های نامشهود قرار می‌گیرند یک قاعدهٔ کلی بیان نمایید.
* برای شناسایی، تعیین ارزش و استهلاک دارایی‌های مشهود در موارد خاص، مانند تحقیق و توسعه، قاعده‌های کلی بیان کنید.
* در مورد اهمیت رعایت مقررات سرمایه‌گذاری، از نظر تعیین ارزش دارایی‌های نامشهود، به ویژه سرقفلی، بحث کنید.

در تئوری‌های حسابداری، دارایی‌های نامشهود یکی از مشکل‌ترین مطالب مورد بحث می‌باشند، و این اشکال تا حدی به آن سبب به وجود می‌آید که نمی‌توان در مورد این اقلام تعریف قابل قبولی ارائه کرد و بخش عمدهٔ آن هم به سبب پدیدهٔ عدم اطمینانی است که در رابطه با تعیین ارزش و برآورد عمر مفید این نوع دارایی‌ها وجود دارد. برای مثال، به شرکت ***کینگ ورلد**** توجه کنید. این شرکت در ۱۹۸۸ ارزش ویژه به مبلغ ۳۰ میلیون دلار گزارش کرد، ولی سود خود را برای این سال ۵۸ میلیون دلار برآورد کرد. مجلهٔ **فوربز** این پرسش مطرح کرد: آیا این شرکت سالم است یا در آستانهٔ مرگ قرار دارد؟[1] معمای شرکت این است؛ آن شرکتی نیست که آجر و سیمان تولید کند، بلکه در زمینهٔ مجوز ***نمایش‌های تلویزیونی*** فعالیت می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که مجوز این نوع نمایش‌ها در دفاتر شرکت فقط ۳ میلیون دلار است. از دیدگاه مجلهٔ **فوربز** شرکت ***کینگ ورلد*** قراردادهایی به ارزش ۷۰۰ میلیون دلار دربارهٔ این نوع نمایش‌نامه‌ها بسته است. ناتوانی حسابداران در گزارش کردن ارزش واقعی این دارایی‌های نامشهود باعث به وجود آمدن این تصور شده است که شرکت دچار دردسر می‌باشد. ولی واقعیت چیز دیگری است. به گفتهٔ ***آلفرد راپاپورت*** استاد دانشگاه ***نورث وسترن***، این بدان معنی است که: هر قدر جامعه بیشتر وابسته به اطلاعات می‌شود، حقوق صاحبان سهام از مسیری که بتوان ارزش شرکت را تعیین کرد، فاصلهٔ بیشتری می‌گیرد.

چه باید کرد؟ نخست، لازم است که دارایی‌های نامشهود را تعریف کرد و سپس درصدد یافتن راه‌هایی برآمد که بتوان این اقلام را به شیوه‌ای قابل اعتماد اندازه‌گیری کرد (ارزش آنها را تعیین نمود). هدف فصل این است که دربارهٔ ماهیت دارایی‌های نامشهود بحث شود و برای گزارش کردن آنها روش‌های گوناگون مورد ارزیابی قرار گیرد. فصل را با بحث در مورد ماهیت این نوع دارایی‌ها آغاز می‌کنیم و سپس مشخص می‌نماییم که در چه زمانی باید آنها را شناسایی کرد. پس از آن در مورد شیوهٔ تعیین این نوع دارایی‌ها و مستهلک کردن آنها بحث می‌نماییم. نتیجه‌های کلی که به دست می‌آید در مورد

---

*. *King world production, Inc.*

چند مثال خاص (از دارایی‌های نامشهود) به کار می‌بریم. در پایان در مورد سرمایه‌گذاری‌ها (که جدا از بحث دارایی‌های نامشهود است) بحث خواهیم کرد. زیرا این نوع سرمایه‌گذاری‌ها موجب ایجاد سرقفلی می‌شوند و در بحث از سرقفلی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند.

ماهیت و شناسایی دارایی‌های نامشهود

گاهی دارایی‌های نامشهود را بدین‌گونه تعریف می‌کنند: مازاد بهای تمام‌شدهٔ شرکت خریداری شده نسبت به مجموع خالص دارایی‌های مشهود. ولی ارائه چنین تعریفی باعث می‌شود که مسئلهٔ تعیین ارزش به جای تعریف واژه مورد توجه قرار گیرد. همچنین دیدگاه مزبور باعث می‌شود تا چنین تصور شود که فقط خرید شرکت موجب مطرح شدن دارایی‌های نامشهود، مانند سرقفلی می‌شود، ولی آن موجب ایجاد یا خلق این نوع دارایی‌ها نمی‌شود. در این صورت، چه چیز باعث خلق یا ایجاد دارایی‌های نامشهود می‌شود؟ به بیانی دقیق‌تر، یک قلم دارایی نامشهود چیست؟

واژهٔ *نامشهود*[1] از ریشهٔ لاتین tangere و به معنی *لمس کردن* می‌باشد. از این رو، دارایی نامشهود نوعی دارایی است که نمی‌توان لمس کرد، زیرا آن فاقد ماهیت فیزیکی می‌باشد. به بیانی رسمی‌تر، دارایی‌های نامشهود فاقد بدن یا جسم می‌باشند.[2] اگر به زبانی بسیار دقیق صحبت کنیم، علاوه بر سرقفلی که بسیار شناخته شده است تعداد زیادی دارایی نامشهود وجود دارد و در این فهرست می‌توان دارایی‌هایی مانند حساب‌های دریافتنی، پیش‌پرداخت‌ها، هزینه‌ها و سهام و اوراق قرضه‌ای را که شرکت (به عنوان سرمایه‌گذاری) نگه می‌دارد، گنجانید. به استثنای سرقفلی، هیچ یک از این مثال‌ها دربرگیرندهٔ چیزی نمی‌شود که حسابداران آن را نامشهود می‌نامند. حسابداران درصدد برآمده‌اند با محدود کردن این اقلام به *دارایی‌های سرمایه‌ای* یعنی دارایی‌هایی که غیر جاری هستند، تعریف دقیق‌تری از آنها ارائه کنند.[3] محدود کردن تعریف این نوع دارایی‌ها باعث شد که آنها بتوانند اقلامی مانند حساب‌های دریافتنی و پیش‌پرداخت هزینه‌ها را (از این گروه) حذف نمایند. ولی روش مزبور به گونه‌ای نیست که بتوان بدان وسیله این مسئله را به طور کامل حل کرد، زیرا اغلب حسابداران درصدد برنمی‌آیند دارایی‌های غیرجاری شرکتها (مانند مطالبات و سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت) را در طبقهٔ دارایی‌های غیرجاری قرار دهند، و این در حالی است که به مفهوم دقیق واژه، این اقلام نامشهود هستند.

در این متن درصدد برآمده‌ایم که تعریف این واژه را گسترش دهیم، و نه اینکه آن را محدود نماییم. بیشتر دارایی‌ها ناشی از رویدادهای مالی هستند که وجه نقد (یا معادل وجه نقد) به مصرف می‌رسد، ولی هزینهٔ مربوطه را در صورت سود و زیان گزارش نمی‌کنند. به بیانی دیگر، این هزینه‌ها انتقال

---

1. *Intagible*

می‌یابند. نمونه‌های شناخته شده از هزینه‌های انتقالی همانا موجودی کالا و پیش‌پرداخت هزینه‌هاست. با توجه به کاربرد واژهٔ مزبور در اینجا، دارایی‌های نامشهود ناشی از هزینه‌های مربوط به خدمات است که انتقال می‌یابند (و این نقطهٔ مقابل هزینه‌هایی است که در مورد اموال به مصرف می‌رسند). به بیان دیگر، دارایی‌های نامشهود زمانی به وجود می‌آیند که وجوه نقد (یا معادل آن) برای خدمات، به مصرف برسند. در ادبیات حسابداری برخی از دارایی‌هایی را که بدین گونه به وجود می‌آیند ***هزینه‌های انتقالی***[1] می‌نامند. برخی دیگر را برحسب سنت، دارایی‌های نامشهود می‌نامند. در بحثی که در پی می‌آید، از عبارت ***نامشهود*** برای هر دو طبقه یا گروه استفاده خواهد شد، و اگر موضوع غیر ازاین باشد، آن را یادآور می‌شویم. در نمودار ۱-۱۸ نمونه‌هایی از این دو نوع دارایی نامشهود ارائه شده است. این واقعیت که می‌توان برای یک دارایی نامشهود نام مشخصی در نظر گرفت مؤید این است که آن یک قلم ***دارایی قابل تعریف*** (دارای هویت جداگانه) می‌باشد.[4] سرقفلی یکی از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌های ***دارایی نامشهود غیرقابل تعریف*** است.[5] لحظه یا مقطعی که دارایی قابل تعریف (دارای هویت) می‌شود، موضوعی است که به قضاوت فرد بستگی دارد. برای مثال، نام تجاری به اندازهٔ لازم قابل تعریف (دارای‌هویت) می‌باشد که بتوان آن را در ترازنامه گزارش کرد.

نمودار ۱ـ۱۸ دارایی‌های نامشهود

دارایی‌های نامشهود سنتی	هزینه‌های انتقالی
علامت تجاری	تبلیغ و ترویج
حق انتشار	پیش‌پرداخت به صاحب اثر (ادبی)
تعهد به رقابت نکردن	هزینهٔ تولید نرم‌افزار رایانه
حق انحصاری استفاده از پروانه فعالیت	هزینهٔ انتشار اوراق قرضه
منافع بالقوهٔ (مالکیت) آینده	هزینه‌های حقوقی
سرقفلی	تحقیقات بازاریابی
پروانه یا جواز فعالیت	هزینه‌های تأسیس
حقوق عملیاتی	هزینه‌های پیش از بازگشایی واحد تجاری
حق انتشار	هزینه‌های تنظیم مجدد دستگاهها و جابه‌جایی آنها
نوار یا لوح فشردهٔ اصلی موسیقی	تعمیرات
فرایندهای رمزی	هزینه‌های تحقیق و توسعه
علامت تجاری	هزینه‌های راه‌اندازی
نام تجاری	هزینه‌های آموزشی

1. deferred charges

شناسایی دارایی‌های نامشهود

نداشتن ماهیت فیزیکی نمی‌تواند چیزی از *دارایی* بودن اقلام نامشهود را کم کند. از این رو، برای شناسایی این اقلام باید همان قواعد و مقررات مربوط به همهٔ دارایی‌ها را رعایت کرد. در بیانیهٔ شمارهٔ ۵ از مفاهیم استانداردهای حسابداری مالی، در عبارت ۶۳ گفته می‌شود که اگر یک قلم از دارایی‌ها دارای شرایط زیر باشد باید آن را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد: (الف) در قالب تعریف دارایی‌ها قرار گیرد، (ب) مقدار آن قابل تعیین باشد، (پ) از دیدگاه تصمیم‌گیری دارای اهمیت و اثرگذار باشد و (ت) قابل اتکا (اعتماد) باشد. در بیانیهٔ شمارهٔ ۶ از مفاهیم استانداردهای حسابداری مالی، در عبارت ۲۵ دارایی‌ها بدین‌گونه تعریف می‌شوند: منافع اقتصادی محتمل آینده راکه یک واحد تجاری (به سبب رویدادهای مالی و رویدادهای غیرمالی گذشته) می‌تواند به دست آورد یا آنها را تحت کنترل قرار دهد. از این رو، هرگاه یکی از منابع مالی نامشهود دارای این ویژگی‌ها باشد باید آن را به عنوان یک قلم دارایی شناسایی کرد، درست همانند اقدامی که در مورد یک منبع مالی مشهود به عمل می‌آید.

تعداد زیادی از اقلام که خود به خود، به صورت هزینهٔ دوره می‌باشند، باید به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور شوند. برای مثال، اگر هزینهٔ تبلیغات دارای یکی از این چهار شرط یا ویژگی نباشد باید آن را به عنوان هزینهٔ دوره منظور کرد. اگر بتوان ثابت کرد که هزینه‌هایی که از بابت تبلیغ به مصرف می‌رسند دارای منافع احتمالی آینده خواهند بود باید آنها را به عنوان دارایی گزارش کرد. به گفتهٔ هیئت استانداردهای حسابداری مالی:

برخی از هزینه‌ها که در راه خدمات، به مصرف می‌رسند، مانند هزینه‌های تحقیق و توسعه، جابه‌جا کردن دستگاه‌های تولیدی، تعمیرات، آموزش یا تبلیغات، به گونه‌ای هستند که می‌توانند به یکی از دو روش زیر منافع اقتصادی آینده به بار آورند. نخست، امکان دارد هزینه‌ها نشان‌دهندهٔ حقوقی باشند که قرار است در آینده بر آن اساس یک واحد تجاری، به واحدهای تجاری دیگر خدماتی ارائه کند. برای مثال، امکان دارد هزینهٔ تبلیغاتی که هم‌اکنون به مصرف می‌رسد مربوط به یک سلسله تبلیغاتی باشد که ظرف ۳ ماه آینده در مجله‌های پرفروش که در سراسر کشور منتشر می‌شود، درج شوند. این نوع هزینه‌های به مصرف رسیده مشابه پیش‌پرداخت بیمه یا پیش‌پرداخت اجاره هستند. آنها پیش‌پرداخت برای خدماتی هستند که در آینده واحدهای تجاری دیگر به این واحد تجاری ارائه خواهند کرد. دوم، آنها نشان‌دهندهٔ منافع اقتصادی هستند که انتظار می‌رود در درون واحد تجاری (از طریق استفاده نمودن از دارایی‌ها یا از طریق معامله‌های آینده با سایر واحدهای تجاری) در درون واحد تجاری به دست آیند. برای مثال، تبلیغات یک فیلم پیش از به نمایش درآمدن آن می‌تواند موجب افزایش منافع اقتصادی حاصل از این فیلم شود، یا تعمیرات می‌تواند موجب افزایش منافع اقتصادی آیندهٔ ناشی از یک دستگاه گردد. می‌توان این نوع هزینه‌ها را از طریق افزودن آنها به دارایی‌های دیگر و یا افشای اطلاعات جداگانه

(در مورد یکایک آنها) به عنوان دارایی منظور کرد.

به صورتی گذرا، با وجود این واقعیت که هزینهٔ تبلیغ به گونه‌ای است که در عمل، در همان دوره به مصرف می‌رسد یا به صورت هزینه دوره درمی‌آید، می‌توان آن را به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور و گزارش کرد. در مورد منابع مالی نامشهود هم همین وضع صادق است.

گاهی چنین استدلال می‌شود که ***هزینه‌های نامشهود انتقالی*** مانند هزینه‌های پیش از راه‌اندازی یک واحد تجاری (هزینه‌های تأسیس)، هزینه‌های اولیهٔ تبلیغات یک واحد تجاری تازه تأسیس یا هزینه‌های مربوط به گشایش یک فروشگاه جدید را باید به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد و طی چند دوره مستهلک نمود. معمولاً چنین استدلال می‌شود که این اقلام هزینه سنگین هستند و اگر به شیوهٔ دیگری منظور شوند سود سال‌های نخست را مخدوش خواهند کرد. دلیل دیگری را که در همین زمینه ارائه می‌کنند این است که شرکت در سال‌های نخست نمی‌تواند دارای درآمد کافی باشد تا بتوان آنها را با هزینه‌های جاری، همان دوره‌ها مقایسه کرد، از این رو، روش متداول این است که بسیاری از شرکتها این نوع هزینه‌ها را به حساب سرمایه (دارایی) منظور و طی چند سال (که معمولاً به بیش از ۵ سال نمی‌رسد) مستهلک می‌نمایند، قوانین مالیاتی دورهٔ پنج‌ساله (برای این نوع هزینه‌ها) مجاز می‌داند. با وجود یک چنین روش متداول و مقررات مالیاتی، از دیدگاه نظری (تئوریک) نمی‌توان این شیوهٔ عمل را توجیه کرد. دارایی‌ها را تنها زمانی باید شناسایی کرد که دارای ۴ شرط برشمرده شده در بالا باشند. هموارسازی سود نمی‌تواند دلیل موجهی برای انتقال هزینه‌ها باشد.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی این دیدگاه را در استاندارد شمارهٔ ۷ به نام ***حسابداری و گزارشگری شرکتهایی که در مرحلهٔ تأسیس هستند*** ارائه و مقرر کرد که سیستم ثبت رویدادهای مالی برای شرکت‌های در حال تأسیس همانند شیوهٔ حسابداری برای شرکت‌های در حال فعالیت است. هیئت در این بیانیه دربارهٔ روش متداول که در اجرای آن هزینه‌های تأسیس به صورت هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور و طی چند دوره مستهلک می‌شوند، نکاتی یادآور شد. هیئت اجازه نداد که بدین گونه عمل شود مگر اینکه هزینه‌های انتقالی براساس همان شیوه‌های ارزیابی مربوط به بازیافت هزینه‌هایی باشد که در مورد شرکت‌های در حال فعالیت عمل می‌شود. به بیانی دیگر، استاندارد شمارهٔ ۱۷ اجازه می‌دهد همهٔ هزینه‌هایی که دارای شرایط دارایی‌ها هستند به دوره‌های بعد انتقال یابند.

منظور کردن هزینه‌های حقوقی که در مورد حق اختراع و حق انتشار به مصرف می‌رسند (به عنوان هزینه سرمایه یا دارایی) نیز بیانگر دیدگاههای ارائه شده در بالاست [دارای شرایطی هستند که در مورد دارایی‌ها بیان کردیم]. منظور کردن هزینه حق اختراع به عنوان یک قلم هزینه سرمایه‌ای (دارایی) از این دیدگاه قابل دفاع است که این هزینه می‌تواند موجب ایجاد درآمد در دوره‌های آینده بشود. از همین دیدگاه منظور نکردن هزینه‌های مربوط به اقدامات پیش از اختراع (تدارکات این اقدام) و هزینه‌های

تحقیق و توسعه که در این راستا به مصرف می‌رسند (و نسبت به نتیجهٔ قطعی اطمینانی وجود ندارد) می‌تواند وضعی چندش‌آور یا مشمئزکننده به وجود آورد.

با وجود آنچه در بالا گفته شد، برخی بر این باورند که دارایی‌های نامشهود دارای چندین ویژگی متمایز (نسبت به دارایی‌های مشهود) هستند و همین ویژگی‌ها باعث می‌شود که شیوهٔ ثبت آنها متمایز گردد. سه ویژگی مشخص آنها عبارت‌اند از: قابل تفکیک نبودن، عدم اطمینان بسیار زیاد نسبت به بازیافت این نوع هزینه‌ها و سرانجام نبودن راه یا گزینه دیگری برای استفاده نمودن از آنها.

نبودن راه یا گزینه دیگری برای استفاده کردن از این هزینه‌ها. همگان در این مورد توافق نظر دارند که ***انتظار به توان ایجاد درآمد*** تنها منشأ ایجادکننده ارزش اقتصادی دارایی‌های پولی مشهود و نامشهود است. همچنین ارزش دارایی‌های مشهود به سبب داشتن ویژگی‌های زیر است: می‌توان آنها را در جاهای دیگری هم مورد استفاده قرار داد، و ارزشی که برای شرکت دارند (دست کم، تا حدی) بدان سبب است که می‌توان آن‌ها را با وضع فیزیکی کنونی، با هزینه جایگزینی، با ارزش بازار دارایی‌های مورد استفاده قرار گرفته و سرانجام با بازاری که برای محصولات این شرکت وجود دارد، مقایسه کرد. از سوی دیگر، برخی بر این باورند که بسیاری از دارایی‌های نامشهود نشان‌دهندهٔ کشف (دستیابی) به یک فرایند یا محصولی منحصر به فرد است، و یا حفظ برتری‌هایی است که شرکت از نظر بازاریابی دارد (همان چیزهایی را که نمی‌توان برای سایر موارد مورد استفاده قرار داد). در حالی که این استدلال در مورد برخی از دارایی‌های نامشهود می‌تواند صادق باشد، ولی موارد استثنا و بسیار با اهمیت هم وجود دارد.

قابل ذکرترین نمونهٔ دارایی‌های نامشهود همان ***نام و نشان تجاری*** است. روشی که شرکت **دیسنی** توانست از نام تجاری ***میکی ماوس*** بهره‌برداری نماید بر همگان روشن است و این پدیده شهرت جهانی یافته است. شاید نمونهٔ کوچکتر داستان ***لامپ فلورسنت کولمن*** باشد.[۶] در آغاز سدهٔ بیستم ***ویلیام سی. کولمن*** یک نمونه از این لامپ‌ها را در پنجرهٔ یک فروشگاه مشاهده کرد، به اهمیت آن پی برد و برای تولید و عرضه این نوع لامپهای روشنایی قرارداد بلندمدت بست. این شرکت توانسته است بیش از ۴۰ میلیون از این محصول را از ۱۹۰۳ تاکنون به فروش برساند. شهرت لامپها در این است که در نخستین شب مسابقه فوتبال صحنهٔ بازی به وسیلهٔ این لامپها روشن شد. کیفیت بالای این محصول باعث شد که شرکت ***کولمن*** شهرت زیادی به دست آورد و این لامپها را در سایر محصولات تولیدی خود هم نصب نماید. این دو شرکت [کولمن و دیسنی] نمونه‌هایی از شرکتهایی هستند که توانستند دارایی‌های نامشهود را در موارد دیگری هم مورد استفاده قرار دهند [گزینه‌ها یا راههای استفاده دیگری برای آنها پیدا کردند].

قابل تفکیک نبودن. یکی دیگر از ویژگی‌های متمایز دارایی‌های نامشهود این است که نمی‌توان آنها را از شرکت یا دارایی مربوطه تفکیک کرد. موجودیت و ارزش آنها فقط بدان سبب است که با دارایی‌های مشهود شرکت ترکیب شده‌اند. به سبب همین ویژگی، برخی بر این باورند که باید آنها را فقط به عنوان ***منافع باقی‌مانده*** به حساب آورد، البته پس از اینکه بتوان دارایی‌های مشهود را به صورتی مشخص تعیین

کرد (به آنها هویت داد). **ری ماند چامبرز** استاد دانشگاههای استرالیا یکی از کسانی است که مدعی شد؛ از آنجا که نمی‌توان دارایی‌های نامشهود را از شرکت تفکیک کرد، باید ارزش آنها را برحسب معادل وجوه نقد جاری تعیین کرد، آنها دارایی نیستند و نباید در صورت‌های مالی شرکت گزارش کرد.[۷] او همهٔ هزینه‌های مربوط به دارایی‌های نامشهود را بلافاصله پس از خرید دارایی به عنوان هزینه دوره منظور می‌کند.

در این مورد دو دیدگاه مخالف وجود دارد. نخست، بسیاری از دارایی‌های نامشهود را می‌توان از سایر دارایی‌ها تفکیک کرد. برای مثال، می‌توان حق انتشار را خرید و فروخت. همچنین در مورد نام و نشان تجاری هم می‌توان بدین گونه عمل کرد. دوم، با توجه به اینکه دارایی‌های مشهود ارزش خود را فقط در رابطه با دارایی‌های نامشهود به دست می‌آورند می‌توان دیدگاهی مغایر با دیدگاه **چامبرز** ارائه نمود. برای مثال، متن یک نمایشنامه (یا فیلم‌نامه) نمی‌تواند هیچ ارزش داشته باشد مگر اینکه حق اجرای آن در صحنه به دست آید. می‌توان چنین استدلال کرد که دارایی‌های نامشهود ***منافع باقی‌مانده*** هستند. براساس این شیوهٔ استدلال، پس باید دارایی‌های مشهود (و نه نامشهود) را به عنوان هزینهٔ دوره منظور کرد. واقعیت این است که، از دیدگاه ارزش دارایی، این دو در یکدیگر ترکیب شده‌اند و هرگاه بتوان نشانه‌ای از واقعیت مشاهده کرد باید هردو را شناسایی نمود.

عدم اطمینان. سومین ویژگی که موجب متمایز شدن دارایی نامشهود می‌شود این است که در مورد ارزش منافعی را که در آینده می‌توان به دست آورد هیچ اطمینانی وجود ندارد. برخی از دارایی‌های نامشهود مربوط به هزینه‌هایی هستند که برای تولید و ساخت یک محصول به مصرف رسیده‌اند و برخی دیگر هم مربوط به ایجاد و حفظ تقاضای ایجادشده (برای یک محصول) می‌باشند. حق اختراع و حق انتشار در زمرهٔ دارایی‌های نامشهودی هستند که برای ایجاد آنها مبالغی هزینه شده‌اند ولی نام و نشان تجاری در گروه دوم قرار می‌گیرند (یعنی برای ایجاد و حفظ تقاضا در بازار از این نوع هزینه‌ها به مصرف رسیده‌اند). سرقفلی می‌تواند در هریک از این دو گروه و یا در هر دو گروه قرار گیرد. ولی، همهٔ آنها نشان‌دهندهٔ منافعی هستند که برای دستیابی به آنها هیچ نوع اطمینانی وجود ندارد و همچنین تأمین درآمدهای خاص یا دوره‌هایی که می‌توان از وجود آنها به منافع خاص دست یافت، بسیار مشکل است. بسیاری بدین نتیجه می‌رسند که در مورد شیوهٔ ثبت و گزارش کردن دارایی‌های نامشهود باید جانب احتیاط را رعایت کرد. یک بار دیگر یادآور می‌شویم که پدیدهٔ عدم اطمینان در مورد برخی از دارایی‌های نامشهود بسیار قوی است، ولی در مورد همهٔ آنها نمی‌تواند صادق باشد. تحصیلات دانشگاهی در مقایسه با دستگاه یا تجهیزات مربوط به یک تحقیق آزمایشگاهی از اطمینان بسیار کمتری برخوردار است. ما بهای تمام شدهٔ یک دستگاه جدید در آزمایشگاه را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور می‌کنیم، ولی چرا نباید هزینه‌های تحصیلات دانشگاهی را به عنوان یک قلم هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد؟

شناسایی سرقفلی

سرقفلی نمونه‌ای شناخته شده از دارایی‌های نامشهود است که نمی‌توان آن را در جای دیگری مورد استفاده قرار داد، قابل تفکیک (از دارایی مشهود) نیست و دستیابی به منافع آیندهٔ ناشی از این دارایی هم بسیار نامطمئن است. از این رو، آیا اصلاً باید این دارایی را شناسایی کرد؟ واقعیت این است که در هر لحظه از زمان با مقایسه کردن ارزش بازار یک شرکت با ارزش خالص دارایی‌های آن می‌توان سرقفلی را شناسایی و گزارش کرد. باید یک *حساب تعیین ارزش* به وجود آورد و ارزش ویژهٔ شرکت را افزایش داد که در نتیجه سرقفلی در گروه دارایی‌ها قرار خواهد گرفت. ولی چنین به نظر می‌رسد که با این شیوهٔ عمل نتوان به چیزی دست یافت. سرقفلی نشان‌دهندهٔ مزایایی است که نمی‌توان به صورتی دقیق یا مشخص تعیین (شناسایی) کرد. از این رو، برای ردیابی این نوع هزینه‌ها در درآمدهای خاص، در دوره‌های آینده، نمی‌توان هیچ روش معقول و منطقی ارائه کرد. بیانیهٔ شمارهٔ ۱۷ از هیئت اصول حسابداری براساس چنین دیدگاههایی به این نتیجه رسید که مخارج مربوط به *سرقفلی خریداری نشده* را باید در دوره‌ای که به مصرف می‌رسند از درآمد همان دوره کم کرد. نویسندگان کتاب با این شیوهٔ عمل موافق‌اند، زیرا منظور کردن سرقفلی که بدین گونه به دست می‌آید به حساب یک هزینه سرمایه‌ای (یا دارایی) نمی‌تواند هیچ مزیت مشخصی داشته باشد. بدان سبب مزیتی وجود نخواهد داشت که منظور کردن این نوع هزینه‌ها به حساب سرمایه (دارایی) نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ تغییر در ارزش شرکت علت‌های دیگری (مانند تغییر در عوامل برون‌زا برای ایجاد تقاضا برای محصول و کشف تصادفی منابعی می‌باشد که تا آن زمان ناشناخته مانده‌اند)، ولی افشای اطلاعات در مورد این نوع هزینه‌ها می‌تواند اهمیت داشته باشد و بر شیوهٔ تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاران بر شرکت مزبور اثر بگذارد.

از سوی دیگر، هنگامی که شرکتی خریداری شود، باید قیمت پرداختی را به روش مشخصی بر روی حسابهای شرکت سرشکن کرد. در آمریکا، شیوهٔ حسابداری به گونه‌ای است که تا آنجا که امکان‌پذیر است قیمت خاصی را به دارایی‌های خاص تخصیص می‌دهند و آنچه باقی می‌ماند به عنوان سرقفلی منظور و گزارش می‌کنند. از این رو، وجود سرقفلی به سبب ناتوانی در تخصیص بهای تمام شدهٔ شرکت بر روی دارایی‌های موجود است. گاهی برای تخصیص دادن مازاد ارزش شرکت نسبت به ارزش جاری دارایی‌های خاص، هیچ اقدامی به عمل نمی‌آید. اگرچه عدد *باقی‌مانده* را می‌توان سرقفلی نامید، ولی این دارایی دارای هیچ یک از ویژگی‌های یک دارایی نامشهود نمی‌باشد. بلکه، این عدد مازاد تنها نشان‌دهندهٔ هزینه‌های (بهای تمام‌شدهٔ) دارایی‌های مشهود و برخی از اقلام دارایی‌های نامشهود است. با توجه به ارزشی که این دارایی‌ها در تاریخ خرید برای شرکت دارند، این نوع سرقفلی نمی‌تواند به عنوان یک عدد یا جایگزین مناسب برای تعیین بهای تمام شدهٔ دارایی‌های خاص باشد. به طور کلی، با توجه به اینکه سرقفلی نوعی دارایی است که نمی‌توان آن را در جای دیگری مورد استفاده قرار داد، نمی‌توان آن را از

دارایی مربوطه جداکرد و برای کسب منافع آینده (از محل وجود این دارایی) هیچ اطمینانی وجود ندارد، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا شناسایی نمودن سرقفلی امری معقول است یا خیر.

نتیجه

به صورتی گذرا، برای اینکه بتوان یک قلم دارایی را به عنوان دارایی نامشهود منظور کرد آن باید از عهدهٔ همان آزمون‌هایی برآید که یک قلم دارایی مشهود از عهدهٔ آنها برمی‌آید، نه کمتر و نه بیشتر. اگر این نوع دارایی‌ها از عهدهٔ چنین آزمونی برآیند، باید آنها را در صورت‌های مالی گزارش کرد. فهرست دارایی‌های نامشهودی که بدین گونه تهیه شود شامل اقلامی می‌شود که اغلب به صورت هزینه دوره منظور می‌شوند، مانند هزینه تحقیق و توسعه و هزینه تبلیغ.

شیوهٔ ثبت و گزارش کردن دارایی‌های نامشهودی راکه نتوان به صورتی مشخص تفکیک و شناسایی کرد چندان روشن نیست. با توجه به مفهوم لغوی واژه یا از دیدگاه تفسیری، دارایی‌هایی راکه نتوان از سایر اقلام تفکیک و مشخص کرد قابل تفسیر نمی‌باشند. از این رو، آنها از عهدهٔ آزمون مربوط به ***با اهمیت و اثرگذار بودن*** برنخواهند آمد و شاید راه درست این باشد که آنها را شناسایی نکرد و در صورت‌های مالی گزارش ننمود. ولی با توجه به ساختار سنتی حسابداری، اگر هزینه‌های به مصرف‌رسیده با هدف کسب منافع آینده باشد، باید این نوع هزینه‌ها را به صورت هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد و آنها را بر روی دوره‌های آینده سرشکن نمود. به بیان دیگر، در عمل همهٔ دارایی‌های نامشهود خریداری شده را به حساب هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور می‌کنند، چه اینکه آنها از عهدهٔ آزمون ***با اهمیت و اثرگذار بودن*** برآیند یا برنیایند.

پرسش‌های این بخش

۱. مقصود از یک قلم دارایی نامشهود چیست؟ آن را تعریف کنید.
۲. تفاوت بین دارایی‌هایی راکه می‌توان به صورت مشخص تعیین کرد و دارایی‌هایی که قابل تعیین (تفکیک) نیستند، بیان نمایید.
۳. یک دارایی را در چه زمانی باید شناسایی کرد؟
۴. سه ویژگی باعث می‌شود که نتوان دارایی‌های نامشهود را همانند دارایی‌های مشهود شناسایی و گزارش کرد. آنها را نام ببرید.

تعیین ارزش دارایی‌های نامشهود و مستهلک کردن آنها

تعیین ارزش دارایی‌های نامشهود بسیار مشکل است. به ویژه زمانی که نتوان این نوع دارایی‌ها را از سایر دارایی‌های مشهود تفکیک و هویت آنها را شناسایی کرد، بسیار مشکل است. با توجه به تعریف واژه، دارایی نامشهود با دارایی‌های دیگری ترکیب شده است که در نتیجه مسئلهٔ **هزینه‌های مشترک** مطرح می‌شود. راه حل معمولی این است که یک قلم دارایی نامشهود را به عنوان یک عدد ***باقی‌مانده*** منظور کرد. یعنی، باید ارزش دارایی‌های مشهود را تعیین کرد و تفاوت بین این عدد و کل ارزش دارایی‌های خریداری شده را به عنوان دارایی نامشهود شناسایی و گزارش کرد. در رابطه با سرقفلی که در پی می‌آید در این باره بحث بیشتری خواهیم کرد. در مواردی که دارایی نامشهود از دارایی‌های مشهود قابل تفکیک و شناسایی است (مانند سرقفلی و حق انتشار) می‌توان ارزش دارایی نامشهود را، به صورت مستقل تعیین کرد. در واقع ارزش فعلی منافع آینده می‌تواند بهترین معیار برای تعیین ارزش دارایی نامشهود باشد. ولی حسابداران همواره ترجیح داده‌اند که از روش مبتنی بر استفاده کردن از ***هزینه‌های رویدادهای مالی*** استفاده کنند، زیرا به نظر آنها، اطلاعاتی که بدین‌گونه ارائه می‌شود بیشتر قابل اعتماد و اتکا است. حتی زمانی که دارایی‌های نامشهود به شرکت اهدا شوند، تمایلی به ثبت و گزارش کردن ارزش این اقلام در حساب‌ها مشاهده نمی‌شود، زیرا، بدون توجه به ارزشی که برای این اقلام قائل شوند نمی‌توان نسبت به منافع آیندهٔ حاصل از این اقلام دارایی مطمئن شد. همین وضع باعث شد که انجمن حسابداران رسمی آمریکا در نشریهٔ شمارهٔ ۴۳ از ***خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری*** ابراز نماید:

> بهای تمام‌شده عددی است که باید در مورد ارزش انواع دارایی‌های نامشهود گزارش کرد... در مورد دارایی‌هایی که به صورت غیرنقدی خریداری می‌شوند، مانند حالتی که دارایی‌های نامشهود در ازای اوراق بهادار خریداری شوند، برای تعیین بهای تمام‌شده باید از ارزش بازار مابه ازای داده شده یا ارزش دارایی یا حقوق خریداری شده (هرکدام را که به شیوه‌ای روشن‌تر بتوان تعیین کرد) استفاده کرد.

نویسندگان نشریهٔ شمارهٔ ۳ از «مطالعات تحقیقات حسابداری» نیز کاربرد بهای تمام شدهٔ دارایی‌های نامشهود را توصیه کردند و این در حالی بود که آنها ارزی جاری و یا هزینهٔ جایگزینی را ترجیح می‌دادند. آنها ابراز نمودند:

> تعیین ارزش این اقلام به شیوهای نابکارانه بسیار مشکل است و در نتیجه به سبب نبودن شواهد لازم مبنی بر ارزش مشخص آنها شاید راه معقول این باشد که آنها را بر مبنای بهای تمام‌شده منظور کرد.[۸]

با وجود این دیدگاه‌ها، هرگاه شواهدی مبنی بر تعیین نوعی ارزش برای آنها وجود داشته باشد، باید

بدان گونه عمل کرد. برای مثال، برای تعیین ارزش حق به نمایش گذاردن محصولات کینگ ورلد در تلویزیون، ارزش قرارداد می‌تواند مبنای مناسبی برای این نوع دارایی‌های نامشهود باشد.

هنگامی که دارایی‌های نامشهود، به صورت انفرادی یا بخشی از یک مجموعه، خریداری شوند برای تعیین بهای تمام‌شدهٔ آنها باید به روشی مشابه کاری را که جهت تعیین ارزش یکایک مجموعه دارایی‌های ثابت که تحت شرایط مشابهی خریداری می‌شوند، عمل کرد. ولی هنگامی که دارایی نامشهود در درون شرکت ایجاد شود برای تعیین ارزش آن با مسائلی مشابه دارایی‌های ثابتی را که شرکت برای استفاده خود می‌سازد، روبه‌رو می‌شویم و نیز مسائل دیگری هم که خاص این نوع دارایی‌هاست به وجود می‌آید. بیشتر هزینه‌های مربوط به حق اختراع و نام و نشان تجاری از نوع هزینه‌های مشترک هستند. بسیاری از دارایی‌های نامشهود، مانند حق اختراع در سایهٔ هزینه‌های مشترکی به دست می‌آید که برای آنها و تحقیق و توسعه به مصرف می‌رسند، و نیز در بسیاری از موارد برای نام تجاری و نشان تجاری هزینه‌های مشترک به مصرف می‌رسد. شاید بتوان با استفاده از روش‌های شناخته شدهٔ هزینه‌یابی برخی از این مسئله‌ها را حل کرد، ولی اگر درصدد برآییم که هزینه‌های مشترک را بر روی اقلام خاصی سرشکن کنیم به ناگزیر باید از روش‌هایی که ضابطه‌مند نیستند، استفاده کرد. از آنجا که برای حل این مسئله‌ها از روش‌هایی که ضابطه‌مند نیستند استفاده می‌شود، نتیجهٔ کار نمی‌تواند معقول باشد (ولی با حالتی روبه‌رو می‌شویم که زمین و ساختمان را یکجا خریده‌ایم و باید بهای کل دارایی را بر روی آنها سرشکن کرد).

در بسیاری از موارد هنگام تأسیس یک شرکت تعدادی سهام شرکت برای جذب افراد متخصص به آنان داده می‌شود و خرید این نوع تخصص‌ها را به عنوان دارایی نامشهود منظور می‌کنند. تعیین بهای تمام‌شدهٔ سهام داده شده بسیار مشکل است زیرا سهام در بازار دارای هیچ ارزشی نیستند و شرکت هنوز راه‌اندازی نشده است. در بهترین حالت ممکن هم این نوع سهام بازار شناخته‌شده‌ای ندارند، شاید تنها راه تعیین ارزش بازار سهام مزبور این باشد که آنها را براساس نوعی حدس و گمان تعیین کرد. گاهی امکان دارد که ارزش بازار سهام داده شده را بر مبنای قیمت پرداختی (از بابت سهام دیگر) تعیین کرد. ولی اگر درصدد برآییم بهای تمام‌شدهٔ یک قلم دارایی را برابر با ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شدهٔ سهامی که در ازای آنها داده شده است تعیین نماییم، شاید کار نامعقولی کرده باشیم.

تعیین ارزش سرقفلی

سرقفلی یکی از بزرگترین دارایی‌های نامشهود بیشتر شرکتهاست. اغلب شیوهٔ حسابداری یا ثبت این دارایی بسیار پیچیده است، زیرا آن دارای ویژگی‌های دارایی‌ها (دارای هویت انفرادی و قابل تفکیک) نیست. در نتیجه، شیوهٔ تعیین ارزش آن مورد توجه خاص قرار گرفته است. سه روش عمده برای تعیین

ارزش سرقفلی به شرح زیر ارائه شده است:

۱. از مجرای تعیین ارزش نگرش‌های موافق یا مساعد نسبت به شرکت.
۲. از مجرای تعیین ارزش فعلی مازاد سودهای مورد انتظار آینده نسبت به بازده عادی حاصل از سرمایه‌گذاری (بدون منظور کردن سرقفلی).
۳. از طریق ایجاد یک *حساب اصلی تعیین ارزش* (یعنی مازاد ارزش کل شرکت نسبت به ارزش یکایک اقلام دارایی مشهود و نامشهود).

برای تعیین ارزش دارایی‌های نامشهود هریک از این سه روش را مورد توجه قرار می‌دهیم.

تعیین ارزش نگرش‌های مثبت یا مساعد نسبت به شرکت. اغلب تصور بر این است که سرقفلی از مجرای مزیت‌های ارتباطی شرکت، داشتن رابطهٔ خوب با کارکنان و نگرش مساعد مشتریان (نسبت به آن) به وجود می‌آید. شاید این نگرش‌های مساعد به سبب عوامل زیر باشد: قرار گرفتن واحد تجاری در محل یا مکان مناسب، داشتن نام و شهرت زیاد، مزیت‌های منحصر به فرد (انحصاری)، مدیریت عالی و چندین عامل دیگر. اگر قیمت خرید یک شرکت در حال فعالیت از مجموع ارزش یکایک اقلام دارایی (غیر از سرقفلی) بیشتر شود، تصور بر این است که عدد مزبور نشان‌دهندهٔ مبلغی است که مشتریان از بابت ویژگی‌های نامشهود متعلق به شرکت (که به وسیلهٔ مالکان پیشین به وجود آمده است) پرداخت می‌کنند. دیدگاه مزبور بر پایهٔ این فرض قرار دارد که می‌توان این ویژگی‌ها را برشمرد و سپس ارزش آنها را (مستقل از دارایی‌های مشهود شرکت) تعیین کرد. به بیان دیگر، دیدگاه مزبور بیانگر این است که عوامل تشکیل‌دهندهٔ سرقفلی دارای هویت متعلق به خود هستند (مانند نام و نشان تجاری).

منتقدان دیدگاه مزبور بر این باورند که بیشتر این ویژگی‌ها متعلق به دارایی‌های خاص (از جمله سایر دارایی‌های نامشهود) است. برای مثال، قرار گرفتن فروشگاه یا شرکت در محلی مناسب بدان معنی است که زمین و ساختمان شرکت بیش از زمین و ساختمان مشابهی ارزش دارد که در جای دیگری قرار گرفته است. ارزش حسن شهرت و نام نیک شرکت به سبب ارزش نام و نشان تجاری است. سرقفلی (که دارای هویت متعلق به خود باشد) فقط نشان‌دهندهٔ *منافع باقی‌مانده* است که نمی‌توان آنها را به هیچ یک از اقلام دارایی خاص منتسب کرد. آن ناشی از مدیریت عالی شرکت و مزایای منحصر به فرد است، مزایایی که به کل شرکت تعلق دارند.

ارزش فعلی سودهای بیشتر. در بیشتر کتاب‌های درسی حسابداری، سرقفلی را بدین گونه محاسبه می‌کنند و آن عبارت است از مازاد ارزش فعلی سودهای مورد انتظار آینده (یا ارزش فعلی وجوه نقدی که به دارندگان سهام شرکت پرداخت خواهد شد) نسبت به آنچه می‌توان به عنوان یک بازده عادی به حساب آورد. برای مثال، فرض کنید خالص ارزش دفتری یک شرکت ۲۴۰ هزار دلار است، سود خالص سالانه آن به ۶۰ هزار دلار می‌رسد. چنین وضعی باعث می‌شود که بازده سرمایه به ۲۵ درصد برسد. اگر

در بازار بازده عادی ۱۰ درصد باشد، در آن صورت سود ۶۰ هزار دلاری بیانگر این است که ارزش کل دارایی‌ها ۶۰۰ هزار دلار می‌باشد. بازده اضافی، ۱۵ درصد نسبت به نرخ بازده عادی، را به دارایی‌های نامشهود نسبت می‌دهند. به بیان دیگر، ارزش دارایی‌های نامشهود شرکت به ۳۶۰ هزار دلار می‌رسد. برخی از این دارایی‌های نامشهود دارای هویت مشخص و متعلق به خود هستند. برخی را می‌توان به حساب دارایی‌های مشهود خاص گذاشت. بخشی از این تفاوت به سبب واقعیتی است که ارزش دارایی‌های مشهود کمتر از مقدار واقعی تعیین‌شده‌اند. پس از کم‌کردن تفاوت ناشی از اقلامی که دارای هویت متعلق به خود هستند، آنچه باقی می‌ماند ***سرقفلی*** نامیده می‌شود. اگر بتوان ۲۴۰ هزار دلار را به حساب اقلام مشخصی از دارایی‌های نامشهود (دارای هویت متعلق به خود) و نیز به حساب دارایی‌های مشهود گذاشت که ارزش آنها کمتر از مقدار واقعی تعیین‌شده است، در آن صورت ارزش سرقفلی این شرکت به ۱۲۰ هزار دلار خواهد رسید.

همان‌گونه که در فصل ۱۱ گفتیم، برای تعیین ارزش کل شرکت، از دیدگاه یکایک سرمایه‌گذاران، فقط باید به قضاوت ذهنی سرمایه‌گذاران مراجعه کرد. زیرا ارزش شرکت، از دیدگاه آنان به جریان‌های نقدی مورد انتظار آیند، نرخ بازده فرصت مورد انتظار و تابع **ریسک و سود** مورد نظر شخصی افراد سرمایه‌گذار بستگی دارد. به گفتهٔ **چامبرز**، ***سرقفلی یک واحد تجاری در حال فعالیت به گروه‌های ذی‌نفع، و نه به شرکت، تعلق خواهد گرفت.***[9] از این رو، مدیریت و حسابداران (هیچ یک) نمی‌تواند ارزش دقیق سرقفلی را تعیین کند. ولی از سوی دیگر، سرمایه‌گذار می‌تواند کل ارزش شرکت را به روشی معقول و بخردانه، بر روی دارایی‌های مشهود، دارایی‌های نامشهود و سرقفلی سرشکن کند (به آنها تخصیص دهد). این دیدگاه که دارایی‌های مشهود فقط یک نرخ بازده ***عادی*** خواهند داشت و اینکه مازاد بازده به سبب وجود سایر عوامل است، نمی‌تواند چیزی جز یک افسانه باشد. به سبب وجود رقابت ناقص و تغییر در میزان تقاضا برای محصولات و استفاده بهینه از امکانات می‌توان مدعی شد که دارایی‌های مشهود (با توجه به مورد کاربرد خاص) می‌توانند دارای ارزش باشند. برای تولید کالاها یا خدمات نهایی و نیز برای پرداخت وجوه نقد به سهامداران باید به همهٔ عواملی که رابطهٔ متقابل با یکدیگر دارند، توجه کرد. هر نوع تلاشی که در راه تخصیص دادن بخشی از کل ارزش شرکت (بر مبنای تعیین ارزش فعلی سودهای اضافی آینده) به عمل آید، نمی‌تواند چیزی جز یک اقدام غیرواقعی یا تصنعی باشد.

سرقفلی به صورت یک حساب اصلی تعیین ارزش. ***جان کانینگ*** استاد دانشگاه استنفورد یکی از نخستین صاحبنظرانی بود که برای نخستین بار این پرسش را مطرح کرد که آیا از دیدگاه عادی می‌توان سرقفلی را یک قلم دارایی نامید یا خیر. او ترجیح می‌داد که سرقفلی را به عنوان یک **عضو زاید** شرکت به

حساب آورد (و او برای بیان این مطلب از عبارت *حساب تعیین ارزش اصلی*[1] استفاده کرد).[10] همهٔ دارایی‌ها بدان سبب برای شرکت ارزش دارند که می‌توانند در ایجاد جریان‌های نقدی و سودهای آینده نقش مهمی ایفا کنند. از این رو باید ارزش شرکت را در رابطه با دارایی‌هایی تعیین کرد که موجب ایجاد این جریان‌های نقدی می‌شوند. اگر انتظار بر این باشد که جریان‌های نقدی افزایش خواهند یافت (برای مثال پس از پرداخت مبلغ اضافی برای مهارت‌های برتر مدیریت)، در آن صورت همهٔ دارایی‌هایی که موجب چنین افزایشی می‌شوند بیش از گذشته ارزش خواهند داشت.

برای تعیین مقدار مطالبات باید ارزش فعلی دریافت‌های نقدی مورد انتظار را محاسبه کرد. برای تعیین ارزش موجودی کالا باید خالص ارزش قابل تحقق این اقلام را محاسبه کرد. برای تعیین ارزش سایر دارایی‌ها، مانند زمین، حق اختراع و دارایی‌های ثابت باید خالص ارزش قابل تحقق آنها را محاسبه کرد. آنچه به صورت مبلغ تخصیص‌نیافته باقی می‌ماند به عنوان سرقفلی گزارش می‌کنند. هرقدر بتوان هویت یکایک دارایی‌ها را تعیین کرد، ارزش باقی‌مانده را که می‌توان سرقفلی نامید، کمتر می‌شود. اگر بتوان فهرست کاملی از همهٔ دارای‌ها (هریک با هویت متعلق به خود) تعیین کرد و این فهرست کامل شود، چیزی به نام سرقفلی باقی نخواهد ماند و در چنین حالتی نمی‌توان هیچ یک از اقلام دارایی مشهود یا دارایی نامشهود را (که دارای هویت مشخص است) جایگزین سرقفلی کرد (آن را سرقفلی نامید). با توجه به این دیدگاه، سرقفلی به صورت آن بخش از ارزش شرکت درمی‌آید که نمی‌توان به حساب اقلام خاصی از دارایی قرار داد. چنین چیزی، به خودی خود، نمی‌تواند دارای هیچ معنی باشد. یعنی سرقفلی مربوط به هیچ یک از ویژگی‌های خاص مستقل دارایی‌های مشهود نمی‌باشد. آن نمی‌تواند قدرت ایجاد سود اضافی برای شرکت باشد، از این دیدگاه نمی‌توان آن را چیزی جز یک عضو *زائد* نامید.

تعیین ارزش سرقفلی منفی (سوء شهرت)

آیا سرقفلی می‌تواند منفی باشد؟ سرقفلی را به هر شکلی تعریف کنیم، به تصور درآوردن آن که دارای ارزش منفی باشد، بسیار مشکل است. زیرا اگر قرار باشد ارزش کل یک شرکت از ارزش یکایک اقلام دارایی (که به صورت انفرادی به فروش برسند) کمتر باشد در آن صورت مالک شرکت دارایی‌ها را به صورت انفرادی خواهد فروخت (و درصدد فروش مجموعهٔ آنها به صورتی یکجا، برنخواهد آمد). دیدگاه مزبور بیانگر این است که ارزش واقعی یکایک دارایی‌ها (با هویت مشخص) از مبلغ مورد ادعا کمتر است. راه بخردانه این است که ارزش ویژهٔ شرکت را بر روی دارایی‌های مشخص (هریک دارای هویت مشخص است) سرشکن کرد تا اینکه تعداد آنها به مقداری کمتر از آنچه گزارش می‌شود، برسد.

---

1. *Master valuation account*

بدین گونه می‌توان مسئله سرقفلی منفی را حل کرد (سرقفلی منفی منتفی خواهد شد).

این همان دیدگاهی است که هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شمارهٔ ۱۶ اتخاذ کرد و مقرر نمود که اگر مجموعه‌ای از اقلام دارایی، به صورت یکجا خریداری شود، دارایی‌ها را باید بر مبنای ارزش بازار کنونی آنها یا ارزش بازار مابه ازای داده شده منظور کرد.[11] همچنین این دیدگاه با اصل مبتنی بر بهای تمام‌شدهٔ تاریخی سازگار است، زیرا در آنجا گفته می‌شود که اگر نتوان مقدار یا ارزش مابه‌ازای داده شده را تعیین کرد باید دارایی‌ها را بر مبنای ارزش کنونی منظور کرد. بیانیهٔ شماره ۱۷ از هیئت اصول حسابداری بیانگر این است؛ هنگامی که بهای تمام‌شدهٔ شرکت خریداری شده از مجموع ارزش بازار اقلام دارایی یا ارزش برآوردی دارایی‌های مشخص (دارای هویت متعلق به خود) از بدهی‌ها کمتر باشد، باید تفاوت حاصل را بر روی اقلام سرشکن کرد تا ارزش دارایی‌های غیرجاری کاهش یابد. فقط اگر تفاوت بین اقلام تخصیص نیافته باشد (پس از اینکه دارایی‌های غیرجاری کاهش یابند و به صفر برسند)، در آن صورت می‌توان سرقفلی منفی گزارش کرد. به ندرت امکان دارد که چنین وضعی به وجود آید.

از سوی دیگر، *کمیتهٔ استانداردهای حسابداری بریتانیا* بر این باور است که سرقفلی منفی نتیجهٔ نوعی خرید است که به سبب یک *فروش اجباری*، داشتن مهارت در چانه‌زدن یا نقاط ضعف موجود در بازار به وجود می‌آید و یا در جایی به وجود می‌آید که نقاط ضعف وجود دارند و این نقاط بخشی از موجودیت شرکت هستند، ولی نمی‌توان آنها را به هیچ یک از دارایی‌ها یا طبقه‌ای از دارایی‌های خاص نسبت داد؛ یک نیروی کار با انگیزهٔ نامعقول، و یا پنداشت نامساعدی که مشتریان در مورد شرکت دارند، به وجود خواهد آمد.[12] مفهوم مطلب بالا این است که یک دسته از دارایی مشخص که در مکانی مناسب‌تر قرار گیرد می‌تواند منافع بیشتری را نصیب خریدار نماید. نتیجه‌ای که کمیتهٔ مزبور گرفته این است که سرقفلی منفی چیزی جز تصویر سرقفلی مثبت در آینه نمی‌باشد. ارزش یکایک اقلام دارایی (با هویت مشخص) را نباید بدان سبب کاهش داد که ارزش بازار آنها کمتر است. سرقفلی منفی یک قلم دارایی نامشهود است که می‌توان آن را *مکان نامناسب*[1] نامید.

مستهلک کردن دارایی‌های نامشهود

هزینه‌هایی که برای بیشتر دارایی‌های نامشهود به مصرف می‌رسد که به تدریج در شرکت به وجود می‌آیند، در همان دوره به صورت هزینهٔ جاری منظور می‌شوند. ولی دارایی نامشهودی که در قالب یک مجموعه دارایی (به صورت یکجا) خریداری شود و یا از طریق هزینه‌های غیرمترقبه (و به صورت

1. *Unfavorable location*

مشخص) به وجود آیند به صورت هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور می‌شوند و همانند استهلاک دارایی‌های ثابت در سال‌های متوالی مستهلک خواهند شد. پس از تعیین ارزش اولیه راکه باید مستهلک کرد، عواملی راکه باید برآورد نمود، عبارت‌اند از:

۱. عمر مفید دارایی

۲. الگوی تخصیص ارزش دارایی بر روی سال‌های عمر مفید آن.

معمولاً در مورد این دارایی‌ها چیزی به نام ارزش اسقاط وجود ندارد و اگر وجود داشته باشد مقدار آن بی‌اهمیت خواهد بود.

دارایی‌های نامشهود با عمر محدود. حق اختراع، حق انتشار و حق استفاده از مکان خاص دارای عمر مفید قانونی هستند و به ندرت امکان دارد که عمر مفید آنها به بیش از عمر قانونی برسد. اگر شرایط به گونه‌ای باشد که دارایی نامشهود در پایان عمر قانونی خود دارای ارزش باشد، این مبلغ را باید بر مبنای عمر مفید آن مستهلک کرد. ولی اغلب شرکت‌ها از عمر قانونی دارایی‌های نامشهود استفاده می‌کنند و بر این باورند که اگر تحت حمایت قانونی قرار نگیرند، ارزش این نوع دارایی‌ها پس از عمر قانونی به گونه‌ای نیست که بتوان از یک جدول استهلاک استفاده کرد (و در این مورد اقدامی بـه عـمل آورد). معمولاً عمرمفید دارایی‌های نامشهود از عمر قانونی آنها کمتر است و این به سبب وضع تقاضای بازار یا منسوخ یا نایاب شدن دارایی مزبور می‌باشد. هنگامی که وضع بدین‌گونه است، عمر مفید دارایی می‌تواند به عنوان یک عامل تعیین‌کننده مورد توجه قرار گیرد. برای مثال، روش متداول این است که صاحب حق انتشار یک اثر ادبی در طی دورهٔ قانونی از این حق استفاده کند. برای مثال، بیشتر کتابهای درسی ظرف مدت ۵ سال یا کمتر منسوخ می‌شوند. ولی اگر کتاب تجدیدنظر شود، می‌توان ارزش اولیهٔ آن را به دورهٔ پنج سالهٔ دوم، سوم و حتی به پانزدهم رسانید. دارایی‌هایی که پس از اول نوامبر ۱۹۷۰ خریداری شده‌اند نمی‌توانند بیش از ۴۰ سال عمر مفید داشته باشند. در مورد علامت تجاری هم همین وضع صادق است در حالی که می‌توان هر ۲۰ سال یک‌بار (و برای دورهٔ نامحدود) آن را تمدید کرد.

تعیین عمر مفید دارایی‌های نامشهود مشکل است. هر دارایی نامشهود تقریباً منحصر به فرد است، بنابراین تجربه نمی‌تواند کمکی بنماید. همچنین تصمیم‌گیری در مورد هزینهٔ سرمایه‌ای، دربارهٔ دارایی‌های نامشهود هم دارای فرمول دقیقی نمی‌باشد. در نتیجه، رویهٔ استهلاک باعث می‌شود تا روشی مورد استفاده قرار گیرد که بتوان سود را در سالهای پیاپی هموار ساخت و مانع از نوسان سود (به سبب خرید دارایی‌های نامشهود منجر به فعالیت‌های عملیاتی متفاوت جاری) شد. اگر برای پیش‌بینی از عدد متعلق به سود خالص استفاده شود، فرایند هموارسازی می‌تواند مؤثر واقع شود، ولی مسئله در این است که تخصیص اقلام ضابطه‌مند نیست و از این بابت نمی‌توان به سرمایه‌گذاران و بستانکاران اطلاعات مفید (مهم و اثرگذار) ارائه کرد.

همانند مستهلک کردن دارایی‌های مشهود، تصور بر این است که الگوی استهلاک دارایی‌های نامشهود در صورتی مناسب است که بتوان درآمدهای مورد انتظار را به منافع حاصل از این نوع دارایی‌ها مرتبط ساخت. امکان دارد منافع حاصل از حق اختراع به چندین عامل اقتصادی بستگی داشته باشد، که از آن جمله است اثر ناشی از رویدادهای رقابتی و پیشرفت‌های فناوری. هریک از موارد را باید با توجه به شرایط خاص و انتظارات مربوطه مورد توجه قرا رداد. در مورد حق انتشار، اغلب منافع حاصل از این دارایی طی چند سال نخست افزایش و سپس ناگهان کاهش شدید می‌یابد. اگر اثر مزبور مورد تجدیدنظر قرار گیرد، در آن صورت می‌توان بهای تمام‌شدهٔ اولیه را طی سالهای بعدی مستهلک کرد (پس از تجدیدنظر در اثر مربوطه). از آنجا که در مورد بیشتر دارایی‌های نامشهود نمی‌توان رابطهٔ معقولی بین دارایی و منافع حاصل مشخص کرد (که این امر به سبب روابط متقابل سایر دارایی‌های شرکت است) بیانیهٔ شمارهٔ ۱۷ از هیئت اصول حسابداری مقرر کرده است که در این موارد استهلاک به روش خط مستقیم منظور شود، مگر اینکه بتوان ثابت کرد که سایر روش‌های استهلاک بتوانند مناسب‌تر باشند.

به سبب درجهٔ بالایی از عدم اطمینان (در مورد دوره‌هایی که می‌توان از وجود این نوع دارایی‌ها منافعی به دست آورد) احتمال زیادی وجود دارد که انتظار بهره‌مند شدن از منافع حاصل از دارایی‌های نامشهود، بیش از دارایی‌های ثابت، تغییر کند. از این رو، هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شمارهٔ ۱۷ مقرر می‌کند که اگر تغییر در عمر مفید مورد انتظار دارایی شدید باشد، بهای تمام‌شدهٔ مستهلک نشده را باید بر روی عمر مفید تجدیدنظر شده سرشکن کرد و به آن سالها تخصیص داد (البته این دورهٔ زمانی نباید به بیش از ۴۰ سال برسد). اگر ارزش دارایی کاهش شدید یابد، می‌توان کاهش ارزش دارایی را (در صورت سود و زیان) به عنوان زیان غیرمترقبه گزارش کرد. این توصیه‌ها با مفاد بیانیهٔ شمارهٔ ۲۰ از هیئت اصول حسابداری (در مورد تغییرات حسابداری) سازگار است.

توجه کنید که افزایش دادن ارزش دارایی‌های نامشهود، به هیچ وجه مجاز نیست. شرکتی که نتواند ارزش دارایی را برابر با ارزش بازار آن حفظ کند سود را مخدوش خواهد کرد. برای مثال، اگر در سال‌های نخست استهلاک دارایی نامشهود به شدت بالا رود، نمی‌توان از طریق افزایش دادن ارزش دارایی نامشهود این عمل نادرست را اصلاح کرد. بلکه باید استهلاک سالهای بعد را بدان اندازه کاهش داد که بتوان استهلاک سال‌های نخست را (که بیش از مقدار واقعی گزارش‌شده بودند) جبران کرد و اثر منفی آن را از بین برد. این شیوهٔ عمل باعث می‌شود که در سالهای بعدی هزینهٔ گزارش‌شدهٔ استهلاک به میزان زیادی کاهش یابد که در نتیجه سود خالص بسیار بیش از مقدار واقعی گزارش خواهد شد. این وضع باعث می‌شود که ساختار سنتی حسابداری دستخوش تزلزل شدید قرار گیرد.

دارایی‌های نامشهود با عمر مفید نامحدود. علامت تجاری، نام تجاری، هزینه‌های تأسیس و سرقفلی نمونه‌هایی از دارایی‌های نامشهود هستند که می‌توانند عمر نامشخصی داشته باشند و عمر

طبیعی آنها محدود نگردد. آیا باید آنها را مستهلک کرد؟ برخی بر این باورند که با توجه به ماهیت این نوع دارایی‌های نامشهود، باید عمر مفید آنها و روش استهلاک را بدون ضابطهٔ مشخصی (با توجه به تخصص مدیریت) تعیین کرد و در این مورد هیچ مبنای منطقی وجود ندارد. بدون وجود یک مبنای منطقی، عدد سود خالصی که گزارش می‌شود به هیچ وجه نمی‌تواند بر پایهٔ منطقی استوارتر از منطقی قرار گیرد که بر آن اساس عمر مفید و روش استهلاک دارایی مزبور تعیین شده است.

مستهلک کردن دارایی به شیوه‌ای منظم (سیستماتیک) براساس این دیدگاه قرار دارد که همهٔ دارایی‌های نامشهود منافعی به بار می‌آورند که می‌توان آنها را با درآمدهای آینده (طی یک دورهٔ زمانی معقول) تطبیق داد. با توجه به مورد خاص سرقفلی، برخی بر این باورند که اگر آن نشان‌دهندهٔ پرداخت مبلغی از بابت سودهای بیشتر آینده باشد، قیمت خرید براساس انتظارات مربوطه به دورهٔ خاصی قرار دارد که بتوان به سبب وجود این نوع دارایی به سودهای بیشتری دست یافت. اگر منافع حاصل از سرقفلی به ورای این دورهٔ معقول برسد، در آن صورت اساس فرض بر این پایه گذاشته می‌شود که از زمان خرید دارایی منافع مربوطه انباشته شده‌اند. از این رو، چنین استدلال می‌شود که سرقفلی خریداری شده باید با توجه به سرقفلی دیگری (خریداری نشده) منظور کرد و شیوهٔ عمل با آن سازگار باشد. بنابراین، مستهلک کردن سرقفلی بر این پایه قرار می‌گیرد که ارزش سرقفلی خریداری شده با گذشت زمان کاهش می‌یابد.

این همان موضعی است که هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شمارهٔ ۱۷ اتخاذ کرد و ابراز داشت که سرانجام همهٔ دارایی‌های نامشهود ارزش خود را از دست خواهند داد و از این رو باید آنها را در دورهٔ عمر مفید برآوردی که منافعی حاصل می‌کنند مستهلک کرد، ولی این دوره نباید به بیش از ۴۰ سال برسد. این عدد ۴۰ سال هیچ ضابطه‌ای ندارد و فقط از این دیدگاه می‌توان از آن دفاع کرد که دورهٔ مزبور به حد کافی طولانی است و در نتیجه سود هیچ دوره‌ای نمی‌تواند تغییر عمده‌ای (به وسیلهٔ این نوع هزینه) یابد. کاربرد دورهٔ ۴۰ ساله می‌تواند اثر ناشی از تخصیص سرقفلی بر اطلاعاتی که به سرمایه‌گذاران و بستانکاران می‌دهند خنثی کند و یا اثر این نوع اطلاعات را از بین ببرد. به بیان دیگر، اگرچه استهلاک دارایی‌های نامشهود نمی‌تواند اطلاعات مفیدی ارائه کند، اطلاعات ارائه شده را هم مخدوش نخواهد کرد و از این بابت زیانی به بار نخواهد آورد.

دورهٔ ۴۰ ساله برای مستهلک کردن سرقفلی چیزی نیست که مورد توافق همگان قرار گرفته باشد. برای مثال، مقام‌های بانکی و کمیسیون بورس و اوراق بهادار مقرر کرده‌اند که بانک‌ها و مؤسسه‌های اعتباری و صندوق‌های تأمین مسکن دارایی‌های نامشهودی را که دارای هویت مشخص نیستند، مانند سرقفلی، طی دوره‌ای که به بیش از ۲۵ سال نرسد مستهلک نمایند.[۱۳] باید دارایی‌های نامشهودی که دارای هویت مشخص هستند در دورهٔ کوتاه‌تر مستهلک کرد، این دوره نباید به بیش از ۱۰ تا ۱۵ سال

برسد. ***بنیاد تحقیقات حسابداری استرالیا*** برای سرقفلی یک دورهٔ حداکثر ۲۰ ساله، پیشنهاد کرده است. از سوی دیگر، شرکت‌ها و مؤسسه‌های بازرگانی بر این باورند که دوره‌های ۵۰ تا ۱۰۰ ساله می‌توانند مناسب‌تر باشند. از آنجا که برای تعیین یک موضع مشخص هیچ تئوری وجود ندارد، هر دوره‌ای که انتخاب شود به صورت فطری و طبیعی بدون ضابطه خواهد بود.

منظور کردن دارایی‌های نامشهود به صورت هزینهٔ دوره. نشریهٔ شماره ۱۰ از سلسله نشریه‌های مطالعات تحقیقات حسابداری دارای این دیدگاه است که باید سرقفلی را به عنوان کاهش حقوق صاحبان سهام منظور کرد. دلیل ارائه شده برای اتخاذ موضع مزبور این است: مبلغ پرداختی از بابت سرقفلی نشان‌دهندهٔ کاهش دارایی‌های جاری شرکت، به امید سودهای آینده است. بنابراین، ارزش ویژهٔ باقی‌مانده نشان‌دهندهٔ ارزش یکایک دارایی‌ها و حق مالکیت است که با گزارشگری شرکتی که درگیر خرید واحدهای تجاری دیگر نبوده است، سازگار می‌باشد. سفسطهٔ این شیوهٔ استدلال این است که کل قیمت خرید برابر است با مبلغی که از بابت سودها و جریان‌های نقدی آینده پرداخت می‌شود. مبلغی که بابت شرکت خریداری شده پرداخت می‌شود نشان‌دهندهٔ مبلغ سرمایه‌گذاری است، درست همانند مبلغی که از بابت خرید دارایی‌های اضافی برای یک شرکت در حال فعالیت پرداخت می‌شود.

نویسندگان کتاب به دلیل‌های دیگری با دیدگاه‌ها و توصیه‌های ارائه شده در نشریهٔ شمارهٔ ۱۰ از "سلسله تحقیقات مطالعات حسابداری" موافق‌اند. ولی پس از تاریخ خرید، نمی‌توان مدرک و شاهدی پیدا کرد مبنی بر اینکه ارائه سرقفلی در صورت‌های مالی به عنوان یک قلم دارایی بتواند به سرمایه‌گذاران و سایر گروه‌های ذی‌نفع و خوانندگان صورت‌های مالی اطلاعات مفیدتری ارائه کند. از دیدگاه تفسیری نمی‌توان سرقفلی را تفسیر کرد. گذشته از این چنین به نظر می‌رسد که با به کارگیری روش‌های بدون ضابطه برای مستهلک کردن سرقفلی و منظور کردن این هزینهٔ استهلاک در برابر سود نتواند اطلاعات معتبری ارائه کند، زیرا همان‌گونه که در فصل ۱۵ یادآور شدیم از دیدگاه رابطهٔ متقابل اقلام و همگونی یا تجانس رویدادهای مالی مسائلی به وجود می‌آید.

بیانیهٔ شماره ۱۷ از هیئت اصول حسابداری به صورتی روشن اجازه نمی‌دهد که بلافاصله پس از خرید، دارایی نامشهود را به عنوان هزینه دوره منظور کرد. اساس فرض مزبور بر این پایه قرار دارد که اگر دارایی نامشهود به بهای تمام‌شده خریداری شده باشد، در زمان خرید آن باید دارای چنین ارزشی باشد. هدف اصلی اعمال ممنوعیت مزبور این بوده است که اجازه داده نشود در فرایند تعیین ارزش دارایی‌ها یک نوع محافظه‌کاری منحصر به فرد اعمال و سود دوره‌های بعدی بیش از مقدار واقعی گزارش شود. هنگامی که مدارک و شواهد معقولی مبنی بر اینکه دارایی‌های نامشهود ارزش خود را از دست داده‌اند، وجود داشته باشد. براساس این بیانیه می‌توان کل ارزش آنها را یکجا به عنوان هزینه دوره منظور کرد

[زمانی که این کتاب در دست نوشتن بود، در متحدهٔ پادشاهی شرکت‌ها می‌توانستند بدین‌گونه عمل کنند.] شاید دارایی نامشهود ارزش خود را از دست بدهد، زیرا هنگام خرید دارایی اشتباهی رخ داده است و در نتیجه ارزش دارایی نامشهود بیش از مقدار واقعی تعیین‌شده است. به محض پی‌بردن به این اشتباه، باید زیان ثبت شود و انتقال زیان به دوره‌های آتی به هیچ وجه قابل توجیه نیست. همچنین زمانی که در تعیین ارزش یک قلم دارایی غیرپولی در ازای یک دارایی نامشهود اشتباهی رخ دهد ارزش دارایی نامشهود بیش از مقدار واقعی منظور خواهد شد که به محض پی بردن به این اشتباه باید بی‌درنگ آن را حذف کرد [به عنوان هزینه دوره از درآمد کم کرد].

نگهداری سرقفلی. بسیاری بر این باورند که عمر مفید دارایی‌های نامشهود، همانند دارایی‌های مشهود، محدود است مگر اینکه برای نگهداری و جایگزینی آنها به صورت مستمر هزینه کرد. حتی هزینه‌های اولیهٔ سازمان نیاز به مخارج بعدی دارد که باید در هر دوره تجدید سازمان کرد و بیشتر آنها با سرقفلی و عملیات جاری رابطهٔ متقابل دارد. ولی نمی‌توان زمانی را مشخص کرد که باید یک قلم دارایی را با دارایی دیگری جایگزین نمود و حتی اگر به گذشته هم برگردیم باز هم‌چنین کاری امکان‌پذیر نمی‌باشد. وجود چنین وضعی باعث می‌شود که ارزش اولیه دارایی در دفاتر باقی بماند و هزینه‌های نگهداری یا جایگزینی را به حساب سود جاری بدهکار کرد. نباید هیچ هزینهٔ استهلاکی منظور کرد، زیرا اگر برای نگهداری اقلام هزینه‌هایی به مصرف برسند، ارزش اولیهٔ دارایی حفظ خواهد شد.

دیدگاه دیگری که مشابه دیدگاه بالاست به مشکل عمدهٔ دیگری اشاره می‌کند که در مورد مستهلک کردن دارایی‌های نامشهود وجود دارد. اگر قرار باشد برای نگهداری یک قلم دارایی هزینه‌های جاری منظور شود و همزمان با آن هزینهٔ استهلاک از درآمد دوره کم گردد، در آن صورت هزینه مضاعف از سود دوره کم می‌گردد (البته در دوره‌ای که دارایی مورد نظر مستهلک می‌شود). این فرایند مشابه منظور کردن هزینهٔ جایگزینی دارایی و کم کردن آن از سود است، در حالی که (در همان زمان) بهای تمام‌شدهٔ تجهیزات و دارایی اولیه مستهلک می‌شود. اگر شرکت اجازه داشته باشد که هزینه‌های جایگزینی را به عنوان هزینهٔ دوره منظور کند، در آن صورت مستهلک کردن بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ دارایی نمی‌تواند اقدام معقولی باشد؛ و اگر مستهلک کردن دارایی کاری معقول است در آن صورت باید بهای تمام‌شدهٔ دارایی جایگزین شده را به عنوان هزینه سرمایه (دارایی) منظور کرد.[۱۲]

منظور کردن هزینه‌های جایگزینی به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) و مستهلک کردن کل بهای تمام‌شدهٔ دارایی‌های نامشهود در طی چند سال باعث می‌شود که در عمل بتوان منافع حاصل از این نوع دارایی‌ها را طی چند سال به عنوان هزینه دوره از درآمدهای این سالها کم کرد. ارزش دارایی‌های جایگزین را نمی‌توان به راحتی تعیین کرد، از این رو شاید مناسب‌ترین، یا دست کم، راحت‌ترین روش

این باشد که بدون مستهلک کردن بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ دارایی، هزینه‌های جایگزینی را (در دوره‌های متوالی) به عنوان هزینهٔ دوره منظور کرد. منظور کردن دارایی نامشهود بر مبنای بهای تمام‌شدهٔ آن و از سوی دیگر منظور کردن هزینه‌های نگهداری، تعمیرات و هزینه‌های جایگزینی در محاسبه سود هر دوره، درست همانند این است که یک قلم دارایی نامشهود را بر مبنای روش جایگزینی مستهلک نماییم. ولی، کاربرد این روش در مورد دارایی‌های نامشهود، در مقایسه باکاربرد استهلاک برای دارایی‌های ثابت مناسب‌تر است، زیرا جایگزینی در مورد دارایی‌های نامشهود یک فرایند مستمر است، ولی در مورد دارایی‌های ثابت حالت موردی و غیرتکراری دارد. از این رو، می‌توان هزینه‌های جایگزینی را به صورت نسبتاً یکسان به حساب درآمدهای همهٔ دوره‌ها منظور کرد (نوعی همسان‌سازی انجام خواهد شد). همچنین روش مزبور بدان سبب دارای مزیت یا برتری است که همانند روش کاربرد اولین صادره از آخرین وارده باعث می‌شود که مبالغی براساس هزینه‌های جاری از درآمد هر دوره کم کرد. نقاط ضعف عمدهٔ روش مزبور از این قرار است:

۱. اگر از طریق هزینه‌های جاری ارزش دارایی نامشهود رو به افزایش باشد، مبلغی که به عنوان هزینه در دورهٔ جاری از درآمد کم می‌شود، بسیار زیاد خواهد شد و اگر ارزش دارایی نامشهود در همان سطح اولیه باقی نماند عکس قضیه رخ خواهد داد.
۲. در مورد کاربرد روش اولین صادره از آخرین وارده، ارزش دارایی نامشهود به سرعت کاهش می‌یابد (به اصطلاح دارایی مزبور منسوخ یا ناباب می‌شود) و عدد مزبور نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ مبلغی باشد که باید در دروه‌های آینده از درآمد هر دوره کم کرد.
۳. منظور کردن هزینه‌های جاری در برابر درآمد باعث می‌شود که مدیریت درصدد نوعی حساب سازی برآید.
۴. کاربرد روش مزبور باعث می‌شود که نتوان هزینه‌های هر دوره را با منافع دریافتی و یا با درآمدهای هر دوره مقایسه کرد.

مستهلک کردن سرقفلی منفی. هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شمارهٔ ۱۶ مقرر کرده است که پس از شناسایی سرقفلی منفی باید آن را به صورت منظم، در دوره‌های آتی، مستهلک کرد و از درآمدهای هر دوره کم نمود. *کمیتهٔ استانداردهای حسابداری بریتانیا* توصیهٔ همانندی کرد. نشریهٔ شمارهٔ ۱۰ از *سلسله نشریه‌های تحقیقات حسابداری* دارای همین موضع است و ابراز می‌نماید که برای بهبود سازمان و کارآیی شرکت باید سرقفلی منفی را به صورت هزینهٔ دوره (در سال‌های آتی) منظور کرد. آنها سرقفلی منفی را به عنوان یک قلم بدهی طبقه‌بندی می‌کنند و از طریق منظور کردن *مخارج آینده* به حساب سرقفلی (و نه به حساب *هزینهٔ دوره*) درصدد برمی‌آیند این بدهی را کاهش دهند. ولی *افزایش کارآیی سازمان* چیزی

نیست که بتوان آن را در قالب تعریف یک بدهی توجیه کرد. همچنین از آنجاکه هر نوع هزینهٔ دوره‌ای به حساب این **بدهی** بدهکار می‌شود، در نتیجه مدیر ناگزیر خواهد شد از روش‌هایی استفاده کند که بدون ضابطه‌اند و گاهی هم با توجه به نوع هوسی که وی دارد این نوع روش‌ها تعیین خواهد شد.

از آنجاکه مازاد ارزش خالص دارایی‌ها نسبت به بهای تمام‌شده را به حساب ***واحد تجاری اصلی*** منظور می‌کنند، این اقدام می‌تواند در قالب یک خرید تلقی شود یا اینکه ارزش کل خالص دارایی‌ها بیش از مقدار واقعی گزارش شود که در نتیجه نمی‌توان هیچ مبنای **منطقی**، ***معقول و منظم یا سیستماتیک*** پیدا کرد تا بر آن اساس این مبلغ را به دوره‌های آینده **تخصیص** داد و از درآمدهای هر دوره کم کرد. بدون آگاهی از معنی ***اقلام بستانکار انتقالی*** نمی‌توان از هیچ یک از روش‌های **تخصیص** استفاده کرد (هیچ روش استهلاکی نمی‌تواند براساس منطق قرار گیرد). گذشته از این، از آنجاکه بیشتر شرکتها این ***بستانکار انتقالی*** را به صورت یک بدهی یا یکی از اقلام حقوق صاحبان سهام گزارش نمی‌کنند، وجود این قلم ***دارایی یا بدهی*** (در ترازنامه) نمی‌تواند هیچ معنی و مفهومی داشته باشد. از این رو، منظور کردن این مبلغ به عنوان هزینهٔ استهلاک به حساب درآمدهای هر دوره فقط از این دیدگاه قابل توجیه است که شرکت درصدد برمی‌آید آثار ناشی از این خرید را **هموار** سازد. از آنجاکه طبقه‌بندی یک قلم ***بستانکار انتقالی و استهلاک*** آن به گونه‌ای نیست که بتوان در مورد صورت‌های مالی هیچ نوع اطلاعاتی به استفاده‌کنندگان ارائه کرد، وجود این اقلام و شیوهٔ مستهلک کردن آنها باعث مطرح شدن پرسش‌های بیشتری خواهد شد و نه اینکه بتوان بدین وسیله به پرسش‌های مطرح پاسخ داد.

دیدگاه مزبور بیانگر این است که در مقایسه با منظور کردن این دارایی مزبور به عنوان یک قلم هزینه سرمایه‌ای و تخصیص دادن آن به دوره‌های آتی، راه بهتر این است که در همان دوره آن را به حساب سود انباشته یا صرف سهام منظور کرد. در نشریه شمارهٔ ۱۰ از ***سلسله تحقیقات حسابداری*** نیز این روش ارائه شده است، اگرچه روش مزبور از دیدگاه نظری (تئوریک) چندان قابل توجیه نیست، ولی در مقایسه با سایر روش‌ها نمی‌تواند اطلاعات گمراه‌کننده‌تری ارائه کند (البته اگر خالص قیمت خرید در تاریخ خرید اعلام شود و اطلاعات مربوطه افشا گردد). اگر مدیریت نتواند برای کاری که انجام می‌دهد دلیلی موجه ارائه کند، در آن صورت تنها براساس این دلیل که از سیستم گزارشگری ثبت دو طرفه استفاده می‌شود نمی‌توان این مبلغ (یا مبالغ) را در صورت سود و زیان گزارش کرد.

پرسش‌های این بخش

۱. سه مبنا ارائه کنید که بتوان بدان وسیله مقدار سرقفلی را تعیین کرد.
۲. نشریهٔ شماره ۴۳ از *خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری* برای تعیین ارزش یک قلم دارایی نامشهود با هویت مشخص روشی ارائه می‌کند. آن چه روشی است؟
۳. استانداردهای کنونی برای حق اختراع که در یک شرکت به وجود آمده است چه ارزشی قائل هستند و چگونه می‌توان از این موضع دفاع کرد؟
۴. بهای تمام‌شدهٔ یک حق اختراع را برای چه دوره‌ای از زمان می‌توان مستهلک کرد؟ آن را توضیح دهید.
۵. سرقفلی خریداری‌شده را برای چه دوره‌ای از زمان می‌توان مستهلک کرد؟ آن را توضیح دهید.

پرسش‌های مطرح و کاربرد قواعد کلی حسابداری

کاربرد قواعد کلی حسابداری مربوط به دارایی‌های نامشهود در مورد شرایط خاص ایجاب می‌کند که مدیریت و حسابداران براساس نوع قضاوت خود عمل نمایند. هرگاه شیوهٔ عمل بر پایهٔ قضاوت ارائه‌کنندگان صورت‌های (اطلاعات) مالی قرار گیرد، این گزارشات مالی باید در مورد روش منتخب و دلیل کاربرد آن اطلاعات کامل افشا کنند. همان‌گونه که در فصل ۸ یادآور شدیم، متأسفانه مدیریت تمایلی ندارد در مورد روش‌های گزارشگری خود اطلاعات کامل افشا کند و در این مورد دلیل‌هایی ارائه می‌نماید. در نتیجه این الزام به وجود آمده است که برای همگونی یا همسان‌سازی گزارشات از قواعدی استفاده شود که به اصطلاح ضابطه‌مند نمی‌باشند. در زیر دربارهٔ برخی از این قواعد بحث می‌نماییم.

صدور پروانه فعالیت (جواز کار)

استاندارد شمارهٔ ۳ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد مسائل حسابداری خاص مطرح در رسانه‌ها (سازمان‌های سخن‌پراکنی) بحث می‌نماید. معمولاً سازمان‌های سخن‌پراکنی با بستن قرارداد حق پخش برنامه‌هایی مانند فیلم‌های کارتونی یا مسابقه‌های فصلی فوتبال جواز صادر می‌نمایند و در ازای صدور این جواز (در همان آغاز کار) مبلغ مشخصی دریافت می‌کنند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است که اگر جواز مزبور دارای شرایط زیر باشد باید آن را به عنوان یک قلم

دارایی نامشهود (و نه به عنوان یک قلم پیش‌پرداخت هزینه) منظور کرد:

۱. اگر هزینهٔ اجرای این برنامه مشخص باشد و یا بتوان مقدار آن را به صورتی معقول، تعیین کرد.

۲. اگر مطالب این برنامه که مورد قبول صادرکنندهٔ جواز قرار گرفته است با شرایط مندرج در قرارداد منطبق باشد.

۳. اگر این برنامه برای نخستین بار پخش می‌شود.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی دست به نوعی مصالحه و سازش زد و اجازه داد که این نوع دارایی‌ها به صورت ارزش فعلی یا ناخالص ارزش گزارش شوند (اگرچه منظور کردن آنها بر مبنای ناخالص ارزش با بیانیهٔ شمارهٔ ۲۱ از هیئت اصول حسابداری در تضاد مستقیم است). ارزش فعلی این اقلام (هزینهٔ سرمایه‌ای) در طول دوره‌ای که برنامه پخش می‌شود، مستهلک خواهد شد و با توجه به منافع حاصل از اجرای این برنامه‌ها، روش مزبور می‌تواند بسیار آرمانی و مطلوب باشد ولی اگر نتوان در دوره‌های مربوطه به منافع مورد نظر دست یافت، در آن صورت باید بهای تمام‌شده را بـه صـورت متناسب، بر روی دوره‌های زمانی که برنامه به نمایش گذاشته می‌شود، سرشکن کـرد. هـمانند سـایر دارایی‌ها، باید ارزش جواز متعلق به نمایش برنامه را، هرچند مدت یک‌بار، مورد تجدیدنظر قرار داد و اگر ارزش آن از **هزینهٔ *سرمایه‌ای*** کمتر شده است، باید ارزش آن را (در دفاتر) کاهش داد.

جواز باشگاه ورزشی

بیشتر باشگاههای ورزشی خصوصی هستند (در امریکا)، بـنابرایـن نـمی‌توان بـه راحـتی مـتوجه شیوه‌ای شد که آنها گزارشات مالی خود را تهیه می‌کنند. با وجود این، با توجه به نتیجهٔ تحقیقات انجام شده و با مراجعه به گزارشات مالی باشگاه ورزشی ***بوستون سل‌تیکس***، یعنی باشگاهی که در زمان کنونی به صورت یک شرکت سهامی درآمده است، می‌توان متوجه چندین مسئله شد. نخست هـنگامی کـه باشگاهی به فروش برسد، ۵۰ درصد قیمت خرید را می‌توان به حساب بازیکنان زبده گذاشت. مبلغی را که به حساب بازیکنان می‌گذارند (به آنها نسبت می‌دهند) مشـابه سـرقفلی است و مـی‌توان هـمانند سرقفلی منظور کرد و از این رو باید آن را همانند یک قلم دارایی مشهود یا دارایی نامشهود مستهلک کرد. نتیجهٔ کار به صورتی درمی‌آید که آن را **استهلاک خدمات اولیه**[1] می‌نامند. دوم، زمانی که با یک بازیکن جدید قراردادی امضا شود، اصولاً ارزش فعلی این قرارداد را در دفاتر ثبت می‌کنند. این رویداد مالی را ***حقوق و مزایای انتقالی***[2] می‌نامند. با توجه به سالهایی که بازیکن مزبور در باشگاه بازی خواهد کرد این مبلغ را به روش مبتنی بر نرخ بهره مستهلک می‌نمایند. (بدیهی است که نخست باید این مبلغ برابر با

1. Initial - roster depreciation
2. deferred compensation fund

ارزش فعلی قرارداد ثبت شده باشد)[۱۵]

حق انحصاری فعالیت ورزشی در محدودهٔ مشخص به صورت حقی است که خریداری می‌شود. در مورد فوتبال، *سازمان ملی فوتبال* این حق را ارائه می‌کند و به صاحب تیم، طرف قرارداد، حق انحصاری می‌دهد که در یک حوزهٔ جغرافیایی مشخص فعالیت کند [حق مزبور به صورت انحصاری به صاحب باشگاه داده می‌شود]. حق انحصاری فعالیت در یک حوزهٔ جغرافیایی (مانند جواز دایر کردن یکی از فروشگاههای ساندویچ‌فروشی مک‌دونالد برای طرف قرارداد، خریدار حق مزبور) این امکان به وجود می‌آورد که از نام و نشان شرکت اصلی و محصولات آن استفاده کند و در سایهٔ شهرت آن شرکت منافعی به دست آورد. معمولاً مبلغی را که نخست (هنگام بستن قرارداد) پرداخت می‌کنند به صورت یک نوع هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور می‌نمایند و این مبلغ باید ظرف مدت کمتر از ۴۰ سال مستهلک شود، حتی اگر منافع حاصل از یک چنین حقی برای همیشه به دست آید [مادام‌العمر باشد]. باشگاههای ورزشی که از نوع شرکتهای خصوصی هستند الزامی ندارند که اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری را رعایت کنند. برای مثال، جناب *بام‌برایت* مالک باشگاه *دالاس کابوی* که برای گرفتن حق انحصاری مبلغ ۸ میلیون دلار پرداخت کرده بود تصمیم گرفت که هیچ گاه آن را مستهلک نکند، زیرا بر این باور بود که باشگاه و حق مزبور عمر دائمی خواهند داشت.

هزینه‌های تحقیق و توسعه

اگر فعالیت‌های مربوط به تحقیق و توسعه در راستای تولید محصولات جدید، بهبود محصولات قدیمی یا کاهش دادن هزینه‌های عملیاتی آینده انجام شود، انتظار بر این است که از محل این نوع هزینه‌ها در دوره‌های آینده (و نه فقط در دورهٔ جاری) منافعی به دست آید. از آنجا که انتظار بر این است که از *دانش* به دست آمده بتوان در دوره‌های آینده منافعی به دست آورد، بنابراین می‌توان این دانش را به عنوان یک قلم دارایی شرکت یا افزایش در ارزش کل دارایی‌های کنونی شرکت به حساب آورد. از این رو، با توجه به اصل تطابق، باید هزینه‌های تحقیق و توسعه را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد و طی دوره‌ای که از محل وجود آن منافعی به دست خواهد آمد، مستهلک نمود. اگرچه مدت زمانی که این منافع به دست خواهد آمد مشخص نیست، طرفداران اصل تطابق بر این باورند که مستهلک کردن استهلاک بسیار بهتر از این است که کل هزینه را در همان دوره (به عنوان یک قلم هزینهٔ جاری) منظور کرد، زیرا اعمال نوعی قضاوت ذهنی در برآورد یک دورهٔ زمانی بسیار بهتر از این است که براساس قاعده‌ای که هیچ ضابطه‌ای ندارد این مبلغ را در همان دوره به صفر رسانید.[۱۶] همچنین تصور بر این است که منظور کردن این نوع هزینه‌ها به عنوان یک قلم دارایی و سپس مستهلک کردن آنها اقدام بهتری است، زیرا اگر این هزینه‌ها در همان دوره به عنوان هزینهٔ جاری منظور شوند باعث خواهند شد که سود خالص

دوره کاهش شدید یابد. چنین اقدامی باعث خواهد شد که نتیجهٔ معکوس به بار آید. اگرچه این وضع می‌تواند صادق باشد، یعنی، شرکتی که برای تحقیق و توسعه مبلغ زیادی هزینه کند می‌تواند آیندهٔ بسیار مطلوب‌تری داشته باشد و شرکتی که هیچ هزینه‌ای از بابت تحقیق به مصرف نرساند احتمالاً محکوم به فنا خواهد شد. از این رو، اگر الزام باشد که هزینهٔ تحقیق و توسعه به صورت هزینه دوره منظور شود، در آن صورت مدیران دارای این انگیزه خواهند شد که در کوتاه‌مدت هزینه‌های تحقیق و توسعه را کاهش دهند و سود خالص را بیشتر گزارش کنند و این در حالی است که برای حفظ موقعیت شرکت در بازار و یا افزایش کارآیی، شرکت نیاز به تحقیق بیشتری دارد.

به جای اینکه همهٔ هزینه‌های تحقیق و توسعه به صورت هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور و سپس طی چند سال مستهلک شود، روش متداول این است که هزینه‌های عمومی تحقیق و توسعه را به عنوان هزینهٔ جاری منظور می‌کنند و فقط هزینه‌های تحقیق مربوط به پروژه‌های خاص که انتظار می‌رود جریان‌های خالص درآمد به وجود آورند به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور می‌نمایند.[۱۷] این پروژه‌های خاص را همانند سرمایه‌گذاری در دارایی‌های ثابت منظور می‌نمایند و شیوهٔ مستهلک کردن این نوع دارایی‌ها مشابه استهلاک دارایی‌های ثابت است، زیرا با توجه به مطالب فصل ۱۵ جریانی از درآمد (در دوره‌های آینده) به وجود می‌آورند.

موضعی که هیئت استانداردهای حسابداری مالی در استاندارد شمارهٔ ۲ اتخاذ کرد بدین گونه بود که همهٔ هزینه‌های تحقیق و توسعه را باید در همان دوره‌ای که به مصرف می‌رسند به عنوان هزینهٔ جاری منظور کرد، به استثنای هزینه‌های تحقیق و توسعه که طبق قرارداد برای دیگران انجام می‌شود. دیدگاه و توصیهٔ مزبور بر پایهٔ این ادعا قرار دارد که نمی‌توان بین هزینه‌های تحقیق و توسعه و منافعی که در آینده به دست می‌آید هیچ رابطهٔ علت و معلولی برقرار کرد. همچنین دیدگاه مزبور بر این پایه قرار دارد که نمی‌توان دارایی حاصل از هزینه‌های سرمایه‌ای را از این دیدگاه تفسیر کرد، زیرا آن نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ ارزش منافع خاصی باشد که در آینده به دست خواهند آمد و حتی اگر چنین منافعی وجود داشته باشند، نمی‌توان مقدار آنها را تعیین کرد. همچنین موضع هیئت استانداردهای حسابداری مالی بر این پایه قرار داشت که اطلاعات مربوط به منظور کردن هزینه‌ها به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) نمی‌تواند هیچ نوع فایده‌ای (به خوانندگان صورت‌های مالی) برساند. هیئت مزبور تحت تأثیر نتیجهٔ تحقیقی قرار گرفته بود که بر روی تحلیلگران اوراق بهادار و سرمایه‌گذاران انجام شده بود و نشان می‌داد که از دیدگاه آنها برای ارزیابی توان بالقوهٔ سودآوری شرکت این نوع اطلاعت نمی‌تواند مفید باشد. گذشته از این، هیچ شاهد و مدرکی در دست نبود که منظور کردن هزینه‌های تحقیق و توسعه به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) می‌تواند بر توان افراد در راستای پیش‌بینی مبلغ یا تغییر نرخ بازده آینده شرکت بیفزاید. فراتر اینکه، منظور کردن هزینه‌های تحقیق و توسعه به عنوان هزینه دوره با فرضیهٔ بازارهای کارآ سازگار است

(زیرا شرکت در رابطه با مبلغ و نوع هزینه‌ها اطلاعات کامل افشا می‌نماید).

متأسفانه، افشای اطلاعات مربوط به هزینه‌های تحقیق و توسعه فقط به مبلغی محدود می‌شود که به اصطلاح بهای تمام‌شدهٔ این نوع فعالیت می‌باشد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده بود که باید اطلاعات زیر افشا شود:

۱. ماهیت، جایگاه و بهای تمام‌شدهٔ هریک از پروژه‌های تحقیق و توسعه.
۲. ماهیت و جایگاه حق اختراع.
۳. پیش‌بینی‌های مربوط به محصولات یا فرایندهایی که بهبود خواهند یافت.
۴. فلسفه شرکت در مورد تحقیق و توسعه.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی دست از این موضع برداشت، زیرا شرکتها مدعی شدند که این اطلاعات خصوصی و محرمانه است و ورای محدوده و گسترهٔ اطلاعات مالی قرار دارد.[۱۸] در واقع، بدون تردید بیشتر این اطلاعات به شرکتهای رقیب می‌رسید (از طریق شبکه‌های کاری). تنها مالکان شرکتها (سهامداران) از این نوع اطلاعات محروم می‌ماندند. و این هم یکی دیگر از نمونه‌هایی است که مقررات نارضایت‌بخش که به صورت ناهمگون (غیراستاندارد) جایگزین مقررات رضایت‌بخش می‌شوند که فرایند افشا می‌تواند منشأ آن باشد. همچنین این نمونهٔ دیگری از حق مردم به آگاهی است که تحت‌الشعاع توان شرکت در محرمانه نگه داشتن اطلاعات قرار می‌گیرد.

منظور کردن هزینه‌های تحقیق و توسعه در همان دوره باعث می‌شود که محاسبهٔ سرقفلی موجب نوعی وسوسه شود. لازم به یادآوری است که هنگام خرید یک شرکت سرقفلی برابر است با مازاد مبلغ پرداخت‌شده نسبت به مجموع ارزش یکایک اقلام (دارای هویت مشخص) خریداری شده. هزینهٔ تحقیق و توسعه یک قلم دارایی مشخص (با هویت متعلق به خود) است که از این دیدگاه مطرح می‌شود. از این رو، خریدار شرکت ناگزیر می‌شود ارزش تحقیق و توسعه انجام شده به وسیلهٔ شرکت را تعیین نماید. پس از تعیین این عدد و محاسبهٔ مبلغ باقی‌مانده (سرقفلی)، در اجرای استاندارد شمارهٔ ۲ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی این قلم دارایی که به صورت هزینهٔ تحقیق و توسعه است در همان زمان از درآمد دوره کم می‌شود.

جامعهٔ بین‌المللی حسابداری مقررات هیئت استانداردهای حسابداری مالی را رعایت نکرده است. کمیتهٔ مزبور در استاندارد شمارهٔ ۹ (از استانداردهای بین‌المللی حسابداری) دیدگاهی ابراز داشت که مورد تأیید نویسندگان کتاب است، مبنی بر اینکه اگر شرکت بتواند ثابت کند که از دیدگاه فنی و بازرگانی اگر امکان تولید محصول و به کارگیری فرایند وجود داشته باشد و نیز شرکت دارای منابع لازم برای عرضه کردن و به فروش رساندن محصول و فرایند مورد بحث داشته باشد... (آن‌گاه)... روش معقول و مناسب این است که هزینه‌های تحقیق را به صورت هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد و آن را در

دوره‌های آینده مستهلک نمود.[۱۹] یکی از دیدگاههای موافق منظور کردن هزینهٔ تحقیق و توسعه به عنوان هزینهٔ سرمایه (دارایی) این است که مدیریت دارای نوعی انگیزه می‌شود تا هزینه‌های تحقیق و توسعه را به عنوان یک قلم دارایی استراتژیک مورد توجه قرا ردهد (و نه اینکه آن را از دیدگاه یک قلم هزینهٔ جاری به حساب آورد). بسیاری بر این باورند که منظور کردن هزینه‌های تحقیق و توسعه به صورت هزینه جاری باعث می‌شود که مدیریت تمایلی به مصرف رساندن این نوع هزینه‌ها نداشته باشد، ولی کسی هم نتوانسته است چنین دیدگاهی (با ارائه دلیل) به صورت قطعی ابراز نماید.

نرم‌افزار

در حالت خاص نرم‌افزار، هیئت استانداردهای حسابداری مالی موضع پیشین خود را تغییر داده و با منظور کردن این نوع هزینه‌ها به حساب هزینه سرمایه‌ای (دارایی) موافق است. دیدگاه هیئت با دیدگاه و موضع جامعهٔ بین‌المللی حسابداری همسو است. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در استاندارد شمارهٔ ۸۶ مقرر کرد که هزینه‌های مربوط به نرم‌افزار رایانه را که باید به فروش رسانید، اجاره داد و یا به شکل دیگری به عنوان یک قلم محصول مشخص به بازار عرضه کرد و سرانجام به عنوان بخشی از یک محصول یا فرایند در می‌آید به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور شود. موضع هیئت برای منظور کردن این قلم هزینه‌ها به عنوان هزینه سرمایه‌ای این است که شرکت توانسته است، از دیدگاه فنی یک قلم محصول (دارای هویت مشخص و متعلق به خود) تولید و عرضه کند.[۲۰] این دیدگاه همانند دیدگاه و جمله‌ها همانند کلماتی است که کمیتهٔ بین‌المللی استانداردهای حسابداری در استاندارد شمارهٔ ۹ ابراز کرد.

استاندارد مزبور فقط در مورد نرم‌افزار رایانه است، ولی می‌توان این اصل را در مورد سایر دارایی‌های نامشهودی که دارای این نوع اطلاعات باشند نیز به کار برد. برای مثال، به هزینه‌های مربوط به ایجاد یک پایگاه داده‌های بسیار بزرگ، همانند پایگاه داده‌هایی را که شرکتهای هواپیمایی در مورد زمان و برنامه‌های پرواز به کار می‌برند توجه کنید. همچنین به هزینه‌های مطالب آموزشی توجه نمایید. در زمان کنونی، بیشتر شرکتها هزینه‌های مربوط به تولید این منابع اطلاعاتی را به عنوان هزینه دوره منظور می‌کنند، زیرا بر این باورند که مفاد استاندارد شمارهٔ ۲ (از هیئت استانداردهای حسابداری مالی) را رعایت می‌کنند زیرا استاندارد مزبور مقرر کرده است که هزینه‌های توسعه را به عنوان هزینه دوره منظور کرد. از دیدگاه تئوری و مفاد استاندارد شمارهٔ ۸۶ (از هیئت استانداردهای حسابداری مالی) روش مناسبتر این است که این نوع هزینه‌ها را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد و آن را به دوره‌های بعد انتقال داد.

مفاد استاندارد شمارهٔ ۶۱ از هیئت اصول حسابداری دیدگاهی گسترده‌تر و مطلوبتر (قابل تأییدتر) به

دست می‌دهد که می‌توان بر آن اساس هزینه‌های دارایی نامشهود (با هویت مشخص) را به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد. مفاد استانارد مزبور در مورد گزارش کردن هزینه‌های شرکتها در زمینهٔ پایگاه‌های داده‌هایی است که آنها را **سند مالکیت**[1] می‌نامند. این شرکتها یک پایگاه داده‌ها به نام ***سند مالکیت شرکت*** تشکیل می‌دهند و آن در برگیرندهٔ هزینه‌های تاریخی همهٔ موادی است که می‌توانند بر سند ملکیت قطعاتی از زمین در یک حوزهٔ جغرافیایی خاص اثر بگذارند. این استاندارد اجازه می‌دهد که همهٔ هزینه‌های توسعه به صورت هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور شود. در این مورد و موردهای دیگر که هزینه‌ها به دوره‌های بعد انتقال می‌یابند، زمانی که دارایی مورد بهره‌برداری قرار گیرد فرایند انتقال هزینه‌ها به دوره‌های آینده متوقف خواهد شد. از این رو، مفاد استاندارد شمارهٔ ۶۱ و ۸۶ بیانگر این است که هیئت استانداردهای حسابداری مالی توانست استانداردهای خود را (در مورد تحقیق و توسعه) با استانداردهای بین‌المللی حسابداری سازگار نماید.

نام تجاری

استانداردهای شمارهٔ ۶۱ و ۸۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی به **حریم مقدس دیگری** نیز تجاوز می‌کنند، یعنی مقرر می‌نمایند که دارایی‌های نامشهود را فقط زمانی می‌توان شناسایی کرد که خریداری شوند. مفاد هر دو استاندارد در مورد شرایطی است که هزینه‌هایی که در درون شرکت به مصرف می‌رسد به عنوان یک قلم دارایی شناسایی شود. این دیدگاه باعث می‌شود تا پرسشی مطرح شود مبنی بر اینکه سایر منابع (دارایی) ایجادشده در درون سازمان را **نباید** شناسایی کرد؟ نام‌های تجاری مانند Coca Cola و Pepsi Cola از جمله منابع مهمی هستند که در این مقوله قرار می‌گیرند. این نام‌ها در سراسر دنیا شناخته شده‌اند، زیرا میلیون‌ها دلار صرف تبلیغ آنها می‌شود. در زمان کنونی این هزینه‌های تبلیغی به عنوان هزینه دوره منظور می‌شوند. ***بنیاد تحقیقات حسابداری استرالیا*** پیشنهاد کرد که روش حسابداری (در عمل) تغییر کند و اجازه داده شود که هزینه‌های مربوط به ایجاد نام تجاری به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای زیر عنوان ***نام تجاری*** گزارش شود.[۲۱] این پیشنهاد موجب بحثهای ضد و نقیض شد زیرا، در عمل اجرای این روش باعث می‌شود که شرکتها دارایی‌های نامشهود را شناسایی و گزارش کنند (البته زمانی که آنها دارای شرایط مشخص باشند و بتوان این اقلام دارایی را شناسایی و گزارش کرد).

در بحث از سرقفلی و به حداقل رساندن آن مسئلهٔ تعیین ارزش ***نام تجاری*** مطرح شد. برخی از

1. *title plant*

صاحب‌نظران پیشنهاد کردند که برای پرهیز از ***حساب‌های سرقفلی بدون هویت*** و بسیار زیاد شرکتها یک قلم دارایی نامشهود و با هویت مشخص به نام ***نام تجاری*** شناسایی و گزارش کنند. طرفداران این دیدگاه (شناسایی و گزارش کردن نام تجاری) بر این باورند که نام تجاری یک قلم دارایی مشخص، جداگانه، با هویت متعلق به خود و از دیدگاه قانونی مستقل است که می‌تواند موجب ایجاد منافعی برای مالک خود بشود. شرکتها تنها از طریق انتقال گواهی ***علامت تجاری*** که از دیدگاه قانونی تعیین‌کنندهٔ مالکیت نشان تجاری است می‌توانند این نشان را به دیگری منتقل نمایند.[۲۲] به صورتی گذرا، یک نام تجاری دارای چندین ویژگی دارایی‌های مشهود است. آنها از این قرارند: وجود یک بازار برای موارد گوناگون استفاده از این دارایی، دارای هویت جداگانه و سرانجام وجود اطمینانی معقول در مورد بازده ناشی از این قلم دارایی. با توجه به اینکه ***نشان تجاری*** از دیدگاه تعریف دارایی‌ها یک قلم دارایی به حساب می‌آید و نیز اینکه برخی از صاحب‌نظران مدعی هستند که آنها می‌توانند ارزش این قلم دارایی را تعیین کنند، شاید دلیلی وجود نداشته باشد که آن را شناسایی و گزارش نکرد.

پس از به وجود آمدن یک ***نشان تجاری*** باید فرایند منظور کردن هزینه‌های مربوطه به صورت دارایی را متوقف کرد و در آن زمان دورهٔ مستهلک کردن این نوع دارایی‌ها آغاز می‌شود. از این رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هزینه‌های تبلیغ را باید از دوره‌ای که به مصرف می‌رسند به دوره‌ای منتقل کرد که بنا بر فرض، می‌توان از وجود این نوع هزینه منافعی به دست آورد. ولی مسئلهٔ اصلی این است که نمی‌توان مشخص کرد که منافع مورد بحث در چه زمانی به وجود می‌آیند. راه حلی را که ***بنیاد حسابداری مالی*** ارائه کرد این است که هزینه‌های مربوط به نام تجاری را در یک دورهٔ ۲۰ ساله (بدون ضابطه) مستهلک نمود. با توجه به اینکه نام‌های تجاری به صورت مستمر مسیر توسعه و رشد می‌پیمایند، می‌توان این وضع را پیش‌بینی کرد که هزینه‌های تبلیغ به حساب ***نام تجاری*** بدهکار شوند و این هزینه‌ها را در طی یک دورهٔ ۲۰ ساله مستهلک کرد. در جایی که ***نام تجاری*** به وجود آمده است و در زمان کنونی وجود دارد ***بنیاد*** پیشنهاد می‌کند که آن را بر مبنای ارزشی که یک صاحبنظر مستقل تعیین می‌کند در ترازنامه گزارش کرد. این مقادیر را می‌توان، طی یک دورهٔ ۲۰ ساله مستهلک کرد.

کاستن از ارزش بازار دارایی‌های خریداری شده

هنگامی که شرکتی یک شرکت بخرد، یک حساب به نام ***حساب سرمایه‌گذاری*** در دفاتر شرکت خریدار به وجود می‌آید. برحسب سنت، دفاتر شرکت خریداری شده تغییر نمی‌کنند. هنگامی که شرکت درصدد تهیهٔ گزارشات مالی برآید این شرکت‌ها ادغام می‌شوند و ارزش بازار یکایک دارایی‌های خریداری شده جایگزین ***حساب سرمایه‌گذاری*** می‌شود. سرقفلی برابر است با تفاوت بین ***حساب***

سرمایه‌گذاری و *خالص ارزش بازار* یکایک *دارایی‌ها* (با هویت مشخص). از این رو، فقط در لحظهٔ ادغام باید سرقفلی را محاسبه کرد.

این قضیه مطرح شده است: زمانی که شرکتی خریداری شود، دارایی‌ها و بدهی‌های شرکت خریداری شده را باید بر مبنای ارزش بازار تعیین و گزارش کرد. به بیان دیگر، نباید منتظر زمانی شد که صورت حسابهای تلفیقی تهیه شود، بلکه باید شرکت خریداری شده را برای همیشه، بر مبنای ارزش جدید گزارش کرد [ارزش آن را تعیین نمود]. این روش را حسابداری مبتنی بر **کاستن ارزش بازار دارایی‌ها**[1] می‌نامند. فقط اگر قرار است صورت حسابهای شرکت تهیه و به مردم عرضه شود، از دیدگاه استفاده‌کنندگان از صورتهای مالی، تهیهٔ صورت حساب مبتنی بر کاستن از *ارزش بازار دارایی‌ها* می‌تواند با اهمیت و اثرگذار باشد. اگر شرکت برای همیشه در شرکت خریدار ادغام شود، مطرح کردن چنین مسئله‌ای نمی‌تواند هیچ نوع وجاهتی داشته باشد [از دیدگاه استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی این اطلاعات نمی‌توانند دارای اهمیت و اثرگذار باشند].

این قضیه زمانی موجب نگرانی کمیسیون بورس و اوراق بهادار شد که یک واحد تجاری اصلی اقدام به سرمایه‌گذاری اندک در شرکتهایی کرد که آنها را به صرف خریداری نموده بود. واحد تجاری اصلی با گزارش نکردن دارایی‌های واحد فرعی بر مبنای ارزش بازار می‌توانست این امکان را به وجود آورد که نرخ بازده واحد فرعی بسیار افزایش یابد. کمیسیون بورس و اوراق بهادار بر این باور بود که روش مزبور می‌تواند موجب گمراهی سرمایه‌گذاران آینده بشود. کمیسیون بورس و اوراق بهادار خبرنامهٔ شمارهٔ ۵۴ و خبرنامهٔ شمارهٔ ۷۳ از سلسله *خبرنامه‌های حسابداری ستادی* مقرر کرد شرکتهای پذیرفته شده در این کمیسیون، زمانی که بخش قابل ملاحظه‌ای از واحد تجاری فرعی تحت تملک واحد تجاری اصلی درمی‌آید باید از روش حسابداری مبتنی بر *کاستن ارزش دارایی‌ها* استفاده کند. ولی مسئلهٔ حل نشده این است که آیا این کاهش ارزش را باید در مورد تجدیدنظر کامل دربارهٔ خالص همهٔ دارایی‌ها نمود و آنها را به ارزش روز گزارش کرد و یا باید فقط دربارهٔ درصد متناسبی از دارایی‌های شرکت (در مقایسه با سهام عادی واحد تجاری اصلی) عمل نمود. همچنین در مورد تلفیق‌ها هم چنین پرسشی مطرح است که آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

---

1. *push-down accounting*

پرسش‌های این بخش

۱. آیا قرارداد مربوط به جواز اجرای یک برنامه می‌تواند از نوع *قرارداد اجرایی* باشد؟ اگر چنین است، آیا این نوع قرارداد را باید شناسایی و گزارش کرد؟
۲. آیا دارایی‌های اجاره‌ای از نوع مشهود یا نامشهود هستند؟ دربارهٔ پاسخ خود توضیح دهید.
۳. با توجه به مقررات مربوط به شناسایی و گزارش کردن نرم‌افزار رایانه یک خلاصه استاندارد ارائه کنید که شرکت بتواند بر آن اساس سرمایه‌گذاری در زمینهٔ آموزش را شناسایی و گزارش کند (اقدام مزبور قابل توجیه باشد).
۴. یک سازمان می‌تواند هزینه‌های حقوقی مربوط به دفاع از یک حق اختراع را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور کند، ولی نمی‌تواند هزینهٔ تحقیق و توسعه‌ای را که برای کشف این اختراع به مصرف رسانده است به عنوان هزینه سرمایه‌ای منظور کند. چرا؟
۵. اگر مدت زمان قرارداد بازیکنان فوتبال به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) منظور شود، این دارایی را در چه مدت زمانی باید مستهلک کرد؟
۶. شرکتی جواز حق انحصاری به شرکت دیگری داده است و شرکت خریدار می‌تواند برای همیشه از این حق استفاده کند. شرکت خریدار این دارایی را در چه دوره‌ای از زمان باید مستهلک کند؟ چگونه می‌توان از این موضع دفاع کرد؟ (دیدگاه خود را توضیح دهید)

سرمایه‌گذاری‌های غیر جاری

سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار شرکت‌های دیگر که برای دورهٔ جاری نباشد، معمولاً با توجه به **قصد *نگهداری این اوراق بهادار*** و رابطهٔ شرکت سرمایه‌گذار با شرکت سرمایه‌پذیر این اقلام را طبقه‌بندی و گزارش می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌هایی که نشان‌دهندهٔ اعمال کنترل بر شرکت سرمایه‌پذیر باشد (معمولاً شرکت سرمایه‌گذار دارای سهامی با بیش از ۵۰ درصد حق رأی است) باید در صورتهای مالی تلفیقی گزارش شدند. در فصل ۲۲ دربارهٔ موضوع تلفیق شرکتها بحث مفصل‌تری می‌نماییم. هنگامی که شرکتی مالک کمتر از ۵۰ درصد سهام شرکت سرمایه‌پذیر است ولی می‌تواند بر سیاست‌های مالی و عملیاتی آن شرکت اعمال نفوذ زیادی بنماید (معمولاً مالک ۲۰ تا ۵۰ درصد سهام شرکت است) این سرمایه‌گذاری را باید به روش *ارزش ویژه* گزارش کرد. اوراق بهادار قابل فروش و غیرجاری را باید بر مبنای اقل بهای تمام‌شده یا بازار (در مجموعه دارایی‌های غیرجاری) گزارش کرد. معمولاً سرمایه‌گذاری‌های غیرجاری را که در طبقه‌های بالا گنجانده نشوند بر مبنای بهای تمام‌شده گزارش

می‌کنند. در فصل ۱۶ دربارهٔ سرمایه‌گذاری‌های غیرجاری که منجر به طرح مسئله در زمینهٔ اعمال کنترل (بر شرکت سرمایه‌پذیر) نخواهند شد، بحث خواهیم کرد.

سهام قابل معامله و غیرجاری

همان‌گونه که در فصل ۱۶ گفته شد، استاندارد شمارهٔ ۱۲ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر می‌کند که برای سهام قابل فروش غیرجاری یک حساب جداگانه بـه نـام مـجموعه دارایـی (یـا پرتفوی) به وجود آید. همانند ***اوراق بهادار قابل معامله جاری*** ارزش مجموعه اوراق بهادار غیرجاری را باید بر مبنای اقل بهای تمام شده یا بازار تعیین کرد، ولی برعکس ***اوراق بهادار قابل معامله جاری*** کاهش یافتن بهای تمام‌شده و رسیدن ارزش اوراق بهادار به بازار منجر به ایجاد یک ***ذخیره برای تعیین ارزش*** می‌شود که در نتیجه بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ مجموعهٔ اوراق بهادار که باید گزارش شود کاهش می‌یابد و حقوق صاحبان سهام را کاهش خواهد داد (و نباید در صورت سود و زیان مبلغی از بابت زیان تحقق نیافته گزارش کرد).

هدف از اجرای روش مزبور این است؛ تا زمانی که زیان حاصل از **پرتفوی غیرجاری** تحقق نیابد، آن را گزارش ننمود. فرض بر این است که زمانی زیان تحقق می‌یابد که اوراق بهادار به **حساب پرتفوی جاری** منتقل شود، به فروش برسد و یا زمانی که کاهش قیمت بازار دائمی باشد [چنین تصوری وجود داشته باشد]. نتیجه این می‌شود که همهٔ سودها و زیان‌های غیرعملیاتی ناشی از سرمایه‌گذاری را در صورت سود و زیان و یا پیش از فروش این اوراق بهادار گزارش می‌کنند، یعنی در اجرای این روش می‌توان زیان و بازیافت مبالغ را به راحتی به تأخیر انداخت [به دوره‌های بعد انتقال داد].

مشکل اصلی در اجرای روش این است که آن با مفهوم **سود جامع** ناسازگار است، زیرا در محاسبهٔ سود مزبور همهٔ تغییرات را در تعیین ارزش دارایی‌ها (غیر از مقادیر حاصل از رویدادهای مالی در ارزش ویژه) می‌گنجانند. گذشته از این، اجرای این روش و کاهش دادن حقوق صاحبان سهام باعث می‌شود که این نوع زیان‌ها را به دوره‌های بعد منتقل کرد. از این رو، روش مزبور دارای همهٔ نقاط ضعف مربوط به ***هزینه‌های انتقالی*** است، البته در زمانی که هدفها همانند باشند. همچنین روش مزبور دارای همهٔ نقاط ضعفی است که در مورد ***اقل بهای تمام‌شده یا بازار*** به کار می‌برند. به مطالب فصل ۱۴ مراجعه کنید.

روش ارزش ویژه در مورد واحدهای فرعی تلفیق‌نشده

استاندارد شمارهٔ ۹۴ (توانست بیانیهٔ شمارهٔ ۱۸ از هیئت اصول حسابداری را اصـلاح کـند) مـقرر می‌کند برای سرمایه‌گذاری‌هایی که شرکت سرمایه‌گذار بتواند بر شرکت سرمایه‌پذیر اعمال نفوذ زیادی بنماید (ولی در این مورد توان اعمال کنترل نداشته باشد ـ مالک کمتر از ۵۰ درصد سهام با حق رأی

باشد) باید آن را به روش ***ارزش ویژه*** گزارش کند. اغلب تصور بر این است که مقصود از ***اعمال نفوذ قابل ملاحظه*** زمانی آغاز می‌شود که سرمایه‌گذار مالک ۲۰ درصد یا درصد بیشتری از سهام با حق رأی (از شرکت سرمایه‌پذیر) باشد. تصور بر این است، زمانی که شرکت سرمایه‌گذار مالک ۵۰ درصد یا درصد بیشتری از سهام با حق رأی (از شرکت سرمایه‌پذیر) باشد، می‌تواند بر آن اعمال کنترل نماید. در اجرای روش مبتنی بر ***ارزش ویژه*** بهای تمام‌شدهٔ اولیهٔ اوراق بهادار (مورد سرمایه‌گذاری) در هر دوره تغییر می‌کند که نشان‌دهندهٔ سهم سود یا زیان شرکت سرمایه‌گذار در واحد فرعی (شرکت سرمایه‌پذیر) است. سود تقسیمی را به عنوان فروش اوراق بهادار به حساب می‌آورند و بدین‌گونه مبلغ سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. افزایش بهای تمام شده نسبت به حق سرمایه‌گذار در ارزش دفتری شرکت سرمایه‌پذیر، در تاریخ خرید، بر روی اقلام خاصی از دارایی و سرقفلی سرشکن می‌کنند. دارایی‌های استهلاک‌پذیر و سرقفلی، به صورت منظم یا سیستماتیک به صورت هزینه دوره درمی‌آیند. سود و زیان بین دو شرکت منتفی می‌شود و تغییرات یا تعدیلات براساس تلفیق شرکتها انجام می‌شود. در نتیجه، درهر سال سرمایه‌گذاری و سود بدین گونه گزارش می‌شود که یک واحد فرعی تلفیقی مبلغ سرمایه‌گذاری راگزارش می‌نماید.

یکی از نقاط قوت روش ***ارزش ویژه*** این است که از دیدگاه ساختاری، در اجرای این روش بین گزارشاتی که در مورد واحد فرعی تلفیقی و گزارش مربوط به سرمایه‌گذاری (که در صورت حساب تلفیقی گنجانده نشده) می‌شود ولی دارای برخی از ویژگی‌های واحد فرعی می‌باشد، نوعی سازش (ثبات رویه) وجود دارد. ولی این روش دارای همهٔ نقاط ضعف مربوط به ***صورت حسابهای تلفیقی*** مورد بحث فصل ۲۲، می‌باشد. گذشته از این، در مورد ارزش مبلغ سرمایه‌گذاری اطلاعات کافی ارائه نمی‌شود زیرا آن نشان‌دهندهٔ میزان حق مالکیت سرمایه‌گذار در ارزش دفتری شرکت سرمایه‌پذیر یا قیمت بازار سهام نمی‌باشد. همچنین مشخص کردن عدد ۲۰ درصد سهام با حق رأی (به عنوان حداقل سرمایه‌گذاری) دارای هیچ نوع ضابطه‌ای نمی‌باشد و نیز کاربرد عبارت ***اعمال نفوذ قابل ملاحظه*** نمی‌تواند معنی روشنی داشته باشد.

با توجه به ***واقعیت‌ها***، روش مبتنی بر ارزش بازار می‌تواند نیازهای سرمایه‌گذاران و بستانکاران را بهتر تأمین نماید (در مقایسه با روش ارزش ویژه) و نیز کاربرد این روش باعث می‌شود که بتوان وضع دنیای واقعی را بهتر تفسیر کرد. صاحب‌نظرانی چون ***لوید*** و ***ویگانت*** این دیدگاه را تأیید کردند که اطلاعات مربوط به ارزش بازار می‌تواند برای سرمایه‌گذاران مفیدتر باشد [اطلاعات مفیدتری به آنان خواهد داد][۲۳]. ***کاپلند، استراسر*** و بنیز نیز بر این باورند که روش ارزش ویژه نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای ***روش مبتنی بر ارزش بازار*** باشد.[۲۴] اگر در مورد سود تقسیمی دریافتی طی چند دوره و سهام شرکت سرمایه‌گذار در سود مورد گزارش شرکت سرمایه‌پذیر اطلاعات کافی افشا شود، اطلاعات مالی ارائه شده بهبود خواهند یافت. برای سرمایه‌گذارانی که می‌خواهند در مورد کل شرکت قضاوت نمایند و

جریان‌های نقدی آینده را پیش‌بینی کنند این اطلاعات می‌تواند کمک زیادی بنماید.

خلاصه

یک دارایی نامشهود را بدین‌گونه تعریف کرده‌اند: ***یک قلم دارایی سرمایه‌ای که دارای ماهیت فیزیکی نیست و ارزش آن به حقوقی بستگی دارد که شخص مالک آن است.***[۲۵] اقلام نامشهود در سایهٔ خرید حقوق یا خدمات به وجود می‌آیند. وجه نقد یا معادل آن را که در راه خرید این اقلام به مصرف می‌رسد در همان دوره به عنوان هزینه جاری منظور می‌کنند. هزینه‌های تبلیغ، تحقیق و توسعه و آموزش سه نمونه از هزینه‌هایی است که برای کسب حقوق یا بهره‌مند شدن از خدمات به مصرف می‌رسند و معمولاً آنها را به عنوان هزینهٔ دوره منظور می‌کنند.

اقلام نامشهود هم *"دارای"* هستند. از این رو، هنگامی که هزینه‌های مربوط به اقلام نامشهود دارای همان ویژگی‌ها و شرایطی باشند که بر آن اساس یک قلم دارایی شناسایی و گزارش می‌شود، باید آنها را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای یا دارایی منظور کرد. شرایط یا شاخص‌ها از این قرارند: هزینهٔ مورد بحث باید در خور تعریفی باشد که برای دارایی ارائه شده است، بتوان مقدار آن را تعیین کرد (قابل اندازه‌گیری باشد) و از نظر سرمایه‌گذار مقدار آن با اهمیت و آگاهی یافتن از آن بر تصمیم سرمایه‌گذار اثرگذار باشد و سرانجام قابل اعتماد و قابل اتکا باشد. بیشتر دارایی‌های نامشهود (با هویت مشخص) دارای شرایطی هستند که در تعریف دارایی‌ها گنجانده شده است و می‌توان استدلال کرد که عدد متعلق به آنها (از نظر تصمیم‌گیری) با اهمیت و اثرگذار است. همانند بسیاری از دارایی‌های نامشهود، تعیین ارزش دارایی‌های مشهود هم مشکل است. ولی می‌توان بر بهای تمام‌شدهٔ تاریخی اعتماد کرد و این عدد به همان اندازه قابل اعتماد است که در مورد دارایی‌های مشهود مورد توجه قرار می‌گیرد (به کار برده می‌شود). سرقفلی نمونهٔ بارزی از دارایی‌های نامشهود (دارای هویت مشخص) است، ولی با توجه به اشکالی که در راه ارائه تعریفی از سرقفلی وجود دارد، شاید ارائه این گونه اطلاعات در صورت‌های مالی نتواند *مهم و اثرگذار* باشد. سرقفلی خریداری شده، به خودی خود، شناسایی می‌شود و مقدار آن برابر است با تفاوت بین مبلغی که برای خرید شرکت پرداخت می‌کنند و ارزش بازار خالص دارایی‌های آن. با وجود اینکه عدد متعلق به سرقفلی را گزارش می‌نمایند، برخی بر این باورند که سرقفلی خریداری شده دارای ویژگی‌های لازم (با توجه به تعریفی که در مورد یک قلم دارایی کرده‌اند) نمی‌باشد و از دیدگاه استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی این نوع اطلاعات نمی‌تواند *با اهمیت و اثرگذار* باشد.

همانند دارایی‌های مشهود، دارایی‌های نامشهود مستهلک می‌شوند. عمر مفید برآوردی این اقلام تعیین‌کنندهٔ مدت زمانی است که باید آنها را مستهلک کرد. معمولاً در بیشتر موارد عمر قانونی این نوع دارایی‌ها به کمتر از ۴۰ سال می‌رسد. با تجدید نظر در برآوردها می‌توان در عمر مفید باقی‌ماندهٔ این نوع

[illegible]

[illegible] [M86#12] .۸

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] [M89#6] .۱

[illegible]

[illegible]

	در درون سازمان به وجود آمده	از یک مخترع خریداری شده
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	آری
ت.	نه	نه

۳. [N85#7] شرکتی حق انحصاری یک حوزهٔ جغرافیایی به مبلغی خریده است و عمر مفید برآوردی استفاده از این حق (که منافعی به وجود خواهد آورد) ۱۰ سال است، شرکتی که چنین پولی پرداخت کرده است به عنوان هزینهٔ دوره چه مبلغی باید منظور کند.

الف. مبلغی که به شرکت اهداکنندهٔ این حق پرداخته است.

ب. مبلغ‌هایی که باید در دوره‌های زمانی خاص بابت این حق انحصاری (به دیگران غیر از شرکت واگذارندهٔ حق) بپردازد.

پ. هزینه‌های حقوقی که به وکلا پرداخته است تا قرارداد مربوط به خرید این حق انحصاری تهیه کنند.

ت. پرداخت‌هایی که باید بر مبنای درآمد، به صورت مرتب، به شرکت واگذارندهٔ این حق پرداخت کند.

۴. [N84#18] در رابطه با علامت تجاری کدام یک از مبالغ زیر را باید به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور کرد؟

	هزینه‌هایی که در دادگاه به مصرف می‌رسند و شرکت در این شکایت موفق می‌گردد	هزینه‌های مربوط به ثبت
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	آری
ت.	نه	نه

پرسش‌های تشریحی

ماهیت دارایی‌های نامشهود و شیوه تعیین ارزش آنها

۱. برخی بر این باورند که دارایی‌های نامشهود فقط در سایهٔ وجود رقابت ناقص به وجود می‌آیند.[۲۶] حق اختراع، حق انتشار و حق انحصاری (برای استفاده نمودن از یک مکان در یک حوزهٔ جغرافیایی) باعث می‌شود که قدرت و حق خاص و انحصاری به وجود آید که در نتیجه رقابت آزاد محدود می‌شود. از این رو، طرفداران دیدگاه مزبور بر این باورند که چنین حقی نمی‌تواند به صورت مستقیم، بر ثروت سیستم اقتصادی بیفزاید و با دارایی‌های ثابت که از نوع دارایی‌های مولد هستند متفاوت است. طرفداران دیدگاه مزبور به این نتیجه می‌رسند که به هیچ وجه نباید دارایی‌های نامشهود را شناسایی کرد.

در این مورد شما چه دیدگاهی دارید؟

۲. در استاندارد شمارهٔ ۶۳ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی دو مسئله مطرح شده است که در مورد شیوهٔ ارائه گزارشات مالی رسانه‌ها (سازمان‌های سخن‌پراکنی) است:

الف. آیا کسی که جواز یا پروانهٔ یک برنامهٔ تلویزیونی دریافت می‌کند باید آن را به عنوان خرید یک حق یا *اجارهٔ عملیاتی* منظور و گزارش کند؟

ب. اگر خریدار جواز و پروانهٔ یک برنامهٔ تلویزیونی خرید را به عنوان یک حق گزارش کند و در این راستا یک قلم دارایی و یک قلم بدهی گزارش نماید، آیا گزارش کردن این بدهی باید طبق مفاد بیانیهٔ ۲۱ از هیئت اصول حسابداری باشد، یعنی با استفاده از نرخ بهرهٔ تلویحی ارزش فعلی درآمدهای آیندهٔ این جواز را محاسبه و گزارش کرد؟

آیا در مورد دلواپسی‌ها و نگرانی‌های هیئت استانداردهای حسابداری مالی چه پاسخی خواهید داد؟

۳. *پال استوپارت* مدیرعامل شرکت *اینتربرندیوکی* بر این باور است که شرکت وی می‌تواند ارزش نام و نشان تجاری را به صورت *حقیقی و منصفانه* ارائه نماید. او دیدگاه خود را بدین گونه ابراز می‌کند:

«بنابراین ما چگونه باید ارزش یک علامت تجاری را تعیین کنیم تا آن دارای ارزش و اعتباری در خور یک قلم دارایی (از مهم‌ترین دارایی‌های شرکت) شود؟ شرکت *اینتربرند* ارزش علامت تجاری را بدین گونه محاسبه می‌کند که برای جریان سودهای حاصل از مالکیت علامت تجاری یک عامل یا ضریب در نظر می‌گیرد. توانایی نام و نشان تجاری در ایجاد یک جریان مستقل درآمد اهمیت زیادی دارد و برای تعیین ارزش آن این عامل مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی برای تعیین ارزش این دارایی و گزارش کردن آن در ترازنامه نباید فقط در مورد سودهای پس از مالیات از یک عامل ساده استفاده

کرد. نخست، هیچ الزامی وجود ندارد که برای تعیین ارزش یک علامت تجاری از تمام توانایی‌های سودآور این علامت استفاده کرد. شاید آن ره‌آورد یک کالا باشد و یا سودآوری آن از محل و وجود یک سیستم توزیع به دست آید. از این رو باید عناصر ایجادکنندهٔ سود را که با هویت نشان تجاری رابطه‌ای ندارند از این محاسبه حذف نمود. دوم شاید ارزش متعلق به علامت تجاری تحت تأثیر سود سالی قرار گیرد که ناشی از این دارایی نباشد. در نتیجه پیش از تعیین جریان سود اصلاح‌شدهٔ ناشی از علامت تجاری باید داده‌هایی را که موجب ایجاد این سود می‌شوند (از دیدگاه تاریخی) شناسایی کرد.[۳۷]»

بر مبنای شرحی که در بالا دربارهٔ روش‌شناسی داده شده، آیا به نظر شما هیئت استانداردهای حسابداری مالی باید اجازهٔ تعیین ارزش نشان تجاری در ایالات متحدهٔ آمریکا بدهد؟ دیدگاه موافق و مخالف خود را دربارهٔ این ***روش‌شناسی*** بیان کنید.

۴. (نوامبر ۱۹۷۰) شرکت صاحب کار شما (به نام *وندی ور*) در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۰ دو حق اختراع از سازمان مربوطه دریافت کرد؛ یکی در مورد کارتن‌های پلاستیکی بود که شرکت ظرف ۳ سال گذشته آنها را تولید می‌کرد و با سود خوبی به فروش می‌رسانید. حق اختراع دیگر مربوط به فرایند تولید بود و این دو ***حق اختراع*** مربوط به محصولات مشابه و همانند بودند.

مدیران اجرایی شرکت به شما می‌گویند که این **حقوق** موجب موفقیت زیادی در این صنعت، ظرف ۳۰ سال گذشته بوده‌اند. این محصولات به نام‌های آلفا، بتا و گاما تولید و به بازار عرضه می‌شوند. شرکت صاحب کار حق تولید این محصولات به شرکتهای دیگر (در ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهای خارجی) داده است و از این بابت حق جواز دریافت می‌کند.

شرکت در اول ژوئیه علیه چندین شرکت به دادگاه شکایت کرد و شما می‌دانید که اینها رقیبانی سرسخت و قدرتمند هستند. مدیریت شرکت مزبور از این بابت خوش‌بین است که این شکایت‌ها باعث می‌شود حق انحصاری تولید و عرضه این محصولات در اختیار آن باقی بماند و از بابت زیان‌های مربوطه مبلغی دریافت خواهد کرد.

معاون مالی شرکت پیشنهاد کرده است که ارزش این ***حق‌های اختراع*** بر مبنای ارزش فعلی خالص وجوه دریافتی از شرکت‌های دیگر (از بابت جواز) محاسبه شود.

الف. یک دارایی نامشهود چیست؟ توضیح دهید.

ب. مقصود از: ۱) ***ارزش فعلی دریافتهای مورد انتظار*** چیست؟ توضیح دهید.

۲) دریافت‌های مربوط به واگذاری حق استفاده از جواز را چگونه محاسبه می‌کنند؟

پ. از دیدگاه حسابداری ارزش ***حق اختراع*** متعلق به این شرکت چگونه تعیین می‌شود؟ در این مورد دلیل‌های قانع‌کننده ارائه کنید.

ت. ۱) با فرض اینکه در مرحلهٔ اجرا هیچ مسئله‌ای به وجود نیاید و بدون توجه به اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری بهترین راه برای تعیین ارزش *حق اختراع* چیست؟ توضیح دهید.

۲) از دیدگاه نظری، بهترین راه برای مستهلک کردن کدام است؟ توضیح دهید.

ث. در سال منتهی به ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰ در مورد شکایت مطرح در دادگاه چه اطلاعاتی در صورتهای مالی ارائه خواهد شد؟ در این باره بحث کنید.

هزینه‌های تحقیق و توسعه

۵. (می ۱۹۷۸) شرکت *توماس* در مرحلهٔ تولید و ارائه یک محصول جدید است که می‌تواند صنعت مربوطه را متحول سازد. شرکت یک واحد مستقل جدید به وجود آورد تا این محصول جدید را طرح‌ریزی، تولید و به بازار عرضه کند. در پایان سال (۳۱ دسامبر ۱۹۷۷) این محصول جدید هنوز تولید و آمادهٔ فروش نشده بود، ولی نمونهٔ اولیهٔ تولید شده و شرکت در حال فعالیت بود.

در سراسر ۱۹۷۷، این واحد مستقل جدید هزینه‌هایی به مصرف رسانید. این هزینه‌ها در رابطه با مطالعات طرح‌ریزی و مهندسی و هزینه‌های تولید نمونهٔ اولیه و سرانجام هزینه‌های اداری (از جمله حقوق کارکنان اداری) و هزینه‌های تحقیق در بازار بود. گذشته از این، شرکت از بابت تجهیزات ۵۰۰ هزار دلار پرداخت کرد (عمر مفید برآوردی آنها ۱۰ سال بود) و این تجهیزات برای تولید محصول جدید خریداری شد. شرکت مبلغ ۲۰۰ هزار دلار در مورد این تجهیزات هزینه کرد تا بتواند آنها را به گونه‌ای درآورد که برای تولید محصول جدید مناسب باشد و مبلغ ۳۰۰ هزار دلار هم برای تدارکات قبل از تولید نمونهٔ اولیه به مصرف رسانید که با راه‌اندازی سیستم می‌تواند از این وسایل و تجهیزات استفاده کنند.

الف. با توجه به مفاد استاندارد شمارهٔ ۲ از استانداردهای حسابداری مالی، **تحقیق و توسعه** را تعریف کنید.

ب. هیئت استانداردهای حسابداری مالی دربارهٔ روش‌های گزارشگری و حسابداری هزینه‌های تحقیق و توسعه به نتیجهٔ خاصی دست یافت. از دیدگاه عملی و براساس دلایل مفهومی (نظری) دربارهٔ این نتیجه بحث کنید.

پ. با توجه به مفاد استاندارد شمارهٔ ۲ از استانداردهای حسابداری مالی، هزینه‌هایی را که شرکت توماس به مصرف رسانید چگونه باید در سال منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ در صورتهای مالی گزارش شود؟

سرقفلی

۶. (می ۱۹۷۷). در مورد مسائل مطرح از بابت شیوهٔ ثبت و حسابداری سرقفلی و دارایی‌های نامشهود (براساس هزینه‌های تاریخی) حسابداران، نویسندگان متون حسابداری و دادگاهها راه‌حل‌های زیادی پیشنهاد کرده‌اند.

الف. با مقایسه مسئله‌های مطرح در مورد شیوهٔ ثبت و حسابداری سرقفلی و دارایی‌های نامشهود مشابه در مقایسه با سایر دارایی‌های ثابت:

ب ۱. پس از تاریخ خرید سرقفلی و دارایی‌های نامشهود مشابه این رویدادهای مالی را چگونه باید ثبت و گزارش کرد؟ توضیح دهید.

۲. در مورد سرقفلی حداکثر عمر مفید این دارایی ۴۰ سال تعیین شده است. این عدد بر پایهٔ چه منطقی قرار دارد؟

۷. (نوامبر ۱۹۷۰). شرکت *آلفا* پس از چانه‌زدن‌های بسیار زیاد توانست در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۰ بیشتر دارایی‌های شرکت *بتا* را بخرد. در زمان فروش حساب‌های شرکت بتا (که در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۰ تعدیل یا اصلاح شده‌اند) به صورت زیر بودند و دارایی‌ها به مقادیر زیر انتقال یافتند:

	بهای تمام‌شده دلار	حساب کاهنده (تعیین ارزش) دلار	ارزش دفتری دلار
مطالبات	۸۳,۶۰۰	۳,۰۰۰	۸۰,۶۰۰
موجودی کالا	۱۰۷,۰۰۰	۵,۲۰۰	۱۰۱,۸۰۰
زمین	۲۰,۰۰۰	—	۲۰,۰۰۰
ساختمان	۲۰۷,۵۰۰	۷۳,۰۰۰	۱۳۴,۵۰۰
تجهیزات	۲۰۵,۰۰۰	۴۱۷۰۰	۱۶۳,۳۰۰
سرقفلی	۵۰,۰۰۰	—	۵۰,۰۰۰
	۶۷۳,۱۰۰	۱۲۲,۹۰۰	۵۵۰,۲۰۰

تردیدی نیست که حسابهای کاهنده (تعیین‌کنندهٔ ارزش اقلام) عبارت بودند از: ذخیره برای مطالبات مشکوک‌الوصول، ذخیره برای کاهش دادن ارزش موجودی کالا و رساندن آنها را به ارزش بازار و سرانجام استهلاک انباشته.

شرکت بتا پس از مذاکره‌ها و چانه‌زدن‌های زیاد (با توجه به سطح مطالبات و موجودی کالا) مبلغ

تقریباً ۶۰۰ هزار دلار پیشنهاد داد. ولی در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۰، شرکت آلفا موافقت کرد که پیشنهاد شرکت بتا را به صورت زیر بپذیرد: ۴۵۰ هزار دلار نقد به اضافه یک درصد خالص فروش (طبق مفاد قرارداد) ۵ سال بعد که این پول‌ها در پایان هر سال پرداخت شود، شرکت بتا انتظار دارد که کل خالص فروش شرکت آلفا طی این دوره به بیش از ۱۵ میلیون دلار برسد.

الف. اغلب واژهٔ سرقفلی را در مورد ادغام شرکت‌ها به کار می‌برند.

۱. مقصود **سرقفلی** چیست؟ توضیح دهید.

۲. مقصود از سرقفلی **منفی** چیست؟ توضیح دهید.

ب. ۱. شرکت الفا این رویداد مالی را چگونه باید ثبت کند؟ توضیح دهید.

۲. در مورد این رویداد مالی شرکت آلفا سرقفلی را چگونه ثبت خواهد کرد؟ توضیح دهید.

سرمایه‌گذاری‌های غیرجاری

۸. (نوامبر ۱۹۷۴). شرکت آلفا در صنعت دارو فعالیت می‌کند و ظرف چندین سال عملیات سودآور داشته است. شرکت در اول مارس ۱۹۸۴ تعداد ۵۰ هزار سهم شرکت بتا در ازای ۲ میلیون دلار خرید. این ۵۰ هزار سهم نشان‌دهندهٔ ۲۵ درصد سهام شرکت بتاست (انتشار یافته و در دست مردم). سال مالی هردو شرکت در ۳۱ اوت پایان می‌یابد.

برای سال مالی منتهی به ۳۱ اوت ۱۹۸۴، شرکت بتا سود خالص کسب‌شده طی سال را به مبلغ ۸۰۰ هزار دلار گزارش کرد. طی نوامبر ۱۹۸۳، فوریه، می و اوت ۱۹۸۴ سود تقسیمی نقدی سه ماههٔ شرکت بتا به ۱۰ هزار دلار می‌رسید (پرداخت کرد) (هر سه ماه یک بار این مبلغ پرداخت شد).

الف. شرکت آلفا برای تعیین اینکه آیا سرمایه‌گذاری در شرکت بتا را باید به یکی از روش‌های زیر طبقه‌بندی و گزارش کند چه شاخص‌هایی را باید مورد توجه قرار دهد: (۱) دارایی جاری (اوراق بهادار قابل فروش) یا (۲) دارایی غیر جاری (سرمایه‌گذاری) در ترازنامهٔ ۳۱ اوت ۱۹۸۴، شرکت آلفا؟ بحث خود را به شاخص‌هایی محدود کنید که برای تعیین اقلام (طبقه‌بندی آنها) در ترازنامه مورد توجه قرار می‌گیرد.

ب. فرض کنید که این سرمایه‌گذاری را باید به عنوان سرمایه‌گذاری بلندمدت در بخش دارایی‌های غیر جاری در ترازنامه شرکت آلفا گزارش کرد. بهای تمام‌شدهٔ سرمایه‌گذاری برای شرکت آلفا برابر است با ارزش ویژه (حق مالکیت). خالص دارایی‌های شرکت بتا؛ مقادیر ثبت‌شده نسبت به ارزش بازار اقلام (به صورت انفرادی یا در مجموع) تفاوت عمده‌ای نداشتند. برای سال منتهی به ۳۱ اوت ۱۹۸۴، سود خالص و سود تقسیمی پرداختی به وسیلهٔ شرکت بتا بر حسابهای شرکت آلفا (از جمله حسابهای مالیات بر درآمد شرکت آلفا) چه اثراتی گذاشتند؟ در مورد اثرات این

اقدام بر هریک از حسابها بگویید که آیا آنها افزایش یا کاهش یافتند و علت تغییر درماندهٔ هر حساب (مانند صندوق، سرمایه‌گذاری در شرکت بتا و غیره) را توضیح دهید و دلیل‌های خود را ارائه کنید. پاسخ را به صورت زیر بدهید:

نام حساب	افزایش یا کاهش	دلیل برای تغییر در ماندهٔ حساب

۹. (می ۱۹۷۹) **بخش *الف*.** روش ارزش ویژه از متداول‌ترین روشهای حسابداری در مورد واحدهای فرعی تلفیق نشده است.

با توجه به روش *ارزش ویژه* به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

۱. تحت چه شرایطی باید از روش *ارزش ویژه* استفاده کرد؟

۲. سرمایه‌گذاری اولیه را به چه مبلغی باید ثبت کرد و پس از سرمایه‌گذاری اولیه چه رویدادهایی موجب تغییر این مبلغ خواهند شد (البته اگر چنین تغییری رخ دهد)؟

۳. در اجرای روش *ارزش ویژه* سود حاصل از سرمایه‌گذاری را چگونه باید ثبت کرد و این مبلغ را چگونه می‌توان تعیین کرد؟

بخش ب. برای ۵ سال گذشته، آلفا در شرکت بتا سرمایه‌گذاری کرده است و این سرمایه‌گذاری برابر است با ۱۰ درصد سهام عادی، با حق رأی، در شرکت بتا (این سرمایه‌گذاری به طور درست ثبت و گزارش شده است). قیمت خرید به ۰/۷ میلیون دلار رسید و در تاریخ خرید خالص ارزش ویژه در شرکت *آلفا* به ۶۲۰ هزار دلار می‌رسید. آلفا در دوم ژانویهٔ سال جاری ۱۵ درصد دیگر از سهام عادی شرکت بتا، با حق رأی، به مبلغ ۱/۲ میلیون دلار خرید. خالص ارزش ویژهٔ سرمایه‌گذاری اضافی در دوم ژانویه به یک میلیون دلار می‌رسید. شرکت بتا سودآور بوده است و از زمانی که آلفا در این شرکت سرمایه‌گذاری کرد هر سال سود تقسیمی پرداخت کرده است.

افزایش مالکیت چگونه می‌تواند بر شیوهٔ ثبت، حسابداری و گزارش کردن سرمایه‌گذاری در شرکت بتا اثر بگذارد؟ در این باره بحث کنید. در بحث خود در مورد ثبت‌های اصلاحی صحبت کنید که باید پیش از افزایش سرمایه‌گذاری انجام شود تا مبلغ سرمایه‌گذاری طبق اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری گزارش شود. همچنین دربارهٔ شیوهٔ گزارش کردن این سرمایه‌گذاری‌ها در دورهٔ جاری و دوره‌های بعد بحث کنید.

ژنتیک

شرکت ژنتیک خود را یک شرکت **بیوتکنولوژیک** می‌نامد که فعالیت‌هایش را بر تولید و عرضهٔ محصولات داروی متمرکز کرده است و در این فرایند از فناوری ترکیبات DNA استفاده می‌نماید. این شرکت در ۱۹۷۶ تأسیس شد که با استفاده از علوم پیشرفته توانست در زمینهٔ مهندسی ژنتیک (در ۱۹۷۳) به موفقیت‌هایی دست یابد. یکی از داروهای عمدهٔ تولیدی شرکت به نام *اکتیواز* برای جلوگیری از حمله‌های قلبی تجویز می‌شود و می‌تواند مانع از لخته‌شدن خون شود. صورت عملیات تلفیقی شرکت برای افزایش فروش بسیار زیاد این محصول بوده است.

الف. دربارهٔ شیوهٔ ثبت هزینه‌های تحقیق و توسعه در صورتهای مالی شرکت ژنتیک بحث کنید. به ویژه، آیا این نمونه‌ای از مواردی نیست که بتوان استدلال نمود که براساس یادداشت شمارهٔ ۱۱ پیوست صورت‌های مالی (نمودار ۲-۱۸) باید دارایی‌های نامشهود خریداری شده در ۱۹۸۶ را به عنوان هزینهٔ سرمایه‌ای (دارایی) ثبت و گزارش کرد.

ب. با تحقیق و بررسی در متون و ادبیات مالی در مورد رویدادهای شرکت ژنتیک از ۱۹۸۸، توضیح دهید و در این باره مطالبی ارائه کنید. آیا ادامهٔ موفقیت یا نبودن موفقیت می‌تواند بحث اولیهٔ شما را تأیید یا تضعیف کند؟

پ. آیا معقول است که به گذشته نگاه کنیم و همانند این قضیه به دوره‌های بعد برگردیم؟ از دیدگاه شما سرمایه‌گذاران مغبون کوشیده‌اند رویدادهای گذشته را در دادگاهها مطرح کنند (در این موارد شکایت بنمایند)؟

نمودار ۲ ـ ۱۸

شرکت ژنتیک

صورت سود و زیان تلفیقی

(به استثنای سود هر سهم، ارقام به هزار دلار)

	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶
	سال منتهی به ۳۱ دسامبر		
درآمد:			
فروش محصول	۲۶۲,۴۷۶	۱۴۱,۴۱۶	۴۳,۵۶۳
قرارداد (از جمله مبالغ متعلق به گروه‌های وابسته):			
(۱۹۸۸ – ۲۳۳۹ دلار؛ ۱۹۸۷ – ۶۲۲۱ دلار؛ ۱۹۸۶ – ۳۰۷۴۰ دلار	۶۰,۲۸۳	۷۷,۲۷۳	۸۳,۷۴۹
بهره	۱۲,۰۸۱	۱۱,۸۵۴	۶,۶۴۲
کل درآمد	۳۳۴,۸۴۰	۲۳۰,۵۴۳	۱۳۳,۹۵۴
بهای تمام‌شدهٔ اقلام و هزینه‌های دوره:			
بهای تمام‌شدهٔ کالای فروش رفته	۴۶,۸۹۷	۲۳,۸۰۰	۱۰,۸۱۵
هزینه‌های ویژه (اصولاً مربوط به موجودی کالا)	۲۳,۳۴۹	–	–
تحقیق و توسعه (از جمله قراردادهای مربوط به:			
۱۹۸۸ – ۲۱۰۰۱؛ ۱۹۸۷ – ۲۸۸۵۶؛ ۱۹۸۶ – ۳۷۵۹۷ دلار)	۱۳۲,۶۸۲	۹۶,۵۰۹	۷۹,۸۳۴
بازاریابی، اداری و عمومی	۱۱,۸۹۸	۵۹,۴۹۶	۲۷,۲۷۳
بهره	۹,۹۰۶	۶,۸۰۱	–
هزینه خرید فرایند تحقیق و توسعه	–	–	۳۶۶,۶۴۰
	۳۱۱,۷۳۲	۱۸۶,۶۰۶	۴۸۴,۵۶۲
سود (زیان) قبل از مالیات	۲۳,۱۰۸	۴۳,۹۳۷	(۳۵۰,۶۰۸)
مالیات بر درآمد	۲,۵۴۳	۱,۷۰۷	۲,۳۷۵
سود (زیان) خالص	۲۰,۵۶۵	۴۲,۲۳۰	(۳۵۲,۹۸۳)
سود (زیان) خالص هر سهم	۰/۲۴	۰/۵۰	(۵/۱۰)
میانگین موزون تعداد سهام که برای محاسبه سود هر سهم مورد استفاده قرار گرفته‌اند	۸۴,۴۵۹	۸۴,۴۱۸	۶۹,۲۶۹

به یادداشتهای پیوست صورتهای مالی تلفیقی مراجعه کنید.

یادداشت شمارهٔ ۱۱: خرید شرکت تضامنی تحقیق و توسعه

در دسامبر ۱۹۸۶ شرکت مقدار بسیار زیادی از همهٔ دارایی‌های دو شرکت **جی سی پی و جی‌سی‌پی-۲** خرید و همهٔ بدهی‌های این دو شرکت را هم پذیرفت. شرکت تعداد ۶,۶۰۰,۰۰۰ سهم عادی شرکت نخست و ۳,۳۸۵,۰۰۰ سهم عادی شرکت دوم را خرید. شرکت این رویداد مالی را به صورت خرید *دارایی‌ها* منظور کرد که از این بابت، در مجموع مبلغ ۴۵۸ میلیون دلار پرداخت و در ازای آن ۹,۹۸۰,۰۰۰ سهم عادی شرکت به ارزش بازار (در دوم ژانویهٔ ۱۹۸۷) عرضه کرد و ارزش بدهی‌های پذیرفته شده (منهای وجوه نقد شرکتهای تضامنی) در تاریخ بستن قرارداد گزارش کرد. دارایی‌های خریداری شده شامل حق بهره‌مند شدن از فناوری‌های حاصل از فعالیت‌هایی می‌شود که در زمینهٔ تحقیق و توسعه انجام می‌گیرد که در رابطه با هورمون رشد و نوآوری‌هایی در زمینه گاما و یافته‌ها می‌شود. کل قیمت خرید را بر مبنای ارزش نسبی بازار بر روی حقوق به دست آمده سرشکن شده‌اند. هزینه‌های تحقیق که منجر به محصولات مورد تأیید سازمان نظارت بر امور بهداشت آمریکا شده است بالغ بر ۹۱/۳ میلیون دلار شد که به عنوان دارایی نامشهود منظور گردید و طی عمر مفید این دارایی مستهلک خواهد شد. از بابت هزینه‌های تحقیق و توسعه در دست اجرا مبلغ ۳۶۶/۶ میلیون دلار در سه ماههٔ چهارم ۱۹۸۶ به عنوان هزینهٔ دوره منظور شد.

بدهی‌هایی که از بابت دو شرکت تضامنی خریداری شده پذیرفته‌ایم شامل وام‌های بلندمدت به مبلغ ۲۱ میلیون دلار می‌شود. طی ۱۹۸۸ و ۱۹۸۷ شرکت مبلغ ۱۱/۵ میلیون دلار و ۱۰ میلیون دلار که مربوط به بهره و اصل وام می‌شد بازپرداخت کرد. سایر بدهی‌های بلندمدت در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸ و ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷ شامل سایر هزینه‌های مربوط به رویدادهای مالی برای خرید این شرکتهای تضامنی می‌شود.

منابع اولیه

Catlett, George R., and Norman O. Olson. "Accounting for Goodwill." *Accounting Research Study* No. 10 (AICPA, 1968).

Financial Accounting Standards Board Discussion, Memorandum, *An Analysis of Issues Related to Accounting for Business Combinations and Purchased Intangibles* (Stamford, Conn.: FASB, August 1976).

Gellein, Oscar S., and Maurice S. Newman, "Accounting for Research and Development

Expenditures." *Accounting Research Study No. 14* (AICPA, 1973).

Storey, Reed K., and Maurice Moonitz. "Market Value Methods for Intercorporate Investments in Stock, "AICPA *Accounting Research Monograph No. 1* (AICPA, 1976).

سایر منابع

Accounting for intangibles

Abdel-Khalik, A. Rashad. "Advertising Effectiveness and Accounting Policy." *The Accounting Review,* October 1975, pp. 657-70.

Falk, Haim, and Joseph C. Miller. "Amortization of Advertising Expenditures." *Journal of Accounting Research,* Spring 1977, pp. 12-22.

Picconi, Mario J. "A Reconsideration of the Recognition of Advertising Assets on Financial Statements." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1977, pp. 317-26.

Goodwill

Gynther, Reg S. "Some Conceptualizing on Goodwill." *The Accounting Review,* April 1969, pp. 247-55.

Lee, T. A. "Goodwill: An Example of Will-o-the- wisp Accounting." *Accounting Business Research,* Autumn 1971, pp. 318-28.

Miller, Malcolm C. "Goodwill- An Aggregation Issue." *The Accounting Review,* April 1973, pp. 280-91.

Tearney, Michael G. "Accounting for Goodwill: A Realistic Approach." *Journal of Accountancy,* July 1973, pp. 41-45.

Weinwurm, Ernest H. "Modernizing the Goodwill Concept." *Management Accounting,* December 1971, pp. 31-34.

Research and Development

Dukes, Roland E. "An Investigation of the Effects of Expensing Research and Development Costs on Security Prices." In *Proceedings in the Conference on Topical Research in*

Accounting. Edited by Michael Schiff and George Sorter (NewYork: NewYork University, 1976), pp. 147-93.

Gridley, F.W. "Accounting for R&D Costs." *Financial Executive,* April 1974, pp. 18-22.

Johnson, Orace, "Contra-Equity Accounting for R&D." *The Accounting Review,* October 1976, pp. 808-22.

Noncurrent Investments

Barrett, M. Edgar. "Accounting for Intercorporate Investments: A Behavioral Field Experiment." *Journal of Accounting Resarch,* 1971, pp. 50-65.

Barrett, M. Edgar. "APB Opinion No. 18: 'A Move toward Preferences of Us ers." *Financial Analysts Journal,* July-August 1972, pp. 47-50, 52-55.

Copeland, Ronald M.: Robert Strawser; and John G. Binns. "Accounting for Investments in Common Stock." *Financial Executive,* Feburary 1972, pp. 36-38 ff.

Lioyd, B. Michl, and Jerry Weygandt. "Market Value Information for Nonsubsidiary Investments." *The Accounting Review,* October 1971, pp. 756-64.

Lynch, Thomas Edward. "Accounting for Investments in Equity Securities by the Equity and Market Value Methods." *Financial Analysis Journal,* January- February 1975, pp. 62-69.

O'Connor, Melvin C., and James C. Hamre. "Alternative Methods of Accounting for Long-Term Nonsubsidiary Intercorporate Investments in Common Stock. *The Accounting Review,* April 1972, pp. 308-19.

End Notes

1. Richard Greene, "Inequitable Equity," *Forbes,* July 11, 1988, p. 83.
2. *Webster's Third New International Dictionary* (Springfield, Mass.: G. & C. Merriam Co., 1961), p. 1173.
3. Eric L. Kohler, *A Dictionary for Accountants,* 3rd ed. (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1963), p. 629.
4. See APB 17, par 1.
5. APB 7, par 1.
6. Michael Selz, "Coleman's Familiar Name Is Both Help and Hindrance," *The Wall Street*

Journal, May 17, 1990, p. B2 (Western edition.)

7. Raymond J. Chambers, *Accounting, Evaluation and Economic Behavior* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1966), p. 209.
8. Robert T. Sprouse and Maurice Moonitz, "A Tentative Set a Broad Accounting Principles for Business Enterprises," *Accounting Research Study No. 3* (NewYork: AICPA, 1962), p. 36.
9. Chambers, *Accounting, Evaluation,* p. 211.
10. John B. Canning, *The Economics of Accountancy* (NewYork: Ronald Press, 1929), p. 42.
11. APB 16, par. 67.
12. Accounting Standards Committee, *Accounting for Goodwill ED 47* (London: ASC, 1990), par. 30.
13. This is an override of SFAS 72, which still permits a 40-year maximum.
14. George R. Catlett and Norman O. Olson, "Accounting for Goodwill," *Accounting Research Study No. 10* (AICPA, 1968), p. 89.
15. For a most illuminating discussion of some of the issues in sports accounting, see George Sorter, "Accounting for Baseball," *Journal of Accountancy,* June 1986, pp. 126-33.
16. See, for example, Allan R. Drebin, "Accounting for Proprietary Research," *The Accounting Review,* July 196, p. 425.
17. See, for example, J. A. Milburn, "A Look at Problems in Research and Development Accounting," *Canadian Chartered Accountant,* June 1968, pp. 404-8.
18. SFAS 2, par. 62.
19. IASC 9, par. 9. Also see par. 17 for a full list of stipulations for recognition of an asset.
20. For an illuminating discussion of when technological feasibility is achieved, see Terry L. Fox and Reagan M. Ramsower, "Why FASB 86 Needs Revision," *Journal of Accountancy,* June 1989, pp. 94-98.
21. Ed 49, *Accounting for Identifiable Assets.*
22. Paul Stobart, "Brand Valuation: A True and Fair View," *Accountancy,* October 1989, p. 27.
23. B. Michl Lloyd and Jerry J. Weygandt, "Market Information for Nonsubsidiary Investments," *The Accounting Review.* October 1971, pp. 756-64.
24. Ronald M. Copeland, Robert Strawser, and John G. Binns, "Accounting for Investments in

Common Stock," *Financial Executive,* February 1972, p. 46.

25. Eric L. Kohler, A Dictionary for Accountants, 3rd ed. (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1963), p. 269.

26. See, for example, J.E. Sands, ... , Income, and Intangibles (Toronto University for Toronto Press, 1969), p. 28.

27. Paul Stobart, "Brand Valuation: A true and Fair View," *Accountancy,* October 1989, pp. 27-28.

فصل ۱۹

ثبت بدهی‌ها

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* بدهی‌ها را (متمایز از حقوق صاحبان سهام) تعریف کنید.
* ویژگی‌های حسابداری (شیوهٔ ثبت) بدهی‌ها را به عنوان یک زیر مجموعهٔ مشخص و متمایز از یک مجموعهٔ گسترده‌تر (از تعهدات اقتصادی) بر شمارید.
* در مورد قراردادهایی بحث کنید که بدون قید و شرط فسخ می‌شوند.
* شیوهٔ تعیین مقدار بدهی‌ها در صورت‌های مالی و شیوهٔ تعیین ارزش آنها در بازار را بیان نمایید.
* دربارهٔ ماهیت و پیچیدگی‌های اوراق بهادار مختلط (پیوندی یا مرکب) بحث کنید.

مروری بر مطالب فصل

ماهیت بدهی‌ها

بدهی‌ها عبارت‌اند از منافع اقتصادی که از دست خواهند رفت (به سبب تعهداتی که در زمان کنونی وجود دارند). حقوق مالکان عبارت است از دارایی‌های باقی مانده پس از اینکه بدهی‌ها از این اقلام کم شوند. از طریق ارائه قراردادهایی که بدون قید و شرط فسخ می‌شوند و تأمین مالی از محل منابع خارج از ترازنامه می‌کوشیم درباره پیچیدگی‌های موجود در ارائه تعریفی از یک قلم بدهی (در دنیا عمل) بحث کنیم.

تعیین مقدار بدهی

بدهی‌ها زمانی شناسایی (ثبت و گزارش) می‌شوند که بتوان آنها را در قالب تعریفی قرار داد که در مورد این اقلام ارائه شده است، یعنی بتوان مقدار آنها را تعیین کرد و اطلاعات ارائه شده در این زمینه با اهمیت و اثرگذار و سرانجام قابل اعتماد (اتکا) باشند. به طور کلی، برای تعیین مقدار آنها باید ارزش فعلی جریان‌های نقدی خروجی مورد انتظار آینده را محاسبه کرد.

واژگان فنی در بخش بدهی‌ها

می‌توان از طریق بازپرداخت یا تمدید قرارداد وام (یعنی جایگزین کردن یک دسته از اوراق قرضه به وسیلهٔ دسته دیگری (یا از طریق تبدیل) یعنی از طریق معاوضهٔ اوراق قرضه با سهام (بدهی‌ها) را تسویه کرد.

اوراق بهادار مختلط

در سال‌های کنونی به سبب پیدایش دامنهٔ گسترده‌ی از ابزار مالی که دارای ویژگی بدهی‌ها و سهام (هر دو) هستند، مرز بین اوراق قرضه و سهام مخدوش شده است. اوراق قرضهٔ قابل تبدیل یک نمونه از ابزار مالی است که موجب بروز مشکلاتی شده است.

سال‌ها بود که بدهی‌ها به عنوان پدیده‌های نشأت گرفته از سیستم حسابداری به دست فراموشی سپرده شده بودند. یک شخص یا واحد تجاری یک قلم دارایی می‌خرید و آنچه به صورت نقد پرداخت نمی‌شد به عنوان یک قلم پرداختنی ثبت می‌گردید. یک شخص پول قرض می‌کرد (وجه نقد دریافتی به عنوان یک بدهی ثبت می‌شد). یک واحد تجاری در صورت سود و زیان هزینهٔ حقوق و دستمزد را بدهکار می‌کرد (در نتیجه یک بدهی به وجود می‌آمد). به بیان دیگر از به وجود آمدن بدهی، بستانکار به وجود می‌آمد. اگر بدهی وجود نمی‌داشت، هیچ بستانکاری به وجود نمی‌آمد. شرایط ایجاب کرد که تغییر عمده‌ای در این نوع نگرش به وجود آید. در زمان کنونی، بدهی دارای ویژگی متعلق به خود شده است و به عنوان یک معیار تعیین‌کنندهٔ تعهدات شرکت مورد توجه قرار می‌گیرد.

افزایش آگاهی‌های روزافزون مردم دربارهٔ گسترده و رشد روزافزون تعهدات اقتصادی می‌تواند دلیلی بر تغییر در نگرش (نسبت به بدهی‌ها) باشد. برای مثال، دیر زمانی است که شرکت‌ها مزایای بازنشستگی به کارکنان پیشنهاد می‌کنند. از آنجا که در آینده مبالغی پرداخت می‌شد، در گذشته تعهدات مربوط به بازنشستگی ثبت نمی‌شد. با پدیدار شدن میزان روزافزون این نوع بدهی‌ها، مقام‌های دولتی و حسابداری دست به اقداماتی زدند تا اطمینان یابند که این نوع بدهی‌ها ثبت شود (بدون توجه به اینکه آیا در این مورد مبلغی پرداخت می‌شود یا خیر). در زمان کنونی بدهی‌های مربوط به تعهدات بازنشستگی در ترازنامه شرکت‌ها گزارش می‌شود. طولی نخواهد کشید که مزایای پس از بازنشستگی (که در زمان کنونی به عنوان بدهی در سیستم حسابداری ثبت و گزارش نمی‌شود) دچار سرنوشتی همانند مستمری بازنشستگی خواهد شد. اجاره‌های بلندمدت، مالیات بر درآمد و انواع پاداش‌ها نمونه‌های دیگری هستند که نیاز به کاربرد روش‌های جدید می‌باشد و باید آنها را به عنوان بدهی گزارش کرد.

همزمان با افزایش آگاهی در مورد نیاز به شناسایی (ثبت و گزارش کردن) تعهدات بیشتری در ترازنامه‌ها، تعداد بدهی‌های جدید که مورد توجه قرار گرفته‌اند سرسام‌آور می‌باشند. کاربرد روش جدیدی برای خرید شرکت‌ها و به گرو گذراندن دارایی‌های آنها برای تأمین مالی (جهت پرداخت بدهی‌ها) و ادغام شرکتهای دیگر باعث شد که نوع و شمارهٔ بدهی‌ها حالت انفجارآمیز پیدا کند. این نوع

بدهی‌ها را *ابزار تأمین مالی*[1] می‌نامند و موجب بروز مسئله‌های زیادی برای حسابداران شده‌اند. برای مثال، کوپن را از برگ اوراق قرضه جدا می‌کردند و فرد می‌توانست از یک سو بخشی از سرمایه و از سوی دیگر بخشی از بهره را خریداری نماید. آیا این دو نوع ابزار مالی را باید یکجا گزارش کرد و یا در ترازنامه آنها را در دو طبقه قرار داد. نرخ بهره که درگذشته ثابت بود در زمان کنونی متغیر شده است. آیا این تغییر در محاسبهٔ نرخ بازده متغیر اوراق قرضه را چگونه باید گزارش کرد؟ و اگر همراه با سودآوری شرکت نرخ بهره تغییر کند، آیا یک سهم (برگی از اوراق بهادار مالکانهٔ) جدید به وجود می‌آید؟ هیئت استانداردهای حسابداری مالی از طریق تحقیقات مستمر در مورد شیوهٔ شناسایی و گزارش کردن این ابزارهای مالی درصدد برآمد به این پرسش‌ها پاسخ دهد. استاندارد شمارهٔ ۱۰۵ یکی از نتیجهٔ این اقدامات است، زیرا استاندارد مزبور مقرر کرد که شرکت‌ها اطلاعات مربوط به جریان‌های نقدی حاصل از این ابزارهای مالی (در طول زمان) را در یادداشت‌های پیوست صورت مالی گزارش کنند.

این فصل با بررسی تعریفی راکه هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد بدهی‌ها داده است، آغاز می‌کنیم. پیش از پرداختن به شیوهٔ ثبت و گزارش کردن ابزارهای مالی جدید می‌کوشیم دربارهٔ سه ویژگی اصلی بدهی‌ها مطالبی ارائه کنیم. سپس در مورد شیوهٔ تعیین مقدار و شناسایی (ثبت و گزارش کردن) بدهی‌ها بحث خواهیم کرد. آن‌گاه در مورد تسویه زودهنگام، تمدید قرارداد وام و تبدیل آنها به ابزارهای مالی دیگر (از طریق بستن قراردادهای بدون قید و شرط و تأمین مالی از منابع خارج از ترازنامه بحث خواهیم کرد. در دو فصل بعد درباره جنبه‌های خاص حسابداری مالی (مالیات بر درآمد و بازنشستگی) بحث می‌نماییم.

ماهیت بدهی‌ها

در فصل ۱۳ یادآور شدیم که هیئت استانداردهای حسابداری مالی بدهی را بدین گونه تعریف کرده است: احتمال از دست دادن منافع اقتصادی آینده به سبب تعهدات کنونی یک واحد تجاری مبنی بر انتقال دارایی‌ها یا خدمات به واحدهای تجاری دیگر در آینده، به سبب رویدادهای مالی و رویدادهای غیرمالی گذشته.[1] ویژگی‌های خاص بدهی‌ها از این قرارند:

۱. در زمان کنونی باید تعهد وجود داشته باشد، معمولاً این تعهد به سبب یک رویداد مالی یا رویداد غیرمالی گذشته به وجود آمده است. شاید این تعهد به سبب رویدادهای زیر باشد: خرید کالاها یا خدمات، زیان کنونی به سبب مسئولیت شرکت، انتظار به تحمل زیان، زیرا شرکت خود را (در مواردی) متعهد کرده است.

1. financial instruments

۲. اگر تعهدات قطعی یا اقساط یکسان وجود داشته و شرکت ملزم به پرداخت این بدهی‌ها شده باشد زیرا می‌خواهد رابطهٔ حسنهٔ خود را با سایر شرکت‌ها حفظ کند و یا اینکه این تعهدات براساس روش‌های متداول تجارت به وجود آمده باشد، باید آنها را در گروه بدهی‌ها گنجانید.
۳. نباید هیچ اقدام خاص یا ویژه‌ای برای منتفی ساختن بدهی آینده به وجود آید. هیچ الزامی نیست که مبلغ بدهی (به صورت قطع و یقین) مشخص شود و فقط کافی است که نوعی تعهد و یا احتمال از دست دادن دارایی در آینده وجود داشته باشد.
۴. معمولاً مقدار تعهد در سررسید یا انتظار به پرداخت مبلغی که طبق برآوردهای معقول تعیین خواهدشد وجود دارد، اگر چه در زمان کنونی زمان دقیق پرداخت این تعهد مشخص نیست. می‌توان با جایگزین کردن بدهی‌های جدید یا تبدیل بدهی‌ها (اوراق قرضه) به سهام، زمان پرداخت را به تأخیر انداخت. تمدید زمان پرداخت یا تبدیل اوراق قرضه بدان معنی نیست که مبلغی که نخست در یک طبقه از بدهی‌ها قرار گرفته شده است، منتفی گردد [تعهد کماکان وجود خواهد داشت].
۵. معمولاً، شخص یا گروه دریافت‌کننده وجه باید مشخص باشد. اگر در تاریخ تسویهٔ بدهی دریافت‌کنندهٔ وجه مشخص شود، هیچ نیازی نیست که پرداخت‌کننده وی را بشناسد یا بستانکار ادعای خود را ابراز نماید و یا اینکه در زمان کنونی در مورد این ادعا آگاهی داشته باشد.

قراردادهایی که بدون قید و شرط فسخ می‌شوند

حسابداران هنگام کاربرد تعریف‌هایی که از دارایی‌ها شده است دچار مشکلات زیادی شده‌اند. یکی از این مشکلات هنگامی به وجود می‌آید که شرکتی با بستن قراردادی برای خرید کالاها و خدمات در آینده (که در زمان کنونی بسته می‌شود) نوعی تعهد به وجود می‌آورد. برای مثال، امکان دارد امضا کردن یک قرارداد با عرضه کنندهٔ مواد اولیه که آنها را ظرف سه ماه بعد تحویل دهد و در این زمینه هیچ مبلغی پرداخت نشود، مشکل به وجود آید. امضای چنین قراردادی باعث می‌شود که یک رویداد مالی ناشی از دادوستد به وجود آید. آن باعث می‌شود تا تعهدی مبنی بر پرداخت مبلغی مشخص در آینده (یعنی زمان تحویل گرفتن کالا یا خدمات) به وجود آید. ولی، واقعیت این است که هیچ یک از این دو طرف قرارداد هیچ *عمل واقعی* انجام نداده‌اند. (عرضه کنندهٔ کالا هیچ نوع کالایی تحویل نداده و خریدار هم هیچ پولی پرداخت نکرده است).

از گذشته‌های دور و برحسب سنت، حسابداران از ثبت چنین رویدادهایی خودداری کرده‌اند، زیرا هیچ یک از طرف‌های قرارداد هیچ کاری انجام نمی‌دهد و اغلب این نوع قرارداد را **قرارداد اجرایی**[1]

---

1. executory contracts

ضد و نقیض مدیریت (مانند امضاکردن قرارداد برای مدیریت اجرایی) می‌باشند. گذشته از این، با توجه به اطلاعات موجود در مورد دو طرف بدهکار و بستانکار این نوع قراردادها [قراردادهایی که بدون قید و شرط خنثی می‌شوند] ما می‌توانیم مدعی شویم که یک بدهی و دارایی ذی‌ربط را باید به طول کامل، شناسایی، ثبت و گزارش کرد.

قرارداد اجاره نمونه‌ای از این نوع قراردادها است [قراردادهایی که بدون قید و شرط فسخ می‌شوند]. موجر، طبق قرارداد، موافقت می‌کند که برای یک دوره زمانی مشخص از محل یک قلم دارایی خدماتی را ارائه نماید. مستأجر، طبق قرارداد موافقت می‌کند که مبلغ مشخصی پول در ازای استفاده از دارایی به موجر منتقل کند. در آغاز قرارداد اجاره، هیچ یک از طرف‌های قرارداد هیچ عملی انجام نداده است. می‌توان چنین استدلال کرد که طی دوره اجاره، عملکرد مستأجر با عملکرد موجر برابر (در توازن) باشد. ولی با توجه به مطالب فصل ۱۷، دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی این است که مفاد دو محتوای قرارداد از نوع خرید است، مستأجر باید یک بدهی و یک دارایی (هر دو) را شناسایی، ثبت و گزارش کند. از این رو، این گونه قراردادها مورد استثنا (از قاعده کلی) هستند، مبنی بر شناسایی نکردن قراردادهایی که خود به خود فسخ می‌شوند.

تأمین مالی از منابع خارج از ترازنامه

هنگام کاربرد تعریف بدهی‌ها زمانی مجموعه‌ای از مشکلات به وجود می‌آید که مدیریت درصدد برمی آید نسبت بدهی‌ها به حقوق صاحبان سهام (شرکت) را در یک حد مورد انتظار نگه دارد. نسبت بدهی‌ها به حقوق صاحبان سهام که آن را *اهرم مالی شرکت*[1] هم می‌نامند، مورد توجه بسیاری از تحلیلگران مالی قرار می‌گیرد. سالهاست که اهمیت واقعی این نسبت مورد توجه بوده است. سوای دیدگاه‌های موافقی که در این باره وجود دارد، بسیاری بر این باورند که چون بهره یک قلم هزینه ثابت است، اگر نسبت اهرم مالی بسیار زیاد باشد، شرکت ناگزیر می‌شود در معرض ریسک مالی بسیار زیاد قرار گیرد. هنگامی که سود کاهش یابد، امکان دارد شرکت سود تقسیمی را کاهش دهد، ولی بهره را باید پرداخت کند. اغلب، بستانکاران شرکت درصدد برمی آیند در قراردادهای وام بنده‌هایی بگنجانند که مانع از افزایش نسبت اهرم مالی شوند و شرکت را ناگزیر می‌سازند مفاد قرارداد وام را رعایت کند. شرکت با پذیرفتن این نوع شرایط و قراردادها ناگزیر می‌شود اهرم مالی را در محدودهٔ مشخصی حفظ کند. بسیاری از شرکت‌ها برای جلوگیری از افزایش اهرم مالی و رعایت مفاد قرارداد وام درصدد برمی‌آیند وجوه لازم برای عملیات خود از منابعی تهیه کنند که نباید آنها را در ترازنامه گزارش کرد.

1. *financial leverage*

قرارداد اجاره نمونه‌ای کلاسیک از تأمین مالی از منابع خارج از ترازنامه است. شرکت به جای خریدن یک دارایی و گزارش کردن ماندهٔ پرداخت نشدهٔ بدهی، اقدام به اجاره کردن دارایی می‌نماید. اگر شرکت بتواند چنین قراردادی را تنظیم کند در آن صورت مفاد استاندارد شمارهٔ ۱۳ را (مبنی بر منظور کردن دارایی‌های اجاره‌ای به عنوان هزینه سرمایه‌ای) نقض نخواهد کرد، شرکت می‌تواند بدهی مربوط به اجاره را گزارش نکند. حتی اگر شرکت دارای ابتکار عمل بیشتری باشد واحدهای فرعی تشکیل می‌دهد که به صورت کامل به آن تعلق دارند و هدف این است که آنها از طرف شرکت دارایی‌هایی را بخرند و سپس آنها را به واحد تجاری اصلی (شرکت مادر) اجاره بدهند. اگر بتوان اثبات کرد که واحد تجاری فرعی اقدام به تأمین مالی می‌نماید (و فعالیت‌های آن متفاوت و متمایز از فعالیت‌های واحد تجاری اصلی می‌باشد) در آن صورت نیازی به ارائه صورت‌های مالی تلفیقی نخواهد بود. واحد تجاری اصلی یک قلم سرمایه (سرمایه‌گذاری) گزارش می‌کند که مقدار آن با ارزش ویژه واحد فرعی برابر است. استاندارد شمارهٔ ۹۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مانع از این شد که شرکت‌های خصوصی [مالکیت انفرادی] چنین کاری بکنند، ولی نتوانست مانع از شرکت‌های دولتی و متعلق به دولت فدرال شود!

به اقدامی توجه کنید که دولت فدرال برای فرو نشاندن بحران مالی در صندوق‌های وام و پس‌انداز اقدام به تهیهٔ پول کرد. دولت برای جلوگیری از افزایش وام، پیشنهاد کرد که یک شرکت خصوصی به نام شرکت سهامی *رزوی شن تراست* تأسیس شود و وظیفهٔ آن گرفتن وام و دادن وام به دولت باشد. پول‌هایی را که دولت آمریکا از این شرکت دریافت می‌کرد به عنوان یک مبلغ دریافتی منظور می‌نمود. نتیجهٔ اقدام مزبور این شد که دولت هیچ نوع بدهی اضافی گزارش نکند و از سوی دیگر، کسر بودجه کاهش یافت. به گفتهٔ رئیس سازمان *شهروندان مسئول بودجهٔ فدرال*، «آیا باور می‌کنید که بحران صندوق‌های وام و پس انداز توانسته باشد برای ما پول‌هایی به ارمغان آورد و کسر بودجه را کاهش دهد؟ آری این همان کاری است که در مورد بودجه انجام شد!»[۴]

اقدام در جهت کاهش دادن بدهی‌های کوتاه‌مدت در ترازنامه چرخش دیگری است که در مورد شیوهٔ ثبت و گزارش کردن بدهی‌ها انجام می‌شود و بدین گونه تصویر بهتری از وضع مالی شرکت ارائه می‌گردد. برخی از شرکتها بدهی‌های بلندمدت را از بدهی‌های کوتاه‌مدت مطلوب‌تر می‌دانند. یک راه این است که از طریق گرفتن وام بلندمدت (در پایان سال ولی پیش از انتشار ترازنامه) اقدام به تأمین مالی برای بازپرداخت بدهی‌های کوتاه‌مدت کرد. طرفداران روش مزبور مدعی هستند، که از دیدگاه اصول پذیرفته شده حسابداری، الزامی ندارند که وام جدید را (با قصد و نیت تأمین مالی بدهی قبلی) گزارش کنند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی با انتشار استاندارد شماره ۶ کوشید این نوع راه‌های فرار را ببندد، و مقرر کرد که شرکت‌ها باید (الف) در مورد تأمین مالی مربوط به تعهدات بلندمدت قصد و نیت

خود را آشکار سازند و (ب) ثابت کنند که قصد از گرفتن این نوع وام‌ها انتشار اوراق قرضه جدید (پیش از انتشار ترازنامه بوده است) و یا با بستن یک قرارداد غیرقابل فسخ درصدد انتشار اوراق قرضه جدید ظرف مدت یک سال هستند.[۴]

پرسش‌های این بخش

۱. عبارت *قراردادهای اجرایی* را تعریف کنید و در این باره توضیح دهید که چرا این اقلام را در ترازنامه گزارش نمی‌کنند.
۲. از دیدگاه نظری، به چه دلیلی اقلام اجاره‌ای را در ترازنامه گزارش نمی‌کنند؟ برای اثبات دیدگاه خود از مفهوم *قراردادهای اجرایی* استفاده کنید.
۳. در چه شرایطی می‌توان یک قلم دارایی جاری را با یک بدهی جاری خنثی (منتفی) کرد؟ این اقدام چه رابطه‌ای با *قراردادهای اجرایی* دارد؟ (راهنمایی: یک بار دیگر به بحث و مطالب فصل ۱۳ مراجعه کنید).
۴. چگونه از بدهی‌های احتمالی به عنوان مبلغی برای تأمین مالی (از خارج از ترازنامه) استفاده می‌کنند؟ (یک بار دیگر به بحث بدهی‌های احتمالی، فصل ۱۳، مراجعه کنید).
۵. دلیل‌های مربوط به شناسایی (ثبت و گزارش) کردن بدهی‌های احتمالی را ارائه کنید؟

تعیین مقدار یک بدهی و شیوهٔ شناسایی (ثبت و گزارش) کردن آن

برای اینکه بتوان یک بدهی در ترازنامه گزارش کرد، باید بتوان آن را شناسایی (ثبت) کرد و مقدار آن را تعیین نمود. استاندارد شمارهٔ ۵ از مفاهیم حسابداری مالی، بحث فصل ۱۳، مقررات مربوط به شناسایی بدهی‌ها ارائه کرده است. استاندارد مزبور مقرر کرده است که اگر یک بدهی دارای چهار ویژگی یا شرط کلی زیر باشد می‌توان آن را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد. آنها از این قرارند:

۱. باید در قالب تعریف یک بدهی قرار گیرد.
۲. باید قابل اندازه‌گیری باشد (مقدار آن قابل تعیین باشد).
۳. باید مهم و (بر تصمیمات) اثرگذار باشد.
۴. باید قابل اعتماد (اتکا) باشد.

هدف‌های تعیین مقدار بدهی مشابه هدف‌های تعیین ارزش دارایی‌ها، مورد بحث فصل ۱۴، بود. طبق سنت، مهم‌ترین هدف این بوده است که برای محاسبه سود، زیان‌ها و هزینه‌های دوره را منظور

کنند. امروزه، مشخص شده است که هدف دیگری (که اهمیت کمتری ندارد) این است که ارائه اطلاعاتی در زمینهٔ شیوه تعیین بدهی‌ها می‌تواند بستانکاران و سرمایه‌گذاران را قادر سازد (بدان وسیله) جریان‌های نقدی را پیش‌بینی کنند. سایر هدف‌ها عبارت‌اند از تعیین مقادیر، به عنوان مبنایی برای محاسبه سود دو شرکت و یا سود دو دوره یک شرکت و نیز بتوان بدان وسیله ادعای دارندگان سهام را با هم مقایسه کرد.

شناسایی بدهی‌ها

در مورد بیشتر بدهی‌ها، زمان شناسایی بسیار مشخص است، زیرا هنگام بستن قرارداد تعهد به وجود می‌آید، در آن زمان مبلغ و زمان پرداخت مبلغ تعهد شده مشخص می‌شود و یا شرایط مندرج در قرارداد آنها را تعیین می‌نماید. ولی در بیشتر موارد، مبلغی را که باید پرداخت کرد به رویدادهای آینده، مانند ناخالص فروش آینده (در سایهٔ استفاده از دارایی‌های اجاره‌ای) بستگی دارد. در این موارد، بدهی وجود دارد، اگرچه مبلغ آن را باید برحسب معادل **قطعی** یا در یک دامنه و محدوده از مقادیر محتمل بیان کرد. در موردی که زیان احتمالی وجود دارد، استاندارد شماره ۵ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر می‌کند که اگر بتوان مبلغ زیان را، به شیوه‌ای معقول برآورد کرد، یک بدهی وجود خواهد داشت. از این رو، از دیدگاه رفتاری و نیز از دیدگاه استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی، اگر بتوان مقدار بدهی را تعیین (اندازه‌گیری) کرد و یا اگر بتوان دامنه این مقادیر و یا احتمال تعیین مقدار آنها را مشخص کرد، یک بدهی وجود خواهد داشت.

ولی در همهٔ موارد و زمان‌ها، لحظه و زمانی که رویداد مالی رخ می‌دهد مشخص نخواهد بود. همان گونه که در فصل ۱۱ گفته شد زمانی که در فرایند کسب درآمد کالاها یا خدماتی به مصرف برسند یا مورد استفاده قرار گیرند باید آنها را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد. اگر تعهد به پرداخت وجه از بابت این کالاها و خدمات هنوز ثبت نشده است، باید زمانی که هزینه‌های دوره شناسایی می‌شوند، آن را ثبت کرد. ولی در بسیاری از موارد، کالاها یا خدمات پیش از اینکه مورد استفاده قرار گیرند، دریافت می‌شوند. در چنین حالتی، دارایی و بدهی را باید ثبت کرد، مگر اینکه وجه در همان زمان پرداخت شود. تعهد در زمانی به وجود می‌آید که شرکت حق استفاده از کالاها یا خدمات را به دست آورد.

شناسایی بدهی‌های تعلق گرفته و پرداخت نشده از سایر بدهی‌ها متفاوت نیست. بدهی‌های تعلق گرفته و پرداخت نشده در سایهٔ استفاده از خدمات (به وسیلهٔ شرکت) به وجود می‌آیند و شرکت با بستن قراردادهای رسمی یا غیررسمی پرداخت آنها را متعهد می‌شود. از آنجا که خدمات به صورت مستمر دریافت می‌شوند، ثبت هزینه دوره و مقادیر تعلق گرفته و پرداخت (ثبت) نشده در پایان دوره حسابداری انجام می‌شود. ثبت نکردن مقادیر تعلق گرفته و ثبت نشده باعث خواهد شد که سود دوره جاری و مقدار بدهی‌های جاری در ترازنامه به نادرستی محاسبه و گزارش شود. ولی اگر یک قرارداد یا

قیمت بازار وجود داشته (یا مشخص) باشد، در آن صورت مقدار و مبلغ آنچه تعلق گرفته و پرداخت (ثبت) نشده به فرایند تخصیص بستگی خواهد داشت که در نتیجه فرایند تعیین این مبلغ یا مقدار بدون ضابطه خواهد بود.

در موارد بالا، شناسایی بدهی جاری به شناسایی همزمان یک دارایی یا هزینهٔ جاری بستگی دارد. در واقع، اغلب، ضرورت شناسایی دارایی یا هزینه جاری خود دلیلی است برای شناسایی یک بدهی، ولی در موردی که در سایهٔ ادعایی علیه شرکت، زیانی به وجود آید و در این مورد در دورهٔ جاری یا آینده منافعی به شرکت نرسد، در آن صورت **"موجودیت بدهی"** منشأ شناخت (ثبت و گزارش) کردن این بدهی خواهد بود. مبلغ تعهد و زمان شناسایی آن تعیین‌کنندهٔ مبلغ و زمانی است که باید زیان را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد. به محض قطعی شدن تعهد و امکان برآورد آن باید بدهی را شناسایی و زیان را ثبت کرد.

تعیین مقدار بدهی‌های پولی

بدهی‌های پولی تعهداتی هستند که مقدار آنها به وسیله ارزش اسمی تعیین می‌شود. به بیان دیگر، آنها به صورت پرداخت مبلغ مشخصی وجه نقد می‌باشند. در بیشتر موارد، مبلغ پرداختی به وسیله قرارداد و یا نوعی توافق‌نامه تعیین می‌شود. در همه موارد، مقدار کنونی بدهی برابر است با ارزش فعلی مبالغی را که باید در آینده پرداخت کرد. از آنجا که معمولاً بدهی‌های جاری در یک دوره زمانی کوتاه‌مدت پرداخت می‌شوند، مبلغ تنزیل اهمیت زیادی ندارد و ارزش اسمی سند (مبلغی که آینده پرداخت می‌شود) تعیین‌کنندهٔ مبلغ بدهی است. در مورد اسناد پرداختنی، باید **بهرهٔ پیش‌پرداخت شده**[1] را از ارزش اسمی سند کم کرد تا ارزش فعلی آن به دست آید.

اگر بتوان بدهی را به چندین روش پرداخت کرد، مقدار کنونی آن برابر است با کمترین ارزش فعلی را که می‌توان محاسبه کرد. برای مثال، اگر شرایط فروش به گونه‌ای است که خریدار می‌تواند ظرف مدت ۲۰ روز از ۲ درصد تخفیف استفاده کند و اگر تا ۶۰ روز مبلغ مزبور پرداخت نشود جریمه به آن تعلق خواهد گرفت، در آن صورت مقدار واقعی بدهی برابر است با صورت حساب منهای ۲ درصد تخفیف. راه‌ها یا روش‌های دیگر مستلزم پرداخت اضافی است، که نباید پرداخت شود و در سیستم تجارت سالم چنین حالتی نباید وجود داشته باشد. اگر قرار باشد قیمت بالاتر پرداخت شود، در آن صورت مبلغ اضافی را باید به عنوان تخفیف (از خرید) گرفته نشده ثبت کرد و آن را به عنوان زیان ناشی از عدم کارآیی گزارش نمود.

---

1. *prepaid interest*

در مورد بدهی‌های بلندمدت، معمولاً میزان تخفیف حائز اهمیت است و از این رو، باید ارزش فعلی همه پرداخت‌های آینده را (طبق قرارداد) تعیین کرد.[۵] در مورد اوراق قرضه باید ارزش فعلی مقادیر زیر را محاسبه کرد: بهره‌ها، مبلغی راکه باید در سررسید پرداخت کرد و مبالغی راکه باید به عنوان اصل بدهی (در مورد اوراق قرضه که به صورت سری است) پرداخت نمود. نرخی راکه باید در مورد اوراق قرضه به کار برد همان نرخ بازده اوراق قرضه مشابه با ریسک‌ها و شرایط زمانی مشابه (در بازار) است.

در مورد اوراق قرضه، اگر نرخ بهره اعلام شده است و مقدار آن از نرخ رایج بازار کمتر باشد، در آن صورت قیمت اوراق قرضه از ارزش اسمی آن کمتر خواهدشد، و به اصطلاح می‌گویند که اوراق قرضه با **کسر**[۱] به فروش رفته است. اگر نرخ بهره با نرخ رایج بازار برابر باشد، ارزش فعلی اوراق قرضه با ارزش اسمی آن برابر خواهد بود و به اصطلاح می‌گویند که اوراق قرضه **به *ارزش اسمی***[۲] به فروش رفته است. اگر نرخ بهره اعلام شده از نرخ بهره بازار بیشتر باشد، ارزش فعلی اوراق قرضه از ارزش اسمی آنها بیشتر خواهد شد و به اصطلاح می‌گویند که اوراق قرضه **به *صرف***[۳] به فروش رفته است.

روش متداول این است که اوراق قرضه بر مبنای ارزش اسمی ثبت می‌شود و یک حساب جداگانه به عنوان حساب *تعیین ارزش* به وجود می‌آورند که نشان‌دهندهٔ صرف یا کسر می‌باشد. در این صورت مسئلهٔ مستهلک کردن *حساب تعیین ارزش* در مدت زمان باقی ماندهٔ اوراق قرضه مطرح می‌شود. داستان این شیوهٔ عمل به روزهایی (در تاریخچهٔ حسابداری در آمریکا) می‌رسد که مفهوم ارزش زمانی پول تازگی داشت و غیرعادی بود. مدیران و سرمایه‌گذاران ارزش اسمی را بدهی *واقعی* یا سرمایه‌گذاری *واقعی* در اوراق قرضه می‌دانستند و از طریق *بهره کسب نشده* آن را تسویه می‌کردند، یا تصور دیگری مشابه این دیدگاه داشتند. امروزه که تقریباً همگان از این مفهوم آگاه شده‌اند باید ارزش فعلی را به عنوان بدهی *واقعی* یا سرمایه‌گذاری *واقعی* دانست و در هر مقطع از زمان می‌توان آن را محاسبه کرد. نتیجه این می‌شود که به جای مستهلک کردن صرف یا کسر اوراق قرضه، در آغاز دوره مبلغ اوراق قرضه را در نرخ بازده ضرب نمود و سود یا هزینهٔ بهره را محاسبه کرد. تفاوت بین سود (هزینه) بهره و بهره اعلام شده با به حساب اوراق قرضه بدهکار می‌شود. در نتیجه ارزش فعلی بدهی به دست می‌آید. در نمودار ۱-۱۹ این شیوهٔ محاسبه ارائه شده است. توجه کنید که در این نمودار هیچ بحثی در مورد صرف، کسر یا مستهلک کردن آنها نمی‌شود.

در اجرای روش مبتنی بر بهره می‌توان در هر دوره هزینه بهره راگزارش کرد که نشان‌دهندهٔ کاربرد نرخ بهره مؤثر در مورد ارزش دفتری بدهی می‌باشد. همچنین در اجرای روش مبتنی بر بهره این اطمینان به دست می‌آید که ارزش دفتری بدهی همیشه برابر است با ارزش فعلی پرداخت‌های آینده که بر مبنای نرخ

---

1. *discount* 2. *at par*

3. *premium*

بازده اولیه محاسبه شود.

نوسان نرخ بهره موجب بروز معمایی می‌شود که در کاربرد روش مبتنی بر بهره مطرح است. امکان دارد تغییر شرایط به دارندگان اوراق قرضه چنین پیامی بدهد که میزان ریسک تغییر کرده است و باید از نرخ تنزیل دیگری استفاده کرد. نرخ تنزیل همان نرخی اسمی و برابر است با مجموع نرخ واقعی (بهره با توجه به ریسک مطرح) و نرخ تورم مورد انتظار. اگر انتظار بر این باشد که نرخ تورم افزایش می‌یابد، در آن صورت نرخ بهره افزایش و قیمت اوراق قرضه کاهش خواهد یافت. با استفاده از نرخ بازده جاری می‌توان ارزش جاری اوراق قرضه را محاسبه کرد، در حالی که با استفاده از نرخ بازده متعلق به زمان انتشار سند بدهی، ارزش آن به دست می‌آید که با بهای تمام شده تاریخی مشابه است.

مزیت رعایت نرخ بازده در تاریخ انتشار اوراق قرضه این است که می‌توان چنین فرض کرد که آن برابر است با نرخ مؤثر بهره که شرکت مبلغی را متعهد شده است. در تاریخ انتشار اوراق قرضه ارزش مبلغ باقی مانده برابر است با ارزش جاری در آن زمان و می‌توان آن را به صورت عینی محاسبه کرد. نقطهٔ ضعف روش مزبور این است که کاربرد نرخ بازده اولیه باعث خواهد شد که سود یا زیان غیرعملیاتی در طول دوره، ثبت نشود. به هر حال، در اجرای روش مبتنی بر بهره تاریخی، هزینه بهره ثبت شده همواره برابر است با مجموعه هزینه بهره (با استفاده از نرخ بازده جاری) و سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری اوراق قرضه. اگر اوراق قرضه تا زمان سررسید نگهداری شود و تغییر در نرخ بازده جزئی یا کم اهمیت باشد، در آن صورت می‌توان سود غیرعملیاتی پنهان را نادیده گرفت. اگر تغییر در نرخ بازده بسیار زیاد باشد، مجموع سود و زیان ناشی از نگهداری اوراق قرضه باعث خواهد شد که مدیریت در شیوهٔ محاسبه سود دست‌کاری کند.

تعیین مبلغ بدهی‌های جاری غیرپولی

بدهی‌های جاری غیرپولی آن دسته از تعهداتی هستند که به موجب آنها شرکت کالاها یا خدماتی با کیفیت و مقدار مشخص ارائه خواهد کرد. اغلب این تعهدات ناشی از پیش پرداخت مشتریان برای خدمات آینده می‌باشد. پیش خرید روزنامه و بلیت فصلی مسابقات نمونه‌های شناخته شده‌ای از این گروه می‌باشند. سایر بدهی‌ها ناشی از پیش پرداخت‌های مشتریان برای کالاهای خاص می‌باشند. ولی لازم به یادآوری است که همه پیش‌پرداخت‌ها، از نظر ماهیت، غیرپولی نمی‌باشند. برخی از پیش‌پرداخت‌ها به صورت مبلغ مشخصی دلار هستند که می‌توان در آینده برای خرید، یا خرید به قیمت کنونی، منظور کرد. اینها را پیش‌پرداخت پولی می‌نامند، زیرا آنها موید تعهدی مبنی بر بازپرداخت مبلغ مشخصی دلار یا معادل آن، به صورت کالا یا خدمات در یک تاریخ آینده می‌باشند. تعهدات غیرپولی را بر حسب قیمت از پیش تعیین شده یا مورد توافق برای مقدار مشخصی کالا یا خدمات بیان می‌کنند. از

این رو، امکان دارد ارزش پولی کالاها و خدمات تغییر کند، ولی مقدار و کیفیت آنها تغییر نخواهد کرد.

نمودار ۱ـ۱۹ محاسبه ارزش اوراق قرضه به روش مبتنی بر بهره

فرض کنید اوراق قرضه‌ای به ارزش اسمی هزار دلار منتشر شده است و نرخ بهره سالانه آن ۱۰ درصد است که برای مدت ۸ سال، هر ۶ ماه یک‌بار پرداخت می‌شود. اگر نرخ بهره اوراق قرضه مشابه در سال ۱۲ درصد باشد و بهره هر ۶ ماه یک‌بار پرداخت شود، یک سرمایه‌گذار آگاه برای این ورقهٔ قرضه چه مبلغی پرداخت خواهد کرد:

۸۹۸/۸۴ = ۵۰ × ۱۰/۱۰۵۸۹۵ + ۱۰۰۰ × ۰/۳۹۳۶۴۶

که در این رابطه

۱۰/۱۰۵۸۹۵ = نرخ بهرهٔ سالانه ۶ درصد برای ۱۶ دوره

۰/۳۹۳۶۴۶ = نرخ بهرهٔ یک مبلغ مشخص بر مبنای ۶ درصد در سال برای ۱۶ دوره.

از این رو، مبلغ ۸۹۸/۸۴ دلار مبلغ نقدی است که شرکت دریافت خواهد کرد و باید (خالص) اوراق قرضه پرداختنی را به این مبلغ بستانکار کند. در پایان ۶ ماههٔ نخست، محاسبات زیر انجام و مقادیر زیر در دفتر روزنامه نوشته خواهدشد.

دلار ۵۳/۹۲ = ۸۹۸/۸۴ × درصد ۶ = هزینه بهره

دلار ۵۰ = ۱۰۰۰ × درصد ۵ = بهره (کوپن) پرداختنی

هزینه بهره به ۵۳/۹۲ دلار می‌رسد.

وجه نقد ۵۰

خالص اوراق قرضه پرداختنی ۳/۹۲

از این رو، در زمان کنونی حساب اوراق قرضه پرداختنی ۹۰۲/۷۶ دلار می‌شود. می‌توان به صورتی بسیار ساده ثابت کرد که این عدد برابر است با ارزش فعلی مبالغ باقی مانده که با نرخ بهره ۱۲ درصد در سال محاسبه شود.

درآمد یا بستانکار؟ اینها تعهدات غیرپولی هستند که معمولاً به صورت *درآمد انتقالی*، یا *بستانکار انتقالی* گزارش می‌کنند. از دیدگاه فنی *درآمد انتقالی*[1] نشان‌دهندهٔ درآمدی است که شرکت دریافت کرده است ولی به عنوان *درآمد* گزارش نمی‌کند. ولی معنی دیگر آن درآمدی است که باید در محاسبهٔ سود

1. *Deferred income*

گنجانید، ولی شناسایی (ثبت و گزارش) کردن آن به تعویق می‌افتد تا اینکه بتوان هزینه‌های دوره را با آن تطبیق داد. این عبارت را به صورت صحیح‌تر **درآمد انتقالی**[1] می‌نامند. اغلب **بستانکار انتقالی**[2] را مترادف سود *انتقالی* یا *درآمد انتقالی* به کار می‌برند، ولی این عبارت به مفهومی گسترده‌تر هم به کار برده می‌شود که شامل پیش پرداخت‌های پولی (به وسیلهٔ مشتریان) می‌گردد.

این عبارت‌ها دارای معنی روشنی نمی‌باشند، زیرا آنها در برگیرندهٔ گروه‌هایی از اقلام ناهمگن هستند و نمی‌توان با حفظ ثبات رویه آنها را، به صورت مستمر، در گروه مشخصی (در ترازنامه) گزارش کرد. برخی از اقلام سود *انتقالی* و *بستانکار انتقالی* را در گزارشات سالانه‌ای که شرکت‌ها منتشر می‌کنند، مشاهده می‌شوند که در طبقهٔ بدهی‌های جاری قرار گرفته‌اند، برخی را در طبقهٔ بدهی‌های غیرجاری، وعدهٔ انگشت شماری هم به عنوان درآمد کسب نشده در بخش حقوق صاحبان سهام مشاهده می‌نماییم و سرانجام بیشتر این اقلام را به عنوان گروه بدون طبقه، بین بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام (در ترازنامه) گزارش می‌کنند. اقلامی را که بدون طبقه گزارش می‌کنند با شیوهٔ طبقه‌بندی پیشین که آنها را به عنوان ذخیره گزارش می‌نمودند، وجه مشترک دارد. ولی، گزارش کردن آنها در این گروه به عنوان مبلغی را که می‌توان در دوره بعد به سود اضافه کرد (ولی در دوره جاری بدان حساب منظور نمی‌شوند، می‌تواند روشی بخردانه و معقول باشد و در این مورد می‌توان دلیل‌های زیادی ارائه کرد.

دیدگاه مبتنی بر سود *انتقالی* ریشه در این شیوه تصور دارد که *تحقق بخشیدن* به سود با دریافت وجه نقد رابطهٔ تنگاتنگی دارد، ولی زمانی که هنوز خدماتی ارائه نشده‌اند، یا زمانی که امکان دارد به سبب زیان‌ها یا هزینه‌های دوره بعد مقدار آنها کاهش یابد، نباید سود را گزارش کرد و باید آن را به دوره بعد منتقل کرد. به هر حال، گزارش کردن سود *انتقالی* به عنوان یک طبقه جداگانه نمی‌تواند ماهیت اقلام گنجانده شده در این طبقه را بیان نماید و ای بسا که اقلام مزبور مورد سوءاستفاده قرار گیرد، همان سرنوشتی که *ذخیره‌های* پیشین به آن دچار شدند.

پیش‌پرداخت. معمولاً پیش‌پرداخت‌های مشتری از بابت کالاها یا خدماتی که در آینده دریافت خواهد کرد ترکیبی از *بدهی* و *سود* بوده است. اگر بهای تمام شده رکن اصلی این مبلغ را تشکیل دهد، می‌توان کل مبلغ را به عنوان یک بدهی منظور کرد؛ اگر بهای تمام شده بخش کوچکی از کل این مبلغ تشکیل دهد، استنباط بر این است که می‌توان کل مبلغ را به عنوان *بستانکار انتقالی* متعلق به سود (سود ناخالص) و نه به عنوان یک قلم *بدهی جاری* منظور نمود که معمولاً آن را در ترازنامه در بخش حقوق صاحبان سهام به عنوان سود کسب نشده گزارش می‌کنند. اگر مبلغی را که مشتری پیش‌پرداخت کرده

---
1. Deferred revenue
2. Deferred credit

است شامل هر دو جزء **بهای تمام شده** و **سود** باشد، چنین استدلال می‌شود که باید آن را به دو بخش تقسیم کرد، مبلغی که نشان‌دهندهٔ بهای تمام شده آینده کالا یا خدمت است که باید آن را در گروه بدهی‌های جاری گزارش کرد و بخش دیگر که نشان‌دهندهٔ سود آینده است که باید آن را در طبقه **سود کسب نشده** گزارش نمود.

تفکیک پیش پرداخت (مشتریان به شرکت) به دو رکن **بهای تمام شده** و **سود آینده** ریشه در دو عرف یا عادت گذشته دارد. یک سنت این است که بیشتر بر مفهوم **بهای تمام شده** تاکید می‌شده است. عرف یا سنت دیگر این است که درآمد تنها زمانی گزارش می‌شده است که همه خدمات انجام شده باشند و بتوان مقدار همه هزینه‌های جاری را تعیین کرد و از درآمد دوره کم نمود. ولی شاید راه معقول‌تر این باشد که تعهد مربوط به ارائه خدمات یا تولید کالاها را بر حسب محصول (قیمت فروش) این کالاها یا خدمات گزارش کرد. نکتهٔ مهم و مورد توجه این است که اگر وجوه به مشتری برگردانده نشود، پیش‌پرداخت نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ یک جریان خروجی نقدی در آینده (از شرکت) باشد. صرف‌نظر از شیوهٔ تعیین مقدار آن، نمی‌توان آن را در اقلام خاصی از کالا یا خدمتی که در آینده خریداری خواهد شد و در عملیات مورد استفاده قرار خواهد گرفت، ردیابی کرد. برخی از خدمات در گذشته در قالب دارایی‌های ثابت خریداری شده‌اند و از این رو باید آنها را به صورت دارایی‌های غیرجاری گزارش کرد. برخی دیگر به صورت موجودی کالا و پیش‌پرداخت هزینه هستند که به صورت دارایی‌های جاری گزارش می‌شوند و باز اینکه برخی دیگر مربوط به هزینه‌های جاری هستند که نشان‌دهندهٔ کالاها و خدماتی می‌باشند که در زمان دریافت مبلغ (پیش‌پرداخت) تهیه یا خریداری نشده‌اند. از این رو، نمی‌توان پیش‌پرداخت (به وسیلهٔ مشتری) را مربوط به هزینه‌ها (بهای تمام شده اقلامی) داشت که به مصرف رسیده‌اند و یا به مصرف خواهند رسید.

هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۳۴، فصل ۴ الف (پس از انجام دادن اصلاحات) پیش دریافت برای تحویل کالا یا انجام دادن خدمات در آینده (براساس عملیات عادی شرکت) را به عنوان بدهی جاری شناسایی کرد. ثبت پیش دریافت به عنوان یک قلم بدهی جاری به دو دلیل اقدام درستی می‌باشد:

۱. پیش دریافت یک رویداد برای تأمین مالی و نه رویدادی برای تأمین درآمد است.[۶] اگرچه در مورد پیش دریافت می‌توان دلیل‌های دیگری ارائه نمود (مانند جلوگیری از سوخت شدن مطالبات) ولی نتیجهٔ کار چیزی جز تأمین مالی برای عملیات آینده شرکت نمی‌باشد.

۲. تعهد به ارائه کالا یا خدمت بخشی از عملیات جاری است. تنها در مورد رویدادهای مالی فرعی، پیش دریافت می‌تواند نشان‌دهندهٔ تعهدی باشد که دامنهٔ آن از محدوده چرخهٔ عملیاتی عادی شرکت فراتر

می‌رود.

در سراسر فرایند تولید، فروش و وصول مطالبات بر ارزش شرکت افزوده می‌شود، ولی با توجه به بحث فصل ۱۱، معمولاً درآمد در یک لحظه زمانی مشخص گزارش می‌گردد. اگر رویداد تعیین‌کننده، در عملیات به صورت ارائه کالاها و خدمات (و نه وصول وجوه نقد) باشد در آن صورت هنگام وصول پیش دریافت نباید هیچ سودی (جاری یا انتقالی) را گزارش کرد. بدون توجه به اینکه پیش دریافت به صورت وجه نقد یا به صورت کالا یا خدمت بازپرداخت شود، باید کل مبلغ را به صورت یک بدهی گزارش کرد. از این رو، می‌توان با استفاده از عبارت ***پیش دریافت از مشتریان*** به جای عبارت ***درآمد انتقالی*** اقدام به اصلاح اصطلاحات فنی حسابداری کرد.

عدم اطمینان در مورد وصول مطالبات. ولی موارد اندکی هم وجود دارد که *درآمد انتقالی* به دلیل‌هایی غیر از پیش دریافت از مشتریان به وجود می‌آید و گزارش می‌شود. در چنین مواردی، خدمات ارائه و عملیات ایجادکنندهٔ درآمد انجام شده‌اند، ولی گزارش کردن سود به تأخیر می‌افتد زیرا نسبت به وصول مطالبات اطمینان وجود ندارد و یا در مورد هزینه‌های اضافی نیز تردیدهایی وجود دارد. یک نمونه مربوط به فروش زمین و مستغلات است که از این بابت مبلغی به عنوان بیعانه دریافت می‌شود و این مبلغ طبق استاندارد شماره ۶۶، از هیئت استانداردهای حسابداری مالی تعیین شده است. به اصطلاح ***اقلام بستانکار انتقالی*** نمی‌توانند بدهی باشند، زیرا شرکت در برابر مشتریان هیچ تعهدی ندارد. هنگام محاسبهٔ سود دوره جاری باید این اقلام را منظور کرد، و در همان زمان مطالبات وصول نشده و هزینه‌های اضافی برآوردی را کم نمود. ولی همان گونه که در فصل ۱۶ در بحث در مورد فروش قسطی گفتیم، اگر بتوان در مورد به تأخیر انداختن درآمد دلیل موجهی ارائه کرد، می‌توان مطالبات کنونی را به صورت ارزش اقلام ورودی (بهای تمام شده اقلام) منظور کرد. یعنی، می‌توان ***ناخالص درآمد انتقالی*** را به عنوان یک ***حساب تعیین‌کنندهٔ ارزش*** دارایی مورد توجه قرار دارد که مقدار آن در ترازنامه از مطالبات کم می‌شود. ولی در بیشتر موارد میزان عدم اطمینان بدان اندازه زیاد نیست که نتوان برآوردهایی انجام داد. از این رو، می‌توان براساس بهترین برآوردها و در نظر گرفتن احتمال مقادیر مورد انتظار درآمد را گزارش کرد. هزینه‌های ذی‌ربط و مورد انتظار آینده را باید به عنوان بدهی گزارش کرد. در بسیاری از موارد، به بهانه وجود عدم اطمینان *درآمد انتقالی* گزارش می‌کنند و هدف یا نتیجه کار این است که به صورت تصنعی، سود را در دوره‌های مختلف هموار سازند. به این دلیل‌ها باید مفهوم ***درآمد انتقالی*** را از جعبه ابزار گزارشات مالی برداشت.

پرسش‌های این بخش

۱. تفاوت بین بدهی‌های پولی و بدهیهای غیرپولی را بیان کنید. در مورد هر یک از اینها دو مثال بزنید.
۲. مقصود از *اقلام بستانکار انتقالی* چیست؟ این اقلام چگونه به وجود می‌آیند؟ چرا هیئت استانداردهای حسابداری مالی درصدد برآمده است شناسایی (ثبت و گزارش) کردن آنها را در صورت‌های مالی محدود کند.
۳. چرا عبارت *درآمد انتقالی* می‌تواند گمراه‌کننده باشد.

حذف بدهی‌ها از دفاتر

تا زمانی که یک *رویداد مالی یا رویداد دیگری* رخ ندهد که موجب خروج بدهی‌ها از دفاتر شود، آنها کماکان در دفاتر باقی خواهند ماند. چگونه می‌توان یک رویداد را تعریف کرد؟ این پرسش پیش از این هم مطرح شد و هنگام مطرح شدن پرسش‌های دیگری در رابط با حذف (از دفاتر خارج کردن) بدهی‌ها این پرسش مطرح است. یک رویداد، در ساده‌ترین شکل خود عبارت است از اقدامی که یک بدهکار در بازپرداخت مبلغ مورد بدهی به یک بستانکار به عمل می‌آورد و بدین گونه، بدهکار از تمام سایر تعهدات رها می‌شود. این اقدام را تجدید ساختار وام می‌نامند. متداول این است که بدهی در تاریخ سررسید بازپرداخت می‌شود. در برخی دیگر از موارد، وام را پیش از سررسید بازپرداخت می‌کنند [یا شرکت اوراق قرضه منتشر شده را باز خرید می‌نماید. امکان دارد بستانکار تمام یا بخشی از وام را ببخشد. در بخش تمدید وام دربارهٔ این موارد بحث می‌کنیم. روش خاصی به نام "ادای دینی" مورد استفاده قرار می‌گیرد که بدهکار از دیدگاه قانونی (به وسیلهٔ حکم دادگاه یا به وسیلهٔ بستانکار] دین خود را ادا می‌کند [اقدامی به عمل می‌آورد که به اصطلاح مسئولیت وام را از شانه خود برمی دارد و آن را به دیگری محول می‌کند]. در یک چنین حالتی و طبق مقررات استاندارد شماره ۵ از هئیت استانداردهای حسابداری مالی باید این احتمال وجود داشته باشد که بدهکار الزامی به پرداخت وجوه در آینده (در رابطه با بدهی مورد تضمین) نداشته باشد. زمانی که بدهکار وجوه نقد یا دارایی‌های دیگر را به یک امین می‌دهد که برای بازپرداخت بدهی‌ها، بهره و اصل یک وام خاص به مصرف برساند، در واقع این بدهی، از نظر اصولی، بازپرداخت شده است. از دیدگاه احتمال، بسیار بعید است که بدهکار (پس از انجام دادن چنین کاری مجبور به پرداخت‌های آینده) در مورد چنین وامی شود.

تسویهٔ بدهی

با نوسان نرخ بهره، ارزش بازار اوراق قرضه و سایر ابزارهای بدهی افزایش و کاهش می‌یابند. در سیستم حسابداری این نوع تغییرات را شناسایی (ثبت و گزارش) نمی‌کنند. از این رو، زمانی که به هر دلیلی، بدهی تسویه شود، باید تفاوت بین ارزش بازار بدهی (اوراق قرضه) و ارزش دفتری آن را منظور کرد. به ساده‌ترین قضیهٔ ممکن توجه کنید که شرکتی در بازار آزاد اقدام به بازخرید اوراق قرضه خود می‌کند. تفاوت بین قیمتی را که شرکت برای این اوراق قرضه می‌پردازد با ارزش دفتری آنها (در دفاتر شرکت) را چگونه منظور می‌کنند؟

زمان از دور خارج کردن (حذف بدهی‌ها از دفاتر) بدان سبب این تفاوت به وجود می‌آید که در آن دوره یا دوره‌های قبل، تغییر در ارزش بازار اوراق قرضه شناسایی (ثبت و گزارش) نشده است. اگر در هر دوره با توجه به بازده جاری نرخ بهره تعدیل و اصلاح می‌شد، سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری اوراق قرضه را در هر دوره گزارش می‌نمودند و هنگام از دور خارج کردن اوراق قرضه یا حذف آنها از دفاتر هیچ عددی، به عنوان تفاوت، به وجود نمی‌آمد. بیانیهٔ شماره ۲۶ از هیئت اصول حسابداری مقرر کرد که در همه موارد از دور خارج کردن اوراق قرضه یا حذف آنها از دفاتر باید تفاوت را به عنوان سود یا زیان غیرعملیاتی آن دوره منظور کرد. استاندارد شماره ۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی در واکنش به نگرانی‌های شرکت‌هایی که با هدف افزایش در سود خالص اقدام به از دور خارج کردن (حذف بدهی‌های) از دفاتر می‌نمودند، مقرر کرد که این سودها و زیان‌های غیرعملیاتی را باید به عنوان اقلام غیرمترقبه منظور و گزارش کرد. متأسفانه این روش با تعریفی را که مورد اقلام غیرمترقبه داده‌اند مبنی بر اینکه رویداد مزبور باید غیرعادی و غیرتکراری باشد، در تضاد است. اگر تفاوت مقادیر به عنوان سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری اوراق بهادار ثبت کنند و در دوره‌ای که این رویداد رخ می‌دهد گزارش نمایند، هیچ نیازی نخواهد بود که آنها را در طبقه‌های نادرست قرار دهند و بدان گونه گزارش کنند.

در مورد قاعدهٔ مربوط به منظور کردن اقلام غیرمترقبه یک مورد استثنا وجود دارد (و اقدام مزبور مجاز دانسته شده است). این حالت مربوط به زمانی است که شرکت درصدد برمی آید با استفاده از وجوه استهلاکی وام را بازپرداخت و آن را از دفاتر حذف کند، ساز و کاری را که در مورد وجوه استهلاکی به کار می‌برند بر این اساس قرار دارد که طبق قرارداد وام که از پیش تعیین شده است در هر دوره مبلغی پول کنار گذاشته می‌شود تا شرکت بتواند در دوره‌های زمانی خاص بخشی از وام را بازپرداخت و سرانجام کل بدهی را تسویه نماید. هنگامی که تسویهٔ بدهی براساس مفاد قرارداد وام و به وسیلهٔ وجوه استهلاکی انجام شود، سود یا زیان غیرعملیاتی به وجود می‌آید. وجود یک چنین برنامه‌ای توانست هیئت استانداردهای حسابداری مالی را متقاعد سازد که با انتشار استاندارد شماره ۴ اجازه بدهد که این

نوع سودها یا زیان‌های غیرعملیاتی را به عنوان اقلام عادی منظور کنند. پس از آن، هیئت مزبور در استاندارد شماره ۶۴، باز پرداخت بدهی را محدود به مبالغی کرد که از محل وجوه استهلاکی ظرف یک سال برای بازپرداخت وام مورد استفاده قرار گیرد، شرکت می‌تواند به دلخواه خود و بدون هیچ ضابطه‌ای وام‌ها را زودتر از موعد مقرر بازپرداخت کند که در چنین حالتی سود یا زیان غیرعملیاتی به عنوان سود یا زیان غیرمترقبه منظور و گزارش خواهدشد.

استاندارد شماره ۷۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی (به عنوان اقدام اصلاحی در مورد بیانیهٔ شماره ۲۶ از هیئت اصول حسابداری) مقررات مربوط به "ادای دین" تعیین کرد که در زمینهٔ تسویه بدهی این روش بحث انگیزترین روش‌ها شده است. سه عضو از ۷ عضو این هیئت رای مخالف دادند و موافق نبودند که یک بدهی بدین گونه تسویه شود. دیدگاه آنها بر این پایه قرار داشت که وجوه مزبور، اگرچه برای بازپرداخت بدهی تخصیص می‌یابد (و نزدیک سازمان امین سپرده می‌شود) کماکان یک قلم دارایی شرکت به حساب می‌آید، زیرا آن می‌تواند منافع اقتصادی و محتمل آینده برای شرکت به وجود آورد. گذشته از این، آنها گفتند که تا زمانی که ***رویداد مالی دیگری یا رویداد یا شرایط دیگری که بر سازمان اثر نگذارد***، نمی‌توان یک بدهی را تسویه شده تلقی کرد. واکنش اکثریت اعضای هیئت این بود که سپردن دارایی در یک حساب امین و غیرقابل برداشت می‌تواند شرط لازم برای یک **رویداد مالی یا رویداد دیگری** فراهم آورد. این واکنش مدرک و شاهد دیگری است مبنی بر اینکه عبارت **رویداد دیگری** دارای مفهوم بسیار گسترده است و نمی‌تواند بیانگر ویژگی خاص و محدود یک بدهی باشد [نمی‌توان آن را برای تعریف این ویژگی به کار برد].

روش دیگری به کار برده می‌شود که آن را *تسویه آنی*[1] می‌نامند. در یک چنین اقدامی، شرکت اوراق قرضهٔ جدید منتشر می‌کند و بی‌درنگ پول‌ها را کنار می‌گذارد تا بدان وسیله اوراق قرضه پیشین را بازخرید و از دور خارج کند. هدف این است که از تفاوت بهره موجود در بازارهای عمده پولی بهره جست، بدون اینکه بر اقلام موجود در ترازنامه اثر شدیدی گذاشته شود. *خبرنامهٔ فنی شمارهٔ ۴-۸۴* این روش را منع کرد و اساس دیدگاه خود را بر این گذاشت که اقدام مزبور یک نوع فعالیت ***گرفتن وام و سرمایه‌گذاری*** است و نه تسویه بدهی. دیدگاه مزبور باعث شد که این پرسش مطرح شود که چه مدت زمانی باید منتظر ماند تا یک رویداد به رویداد دیگری تبدیل شود. همچنین می‌توان از این پدیده به عنوان یک مثال خوب استفاده کرد مبنی بر اینکه شرکت‌ها چگونه می‌توانند در کاربرد استانداردهای گزارشگری مالی از مطالب نه چندان روشن آنها سوءاستفاده کنند.

بازخرید اوراق قرضه. اصولاً مفاد قرارداد اوراق قرضه به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که شرکت

1. *Instantaneous defeasance*

انتشاردهنده این حق را برای خود نگه می‌دارد که اوراق قرضه را بر مبنای درصد مشخص و از پیش تعیین شده، نسبت به ارزش اسمی بازخرید کند. اصولاً شرکت هنگامی این بند را در قرارداد می‌گنجاند که تصور می‌کند ارزش اوراق قرضه بیش از قیمتی است که برای بازخرید در نظر می‌گیرد. اگر بازخرید مستلزم پرداخت وجه نقد باشد، اقلام مزبور را **از دور خارج کردن**[1] اوراق بهادار می‌نامند. اگر آن مستلزم انتشار اوراق قرضه جدید و جایگزین کردن اوراق قرضه قبلی باشد، اقدام مزبور را **تأمین مجدد وجه**[2] می‌نامند. در هر یک از این موارد، تفاوت بین ارزش دفتری اوراق قرضه قدیمی (که شامل هزینه انتشار مستهلک نشدهٔ اوراق قرضه و قیمت اوراق مزبور می‌شود) به عنوان سود یا زیان غیرمترقبه در دوره‌ای ثبت و گزارش می‌شود که عمل بازخرید انجام شود.

همیشه بدین‌گونه استدلال شده است که سود یا زیان غیرعملیاتی را باید با گذشت زمان شناسایی کرد؛ براساس مدت زمان باقیماندهٔ تا سررسید متعلق به اوراق قرضهٔ پیشین و یا مدت زمان متعلق به اوراق قرضهٔ جدید (در مورد اوراق قرضه پیشین). چنین استدلال می‌شود که سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از حق بازخرید اوراق قرضهٔ قدیمی است، و از این رو، باید در دوره باقیمانده زمان اوراق قرضه قدیمی (تا سررسید) به وجود آید. در مورد اوراق قرضه جدید یا حالت دوم چنین استدلال می‌شود که مستهلک کردن سود یا زیان غیرعملیاتی در مدت زمان متعلق به اوراق قرضه جدید (تا سررسید) باعث خواهد شد که اصل تطابق، به شیوهٔ بهتری به اجرا درآید.

ماهیت سود یا زیان غیرعملیاتی تعیین می‌کند که آیا باید آنها را در دوره جاری شناسایی کرد یا خیر. اگر در هر دوره، ارزش جاری اوراق قرضه ثبت شده باشد، سود یا زیان غیرعملیاتی مربوطه، در طول زمان و با تغییر نرخ بهره بازار، ثبت خواهدشد. ارزش جاری اوراق قرضه در زمان بازخرید آنها (به وسیله شرکت) به صورت تقریب برابر با قیمتی است که برای بازخرید تعیین شده است. تفاوتی که به وجود می‌آید به سبب هزینهٔ تهیه وجوه موردنیاز است (مگر اینکه شرکت نتواند از فرصت موجود برای بازخرید اوراق قرضه استفاده کند). به صورتی گذرا، سود یا زیان غیرعملیاتی مربوط به بازخرید اوراق قرضه (به وسیلهٔ شرکت) ناشی از نگهداری این اوراق خواهد بود که باید پیش از بازخرید اوراق مزبور شناسایی (ثبت و گزارش) شده باشد. اصولاً در اجرای حسابداری مبتنی بر بهای تمام شده تاریخی تا زمانی که یک رویداد، مانند از دور خارج کردن اوراق قرضه، رخ ندهد، سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از نگهداری این اوراق بهادار شناسایی (ثبت و گزارش) نخواهدشد. هنگامی که آن رویداد رخ می‌دهد، باید کل سود یا زیان تعلق گرفته و انباشته را ثبت کرد. گذشته از این، هزینه‌های باقی مانده، مانند هزینه انتشار مستهلک نشده اوراق قرضه و صرف مربوط به بازخرید این اوراق (به وسیله شرکت) نشان‌دهندهٔ هزینه

---

1. Retirement
2. Refunding

مربوط به فسخ قرارداد زیان‌آور است و باید در همان زمان به عنوان هزینه دوره منظور شود. این روش با مفاد بیانیهٔ شماره ۲۶ از هیئت اصول حسابداری و استاندارد شمارهٔ ۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی سازگار است.

تمدید وام

همان گونه که پیش از این گفتیم، امکان دارد یک بستانکار بخشی یا تمام یک بدهی را ببخشد و این یکی دیگر از راه‌هایی است که بدان وسیله یک بدهی تسویه می‌شود. می‌توان موردی را در نظر آورد که بستانکار به یک بدهکار اجازه می‌دهد که بدهی خود را به مبلغی کمتر از ارزش جاری (که با نرخ بازده جاری محاسبه شود) تسویه نماید. امکان دارد بستانکار نیاز شدید به پول نقد داشته باشد و آماده باشد که در همان لحظه پول کمتری (از بابت کل بدهی) دریافت نماید. سود غیرعملیاتی که نصیب بدهکار می‌شود باید براساس مقررات عمومی مربوط به تسویهٔ بدهی ثبت کرد، یعنی باید آن را به عنوان سود غیرعملیاتی گزارش نمود. اگر یک بدهکار از نظر مالی، دچار مشکل و دردسر شده باشد و بستانکار مقداری گذشت کند (برای وی تخفیف قائل شود) و هدف بازیافت حداکثر بدهی باشد، وضعی به وجود می‌آید که فرایند تسویهٔ بدهی را **تمدید بدهی دردسرساز**[1] می‌نامند.

امکان دارد یک بدهی دردسرساز را به چندین روش تمدید کرد. امکان دارد بدهکار به عنوان بخشی از بازپرداخت وام وجه نقد یا دارایی‌های دیگری را پیشنهاد کند. امکان دارد بدهکار در ازای بدهی سهام شرکت پیشنهاد نماید. از سوی دیگر، امکان دارد بستانکار از طریق کاهش دادن نرخ بهره، افزودن بر مدت زمان بازپرداخت وام و یا کاهش دادن مبلغی که باید بازپرداخت شود اقدام به اصلاح شرایط وام نماید. اغلب مجموعه‌ای از این روش‌ها انجام می‌شود و این شیوه عمل هم متداول است. هنگام استفاده نمودن از مجموعه‌ای این راه‌ها یا روش‌ها برای تمدید قرارداد وام، نخست مبلغی پول نقد، دارایی شرکت یا سهام عرضه می‌شود و در مورد بقیهٔ وام شرایط سخت‌تری (برای بدهکار) تعیین می‌گردد.

از دیدگاه آنچه بدهکار باید انجام دهد، انتقال دارایی یا انتشار سهام جهت بازپرداخت بخشی از بدهی بدون هیچ مشکلی انجام خواهد شد (و در این باره دیدگاه‌های ضد و نقیض وجود ندارد). بدهکار ارزش اقلام انتقال داده شده را بر مبنای ارزش بازار به حساب بدهی بدهکار می‌کند. او تفاوت بین مبلغ وام و ارزش بازار دارایی داده شده را به عنوان سود غیرمترقبه ثبت و گزارش می‌نماید و این کار با قاعدهٔ کلی برای تسویهٔ بدهی‌ها سازگار است. در مورد دارایی‌ها، تفاوت بین ارزش بازار انتقال یافته و ارزش دفتری را به عنوان سود (یا زیان) غیرعملیاتی ثبت می‌کنند [البته پیش از اینکه محاسبات مربوط به تمدید

---

1. *Troubled debt restructuring*

قرارداد وام انجام شود].

شیوهٔ ثبت این نوع رویداد در دفاتر شرکت بستانکار یک آینه تمام نمایی از شیوه ثبت دفاتر شرکت بدهکار است. ولی با توجه به مفاد استاندارد شماره ۵ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی، اگر بدهی تشکیل‌دهندهٔ یک قلم دارایی برای بستانکار است، دریافت‌های احتمالی را از حساب‌های دریافتنی حذف می‌کنند مگر اینکه نتوان مقدار آنها را برآورد کرد و دریافت آنها *محتمل* باشد. همچنین، سود غیرعملیاتی ناشی از تمدید وام را باید به عنوان یک سود عادی (و نه غیرمترقبه) منظور کرد. در **خبرنامهٔ فنی بعدی** مقرر شد که حذف پرداخت‌های نقدی آینده به عنوان سود حاصل از بهره (هنگام دریافت) ثبت شود، اگرچه امکان دارد این کار موجب افزایش شدید نرخ بهره شود. این اقدام، از نظر تئوری نمی‌تواند قابل توجیه باشد، در بهترین حالت بیانگر کاربرد اصل محافظه کاری خواهد بود.

شیوهٔ ثبت تغییر در شرایط قرارداد وام موجب بحث‌های ضد و نقیض شده است. با توجه به مفاد استاندارد شماره ۱۵ از هیئت اصول حسابداری باید جریان‌های نقدی تجدیدنظر شده را با بهای تمام شده‌کنونی بدهی مقایسه کرد. اگر کل جریان نقدی از بهای تمام شده‌کنونی بیشتر باشد، باید نرخ بهره‌ای را منظور کرد که ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده با بهای تمام شده‌کنونی برابر شود.[۸] نرخ بهره مؤثر جدید بدین گونه تعیین می‌شود. اگر کل جریان نقدی از بهای تمام شده کنونی کمتر باشد، مجموع جریان‌های نقدی آینده را باید به عنوان ارزش جدید بدهی ثبت کرد و تفاوت این دو عدد را به عنوان زیان غیرمترقبه گزارش نمود. نیازی به ثبت و گزارش کردن سود حاصل از بهره نمی‌باشد. با استفاده از همه پرداخت‌های نقدی باید بهای تمام شده جدید وام را مستهلک کرد.[۹]

طرفداران این روش بر این باورند که شرایط تغییر را نباید به عنوان کاهش ارزش اسمی و بدهی تلقی کرد، بلکه آن را باید در قالب پرداخت بهره، متعلق به وام منظور نمود. گذشته از این، از آنجا که هیچ رویداد مالی انجام نشده است (از دیدگاه انتقال اقلامی از دارایی یا از بخش حقوق صاحبان سهام) ارزش کنونی بدهی را نباید تغییر داد، البته تا زمانی که جریان‌های نقدی آینده کافی باشد و آن را پوشش دهد. به بیان دیگر، اگرچه ایجاد یک منبع تأمین مالی غیرقابل پرداخت به صورت یک *رویداد دیگر* درمی‌آید، تغییر شرایط قرارداد وام را نباید در زیر چتر *رویدادهای دیگر* پنهان کرد [نباید تحت‌الشعاع آن قرار گیرد].

دیدگاه آرمانی هیئت استانداردهای حسابداری مالی این است که اطلاعات لازم در مورد مبلغ، زمان و میزان احتمال دریافت جریان‌های نقدی آینده در ترازنامه گزارش شود. ارزش فعلی این جریان‌های نقدی یا ارزش فعلی جریان‌های نقدی که بر مبنای نرخ بازده این نوع اوراق قرضه محاسبه شود می‌تواند عدد معقول یا موردنظر باشد. ارزش دفتری بدهی قبلی نمی‌تواند دارای اهمیت (و بر تصمیم‌گیری‌های ذی‌ربط) اثرگذار باشد. مجموع جریان‌های نقدی آینده (که ارزش فعلی آنها محاسبه نشود) می‌تواند بیش از هر عدد دیگری موجب گمراهی استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی باشد. معادله‌ای که به وسیلهٔ

جریان‌های نقدی آینده و براساس اعداد و ارقام نامعقول تهیه شود منجر به پیدایش یک نرخ بهره گمراه‌کننده خواهد شد. به صورتی گذرا، دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی نمی‌تواند دارای معنی و مفهوم معقولی باشد و چنین به نظر می‌رسد که این دیدگاه در سایهٔ فشارهای سیاسی بانک‌هایی اعلام شده است که مایل نبودند در آن زمان با زیان‌های سهمگین ناشی از وام‌های داده شده به کشورهای جهان سوم و به بخش انرژی و ساختمان‌سازی متحمل شوند (رو به رو گردند). نگاهی به گذشته و ورشکستگی شرکت‌ها و صندوق‌های پس‌انداز، شگفتی در این است که آیا مقررات جدید نتوانسته است اثرات اقتصادی منفی بسیار سنگین بر ما (به عنوان یک ملت) بگذارد!

پرسش‌های این بخش

۱. تسویه با واسطه را تعریف کنید و تفاوت آن را با "تسویه آنی" بیان نمایید.
۲. چه عاملی باعث می‌شود که هنگام بازخرید اوراق قرضه (به وسیلهٔ شرکت) سود یا زیان غیرعادی به وجود آید.
۳. تفاوت بین دو نوع وام دردسرساز (تمدید شده) را بیان نمایید.
۴. از چه دیدگاهی روش ثبت رویداد مالی متعلق به شرکت بدهکار می‌تواند آینهٔ تمام نمایی از شیوهٔ ثبت شرکت بستانکار باشد؟ در کدام مقطع آن متفاوت خواهد بود؟

اوراق بهادار مختلط (پیوندی یا دو رگه)

در این سال‌ها تعداد و نوع *بدهی‌ها* در بازار انفجارآمیز بوده است. وام قدیمی دیر آشنا که شرکت متعهد می‌شد بهره را با نرخ ثابت بپردازد و در پایان دوره اصل وام را بازپرداخت کند، کماکان وجود دارد، ولی در این میان انواع مختلف وام جدید هم به وجود آمده است. برای مثال، برخی از وام‌های کنونی دارای یک ویژگی هستند که وام‌دهنده می‌تواند تحت شرایط خاص این نوع وام را به سهام عادی تبدیل کند. بانک‌ها می‌توانند وام‌ها را بین خود داد و ستد کنند. در واقع هر یک از اجزای تشکیل‌دهندهٔ وام قابل معامله شده است. برای مثال، امکان دارد یک نفر حق دریافت بهره را خریداری کند، و دیگری حق بازخرید اصل مبلغ سرمایه را بازخرید نماید. سایر تغییرات رخ داده در وام‌های پیشین عبارت‌اند از نرخ بهره متغیر که با تغییر شرایط اقتصادی، مانند نرخ پایه یا نرخ تورم تغییر می‌کنند.

تمام این *بدهی‌های جدید* را زیر یک عنوان کلی و عمومی *ابزارهای مالی* گزارش می‌کند و هیئت استانداردهای حسابداری مالی این *ابزارهای مالی* را به صورت زیر تعریف کرده است:

وجه نقد، شاهد یا مدرکی مبنی بر حق مالکیت در یک واحد تجاری یا قراردادی که بندهای زیر در آن گنجانده شده باشد:

الف. طبق قراردا تعهدی بر واحد تجاری اعمال شود مبنی بر اینکه (۱) وجه نقد یا ابزار مالی دیگری را به واحد تجاری دوم تحویل دهد یا (۲) در شرایطی که به صورت بالقوه نامطلوب هستند ابزار مالی را با واحد تجاری دوم مبادله کند.

ب. واحد تجاری دوم، دارای این حق شود که (۱) وجه نقد یا ابزار مالی دیگری را از واحد تجاری اول دریافت کند یا (۲) تحت شرایطی که به صورت بالقوه مطلوب هستند ابزارهای مالی با واحد تجاری اول مبادله کند.

در زمان کنونی، صدها نوع جدید ابزار مالی که تعداد آنها طبق برآوردها بین ۱۵۰ تا ۷۰۰ نوع می‌رسد در بازار وجود دارند. برخی از نام‌های شناخته شده آنها به صورت زیر است:

BIIS	CIRCUS'S	JETS	STARS
CAMPS	COINS	LYONS	STILTS
CIRS	DARTS	SCOUTS	TIGRS

این تعداد ابزار مالی باعث بروز مسئله‌های بسیار زیادی برای هیئت استانداردهای حسابداری مالی می‌شود، زیرا آنها باعث شده‌اند که مرز بین بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام مخدوش شود.

مشکلی که این اوراق بهادار برای حسابداران به وجود می‌آورند این است که بسیاری از آنها دارای هر دو ویژگی اوراق قرضه و سهام می‌باشند. یک نمونه از آنها سهام ممتازی است که شرکت ناگزیر به بازخرید آنها می‌باشد و باید در یک مقطع زمانی خاص آنها را بازخرید کند و به اصطلاح سرمایه سهامداران را بازپرداخت نماید. صاحبان سهام ممتاز عادی سود تقسیمی ثابت دریافت می‌کنند و همین ویژگی باعث می‌شود که سود مزبور مشابه بهره گردد. یک دیدگاه موید این است که باید سهام ممتاز عادی را به عنوان یک بدهی گزارش کرد، زیرا سود پرداختنی از بابت این نوع سهام مشابه بهره است. ولی برعکس اوراق قرضه تاریخی برای بازخرید آنها وجود ندارد. چون مسئله سهام ممتازی مطرح شود که شرکت الزام به بازخرید آنها دارد این دیدگاه منطقی می‌شود. آیا آن بدان معنی است که سهام ممتاز نوعی بدهی می‌باشند؟

اوراق قرضه قابل تبدیل نمونه دیگری از این نوع ابزار مالی می‌باشد. دارندهٔ ورقهٔ قرضه این اختیار را دارد که آن را به سهام عادی شرکت تبدیل نماید. ارزش این برگ به قیمت سهام بستگی دارد، که به بیانی بسیار دقیق آن بخشی از حقوق صاحبان سهام می‌باشد. از این رو، آیا باید ورقهٔ قرضه را تجزیه کرد و هر بخش را در بخشی از ترازنامه گزارش کرد. اگر کسی بدین گونه عمل کند، چگونه می‌توان دوباره این دو بخش را به یکدیگر متصل کند تا استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی هر جز از آن را (از جزء دیگر) باز

شناسند؟ اگر کسی ورقهٔ قرضه را به دو بخش تفکیک نکند، آیا باید در ترازنامه بخشی جدید به وجود آورد و نام آن را **بخشی بدهی و بخشی *ارزش ویژه*** نامید؟ در بخش بعدی می‌کوشیم به برخی از مسائلی که در این زمینه مطرح‌اند، بپردازیم.

اوراق قرضهٔ قابل تبدیل

بیشتر اوراق قرضه دارای این ویژگی هستند که می‌توان آنها را تبدیل کرد. ویژگی قابل تبدیل بودن برای دارندهٔ ورقهٔ قرضه این امکان به وجود می‌آورد که در دورهٔ زمانی مشخص (و پیش از منقضی شدن این دوره) هر ورقه قرضه را به تعداد معینی سهم عادی شرکت تبدیل کند. معمولاً ویژگی قابل تبدیل بودن برای شرکت انتشاردهنده این امکان به وجود می‌آورد که اوراق قرضه مزبور، در مقایسه با اوراق قرضه مشابه، ولی غیرقابل تبدیل، به قیمت بالاتری بفروشد. اگرچه بسیاری از ویژگی‌ها و روابط دیگر هم در مورد اوراق قرضه قابل تبدیل وجود دارد، ولی ویژگی‌های زیر اهمیت بیشتری دارند:

۱. نرخ بهره از نرخ بهره اوراق قرضه مشابه، و غیرقابل تبدیل کمتر است.
۲. قیمت تبدیل از قیمت بازار سهام عادی بیشتر است.
۳. قیمت تبدیل، با گذشت زمان، کاهش نمی‌یابد مگر اینکه شرکت بخواهد دارندهٔ ورقه قرضه را از آثار ناشی از رقیق شدن حقوق گنجانده شده در سهام عادی (مانند تجزیه سهام یا سود سهمی) مصون سازد.

در مورد شیوه ثبت اوراق قرضه قابل تبدیل، در زمان انتشار و شیوهٔ گزارش کردن هزینه‌های بهره بعدی دو دیدگاه ارائه شده است. یک دیدگاه این است که اوراق قرضه قابل تبدیل دارای هر دو ویژگی اوراق قرضه و سهام می‌باشند. از این رو، یک بخش از وجوه حاصل از فروش این اوراق بهادار را باید به حساب امتیاز قابل تبدیل بودن گذاشت و آن را به حساب سرمایه پرداخت شده بستانکار کرد. بقیهٔ مبلغ را باید به حساب اوراق قرضه تخصیص داد که در نتیجه باید کسر اوراق قرضه یا کاهش صرف اوراق قرضه را گزارش نمود. مبلغی که به حساب سرمایهٔ پرداخت شده منظور می‌شود برابر است با مازاد مبلغ دریافتی از بابت این دسته از اوراق بهادار، در مقایسه با قیمت برآوردی که شرکت می‌توانست در ازای اوراق بهادار مشابه (بدون ویژگی قابل تبدیل شدن) به دست آورد. دیدگاه دوم این است که باید اوراق قرضه قابل تبدیل را فقط به عنوان اوراق قرضه (بدهی) منظور کرد و هیچ بخشی از وجوه را نباید به حساب ویژگی قابل تبدیل بودن این اوراق بهادار گذاشت. هیئت اصول حسابداری مالی در بیانیهٔ شماره ۱۴ همین دیدگاه را توصیه کرد.

در مورد تخصیص بخشی از وجوه بر روی اوراق قرضه و بخشی از آن بر روی سهام دو دیدگاه ارائه شده است. یک دیدگاه این است که ارزش اقتصادی ***ویژگی قابل تبدیل*** به عنوان یک رکن متمایز و

مشخص قرار دارد مورد توجه قرار گیرد که آن را از بدهی متمایز می‌نماید. دیدگاه دوم این است که هزینهٔ بهره را باید فقط بر مبنای ویژگی بدهی (اوراق قرضه) گذاشته شود. اگرچه، این دیدگاه‌ها در رابطه با شیوه ثبت و حسابداری این دسته از اوراق بهادار مطرح اند، ولی آنها را به صورت جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم. دیدگاه مبتنی بر تفکیک دو بخش بدهی و سهام (گنجانده شده در اوراق قرضه) بر مبنای این فرض قرار دارد که طبقه‌بندی وجوه حاصل از فروش اوراق بهادار باید با طبقه‌بندی اوراق قرضه و سهام (به روش سنتی) قابل مقایسه باشد. اگر مبلغی از بابت حق تبدیل شدن به سهام عادی (در زمان آینده) پرداخت شود، این پول مشابه فروش برگ اختیار خرید یا اختیار فروش سهام عادی، در آینده و به قیمتی مشخص می‌باشد. از این رو، مبلغ پرداختی از بابت ***امتیاز تبدیل*** را باید بدان گونه که برگ اختیار خرید و فروش اوراق بهادار ثبت می‌کنند، ثبت و گزارش شود. به همین شیوه آن بخش از وجوه را که به عنوان بدهی طبقه‌بندی و گزارش می‌کنند باید نشان‌دهندهٔ بازده بازار برای اوراق قرضه مشابه باشد (زمانی که این دسته از اوراق بهادار انتشار می‌یابند) که در چنین حالتی باید همانند اوراق قرضهٔ غیرقابل تبدیل ثبت و گزارش شوند. افشای اطلاعات مربوط به کسر زیاد از اوراق قرضه می‌تواند دارای اثری مشابه سایر اطلاعاتی باشد که در مورد اوراق قرضه‌ای را که به صورت بدهی بلندمدت گزارش می‌کنند، ارائه می‌گردد. ولی، توجه کنید که در این مورد خاص، با توجه به این واقعیت که کسر ناشی از تخصیص وجوه به ***ویژگی قابل تبدیل*** را نمی‌توان از عدد دیگری کم کرد تا سود مشمول مالیات به دست آید که در این رابطه باید ثبت اصلاحی لازم انجام شود.

مشکل اصلی در مورد تخصیص قیمت اوراق قرضه (هنگام انتشار) بر روی دو بخش مختلف (اوراق قرضه و سهام) این است که شیوهٔ تعیین ارزش و طبقه‌بندی آنها مشابه اقدامی است که در مورد اوراق قرضه غیرقابل تبدیل انجام می‌شود و اطلاعاتی به خواننده صورت‌های مالی داده می‌شود مبنی بر اینکه در سررسید مبلغی برابر با ارزش اسمی پرداخت خواهدشد. ولی، اگر قیمت بازار سهام عادی افزایش یابد و به بیش از قیمت آنها در زمان تبدیل برسد، انتظار این است که اوراق قرضه مزبور در سررسید به شرکت ارائه نشود (جهت دریافت مبلغی برابر با ارزش اسمی آنها). تا زمانی که اوراق قرضه تبدیل نشوند، ارزش اسمی به صورت یک عامل مصون ساز برای دارنده این اوراق در می‌آید و آنها را در برابر زیان ناشی از ورشکستگی یا تجدید سازمان مصون می‌سازد. از این رو، آن عدد مشابه ارزش فروش سهام ممتاز است (هنگام انحلال شرکت). شاید تنها تفاوت در اولویت (داشتن حق تقدم نسبت به دریافت وجه هنگام انحلال) باشد. مشکل دیگر این است که هزینهٔ بهره گزارش شده (در اجرای این روش) با جریان و جریان‌های نقدی خروجی مندرج در قرارداد هیچ رابطه‌ای ندارد، چه اینکه اوراق قرضه تبدیل شوند یا نشوند. اگر اوراق قرضه تبدیل نشوند و شرکت در سررسید وجوه مربوطه بازپرداخت کند، پرداخت نقدی شامل پرداخت سالانه و ارزش اسمی سند، در سررسید می‌شود. اگر

اوراق قرضه تبدیل شوند، پرداخت نقدی از بابت بهره براساس مبلغی است که در قرارداد گنجانده شده است (تا زمان تبدیل). می‌توان چنین استدلال کرد که شیوهٔ ثبت اوراق قرضه قابل تبدیل به‌گونه‌ای انجام می‌شود که گویا از نوع اوراق قرضه غیرقابل تبدیل هستند و در مورد جریان نقدی مربوط به این دسته از اوراق قرضه (به هر شکلی که عمل شود) هیچ نوع اطلاعاتی افشا نمی‌شود.

دیدگاه‌های موافق در مورد ثبت اوراق قرضه به صورت یک بدهی بر این پایه قرار دارد که بدهی و **مزیت *تبدیل*** قابل تفکیک نیستند و اینکه محاسبه ارزش **ویژگی** و بخش متعلق به بدهی براساس قضاوت ذهنی قرار می‌گیرند و نوع اطلاعات نمی‌توان معنی‌دار باشد. تعیین ارزش بدهی که قابل تبدیل نباشد، ولی از نظر سایر جنبه‌ها مشابه این دسته از اوراق قرضه باشد نیز موجب بروز مسئله خواهدشد، زیرا بندهای گوناگونی در قرارداد اوراق قرضه می‌گنجانند و تعیین ارزش آنها در بازار به ریسک‌های خاص هر شرکت بستگی دارد [هر شرکتی دارای ریسک‌های خاصی می‌باشد]. به هر حال، هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۴ به موضوع ***قابل تفکیک نبودن*** بدهی و اختیار تبدیل وزن یا ضریب بیشتری داد. اوراق قرضه قابل تبدیل نمونه‌ای از اوراق بهادار مختلط (دو رگه یا پیوندی) است، زیرا تحت شرایط خاص، امکان دارد ارزش مربوط به **ویژگی *تبدیل*** اهمیت زیادی پیدا کند و بر تصمیم افراد اثر بیشتر بگذارد، ولی در شرایط دیگری ویژگی اوراق قرضه به عنوان یک بدهی دارای اهمیت بیشتری خواهد شد.

نقطهٔ ضعف عمده اوراق قرضه قابل تبدیل زمانی پدیدار می‌گردد که آنها فقط از زاویهٔ یک قلم بدهی مورد توجه قرار گیرند و براساس همین دیدگاه ثبت و گزارش شوند. این نقطهٔ ضعف عمده در رابطه با وجوه ناشی از اوراق بهادار در بلندمدت که به صورت بدهی طبقه‌بندی و گزارش شوند مطرح می‌شود، زیرا شرکتی که بسیار فعال باشد، این عدد می‌تواند گمراه‌کننده شود. در چنین شرکتی هیچ گاه انتظار نمی‌رود که اوراق قرضه بازخرید و وجوه مربوطه بازپرداخت شوند، در بسیاری از موارد، شاید قصد شرکت این باشد که در زمانی، در آینده، آن‌گاه که قیمت بازار به بیش از قیمت تبدیل می‌رسد دارندگان اوراق قرضه را وادار (تشویق) به تبدیل نماید. در بیشتر موارد، انتظار اینکه قیمت بازار سهام عادی افزایش می‌یابد و بسیار بیش از قیمت تبدیل می‌شود، باعث جذابیت این دسته از اوراق بهادار می‌شود. این ویژگی که اوراق قرضه قابل تبدیل نوعی بدهی یا وام هستند بیشتر جنبه مصون‌سازی دارد که اگر شرایط معکوس شود، دارنده این اوراق تا حدی در برابر چنین ریسکی مصون می‌ماند. اوراق قرضه قابل تبدیل در مقایسه با بدهی بلندمدت، بیشتر از این دیدگاه مورد توجه قرار می‌گیرد که بخشی از حقوق صاحبان سهام را تشکیل می‌دهد. از این رو، توصیه بیانیهٔ شماره ۱۴ از هیئت اصول حسابداری مبنی بر اینکه باید اوراق قرضه قابل تبدیل را فقط به عنوان یک قلم بدهی منظورکرد با توصیهٔ بیانیهٔ شماره ۱۵ از همین هیئت مبنی بر اینکه هنگام محاسبه سود هر سهم باید آنها را به عنوان سهام عادی منظور کرد،

مغایرت دارد و یا در تضاد است. همچنین آن با توصیه‌های اضافی گنجانده شده در بیانیه شماره ۱۴ از هیئت اصول حسابداری مبنی بر اینک اگر اوراق قرضه قابل تبدیل به مبلغی بسیار بیش از ارزش اسمی (با صرف زیاد) به فروش برسد در تضاد است زیرا فرض بر این است که صرف اوراق قرضه نشان‌دهندهٔ ارزش ویژگی تبدیل است و باید آن را به حساب سرمایه پرداخت شده منظور کرد.

همچنین در مورد اوراق قرضه قابل تبدیل توصیه‌های مندرج در بیانیهٔ شماره ۱۴ از هیئت اصول حسابداری با توصیه‌ای راکه در مورد شیوهٔ ثبت و گزارشگری اوراق قرضه‌ای شد که برگ اختیار سهام به آنها الصاق شده است، مغایرت دارد. در مورد اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید سهام به آنها الصاق شده است، بیانیهٔ مزبور توصیه می‌کند که وجوه حاصل از فروش این دسته از اوراق قرضه را باید بر روی ورقهٔ قرضه و برگ اختیار خرید سرشکن کرد. و مبلغی که به برگ اختیار خرید تخصیص می‌یابد به عنوان سرمایه پرداخت شده گزارش نمود. ولی، اوراق قرضهٔ قابل تبدیل و اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید به آنها الصاق می‌شود، از نظر محتوا، همانند هستند. امکان دارد دارندهٔ اوراق قرضه قابل تبدیل این دسته از اوراق بهادار را بفروشد و اوراق قرضهٔ غیرقابل تبدیل مشابه را خریداری کند، و نیز دارندهٔ اوراق قرضه که برگ اختیار خرید به آنها الصاق شده است نیز می‌تواند برگ‌های اختیار خرید سهام را بفروشد ولی اوراق قرضه را نگه دارد. به همین شیوه، اگر سرمایه‌گذار بخواهد صاحب سهام شود می‌تواند اوراق قرضه قابل تبدیل را به سهام تبدیل کند یا اگر بخواهد اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید سهام به آنها الصاق شده است، نگه دارد او می‌تواند وجوه حاصل از فروش اوراق قرضه را صرف خرید سهامی بکند که دارای برگ اختیار خرید باشند. از دیدگاه شرکت، اینها از نظر محتوا، مشابه‌اند، زیرا اگر از حقوق گنجانده شده در برگ‌های اختیار خرید سهام استفاده شود، شرکت می‌تواند با استفاده از این وجوه اقدام به بازخرید اوراق قرضه نماید. از این رو، باید این دو نوع اوراق بهادار را به صورت یکسان ثبت و گزارش کرد. اگر یک دسته را به عنوان بدهی و دسته دیگر به عنوان *بدهی و سهام* ثبت و گزارش شوند، در آن صورت در سیستم حسابداری نوعی ناسازگاری وجود خواهد داشت.

راه‌حل دیگر برای دو مسئله مورد بحث این است که بین بدهی‌های بلندمدت و حقوق صاحبان سهام طبقه جدیدی به وجود آورد و اوراق قرضه قابل تبدیل و اوراق قرضه یا برگ اختیار خرید سهام (هر دو) را در آن طبقه قرار داد. از دیدگاه حسابداری مسئلهٔ عمده این است که تلاش مستمر وجود دارد تا شرایط جدید را در قالب الگوهای قدیمی بگنجانند. ولی، ایجاد یک طبقهٔ جدید ایجاب خواهد کرد که در صورت سود و زیان نوع جدیدی از اطلاعات در مورد هزینه بهره افشا شود. ولی اگر اطلاعات روشنی درباره ویژگی‌های گوناگون اوراق قرضه قابل تبدیل و اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید به آنها الصاق می‌شود، افشا شود تصویری روشن‌تر و آگاهی‌دهنده‌تر از نتیجه‌های مربوطه ارائه خواهد شد. همچنین سرمایه‌گذاران و بستانکاران می‌توانند در سایهٔ وجود این اطلاعات در مورد وجوه نقد پرداختی

آینده و رابطه بین اوراق بهادار جدید و اوراق بهادار کنونی شرکت و نیز درباره امکان رقیق شدن سود هر سهم پیش‌بینی‌های لازم بنمایند.

شیوهٔ ثبت و گزارش کردن اوراق بهادار مختلط (پیوندی یا دورگه)

وجود اوراق قرضه قابل تبدیل وضعی به وجود می‌آورد تا این پرسش مطرح شود که آیا این ابزار مالی که هیچ بهرهٔ اعلام شده‌ای را پرداخت نمی‌کند و سرمایه‌گذار تنها به این توانایی اوراق بهادار که می‌توان به حقوق صاحبان سهام تبدیل کرد، تکیه می‌نماید، در واقع یک بدهی است یا خیر. و پرسش اساسی‌تر و مطرح این است که تفکیک بدهی‌ها از حقوق صاحبان سهام می‌تواند هیچ هدفی را تأمین نماید یا خیر. آیا افراد درصدد برمی‌آیند مالک سهامی که دارای حقوق مختلف است در نظر آورنـد و ارزش فعلی این حقوق را محاسبه کنند؟ اگر کسی چنین دیدگاهی داشته باشد، در آن صـورت دربـاره صورت سود و زیان که تعیین‌کنندهٔ باقی مانده دارایی‌ها (پس از پرداخت بدهی‌ها) است و این مقادیر به دارندگان سهام تعلق می‌گیرد، چه می‌توان گفت؟ آیا به جای ارائه یک صورت سود و زیـان بـاید یک صورت ارزش افزوده ارائه کرد؟ در این بخش درصدد بر نمی‌آییم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم. تنها به همین مقدار اکتفا می‌کنیم که: می‌توان چنین پرسش‌هایی را مطرح کرد.

برای پی بردن به میزان مشکلی که بر سر راه پاسخگویی به این پرسش‌ها قرار دارد می‌توان به این واقعیت توجه کرد: اوراق قرضه که با برگ اختیار خرید (الصاق شده به آنها) منتشر می‌شود و از دیدگاه اقتصادی همانند اوراق قرضه قابل تبدیل است، به شیوه‌ای متفاوت از این دسته از اوراق قرضه (قابل تبدیل) ثبت می‌شود [یعنی اوراق قرضه‌ای که نمی‌توان حق اختیار خرید را از آن جدا کرد]. اگر بتوان در مورد ***حقوق صاحبان سهام*** تعریف قابل قبولی ارائه کرد، در آن صورت امکان دارد که بتوان این مسئله را به صورتی راحت‌تر حل کرد. ولی شاید هیچ گاه نتوان ***حقوق مالکان*** را مستقل از دارایی‌ها و بـدهی‌ها تعریف کرد. زیرا آن چیزی بیش از باقی ماندهٔ دارایی‌ها (پس از کم کردن بدهی‌ها) نمی‌باشد. آن فـقط تفاوت بین دارایی‌ها و بدهی‌ها است. در یک فرمول یا دیدگاه کلی‌تر، آن عبارت است از تفاوت بـین ***منابع و تعهدات***.[11]

یک راه حل که در این متن مورد توجه قرار گرفته این است که درصدد تبیین ***ارزش ویژه و بدهی‌ها*** برنیائیم. شرکت‌ها می‌توانند از یک دیدگاه گسترده‌تر و جامع‌تر مفهوم این عبارت، همه تعهدات را به عنوان ***ارزش ویژه*** تلقی کنند. و طبقه و اقلام تشکیل‌دهندهٔ حقوق صاحبان سهام، مانند حقوق ناشی از سهام عادی، یا حقوق ناشی از اوراق قرضه تبدیل، و یا حقوق ناشی از اوراق قرضه ساده را می‌توان از **حقوق** الصاق شده به آن، تفکیک کرد. در فصل ۹ هنگام بحث در مـورد سـود حـاصل از وجـوه نـقد دراین‌باره بحث کردیم و باز در فصل ۲۲ هنگام بحث دربارهٔ ***تئوری واحد تجاری*** در این باره بحث خواهیم

کرد و این مسائل در ۱۹۲۲ به وسیلهٔ *ویلیام* پتین استاد دانشگاه میشیگان مورد توجه و بحث قرار گرفت.

روش دیگری را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی در زمان کنونی موردتوجه قرار می‌دهد این است که ابزارهای مالی جدید را به اجزای تشکیل‌دهندهٔ آنها تفکیک (تجزیه) کرد، درست همان کاری را که متخصصان رشته فیزیک انجام می‌دهند و می‌کوشند اتم را بشکنند و آن را به صورت پروتن، نوترون و الکترون درآورند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی ۶ دسته از ابزارهای مالی را شناسایی و معرفی کرده است. آنها عبارت‌اند از:

۱. قراردادهای غیرمشروط پرداختنی ـ دریافتنی.
۲. قراردادهای مشروط پرداختنی ـ دریافتنی.
۳. قراردادهای مربوط به برگ اختیار خرید و برگ اختیار فروش اوراق بهادار.
۴. ضمانت نامه‌های مالی یا سایر قراردادهای مشروط مبادلهٔ ارز.
۵. قراردادهای مربوط به پیمان‌های آتی (پیش خرید، پیش‌فروش).
۶. ابزارهای مالی ناشی از ارزش ویژه (سهام).[۱۴]

اینکه آیا روش مزبور بتواند سنگ بنای جدیدی در این زمینه بر زمین بگذارد یا خیر (بدان‌گونه که متخصصان فیزیک توانستند راه‌های جدیدی راکشف نمایند) و یا اینکه سرانجام مشخص خواهدشد که تعداد زیادی از این سنگ‌های بنا به وجود خواهند آمد، مسئله‌ای است که آینده در آن باره قضاوت خواهد کرد.

در این میان، تا زمانی که شرح تفصیلی شناسایی، ثبت و گزارش کردن و نیز شیوهٔ تعیین ارزش این ابزارهای مالی ارائه نشود باید طبق مفاد استاندارد شماره ۱۰۵ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی عمل کرد. استاندارد مزبور به نام ***افشای اطلاعات درباره ابزارهای مالی دارای ریسک‌های خارج از ترازنامه و ابزارهای مالی که بر ریسک اعتباری متمرکز هستند*** شرکت‌ها باید اطلاعات مربوط به اثرات ناشی از جریان‌های نقدی (ابزارهای مالی متعلق به خود) را افشا کنند. در واقع از شرکت‌ها خواسته می‌شود که اطلاعاتی در مورد همه بدهی‌ها، مانند بدهی‌های مربوط به اقلام پرداختنی از بابت اجاره‌ها، افشا کنند.

پرسش‌های این بخش

۱. سه ویژگی اصلی بدهی‌ها را برشمارید که موجب تفکیک اوراق قرضه قابل تبدیل از حقوق صاحبان سهام می‌شوند.
۲. اگر اوراق قرضه قابل تبدیل را به عنوان یک بدهی گزارش کنیم، اقدام مزبور دارای چندین نقطه ضعف خواهدشد. آنها را برشمارید.
۳. شیوهٔ ثبت اوراق قرضه قابل تبدیل با شیوه ثبت اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید سهام به آنها الصاق شده، متفاوت است. این وجه تمایز را بیان نمایید.
۴. هیئت استانداردهای حسابداری مالی ۶ نوع ابزار مالی اصلی برشمرده (شناسایی کرده) است. آنها را فهرست کنید.

خلاصه

در این فصل به تعریفی توجه کردیم که هیئت استانداردهای حسابداری مالی دربارهٔ بدهی‌ها کرده است و بر همین اساس سه ویژگی اصلی بدهی‌ها را برشمردیم. همچنین یادآور شدیم که در گذشته بدهی‌ها را به عنوان اقلام بستانکار در ترازنامه موردتوجه قرار می‌دادند که به اقلام بستانکار (مربوط به اقلام بدهکار گذشته) تعلق داشتند و گفتیم که این دیدگاه تغییر یافته است و بدهی‌ها را به صورت عامل یارکنی مورد توجه قرار می‌دهند، که به خودی خود، دارای معنی است [بدون وابستگی به اقلام بدهکار]. دیدگاه مزبور بر این پایه قرار دارد که بدهی‌ها عبارت اند از تعهداتی به ارائه وجوه نقد یا دارایی‌های دیگری، که در طول زمان انجام می‌شود. ولی می‌توان از یک دیدگاه معقول این پرسش را مطرح کرد که آیا دستاورد واقعی این تعریف‌ها (برای ما) چه بوده است؟ چنین به نظر می‌رسد که دست‌کم در هر لحظه دو پرسش عمده و بدون پاسخ وجود دارد. نخست، درباره آن دسته از ابزارهای مالی که به صورت بدهی محض و نیز به صورت حقوق صاحبان سهام (محض) نیستند، چه باید کرد؟ دوم، آیا هدف از ارائه تعریفی از یک بدهی این است که آنچه براساس استانداردهای حسابداری مالی تعیین شده است، توجیه کرد؟ هنوز کسی پاسخی قانع‌کننده به این پرسش‌ها نداده است.

پرسش‌های چندگزینه‌ای

۱. [۱۱ # M87]کدام یک از اقلام زیر را باید به عنوان یک بدهی تعلق گرفته و پرداخت (ثبت) نشده، طبقه‌بندی کرد؟

	بدهی از بابت مالیات به دولت فدرال از بابت بیکاری	بدهی از بابت سهم کارکنان برای مالیات به دولت فدرال برای بیکاری
الف.	آری	آری
ب.	آری	نه
پ.	نه	نه
ت.	نه	آری

۲. [۱۳ # M86] سپرده یا بیعانه‌ای را که باید به صاحب اصلی آن برگردانید، زمانی که به صورت بدهی باشد، باید آن را به عنوان یک بدهی گزارش کرد.

	یک مشتری	یکی از کارکنان
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	آری
ت.	نه	نه

۳. [۱۴ # M88] هنگامی که اوراق قرضه منتشر می‌شود قیمت آن برابر است با ارزش فعلی جریان‌های نقدی حاصل از بهره و اصل وام

	به ارزش اسمی	با کسر	با صرف
الف.	آری	نه	آری
ب.	آری	نه	نه
پ.	نه	آری	آری
ت.	آری	آری	آری

۴. [۱۴ # M88] شرکتی در اول ژانویهٔ ۱۹۸۶ اوراق قرضه ۵ ساله با کسر عرضه کرد. در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷ ارزش دفتری اوراق قرضه ... خواهد بود.
الف. بیش از ارزش دفتری آن در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶.
ب. کمتر از ارزش دفتری آن در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶.
پ. همانند ارزش دفتری آن در اول فروردین ۱۹۸۶.
ت. بیش از ارزش دفتری آن در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸.

۵. [۱۶ # M88] هنگامی که اوراق قرضه با برگ اختیار خرید سهام (الصاق شده به آنها) منتشر شود، بخشی از وجوه مربوط را باید به حساب سرمایه، از بابت اوراق قرضه منتشر شده با ... تخصیص داد.

	برگ اختیار خرید سهام که به اوراق قرضه الصاق شده است	*برگ اختیار خرید سهام که به اوراق قرضه الصاق نشده است*
الف.	نه	آری
ب.	نه	نه
پ.	آری	نه
ت.	آری	آری

۶. [۱۱ # M85] در ترازنامهٔ شرکت موجر، در هر دوره زمانی، بدهی مربوط به اجاره سرمایه‌ای به مبلغی برابر با کل ... کاهش خواهد یافت.
الف. اجاره بها به اضافه استهلاک دارایی مربوطه
ب. اجاره بها منهای استهلاک دارایی مربوطه
پ. اجاره بها منهای آن بخش از اجاره بها که به بهره تخصیص می‌یابد.
ت. اجاره بها

۷. [۹ # M85] آبونمان یا حق اشتراک که از قبل از مشتریان دریافت می‌شود به صورت ... گزارش خواهدشد.
الف. حساب کاهندهٔ *حساب‌های دریافتنی آبونمان* در بخش دارایی‌های ترازنامه
ب. درآمد کسب نشده (درآمد انتقالی) در بخش بدهی‌های ترازنامه
پ. درآمد کسب نشده (درآمد انتقالی) در بخش حقوق صاحبان سهام ترازنامه
ت. درآمد پذیره نویسی شده (مجله) در صورت سود و زیان شرکت، در دوره‌ای که این وجوه وصول می‌شود.

پرسش‌های تشریحی

۱. نظریه‌پردازان امور مالی، به صورتی فزاینده، بدهی را به عنوان نوع دیگری از ارزش ویژه به حساب می‌آورند که وجه تمایز یا تفاوت آن در حقوق ناشی از **حقوق *صاحبان* سهام** می‌باشد. آیا شما با این روش موافقاید؟ بحث کنید.

۲. چه عواملی باعث می‌شوند که قیمت بازار اوراق قرضه افزایش و کاهش یابد؟ آیا حسابداران باید اطلاعات مربوط به قیمت بازار بدهی‌ها را افشا کنند؟ بحث یا دلیل خود را بر پایه دو ویژگی ***دارای اهمیت و اثرگذار* بودن و *قابل اعتماد و اتکا* بودن** این اطلاعات بگذارید.

۳. خرده فروشی‌ها که وسایل خانگی می‌فروشند در مورد ارائه خدمات قراردادهایی می‌بندند. در زمان فروش، این نوع قراردادهای منجر به خدمات را چگونه باید منظور کرد؟ پس از آن، این رویدادها را چگونه باید ثبت و گزارش کرد؟ مشتریانی با ین فروشگاه‌ها قرارداد می‌بندند، و از این بابت پول‌هایی پرداخت می‌کنند، ولی هیچ‌گاه از این قراردادها استفاده نمی‌کنند، فروشگاه این پول‌ها را چگونه باید منظور و گزارش کند؟ هنگام پاسخ دادن بگویید که رویدادهای مختلف مربوطه را چگونه باید در دفاتر روزنامه ثبت کرد؟

۴. همه کارکنان حق دارند در سال از چند هفته مرخصی استفاده کنند. معمولاً کارفرمایان به کارکنان، هنگام مرخصی، پول‌هایی پرداخت می‌کنند، ولی از نظر قانونی الزامی به این پرداخت‌ها ندارند. این دوره‌ها را **مرخصی *با* حقوق** می‌نامند. در استاندارد شماره ۴۳ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر شده است که اگر شرایط زیر وجود داشته باشد، کارفرما می‌تواند از بابت مرخصی با حقوق یک بدهی ثبت و گزارش کند:

الف. تعهد کارفرما در مورد حقوقی را که کارکنان از بابت مرخصی با حقوق در آینده دریافت می‌کنند مربوط به خدماتی است که در زمان کنونی ارائه می‌نمایند.

ب. تعهدات مربوط به خدماتی است که در شرکت به وجود آمده (انباشته شده) است.

پ. احتمال پرداخت از بابت مرخصی وجود دارد.

ت. می‌توان مبلغ مزبور را به شیوه‌ای معقول برآورد کرد.

هر یک از این تعریف‌ها ناشی از تعریف کلی است که درباره بدهی‌ها ارائه شده است. آنها را ریشه‌یابی کنید. آیا هیچ ویژگی متعلق به بدهی‌ها وجود دارد که در این گروه گنجانده نشده باشد؟

۵. سیستم هزینه‌یابی استاندارد به گونه‌ای است که برای هر محصول یک هزینه استاندارد یا متوسط هزینه تعیین می‌نماید. برخی از شرکت‌ها برای دستیابی به چنین استانداردی در هر ماه مبلغی برابر با

یک دوازدهم هزینه‌های تعمیرات و نگهداری را به حساب موجودی کالا در جریان ساخت منظور می‌کنند. این عدد را به حساب یک بدهی به نام **ذخیره عملیاتی** بستانکار می‌نمایند. درباره نقاط قوت و ضعف این روش بحث کنید.

۶. اوراق قرضه قابل تبدیل را به عنوان یک قلم **بدهی محض** ثبت و گزارش می‌کنند. در این باره توضیح دهید. با توجه به مطالبی که در کلاس‌های درس مدیریت مالی خوانده‌اید برای گزارش کردن اوراق قرضه قابل تبدیل راه‌های دیگری ارائه شده‌اند. کدام یک از این راه‌ها یا گزینه‌ها را ترجیح می‌دهید؟

۷. (نوامبر ۱۹۷۲). اغلب معامله‌های تجاری (بین شرکت‌ها) ایجاب می‌کند که اموال، کالا یا خدمت در ازای اسناد یا ابزار مالی مشابه مبادله شود و این اسناد یا سفته‌ها دارای هیچ نوع نرخ بهره اعلام شده یا نرخ بهره‌ای که براساس نوسان بازار تغییر کند، نمی‌باشند.

الف: اگر در ازای اموال، کالا یا خدمت سندی دریافت شود، ارزش سند چگونه تعیین خواهدشد:

۱. اگر سند مزبور دارای نرخ بهره معقولی باشد و معامله بر مبنای ارزش واقعی و رایج بازار انجام شده باشد؟ توضیح دهید.

۲. اگر این سند دارای نرخ بهره نباشد و معامله براساس قیمت واقعی و رایج بازار انجام نشده باشد؟ توضیح دهید.

ب. اگر ارزش ثبت شده یک سند با ارزش اسمی آن متفاوت باشد:

۱. این تفاوت را چگونه باید ثبت و گزارش کرد؟ توضیح دهید.

۲. این تفاوت را چگونه باید در صورت‌های مالی گزارش کرد؟ توضیح دهید.

۸. (نوامبر ۱۹۷۸). سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از تسویهٔ بدهی پیش از سررسید رامی توان (از دیدگاه نظری یا تئوریک) به سه روش زیر منظور و گزارش کرد:

طی مدت زمان باقی مانده بدهی (اوراق قرضه) پیشین مستهلک کرد.

براساس مدت زمان باقی مانده بدهی (اوراق قرضه) جدید مستهلک کرد.

در دوره‌ای که این رویداد مالی انجام شده است آن را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد.

الف: در مورد هر یک از این سه روش که از دیدگاه نظری، یا تئوریک، درست است دیدگاه موافق خود را درباره شیوه ثبت و گزارش کردن سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از تسویهٔ بدهی، پیش از سررسید بیان نمایید.

ب. کدام یک از روش‌های بالا (از دیدگاه اصول پذیرفته شده حسابداری) قابل قبول است و چه مبلغی از سود یا زیان غیرعملیاتی را باید در صورت‌های مالی شرکت گزارش کرد؟

۹. (می ۱۹۷۱). شرکت سهامی آلفا در اول ژانویهٔ ۱۹۷۱ اوراق قرضهٔ ۲۰ ساله، ۸ درصد را به مبلغ ۱,۱۰۶,۷۷۵ دلار فروخت. و در سررسید ارزش آن یک میلیون دلار خواهد بود. شرکت بهره را هر ۶

ماه یک‌بار، اول ژانویه و اول ژوئیه پرداخت می‌کند. هزینه انتشار این اوراق قرضه بسیار انـدک و بی‌اهمیت بود. در زیر سه بخش بدهی بلندمدت ترازنامه را که می‌توان در تاریخ انتشار برای ایـن اوراق قرضه به کار برد، ارائه شده است:

۱. اوراق قرضه پرداختنی (سررسید اول ژانویهٔ ۱۹۹۱)	۱,۰۰۰,۰۰۰ دلار
صرف مستهلک نشده اوراق قرضه	۱۰۶,۷۷۵
کل بدهی از بابت اوراق قرضه	۱,۱۰۶,۷۷۵
۲. اوراق قرضه پرداختنی ـ اصل مبلغ (ارزش اسمی	
یک میلیون دلار، سررسید اول ژانویهٔ ۱۹۹۱)	۲۵۲,۵۷۲*
اوراق قرضه پرداختنی ـ بهره (پرداخت هر ۶ ماه یک‌بار، ۴۰ هزار دلار)	۸۵۴,۲۰۳**
کل بدهی از بابت اوراق قرضه	۱,۱۰۶,۷۷۵
۳. اوراق قرضه پرداختنی ـ اصل مبلغ (سررسید، اول ژانویهٔ ۱۹۹۱)	۱,۰۰۰,۰۰۰
اوراق قرضه پرداختنی ـ بهره (۴۰ هزار دلار در هر دوره، برای	
۴۰ دوره زمانی)	۱,۶۰۰,۰۰۰
کل بدهی، از بابت اوراق قرضه	۲,۶۰۰,۰۰۰

* ارزش فعلی یک میلیون دلار با سررسید در پایان ۴۰ دورهٔ (۶ ماهه) با نرخ بازده $3\frac{1}{2}$ درصد در هر دوره.
** ارزش فعلی ۴۰ هزار دلار در هر دوره برای ۴۰ دورهٔ (۶ ماهه) با نرخ بازده $3\frac{1}{2}$ درصد در هر دوره.

الف. از دیدگاه نظری درباره ارزش (های) ارائه اقلام در ترازنامه، در تاریخ‌های بالا (در مورد اوراق قرضه) بحث کنید.

ب. در این باره توضیح دهید که چرا سرمایه‌گذاران این آمادگی را دارند از بابت اوراق قرضه‌ای کـه ارزش آن در سررسید به یک میلیون دلار می‌رسد مبلغ ۱,۱۰۶,۷۷۵ دلار پرداخت کنند.

پ. فرض کنید برای محاسبهٔ ارزش دفتری تعهدات ناشی از انتشار اوراق قرضه، در هر تاریخی پیش از سررسید اوراق قرضه باید از یک نرخ تنزیل استفاده کرد. از دیدگاه نظری دربارهٔ ارزش (های) هدف‌های زیر بحث کنید:

۱. نرخ اسمی، یا کوپن الصاق شده به ورقه قرضه.

۲. نرخ بازده موثر در تاریخ انتشار.

ت. اگر قرار باشد تعهدات ناشی از اوراق قرضه را بر مبنای ارزش فعلی (که براساس نرخ بهره کنونی بازار محاسبه می‌شود، در دفاتر گزارش کرد، افزایش یا کاهش در نرخ بهره بازار، پس از تـاریخ انتشار چگونه می‌تواند بر ارزش این اوراق قرضه اثر بگذارد؟

۱۰. (می ۱۹۷۴). روش متداول این است که شرکت‌ها برای تأمین مالی اقدام به انتشار اوراق قرضه می‌کنند و به خریداران این اوراق اختیار می‌دهند که طی یک دوره زمانی مشخص، تا پیش از سررسید، آنها را به سهام عادی تبدیل نمایند. برخی از شرکت‌ها اوراق قرضه قابل تبدیل منتشر می‌کنند و برخی دیگر برگ‌های اختیار خرید سهام را به اوراق قرضه الصاق می‌نمایند.

الف. تفاوت در شیوهٔ حسابداری از بابت وجوه اصلی دریافتی از محل فروش اوراق قرضهٔ قابل تبدیل و اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید به آنها الصاق شده است، بیان نمایید.

ب. درباره تفاوت شیوه ثبت و گزارش کردن اقلام بالا توضیح دهید.

پ. دربارهٔ دیدگاه‌های موافق و مخالف برای شیوه‌های ثبت و گزارش کردن وجوه حاصل (در مورد بالا)

۱۱. (نوامبر ۱۹۷۰). اغلب دارندگان سهام (حق مالکیت) در شرکت در دو گروه بستانکار و مالک شرکت قرار می‌گیرند. این دو طبقه از دارندگان سهام (حق مالکیت در شرکت) دارای ویژگی‌های مشترک هستند و گاهی نمی‌توان آنها را به صورت دقیق از یکدیگر تفکیک کرد. نمونه‌های آن عبارت‌اند از (۱) دارندگان اوراق قرضه قابل تبدیل و (۲) دارندگان اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید سهام به آنها الصاق شده است. هر دو دسته اوراق قرضه نشان‌دهندهٔ بدهی‌های شرکت هستند. ولی این پرسش مطرح است که در هر یک از این موارد حق مالکیت وجود دارد که نیاز به شناسایی (ثبت و گزارش) باشد یا خیر.

الف. اوراق قرضهٔ زیر را تعریف نمایید (یا آنها را توضیح دهید)

۱. اوراق قرضه قابل تبدیل.

۲. اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید به آنها الصاق شده است.

ب. در مورد اوراق قرضه قابل تبدیل و اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید سهام به آن‌ها الصاق شده است، در مورد ... بحث کنید.

۱. وجوه مشابه.

۲. تفاوت‌ها.

پ. ۱. وجوه دریافتی از محل فروش اوراق قرضه قابل تبدیل را به چه روش‌هایی ثبت و گزارش می‌کنند؟ توضیح دهید.

۲. هیئت استانداردهای حسابداری مالی کدام روش را پذیرفته است؟ دربارهٔ منطق این روش توضیح دهید.

۱۲. (نوامبر ۱۹۸۰). یکی از راه‌هایی که شرکت‌ها می‌توانند برای دوره‌های بلندمدت تأمین مالی نمایند این است که اوراق قرضه بلندمدت منتشر کنند.

الف. شرکت‌ها وجوه حاصل از فروش اوراق قرضه‌ای که برگ اختیار خرید سهام به آنها الصاق شده است، چگونه ثبت و گزارش می‌کنند؟

ب. تفاوت بین اوراق قرضه‌ای که به صورت سری منتشر می‌شود و اوراق قرضه بلندمدت (و بدون برگ یا حق اختیار خرید سهام را بیان نمایید.

پ. اوراق قرضه پنج ساله‌ای با صرف به فروش رفته است، اگر برای مستهلک کردن صرف سهام به جای روش خط مستقیم از روش مبتنی بر بهره استفاده شود، استهلاک سال نخست متفاوت خواهدشد. چرا؟ در بحث خود بگویید که آیا استهلاک سال نخست اوراق قرضه که به روش مبتنی بر بهره (و نه روش خط مستقیم) محاسبه و منظور شود، بیشتر یا کمتر خواهدشد؟

ت. هنگامی که بین دو تاریخ پرداخت بهره، دسته‌ای از اوراق قرضه منتشر شود و با کسر به فروش رود، چه داده‌ای در دفتر روزنامه ثبت خواهدشد و استهلاک بعدی اوراق قرضه چه تغییری خواهد کرد؟ در بحث خود در مورد شیوه‌ای که مقادیر بدهکار و بستانکار تعیین می‌شوند، توضیح دهید.

ث. سود یا زیان ناشی از بازخرید زودهنگام اوراق قرضه (پیش از سررسید) را چگونه طبقه‌بندی می‌نمایند.

شرکت آلفا

شرکت آلفا اوراق قرضه‌ای به ارزش اسمی یک میلیون دلار منتشر کرد، نرخ بهره اعلام شده ۸ درصد است و هر ۶ ماه یک‌بار پرداخت خواهدشد.

الف. اگر در زمان انتشار اوراق قرضه، نرخ بهره بازار ۶ درصد باشد، سرمایه‌گذار به چه دلیلی اقدام به خرید این دسته از اوراق قرضه می‌نماید؟

ب. هزینه بهره ۶ ماهه نخست و ۶ ماهه دوم را محاسبه کنید. همچنین ارزش دفتری اوراق قرضه را در پایان سال نخست محاسبه نمایید.

پ. فرض کنید نرخ بهره بازار در پایان ۶ ماهه نخست به ۸ درصد برسد. در چنین حالتی منطق یا دلیل سرمایه‌گذاری برای خرید این دسته از اوراق قرضه چیست؟ اگر شرکت اوراق قرضه را در این مقطع زمانی بازخرید کند، سود یا زیان غیرعملیاتی ثبت خواهد کرد؟

ت. هزینهٔ بهره‌ای راکه باید در ۶ ماهه دوم گزارش کرد (البته اگر نرخ تنزیل براساس نرخ بهره بازار تعدیل شود) محاسبه نمایید. تفاوت بین هزینه بهره گزارش شده و هزینه بهره مبتنی بر ارزش بازار اوراق قرضه را محاسبه نمایید.

ث. از دیدگاه نظری درباره محاسبات زیر بحث کنید. تعیین ارزش اوراق قرضه بر مبنای نرخ اعلام شده بر مبنای نرخ بازار (تاریخی)، و نرخ کنونی و رایج بازار.

شرکت بتا

شرکت بتا نتوانست بهره بدهی‌ها را در موعد مقرر پرداخت کند که مقدار آنها در پایان دسامبر ۱۹۸۸ به ۱،۸۵۴،۵۵۴ دلار رسید. بانک به جای اینکه شرکت را ناگزیر به اعلام ورشکستگی نماید امتیازاتی به آن داد و اجازه داد به صورت زیر عمل نماید: (الف) یک قطعه زمین به ارزش ۵۶۰ هزار دلار به بانک منتقل کند، (ب) سهامی که ارزش بازار آنها به ۶۰۰ هزار دلار می‌رسد منتشر نماید و (پ) مدت زمان باقی ماندهٔ بدهی را ۵ سال دیگر تمدید کند و به شرکت اجازه بدهد هر سال مبلغ ۱۵۰ هزار دلار (قسط سالانه) پرداخت نماید.

الف. شیوهٔ ثبت این رویداد مالی را نشان دهید.

ب. از دیدگاه نظری، درباره ویژگی‌های این شیوهٔ ثبت بحث نمایید.

منابع اولیه

Brealey, Richard A., and Stewart C. Myers. *Principles of Corporate Finance,* 3rd ed. (New York: McGraw-Hill, 1988). See especially Chapters 20-22 and Chapter 24.

Financial Accounting Standards Board, *Distinguishing between Liability and Equity Instruments and Accounting for Instruments with Characteristics of Both* (FASB Digcussion Memorandum, 1990)

Paton, William A. (1922)*Accounting Theory* (Accounting Studies Press, 1962). Walmsley, Julian. *The New Finacial Instruments* (New York: John Wiley & Sons, 1988).

سایر منابع

The Nature of Liabilities

Carpenter, Charles G., and Joseph F. Wojdak. "Capitalizing Executory Contracts: A Perspective." *New York CPA,* January 1971, pp. 40-47.

Henderson, M. S. "Nature of Liabilities." *Australian Accountant,* July 1974, pp. 328-30, 333-34.

Hughes, John S. "Towaard a Contract Basis of Valuation in Accounting." *The Accounting Review,* October 1978, pp. 882-94.

Kulkarni, Deepak. "The Valuation of Liabilities." *Accounting and Business Research,* Summer 1980, pp. 291-97.

Ma, Ronald, and Malcolm Miller. "Conceptualizing the Liability," *Accounting and Business Resarch.* Autumn 1978, pp. 258-65.

Long - Term Debt

Clancy, Donald, "WWhat Is a Convertible Debenture? A Review of the Literature in the USA." *Abacus,* December 1978, pp. 171-79.

Falk, Haim, and Stephen L. Buzby. "What's Missing in Accounting for Convertible Bonds?" *CA Magazine,* July 1978, pp. 40-45.

Miller, Jerry D. "Accounting for Warrants and Convertible Bonds," *Management Accounting,* January 1973, pp. 26-28.

Moonitz, Maurice, "The Changing Concept of Liabilities." Reprinted in *Financial Accounting Theory: Issues and Controversies.* Stephen A. Zeff and Thomas F. Keller (New York: McGraw-Hill, 1973), pp. 426-34.

Stephens, Matthew J. "Inseparability of the Valuation of Convertible Bonds," *Journal of Accountancy,* August 1971, pp. 54-62.

Hybrid Securities

Brooks. D.E., and B. Bhave. "New and Innovative Financial instruments, Part 1." CPA *Journal,* July 1987, pp. 32-37; Part II, August 1987, pp. 38-45.

Hynes, L. C., and H.G.Bullen. "Financial Instruments: What Should Be Disclosed." *Management Accounting,* February 1988, pp. 55-59.

Jarzombek, S. M. "What You Should Know about Accounting for Financial Instruments," *Financial Management,* November/December 1989. pp. 46-50.

Jones.J.C. "Financial Instruments: Historical Cost vs. Fair Value." *CPA Journal,* August 1988, pp. 56-63.

Stewart, John E., and Benjamin S. Neuhausen. "Financial Instruments and Transactions: The CPA's Newest Challenge," *Journal of Accountancy,* August 1986, pp. 102-12.

Woods, C.C., and H.G. Bullen, "The FASB's Financial Instruments Prioject." *Journal of Accountancy,* November 1989, pp. 42-47.

یادداشت‌ها

1. SFAC 6, par. 35.
2. Scott Henderson and Graham Peirson, "A Note on Accounting and Executory Contracts," *Abacus,* 1983, pp. 96-98.
3. Allan Murray, "Bush S&L Bailout Creates Illusion of Deficit Cut That Congress Questions but Wants to Believe," *The Wall Street Journal,* February 22, 1989, p. A18
4. SFA 6, par, 11
5. See APB 21.
6. See William Paton. "Deferred Income" - A Misnomer," *Journal of Accountancy,* September 1961, p. 38; and for a criticism, see Robert W. Hirschman, "A Look at Current Classifications," *Journal of Accountancy,* November 1967, p. 55.
7. FTB 79-7.
8. SFAS 15, par, 16.
9. SFAS 15, par, 17.
10. SFAS 105, par, 6.
11. SFAC 6, par, 49.
12. Financial Accounting Standards Board. *Distinguishing between Liability and Equity Instruments and Accounting for Instruments with Characteristics of Both* (FASB Discussion Memorandum, 1990)

فصل ۲۰

مالیات‌های انتقالی

مروری بر مطالب فصل

تفاوت بین درآمد مشمول مالیات و سود گزارش شده

قواعد مربوط به محاسبهٔ درآمد مشمول مالیات با درآمدی (سودی) را که براساس اصول پذیرفته شده حسابداری محاسبه می‌کنند، تفاوت است. مجلس قانونگذاری آمریکا اجازه می‌دهد که در محاسبهٔ مالیات اقلام خاصی را، برای همیشه، حذف کرد و اقلامی را هم به صورت موقت، حذف نمود. و برخی دیگر را هم می‌توان به روشی متفاوت از مقررات ارائه شده به وسیلهٔ اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری، محاسبه کرد. این روش‌های مختلف باعث می‌شود که سود گزارش شدهٔ قبل از مالیات با سود (درآمد) مشمول مالیات متفاوت شود.

دیدگاه‌های موافق و مخالف تخصیص مالیات

برخی بر این باورند (و اصول پذیرفته شده حسابداری هم مقرر می‌کند) که تفاوت بین درآمد (سود) مشمول مالیات و درآمد گزارش شده قبل از مالیات را بر روی دوره زمانی سرشکن کرد. مسئله این است که در هر دوره زمانی هزینه مالیات الزاماً با مالیات پرداختی برابر نمی‌شود. برخی دیگر بر این باورند که این شیوهٔ تخصیص (سرشکن کردن تفاوت مالیات) موجب ابهام و (به صورت بالقوه) موجب گمراهی می‌شود.

مالیات‌های انتقالی و چارچوب نظری

تخصیص مالیات باعث می‌شود که در ترازنامه حسابی به نام مالیات انتقالی به وجود آید. در مورد اینکه آیا این اقلام انتقالی بدهی یا دارایی هستند دیدگاه‌های ضد و نقیض وجود دارد.

ارائه نتیجه‌ها

اصول پذیرفته شده حسابداری مقرر می‌کند که کل هزینه مالیات بر بخش‌های مختلف مندرج در صورت سود و زیان سرشکن شود (به آنها تخصیص یابد).

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* تفاوت موقتی را از تفاوت دائمی تفکیک نمایید و این دو عبارت را تعریف کنید.
* دیدگاه‌های موافق و مخالف دربارهٔ تخصیص میان دوره‌ای مالیات را بیان نمایید.
* درباره سه روش برای تخصیص میان دوره‌ای مالیات از دیدگاه نظری بحث کنید.
* دربارهٔ شیوه ثبت خالص زیان‌های عملیاتی براساس چهارچوب نظری بحث نمایید.
* دلایل مربوط به الزام افشای اطلاعات دربارهٔ مالیات بر درآمد و ماهیت تخصیص درون دوره‌ای مالیات را توضیح دهید.

در ۱۹۸۴ سازمانی با حمایت نیروی کار آمریکا به نام **شهروندان طرفدار عدالت مالیاتی** تشکیل شد و گزارشی به نام ***مالیات بر سود شرکت‌های سهامی در سال‌های حکومت ریگان: یک تحقیق سه ساله در مورد فرار قانونی از مالیات به وسیلهٔ شرکت‌ها*** منتشر کرد. در این گزارش ابراز خشم و انزجار شد زیرا از یک گروه متشکل از ۲۵۰ شرکت بزرگ و سودآور آمریکایی، طی سال‌های ۱۹۸۱ تا پایان ۱۹۸۳ دست‌کم، در یکی از این سال‌ها ۱۲۸ شرکت (از این گروه) هیچ مالیاتی نپرداخته بود. برای مثال ***جنرال الکتریک*** سودی به مبلغ ۶,۵۲۷,۰۰۰ دلار در طی این دوره گزارش کرده بود ولی مبلغ ۲۸۳ میلیون دلار استرداد مالیاتی داشت. **بوئینگ** سودی به مبلغ ۱,۵۲۰ میلیون دلار گزارش کرده بود و استرداد مالیات شرکت به ۲۶۷ میلیون دلار می‌رسید. آنچه وضع را ناخوشایندتر می‌کرد، و به اصطلاح بر این زخم شهروندان نمک می‌پاشید، این بود که شرکت‌ها در این دوره هزینهٔ مالیاتی بسیار زیادی گزارش کرده بودند. برای مثال، ***جنرال الکتریک*** هزینهٔ مالیات به مبلغ تقریباً ۲,۸۳۷ میلیون دلار گزارش کرده بود. **بوئینگ** هزینهٔ مالیات را به مبلغ ۴۱۰ میلیون دلار گزارش کرده بود.

منشأ انزجار در این واقعیت قرار داشت که روش محاسبهٔ سود مشمول مالیات با روش محاسبهٔ سود حسابداری متفاوت بود. مالیات‌های مورد اعتراض براساس سود مشمول مالیات محاسبه شده بودند؛ سودهای مورد اعتراض براساس سود خالص حسابداری محاسبه شده بودند. تفاوت بین این دو *تعریف* از سود باعث پیدایش پدیده‌ای به نام ***تخصیص میان دوره‌ای مالیات***[1] شد که بر همین اساس حسابی به نام حساب ***مالیات انتقالی*** به وجود آمد و این تفاوت‌ها در آن منظور و گزارش شد.

همواره از عبارت "درآمد مشمول مالیات" استفاده می‌شود ولی واقعیت این است که دولت فدرال از "سود" مالیات می‌گیرد و هر نوع اضافه پرداختی [که براساس ناخالص درآمد "شخص" گرفته باشد] را برمی‌گرداند. ولی در این متن، چون مسئله مقایسه دو نوع سود (از نظر شیوه محاسبه) مطرح است، اغلب از عبارت "سود مشمول مالیات" استفاده شده است.

---

1. *Interperiod tax allocation*

برخی بر این باورند که ***مالیات بر سود*** براساس سود مورد گزارش محاسبه شود. چنین اقدامی باعث خواهد شد که نمونه‌های مورد بحث مانند شیوهٔ گزارشی را که شرکت *یو.اس هرم* را ارائه کرد و استرداد مالیات آن به ۵۳/۶ میلیون ریال رسید، در حالی که سود مورد گزارش به ۵۴/۳ میلیون دلار رسیده بود، منتفی شوند. مجلس قانون‌گذاری آمریکا در همین مسیر گام برداشت و قانون حداقل مالیات تصویب و اعمال کرد. ولی همان‌گونه که در فصل یک یادآور شدیم، هدف محاسبه و گزارش کردن سود مشمول مالیات بسیار متفاوت از سود خالص گزارش شده است و از این دیدگاه راه‌حلی را که مجلس قانون‌گذاری آمریکا ارائه کرد نمی‌تواند کارساز واقع شود.

برخی دیگر بر این بورند که ابهام به وجود آمده در ذهن مردم (ناشی از تفاوت این دو مبلغ) در صورتی از بین خواهد رفت که شرکت‌ها فقط مالیاتی راگزارش کنند که باید هر سال به ***سازمان درآمدهای داخلی آمریکا*** پرداخت کنند، و بهتر است که آن به صورت یک مبلغ کلی باشد و در همان سال زیر عنوان **هزینهٔ *مالیات*** گزارش شود. به بیان دیگر، چرا باید ***تخصیص میان دوره‌ای*** وجود داشته باشد؟ آیا تخصیص ندادن میان دوره‌ای نمی‌تواند اطلاعات روشن‌تری به خوانندگان ارائه کند؟ آیا آن روش نمی‌تواند اطلاعات واقعی‌تر افشا کند؟

در این فصل می‌کوشیم به برخی از مسائلی بپردازیم که با طرح این پرسش‌ها به وجود آمده‌اند. بحث خود را با تفاوت بین ***سود مشمول مالیات و سودگزارش شده*** آغاز می‌کنیم. آن‌گاه دربارهٔ پرسش مطرح در زمینهٔ ***تخصیص مالیات میان دوره‌ای*** بحث می‌کنیم، به دیدگاه‌های موافق و مخالفی می‌پردازیم که در این باره ارائه شده‌اند و سپس به اقداماتی که هیئت اصول حسابداری و هیئت استانداردهای حسابداری مالی در ارائه راه‌حلی برای این مسئله به عمل آوردند. بحث خود را در حالی به پایان می‌بریم که روش‌های پیشنهادی به وسیله دو سازمان قانون‌گذاری را مقایسه می‌کنیم و در آخرین بخش این فصل دربارهٔ ***تخصیص مالیات درون دوره‌ای*** بحث می‌کنیم.

سود مشمول مالیات و سود گزارش شده

تفاوت عمده بین ***سود مشمول مالیات و سود گزارش شده*** برای سهامداران را می‌توان در دو طبقه عمده، به صورت زیر قرار داد:

۱. **تفاوت دائمی**[1] ناشی از اجرای مقررات خاص یا امتیازها و محدودیت‌هایی است که به دلیل‌های اقتصادی، سیاسی، یا اداری مورد توجه قرار می‌گیرد وبا شیوهٔ محاسبه سود خالص حسابداری هیچ رابطه‌ای ندارد.

---

1. *Permanent differences*

۲. **تفاوت موقتی**[1] ناشی از رویدادهای زیر است:

الف. تفاوت ناشی از زمان منظور کردن اقلام بدهکار و بستانکار به حساب سود، که همچنین آن را **تفاوت میان دوره‌ای**[2] هم می‌نامند.

ب. تفاوت ناشی از کاربرد مبناهای متفاوت تعیین ارزش اقلام در محاسبهٔ مالیات که آن را **تفاوت در تعیین ارزش**[3] هم می‌نامند.

در زیر، به صورتی مفصل‌تر، درباره هر یک از این تفاوت‌ها بحث خواهیم کرد.

هنگامی که به سبب *تفاوت‌های موقتی* بین سود حسابداری و سود مشمول مالیات تفاوت به وجود می‌آید، هزینه مالیات (یا اثر معادل آن بر سود) را به عنوان **سود گزارش شده قبل از مالیات** ثبت می‌کنند و ناگزیرند که حسابی به نام **تخصیص میان دوره‌ای**[4] به وجود آورند. اصل ***تخصیص میان دوره‌ای*** بر این پایه قرار دارد که شرکت مالیات را بر اساس همان مبنایی محاسبه و گزارش کند که سود را محاسبه و گزارش کرده است. ***سود مشمول مالیات*** در دورهٔ جاری که در دورهٔ بعد شناسایی یا گزارش می‌شود، ایجاب می‌نماید که هزینهٔ مالیات *انتقالی* به وجود آید؛ سودی که از دیدگاه هدف‌های حسابداری شناسایی و در دورهٔ جاری گزارش شود ولی در دوره بعد مشمول مالیات گردد ایجاب می‌کند که هزینه مالیات به صورت ***تعلق گرفته و پرداخت یا ثبت نشده*** گزارش شود. از این رو، می‌توان گفت:

سود	مشمول مالیات	گزارش شده
هزینه‌های مالیاتی:		
انتقالی	امسال	سال بعد
تعلق گرفته ولی پرداخت یا ثبت نشده	سال بعد	امسال

منظور کردن هزینه‌ها به صورت مستقیم به حساب سود انباشته یا سود و زیان غیرمترقبه و اقلام غیرپولی مشابه، پس از کسر مالیات، باعث خواهدشد که رویه‌ای به کار گرفته شود که آن را ***تخصیص درون دوره‌ای***[5] می‌نامند و در اجرای آن کل هزینه مالیات شرکت بر روی بخش‌های مختلف صورت سود و زیان و صورت تغییرات سود انباشته سرشکن می‌شود [تخصیص می‌یابد]. در مورد ***تخصیص درون دوره‌ای*** هیچ مخالفتی مشاهده نشده است، زیرا فقط صورت سود و زیان و صورت سود انباشته همین دوره تغییر می‌کند، و ترازنامه و صورت سود و زیان سایر دوره‌ها تغییر نمی‌کنند.

1. *Temporary differences*
2. *Interperiod differences*
3. *Valuation differences*
4. *Interperiod dllocation*
5. *Intraperiod allocation*

گذشته از این، آن منشا تفاوت بین مالیات پرداختی و مالیاتی می‌شود که در دوره منظور می‌گردد [هزینه مالیات]. در بخش انتهایی همین فصل درباره اثر ناشی از ارائه این گزارش، و فقط درباره همین اثر، بحث خواهیم کرد.

تفاوت‌های دائمی

تفاوت‌های دائمی نشان‌دهندهٔ محاسبه کل مالیاتی است که شرکت باید در طول عمر زندگی خود پرداخت کند. بهره اوراق قرضه شهرداری‌ها یک نمونه از این ***تفاوت*** است (آن به عنوان بخشی از سود گزارش شده ارائه می‌شود، ولی در ایالات متحده آمریکا این سود مشمول مالیات نمی‌شود). در ایالات متحده آمریکا استهلاک سرقفلی یک نمونهٔ دیگر است. آن یک قلم هزینه عملیاتی است که گزارش می‌شود، ولی مشمول مالیات نمی‌شود. ***تفاوت دائمی فقط*** بر کل مالیات شرکت اثر می‌گذارد و موجب بروز مسائلی در ***تخصیص مالیات*** نمی‌شود. از این رو، در حسابداری، این اقلام از دیدگاه نظری، موجب بروز مسائلی نمی‌شوند. فقط باید آنها را در گزارشات مالی ارائه کرد، ولی تحت کنترل حسابداران نمی‌باشند. از این رو، در این فصل در این باره مطلب بیشتری نخواهیم گفت. در مطالبی که در پی می‌آید، چنین فرض می‌کنیم که پیش از منظور کردن ***تفاوت‌های موقتی*** تفاوت‌های دائمی را در محاسبهٔ سود قبل از مالیات، که براساس اطلاعات موجود در دفاتر محاسبه می‌شوند، منظور شده‌اند.

با وجود اینکه، از دیدگاه نظری، ***تفاوتهای دائمی*** اهمیتی ندارند، ولی بدان سبب که آنها منشا اصلی پیدایش تفاوت بین آنچه به اعتقاد مردم باید پرداخت شود و آنچه شرکت به عنوان مالیات پرداخت کرده است، می‌باشد، از دیدگاه عملی و کاربردی، اهمیت زیادی دارد. مجلس قانون‌گذاری آمریکا در برابر دلواپسی مردم دربارهٔ ***تفاوت‌های*** دائمی واکنش نشان داد و با تصویب قانون اصلاح مالیات‌ها در ۱۹۸۶ حداقل مالیات را تعیین کرد. اصولاً مقدار این مالیات بدین طریق محاسبه می‌شود: مبالغی که طبق قوانین مصوب کنگرهٔ آمریکا در وهلهٔ نخست محاسبه می‌شود، سپس منظور کردن مالیات بر سود با نرخ ۲۰ درصد و با مقایسه کردن این دو عدد، عدد بزرگتر به عنوان مالیات منظور خواهدشد. مجلس قانون‌گذاری آمریکا برای کم کردن فاصلهٔ بین **سود مشمول *مالیات*** و **سود *دفتری*** مقرر کرد که ۵۰ درصد تفاوت بین این دو را باید به سود مشمول مالیات اصلاح شده اضافه، و آن گاه نرخ ثابت ۲۰ درصد منظور شود. مجلس قانون‌گذاری ایالات متحده امریکا با آگاهی از این واقعیت که محاسبهٔ **سود دفتری** می‌تواند اثرات سهمگینی بر جای گذارد، در ۱۹۹۰ این ماده قانون را لغو کرد و مادهٔ واحده دیگری به نام **سود جاری *اصلاح* شده** جایگزین آن نمود. حداقل مالیات معادل عددی است که در یک سیستم دوم مالیاتی محاسبه می‌شود ولی، از دیدگاه نظری (تئوریک) موجب هیچ بحثی نمی‌شود.

تفاوت‌های موقتی

با ارائه مثالی، می‌توان *تفاوت‌های موقتی* را به صورت راحت‌تری توضیح داد. نمونه‌ای را در نظر آورید که سود قبل از مالیات شرکت به ۱۰۰ هزار دلار برسد. فرض کنید نرخ مالیات ۳۴ درصد است. شرکت هزینهٔ مالیاتی را به مبلغ ۳۴ هزار دلار گزارش خواهد کرد. در فروش امسال رویدادهای مالی گنجانده شده‌اند که تا سال بعد، از نظر مالیاتی، گزارش نخواهندشد. برای مثال، امکان دارد شرکت برای ارائه گزارشات مالی از سیستم حسابداری تعهدی و برای محاسبهٔ مالیات از روش سیستم حسابداری نقدی استفاده کند. از این رو، سود مشمول مالیات فقط به ۲۰ هزار دلار خواهد رسید. در نتیجه در سال جاری یک بدهی مالیاتی به مبلغ ۶,۸۰۰ دلار گزارش خواهدشد. یعنی:

دلار ۳۴,۰۰۰ = ۱۰۰,۰۰۰ × ۳۴ درصد = هزینه مالیات

دلار ۶,۸۰۰ = ۲۰,۰۰۰ × ۳۴ درصد = مالیات پرداختنی

تفاوت بین این دو عدد به عنوان یک بدهی مالیاتی انتقالی به مبلغ ۲۷,۲۰۰ دلار، گزارش خواهدشد. به بیان دیگر، شرکت در زمانی کنونی ۶۸۰۰ دلار بدهی مالیاتی دارد و اگر سایر عوامل تغییر نکنند، مبلغ ۲۷,۲۰۰ دلار بدهی مالیاتی در آینده خواهد داشت. می‌توان انتظار داشت که در سال بعد پس از پرداختن ۲۷,۲۰۰ دلار به *سازمان درآمدهای داخلی آمریکا* و منتفی شدن بدهی مالیاتی انتقالی، سود مشمول مالیات به مبلغ ۸۰ هزار دلار به بیش از سود گزارش شده برسد.

از دیدگاه حسابداری برای مالیات بر سود *تفاوت‌های موقتی* می‌توانند هستهٔ اصلی تئوریهای حسابداری را تشکیل دهند، زیرا حسابداران می‌توانند بر شیوهٔ ثبت و گزارش کردن این اقلام کنترل‌هایی اعمال کنند. آنها منشأ اصلی ایجاد تفاوت بین سود مشمول مالیات و سود گزارش شده در یک دوره خاص می‌باشند، ولی برعکس *تفاوت‌های دائمی* آنها نمی‌توانند در سراسر عمر شرکت بین مقادیر یک *فاصله* یا تفاوت ایجاد نمایند.

تفاوت‌های موقتی نشان‌دهنده تفاوت **سود گزارش شده** و **سود مشمول مالیات** عادی می‌باشند و عبارت‌اند از تفاوت بین سود گزارش شده و سود مشمول مالیات که به نظر مسئول یا مدیر شرکت محاسبه می‌شود. هر سال باید هر یک از این مجموعه *تفاوت‌های موقتی* را محاسبه کرد: مجموعهٔ مربوط به محاسبه مالیات که بر آن اساس بالاترین مالیات پرداختنی (یعنی مقداری را که می‌توان در آن سال منظور کرد و بر همین اساس باید از سیستم حسابداری استفاده نمود) می‌باشد. در مرحلهٔ عمل این موضوع بیش از حد پیچیده است. خوشبختانه، از دیدگاه نظری (تئوریک) می‌توان بدون توجه به شیوهٔ محاسبهٔ *تفاوت‌های موقتی* دربارهٔ موجودیت آنها صحبت کرد [موجودیت آنها را یادآور شد].

تفاوت‌های ناشی از زمان. همان گونه که پیش از این یادآور شدیم، اگر رویداد مالی در یک دوره بر سود مشمول مالیات و در دوره دیگری بر سود حسابداری قبل از مالیات اثر بگذارد، باید حسابی به نام

تخصیص مالیات‌های میان دوره به وجود آورد. طبق بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری اینها را **تفاوت‌های زمانی**[1] می‌نامند. چهار حالت می‌تواند وجود داشته باشد.

۱. مبلغی که از دیدگاه مالیاتی در نظر گرفته می‌شود و در صورت‌های مالی به دوره‌های بعد انتقال می‌یابد. نمونه‌های شناخته شده عبارت اند از کاربرد روش تصاعدی برای استهلاک دارایی‌های ثابت، از نظر محاسبهٔ مالیات و کاربرد روش خط مستقیم از دیدگاه تهیه صورت‌های مالی (ارائه گزارشات مالی).

۲. درآمدی که در دوره جاری در حساب‌ها منظور شود، ولی از دیدگاه مالیاتی در تاریخی دیرتر منظور گردد. کاربرد روش قسطی برای محاسبهٔ مالیات و کاربرد روش مبتنی بر فروش، برای تهیهٔ صورت‌های مالی، که این یک روش شناخته شده است.

۳. سودی را که در محاسبهٔ مالیات منظور می‌کنند ولی هنگام تهیه صورت‌های مالی آن را به دوره‌های بعد منتقل می‌نمایند. پیش دریافت مالیات که هنگام وصول مشمول مالیات است، ولی از دیدگاه تهیه صورتهای مالی آن را زمانی به عنوان سود منظور می‌کنند که خدمات ارائه شده باشند.

۴. هزینه‌هایی که در صورت حساب‌ها از درآمدهای دوره کم می‌کنند، ولی برای محاسبهٔ مالیات آنها را در دوره دیگری منظور می‌نمایند. یک نمونه ضمانت‌نامه‌ها و هزینه‌های مربوط است که برآورد می‌نمایند و فقط زمانی که پرداخت صورت گیرد می‌توان آن را از سود مشمول مالیات کم کرد.

در دو حالت اول و دوم باید یک حساب به نام بدهی مالیات بر سود یا یک حساب بستانکار دیگری به وجود آورد، زیرا هزینه مالیات متعلق به سود حسابداری دوره جاری از مالیاتی که باید در دوره جاری پرداخت کرد، بیشتر می‌شود. در حالت‌های سوم و چهارم باید از یک حساب به نام مالیات پیش پرداخت شده یا حساب بدهکار دیگری استفاده کرد، زیرا مالیات پرداختی در دورهٔ جاری از هزینهٔ مالیات گزارش شده، در دوره جاری بیشتر است.

تفاوت‌های مبنی بر تعیین ارزش. مثال‌های زیر از جمله مثال‌هایی هستند که در رابطه با ***تفاوت‌های موقتی*** کمتر مطرح می‌گردند، زیرا در اجرای مقررات بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری، آنها تحت تأثیر ***مالیات‌های انتقالی*** قرار نمی‌گیرند. آن نمونه‌ها عبارت‌اند از:

۱. کاهش در مبنای محاسبهٔ استهلاک در مورد دارایی‌های استهلاک‌پذیر به سبب معافیت‌های مالیاتی. قانون مالیات‌های ۱۹۸۲ به نام ***قانون مالیات‌های برابر و مسئولیت‌های مالی*** که به موجب آن مودیان مالیاتی می‌توانند در اجرای آن دارایی‌های ثابت را به روش سیستم ***بازیافت سریع بهای تمام شده*** محاسبه کنند و همزمان با آن ***معافیت‌های مالیاتی*** راکاهش دهند و یا مبلغ استهلاک دارایی‌های ثابت

---

1. *Timing Differences*

را که به روش بالا محاسبه می‌شود کاهش دهند. ولی همزمان از کل معافیت‌های مالیاتی [معافیت‌های صنعتی] استفاده نمایند.

۲. فعالیت‌های خارجی که صورت حساب‌ها بر مبنای ارز خارجی تهیه شوند. در اجرای استاندارد شماره ۵۲ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی تغییر در نرخ ارز باعث می‌شود که مبنای محاسبه مالیات برخی از اقلام دارایی و بدهی شرکت در خارج بابهای تمام شده تاریخی (که به دلار آمریکا) محاسبه شود، متفاوت گردد.

۳. افزایش در مبنای محاسبه مالیات دارایی‌ها که نرخ تورم هم منظور شود. در برخی از حوزه‌های مالیاتی شرکت‌ها ناگزیرند برای محاسبهٔ مالیات از شاخص‌های خاصی برای برخی از اقلام دارایی استفاده کنند که در نتیجه مبنای محاسبهٔ مالیات با مبنایی که براساس بهای تمام شده تاریخی قرار گیرد، متفاوت خواهد بود [زیرا صورتهای مالی باید بر مبنای بهای تمام شده تاریخی گزارش شوند].

۴. شرکتی که اقدام به خرید شرکت دیگری بنماید و آن را به **روش خرید** گزارش کند. اینها عبارت‌اند از تفاوت در مبلغی که به حساب دارایی‌های خریداری شده منظور می‌شود و مبلغی را که برای محاسبهٔ مالیات در نظر می‌گیرند.

اینها نمونه‌هایی هستند که مبلغ محاسبه شده برای مالیات و مبلغی را که در گزارشات حسابداری ارائه می‌کنند، متفاوت‌اند و اغلب آنها را ***تفاوت‌های مبتنی بر تعیین ارزش*** می‌نامند. ***تفاوت‌های زمانی*** و ***تفاوت‌های مبتنی بر تعیین ارزش*** هر دو در زیر چتر ***تفاوت‌های موقتی*** قرار می‌گیرند.

روش مبتنی بر ترازنامه

علاوه بر روشی که در بالا ارائه شد، روش دیگر برای محاسبهٔ ***تفاوت‌های موقتی*** این است که با توجه به این واقعیت که اقلام مندرج در صورت‌های مالی یک شرکت **همخوانی** دارند، همه رویدادهای مالی منجر به ***تفاوت‌های موقتی*** باعث می‌شوند که اقلامی در ترازنامه گزارش شوند. برای مثال، روش‌های مختلف محاسبه استهلاک منجر به مقادیر متفاوت در دفاتر می‌شوند. تفاوت بین مقادیری که بر مبنای ارزش دفتری در گزارشات مالی ارائه می‌کنند و مقادیری را که در اظهارنامه مالیاتی منظور می‌کنند برابر است با جمع مجموع ***تفاوت‌های موقتی*** تا آن زمان. از این رو، تفاوت در ارزش دفتری اقلام باعث می‌شود که بتوان ***تفاوت‌های موقتی*** باقی‌مانده را محاسبه کرد. در هر حالت اگر ***تفاوت‌های موقتی*** در نرخ مالیات مربوطه ضرب و سپس جمع مقادیر محاسبه شود، مالیات انتقالی به دست خواهد آمد. از این رو، کاربرد روش مبتنی بر ترازنامه باعث می‌شود که محاسبات بیشتری انجام داد، ولی از دیدگاه نظری (تئوریک) هیچ مطلبی اضافه نمی‌نماید.

پرسش‌های این بخش

۱. تفاوت بین *تفاوت‌های دائمی* و *تفاوت‌های موقتی* را بیان نمایید. در مورد هر یک مثالی ارائه کنید.
۲. تفاوت بین *تفاوت‌های زمانی* و *تفاوتهای مبتنی بر تعیین ارزش اقلام* را بیان نمایید. در مورد هر یک از اینها مثالی ارائه کنید.
۳. مقصود از *تخصیص مالیات درون دوره‌ای* چیست و با *تخصیص مالیات میان دوره‌ای* چه تفاوتی دارد.

دیدگاه‌های موافق و مخالف در مورد تخصیص مالیات

تخصیص مالیات میان دوره‌ای موجب بروز بحث‌های بسیار شدید و احساساتی شده است. می‌توان ریشهٔ این دیدگاه‌های موافق و مخالف را در عدم توافق دربارهٔ مفروضات اصلی دانست که منشأ بسیاری از تعارض‌ها در ادبیات حسابداری شده است. یک گروه بر این باور است که *اصل تطابق* اساس و پایهٔ حسابداری است. آنها چنین استدلال می‌کنند که گزارش کردن سود خالص باید سایر عوامل اثرگذار بر ترازنامه را تحت‌الشعاع قرار دهد. گروه دیگر بر این باور است که شیوهٔ تعیین ارزش اقلام دارایی و بدهی که منجر به تغییر (ارزش) اقتصادی اقلام هر دو گروه شود و نیز فرایند تعیین ارزش آنها از جمله عواملی هستند که نقش اصلی ایفا می‌کنند. گروه دیگر بر این باور است که پیش‌بینی جریان‌های نقدی آینده از پیش‌بینی سود خالصی را که شرکت‌ها گزارش می‌کنند، برتری دارد. از دیدگاه آنها صورت‌های مالی باید نشان‌دهنده جریان‌های نقدی، به صورت نسبتاً دقیق باشند تا بتوان بدان وسیله جریان‌های نقدی آینده را پیش‌بینی کرد. در مطالبی که در پی می‌آید درباره این مفروضات و اثرهای آنها بر دیدگاه‌های افراد بحث می‌کنیم و دربارهٔ منشا بروز این اختلاف‌نظرها مطالبی ارائه می‌نماییم.

دیدگاه‌های موافق تخصیص مالیات جامع

تعدادی از بحث‌ها بر این پایه قرار دارد که ***تخصیص مالیات میان دوره‌ای*** باید در زمان‌های مختلف انجام شود. این دیدگاه‌ها را ارائه می‌نماییم. برخی بر پایه اصل تطابق، برخی بر پایه اصل تداوم فعالیت و سرانجام برخی بر پایهٔ شیوه مدیریت قرار دارند.

اصل تطابق. روش سنتی در مورد "***تخصیص مالیات میان دوره‌ای جامع یا فراگیر***" بر پایهٔ اصل تطابق قرار دارد. همان گونه که در فصل ۱۱ گفته شد، تطابق عبارت است از فرایند گزارش کردن هزینه‌های هر

دوره بر مبنای رابطهٔ علت و معلولی که با درآمدهای همان دوره دارند. تطبیق درآمدها و هزینه‌ها به صورت مستقیم ایجاب می‌کند که هزینه‌ها را در هر دوره براساس درآمدهای مربوطه گزارش کرد. کاربرد اصل تطابق در حسابداری، از نظر مالیات بر سود را می‌توان در بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری مشاهده کرد؛ هیئت مزبور توصیه کرد که هزینه مالیات بر سود هر دوره باید شامل مالیات متعلق به کل رویدادهای مالی مربوط به هزینه‌ها و درآمدهایی باشد که در محاسبه سود قبل از مالیات گنجانده می‌شوند. از آنجا که اثر مالیاتی همه درآمدها و هزینه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد این روش را **تخصیص مالیات جامع**[1] می‌نامند.

اثرهای مالیاتی در واردهٔ اولیه در دوره‌ای گزارش می‌شود که در آن ***تفاوت زمانی*** به وجود می‌آید دوره‌هایی که این تفاوت‌ها معکوس می‌شوند ثبت معکوس گزارش خواهد شد. هیئت اصول حسابداری توصیه کرد که بین این دو دوره باید تفاوت‌ها را به صورت ***اقلام بدهکار انتقالی*** یا ***اقلام بستانکار انتقالی*** گزارش نمود و از این رو، گزارشی را که برای ***تخصیص مالیات میان دوره*** به کار می‌برند **روش انتقالی**[2] نامیده می‌شود. "اثر مالیاتی" بر پایه نرخ مالیات زمانی گذاشته می‌شود که تفاوت اولیه گزارش می‌شود و در مورد تغییر در نرخ مالیات (با توجه به روش سنتی مبتنی بر بهای تمام شده تاریخی) هیچ ثبت اصلاحی انجام نمی‌شود.

بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری از این بابت مورد انتقاد شدید قرار گرفت که ***روش انتقالی*** نمی‌تواند بر پایه هیچ منطقی قرار گیرد. نخست اصل تطابق بر پایه سود قبل از مالیات (نه بر پایهٔ درآمد) قرار می‌گیرد، دوم هدف از منظور کردن ***اقلام بدهکار انتقالی و اقلام بستانکار انتقالی*** این نیست که آنها نشان‌دهندهٔ دارایی‌ها، بدهی‌ها یا حقوق صاحبان سهام باشند.* از این رو، آنها تنها نشان‌دهندهٔ روشی برای جابه‌جایی اثر مالیاتی از یک دوره به دوره بعد می‌باشند. حتی اگر این روش فقط بر مبنای اصل تطابق مورد حمایت قرار گیرد، اقلام انتقالی به دوره‌های بعد باید نشان‌دهندهٔ مبلغ دارایی‌ها یا بدهی‌ها باشند (البته اگر سیستم ثبت دو طرفه به کار برده شود و مقررات مربوط به آن رعایت گردد). استفاده از اقلام بدهکار و بستانکار تعریف نشده باعث می‌شود که کل روش مورد تردید قرار گیرد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی با انتشار استاندارد شماره ۹۶ و تاکید بر روش تعیین ارزش اقلام ترازنامه درصدد برآمد در برابر این انتقاد واکنش نشان دهد.

تداوم فعالیت. دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی بر پایهٔ اصل تداوم فعالیت قرار دارد. هیئت کار خود را با ابراز این مطلب آغاز کرد که نتایج مالیاتی یک رویداد ناشی از همان رویداد می‌باشند [فقط ریشه در همان رویداد دارند]. پرداخت مالیات، به خودی خود، چیزی بیش از پرداخت مبلغی وجه

1. *Conprehensive tax allocation*　　2. *Deffred method*

* *به عبارت ۲۷ از بیانیه شماره ۱۱ (APB, 11) مراجعه کنید.*

نقد نمی‌باشد و فقط این پرسش مطرح است که در چه زمانی پول مزبور پرداخت خواهد شد (و نه اینکه آیا پرداخت می‌شود و یا نمی‌شود). اگر مالیات در دوره‌ای که رویداد رخ می‌دهد پرداخت شود، مقدار آن از مالیاتی که ناشی از این رویداد است، کمتر خواهد بود (یعنی مقدار آن از هزینهٔ مالیات مربوطه کمتر می‌شود) که در این صورت یک حساب مالیات بر سود پرداختنی به وجود خواهد آمد. از همین دیدگاه، اگر مالیات پرداختی در دوره‌ای که رویداد رخ می‌دهد به بیش از هزینه مالیات مربوطه برسد، در آن صورت با فرض ثابت ماندن سایر عوامل، یک حساب پیش پرداخت مالیات یا یک حساب بدهکار دیگری باید به وجود آید. در هر دوی این صورت حساب‌ها از معیار شناخت (ثبت و گزارش کردن) عادی استفاده می‌شود.

برای مثال، فرض کنید فروش قسطی باشد. همچنین فرض کنید که از دیدگاه گزارشگری مالی، این فروش در لحظهٔ تحویل دادن کالا شناسایی (ثبت و گزارش) می‌شود. هنگامی که وجه نقد دریافت شود آن را به حساب ***حساب‌های دریافتنی*** و نه به ***حساب درآمد***، بستانکار می‌کنند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی بر این باور است که همزمان با فروش تعهد مالیاتی از بابت این فروش (که باید آن را همزمان با فروش شناسایی کرد) به وجود می‌آید و آن، به صورت نسبی، از جریان نقدی مستقل است. در لحظهٔ فروش باید هزینهٔ مالیات شناسایی (ثبت و گزارش) گردد و در همان لحظه یک بدهی مالیاتی (در صورت لزوم به صورت انتقالی) به وجود آید. در نهایت، زمانی که مالیات به صورت وجه نقد پرداخت شود، بدهی مربوطه را کاهش خواهد داد و بر هزینهٔ دوره هیچ اثری نخواهد گذاشت و نباید چنین اثری بگذارد. هیئت مزبور بر این باور است که اگر شرکتی درآمد حاصل از فروش را در زمان تحویل دادن کالا شناسایی کند، ولی در همان زمان هزینهٔ مالیات مربوطه را شناسایی ننماید، کاری نامعقول انجام داده است [در عمل روشی سازگار به اجرا در نمی‌آورد].

شیوه مدیریت

دیدگاه مخالف دیگری علیه گزارش کردن مالیات بر سود پرداختی به عنوان هزینه دوره این است: روش متداول این است که مالیات را به عنوان هزینه انجام دادن فعالیت‌های سازمان تعریف می‌کنند؛ همچنین، معمولاً مدیریت بر مبنای سود خالص موردانتظار پس از مالیات تصمیمات خود را اتخاذ می‌نماید. گذشته از این، هنگام تصمیم‌گیری در مورد سرمایه‌گذاری و مقدار سود تقسیمی باید مالیات را هم مورد توجه قرار داد. ولی در اجرای این روش متداول هیچ‌گاه منطق این نوع طبقه‌بندی ارائه نمی‌شود. طبقه‌بندی هزینه‌ها نمی‌تواند هیچ تعریف روشنی داشته باشد، جز اینکه بگوییم حسابدار چنین تصمیمی اتخاذ می‌نماید. این بحث که تخصیص مالیات مناسب است، زیرا مالیات به عنوان یک قلم هزینهٔ دوره منظور می‌شود، چیزی نیست که قابل دفاع باشد.

برخی درصدد برآمده‌اند با بیان این مطلب که مالیات، به صورت مستقیم، با درآمدها یا فعالیت‌های درآمدزا رابطه‌ای ندارد، این دیدگاه راکه تخصیص مالیات به معنی هزینه ***انجام دادن فعالیت‌های سازمانی*** است، رد نمایند. ولی، هزینه‌های دوره یا جاری، از نظر ماهیت، همگن هستند. برخی براساس مقدار تولید یا فروش، متغیر و برخی دیگر ثابت هستند. شیوهٔ به مصرف رساندن یا منظور کردن هزینه‌های دوره هیچ ضابطه‌ای ندارد و شاید هدف اصلی مدیریت این باشد که درآمدها را افزایش یا هزینه‌ها را کاهش دهد و برخی از آنها هم ناشی از اعمال نفوذ موردانتظار یا غیرمنتظرهٔ عوامل خارجی است که بر شرکت اعمال می‌شود. از این رو، این بحث راه به جایی نخواهد برد.

دیدگاه‌های مخالف تخصیص مالیات

دیدگاه‌های مخالف تخصص مالیات به اندازهٔ دیدگاه‌های موافق این رویه و احتمالاً بیش از آن است. برخی از آنها را در زیر ارائه می‌نماییم. با وجود انبوه دیدگاه‌ها و دلیل‌هایی که ارائه کرده‌اند، هیچ روشی نتوانسته است به میزان کافی متقاعدکننده باشد تا گزارش کردن ***تخصیص مالیات میان دوره*** در صورت‌های مالی شرکت‌های آمریکایی را دگرگون سازد.

نبودن درک لازم. نخستین دیدگاه علیه تخصیص مالیات در رابطه با مخاطبان مطرح می‌شود. چنین ادعا می‌شود که گزارش کردن هزینه مالیاتی که برابر با مالیات واقعی پرداختنی نباشد موجب ابهام و گیجی مردم می‌شود. تشکیل سازمانی به عنوان ***شهروندان طرفدار عدالت مالیاتی*** دلیلی بر این ادعاست. ولی چنین به نظر می‌رسد که استفاده‌کنندگان از گزارشات سالانه دارای توانایی‌های لازم نمی‌باشند. پیش از این گفتیم که در سایهٔ آموزش حسابداری می‌توان به این واقعیت پی برد که درآمدها و هزینه‌های تعلق گرفته و ثبت یا گزارش نشده و سودی که بر این اساس محاسبه می‌شود، نمی‌توانند جریان نقدی تلقی شوند. اگر مخاطبان یا خوانندگان صورت‌های مالی ***دارای درکی معقول از فعالیت‌های اقتصادی و سازمانی، دارای آگاهی لازم جهت بررسی اطلاعات ارائه شده باشند***، در آن صورت می‌توان به صورتی معقول، انتظار داشت که آنها این مطلب را درک کنند که هزینهٔ ***مالیات*** یک قلم پرداخت نقدی نمی‌باشد.[۱]

پرداخت سود و نه یک قلم هزینهٔ دوره. دیدگاه ژرف‌تر در حمایت از گزارش کردن مالیات واقعی پرداختی به عنوان یک قلم هزینه مالیات دوره این است که مالیات همانند پرداخت سود تقسیمی و از این رو همانند تقسیم سود می‌باشد. دیدگاه مزبور بیانگر این است که ورای آنچه در اظهارنامهٔ مالیاتی نوشته می‌شود هیچ بدهی قانونی دیگری وجود ندارد. طرفداران دیدگاه مزبور یادآور می‌شوند که مالیات، همانند سود تقسیمی و برعکس پرداخت دستمزد و بدهی‌های مربوط به ملزومات است و مالیات فقط زمانی پرداخت می‌شود که سود کسب گردد. مالیات‌های آینده فقط در حالتی به صورت پرداختی در می‌آیند که در آینده سود کسب شود. اساس فرض وجود یک بدهی مالیاتی انتقالی بر این

پایه قرار دارد که در آینده رویدادهایی رخ خواهند داد.

از سوی دیگر، دولت هم همانند کارکنان و عرضه‌کنندگان مواد اولیه و کالا به شرکت، از دیدگاه گسترده‌تر، ذی‌نفع شرکت است و از بابت خدماتی که ارائه می‌کند باید مبالغی دریافت نماید. تفاوت عمده در این است که دولت مرکزی (آمریکا) خدماتی را که به شرکت ارائه می‌کند با مبلغ مالیات دریافتی رابطهٔ مستقیم ندارد. ولی بدون تردید آن نهاد خدماتی ارائه می‌نماید. پرداخت مالیات بر سود شرکت‌ها، همانند پرداخت (مالیات از بابت حق امتیاز، جواز یا پروانهٔ کاری را که شرکتی به شعبه یا شرکت دیگری می‌دهد) از بابت حقی است که برای انجام دادن فعالیت‌های اقتصادی در جو و محیطی مطلوب انجام می‌دهد این محیط و یا جو مساعد به وسیلهٔ نهادهای دولتی ایجاد می‌شود، و طبقه‌بندی این پرداخت هیچ رابطه مستقیم یا وابستگی به شیوهٔ محاسبه آن ندارد.

بحث دیگری علیه تخصیص مالیات در رابطه با اثری مطرح می‌شود که مالیات می‌تواند بر سهامداران بگذارد و شیوه‌ای است که مالیات مزبور گزارش می‌شود. طرفداران دیدگاه مزبور بر این باورند که شرکت یک واسطه است و از جانب سهامداران، مالیات پرداخت می‌کند. ولی، حتی اگر سهامداران پرداخت کننده نهایی مالیات باشند، این وضع نمی‌تواند ماهیت مالیات را به عنوان یک قلم هزینهٔ جاری شرکت، تغییر دهد. همچنین شواهد و مدارکی در دست است که سهامداران تنها کسانی نیستند که تحت تأثیر مالیات‌های شرکت قرار می‌گیرند، مصرف‌کنندگان هم دارای وضع مشابهی هستند.

نبودن اطلاعات مهم و اثرگذار. دیدگاه دیگری، علیه تخصیص مالیات بر سود بر این پایه قرار دارد که صورت‌های مالی باید هر چه روشن‌تر نشان‌دهنده جریان‌های نقدی شرکت باشند تا بتوان بدان وسیله جریان‌های نقدی آینده را پیش‌بینی کرد. از آنجا، که از دیدگاه کارکردی تعهدات مالیاتی الزاماً با سود خالص گزارش شده رابطه‌ای ندارد، منتقدان رویه‌های کنونی بر این باورند؛ مالیاتی که هر سال وضع می‌شود برای سرمایه‌گذاران و بستانکاران بیش از هزینهٔ مالیاتی که به روش ساختگی یا تصنعی تخصیص می‌یابد، دارای اهمیت و اثرگذار است. برخی از طرفداران دیدگاه مزبور درصدد برمی آیند همه سیستم حسابداری تعهدی را نفی می‌کنند؛ برخی دیگر خواستار این هستند که برای سایر اقلام روش تعهدی ادامه یابد. ولی هر دو گروه، از نظر شک و تردید ایجاد شده، در این مورد اطمینان خاطر ندارند که آیا سود خالص گزارش شده (از طریق تخصیص مالیات به اقلام هزینه یا سود، چیزی که نتیجه شیوه تخصیصی است که مورد تایید تئوری نمی‌باشد) می‌تواند اهمیت بیشتری داشته باشد و یا اطلاعات اثرگذارتری ارائه کند یا خیر.

یکی از دیدگاه‌های مخالف این است که پیش‌بینی‌ها و ارزیابی‌ها باید بر مبنای سود قبل از مالیات و انتظاراتی قرار گیرد که مربوط به تغییر در مقدار مالیات (و نه مربوط به عدد منحصر به فرد ***سود خالص پس از مالیات***) است. به هر حال، در تجزیه و تحلیل نهایی که از دیدگاه رفتاری ارائه شود باید به این

پرسش‌ها فقط از دیدگاه رفتاری (در محیط عمل) پاسخ داد. متأسفانه، شواهد تجربی موجود و کنونی به گونه‌ای نیست که بتوان برآن اساس به پاسخ مطرح در زمینه با اهمیت و اثرگذار بودن اطلاعات ارائه شده در صورت‌های مالی در مورد مالیات تخصیص یافته، پاسخ قطعی ارائه کرد.

عدم اطمینان. از این دیدگاه با ***تخصیص مالیات*** مخالفت می‌شود که نمی‌توان با اطمینان کامل تعهدات مالیاتی و اثرات مالیاتی آینده را پیش‌بینی کرد و این تعهدات یا اثرات بسیار زیاد است که در نتیجه عدد ارائه شده (برای مالیات تخصیص یافته) نمی‌تواند معنی‌دار باشد. از آنجا که مالیات تنها زمانی قابل پرداخت می‌شود که سود مشمول مالیات کسب گردد، از این رو، ***پس‌انداز*** مالیاتی در یک دوره فقط زمانی منجر به ***پس‌انداز دائمی*** می‌شود که شرکت در گذشته چندین سال زیان گزارش کرده باشد. از همین دیدگاه اگر از این زیان‌ها بیش از مبالغی باشد که شرکت می‌تواند به دوره‌های قبل یا به دوره‌های بعد منتقل کند، در آن صورت هزینه‌های دوره که به عنوان مالیات، فقط در دوره بعد از درآمد کم می‌شود، به هیچ وجه نمی‌تواند مالیات‌ها را کاهش دهد. همچنین ادعا می‌شود که نرخ مالیات‌های آینده و مقررات مالیاتی هم قطعی نمی‌باشند (تغییر خواهند کرد) و مجلس قانون‌گذاری آمریکا می‌تواند آنها را تغییر دهد و نیز این احتمال وجود دارد که دست‌اندرکاران سازمان روش‌های اعمال مقررات را تغییر دهند. به هر حال این موضوع روشن نیست که آیا رویدادهای نامطمئن که می‌توانند بر تخصیص مالیات اثر بگذارند، در حوزه‌های دیگر گزارشگری مالی از توان بیشتری برخوردار خواهند بود یا خیر.

دیدگاه‌های مربوط به تخصیص بخشی از مالیات

برخی بر این باورند؛ در حالی که شاید راه مناسب این باشد که اقلام مشخصی از مالیات را تخصیص داد، راه و موضوع مورد توجه دیگر این است که کل مالیات را تخصیص داد. طرفداران دیدگاه مزبور به این نکته اشاره می‌کنند که دیدگاه مبتنی بر تخصیص همه مالیات‌ها بر این پایه قرار دارد که حساب مالیات‌های انتقالی، به راحتی تجدید می‌شود. برای مثال، اگر شرکت برای تکمیل کردن اظهارنامهٔ مالیاتی استهلاک را به روش تصاعدی و برای تهیه صورت‌های مالی آن را به روش خط مستقیم محاسبه کند تا زمانی که شرکت (به صورت دائم) دارایی‌ها را جایگزین می‌کند تفاوت مالیاتی پرداخت نخواهد شد و اگر شرکت مسیر رشد بپیماید، این عدد (تفاوت مالیاتی) پیوسته افزایش خواهد یافت و این کار به صورت نامحدود ادامه می‌یابد. اگر بخشی از مالیات تخصیص یابد، تنها در مواردی مالیات انتقالی وجود خواهد داشت که در یک محدوده معقول زمانی در آینده، منافع مالیاتی (یا تعهدات مالیاتی) در مجموع معکوس شوند. به ویژه با توجه به اختلاف مربوط به شیوه‌های محاسبهٔ استهلاک، هیچ مالیاتی تخصیص نخواهد یافت. از دیدگاه آنان، در چنین حالتی، از نظر قانونی یک بدهی به وجود نمی‌آید.

استدلال آنها بر پایهٔ مشاهدات صحیح قرار دارد، مبنی بر اینکه در دوره رشد شرکت اقلام بدهکار و

اقلام بستانکار افزایش خواهند یافت. هنگامی که شرکت به یک مرحله با ثبات یا پایدار می‌رسد، اقلام بدهکار و اقلام بستانکار به صورت مقادیر با ثبات و پایدار در خواهند آمد، به ویژه بدون توجه به نوع سیستم حسابداری که شرکت به کار می‌برد، سود خالص تغییر نخواهد کرد. در چنین حالتی، اینکه آیا شرکت مالیات را بر مبنای روش نقدی یا روش تعهدی محاسبه کند، وضع ثابت و پایدار مربوط به هزینهٔ استهلاک تغییر نخواهد کرد [مقادیر همانند خواهند شد]. تنها اگر شرکت با آهنگی کند و به صورتی آرام مسیر نابودی و تباهی بپیماید، در آن صورت مالیات‌های انتقالی کاهش خواهند یافت و بدین گونه پرداخت می‌گردند [حساب مزبور تسویه می‌شود].

دیدگاه مخالف دیدگاه مزبور این است که تمدید بدهی ادامه می‌یابد، به گونه‌ای که هر سال یک بخش از بدهی پرداخت می‌شود و مبلغ دیگری به وجود می‌آید (تعلق می‌گیرد). فقط بدان سبب که کل مبلغ بدهی با گذشت زمان کاهش نمی‌یابد، نمی‌توان (همانند حساب‌های پرداختنی) بدهی را نادیده انگاشت (نمی‌توان آن را نفی کرد). ولی مالیات‌های پرداختنی درست همانند حساب‌های پرداختنی نمی‌باشند. اگر شرکت عملیات سودآور نداشته باشد، الزامی به پرداخت مالیات‌های پرداختنی نخواهد داشت، ولی بستانکاران، کماکان مدعی طلب خود خواهند بود. دیدگاه مبتنی بر تمدید (جایگزین شدن دائمی بدهی‌ها) را نمی‌توان در مورد بدهی مالیاتی به کار برد [نمی توان در مورد بدهی مالیاتی دیدگاهی همانند حساب‌های پرداختنی اعمال کرد].

دیدگاه مخالف (مغایر با دیدگاه بالا) این است؛ تنها دلیلی که باعث می‌شود مالیات‌های انتقالی پرداختنی (مجموع آنها) بدون تغییر باقی بماند و حتی رشد کند این است که وارده‌های اولیه مربوط به رویدادهای جدید بزرگتر یا برابر وارده‌های متعلق به رویدادهای پیشین هستند که معکوس می‌گردند. مالیات هر رویدادی به صورت انفرادی معکوس خواهدشد، حتی اگر آنها در سطح کلی (در مجموع) معکوس نشوند. از این رو، طرفداران روش مبتنی بر تخصیص کل مالیات‌ها نگران شیوهٔ تعیین نتیجه‌های ناشی از مالیات هر رویداد هستند و از این رو، روش مبتنی بر تخصیص بخشی از مالیات نمی‌تواند مناسب باشد.

دیدگاه مبتنی بر تعیین ارزش فعلی مالیات‌ها

آخرین دیدگاه علیه گزارش کردن کل مبلغ بدهی مالیاتی یا پیش پرداخت مالیات این است: از آنجا که تعهدات پرداخت خواهند شد و شرکت درزمانی در آینده منافع مالیاتی دریافت خواهند کرد، باید براساس یک نرخ بهره مثبت ارزش فعلی آنها را محاسبه کرد. اگر دوره زمانی بسیار بلند یا نامحدود باشد، ارزش فعلی آنها به صفر نزدیک خواهد شد. از دیدگاه تئوری محض، شاید نتوان این دیدگاه را رد کرد. ولی، در مرحلهٔ عمل روش مزبور دچار مسائل و مشکلاتی می‌شود، مانند تعیین نرخ تنزیل و تعیین

سال‌های آتی که می‌توان این مقادیر را مشمول مالیات نمود [از درآمدهای دوره کم کرد]. همچنین سیستم حسابداری مالیاتی دچار مشکلات وحشتناکی خواهدشد. به این دلیل‌ها و نیز بدان دلیل که روش مبتنی بر محاسبه ارزش فعلی اقلام باعث می‌شود مسائل پیچیده‌تر و گسترده‌تری مطرح شوند (در مقایسه با مسائل مطرح در سیستم حسابداری مالیاتی) هیئت استانداردهای حسابداری مالی تصمیم گرفت که با انتشار استاندارد شماره ۹۶ این موضوع را مورد بحث و توجه قرار ندهد. از این رو، مطلوبیت روش مبتنی بر ارزش فعلی اقلام کماکان (در مرحله عمل) مطرح است، اگرچه از دیدگاه نظری (تئوریک) این موضوع مطرح نمی‌باشد.

تحقیقات تجربی

تا این زمان تحقیقات تجربی نتوانسته‌اند ***تخصیص مالیات*** را تایید و از آن پشتیبانی کنند. **بیور و دیوکس** در نخستین تحقیق خود به این نتیجه رسیدند که اگر فرد کارآیی بازار را بپذیرد، **تخصیص مالیات** می‌تواند تصمیمی درست باشد.[۲] ولی آنها در تحقیق بعدی خود به این نتیجه رسیدند: فرضی که تخصیص مالیات بر اساس آن گذاشته می‌شود مورد پرسش جدی قرار می‌گیرد و نیز اینکه روش‌های کنونی تخصیص مالیات الزاماً مطلوب نمی‌باشند.[۳] نبود تئوری پشتیبان و پیچیدگی‌های موجود در فرایند تخصیص مالیات باعث شدند که رویهٔ حسابداری مورد تردید قرار گیرد. ولی برخی از مشکل مزبور را نمی‌توان به حساب تخصیص مالیات گذاشت، بلکه در رابطه با کل فرایند حسابداری مطرح می‌شود که در اجرای این روش بر گزارش کردن یک عدد منحصر به فرد متعلق به سود خالص تاکید و اغلب پیش‌بینی‌ها براساس آن انجام می‌شود. باید از ساختارهای نظری (تئوریک) متفاوت استفاده کرد و تحقیقات تجربی بیشتری انجام داد تا بتوان برای اعلام مالیات بر سود شرکت اطلاعات بیشتری ارائه کرد و به دیگران رسانید.

پرسش‌های این بخش

۱. دیدگاه‌های موافق ***تخصیص مالیات میان دوره*** را بر شمارید.
۲. دیدگاه‌های مخالف ***تخصیص مالیات میان دوره*** بیان نمایید.
۳. دیدگاه‌های موافق و مخالف منظور کردن بخشی از مالیات (در مقایسه با تخصیص مالیات جامع) را بیان نمایید.

مالیات‌های انتقالی و چارچوب نظری

پس از مقایسه روش‌های مختلف برای محاسبهٔ بدهی مالیاتی انتقالی، هیئت استانداردهای حسابداری مالی روشی اتخاذ کرد و آن را روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها***[1] نامید و در اجرای این روش تخصیص مالیات میان دوره‌ای بدان گونه تفسیر می‌شود که با **چارچوب نظری** رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. روش مزبور مفیدترین و قابل درک‌ترین اطلاعات ارائه می‌کند و نیز اینکه در مقایسه با سایر روش‌ها از پیچیدگی کمتری برخوردار است. تفاوت روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** با روش مبنی بر انتقال بدهی‌ها در این است که:

۱. تجزیه و تحلیل را بدون توجه به اصل تطابق انجام می‌دهند و ارائه تعریف‌هایی از دارایی‌ها و بدهی‌ها، ناشی از استاندارد شماره ۶ از مفاهیم استانداردهای حسابداری مالی جایگزین روش مبتنی بر رعایت اصل تطابق می‌شود و بر اساس همین استاندارد تخصیص مالیات دوره را توجیه می‌کنند.
۲. اجرای روش مزبور ایجاب می‌کند که اثر ***تفاوت‌های موقتی*** در آینده (و نه نتیجه‌های شناخته شده گذشته) را برآورد کرد.

به بیان دیگر، اگر از مثال پیش استفاده کنیم و اگر سود قبل از مالیات گزارش شده ۱۰۰ هزار دلار و سود مشمول مالیات جاری ۲۰ هزار دلار باشد، در آن صورت انتظار می‌رود که مبلغ ۸۰ هزار دلار در آینده معکوس شود. این سود آینده ایجاب می‌کند که اگر نرخ بهره ۳۴ درصد باشد مبلغی برابر با ۲۷,۲۰۰ دلار مالیات پرداخت کرد. در نتیجه، آنچه در رویداد مالی کنونی نهفته است یک بدهی مالیاتی انتقالی به آینده به مبلغ ۲۷,۲۰۰ دلار می‌باشد. در اینجا مسئله اصلی تاکیدی است که بر نتیجه‌های مالیاتی آینده می‌شود.

در مرحله عمل، شرکت‌ها در هر سال، با توجه به عملیات خود جریانی از سود و ***زیان*** مورد انتظار آینده به وجود می‌آورند. در این جریان امکان دارد زیان‌ها در برابر سودها براساس کد مالیاتی و شیوهٔ ثبت و گزارش کردن خالص زیان‌های عملیاتی خنثی شوند. مقررات کنونی مالیات اجازه می‌دهد که زیان‌های عملیاتی تا سه سال به گذشته و تا ۱۵ سال به آینده منتقل شوند [در آمریکا].

تفاوت بین حساب مالیات‌های انتقالی در آغاز و پایان سال باعث می‌شود که برای سال موردنظر خالص بدهکار یا بستانکار مالیات انتقالی به وجود آید. با توجه به مثال بالا، مالیات انتقالی در آغاز دوره صفر بود. حساب مالیات انتقالی در پایان دوره عدد ۲۷,۲۰۰ دلار نشان می‌داد، این تغییر به صورت ۲۷,۲۰۰ دلار بستانکار به حساب بدهی منظور می‌شود و بیانگر یک بدهکار در حساب هزینه مالیات می‌باشد. ادغام این عدد با تغییرات رخ داده در سایر حساب‌های مربوط به مالیات و مالیات‌های

1. *Asset / Liability*

پرداختی به مقامات ذی‌ربط باعث می‌شود که هزینهٔ مالیات سال مزبور به دست آید. از این رو، اگر مالیات پرداختی ۶,۸۰۰ دلار باشد، کل هزینه مالیات به ۳۴,۰۰۰ دلار می‌رسد. در سال دوم (براساس این مثال)، مالیات پرداختی ۳۴,۰۰۰ دلار و از این رو هزینهٔ مالیات ۶,۸۰۰ دلار می‌شود (یعنی ۲۷,۲۰۰ ـ ۳,۴۰۰ دلار). به صورتی گذرا، در اجرای روش مبتنی بر *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* هزینه مالیات یک عدد باقی مانده است، در حالی که در اجرای *روش انتقالی*، مالیات‌های انتقالی بـه صـورت مـقادیر بـاقی مـانده می‌باشند.

	سال ۱	سال ۲
بدهی مالیات انتقالی:	دلار	دلار
مانده اول دوره	۰	۲۷,۲۰۰
مانده پایان دوره	۲۷,۲۰۰	۰
تفاوت	۲۷,۲۰۰	(۲۷۲۰۰)
مالیات پرداختی	۶,۸۰۰	۳۴,۰۰۰
هزینه مالیات	۳۴,۰۰۰	۶,۸۰۰

استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی باعث شد که یک ویژگی دیگر اضافه شود. اگرچه آن الزاماً به صورت بخشی از روش مبتنی بر *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* نمی‌باشد، ولی نشان‌دهندهٔ تغییر عمده نسبت به مقررات پیشین اصول پذیرفته شده حسابداری می‌باشد. این ویژگی باعث می‌شود که مبنای مالیات بر پایهٔ همهٔ رویدادهایی قرار گیرد که رخ داده‌اند و همه رویدادهای رخ نداده مستثنا می‌شوند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی با استفاده از این ویژگی درصدد برآمد استفاده از همه نرخ‌های مالیاتی که در گذشته اعمال شده بود، در این محاسبات بگنجاند، حتی در مواردی که مستلزم تغییرات در دوره‌های آینده می‌شد. همچنین با استفاده از این ویژگی فرض مربوط به سودهای سال‌های آینده و بر آن اساس حذف زیان‌های ناشی از تفاوت مالیات‌های معکوس منتفی شد.

خالص زیان‌های عملیاتی

قوانین کنونی مالیات اجازه می‌دهند که زیان‌های مالیاتی به سال‌های گذشته و به سال‌های آیـنده انتقال یابند و شرکت بتواند بدین وسیله کل مالیات پرداختنی خود را کاهش دهد. در مورد انتقال بـه سال‌های گذشته و به سال‌های آینده اصل تخصیص فرقی نمی‌کند، ولی در مورد منافع مالیاتی و انتقال آنها به سال‌های آتی هیچ نوع اطمینانی وجود ندارد. هنگامی که بتوان زیان مالیاتی را به سال‌های گذشته

منتقل کرد و بدین گونه مالیات‌هایی را که شرکت در سال‌های گذشته پرداخته است، کاهش داد، در مورد استرداد مالیات ادعای آتی به وجود می‌آید، حتی اگرچه این درخواست مستلزم تصویب مقامات ***سازمان درآمدهای داخلی آمریکا*** می‌باشد که این تاییدیه در تاریخ دیرتری انجام می‌شود. در بیشتر موارد، ادعا برای استرداد بدان اندازه قطعی است که می‌توان با دقت نسبتاً زیادی آن را برآورد کرد. هیئت اصول حسابداری و هیئت استانداردهای حسابداری مالی، هر دو، بر این باورند که استرداد به عنوان کاهش زیان عملیاتی در دوره جاری گزارش شود و چنین استدلال می‌کنند که استرداد در رابطه با زیان مالیاتی (و نه در رابطه با سود دوره که زیان موردنظر درآن منظور می‌شود) مطرح است. به بیان دیگر، استرداد را باید به عنوان یک مبلغ مالیات منفی (حساب کاهندهٔ هزینه مالیات بر سود) گزارش شود.

در مورد انتقال زیان به سال‌های آتی، در سال جاری یک قلم **منفعت *مالیاتی*** منظور می‌شود. ولی، واقعیت این است که تا یک سال بعد تحقق نخواهد یافت. اگر کسی به بحث ارائه شده در عبارت پیش توجه کند، زیان مالیات جاری باید کاهش یابد و مالیات بر دارایی شناسایی (ثبت و گزارش) شود. این مالیات بر دارایی همانند مالیات انتقالی دارایی ناشی از ***تخصیص مالیات میان دوره*** نمی‌باشد. از سوی دیگر، آن به صورتی دقیق، نمی‌تواند یک قلم دریافتنی حقیقی باشد، زیرا به ندرت امکان دارد که شرکتی به صورت مستقیم علیه یک نهاد دولتی ادعا نماید. به هر حال، آن نشان‌دهندهٔ یک قلم منفعت موردانتظار برای شرکت است که در قالب کاهش بدهی آینده گزارش می‌شود. اگرچه امکان دارد این **منفعت *مالیاتی*** دارای همه ویژگی‌های دارایی‌های عادی نباشد، ولی بیانگر وجود مبلغ بیشتری سود پس از کسر مالیات می‌باشد (که اگر چنین نبود مقدار آن کمتر می‌شد). اگر سایر عوامل تغییر نکنند، ارزش شرکتی که دارای یک زیان مالیاتی انتقالی است بیش از ارزش شرکتی است که دارای چنین زیانی نمی‌باشد.

راه دیگر این است که شناسایی (ثبت و گزارش) کردن دارایی را به تأخیر انداخت (به دوره بعد منتقل کرد) تا اینکه سود کافی کسب شود و شرکت بتواند به منافع ناشی از زیان مالیاتی تحقق بخشد. در آن زمان استرداد مالیات را می‌توان به عنوان کاهش مالیات گزارش کرد، که اگر غیر از این بود آن مبلغ باید پرداخت می‌شد. شرکت می‌تواند در سالی که منافع مالیاتی تحقق می‌یابد آن را گزارش کند، ولی در صورت‌های مالی باید در سالی که زیان منظور می‌شود به عنوان ثبت اصلاح دوره قبل گزارش کرد. اجرای این روش با ابراز این مطلب که منبع استرداد یک قلم زیان، و نه سود دوره بعد است، سازگار می‌باشد (و وجود سود دوره بعد فقط این امکان را به وجود می‌آورد که بتوان به زیان مربوطه تحقق بخشید.)

بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری مقرر می‌کند که منافع را باید فقط در سالی گزارش کرد که زیان به دوره بعد منتقل می‌شود. بیانیهٔ مزبور بیانگر این است که مبلغ مالیات استردادی ناشی از انتقال

زیان به دوره بعد را باید در صورت سود و زیان به عنوان یکی از اقلام غیرمترقبه گزارش کرد، مگر این که در سالی که زیان وارد شده است، گزارش شده باشد. می‌توان نتیجه این کار را به عنوان یک ثبت اصلاحی در سود و زیان دوره قبل تفسیر کرد. ولی این مسئله روشن نیست که چرا هیئت اصول حسابداری توصیه نکرد که آن را در سود انتقالی به دوره بعد گنجانده نشود، کاری که می‌توانست باعث شود، در مورد ثبت اصلاحی دوره قبل (با مفاد بیانیهٔ شماره ۹ بیانیهٔ و شماره ۳۰ از همین هیئت) سازگار شود. ولی گنجاندن استرداد مالیات در صورت سود و زیان با مفاد استاندارد شماره ۱۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی سازگار است. ولی شیوه ثبت و گزارش کردن زیان به دوره‌های آینده با شیوه‌های ثبت و گزارش کردن آن به دوره‌های گذشته، سازگار نیست. براساس رویه‌های ***تخصیص مالیات بر سود*** باید شیوه ثبت منافع مالیاتی با شیوه ثبت و گزارش کردن عملیات سال زیان‌آور سازگار باشد.

دامنهٔ این ناسازگاری در شیوه ثبت تا استاندارد شماره ۹۶ از هئیت استانداردهای حسابداری مالی ادامه یافت و هیئت در ارائه این استاندارد روش مبتنی بر *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* را منتشر کرد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی اجازه می‌دهد که کل منافع انتقالی به سال‌های گذشته به عنوان مالیات دریافتنی سال جاری گزارش شود و بتوان بدان وسیله زیان عملیاتی سال جاری را کاهش داد. هیئت اجازه می‌دهد که اقلام به دوره‌های آتی انتقال یابند و بدین وسیله ***تفاوت‌های موقتی مثبت آینده*** کاهش یابند (در واقع بدین وسیله حساب بدهی مالیات انتقالی کاهش می‌یابد و به صفر می‌رسد). اگر مانده‌ای وجود داشته باشد ولی در سال‌های آینده سود کسب نشود، در آن صورت این عدد (مانده) شناسایی نخواهد شد و در آن زمان به عنوان بخشی از هزینهٔ مالیات عادی (و نه به عنوان ثبت اصلاحی دوره قبل) گزارش می‌شود. ولی به هر حال، اطلاعات مربوط به انتقال زیان به دوره بعد که ثبت (شناسایی و گزارش) نشده است باید در یادداشت پیوست صورتهای مالی ارائه شود. موضع هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد انتقال زیان به سال‌های آینده با موضع هیئت در مورد انتقال این اقلام به سال‌های پیش متفاوت است، و گویا بدان سبب است که هیئت بر پدیدهٔ عدم اطمینان در مورد منافع حاصل (در سایهٔ انتقال زیان به سال‌های آتی) نسبت به انتقال زیان به سال‌های گذشته بیشتر باشد. اگر در طی دوره مجاز سود کسب نشود، منافع مالیاتی از دست خواهد رفت. ولی تا زمانی که تخصیص مالیات به سود مشمول مالیات آینده بستگی دارد این پدیده عدم اطمینان همواره وجود خواهد داشت. همواره این دیدگاه وجود دارد و یا تقویت می‌شود؛ شرکتی که زیان گزارش می‌کند با احتمال بیشتری، در مقایسه با شرکتی که سابقه‌ای طولانی از عملیات سودآور دارد، زیان‌های بیشتری متحمل خواهد شد؛ ولی می‌توان بدین گونه هم استدلال کرد که هر مورد یا قضیه‌ای را باید با توجه به ویژگی‌های همان قضیه موردتوجه قرار داد. احتمال نسبتاً زیادی وجود دارد در زمانی که زیان به دوره‌های بعد منتقل می‌شود سود به بار آید. منافع مالیاتی موردانتظار را باید در دوره‌ای به ثبت رسانید و گزارش کرد که زیان به

وجودمی آید. هر اقدام دیگری به معنی رعایت محافظه‌کاری غیرضروری خواهد بود.

انتقاد دیگری که بر روش کنونی مبنی بر انتقال زیان به دوره‌های آینده وارد می‌آید ریشه در هدف اعلام شده حسابداری دارد، زیرا تصور بر این است که هدف چیزی جز پیش‌بینی جریان‌های نقدی آینده نیست. یکی از نقاط قوت و مفروض تخصیص مالیات این است که بدان وسیله می‌توان پرداخت‌های مالیاتی را با سود قبل از مالیات مربوطه مقایسه کرد (رعایت اصل تطابق) و بدین گونه می‌توان سود خالص آینده و از همین دیدگاه جریان‌های نقدی آینده را بهتر پیش‌بینی کرد. اگر در یک سال زیان موجب استراداد مالیات (ناشی از انتقال زیان به سال‌های گذشته شود) ولی زیان بعدی به انتقال آن (ذخیره) به سال‌های آینده باشد، در آن صورت منظور نکردن زیان براساس استرداد بالقوهٔ آینده منجر به این خواهد شد که خالص سود یا زیان مورد گزارش برای ان دو سال نتواند نشان‌دهندهٔ عملیات این دوره دو ساله باشد. اگر سود یا زیان گزارش شده پیش از مالیات در این دو سال همانند باشند، در آن صورت تخصیص ندادن استرداد مالیات بالقوه به سال دوم موجب ایجاد این اندیشه خواهد شد و یا چنین احساسی تلقین می‌شود که آینده شرکت به سرعت رو به بحران خواهد رفت.

از سوی دیگر، باید این مطلب را اضافه کرد که یک زیان، به خودی خود، موجب ایجاد *استرداد مالیات* نخواهدشد. استرداد مالیات در رابطه با سود و زیان مشمول مالیات مطرح می‌شود. دستورالعمل قطعی و مشخصی در این مورد وجود ندارد. تخصیص استرداد مالیات (همانند تخصیص مالیات میان دوره) بدون توجه به شیوه‌ای که انجام می‌شود، الزاماً موجب ارائه اطلاعات بهتر نخواهدشد. ارائه اطلاعات کامل درباره مالیات امری ضروری است، زیرا مالیات بر سود دارای رفتاری همانند سایر هزینه‌های جاری نیست. سود خالص پس از مالیات راکه شرکت‌ها ارائه می‌کنند نمی‌تواند پایه و اساس مناسبی برای تصمیمات و پیش‌بینی‌های سرمایه‌گذاران و بستانکاران قرار گیرد.

آیا اینها در واقع دارایی و بدهی هستند؟

هیئت استانداردهای حسابداری مالی در استاندارد شماره ۹۶ روش مبتنی بر *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* ارائه کرد و روش مزبور از این دیدگاه مورد چالش و انتقاد شدید قرار گرفت که مالیات‌های انتقالی دارای همان ویژگی‌های عادی یا معمولی دارایی‌ها و بدهی‌ها نمی‌باشند. برای مثال، برخی مدعی هستند که مالیات بر دارایی انتقالی که نشان‌دهندهٔ *پیش‌پرداخت مالیات* است (ناشی از تخصیص مالیات بر سود) نمی‌تواند یک حق بدون قید و شرط برای منافع آینده ایجاد کند.

به ویژه، آنها چنین استدلال می‌کنند که این از نوع ادعایی نیست که *سازمان درآمدهای داخلی آمریکا* بخواهد آن را شناسایی کند. از این رو، طرفداران دیدگاه مزبور مدعی هستند که آن دارای ویژگی‌های معمولی دارایی‌ها نمی‌باشد.

ولی شرایطی وجود دارد که با توجه به انتظارات عادی در مورد سود آینده شرکت و تداوم اجرای مقررات مالیات بر سود در دورهٔ جاری، امکان دارد که یک قلم دارای ویژگی‌های عادی دارایی باشد. برای مثال دریافت اجاره از قبل برای شرکت چنین حقی ایجادمی کند که بدون منظور کردن بدهی مالیاتی در آینده خدماتی را ارائه نماید. هنگامی که منافع مالیاتی ناشی از تفاوت در روش‌های استهلاک و نه ناشی از زمان دریافت جریانهای نقدی باشد، نمی‌تواند واقعی باشد. به ویژه زمانی چنین نتیجه‌ای به واقعیت می‌پیوندد که از دیدگاه کل شرکت (و نه از زاویهٔ یکایک اقلام) به تخصیص مالیات نگاه شود، زیرا روابط متقابل متعددی وجود دارد، حتی از نظر محاسبهٔ مالیات بر سود پرداختنی.

بر مالیات انتقالی پرداختنی که نشان‌دهندهٔ *مالیات بر سود پرداختنی در آینده* است و ناشی از تخصیص مالیات می‌باشد نیز اتهام مشابهی وارد است و منتقدان مدعی هستند که آن دارای ویژگی‌های عادی یا معمولی بدهی‌ها نمی‌باشد. واقعیت این است که تعهد در برابر دولت وجود ندارد. اگر چنین تعهدی وجود می‌داشت *سازمان درآمدهای داخلی آمریکا* ادعای خود را مبنی بر پرداخت مالیات‌های انتقالی اعمال می‌کرد و شرکت را تحت فشار قرار می‌داد. امکان دارد تعهدات آینده تا حدی ناشی از رویداد مالی گذشته باشد (یعنی سودی که در اظهارنامهٔ مالیاتی گزارش نشده است و یا کم کردن هزینه‌ای به عنوان مالیات، در اظهارنامهٔ مالیاتی و انتقال آن به دوره‌های بعد). رویداد مالی اصلی، یعنی اعمال مالیات یک رویداد مالی آینده خواهدبود.

ولی، در برخی از شرایط براساس فعالیت‌های گذشته یا جاری برای پرداخت مالیات در آینده تعهداتی به وجود می‌آید. برای مثال هنگام گزارش کردن سود بر مبنای روش درصد تکمیلی در مورد قراردادهای بلندمدت باید این واقعیت مورد توجه قرار گیرد. هنگامی که قرارداد تکمیل شود یک تعهد مالیاتی به وجود خواهد آمد. ولی بدهی ناشی از کاربرد روش تصاعدی برای محاسبهٔ استهلاک جهت تکمیل کردن اظهارنامهٔ مالیاتی و در همان زمان کاربرد روش خط مستقیم برای ارائه گزارشات مالی نوعی تعهد به وجود می‌آید که ناشی از کاربرد دو روش متفاوت و مجاز استهلاک می‌باشد. منتقدان نتیجه می‌گیرند که به سبب نبودن منطق، از دیدگاه نظری (تئوریک)، قابل اعتماد بودن این نوع بدهی مالیاتی تردیدآمیز می‌شود.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی در برابر ادعاهایی که علیه شناسایی (ثبت و گزارش) کردن مالیات بر دارایی انتقالی به وجود آمده بود، کوتاه آمد و به جز در شرایط بسیار خاص اجازه نمی‌دهد که شرکتی مالیات بر دارایی انتقالی گزارش کند. ولی هیئت مزبور در برابر ادعاهایی علیه شناسایی (ثبت و گزارش) کردن بدهی‌های مالیاتی انتقالی تسلیم نشد و به اصطلاح کوتاه نیامد. هیئت موضع خود را بر پایه تعریفی گذاشت که درباره بدهی‌ها در بند ۲۵ از استاندارد شماره ۶ از مفاهیم استانداردهای حسابداری مالی ارائه شده است و مفاد استاندارد مزبور بدین گونه است:

> بدهی‌ها عبارت‌اند از احتمال از دست دادن منافع اقتصادی آینده که ناشی از تعهدات کنونی یک واحد تجاری است مبنی بر انتقال دارایی‌ها یا ارائه خدمات در آینده به واحدهای تجاری دیگری که ناشی از رویدادهای مالی یا رویدادهای دیگر گذشته‌اند.

هیئت به این نتیجه رسید که به طور کلی، از دیدگاه قانونی مالیات‌ها عبارت‌اند از تعهدات آلزام‌آور در برابر دولت. ***تفاوت‌های موقتی*** در سایهٔ رویدادهای مالی یا رویدادهای دیگری از گذشته به وجود می‌آیند که در زمان کنونی اثرات ناشی از آنها در صورت‌های مالی ارائه شده‌اند. از آنجا که در مورد ***تفاوت موقتی*** هیچ رویداد دیگری نباید رخ بدهد که ناگزیر به شناسایی (ثبت و گزارش) کردن شود، هیئت استانداردهای حسابداری مالی به این نتیجه رسید که احتمال دارد در آینده دارایی‌هایی انتقال یابند یا مورد استفاده قرار گیرند. با توجه به فرض مبنی بر ادامهٔ فعالیت شرکت، هیئت استانداردهای حسابداری مالی چنین استدلال کرد، که در واقع یک تعهد مشخص در برابر مقامات مالیاتی وجود دارد که برای انتقال دارایی‌ها به آنها آزادی عمل چندان زیادی وجود ندارد [شرکت متعهد تقریباً ناگزیر به انجام دادن چنین تعهدی می‌باشد]. هیئت مزبور به این نتیجه رسید که ***تفاوت موقتی*** موجب پیدایش بدهی‌ها (و نه فقط اقلام بستانکار انتقالی) می‌شود. به ویژه هیئت مزبور این ادعا را که وضع یک مالیات پرداختنی باید پیش از شناسایی (ثبت و گزارش) کردن یک بدهی مالیاتی انتقالی به وجود آید، رد کرد. از دیدگاه اعضای این هیئت لحظهٔ تعیین‌کننده همان لحظه‌ای است که رویداد مربوطه شناسایی (ثبت و گزارش) می‌شود و پس از آنها مسئلهٔ پرداخت مطرح است.

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، هیئت استانداردهای حسابداری مالی به این نتیجه رسید که ***تفاوت‌های موقتی*** به جز در یک مورد خاص موجب پیدایش ***مالیات بر دارایی‌های انتقالی*** نمی‌شوند. این مورد استثنا مربوط به زمانی است که ***خالص منفی تفاوت موقتی*** متعلق به آینده به گذشته انتقال می‌یابد و در برابر سود مشمول مالیات گذشته یا جاری قرار می‌گیرد. زمینه این بحث داغ و این نتیجه‌گیری جنجال‌برانگیز بر این پایه قرار داشت که فقط زمانی می‌توان به ***منافع مالیاتی*** تحقق بخشید که سود کسب شده باشد. این رویداد دوم هنوز رخ نداده است و نیز در فرض مربوط به حسابداری تعهدی یا اصل تداوم فعالیت هم وجود ندارد.

دست کم، یک عضو هیئت استانداردهای حسابداری مالی بر این دیدگاه پافشاری کرد که بحث‌های موافق بدهی‌های مالیاتی انتقالی آینهٔ تمام نمایی از بحث‌هایی هستند که موافق ***مالیات دارایی‌های انتقالی*** می‌باشند. او مدعی شد که در فرض ***تداوم فعالیت*** به صورت تلویحی این فرض نهفته است که شرکت در سال‌هایی که در پیش رو است دارای سود عملیاتی خواهد بود و این سود دست کم به حدی است که می‌تواند ***تفاوت موقتی منفی*** را پوشش دهد و پس از آن هم سود به بار آورد. سایر اعضای هیئت این دیدگاه و فرض تلویحی مورد تصور در ***اصل تداوم فعالیت*** را نپذیرفتند. آنها مدعی بودند که سود

عملیاتی آینده رویدادی است که هنوز رخ نداده است. از آنجاکه این دیدگاه باعث می‌شد بین شیوهٔ ثبت و گزارش کردن بدهی‌های انتقالی و دارایی‌های انتقالی نوعی ناسازگاری به وجود آید، هیئت استانداردهای حسابداری مالی بدین گونه واکنش نشان داد که این اقلام درست و مناسب است. زیرا از دیدگاه اقداماتی که براساس قوانین مالیاتی به عمل می‌آید، این سودها بیانگر واقعیت هستند [بیانگر عددی هستند که مدعی آن می‌باشند و به اصطلاح این ادعا صحت دارد].

مقایسهٔ استاندارد ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی با بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری تا اینجا مطالب گوناگونی درباره دیدگاه‌های موافق و مخالف در رابطه با روش‌های تخصیص مالیات ارائه شده؛ ولی، از دیدگاه عملی، تغییر دادن روش ثبت اقلام انتقالی و کنارگذاردن مفاد بیانیهٔ ۱۱ از هیئت اصول حسابداری و روی آوردن به روش مبتنی *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* مانند آنچه در استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه شد، چه نتیجه‌هایی به بار خواهد آمد؟ چنین به نظر می‌رسد که نتیجه این تغییر عدد بسیار کوچکی باشد. تنها تغییر واقعی زمانی به وجود می‌آید که شرکت اجازه یابد نرخ مالیات را تغییر دهد و این اقدام هیچ نوع رابطه و وابستگی به این دو روش ندارد [انتخاب یک روش مستقل از انتخابی است که در مورد روش دوم وجود دارد].

دلیل شباهت دو روش مزبور در ماهیت **تفاوت‌های موقتی** وجود دارد که این تفاوت‌ها، از دیدگاه تعریف عبارت، پیش از سررسید نهایی معکوس می‌شوند [خود را معکوس می‌کنند]. به بیان دیگر، ***تفاوت‌های موقتی*** در طول زمان به صفر می‌رسد. اگر یک سلسله از اعداد وجود داشته باشد که جمع آنها به صفر برسد، و اگر در طول زمان و پیش از سررسید نهایی این مقادیر تجزیه (شکافته) شوند، جمع قدر مطلق اعداد تا لحظهٔ تجزیه باید برابر با جمع مطلق آنها پس از تجزیه شود. اگر این تجزیه در سال جاری انجام شود، آن مبدأ، نقطه‌ای است که سلسلهٔ ***تفاوت‌های موقتی*** آغاز می‌شود و پایان دوره لحظه‌ای است که ***تفاوت‌های موقتی*** پایان می‌یابد و مجموع ***تفاوت‌های موقتی*** از ابتدا تا لحظهٔ تفکیک یا تجزیه برابر است با مجموع اعداد حاصل از تجزیه تا پایان دوره (به علائم جبری توجه نشود).

برای مثال، شرکتی را در نظر آورید که برای تهیه صورت‌های مالی دارایی‌های ثابت را به روش خط مستقیم و برای تکمیل کردن اظهارنامهٔ مالیاتی آنها را به یکی از روش‌های تصاعدی مستهلک می‌کند. به ویژه فرض کنید الگوی زیر وجود داشته باشد:

سال	۱	۲	۳	۴	۵
استهلاک گزارش شده	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
استهلاک از نظر مالیاتی	۲۰۰	۱۵۰	۷۵	۵۰	۲۵
تفاوت موقتی	(۱۰۰)	(۵۰)	۲۵	۵۰	۷۵

جمع ***تفاوت‌های موقتی*** به صفر می‌رسد. جمع دو سال نخست ۱۵۰ دلار (منفی) است. جمع سه سال آخر ۱۵۰ دلار است.

به دو روش می‌توان جمع ***تفاوت‌های موقتی*** را محاسبه کرد. می‌توان کار را از مبدأ آغاز کرد و تا لحظهٔ تفکیک و یا تجزیه رسانید و یا می‌توان کار را از پایان آغاز کرد و به لحظه تفکیک یا تجزیه رسید. اگر محاسبهٔ جمع از لحظه آغاز تا لحظه تجزیه انجام شود آنچه انجام می‌دهند براساس روش اقلام انتقالی خواهد بود. اگر جمع زدن مقادیر را از انتها آغاز کنند و به عقب برگردند تا به لحظهٔ تجزیه یا تفکیک برسند نتیجه کار چیزی جز کاربرد روش مبتنی بر ***دارایی‌ها - بدهی‌ها*** نخواهد بود. بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری بر ***تفاوت‌های موقتی*** که رخ داده‌اند تاکید می‌کند. استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی بر ***تفاوت‌های موقتی*** که به وجود خواهند آمد، تاکید می‌نماید. به جز چند مورد استثنا، نتیجه این دو روش باید به صورتی دقیق همانند شود. برای مثال، فرض کنید سود یک سال پیش از استهلاک به ۲۰۰ دلار برسد و نرخ مالیات ۲۰ درصد باشد. در این صورت با توجه به جدول‌های استهلاک ارائه شده در بالا، نتیجه زیر به دست خواهد آمد:

سال	۱	۲	۳	۴	۵
سود قبل از مالیات	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
سود مشمول مالیات	۰	۵۰	۱۲۵	۱۵۰	۱۷۵

با توجه به مفاد بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری می‌توان با منظور کردن نرخ مالیات در مورد سود قبل از مالیات مبلغ هزینه مالیات را محاسبه کرد. برای محاسبهٔ پرداختنی باید از همین نرخ مالیات در مورد سود مشمول مالیات استفاده کرد. تفاوت این دو عدد یک عدد بستانکار یا بدهکار است که باید به حساب ***مالیات انتقالی*** منظور شود. برای مثال، این وارده در سال دوم به صورت زیر خواهد بود:

هزینه مالیات	۲۰	
مالیات پرداختنی		۱۰
مالیات انتقالی		۱۰

برای نشان دادن ثبت‌های روزنامه ظرف ۵ سال از جدول زیر استفاده می‌کنیم:

سال	۱	۲	۳	۴	۵
هزینهٔ مالیات	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
مالیات پرداختنی	۰	۱۰	۲۵	۵۰	۳۵
مالیات انتقالی	۲۰	۱۰	(۵)	(۱۰)	(۱۵)
بدون مالیات انتقالی	۲۰	۳۰	۲۵	۱۵	۰

توجه کنید که در هر سال می‌توان با محاسبهٔ جمع ***تفاوت‌های انتقالی*** از چپ به راست و ضرب کردن این جمع در نرخ مالیات، بدهی مالیات انتقالی را محاسبه کرد. برای مثال، در سال دوم، جمع **تفاوت‌های موقتی** به ۱۵۰ دلار می‌رسد. اگر این عدد در ۲۰ درصد ضرب شود بدهی مالیات انتقالی به ۳۰ دلار می‌رسد.

استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی با ترازنامه آغاز می‌شود. به بیانی دقیق‌تر، آن با ***تفاوت‌های موقتی*** آینده آغاز می‌شود. در سال دوم، جمع ***تفاوت‌های موقتی*** به ۱۵۰ دلار می‌رسد. اگر این عدد در ۲۰ درصد ضرب شود بدهی مالیات انتقالی به دست می‌آید. در سال نخست جمع ***تفاوت‌های انتقالی*** آینده به ۱۰۰ دلار می‌رسد که در نتیجه بدهی مالیات انتقالی به ۲۰ دلار می‌رسد. اگر این عدد به مالیات پرداختنی ۱۰ دلار اضافه شود، هزینه مالیات ۳۰ دلار می‌شود. در جدول زیر این مقادیر ارائه شده‌اند.

سال	۱	۲	۳	۴	۵
تفاوت‌های موقتی آینده	۱۰۰	۱۵۰	۱۲۵	۷۵	۰
بدهی مالیات انتقالی	۲۰	۳۰	۲۵	۱۵۰	۰
تغییر در بدهی	۲۰	۱۰	(۵)	(۱۰)	(۱۵)
مالیات پرداختنی	۰	۱۰	۲۵	۳۰	۳۵
هزینه مالیات	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰

با توجه به این جدول می‌توان به راحتی مشاهده کرد که اگر مفروضات بر یک مبنا قرار گیرند، نتیجهٔ کاربرد بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری با نتیجه استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی همانند می‌شود.

یک مورد استثنا درباره قاعده کلی مربوط به برابر بودن تغییرات نرخ مالیات است. اگر تغییر در نرخ مالیات در ***روش انتقالی*** به گونه‌ای انجام شود که با شیوهٔ عمل در روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** قابل مقایسه باشد، آنها موجب بروز تفاوت بین این دو روش نخواهند شد. اگر در اجرای یک روش تغییر در

نرخ مالیات نادیده انگاشته شود ولی در روش دوم آن را شناسایی و گزارش کنند، در آن صورت از نظر شیوهٔ محاسبه و عمل ریاضی با وضع دیگری رو به رو خواهند شد.

یک مورد استثنای دیگر در شیوهٔ ثبت ***تفاوت‌های موقتی منفی*** و غیرمتقارن مشاهده می‌شود که بین بیانیهٔ شماره ۱۱ و استاندارد شماره ۹۶ به وجود می‌آید. به طور کلی ***تفاوت‌های موقتی منفی*** با ***تفاوت‌های موقتی مثبت*** خنثی می‌شوند. اگر این عمل خنثی‌سازی کامل شود. بین این دو استاندارد هیچ ***تفاوتی*** وجود نخواهد داشت. ولی مواردی وجود دارد که در مورد انتقال‌ها قوانین مالیاتی اجازه نمی‌دهد که بیش از یک یا دو مورد، ***تفاوت موقتی منفی*** را در سال‌های آینده حذف کرد. استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر می‌کند که این ***تفاوت‌های منفی باقی مانده*** به صورت زیان‌های شناسایی نشده ثبت شوند و اطلاعات مربوطه در یادداشت پیوست صورت‌های مالی ارائه شود. از سوی دیگر، در اجرای بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری باید آنها را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد. نتیجه تمام مطالب ارائه شده این است که در اجرای ***روش انتقالی و روش مبتنی بر دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** براساس تفسیر بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری و استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی، هزینه‌های مالیاتی همانند خواهندشد، مشروط بر اینکه:

۱. در اجرای این دو روش تغییر در نرخ مالیات قابل مقایسه باشد (بتوان آنها را مقایسه و گزارش کرد).
۲. در اجرای ***روش مبتنی بر دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** هیچ مالیات بر دارایی‌های انتقالی و شناسایی (ثبت و گزارش) نشده وجود نداشته باشد.

هیئت استانداردهای حسابداری مالی تلاش‌های زیادی به عمل آورد تا به جای روش مبتنی بر ***صورت سود و زیان*** از روش مبتنی بر ***ترازنامه*** استفاده نماید. بدیهی است که در بحث از اینکه آیا ***مالیات انتقالی*** مندرج در ترازنامه که به صورت مستقیم به عنوان یک بدهی به وجود می‌آید و یا نتیجه مجموع تفاوت‌ها در سود مشمول مالیات و گزارش شده است، از دیدگاه نظری تفاوت‌هایی وجود دارد. از سوی دیگر، این موضوع هم روشن است که ترازنامه و صورت سود و زیان که در زمان کنونی هم خوانی دارند هر یک آینه تمام نهایی از دیگری است. نتیجه‌های حاصل از کاربرد روش‌های مبتنی بر صورت سود و زیان و ترازنامه باید به نتیجه‌های مشابهی بینجامند. حتی در مورد روش مبتنی بر رعایت حداقل مالیات هم این نتیجه‌ها به دست خواهد آمد. حداقل مالیات چیزی بیش از یک سیستم مالیاتی درجه دوم نمی‌باشد که باعث می‌گردد مجموعهٔ دومی از تفاوت‌ها به وجود آید که باید از سود گزارش شده کم شوند [در محاسبهٔ سود منظور شوند]. اگر این تفاوت‌ها را در اجرای هر یک از این روش‌ها منظور نکنند، آنها به صورت دائمی در می‌آیند و اگر آنها به صورتی همانند تجزیه و تحلیل شوند (بدان گونه که در مورد مالیات‌های عادی در بالا انجام شد) خود را معکوس خواهند کرد.

در نخستین نگاه چنین به نظر می‌رسد که استاندارد شماره ۹۶ که تاکید بر ارزش‌های دفتری می‌کند

باعث می‌شود که یک سیستم کاملاً جدید برای مالیات‌های انتقالی ارائه شود، ولی در واقع آن چیزی بیش از یک آینه نمام نما از روش آشنای ***تفاوت‌های موقتی*** نمی‌باشد. اگر شخص از این امر آگاه باشد که براساس مفاد بیانیه شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری بر اقلام مندرج در صورت سود و زیان چه اثراتی می‌گذارد، در می‌یابد که برای تبدیل این اقلام و مشاهده اثراتی که بر اقلام ترازنامه گذاشته می‌شود این است که فقط باید مقداری کارهای دفتری انجام داد. عکس قضیه هم درست است. تا آنجا که این دو صورت حساب همخوانی دارند این وضع همواره وجود خواهد داشت.

بیشتر پیچیدگی‌های موجود در استاندارد شماره ۹۶ از هئیت استانداردهای حسابداری مالی نتیجهٔ وضع ***قانون اصلاح مالیات‌ها*** در ۱۹۸۶ و اصلاحیه‌های بعدی است که اعمال می‌شوند. اگر مجلس قانون‌گذاری آمریکا می‌توانست برای شرکت‌ها یک نرخ مالیات ثابت و پایدار اعمال کند، بیشتر مشکلاتی که در عمل به وجود آمده است، منتفی می‌شد. از طریق شناسایی (ثبت و گزارش) نکردن مالیات بر دارایی انتقالی و ارائه اطلاعات مربوط در یادداشت پیوست صورت‌های مالی تنها منبع تفاوت بین کاربرد بیانیهٔ شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری و استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی از بین می‌رود (و این مسئله می‌تواند بدین گونه حل شود.)

پرسش‌های این بخش

۱. سه ویژگی یک بدهی را برشمارید. هیئت استانداردهای حسابداری مالی به این نتیجه رسید که ***مالیات بر سود پرداختنی آینده*** یک بدهی واقعی است. هیئت مزبور چگونه به این نتیجه رسید؟

۲. سه ویژگی یک دارایی را برشمارید. هیئت استانداردهای حسابداری مالی که اگر ***مالیات بر سود آینده قابل تامین مالی نباشد*** در واقع یک قلم دارایی است. هیئت مزبور چگونه به این نتیجه رسید؟

۳. هدف‌های روش ثبت و گزارش کردن زیان‌های عملیاتی را برشمارید.

۴. تفاوت عمده بین روش مبتنی بر ***درآمدها ـ هزینه‌ها*** و روش مبتنی بر ***دارایی‌ها ـ بدهی‌ها*** را بیان نمایید.

۵. مفهوم ***اصل تطابق*** را در محتوای ***تخصیص مالیات*** تعریف کنید و در این باره توضیح دهید که چرا هیئت استانداردهای حسابداری مالی درصدد برآمد در این محتوا از آن اصل استفاده نکند.

۶. تحت چه شرایطی یک مالیات بر دارایی به دوره گذشته انتقال می‌یابد و در چه شرایطی آن می‌تواند یک مالیات بر دارایی انتقالی به وجود آورد؟

ارائه نتیجه‌ها

تنها مطلب باقی مانده بحث در مورد شیوه‌ای است که باید حساب‌های مربوط بـه مـالیات را در صورت سود و زیان و صورت‌های مالی ارائه کرد. این مطلب در سه زمینه مورد توجه قرار مـی‌گیرد: تخصیص مالیات درون دوره‌ای، روش مبتنی بر خالص مالیات از *تخصیص مالیات میان دوره‌ای* که در واقع موضوع ارائه نتیجه‌ها مطرح می‌شود و روش کنونی در اجرای مفاد استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی.

تخصیص مالیات درون دوره‌ای

اگر دیدگاه مبتنی بر **سود جامع** به طور کامل پذیرفته می‌شد، هیچ نیازی نبود که مالیات بـر روی صورت سود و زیان و صورت سود انباشته تخصیص یابد. ولی براساس مفاد بیانیهٔ شماره ۹ از هیئت اصول حسابداری، سود و زیان غیرعملیاتی را باید به صورت جداگانه در صورت سود و زیان گزارش کرد. براساس مفاد استاندارد شماره ۱۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مـالی بـرخـی از ثـبت‌های اصلاحی دوره‌های قبل را باید در سود انباشته منظور و گزارش کرد. در چنین مواردی و موارد مشابه، تخصیص مالیات میان دوره‌ای بر روی اقلام صورت سود و زیان یا بر روی صورت سـود و زیـان و صورت سود انباشته مطرح می‌شود و امکان دارد سود خـالص عـملیاتی گـزارش شـده قـبل از اقـلام غیرمترقبه اهمیت بیشتری پیدا کند و معنی‌دارتر شود.

برای مثال، اگر خالص سود عملیاتی قبل از مالیات به هزار دلار برسد و نرخ مالیات بر سـود ۳۴ درصد باشد، مالیات مربوطه ۳۴۰ دلار و سود خالص قبل از اقلام غیرمترقبه ۶۶۰ دلار خواهد شـد. گذشته از این، اگر سود غیرعملیاتی مشمول مالیات غیرجاری طی این سال به مبلغ ۶۰۰ دلار گزارش شود، کل مالیات پرداختنی به ۵۴۴ دلار خواهد رسید (دلار ۱,۶۰۰ × ۳۴ درصد). بـدون تـخصیص، خالص سود عملیاتی ۴۵۶ دلار خواهد شد و مبلغ ۶۰۰ دلار به عنوان یک قلم سود غیرمترقبه گزارش خواهدشد. در صورت تخصیص دادن مالیات، مبلغ ۳۴۰ دلار مالیات به حساب عملیات جاری و ۲۰۴ دلار به عنوان سود غیرمترقبه گزارش خواهدشد.

از این رو، اگر سود غیرعملیاتی ثبت شود، خالص سود عملیاتی قبل از اقلام غیرمترقبه مخدوش نخواهدشد و سود غیرعملیاتی (پس از منظور کردن مالیات) به صورت جداگانه گزارش خواهدشد.

دلیلی را که برای *تخصیص درون دوره‌ای* ارائه می‌کنند بر این اساس قرار دارد که گزارش کردن سـود خالص قبل از اقلام غیرمترقبه می‌تواند اطلاعات مفیدتری ارائه نماید. برخی بر این باورند که از دیدگاه هدف‌های گزارشات مالی، عدد متعلق به سود خالص عملیاتی می‌تواند از نظر پیش‌بینی سود آینده و مقایسه سودهای خالص چندین دوره (برای سرمایه‌گذاران) مفیدتر باشد. اگر در سال دوم و سال‌های

پس از آن درآمدهای عملیاتی و هزینه‌ها تغییر نکنند ولی سود یا زیان غیرعملیاتی منظور (ثبت) نشوند، تخصیص ندادن مالیات در سال نخست باعث خواهد شد که افراد در پیش‌بینی سود خالص سال بعد دچار اشتباه بشوند و نیز نتوانند کارآیی مدیریت را، در انجام دادن عملیات عادی مقایسه نمایند. همچنین آن باعث خواهد شد که بتوان خالص اثر سود یا زیان غیرعملیاتی غیرجاری (مانند اقلام غیرمترقبه) را به درستی تفسیر کرد.

	با تخصیص دادن مالیات	بدون تخصیص دادن مالیات
خالص سود عملیاتی	۱۰۰۰ دلار	۱۰۰۰ دلار
مالیات بر سود	۳۴۰	۵۴۴
سود پیش از اقلام غیرمترقبه	۶۶۰	۴۵۶
سود غیرمترقبه	-	۶۰۰
سود غیرمترقبه پس ازکسر مالیات	۳۹۶	-
سود خالص	۱،۰۵۶	۱،۰۵۶

در ارائه چنین دیدگاهی فرض می‌شود که توان پیش‌بینی سود عملیاتی از سود خالص، یا در واقع از سود جامع بیشتر است. از دیدگاه گسترده‌تر، اساس دیدگاه مزبور بر این پایه گذاشته می‌شود که افراد می‌توانند بر مبنای سود خالص شرکت‌ها پیش‌بینی کنند. نتیجه‌های حاصل از تحقیقات تجربی نتوانسته‌اند مایه امیدواری شوند. همان گونه که در فصل ۱۰ یادآور شدیم، مقادیر و اعداد متعلق به سود دارای نوعی پراکندگی تصادفی هستند و دامنه این پراکندگی، به صورت نسبی، گسترده است. چنین به نظر می‌رسد که از این دیدگاه نتوان بین سود عملیات جاری (با حذف اقلام غیرمترقبه) و سود خالص (با گنجاندن اقلام غیرمترقبه) یکی از انتخاب کرد.

یک دیدگاه ساده‌تر بر این پایه قرار دارد که نتیجهٔ مالیاتی باید در رابطه با نتیجه‌های پیش از مالیات یک رویداد مورد توجه قرارگیرد. اگر یک نفر درصدد برآید بخش‌های مختلف یک رویداد را مورد توجه قرار دهد در آن صورت باید نتیجه‌های مالیاتی را هم به اجزای کوچکتر تقسیم کرد. نتیجه این خواهد شد که شرکت مجموعه اطلاعات دقیق‌تری ارائه نماید. در دنیای بدون هزینه، همواره اطلاعات دقیق‌تر اولویت دارد. با فرض اینکه هزینه نهایی تهیه و ارائه اطلاعات دقیق‌تر بسیار اندک باشد، در آن صورت بدون تردید روش مزبور بسیار مطلوب خواهد بود.

شیوه ثبت و گزارش کردن **تخصیص مالیات میان دوره‌ای** توصیه شده در استاندارد شماره ۹۶ از هیئت

استانداردهای حسابداری مالی باید مالیات عملیات جاری شرکت را مستقل از مالیات سایر اقلام، مانند اقلام غیرمترقبه یا بخش‌هایی که عملیات آنها متوقف شده است، محاسبه کرد. مالیات این اقلام به صورت جداگانه محاسبه می‌شود و از نرخ مالیات تفاضلی استفاده می‌کنند. سپس جمع مبالغ به دست آمده را با نتیجه‌ای راکه از طریق محاسبهٔ مالیات براساس سود جامع به دست می‌آید، مقایسه می‌نمایند. تقریباً در بیشتر موارد، جمع اجزا با جمع کل (متعلق به کل سازمان و محاسبه سود جامع) برابر نمی‌شود. برای حل چنین مسئله‌ای تفاوت بین مالیات سود فعالیت‌های جاری و مالیات سود جامع را به صورت متناسب بر روی اقلام (غیر از سود عملیات جاری) سرشکن می‌کنند و بار مالیاتی اقلام را به صورت جداگانه و متناسب با کل اقدام تخصیص یافته محاسبه می‌کنند.

روش مبتنی بر خالص از مالیات

مالیات دارایی‌های انتقالی و بدهی را به صورت حساب‌های جداگانه گزارش می‌کنند و این روش را ***روش مبتنی بر خالص از مالیات***[1] می‌نامند. در اجرای روش مزبور اقلام را براساس رابطه نزدیکی که با اقلام ایجادکنندهٔ خود دارند گزارش می‌کنند. از این رو، پیش‌پرداخت مالیات به عنوان ***حساب تعیین ارزش*** برای بدهی‌های مالیاتی و مالیات‌های پرداختنی در آینده را به عنوان حساب کاهندهٔ دارایی گزارش می‌نمایند و یا امکان دارد دارایی‌ها و بدهی‌ها را، به صورت مستقیم، کاهش دهند. برای مثال، اگر شرکت از نظر تکمیل کردن اظهارنامه مالیاتی یک قلم دارایی به مبلغ ۱۰,۰۰۰ دلار را از دفاتر حذف کند ولی آن را در حساب‌ها نگه دارد و به دوره‌های بعد انتقال دهد، در آن صورت خالص ارزش این دارایی برای شرکت فقط ۶,۶۰۰ دلار خواهد بود (با فرض اینکه نرخ مالیات ۳۴ درصد است).

روش مبتنی بر ***خالص از مالیات*** براساس این فرض قرار دارد که با توجه به اثری که مالیات بر ارزش جاری دارایی می‌گذارد باید بهای تمام شده تاریخی دارایی را تغییر داد. مشکلات ناشی از این فرض بر دو نوع هستند. نخست، برای تعیین ارزش شرکت از دیدگاه سرمایه‌گذاران باید عوامل دیگری را هم مورد توجه قرار داد. دوم، این پرسش مطرح است که آیا هدف حسابداری تعیین ارزش هر یک از اقلام دارایی یا بدهی است یا خیر. سومین مشکلی که در اجرای روش مزبور به وجود می‌آید این است که نمی‌توان برخی از ***تفاوت‌های موقتی*** را در اقلام خاصی از دارایی و بدهی شناسایی کرد. یک نمونه عبارت است از کاربرد روش نقدی برای تکمیل کردن اظهارنامه مالیاتی و روش تعهدی برای تهیه گزارشات مالی. نمونه دیگر این است که شرکت برای تکمیل کردن اظهارنامه‌های مالیاتی از روش قرارداد تکمیل شده و برای ارائه گزارشات مالی از روش درصد تکمیلی استفاده نماید.

---

1. *net - of - tax method*

هیئت استانداردهای حسابداری مالی پس از بررسی و پذیرفتن این روش، دیدگاه خود را بدین‌گونه ابراز داشت که روش مبتنی بر *دارایی‌ها ـ بدهی‌ها* می‌تواند مجموعه اطلاعات دقیق‌تری ارائه کند، در مقایسه با روشی که در اجرای آن شرکت ناگزیر می‌شود اطلاعاتی در مورد مجموعه و ترکیبی از اثرهای مالیاتی در مورد سایر دارایی‌ها و بدهی‌ها ارائه نماید. به هر حال، هیئت هنگامی که خواست از اعضا در مورد روش مبتنی بر *خالص از مالیات* رای‌گیری نماید آنها سرخود را با علامت منفی تکان دادند و هیئت مقرر کرد که مالیات‌های انتقالی باید براساس طبقه‌بندی رویدادها بر مبنای اقلام انتقالی جاری و غیرجاری ارائه شوند. برای مثال، نتیجه‌های مالیاتی مربوط به موجودی کالا را باید به عنوان یکی از اقلام انتقالی جاری گزارش کرد، البته اگر موجودی مورد بحث یکی از اقلام دارایی‌های جاری باشد.

پرسش‌های این بخش

۱. تفاوت بین *تخصیص مالیات درون دوره* را با *تخصیص مالیات میان دوره* بیان نمایید.
۲. اطلاعات تفصیلی مربوط به حسابداری مالیاتی را چگونه به آگاهی سهامداران می‌رسانند؟
آیا روش مبتنی بر *"خالص از مالیات"* برتری خواهد داشت.

خلاصه

تفاوت‌های ناشی از کاربرد حسابداری مالیاتی و حسابداری مالی باعث می‌شود که سود قبل از مالیات (در دو روش) متفاوت شود. دو نوع تفاوت وجود دارد: آنها که ناشی از *تفاوت‌های دائمی* بین دو روش هستند و آنها که ناشی از *تفاوت‌های موقتی* می‌باشند. برای حسابداران این تفاوت‌ها معمایی به وجود می‌آورند. آیا آنها مالیاتی را که در واقع پرداخت می‌کنند گزارش می‌نمایند و یا می‌کوشند مالیات‌ها را به تعویق اندازند، درست همانند موردی که آنها دربارهٔ سایر هزینه‌ها عمل می‌نمایند؟ بیشتر حسابداران روش دوم را اتخاذ می‌نمایند و می‌کوشند نوعی *تخصیص مالیات میان دوره‌ای* به وجود آورند. اجرای روش مزبور مستلزم این است که نخست *تفاوت‌های دائمی* را از سود قبل از مالیات حذف می‌کنند و سپس مالیات‌ها را بر مبنای باقیماندهٔ *تفاوت‌های موقتی* سرشکن می‌نمایند (به آنها تخصیص دهند).

هر دو روش ارائه *تخصیص مالیات میان دوره‌ای* مورد توجه حسابداران قرار گرفته است. در اجرای روش مبتنی بر *انتقال اقلام* حسابدار درصدد برمی آید هزینه مالیات را با سود دفتری قبل از مالیات (در اجرای بیانیه شماره ۱۱ از هیئت اصول حسابداری) مقایسه نماید؛ در اجرای روش مبتنی بر *دارایی‌ها* ـ

بدهی‌ها حسابدار درصدد برمی آید، به صورت مستقیم بدهی مالیاتی انتقالی را محاسبه نماید (بدان گونه که استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است). در روش دوم، در پایان هر دوره نتیجه‌های مالیاتی ناشی از همه رویدادهای مربوط به سال را در یک جدول ارائه می‌کنند که نشان‌دهنده دوره‌های آتی است که این اقلام بر آنها اثر خواهد گذاشت. در این دوره‌های آینده فرض بر این است که هیچ سود یا زیانی وجود نخواهد داشت، به گونه‌ای که ***تفاوت‌های موقتی*** تنها سود یا زیانی خواهند بود که مشمول مالیات می‌شوند. پس از انتقال زیان‌ها به سال‌های گذشته و به سال‌های آینده (طبق قوانین مالیاتی) برای هر سال مالیات‌ها محاسبه می‌شود. مالیات مورد بدهی در این سال عبارت است از مالیات‌های پرداختنی جاری و مجموع مالیات‌های مورد بدهی در سال‌های آینده عبارت است از مالیات پرداختنی انتقالی. اگر یک قلم **تفاوت موقتی منفی** از سال‌های آینده به سال جاری یا سال‌های قبل انتقال یابد، در آن صورت امکان دارد مالیات بر دارایی انتقالی به وجود آید. اگر در سال جاری خالص زیان عملیاتی به وجود آید، می‌توان یک حساب بازیافت مالیات به وجود آورد. براساس این نوع ساختارها، هزینه مالیات انتقالی (یا منافع مالیاتی) نشان‌دهندهٔ خالص تغییر در حساب‌های مختلف مربوط به مالیات در ترازنامه شرکت است. این عدد همواره ناشی از عددهای دیگر خواهد بود.

از دیدگاه نظری، در مورد هر یک از این روش‌ها دیدگاه‌های موافق و مخالف وجود دارد، ولی در مرحله عمل و در بیشتر شرایط کاربرد هر یک از دو روش باعث خواهد شد که مبلغ هزینه‌های مالیاتی همانند شود. موارد استثنا در مورد این قاعده کلی عبارت‌اند از نتیجهٔ حاصل از مقررات اعمال شده به وسیله مفاد استاندارد شماره ۹۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مبنی بر اینکه باید تغییر در مالیات را به محض اعمال، منظور کرد و روش متقارن زیان‌های مالیاتی انتقالی نیز از این قاعده مستثنا می‌شود. (بسیاری از مسئله‌هایی که در عمل به وجود می‌آید، مانند انتخاب حوزه مالیاتی نیز باعث خواهدشد که تفاوت‌های بیشتری به وجود آید، ولی این تفاوت‌ها اهمیت زیادی ندارند).

هزینه مالیات حاصل را بر روی بخش‌های مختلف صورت سود و زیان سرشکن می‌کنند تا نشان‌دهندهٔ محلی باشد که مالیات مزبور به وجود می‌آید (به آن تعلق می‌گیرد). برای توضیح درباره شیوهٔ محاسبه هزینهٔ مالیات و تطبیق این مبلغ با مالیات واقعی پرداخت شده باید اطلاعاتی در یادداشت پیوست صورت‌های مالی ارائه شود. اینکه آیا ارائه این اطلاعات در مورد هزینه مالیات و کاربرد قانون مربوط به حداقل مالیات (تجویز شده به وسیله مجلس قانونگذاری آمریکا) بتواند خواست‌های عموم را تامین نماید، یا خیر، مبنی بر اینکه شرکت‌ها مبالغی را پرداخت می‌کنند که به نظر آنها سهم مالیاتی است که منصفانه باید پرداخت نمایند؛ مسئله‌ای است که هنوز حل نشده باقی مانده است.

پرسش‌های تشریحی

۱. اغلب به شرکت‌ها این اتهام وارد می‌شود که دو دسته از دفاتر نگهداری می‌کنند. آنها در یک دسته از این دفاتر می‌کوشند هر نوع مزیت ناشی از هر تغییری در قانون مالیات را ثبت کنند و بدین گونه سود مشمول مالیات را (تا آنجا که امکان‌پذیر است) کاهش دهند. ادعا می‌شود که آنها در دسته دیگری از دفاتر اطلاعات مربوط به افزایش دادن عمر دارایی‌ها، شناسایی درآمد در نخستین زمان ممکن و به تاخیر انداختن هزینه‌ها را می‌نویسند تا بتوانند سود مورد گزارش به سهامداران را متورم سازند. این مطالب به وسیلهٔ ***شهروندان طرفدار عدالت مالیاتی*** منتشر شد.[۴]
به روزنامهٔ محلی خود نامه‌ای بنویسید و موضع خود را در تخصیص مالیات و شیوه‌ای که شرکت‌ها باید یا نباید مجاز به نگهداری دو دسته از دفاتر باشند، اعلام نمایید.

۲. فرض کنید شما در حال تهیه یک متن سخنرانی برای نمایندهٔ محل خود هستید و او باید این سخنرانی را در مجلس قانونگذاری کشور دربارهٔ ***حداقل مالیات*** ارائه نماید. دیدگاه موافق یا مخالف خود را درباره حذف ***تفاوت‌های دائمی*** بیان نمایید.

۳. (می ۱۹۸۵). شرکت ***پریما*** برای ***تخصیص مالیات*** **بر سود میان دوره** از روش انتقالی استفاده می‌کند و روش مزبور برای این شرکت مناسب است.
شرکت برای تکمیل کردن اظهارنامهٔ مالیاتی، استهلاک ماشین آلاتی را که امسال خریده است به روش مبتنی بر **سیستم بازیافت سریع *بهای* تمام شده** محاسبه می‌کند ولی در مورد گزارشات مالی استهلاک این ماشین‌آلات را به روش خط مستقیم محاسبه می‌کند. در سال جاری مبلغ بیشتری از بابت مالیات منظور می‌شود.
شرکت در این سال درآمدی از بابت پیش دریافت بهره دارد. این درآمدها را در سود مشمول مالیات سال جاری منظور می‌کند. ولی در مورد تهیهٔ گزارشات مالی، این درآمدها را به عنوان ***درآمد کسب نشده***، یک بدهی جاری، گزارش می‌نماید.

الف. در مورد ***مالیات بر سود انتقالی*** چه پایگاه نظری (تئوریک) وجود دارد؟

ب. این شرکت اثر مالیات بر سود در مورد استهلاک و اجاره را چگونه محاسبه و گزارش خواهد کرد؟ چرا؟

پ. شرکت اثر مالیات بر سود متعلق به استهلاک و اجاره را چگونه در ترازنامه و صورت سود و زیان طبقه‌بندی خواهد کرد؟ چرا؟

۴. (می ۱۹۲) **بخش *الف***.

در صورت سود و زیان شرکت *لورا* در سال جاری اقلام زیر ارائه شده‌اند:

* سود ناویژهٔ حاصل از فروش اقساطی.
* درآمد حاصل از قراردادهای بلندمدت ساختمان‌سازی.
* هزینه‌های برآوردی مربوط به قرارداد تضمین محصولات (دادن ضمانت‌نامه به مشتریان).
* حق بیمه مقامات ارشد شرکت در مورد بیمه عمر که شرکت ذی‌نفع است.

الف. تحت چه شرایطی باید مالیات بر سود انتقالی را در صورت‌های مالی گزارش کرد؟

ب. در مورد هر یک از اقلام بالا در چه زمانی باید مالیات بر سود انتقالی را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد؟ دلیل خود را برای شناسایی (ثبت و گزارش) کردن این اقلام ارائه کنید.

بخش ب:

رئیس شرکت *آنا* شنیده است که می‌توان مالیات بر سود انتقالی را به روش‌های مختلف در ترازنامه طبقه‌بندی و گزارش کرد.

شرایطی را مشخص نمایید که می‌توان مالیات بر سود انتقالی را به عنوان یکی از اقلام غیرجاری در ترازنامه طبقه‌بندی و گزارش کرد. این نوع طبقه‌بندی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۵. (می ۱۹۷۶) ***بخش الف.*** ***تخصیص مالیات*** بر سود بخش جدا نشدنی از اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری است. کاربرد ***تخصیص مالیات درون دوره*** (در درون یک دوره) و ***تخصیص مالیات میان دوره*** (بین چند دوره) هر دو ضروری می‌باشند.

۱. دربارهٔ نیاز به ***تخصیص مالیات درون دوره*** توضیح دهید.

۲. حسابداران که طرفدار ***تخصیص مالیات میان دوره*** هستند چنین استدلال می‌کنند که مالیات برسود یک قلم هزینه دوره (و نه پرداخت سود) است. درباره اهمیت این دیدگاه توضیح دهید. نیازی به ارائه تعریفی از هزینه دوره و پرداخت سود نیست.

۳. در این باره توضیح دهید که آیا هر یک از موارد ***مستقل*** زیر را باید به عنوان ***تفاوت زمانی*** یا ***تفاوت دائمی*** ثبت و گزارش کرد.

الف. هزینه‌های ضمانت‌نامه‌های برآوردی (که یک دوره سه ساله را پوشش می‌دهد و در زمان فروش به عنوان هزینه دوره (از نظر تهیه گزارشات مالی) منظور می‌کنند، ولی از نظر محاسبهٔ مالیات و تکمیل کردن اظهارنامهٔ مالیاتی در زمانی که این هزینه‌ها به مصرف برسند، منظور می‌شوند.

ب. مقدار استهلاک دارای‌های ثابت را که در صورت‌های مالی و اظهارنامه‌های مالیاتی ارائه می‌کنند، متفاوت‌اند؛ زیرا برای انتقال اموال مربوطه به دوره‌های آینده از مبانی متفاوت استفاده می‌نمایند. مبناهای متفاوت ناشی از ادغام یک شرکت است که شرکت خریدار

هنگام تهیه صورت‌های مالی آن را به عنوان خرید گزارش می‌نمایند ولی هنگام تهیه اظهارنامه مالیاتی آن را به عنوان یک معامله بدون مالیات منظور می‌کنند.

پ. شرکتی که ۳۰ درصد سهام شرکت دیگری خریده است دارایی‌های مزبور را به روش ارزش ویژه گزارش می‌کند. شرکتی که در آن سرمایه‌گذاری شده است سود تقسیمی برابر با ۱۰ درصد سود خالص سالانه پرداخت می‌کند.

۴. درباره ماهیت حساب‌های مالیات بر سود انتقالی و شیوهٔ طبقه‌بندی و گزارش کردن آن در ترازنامه توضیح دهید.

بخش ب. می‌توان ***معافیت مالیاتی*** مربوط به سرمایه‌گذاری را به یکی از دو روش پذیرفته شده (از نظر تهیه صورت‌های مالی) ثبت و گزارش کرد.

برای ثبت و گزارش کردن معافیت مالیاتی مربوط به سرمایه‌گذاری دو روش شناخته و پذیرفته شده را توضیح دهید. برای ثبت معافیت مالیاتی مربوط به سرمایه‌گذاری نباید دربارهٔ شیوهٔ محاسبهٔ مالیات بر سود بحث شود.

۶. (می ۱۹۷۳) **بخش *الف*.** شرکتی هنگام تهیه صورت‌های مالی از روش مبتنی بر ***تخصیص مالیات بر سود جامع*** استفاده می‌کند. در زمان‌های مختلف برای تخصیص مالیات از سه روش استفاده می‌شود. روش انتقالی، روش بدهی‌ها و سرانجام روش مبتنی بر ***خالص از مالیات***.

۱. دربارهٔ ***تخصیص مالیات بر سود میان دوره*** بحث کنید و این پدیده را از دیدگاه نظری (تئوریک) توجیه نمایید. (نیازی به بحث در مورد جنبه‌های نظری یا تئوریک **تخصیص مالیات درون دوره** نمی‌باشد.)

۲. به صورتی گذرا درباره هر یک از سه روش تخصیص مالیات بحث کنید و دلیل‌های مربوط به قابل قبول بودن یا قابل قبول نبودن هر یک از این روش‌ها ارائه نمایید.

بخش ب. شرکت آلفا با توجه به اظهارنامه مالیاتی و گزارش مالی را که برای انتشار تهیه کرده است دارای تفاوت‌های زیر می‌باشد (یک صورت مغایرت به صورت زیر که برای سال جاری تهیه کرده است).

۱. استهلاکی که در اظهارنامه مالیاتی گزارش کرده است به مبلغ ۳۰ هزار دلار بیش از استهلاکی است که در گزارشات مالی ارائه نموده است.

۲. هزینه برآوردی ضمانت‌نامه‌های محصولات فروش رفته برای سال جاری ۶ هزار دلار است، ولی شرکت چنین مبلغی را پرداخت نکرده است.

۳. استهلاک منابع طبیعی را که در اظهارنامه مالیاتی گزارش کرده است به مبلغ ۴۵,۰۰۰ دلار بیش از هزینه استهلاک این اقلام دارایی می‌باشد.

۴. درآمد کسب نشده ناشی از پیش دریافت اجاره به مبلغ ۲۵ هزار دلار (در دفاتر) به سال‌های بعد منتقل شد، ولی در سود مشمول مالیات به صورتی متناسب، منظور گردید.
۵. هزینه بیمهٔ عمر به مبلغ ۲,۰۰۰ دلار از بابت کارکنان ارشد منظور شد ولی شرکت اجازه نداد آن را در اظهارنامهٔ مالیاتی منظور نماید.
۶. مالیاتی به مبلغ ۷,۰۰۰ دلار از بابت هزینه بهره جهت ساخت یک قلم دارایی در اظهارنامهٔ مالیاتی منظور شده ولی، گزارش مالی شرکت این هزینه‌ها به عنوان هزینه سرمایه‌ای (دارایی) منظور شد.
۷. سود ناویژه به مبلغ ۸۰,۰۰۰ دلار در محاسبهٔ سود مشمول مالیات منظور نشد. زیرا شرکت برای تکمیل کردن اظهارنامه مالیاتی از روش فروش قسطی استفاده می‌کند، ولی برای تهیه گزارشات مالی تمام سود ناویژه ناشی از فروش اقساطی را در زمان فروش شناسایی (ثبت و گزارش) می‌نماید.

هر یک از این اقلام، مستقل از بقیه را مورد توجه قرار دهید و دراین‌باره توضیح دهید که آیا در محاسبهٔ مالیات بر سودی که باید تخصیص یابد هیچ یک از این اقلام منظور می‌شود یا خیر. در مورد اقلامی راکه باید در محاسبهٔ مالیات بر سود گنجانید درباره اثر آنها بر هزینه‌های مالیات بر سود جاری توضیح دهید و نیز درباره شیوه گزارش نمودن این اقلام در ترازنامه بحث کنید (نیازی به محاسبهٔ مالیات تخصیص یافته نمی‌باشد).

شرکت متروپولتین

شرکت **متروپولتین** با مسئولیت محدود یک شرکت سهامی تولید مواد غذای و مستقر در انگلستان است که در ۱۹۸۰ گروه **لیگت** را خریداری کرد. شرکت خریداری شده در ترازنامه خود ۵/۷ میلیون دلار بدهی مالیات انتقالی دارد که اگر شرکت خریدار یک شرکت آمریکایی بود این مبلغ در دفاتر شرکت تلفیقی گزارش می‌شد. سیستم حسابداری بریتانیا به شرکتها اجازه می‌دهد که اگر بتوانند ثابت کنند که در نتیجه برنامه‌های سرمایه‌گذاری احتمال آن بسیار کم است که مالیات پرداخت شود می‌توانند بدهی‌های مالیاتی انتقالی را از دفاتر خود حذف نمایند. در مورد شرکت مزبور چنین کاری انجام شد و شرکت توانست ۵/۷ میلیون دلار را در بخش حقوق صاحبان سهام شرکت خریداری گزارش نماید.

دیدگاه‌های موافق و مخالف خود را دربارهٔ سیستم حسابداری به روش بریتانیایی در مورد بدهی‌های مالیات انتقالی ارائه نمایید. آیا شما هم همانند نویسندهٔ مقاله‌ای که قضیه بالا از آن استخراج شد بر این باورید که این نتیجه‌ها مؤید این هستند که شرکت‌های بریتانیایی از سلامت بیشتری برخوردارند؟ آیا چنین سیستمی باعث می‌شود که شرکت‌های بریتانیایی دارای یک مزیت نامعقولی نسبت به شرکت‌های آمریکایی بشوند؟

منابع اولیه

Beresford, D,: L. Best: P. Craig: and J. Weber. "Accounting for Income Taxes: A Review of Alternatives," FASB *Research Report* (Stamford, Conn.: FASB, 1983).

Black, Homer A. "Interperiod Allocation of Corporate Income Taxes." *Accouniting Research Study No. 9* (New York: AICPA, 1966).

Financial Accounting Standards Board. *Discusion Memoradum Accounting for Income Taxes* (Stamford, Conn.: FASB, 1983).

سایر منابع

Income Tax Allocation

Beresford. Dennis. "Deferred Tax Accounting Should Be Changed." *The CPA Journal*. June 1982, pp. 16-23.

Bevis, Donald J., and Raymond E. Ferry. *Accounting for Income Taxes* (NewYork: AICPA. 1969).

Bierman, Harold, and Thomas R. Dyckman. "New Look at Deferred Taxes". *Financial Executive*, January 1974, pp. 40ff.

Dopuch, Nicholas, and Shyam Sunder. "FASB's Statements on Objectives and Elements of Finanical Accounitng: A Review." *The Accountinv Review,* Junuary 1980, pp. 1-21.

Drummond, C., and S. Wigle, "Let's Stop Taking Comprehensive Allocation for Granted." *CA Magazine,* Octover 1981, pp. 56-61.

Hawkins, David F. "Controversial Accounting Changes." *Harvard business Review,* March-April 1968, pp. 20-41.

Hope, Tony, and John Briggs, "Accounting Policy Making-Some Lessons from the Deferred Taxes." *Accounting Horizons,* December1988, pp. 41-49.

Jefer, Debra C., and Paul K. Chaney, "Accounting for Deferred Income Taxes: Simplicity? Usefulness?" *Accounting Horizons,* June 1989, pp. 6-13.

Levy, Gregory H., "TEFRA: Its Accounting Implication." *Journal of Accountancy*, November 1982, pp. 74-82.

Maloney, David H., and Robert H. Sanborn, "Interactions between Financial and Tax Accounting Caused by the Tax Reform Act of 1986." *Accounting Horizons*, December 1988, pp. 21-28.

Moore, Carl L. "Deferred Income Tax-Is it a Liability?" *NewYork CPA*, February 1970, pp. 130-38.

Nair, R. D., and Jerry J. Weygandt, "Let's Fix Deferred Taxes," *Journal of Accountancy*, November 1981, pp. 87-102.

Nurnberg, Hugo, "Discounting Deferred Tax Liabilities." *The Accounting Review*, October 1972, pp. 655-65.

Revsine, Lawrence, "Some Controversy Concerning Controversial Accounting Changes." *The Accounting Review*, April 1969, pp. 354-58.

Ritchie, P. C.: J. E. Rowcroft: and B. A. Trenholm. "An Analytical Basis for the Treatment of Corporate Income Tax." *Accounting Horizons*, December 1988, pp. 29-40.

Rosenfield, Paul, and William C. Dent. "No More Deferred Taxes." *Journal of Accountancy*, February 1983, pp. 44-55.

Thomas, Arthur, "The Allocation Problem: Part Two." *Studies in Accounting Research No. 9* (AAA, 1974).

Van Breda, Michael F., and Kenneth R. Ferris. "Accounting for Deferred Income Taxes: Understanding the New Approach." *Journal of Managerial Issues*, Fall 1989, pp. 76-85.

Watson, Peter L. "Accounting for Deferred Tax on Depreciable Assets." *Accounting and Business Research*, Autumn 1979, pp. 338-47.

Weber, Richard P. "Misleading Tax Figures: A Problem for Accountants." *The Accounting Review*, January 1977, pp. 172-85.

Welk, Harry I.: Dale R. Martin, and Virginia A. Nichols. "Statement of Financial Accounting Standards No. 96: Some Theoretical Problems." *Accounting Horizons*, June 1989, pp. 1-5.

Tax Allocation - Empirical Studies

Beaver , William F., and Roland E. Dukes, "Interperiod Tax Allocation: Earnings Expectations

and the Behavior of Security Prices." *The Accounting Review,* April 1972, pp. 320-22.

Beaver, William F., and Roland E. Dukes. "Interperiod Tax Allocation and Delta-Depreciation Methods: Some Empirical Results." *The Accounting Review,* July 1973, pp. 549-59.

Davidson, Sidney; S. R. Rasch; and R. L. Weil. "Behavior of the Deferred Tax Credit Account, 1973-82." *Journal of Accountancy,* October 1984, pp. 138-42.

Dawson, J. P.; P. M. Neupert; and C. P. Stickney. "Restating Financial Statements for Alternative GAAPs: Is It Worth the Effort?" *Financial Analysts Journal,* November-December 1980, pp. 38-46.

Leftwich, R. "Accounting Information in Private Markets: Evidence from Private Lending Agreements." *The Accounting Review,* January 1983, pp. 23-42.

Livingstone, John L. "Accelerated Depreciation and Deferred Taxes: An Empirical Study of Fluctuating Asset Expenditures. "*Empirical Research in Accounting,* Selected Studies, 1967, Supplement to the *Journal of Accounting Research,* pp. 93-105.

Livingstone, John L. "A Behavioral Study of Tax Allocation in Electric Utility Regulation." *The Accounting Review,* July 1967, pp. 544-552.

Livingstone, John L. "Accelerated Depreciation. Tax Allocation, and Cyclical Asset Expenditures of Large Manufacturing Firms." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1969, pp. 245-56.

Robbins, Barry P., and S. O. Swyers. "Accounting for Income Taxes: Predicting Timing Difference Reversals." *Journal of Accountancy,* September 1984, pp. 108-18.

Sharp. William M. "An Analysis of Corporate Transactions Involving Net Operating Loss Benefits." *Indiana Law Review,* 1977, pp. 981-1007.

Skekel. Ted, and C. Fazzi, "The Deferred Tax Liability: Do Capital-Intensive Companies Pay It?" *Journal of Accountnacy*, October 1984, pp. 142-50.

Allocation of Carry-Backs and Carry-Forwards

Laibstain, Samuel. "New Look at Accounting for Operating Loss Carry-Forwards." *The Accounting Review,* April 1971, pp. 342-51.

Wolk, Harry I., and Michael g. Tearney. "Income Tax Allocation and Loss Cary-Forwards: Exploring Unchartered Ground." *The Accounting Review,* April 1973, pp. 292-99.

Investment Tax Credit

Moonitz, Maurice, "Some Reflections on the Investment Credit Experience." *Journal of Accounting Research,* Spring 1966, pp. 47-61.

Stamp, Edward, "Some Further Reflections on the Investment Credit." *Journal of Accounting Research,* Spring 1967, pp. 124-28.

Throckmorton, Jerry J. "Theoretical Concepts for Interpreting the Investment Credit." *Journal of Accountancy,* April 1970, pp. 45-52.

Discounting

Findlay, M. Chapman, and E. E. Williams. "Discounting Deferred Tax Liabilities: A Reply." *Journal of Business Finance and Accounting,* Winter 1981, pp. 593-97.

Lemke, Kenneth, and Paul Graul. "Deferred Taxes-An 'Explicit cost' Solution to the Discounting Problem." *Accounting and Business Research,* Autumn 1981, pp. 309-15.

Nurnberg, Hugo. "Discounting Deferred Tax Liabilities." *The Accounting Review,* October 1972, pp. 655-65.

Stepp, James O. "Deferred Taxes: The Discounting Controversy." *Journal of Accountancy.* November 1985, pp. 98-108.

Wolk, Harry I., and M. G. Tearney. "Discounting Deferred Tax Liabilities: Review and Analysis." *Journal of Business Finance and Accounting,* Spring 1980, pp. 119-33.

یادداشت‌ها

1. SFAC / . par 34.
2. William H. Beaver and Roland E. Dukes, "Interperiod Tax Allocation, Earnings Expectations, and the Behavior of Security Prices," *The Accounting Review,* April 1972, pp. 302-32.
3. William H. Beaver and Roland E. Dukes, "Interperiod Tax Allocation and Delta-Depreciation Methods: Some Empirical Results." *The Accounitng Review,* July 1973, pp. 549-58.
4. Craig C. Carter, "A Tax Study Business Doesn't Like." *Fortune.* November 26, 1984, p. 33.
5. Janet Bamford, "Try It, You'll Like It," *Forbes,* June 6, 1983, p. 162.

فصل ۲۱

بازنشستگی

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

- تفاوت بدهی اقتصادی یک شرکت با بدهی حسابداری شناسایی (ثبت و گزارش) شده در صورت‌های مالی را بیان نمایید.
- با توجه به اطلاعاتی که درباره بخش‌های مختلف تشکیل‌دهنده صورت‌های مالی شرکت ارائه می‌شود، خالص هزینه بهره یک دوره را محاسبه کنید.
- مفاهیم دارایی‌ها و بدهی‌ها در سایر مواردی که مشابه بازنشستگی هستند، مانند مزایای پس از بازنشستگی (مستمری) را به کار ببرید.

مروری بر مطالب فصل

تعیین تعهدات بازنشستگی

بازنشستگی عبارت است از تعهد به پرداخت مبلغی به افراد بازنشسته. تعهد را در قالب مبلغی تعریف می‌کنند که باید پرداخت شود، مدت زمانی که انتظار می‌رود این مبلغ پرداخت شود و مدت زمانی که پیش از آن این مبلغ پرداخت خواهد شد. با استفاده از آمار و در نظرگرفتن رویدادهای نامطمئن در رابطه با بازنشستگی این تعهد را تعیین می‌کنند. رویدادهای نامطمئن که در این زمینه مورد توجه قرار می‌گیرند عبارت‌اند از: تاریخ بازنشستگی، افزایش حقوق، احتمال مرگ پیش از بازنشستگی و تاریخ مورد انتظار مرگ پس از بازنشستگی.

تأمین مالی تعهدات

بیشتر شرکت‌ها پول‌هایی را در یک صندوق بازنشستگی [یک حساب مستقل] جمع‌آوری می‌کنند تا بتوانند در زمانی مقرر به تعهدات خود، از نظر بازنشستگی، عمل نمایند. روش متداول این است که خالص ارزش دارایی‌های موجود در این صندوق یا حساب مستقل را با تعهدات مربوط به بازنشستگی مقایسه می‌کنند تا خالص عدد مربوط به دست آید. و بر همین اساس گفته می‌شود که صندوق مزبور با کسر یا مازاد رو به رو است.

بدهی‌های حسابداری

حسابداران فقط بخش کسب شده از کل تعهدات بازنشستگی را شناسایی (ثبت و گزارش) می‌کنند و خالص این مبلغ را نسبت به وجوه صندوق بازنشستگی به عنوان بدهی بازنشستگی تأمین نشدهٔ شرکت اعلام می‌نمایند. تغییر در بدهی بازنشستگی مبنایی است برای محاسبهٔ خالص هزینه بازنشستگی دوره‌ای هر سال.

تا آغاز سدهٔ بیستم، تصور بر این بود که بازنشستگی یا مستمری نوعی تقدیر از زحمات گذشته است. افراد تا زمانی که سلامت آنها اجازه می‌داد به پادشاه و کشور خدمت می‌کردند. پس از ضعف جسمی دولت به آنها مستمری می‌داد. این مستمری با آن‌چه فرد کسب کرده بود هیچ رابطه‌ای نداشت. مستمری به صورت تقدیر از حسن خدمت فرد بود. در زمان کنونی هم برخی از مالکان شرکت‌های کوچک، صاحبان و مالکان و مستغلات، کشاورزان و کسان دیگری هستند که پرداخت مستمری را به عنوان هدیه به کارکنانی می‌دهند که پا به سن گذاشته‌اند و اغلب بدین وسیله از خدمت‌گذاران تقدیر به عمل می‌آورند.

این واژه تاریخچهٔ جالبی دارد. پیش از اختراع یخچال، مواد غذایی به سرعت فاسد می‌شد و ناگزیر بودند برای نگهداری آنها از مقدار زیادی نمک استفاده کنند. از این رو، نمک به صورت یک کالای ضروری درآمده بود و رومی‌ها به جای دستمزد نقدی به سهامداران خود نمک می‌دادند. دستمزدی که با نمک پرداخت می‌شد باعث پیدایش واژگان salary شد. هنگامی که مشخص بازنشست می‌شد در صورتی که مورد عنایت کارفرما قرار می‌گرفت به صورت منظم مقدار مشخصی (از نظر وزن) نمک دریافت می‌کرد (مقدار نمکی که به فرد داده می‌شد باعث گردید که واژگان و عبارت‌هایی ساخته شوند، مانند Pound avoirdupios که تعیین‌کنندهٔ وزن است؛ Pound sterling که تعیین‌کنندهٔ ارزش مقدار نمک بود، pendant وزنه‌ای بود که یک نفر به گردن خود آویزان می‌کرد؛ ponder وزنه‌ای بود که شخص به پیشانی خود می‌بست و pension مقداری نمک بود که فرد در درون کهولت دریافت می‌کرد.

از آن زمان تاکنون تغییرات زیادی رخ داده است. بسیاری از این تغییرات باعث افزایش امید به زندگی شده‌اند. برای مثال، فقط در این سده در ایالات متحدهٔ آمریکا امید به زندگی هنگام تولد از ۴۷ به ۷۴ رسیده است. یک نتیجه افزایش جمعیت سنی بالای ۲۵ سال بوده است که هم بر مبنای عدد مطلق و هم عدد نسبی مشاهده می‌شود. در ۱۹۰۰ جمعت بالای ۶۵ سال به ۳ میلیون نفر می‌رسد. در ۱۹۸۰ این جمعیت به ۲۵ میلیون نفر رسید. در سال ۲۰۰۰ این جمعیت به بیش از ۳۲ میلیون نفر می‌رسد. این بدان معنی است که در زمان کنونی حدود ۱۱/۵ درصد از جمعیت در حال بازنشستگی است در حالی که در

۱۹۰۰ این عدد به ۴ درصد می‌رسید. یافتن راه‌هایی برای مراقبت از این جمعیت رو به رشد و شهروندان مسن به صورت یک امر ضروری درآمده است. در نتیجه، مستمری و سایر مزایای پس از بازنشستگی اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده‌اند.

یکی از نخستین گام‌های بلندی که برای تأمین نیازهای افراد بازنشسته برداشته شد قانونی بود که به نام ***قانون حق بیمهٔ فدرال*** در ۱۹۳۵ به تصویب رسید و در نتیجه سازمانی به نام ***تأمین اجتماعی*** به وجود آمد. هدف این بود که بدین وسیله مکملی برای برنامه‌های مزایای بازنشستگی افراد به وجود آید، ولی برای بسیاری از بازنشستگان این تنها راه یا وسیله‌ای است که از آنها حمایت می‌شود. ولی بیشتر آمریکایی‌ها انواع گوناگونی برنامه‌های بازنشستگی خصوصی به اجرا درمی‌آورند که در زمان بازنشستگی از حمایت‌های مالی زیادی برخوردار می‌شوند.

تا چندی پیش در بیشتر این برنامه‌های خصوصی بازنشستگی، شرکت‌ها فقط از محل جریان‌های نقدی شرکت مبالغی به عنوان بازنشستگی پرداخت می‌کردند. این برنامه‌ها را **خرید خدمت**[1] می‌نامیدند. یک دیدگاه دربارهٔ روش مزبور این بود که اگر کسی به بازنشستگی‌ها از زاویهٔ کل مبلغ نگاه می‌کرد متوجه می‌شد که کارکنان مستمری یا بازنشستگی‌های شرکت را پرداخت می‌کنند. این برنامه‌ها تا زمانی کارساز واقع می‌شوند که تعداد کارکنان بیش از تعداد بازنشستگان باشند. دیدگاه دیگر این بود که بازنشستگی، به خودی خود، نوعی لطف و عنایت سازمان است و حق کارکنان نمی‌باشد. در زمان کنونی، با افزایش تعداد کهن‌سال و این احساس که مستمری یا بازنشستگی بخشی از مجموعهٔ کل حقوق و مزایای عادی کارکنان است، هیچ یک از دیدگاه‌های بالا وجود ندارد (قابل توجیه نمی‌باشد). صندوق‌های بازنشستگی جایگزین برنامه‌های **خرید خدمت** شده‌اند. در زمان کنونی برآورد می‌شود که ۱/۲ تریلیون دلار در این صندوق‌ها سرمایه‌گذاری شده است.[1] برای حصول اطمینان از مدیریت مناسب بر صندوق‌های بازنشستگی خصوصی مجلس قانون‌گذاری آمریکا در ۱۹۷۴ ***قانون تأمین درآمد کارکنان بازنشسته*** که آن را ***قانون اصلاح بازنشستگی*** می‌نامند به تصویب رسانید. برای تشویق به رعایت هرچه بیشتر این قانون سازمان‌ها تشویق می‌شوند که وجوه خود را به صندوق‌های بازنشستگی واجد شرایط پرداخت کنند تا بتوانند به عنوان هزینه مالیاتی منظور نمایند. همچنین قانون مزبور به این واقعیت توجه کرده است که فرد در ازای هر سال کار حق دریافت بازنشستگی دارد. در زمان کنونی هریک از کارکنان می‌تواند در یک برنامهٔ بازنشستگی مشارکت کند و شرکت تضمین می‌نماید که پس از ۵ سال کار، وی بتواند از مزایای این صندوق بهره‌مند گردد. از این دیدگاه می‌گویند که مستمری براساس **حق بیمه** دریافت می‌شود. بنابراین می‌توان تعهدات بازنشستگی را تجزیه کرد: مبلغی که فرد در صندوق سرمایه‌گذاری کرده است و

---

1. *pay-as-your=go*

مبلغی که کارمند به صندوق نپرداخته است.

هیئت اصول حسابداری و هیئت استانداردهای حسابداری مالی، هردو، برای شیوهٔ ثبت و گزارش کردن تعهدات بازنشستگی مقرراتی اعلام کردند. مشکلی که این سازمان‌ها با آن روبه‌رو شدند ریشه در این واقعیت دارد؛ اگرچه برنامه‌های بازنشستگی نوعی تعهد بلندمدت است، آنها دارای برخی از ویژگی‌های خاص هستند که در سایر انواع تعهدات وجود ندارد. از یک سو، مقدار آنها قطعی نیست، در بسیاری از موارد شرکتها نمی‌دانند که تا چند سال مجبور به پرداخت مستمری به بازنشستگان هستند. همچنین، از این دیدگاه که باید این وجوه همراه با مقررات صندوق سپرده‌های بازنشستگی به مصرف برسند، در نوع خود منحصر به فرد می‌باشند، زیرا درآمد بازنشستگان از محل سرمایه‌گذاری در این صندوق‌ها می‌باشد و باید مقدار وجوه به اندازه‌ای باشد که با توجه به شرایط گنجانده شده در برنامه‌های بازنشستگی مقدار آنها کافی باشد. امکان دارد شرکت بتواند بر این صندوق سپرده نظارت کند و یا پول‌ها در دوره‌های زمانی مشخص به یک نماینده یا سازمان امین پرداخت شود و آن سازمان بر مدیریت سرمایه‌گذاری و پرداخت‌های مستمری نظارت نماید. از دیدگاه حسابداری، مسائل اصلی از این قرارند:

۱. تخصیص هزینه‌های بازنشستگی بر روی دوره‌های زمانی.
۲. گزارش کردن مبالغ مناسب به عنوان حقوق و تعهداتی که در مقاطع مختلف زمانی وجود دارند.
۳. افشای اطلاعات دربارهٔ مفاد و بندهای اصلی گنجانده شده در قراردادها که از آن جمله است مبلغ و زمان پرداخت‌های نقدی یا مبلغ‌هایی که قرار است به صندوق پرداخت شود.
۴. ارائه اطلاعات و گزارشات مالی از صندوق یا برنامه بازنشستگی.

این فصل را با شرحی دربارهٔ مبنای نظری (تئوریک) حسابداری بازنشستگی آغاز می‌کنیم، یعنی درصدد برمی‌آییم شیوهٔ تعیین تعهدات اقتصادی در یک برنامهٔ بازنشستگی را مطالعه کنیم و شیوهٔ تأمین وجوه را شرح دهیم. سپس در مورد شیوهٔ تعیین بدهی حسابداری بحث می‌کنیم و یادآور می‌شویم که سازش‌کاری‌های سیاسی باعث شد عددی به دست آید که نمی‌توان به راحتی آن را محاسبه و تفسیر کرد. در این فصل سعی می‌شود خواننده با ژرفای حسابداری بازنشستگی آشنا شود و این کار از طریق ارائهٔ چندین مثال میسر خواهد گشت. برای درک کامل پیچیدگی‌های این موضوع لازم است که این مثال‌ها ارائه شود.

خواننده هنگام مطالعهٔ این فصل باید همواره آگاه باشد که ***سایر مزایای بازنشستگی*** هم وجود دارد که به اختصار آنها را ***OPEB***[1] می‌نامند که از دیدگاه نظری (تئوریک) و عملی مورد بحث قرار می‌گیرند و از دیدگاه بازنشستگی آنها (از دیدگاه نظری و عملی) همانند می‌باشند. خواننده باید هرکجا واژهٔ مستمری

---

1. *Other postemployment benefits*

مشاهده کرد به جای آن **سایر *مزایای پس از* بازنشستگی** قرار دهد. از این رو، بازنشستگی‌های مطرح در استاندارد شمارهٔ ۸۷ و مزایای پس از بازنشستگی مطرح در استاندارد شمارهٔ ۱۰۶ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی تقریباً همانند هستند.

تعیین تعهدات بازنشستگی

می‌توان یک **برنامهٔ بازنشستگی**[1] را به صورت طرحی تعریف کرد که درآمد کارکنان پس از بازنشستگی را تأمین می‌نماید. معمولاً، این کار مستلزم یک سلسله پرداخت می‌شود، ولی پرداخت **یکجا** در این عبارت (یا مفهوم) گنجانده شده است. ولی هیئت استانداردهای حسابداری مالی پرداخت مزایای پزشکی پس از بازنشستگی را از مفهوم واژهٔ بازنشستگی حذف و یا از آن مستثنی کرد. این دو موضوع به صورت جداگانه مورد توجه قرار می‌گیرند، ولی شیوهٔ ثبت و گزارش کردن آنها مانند رویدادهای مربوط به بازنشستگی است. اگرچه انواع مختلف بازنشستگی وجود دارد، ولی همهٔ آنها در یکی از این دو گروه اصلی قرار می‌گیرند: برنامه‌های مبتنی بر پرداخت حق بیمه یا بازنشستگی و برنامه‌های مبتنی بر مزایای قطعی و مشخص.

در اجرای **برنامهٔ مبتنی بر حق‌بیمهٔ مشخص**[2] درآمد بازنشستگی به درآمدی محدود می‌شود که از محل پول‌هایی را که کارفرما (و اغلب کارکنان) طی عمر کاری خود کنار گذاشته‌اند، تأمین می‌شود. معمولاً در اجرای برنامه **حق بیمهٔ قطعی** یا مستمری مشخص، کارگر و کارفرما هریک درصد مشخصی از حقوق کارگر یا کارمند را به یک صندوق پرداخت می‌کنند و طی چندین سال بهره به آنها تعلق می‌گیرد و انباشته می‌شود. هنگام بازنشستگی، صندوقی که وجوه آن از محل سرمایه‌گذاری‌ها تأمین شده اقساط مشخصی تعیین می‌نماید و شخص تا پیش از فوت خود در هر ماه مبلغ ثابتی دریافت خواهد کرد. در بسیاری از موارد، این مستمری به زوج یا زوجهٔ کارگر یا کارمند پرداخت می‌شود.

برعکس، در **برنامهٔ مزایای قطعی**[3] تعهد می‌شود که به فرد در زمان بازنشستگی مبالغ مشخصی پرداخت شود. برای مثال، شاید در این برنامه قید شود که کارکنان هنگام بازنشستگی مبلغی برابر با یک درصد حقوق نهایی خود در سال‌هایی که در شرکت بوده‌اند دریافت می‌کنند. کارکنانی که برای ۳۰ سال در شرکت کار کرده‌اند و آخرین حقوق آنها ۴۰ هزار دلار بوده است مستمری برابر با ۳۰ درصد آخرین حقوق خود یا سالانه ۱۲ هزار دلار دریافت خواهند کرد. همچنین امکان دارد در این برنامه قید شود که مزایای مربوطه با توجه به نرخ تورم تعدیل خواهد شد. اگر پس از آن نرخ تورم به ۵ درصد برسد، مستمری به میزان ۵ درصد افزایش می‌یابد و به ۱۲,۶۰۰ دلار می‌رسد.

---

1. *pension plan*
2. *Defined contribution plan*
3. *Defined benefit*

تفاوت این دو برنامه در رابطه با ریسک مطرح است. در اجرای برنامهٔ حق بیمهٔ مشخص شرکت و کارکنان پول‌هایی را کنار می‌گذارند. مبلغی که در زمان بازنشستگی موجود است برای بازنشستگی پرداخت می‌شود و آن به نظر بازنشسته بستگی دارد که این مبلغ چگونه پرداخت شود. شرکت هیچ مسئولیت دیگری ندارد. شخص بازنشسته می‌تواند حدس بزند که آیا او تا ۱۰۰ سال یا تا ۷۰ سال عمر خواهد کرد، نرخ تورم چه مقدار خواهد بود و از این قبیل. در اجرای برنامهٔ مزایای مشخص، شرکت باید به این پرسش‌های مطرح توجه کند، زیرا شرکت باید این مزایا و مستمری‌ها را تا زمان مرگ شخص بازنشسته و ذی‌نفع پرداخت کند. از این رو چنین نتیجه می‌شود که برنامه‌های مبتنی بر مزایای مشخص، از دیدگاه شرکت به اندازهٔ حساب پس‌انداز پیچیده نیستند و یا دارای پیچیدگی نمی‌باشند. از همین دیدگاه، در این فصل بیشتر بر برنامه‌های مبتنی بر مزایای مشخص تأکید می‌کنیم، زیرا در اجرای این برنامه‌ها از دیدگاه شرکت مسائل آماری و حسابداری مطرح‌اند که تا حدی مشکل می‌باشند.

تعهدات اقتصادی

ما کار خود را با تجزیه و تحلیل ژرف‌تر مثالی که در بالا ارائه کردیم آغاز می‌کنیم و می‌کوشیم ***برنامه‌های مبتنی بر مزایای مشخص*** را بررسی کنیم. ما این کار را از دیدگاه اقتصادی انجام می‌دهیم. در بخش دیگری شیوهٔ ثبت و حسابداری تعهدات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

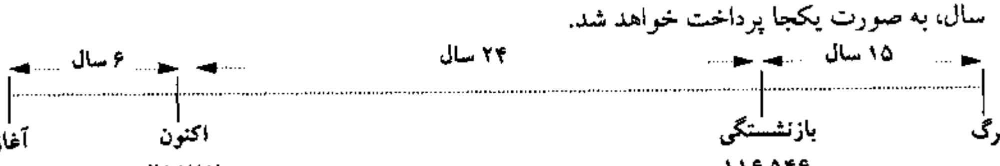
فرض کنید فرد مورد بحث در عبارت بالا برای ۶ سال کار کرده است و انتظار می‌رود ۲۴ سال دیگر کار کند و سرانجام در حالی که آخرین حقوق وی به ۴۰ هزار دلار می‌رسد، بازنشسته شود. همچنین فرض کنید که بحثی از مزایای ناشی از تورم در میان نیست و هیچ تعهدی در این باره نشده است و نیز انتظار می‌رود که شخص بازنشسته پس از بازنشستگی ۱۵ سال دیگر زندگی کند. باز هم فرض کنید که نرخ بهره برای تعیین ارزش فعلی این مبالغ ۶ درصد باشد. می‌توان ارزش فعلی مورد انتظار بازنشستگی را در زمان بازنشستگی محاسبه کرد:

۱۱۶۵۴۶ = ۱۲۰۰۰ × ۹/۷۱۲۲

که در این رابطه ۹/۷۱۲۲ عاملی است برای اقساط ۱۵ ساله با نرخ بهرهٔ هر سال ۶ درصد.
ارزش فعلی اقساط، با فرض اینکه نرخ بهرهٔ کنونی هم همین مقدار باشد، برابر است با:

۲۸,۷۸۷ = ۱۱۶,۵۴۶ × ۰/۲۴۷۰

که در این رابطه ۰/۲۴۷۰ مساوی است با عامل مبلغی مشخص برای ۲۴ سال که با بهرهٔ ۶ درصد در سال، به صورت یکجا پرداخت خواهد شد.



در این نمودار، تعهد آماری به صورت بالا خواهد بود، مبلغ ۲۸,۷۸۷ دلار یک تعهد آماری است که شرکت بر مبنای آن در پایان هیچ مبلغی پرداخت نخواهد کرد. این مبلغ در سالی که کارمند یا کارگر به زمان بازنشستگی نزدیک‌تر می‌شود هرسال ۶ درصد رشد می‌کند و زمان بازنشستگی به ۱۱۶,۵۴۶ دلار می‌رسد. شیوهٔ ثبت این وارده در دفتر روزنامه ساده است. در سال نخست وارده بازنشستگی به صورت زیر ثبت خواهد شد:

هزینه بازنشستگی	۲۸,۷۸۷	
تعهد بازنشستگی		۲۸,۷۸۷

شرکت در هر سال بهره را به مبلغ مورد بدهی اضافه می‌کند. این تنها هزینهٔ مربوط به بازنشستگی است. از این رو، در سال هفتم، با فرض اینکه بهرهٔ ۶ درصد از بابت ۲۸,۷۸۷ دلار به ۱,۷۲۷ دلار می‌رسد، وارده مربوطه به صورت زیر خواهد بود:

هزینه بهره	۱,۷۲۷	
تعهد بازنشستگی		۱,۷۲۷

این مبلغ باعث خواهد شد که تعهدات مربوط به بهره افزایش یابد و بـه ۳۰,۵۱۴ دلار بـرسد. در نهایت، تعهدات به ۱۱۶,۵۴۶ دلار خواهد رسید: کل مبلغی راکه شرکت برآورد کرده است باید ظرف ۱۵ سال به این فرد، از بابت بازنشستگی، پرداخت کند. اگر شخص مورد بحث بیش از ۱۵ سال زندگی کند، شرکت ناگزیر خواهد بود به او بازنشستگی بپردازد و اگر شخص مزبور کمتر از ۱۵ سال زندگی کند، شرکت مقداری صرفه‌جوی خواهد کرد. شرکت امیدوار است که به طور متوسط، تعهدات مربوط بـه بازنشستگی در حالت تعادل قرار گیرد.

علم آمار

از آنجاکه در زمان کنونی، آخرین حقوق و سالهای عمر آیندهٔ فرد، در زمان کنونی نامشخص هستند، مزایای بازنشستگی فقط به صورت برآورد خواهد بود. تا زمانی که شخص بازنشست شود بـاید ایـن برآوردها را انجام داد و پیوسته وارده‌های اصلاحی ثبت کرد. همچنین، از آنجاکه بازنشستگی مربوط به آینده است، مبلغ مورد بدهی در زمان کنونی برابـر است بـا ارزش فـعلی مـبلغ بـرآوردی کـه از زمـان بازنشستگی تا زمان مرگ فرد باید پرداخت شود. با توجه به احتمال اینکه فرد کـار خـود را تـا زمـان بازنشستگی در شرکت انجام خواهد داد (با منظور کردن این احتمالات) باید مبلغ مزبور را تعدیل کرد. محاسبهٔ این مزایا به وسیلهٔ افراد متخصص به نام **متخصص آمار**[1] انجام می‌شود. یک نمونه ازکارهایی را

1. *Actuaries*

که متخصصان آمار انجام می‌دهند، در زیر ارائه شده است.

فرض کنید ۷۰ درصد احتمال دارد که شخص تا ۸۰ سال عمر کند، ۱۰ درصد احتمال دارد که او به ۷۹ سالگی برسد و ۲۰ درصد احتمال دارد که او به ۸۱ سالگی برسد. از این رو شرکت انتظار دارد که مبلغ‌های زیر را پرداخت کند:

با احتمال ۱۰ درصد؛ دلار ۱۱۱,۵۳۹ = ۹/۲۹۴۹ × ۱۲۰۰۰

با احتمال ۷۰ درصد؛ دلار ۱۱۶,۵۴۶ = ۹/۷۱۲۲ × ۱۲۰۰۰

با احتمال ۲۰ درصد؛ دلار ۱۲۱,۲۷۰ = ۱۰/۱۰۵۸ × ۱۲۰۰۰

مبلغ مورد انتظار را که شرکت پرداخت خواهد کرد برابر است با:

دلار ۱۱۶,۹۹۰ = ٪۲۰ × ۱۲۱,۲۷۰ + ٪۷۰ × ۱۱۶,۵۴۶ + ٪۱۰ × ۱۱۱,۵۳۹

راه دیگر این است که از طریق منظور کردن احتمالات به اقساط سالانه و سپس ضرب کردن نتیجه در عدد ۱۲ هزار دلار به همین عدد دست یافت، یعنی:

(٪۲۰ × ۱۰/۱۰۵۸ + ٪۷۰ ۹/۷۱۲۲ + ٪۱۰ × ۹/۲۹۴۹) × ۱۲۰۰۰

۹/۷۴۹۱۹ × ۱۲۰۰۰ =

۱۱۶,۹۹۰ =

این عدد ۹/۷۴۹۱۹ عامل ارزش فعلی برای یک قسط است که در رابطه با احتمال مرگ فرد در نظر گرفته شده است (و یا به گفتهٔ متخصصان آمار، قسطی است که با توجه به نرخ مرگ و میر تعدیل می‌شود).

ترکیب عوامل ارزش فعلی با عوامل مرگ و میر در کانون علم آمار قرار دارد. متخصصان آمار در مورد نرخ تولد و مرگ، میزان سلامت و بیماری، روند بازنشستگی و از این قبیل آمارهایی نگهداری می‌کنند. در این مورد آنها باید این احتمال را که فرد اخراج شود یا به دلیل‌های شخصی سازمان را ترک کند نیز در نظر بگیرند. بر مبنای این آمارها آنها می‌توانند عوامل تعدیل شدهٔ ارزش فعلی برای برآورد احتمال بازنشستگی در سن عادی و زندگی پس از آن را محاسبه نمایند. بر مبنای این عوامل آنها مقدار آماری تعهدات بازنشستگی را در هر لحظه از زمان تعیین می‌نمایند.

اجزای تشکیل‌دهندهٔ تعهد

می‌توان کل تعهدات بازنشستگی را به چندین بخش تقسیم کرد، بخش‌هایی که می‌توانند ماهیت دقیق هزینه‌های بازنشستگی را تعیین کنند. در این راستا بازنشستگی را می‌توان به صورت مستمری که کسب شده است، مستمری که در زمان کنونی کسب می‌شود و مستمری که کسب خواهد شد مورد توجه قرار داد. با توجه به مثال پیش، فرض کنید که برنامه بازنشستگی زمانی به اجرا درآید که کارمند یا کارگر ۵

سال در شرکت کار کرده است و می‌تواند در تاریخ اجرای این برنامه مبلغی برابر با ۵ درصد آخرین حقوق برآوردی خود را دریافت کند. بازنشستگی را که کارگر یا کارمند در پایان سال ششم **کسب کرده است**[1] برابر است با جمع ۶ درصد حقوق نهایی برآوردی وی برحسب دلار، این مبلغ برابر است با $(\frac{۶}{۳۰} \times ۲۸{,}۷۸۷) = ۵{,}۷۵۷$. این عدد ۵,۷۵۷ دلاری را به نام **تعهد مزایای پیش‌بینی یا تأمین شده**[2] می‌نامند. ماندهٔ ۲۳۰۳۰ دلاری را بخش کسب نشده می‌نامند.

بخش کسب شده را می‌توان به دو بخش تجزیه کرد: بخش مربوط به خدمات پیشین و بخش مربوط به خدمات سال جاری. در مورد تعهد منافع تأمین شده خواهیم داشت:

$$\text{هزینهٔ خدمات پیشین} = (\frac{۵}{۶}) \times ۵{,}۷۵۷ = ۴{,}۷۹۸ \text{ دلار}$$

$$\text{هزینه‌های خدمات جاری} = (\frac{۱}{۶}) \times ۵{,}۷۵۷ = ۹۵۹ \text{ دلار}$$

می‌توان این مقادیر را به صورت مستقیم محاسبه کرد. برای مثال، بخش تعهد بازنشستگی تأمین شده که مربوط به خدمات امسال است:

$$\text{هزینه‌های خدمات جاری} = ۱\% \times ۴۰{,}۰۰۰ \times ۹/۷۱۲۲ \times ۰/۲۴۷۰ = ۹۵۹ \text{ دلار}$$

و بخش مربوط به خدمات پیشین برابر است با:

$$\text{هزینه خدمات پیشین} = ۵\% \times ۴۰{,}۰۰۰ \times ۹/۷۱۲۲ \times ۰/۲۴۷۰ = ۴{,}۷۹۸ \text{ دلار}$$

هر سال کارگر یا کارمند کار خود را با شرکت ادامه می‌دهد و هزینه خدمات جاری به بخش کسب شدهٔ تعهدات اضافه می‌شود. سپس همین مبلغ از بخش کسب نشدهٔ آینده تعهدات کم می‌شود. برای مثال، در سال ششم، پس از منظور کردن بهره در این محاسبه، بخش کسب نشده به مبلغ ۹۵۹ دلار می‌رسد در حالی که بخش کسب نشده به مبلغ ۵۵۹ کاهش می‌یابد. سرانجام در زمان بازنشستگی، بخش کسب نشده کاهش می‌یابد و به صفر می‌رسد در حالی که بخش شده افزایش می‌یابد و با کل تعهدات برابر می‌شود.

به بیانی دقیق‌تر، بخش کسب شده از **تعهدات مزایای تأمین شده**، در هر سال بر مبنای نرخ بهره و بر مبنای هزینهٔ خدمات جاری افزایش می‌یابد، به صورت رسمی می‌توان چنین نوشت:

$$PBO_t = PBO_{t-۱} (۱ + i) + CSC_t$$

از این رو، راه دیگرِ برای رسیدن به **تعهدات مزایای تأمین شده** در سال ششم این است که کار را با تعهدات سال پنجم آغاز کنیم و می‌توان ثابت کرد که مبلغ آن به ۴,۵۲۶ دلار می‌رسد. از این رو:

$$PBO_۶ = ۴۵۲۶ \times ۱/۰۶ + ۹۵۹$$

$$= ۵{,}۷۵۷ \text{ دلار}$$

1. earned
2. projected benefit obligation (PBO)

اگر به سال هفتم توجه نماییم، ما خواهیم داشت:

$$CSC_{۷} = \%۱ \times ۴۰,۰۰۰ \times ۹/۷۱۲۲ \times ۰/۲۶۱۸$$
$$= ۱,۰۱۷ \text{ دلار}$$

که در این رابطه ۰/۲۶۱۸ دلار عامل مبلغ مشخصی است برای ۲۳ سال که بر مبنای نرخ ۶ درصد در سال محاسبه شود.[۸]

توجه کنید که این ۶ عدد در سال ششم از هزینهٔ خدمات جاری بیشتر است. بنابراین چنین نتیجه می‌شود که:

$$PBO_{۷} = PBO_{۶} \times ۱/۰۶ + CSC_{۷}$$
$$= ۵,۷۵۷ \times ۱/۰۶ + ۱,۰۱۷ \text{ دلار}$$
$$= ۷,۱۲۰ \text{ دلار}$$

در سال هفتم *تعهدات مزایای تأمین شده* را می‌توان با توجه به تعهدات آماری در سال هفتم که ۶ درصد از سال پیش بیشتر است به دست آورد، یعنی

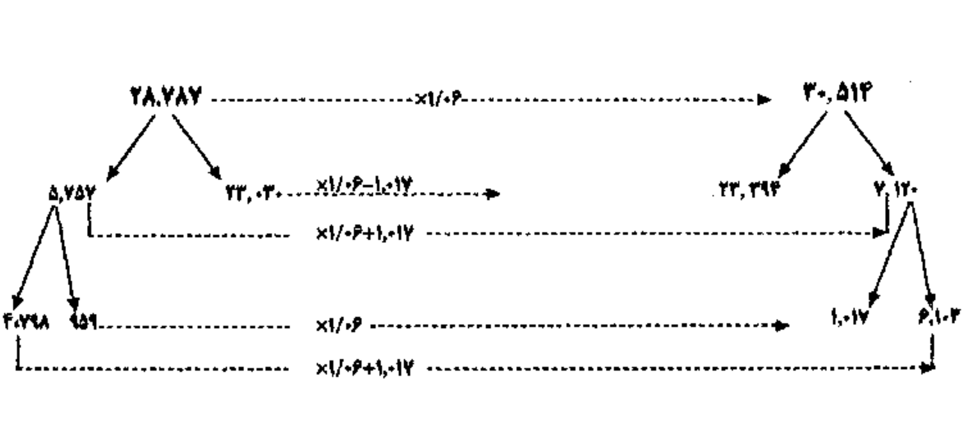
$$۳۰,۵۱۴ = ۲۸,۷۸۷ \times ۱/۰۶ \text{ دلار}$$

از این رو، **تعهدات مزایای تأمین شده** برابر خواهد بود با:

$$PBO_{۷} = (\frac{۷}{۳۰})\,۳۰,۵۱۴ = ۷,۱۲۰ \text{ دلار}$$

به همین شیوه، هزینه خدمات جاری سال هفتم به ۱,۰۱۷ دلار می‌رسد که برابر است با $\frac{۱}{۷}$ تعهدات مزایای بازنشستگی که مقدار آن ۷,۱۲۰ دلار است. می‌توان مقادیر بالا را به صورت نمودار ۱ـ۲۱، ارائه کرد.

نمودار ۱ـ۲۱ تعهدات مربوط به بازنشستگی که تعلق می‌گیرند



می‌توان از طریق جایگزین کردن حقوق جاری کارگر یا کارمند به جای حقوق نهایی برآوردی وی یک‌بار دیگر همین محاسبه‌ها را انجام داد. فرض کنید که حقوق جاری فرد ۳۰ هزار دلار است. در این مثال باید همهٔ مبالغ را بر مبنای ۷۵ درصد کاهش داد. تعهد کسب شده که بر مبنای حقوق جاری قرار گیرد **تعهد مزایای انباشته**[1] نامیده می‌شوند و با توجه به این مثال مقدار آن در پایان سال ششم (دلار ۵,۷۵۷ × ۷۵٪ =) ۴,۳۱۸ دلار و در پایان سال هفتم برابر است با (دلار ۷,۱۲۰ × ۷۵٪ =) ۵,۳۴۰ دلار. از سوی دیگر، توجه کنید که در زمان بازنشستگی مزایای سالانه ۳۰ درصد ۳۰ هزار دلار و یا ۹۰۰۰ دلار خواهد بود. کل تعهد بازنشستگی که بر مبنای حقوق جاری محاسبه شود:

$$\begin{aligned} ABO_۶ &= ۹۰۰۰ \times ۹/۷۱۲۲ \times ۰/۲۴۷۰ \times (\frac{۶}{۳۰}) \\ &= ۲۱,۵۹۰ \times (\frac{۶}{۳۰}) \\ &= ۴,۳۱۸ \end{aligned}$$

رابطهٔ بین یک سال و سال بعد، به صورت دقیق همانند قواعدی است که در مورد ***تعهدات مزایای تأمین شده*** نشان داده شد. در نمودار ۲ـ۲۱ این داده‌ها را برای پایان سال ششم ارائه کرده‌ایم.

نمودار ۴ـ۲۱ تعهدات انباشته در مقایسه با تعهدات تأمین شده

	سال‌های پیش	جاری	کسب شده	کسب نشده
انباشته	۳,۵۹۸ دلار	۷۲۰ دلار	۴,۳۱۸ دلار	۱۷,۲۷۲ دلار
تأمین (پیش‌بینی) شده	۴,۷۹۸	۹۵۹	۵,۷۵۷	۲۳,۰۳۰

با گذشت زمان و یا افزایش حقوق برآوردی که پس از تحقق یافتن موجب افزایش حقوق می‌شوند، تعهدات انباشته افزایش می‌یابد و به تعهدات تأمین (پیش‌بینی) شده می‌رسد.

1. *Accumulated benefit obligation*

پرسش‌های این بخش

۱. مقصود از یک برنامهٔ بازنشستگی چیست؟
۲. چرا از دیدگاه تئوری حسابداری ***برنامه‌های مبتنی بر حق بیمه مشخص*** به اندازهٔ ***برنامه‌های مبتنی بر مزایای مشخص*** اهمیت ندارد؟
۳. ***تعهد کل بازنشستگی*** شرکت در برابر کارکنان و در اجرای ***برنامه مبتنی بر حق بازنشستگی مشخص*** را تعریف کنید.
۴. تفاوت بین ***تعهدات مزایای تعلق گرفته*** و ***تعهدات مزایای تأمین شده*** را بیان نمایید.

تأمین مالی تعهدات

مسئله مهم این است که به یاد داشته باشیم که وجود یک تعهد، به خودی خود، بدان معنی نیست که برای تأمین یا پرداخت این تعهد وجوه نقد وجود داشته باشد. و در واقع، به بیانی دقیق‌تر، تا زمانی که کارگر یا کارمند بازنشست نشود هیچ نیازی نیست که مقداری وجه نقد کنار گذاشته شود. ولی به دلیل‌های مربوط به مالیات و در نتیجهٔ تصویب ***قانون تأمین درآمد کارکنان بازنشسته*** [قانون تأمین اجتماعی] بیشتر شرکت‌هایی که برنامه‌های بازنشستگی به اجرا در می‌آورند یک حساب مستقل بازنشستگی تشکیل داده، و به صورت مرتب، مبالغی به این حساب منظور می‌کنند و در نهایت مستمری‌ها از این حساب یا صندوق تأمین خواهد شد. پرسش اصلی و مطرح این است که چه مبلغی را باید به این صندوق پرداخت کرد. معمولاً مقررات زیادی در سایهٔ قوانین مختلف مالیاتی اعمال می‌شود و این مقررات شیوهٔ تأمین مالی مستمری‌ها را تأمین می‌کنند. در اینجا به هیچ وجه نمی‌توانیم دربارهٔ جزئیات این قوانین و مقررات بحث کنیم. استنباط ما دربارهٔ ماهیت بدهی‌ها این است که وجود یک چارچوب نظری می‌تواند هدف ما را تأمین نماید [تکاپو می‌نماید].

اگر در یک انتهای طیف قرار بگیریم می‌توان چنین استدلال کرد که شرکت باید مبلغی برابر با تعهدات بازنشستگی به این صندوق بپردازد. با توجه به شیوه‌ای که ***تعهد بازنشستگی*** تعیین می‌شود، می‌توان مبلغی را که باید به این حساب منظور کرد، مشخص نمود. نخست، فرض کنید که تعهد بازنشستگی به مبلغی برابر با کل مزایای بازنشستگی تعیین شود. تأمین این مبلغ باعث خواهد شد تا این اطمینان به وجود آید که شرکت می‌تواند همه هزینه‌های بازنشستگی مورد انتظار آینده را پرداخت کند.

به ندرت امکان دارد که شرکتی، دست کم در همان وهلهٔ اول، تا این اندازه صندوق مزبور را تأمین مالی نماید. برای تعیین مقدار مناسب پولی را که هر سال باید به چنین صندوقی پرداخت کرد روش‌های

آماری گوناگون وجود دارد. از یک دیدگاه بسیار تند، یک شرکت می‌تواند کل مبلغ مورد نیاز برای پرداخت همه بازنشستگی‌ها را (در آغاز زمان بازنشستگی) در صندوق سپرده کند. به بیانی دقیق‌تر، می‌گویند که ظرف ۲۴ سال باید ۱۱۶٫۵۴۶ دلار در حساب سپرده کرد. از سوی دیگر، شرکت می‌تواند ارزش فعلی کل مبلغ مورد نیاز را در زمان کنونی کنار بگذارد تا مقدار آن انباشته شود و به مبلغی برسد که در زمان بازنشستگی مورد نیاز است. به بیان دیگر، شرکت می‌تواند در زمان کنونی ۲۸٫۷۸۷ دلار به حساب سپرده خاص منظور کند. متداول‌ترین روش این است که به صورت منظم، مبالغی کنار گذارده شود، یعنی مبلغ مورد نیاز برای بازنشستگی در طول عمر کاری کارگر یا کارمند تأمین شود. این موضوع را به دو روش کاملاً متفاوت در زیر (با مثال) ارائه می‌نماییم.

راه نخست این است که هر سال مبلغ مشخصی کنار گذاشته شود. در مثالی که ارائه کردیم، این مبلغ برابر خواهد بود با $۲٫۲۹۴ = (\frac{۰/۲۴۷}{۱۲/۵۵۱} \times ۱۱۶٫۵۴۶)$، که در این رابطه ۱۲/۵۵۱ ارزش فعلی یک دلار در سال، برای ۲۴ سال و ۰/۲۴۷ برابر است با ارزش فعلی یک دلار که باید ۲۴ سال بعد دریافت شود. نتیجه کاربرد روش مزبور این است که در نخستین سال‌ها مبلغی کنار گذاشته شود و با محاسبهٔ نرخ بهره مرکب بتوان نسبت بیشتری از مستمری (در مقایسه با مبلغی را که در سال‌های آتی کنار گذاشته می‌شود) به دست آورد یا آن را تأمین کرد. به بیان دیگر:

$$۲٫۲۹۴ \times (۱/۰۶)^{۲۴} = ۹٫۲۸۸$$
$$۲۲۹۴ \times (۱/۰۶)^{۲۳} = ۸٫۷۶۲$$
$$\dots$$
$$۲٫۲۹۴ \times (۱/۰۶) = ۲٫۴۳۲$$

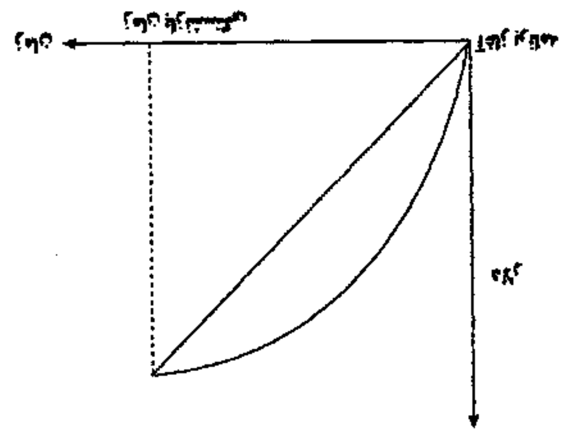
که در این رابطه:

$$\text{دلار } ۱۱۶٫۵۴۶ = ۲٫۴۳۲ + \dots + ۸٫۷۶۲ + ۹٫۲۸۸$$

اگر در انتهای دیگر طیف قرار گیریم، شرکت باید هر سال مبلغی کنار بگذارد تا در زمان بازنشستگی جمع آن به همین مبلغ برسد. با توجه به اینکه باید ۲۴ پرداخت صورت گیرد، آن بدان معنی است که شرکت باید هر سال مبلغی که کنار می‌گذارد (در مجموع) به ۴٫۸۵۶ دلار برسد (۲۴ ÷ ۱۱۶٫۵۴۶). این بدان معنی است که در سال‌های نخست باید مبالغی کمتر و در سال‌های آخر مبالغی بیشتر کنار گذاشته شود. به بیان دیگر:

$$۱٫۱۹۹ \times (۱/۰۶)^{۲۴} = ۴٫۸۵۶ \text{ دلار}$$
$$۱٫۲۷۱ \times (۱/۰۶)^{۲۳} = ۴٫۸۵۶ \text{ دلار}$$
$$\dots$$
$$۴٫۴۸۱ \times (۱/۰۶) = ۴٫۸۵۶ \text{ دلار}$$

که در نتیجه: $\text{دلار } ۱۱۶٫۵۴۶ = ۴٫۸۵۶ + \dots + ۴٫۸۵۶ + ۴٫۸۵۶$



بسیاری از صاحب‌نظران برای ارائه دیدگاه مخالف به شناسایی (ثبت و گزارش) کردن یک بدهی بازنشستگی از همین شیوه استدلال استفاده می‌کنند. ولی این شیوهٔ اندیشه باعث می‌شود که تمایل به شناسایی (ثبت و گزارش) کردن بدهی در مورد تأمین تعهدات نوعی ابهام به وجود آید. این که آیا بتوان از کم کردن مبلغی از حقوق کارکنان کنونی یا از محل فروش موجودی کالا و یا از محل اندوخته‌ها تعهدی را انجام داد یا خیر، چیزی است که با مسئلهٔ شناسایی (ثبت و گزارش) کردن تعهد، هیچ رابطه‌ای معقولی ندارد.

مقدار تعهدات یکی از بخشهای مهم اطلاعات به حساب می‌آید، زیرا وجوه نقد به درون صندوق بازنشستگی جریان می‌یابد و نیز این وجوه از صندوق مزبور به خارج جریان می‌یابد.

همچنین الگوی رشد می‌تواند بر کل هزینهٔ بازنشستگی و کل مبلغ تأمین شده برای بازنشستگی، اثر بگذارد. اگر چنین فرض شود که یک شرکت در وضع پایدار قرار دارد، در آن صورت هر روشی که مورد استفاده قرار گیرد به یک مخزن ثابت می‌انجامد. از سوی دیگر، اگر شرکت در حال رشد و یا در حال زوال باشد، کاربرد روش‌های مختلف برای تأمین وجوه، در بخش‌های گوناگون، باعث خواهد شد که مبلغ‌های متفاوتی به دست آید. کاربرد روش‌های مختلف برای به مصرف رساندن هزینه‌های بازنشستگی هم به نتایج مختلف می‌انجامد.

خالص تعهدات

با فرض اینکه برای تأمین تعهدات بازنشستگی یک مخزن سرمایه وجود داشته باشد، روش متداول این است که تعهدات را از این وجوه کم می‌نمایند و در مورد خالص تعهدات بحث می‌کنند. در مواردی که خالص تعهدات صفر باشد، به اصطلاح می‌گویند که صندوق ***به طور کامل*** تأمین مالی شده است. اگر تعهدات بیشتر (یا کمتر) از مبالغ سرمایه‌گذاری شده، باشد در آن صورت می‌گویند که **صندوق کمتر از مقدار واقعی (یا بیش از مقدار واقعی تأمین مالی شده است).**[1] در دنیای عمل، برنامه‌های بازنشستگی در آغاز کار کمتر از مقدار لازم تأمین مالی می‌شوند، زیرا هزینه خدمات سال‌های پیش (یا اولیه) به طور کامل تأمین مالی نمی‌شوند. با گذشت زمان و اقداماتی را که شرکت در راه تأمین وجوه لازم برای هزینه خدمات سالهای پیش می‌نماید، صندوق به طور کامل تأمین مالی می‌شود. پس از آن، با توجه به تغییرات مجموعهٔ سرمایه‌گذاری‌ها (به عنوان تابعی از بازار) و با توجه به شیوه‌ای که از دیدگاه آماری برآوردها انجام شود، صندوق می‌تواند بیشتر یا کمتر از مقدار مورد نیاز تأمین مالی شود.

به چندین دلیل، خالص تعهدات دستخوش نوسان‌هایی قرار می‌گیرد. در نتیجهٔ برآوردهای جدید در

1. under funded (over funded)

مورد نرخ تورم مورد انتظار نرخ بهره تغییر می‌نماید. به سبب تورم غیرمنتظره امکان دارد حقوق کارکنان، به صورتی غیرمنتظره افزایش یابد و سرانجام امکان دارد نرخ مرگ و میر افزایش یا کاهش یابد. هر یک از این رویدادها را زیر عنوان سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از احتمالات گزارش می‌کنند. بر همین اساس، باید خالص تعهدات بازنشستگی را تغییر داد (و این تغییرات بخشی از هزینهٔ بازنشستگی دوره را تشکیل می‌دهند).

خلاصه

حالا می‌توانیم جنبه‌های اقتصادی صندوق‌های بازنشستگی را به بیانی بسیار ساده خلاصه نماییم. از یک سو، متخصصان آمار باید مبلغ تعهدات بازنشستگی را تعیین نمایند. از سوی دیگر شرکت باید یک صندوق یا یک حساب مستقل تشکیل دهد که با توجه به قوانین مالیاتی و قوانین بازنشستگی می‌توان مقدار وجوه این صندوق را تعیین کرد. تفاوت بین این دو نشان‌دهندهٔ خالص تعهدات شرکت به بازنشستگان (مستمری‌بگیران) است. شیوهٔ ثبت یا حسابداری این دو اقدام، به صورت نسبی ساده و راحت است. وجوه صندوق یا حساب مستقل براساس پول‌هایی که در آن سپرده می‌شود و نیز براساس بهره کسب شده افزایش می‌یابد. افزایش تعهدات اضافی و بهره منظور شده می‌توانند موجب افزایش یا رشد تعهدات شوند. با توجه به سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از احتمالات (بر مبنای محاسبات آماری را که متخصصان این علم انجام می‌دهند) باید، هر چند مدت یک‌بار، مانده این حساب را تعدیل یا اصلاح کرد. سایر مسائل مطرح در این زمینه ریشه در سازش‌های سیاسی دارند.

پرسش‌های این بخش

۱. تفاوت بین دو روش اصلی برای تأمین مالی یک صندوق بازنشستگی را بیان نمایید.
۲. مقصود از *صندوق بازنشستگی که به طور کامل تأمین مالی شده است* چیست؟
۳. در مورد شرکتی که در حالت ثبات است نیازی به وجود صندوق بازنشستگی که به طور کامل تأمین مالی شده است، نمی‌باشد. توضیح دهید.

بدهی‌های حسابداری

از آنجا که وجود یک *برنامهٔ بازنشستگی* شکلی از یک تعهد بلندمدت می‌باشد، بهتر است که ارزش فعلی مستمری‌ها یا منافعی را که شرکت پس از بازنشستگی به کارکنان خواهد داد، محاسبه شود. ولی با

توجه به تعریفی که از واژهٔ بدهی‌ها می‌نمایند و نیز از دیدگاه شناسایی (ثبت و گزارش) کردن بدهی‌ها و سرانجام از دیدگاه اقدامات امکان‌پذیر سیاسی، ***تعهدات اقتصادی*** الزاماً ***بدهی‌های حسابداری*** نمی‌باشند.

بسیاری از صاحب‌نظرانی را که به درخواست هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد استاندارد شمارهٔ ۸۷ ابراز نظر نمودند بر این باور بودند که به هیچ وجه نباید چیزی به نام ***بدهی‌های حسابداری*** از بابت بازنشستگی منظور کرد [در سیستم حسابداری این نوع بدهی هیچ جایگاهی ندارد]. در نمودار ۴-۲۱ این دیدگاه‌ها به صورت خلاصه، ارائه شده‌اند. دانشجویان باید در زمینه تئوری‌های حسابداری دارای آگاهی‌های لازم باشند تا بتوانند علیه این موضع دلیل‌هایی ارائه نمایند. اگر کسی در این مورد دچار تردید است می‌تواند به بندها یا عبارت‌های استاندارد شماره ۸۷ از هیئت استانداردهای حسابداری مراجعه نماید که هیئت مزبور در این استاندارد دیدگاه‌های خود را ارائه کرده است. این دیدگاه‌ها براساس تعریفی قرار دارند که هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد بدهی‌ها نموده است و ما در فصل ۱۳ و ۱۹ در این باره بحث کردیم. تعریفی که هیئت درباره بدهی‌ها نمود، بدین گونه است:

> احتمال از دست دادن منافع اقتصادی آینده ناشی از تعهدات کنونی یک واحد تجاری مبنی بر انتقال دارایی‌ها یا ارائه خدمات به واحدهای تجاری دیگر در آینده، به سبب رویدادهای مالی یا سایر رویدادهای گذشته.[۴]

براساس این تعریف هیئت استانداردهای حسابداری باید مقرر کند که یک بدهی شناسایی (ثبت و گزارش) شود، ولی بند آخر این تعریف، یعنی اینکه بدهی‌ها ***نتیجه رویدادهای مالی*** یا ***سایر رویدادهای گذشته‌اند*** بیانگر این است که هیئت استانداردهای حسابداری مالی باید مقرر کند که از دیدگاه حسابداری، شناسایی بدهی باید محدود به بخش کسب شده شود و نباید شامل بخش کسب نشده گردد.

یک دلیل برای شناسایی (ثبت و گزارش) کردن فقط بخش کسب شده این است که حقوق ایجاد شده (بر مبنای برنامه بازنشستگی) بدون قید و شرط نمی‌باشد. گذشته از این، آنها تنها نشان دهندهٔ مزایایی هستند که شرکت در سال‌های باقیماندهٔ خدمات کارکنان (در سایهٔ کار آنها) به دست می‌آورد. تعهد ناشی از اجرای برنامهٔ بازنشستگی تنها بخش کوچکی از کل تعهداتی است که شرکت در ازای خدماتی که باید انجام شود نسبت به کارکنان بر عهده دارد. از این رو، از آنجا که برای تعیین ارزش فعلی تعهدات مربوط به دستمزد آیندهٔ کارکنان توجیه قابل قبولی وجود ندارد، از همین دیدگاه، تعیین ارزش فعلی تعهدات و مزایای آینده صندوق بازنشستگی هم قابل توجیه نمی‌باشد.

این دیدگاه که ***رویداد تعیین‌کننده*** برای ایجاد یک بدهی بازنشستگی زمانی به وجود می‌آید که کارکنان بازنشستگی را کسب کرده باشند، هیئت استانداردهای حسابداری مالی توانست با تکیه بر این موضع از دیدگاه خود دفاع کند که فقط تعهداتی که ناشی از سرمایه‌گذاری باشند باید شناسایی (ثبت و گزارش)

شوند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی چنین استدلال کرد که از دیدگاه قانونی، تاریخ سرمایه‌گذاری تنها برای تأیید رویدادی است، که از نظر محتوایی، چندین سال پیش رخ داده است **قانون اصلاح بازنشستگی** در ۱۹۷۴ این دیدگاه را تایید می‌کند. براساس همین شیوهٔ استدلال، حسابداران بین مزایایی که برای آنها سرمایه‌گذاری شده و مزایایی که در مورد آنها سرمایه‌گذاری نشده است، فرق قائل نمی‌شوند.

این تعریف از بدهی نمی‌تواند در راستای شیوه ثبت افزایش حقوق کارکنان در آینده (مسئله‌ای که موجب اختلاف نظر در هیئت استانداردهای حسابداری شد) هیچ کمکی بنماید. از میان اعضای هیئت، گروه اقلیت چنین استدلال کردند که این اقلام نباید منظور شوند، زیرا آنها رویدادهایی هستند که هنوز رخ نداده‌اند. اکثریت بر این باور بودند که بازنشستگی‌ها بر پایه آخرین پرداختی به شخص بستگی دارد که شامل یک تعهد تلویحی می‌شود مبنی بر پرداخت مبلغی که بنا بر فرض با افزایش حقوق وی برابر است. بنابراین، هنگام محاسبه هزینه‌های خدمات جاری نباید این افزایش حقوق را نادید انگاشت (باید آنها را به حساب آورد). در نهایت، اکثریت اعضا با اقلیت به توافق رسیدند و به شرکت‌ها اجازه داده شد هنگام محاسبه حداقل بدهی را که باید در ترازنامه گزارش کرد، افزایش حقوق منظور نشود.

هزینه‌های خدمات سال‌های پیش

حتی محدودکردن تعهدات به بخش کسب شده هم بسیار زیاد بود و بسیاری از شرکت‌ها با آن مخالفت کردند. آنها چنین استدلال می‌کردند که هیئت استانداردهای حسابداری مالی نباید کارفرمایان را ناگزیر سازد که تعهدات کسب شده دوره‌های پیشین را بی‌درنگ گزارش کنند. میزان یا مقدار تعهدات کسب شده مبنای این توجیه و استدلال قرار می‌گرفت. با توجه به ماهیت هزینه‌های دوره آنها توانستند، از دیدگاه نظری (تئوریک) دلیل بیشتری ارائه نمایند. همگی در این مورد توافق نظر داشتند که هزینه‌های دوره باید نشان‌دهندهٔ هزینه مزایایی باشد که در یک دوره به دست می‌آید. ولی بدان گونه که استدلال شد بدهکار کردن **هزینه‌های خدمات دوره‌ای پیش**[1] به حساب سود انباشته یا سود جاری (به عنوان یک هزینه عملیاتی یا یکی از اقلام غیرمترقبه) نمی‌تواند هزینه این دوره باشد، زیرا منافع حاصل از این هزینه به این دوره و دوره‌های آینده می‌رسد. گذشته از این، از آنجا که شرکت در دوره‌های گذشته هیچ مزایایی کسب نکرده است، آن نمی‌تواند به عنوان اصلاح سود سال‌های قبل باشد. و نیز از آنجا که شرکت امیدوار است در آینده رابطه بهتری با کارکنان ایجاد کند و از این رابطه به شیوهٔ بهتری بهره‌مند گردد، هنگام پذیرفتن برنامه و آغاز آن هیچ نوع سود یا زیانی وجود ندارد که شناسایی (ثبت و گزارش) شود. از این رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هزینه‌های خدمات سال‌های پیش در سال‌های آینده مستهلک شود.

---

1. prior service costs

نمودار ۱۸ـ۲۱ هدف‌های استاندارد شماره ۸۷ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی

بندها یا عبارت‌های استاندارد	هدف‌ها
۷۹	ـ بازنشستگی یا مستمری نوعی تقدیر است و یک تعهد نمی‌باشد.
۸۰، ۸۷ و ۱۰۹	ـ این بدهی به صندوق بازنشستگی (و نه به شرکت) تعلق دارد. فقط وجوه نقدبه صندوق (و نه به حساب تعهدات صندوق) جریان می‌یابد و از نظر سهامداران شرکت این جریان‌های نقدی می‌توانند دارای اهمیت و بر تصمیمات مربوطه اثرگذار باشند.
۱۰۳	ـ تنها هزینه‌های تعلق گرفته و تأمین مالی نشده به صورت بدهی می‌باشند. از نظر سهامداران شرکت تنها تأمین مالی جاری می‌تواند با اهمیت و بر تصمیمات آنان اثرگذار باشد. و این همان موضعی است که هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۸ اتخاذ کرد.
۱۰۹، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵	ـ بخشی از این تعهدات مربوط به آینده است، و از این رو، از دیدگاه حسابداری، یک بدهی نمی‌باشد. به ویژه سهم افرادکه در آینده پرداخت می‌شود (۱۰۹) افزایش حقوق در آینده (۱۳۸)، آخرین حقوق (۱۴۳) و اصلاحاتی که دربرنامهٔ بازنشستگی انجام می‌شود (۱۴۵) تعهدات کنونی نمی‌باشند.
۱۱۱	ـ این بدهی باید براساس صندوق یا حساب مستقل مورد بررسی قرار گیرد. از این دیدگاه تعهد را می‌توان از محل صندوق (بدون نیاز به ایجاد یک بدهی) پرداخت کرد. این حالت مربوط به شرکتی است که در وضع ثابت یا پایدار می‌باشد و پیش از این هنگام بحث در مورد شیوهٔ تأمین مالی درباره آن بحث کردیم.
۱۱۶	ـ هزینه ارائه این اطلاعات بسی بیش از منافع مربوطه است.
۱۲۰	ـ این تعهد موجب نوسان شدید در سود خالصی می‌شود که براساس سیستم حسابداری محاسبه می‌نمایند. این امر باعث خواهدشد که عملکرد شرکت و عملیات کنونی مخدوش شود.
۱۴۶	ـ این بدهی را نمی‌توان به شیوه‌ای قابل اعتماد تعیین کرد.
۱۴۸	ـ تنها بخشی که در آن سرمایه‌گذاری شده است یک بدهی می‌باشد.

بخشی از این مسئله در رابطه با مفهوم **هزینه‌های خدمات دوره‌ای پیش** مطرح است و از این دیدگاه به اصطلاح، این عبارت یک اسم بی‌مسما است. آن در واقع چیزی جز یک قلم هزینهٔ تخصیص نیافته نیست که ناشی از شیوه‌ای است که مزایای بازنشستگی یکی از کارکنان (بر آن اساس) محاسبه شده است. برای مثال، به یکی از روش‌های محاسبه هزینه‌های مبتنی بر احتمالات (آماری) توجه کنید که در زمان کنونی مورد استفاده قرار می‌گیرد. روشی را در نظر آورید که همه مزایا از همان آغاز برنامه (و نه از زمانی که کارگر یا کارمند واجد شرایط می‌شود) تعلق می‌گیرد [در صورتی که ما همواره فرض کردیم که این مزایا از زمانی که نیروی کار واجد شرایط می‌شود، تعلق می‌گیرد]. در اجرای یک چنین روشی، هزینه‌های خدمات سال‌های پیش به وجود نخواهد آمد؛ کل هزینه‌های پیش‌بینی شده، منهای بهره وجوه صندوق را باید به سال‌های پس از آغاز برنامه تخصیص داد. نتیجه این می‌شود که کل هزینه بازنشستگی، برای سال‌های پس از آغاز برنامه بیشتر خواهد شد [در مقایسه با هزینه‌هایی که برنامه مزبور به انتها می‌رسد] زیرا هزینه هر سال شخص کارگر یا کارمندی که برای چند سال در خدمت شرکت بوده است، بیش از هزینه‌هایی خواهد شد که بر روی کارکنان جدید یا جوان‌تر سرشکن می‌شود.

برخی دیگر ادامه این استدلال را به نقطه‌ای دورتر کشاندند و استدلال کردند که به هیچ وجه نباید هزینه‌های خدمات دوره‌های پیش را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد. دیدگاه مزبور بر پایه این فرض قرار دارد که اگر برنامه بازنشستگی به صورت دائمی به آینده کشیده شود، هزینه‌های عادی تعلق گرفته به اضافه هزینه‌های خدمات سالهای پیش که تأمین مالی نشده‌اند کافی خواهند بود و می‌توان بدان وسیله در هر زمان مزایای بازنشستگی جاری ارائه نمود. ولی این نوعی ابهام در هزینه‌های برنامهٔ بازنشستگی و وجوهی به وجود می‌آورد که برای اجرای چنین برنامه‌ای لازم یا ضروری می‌باشند. حتی اگر همه وجوه تأمین شده از دیدگاه مالی ضروری نباشند، باز هم *هزینه‌ها* وجود خواهند داشت.

صورت سود و زیان و تمایل به اینکه اقلام صورت سود و زیان با اقلام ترازنامه همخوانی داشته باشند در کانون بحث‌های بالا قرار می‌گیرند. بحث دیگری با ترازنامه آغاز و یادآوری می‌شود که در آغاز اجرای برنامه یا هنگام تجدیدنظرهای بعدی، هزینه‌های خدمات دوره‌های پیش بخشی از تعهدات بازنشستگی می‌باشند. باید اطلاعات کامل درباره این مبالغ به استفاده‌کنندگان از صورتهای مالی داده شود. بحث‌های پیش مبنی بر شناسایی (ثبت و گزارش) نکردن تعهدات یا تخصیص هزینه‌های خدمات پیش (بدون ضابطه) بر روی دوره‌های زمانی، احتمالاً با این هدف انجام شود که شرکت درصدد برمی آید سود خالص دورها را هموار سازد. شاید از دیدگاه سیاسی، این نتیجه‌ها قابل قبول باشد، ولی از دیدگاه تفسیری منجر به نتیجه‌های نامعقول خواهد شد.

متأسفانه، هیئت استانداردهای حسابداری مالی نتوانست گروه‌های ذی‌نفع را در مورد نقاط قوت شناسایی کامل و آنی واقعیت‌های اقتصادی متقاعد سازد. از این رو، مفاد استاندارد شماره ۸۷ از هیئت

استانداردهای حسابداری مالی به شرکت‌ها اجازه می‌دهد که هزینه‌های خدمات دوره‌های پیش بر روی متوسط زمان باقی مانده خدمت کارکنان سرشکن شود (بدین گونه مستهلک گردد). سایر برنامه‌ها و جدول‌های استهلاک هم ارائه شده‌اند که می‌توان این هزینه‌ها را با سرعت بیشتری مستهلک کرد. هزینه‌های خدمات سال‌های پیش بر مبنای تعهدات مربوط به مزایای پیش‌بینی شده مستهلک می‌شوند. هیئت استانداردهای حسابداری مالی برای اطمینان از این که شیوهٔ استهلاک باعث نشود که عدد متعلق به بدهی بسیار کوچک شود، مقرر کرد که بدهی بازنشستگی، دست کم، برابر با کل تعهدات مزبور و مزایا باشد.

هزینه‌های دوره‌ای بازنشستگی

با استفاده از مثال پیش و برای توضیح جنبه‌های اقتصادی بازنشستگی، می‌توان پیچیدگی ناشی از سازشکاری یا مصالحه‌ای را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی نمود، نشان داد. لازم به یادآوری است که طبق مثال پیش کل تعهدات محاسبه شده (با استفاده از احتمالات و آمار) در پایان سال ششم به ۲۸,۷۸۷ دلار رسید. در آن زمان تعهدات مزایای پیش‌بینی شده ۵,۷۵۷ دلار بود. در آن سال هزینه خدمات جاری به ۹۵۹ دلار ($\frac{۵,۷۵۷}{۶}$) می‌رسید. مجموع تعهدات به ۴,۳۱۸ دلار می‌رسید (۵۷۵۵×۰/۷۵).

اعضای هیئت به اتفاق آرا تصمیم گرفتند که فقط بخش کسب شده تعهدات بازنشستگی شناسایی (ثبت و گزارش) شود. اکثریت اعضای هیئت رای دادند که تعهدات مزایای پیش‌بینی شده مناسب‌ترین مبلغی است که باید از دیدگاه حسابداری به عنوان یک بدهی شناسایی (ثبت و گزارش) شود. رشد و افزایش تعهدات مزایای پیش‌بینی شده از یک سال تا سال بعد را «هزینه بازنشستگی پایه» نامیدند (هیئت ترجیح داد که از عبارت یا اصطلاح ***هزینه دوره‌ای بازنشستگی***[1] استفاده کند). همان گونه که پیش از این گفتیم، در سال هفتم تعهدات پیش‌بینی شده به ۷,۱۲۰ دلار، هزینهٔ خدمات جاری به ۱,۰۱۷ دلار هزینه بهره به ۳۴۵ دلار (۶ درصد از ۵,۷۵۷ دلار) رسید. از این رو، جمع کل هزینه دوره‌ای بازنشستگی به ۱,۳۶۲ دلار (۳۴۵ + ۱,۰۱۷) رسید. این رویداد باعث می‌شود که واردهٔ زیر در دفتر روزنامه ثبت شود:

هزینه بازنشستگی	۱,۳۶۲	
بدهی بازنشستگی		۱,۳۶۲

در مورد سال دوم اجرای برنامه، این کار به خیر گذشت. ولی درباره سال نخست چه کاری انجام شد؟ هیئت چنین احساس کرد که اگر مبلغ ۵,۷۵۷ دلار به صورت یکجا در ترازنامه گزارش شود موجب نوعی

1. *Periodic pension cost*

بحران خواهد شد. از این رو، هیئت اجازه داد که هزینهٔ خدمات پیشین، که در این مثال به ۴,۷۹۸ دلار می‌رسد براساس میانگین مدت زمان خدمت باقی مانده کارکنان مستهلک شود.

در مثال مورد بحث این دوره به ۲۴ سال می‌رسد. برای کوتاه کردن دوره زمانی در مثال داده شد، فرض می‌کنیم سیاست استهلاک دو ساله به اجرا درآید! این حالت باعث می‌شود که یک هزینهٔ بازنشستگی اضافی به مبلغ ۲,۳۹۹ دلار ($\frac{۴,۷۹۸}{۲}$) برای دو سال به وجود آید. به بیان دیگر، طی این دو سال کل هزینه دوره‌ای بازنشستگی به صورت زیر خواهد شد:

۲,۳۹۹ + ۰ + ۹۵۹ = ۵,۳۵۸ = سال ششم

۲,۳۹۹ + ۳۴۵ + ۱,۰۱۷ = ۳,۷۶۱ = سال هفتم

در سال هفتم رویداد زیر در دفتر روزنامه ثبت خواهد شد:

هزینه بازنشستگی	۳,۷۶۱	
بدهی بازنشستگی		۳,۷۶۱

یا اگر کسی بخواهد این رویداد مالی را به صورتی کامل‌تر ثبت کند:

هزینه خدمات جاری	۱,۰۱۷	
هزینه بهره	۳۴۵	
استهلاک هزینه دوره پیش	۲,۳۹۹	
بدهی بازنشستگی		۳,۷۶۱

به همین شیوه کل وارده در سال ششم به صورت زیر خواهد بود:

هزینه خدمات جاری	۹۵۹	
هزینه بهره	۲,۳۹۹	
بدهی بازنشستگی		۳,۳۵۸

از این رو، در پایان سال هفتم بدهی بازنشستگی به ۷,۱۱۹ دلار یا مجموع دو عدد ۳,۳۵۸ دلار و ۳,۷۶۱ دلار خواهدشد. با توجه به خطایی که در رابطه با گرد کردن اعداد رخ می‌دهد، در پایان سال دوم بدهی بازنشستگی (به سبب انتخاب دورهٔ دو ساله برای مستهلک کردن این مبلغ) برابر می‌شود با تعهد مزایای پیش‌بینی شده که پیش از این به ۷,۱۲۰ دلار رسیده بود.

با توجه به مفاد استاندارد شماره ۸۷ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی، در پایان هر سال، بدهی بازنشستگی به مبلغی برابر با ***کل تعهدات مزایای بازنشستگی*** می‌رسد. همان گونه که پیش از این گفته شد، در پایان سال ششم ***جمع تعهدات بازنشستگی*** به ۴,۳۱۸ دلار می‌رسد. از این رو، در سال ششم باید مبلغ دیگری، ۹۶۰ دلار (۳,۳۵۸ ـ ۴,۳۱۸) را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد. هیئت استانداردهای

حسابداری مالی توصیه می‌کند که برای انجام دادن این کار حساب جدیدی به نام یک قلم دارایی نامشهود به وجود آید.

دارایی نامشهود (۴,۳۱۸ ـ ۳,۳۵۸)	۹۶۰	
بدهی بازنشستگی		۹۶۰

بسیاری از صاحب‌نظران این دارایی نامشهود را مورد انتقاد قرار داده و مدعی شده‌اند که آن فاقد ماهیت است و موجب ابهام و سردرگمی می‌شود. تنها حسن آن این است که باعث می‌شود اقلام ترازنامه با اقلام صورت سود و زیان هم خوانی پیدا کنند.

در پایان سال هفتم هنگامی که بدهی بازنشستگی، به سبب ثبت دو رویداد بالا در ترازنامه به ۷,۱۱۹ دلار می‌رسد، رویداد مشابهی رخ می‌دهد. در این مقطع کل تعهد کسب شده برابر با ۷۵ درصد تعهدات مزایای پیش‌بینی شده یا ۵,۳۴۰ دلار می‌شود. از این رو، در سال هفتم مجموع مزایای تعهد شده از بدهی بازنشستگی کمتر است. بنابراین، هیچ نیازی به ثبت حداقل بدهی نیست و می‌توان ثبت دارایی نامشهود و حداقل بدهی بازنشستگی حاصل از سال قبل را معکوس کرد:

بدهی بازنشستگی	۹۶۰	
دارایی نامشهود		۹۶۰

یک بار دیگر توجه کنید که ۷,۱۲۰ دلار عبارت است از تعهد مزایای پیش‌بینی شده در پایان سال هفتم. به بیان دیگر، این مثال نشان می‌دهد که اگر کل هزینه‌های خدمات دوره‌های پیش به طور کامل مستهلک شود، از دیدگاه حسابداری بدهی برای بازنشستگی‌ها (مستمری‌ها) با تعهدات مزایای پیش‌بینی شده برابر خواهد شد. رویارویی با واقعیت‌های مختلف سیاسی باعث می‌شود که نیازی به رسیدن به نقطهٔ برابری (بین این مقادیر) نباشد. در مرحلهٔ گذر، از دیدگاه حسابداری مالی این عدد نمی‌تواند دارای محتوای تفسیری باشد. اغلب این مبلغ از دیدگاه ساختاری تعیین می‌شود. در مرحلهٔ عمل، دوره‌ای که اعداد و مقادیر متعلق به بازنشستگی و به صورت نسبی بی‌معنی (به مردم) ارائه و گزارش می‌شود، حدود ۲۰ سال به طول می‌انجامد.

ثبت‌های اصلاحی

در مثال پیش چنین فرض می‌شود که ۷,۱۲۰ دلار تعهد مزایای پیش‌بینی شده است که در آن مقطع زمانی به درستی برآورد شده است. به بیان دیگر، امکان دارد که نرخ بهره تغییر کند، یا جامعه تغییر در نرخ مرگ‌ومیر تجربه نماید و یا هزارها عامل دیگر باعث شود که متخصصان علم آمار به این نتیجه

برسند که در این مقطع بدهی واقعی پیش‌بینی شده چیزی غیر از ۷,۱۲۰ دلار است. ساده‌ترین راه برای دست یازیدن به مسئلهٔ مزبور این است که مقادیر به اصطلاح سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از احتمالات را در حساب هزینه بازنشستگی منظور کرد [در این رویداد مالی ثبت اصلاحی نوشت].

شرکت‌ها از این بابت گله دارند که این سودهای مبتنی بر احتمالات (آماری) به صورت بالقوه دارای توانایی‌های زیادی هستند و موجب می‌شوند سود خالص به میزانی تغییر کند که مورد قبول مدیریت نباشد. ولی هیچ شواهد تجربی مبنی بر اینکه این نوسانات موجب نگرانی سهامداران می‌شود، در دست نیست. تا آنجا که آنها بر بتای سهام شرکت اثر بگذارند، قیمت‌ها، به صورت عادی خود را تعدیل می‌کنند. با وجود این، مدیریت بسیاری از این گونه نوسانات بالقوه را قبول ندارد. از این رو، یک سیستم پیچیده و راه‌گشا به وجود آمد تا بتوان بدان وسیله سودها و زیان‌های غیرعملیاتی ناشی از احتمالات را در یک حساب خاص منظور کرد، ولی این مقادیر بدان اندازه افزایش یافتند که به خارج از این مرز نفوذ کردند. مسیر راه‌گشا را در قالب معیاری تعیین کردند که ۱۰ درصد از تعهدات مزایای پیش‌بینی شده و ارزش دارایی‌های مندرج در برنامهٔ بازنشستگی بیشتر بود. در مقطعی که سود یا زیان از این مرز فراتر می‌روند باید این مازاد را بر مبنای میانگین زمان خدمت باقی ماندهٔ کارکنان مستهلک کرد تا بتوان تعهدات بازنشستگی که از دیدگاه ساختاری تعریف و تعیین می‌شوند به گونه‌ای درآورد که بتوان این تعهدات را از دیدگاه تفسیری تعریف کرد. از آنجا که این اقدام از دیدگاه نظری (تئوریک) فاقد هرگونه ارزش است، پس بهتر است بیش از این در این باره داد سخن ندهیم.

پرسش‌های این بخش

۱. ***هزینه‌های خدمات دوره پیش*** را تعریف کنید.
۲. عبارت یا اصطلاح ***هزینه خدمات جاری*** را تعریف کنید.
۳. ***خالص هزینه‌های دوره‌ای بازنشستگی*** دارای چهار جزء است. آنها را برشمارید.

تسویه یا پایاپای کردن

همان گونه که پیش از این گفتیم، روش متداول این است که با استفاده از وجوه حاصل بدهی بازنشستگی را تسویه کرد. این کار تا حدی جنبه تاریخی داد. تا زمان تصویب استاندارد شماره ۷۸ به وسیله هیئت استانداردهای حسابداری مالی هیچ نوع بدهی مربوط به صندوق بازنشستگی در دفاتر شرکت مربوطه شناسایی (ثبت و گزارش) نمی‌شد. دلیلی که ارائه می‌شد این بود که صندوق در برابر

همه تعهدات بازنشستگی مسئول است. ادعا می‌شود که مسئولیت شرکت تنها این است که در ازای خدمات جاری مبالغی یکسان (به اضافه بخشی از هزینه کسب نشدهٔ خدمات پیشین) به صندوق پرداخت کند. این دو مبلغ هزینه بازنشستگی شرکت را تشکیل می‌دهند. اگر شرکت کل هزینه بازنشستگی را به صندوق پرداخت نمی‌کرد، در آن صورت از بابت تفاوت این مبالغ یک بدهی بازنشستگی به صندوق شناسایی (ثبت و گزارش) می‌شد. ولی شرکت در مورد صندوق و نه در مورد بازنشستگان یک بدهی منظور می‌نمود.

در استاندارد شماره ۸۷ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی کماکان بحث توانایی شرکت در تسویه بدهی بازنشستگی ادامه یافت. نتیجه این شد که در محتوای صورت‌های مالی شرکت، فقط اگر دارایی‌های صندوق از تعهدات بازنشستگی کمتر شود، خالص بدهی گزارش خواهد شد. اگر دارایی‌ها بیشتر یا برابر با تعهدات بازنشستگی باشند، در دفاتر شرکت هیچ بدهی بازنشستگی گزارش نخواهدشد.

در نتیجهٔ پایاپای کردن دارایی‌های صندوق بازنشستگی با تعهدات بازنشستگی، هزینه‌هایی که صرف ایجاد تعهد بازنشستگی شده‌اند از بازده حاصل از دارایی‌های کسب شده به وسیله صندوق کم خواهند شد. در برخی از موارد، بهره ناشی از دارایی‌های صندوق از هزینه بازنشستگی بیشتر می‌شود که در نتیجه سود بازنشستگی به وجود خواهد آمد. در یک حالت بسیار استثنایی، اگر دارایی‌های صندوق با تعهدات و اگر بهره کسب شده از محل دارایی‌های صندوق با هزینه‌های به مصرف رسیده در برنامهٔ بازنشستگی برابر شوند، در آن صورت شرکت چیزی از بابت هزینه بازنشستگی یا خالص بدهی بازنشستگی ثبت و گزارش نخواهد کرد. امکان دارد حجم عظیمی از پول به یک صندوق غول‌آسای بازنشستگی منتقل شود، ولی نتوان اثری یا ردپایی از آنها در صورت‌های مالی مشاهده کرد.

خالص بدهی‌های بازنشستگی

می‌توان با یک مثال مطالب مطرح تاکنون را در مورد تأمین وجوه لازم برای صندوق بازنشستگی و رابطهٔ متقابل این وجوه (یا صندوق) با هزینه‌های مربوط را نشان داد. نخست لازم به یادآوری است که تأمین وجوه صندوق براساس قانون *بیمه اجتماعی* (آمریکا) و قوانین *سازمان درآمدهای داخلی آمریکا* تعیین می‌شود. در تعیین این عدد (وجوه صندوق بازنشستگی) حسابداران هیچ نقشی ندارند. حالا فرض کنید که از آغاز سال ششم هر سال ۳,۰۰۰ دلار به حساب این صندوق واریز می‌شود، به گونه‌ای که:

دلار ۳,۰۰۰ = موجودی صندوق بازنشستگی در پایان سال ششم

۳۰۰۰ + ۱/۰۶ × ۳,۰۰۰ = موجودی صندوق بازنشستگی در پایان سال هفتم

دلار ۶,۱۸۰ =

حالا به شیوه‌ای توجه کنید که رابطهٔ متقابل بین دارایی‌های این صندوق و بدهی بازنشستگی برقرار

می‌شود. به بیان دیگر، به جنبه‌های اجرایی (اعمال مقررات ناشی از) استاندارد شماره ۸۷ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی توجه نمایید. در پایان سال ششم، دارایی‌های صندوق ۳,۰۰۰ دلار و بدهی بازنشستگی تعلق گرفته، بدان گونه که پیش از این نشان دادیم به ۳,۳۳۵ دلار می‌رسد. اگر سایر عوامل تغییر نکنند، شرکت خالص بدهی تعلق گرفته و تأمین مالی نشده یا هزینه مربوط را به مبلغ ۳۵۸ دلار گزارش خواهد کرد.

در این مقطع بررسی مجموع تعهدات کسب شده به ۴,۳۱۸ دلار می‌رسد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر می‌کند که حداقل خالص بدهی به مبلغ ۱,۳۱۸ دلار (۳,۰۰۰ ـ ۴,۳۱۸) ثبت شود. برای انجام دادن چنین کاری، شرکت باید سه وارده را ثبت کند. نخستین ثبت‌ها مربوط به هزینه جاری بازنشستگی به صورت زیر خواهد بود:

خالص هزینه بازنشستگی	۳,۳۵۸	
دارایی نامشهود		۳,۳۵۸

ثبت دوم در رابطه با تأمین وجه به صورت زیر خواهد بود:

خالص هزینه بازنشستگی	۳,۰۰۰	
صندوق		۳,۰۰۰

حالا باید ۹۶۰ دلار به خالص بدهی بازنشستگی اضافه کرد تا خالص بدهی بازنشستگی به عدد مورد نیاز، ۱,۳۱۸ دلار برسد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی توصیه می‌کند که برای انجام دادن این کار حسابی به نام یک دارایی نامشهود به وجود آید:

دارایی نامشهود (۳۵۸ ـ ۱,۳۱۸)	۹۶۰	
خالص بدهی بازنشستگی		۹۶۰

ثبت این رویداد در دفتر روزنامه همانند ثبتی است که در بخش پیش نشان داده شد و در آنجا بدهی‌های بازنشستگی به صورت ناخالص ارائه شدند.

در پایان سال هفتم هنگامی که دارایی‌های صندوق بازنشستگی به ۶,۱۸۰ دلار و بدهی بازنشستگی به ۷,۱۱۹ دلار می‌رسد عمل مشابهی انجام می‌شود که در نتیجه خالص بدهی بازنشستگی تأمین نشده به ۹۳۹ دلار می‌رسد. مجموع مزایای تعهد شده به ۵۳۴۰ دلار می‌رسد و در این زمان به طور کامل تأمین مالی شده است و نیازی به ثبت و گزارش کردن **حداقل بدهی** نمی‌باشد. برای معکوس کردن حساب دارایی نامشهود و حساب **حداقل بدهی بازنشستگی** ناشی از سال گذشته باید واردهٔ زیر را ثبت و گزارش

کرد:

	بدهکار	بستانکار
خالص بدهی بازنشستگی	۹۶۰	
دارایی نامشهود		۹۶۰

برای ثبت کردن مبلغ ۳,۰۰۰ دلار که به حساب صندوق بازنشستگی پرداخت می‌شود باید واردهٔ دوم را ثبت کرد:

	بدهکار	بستانکار
خالص بدهی بازنشستگی	۳,۰۰۰	
دارایی نامشهود		۳,۰۰۰

این ثبت باعث می‌شود که خالص حساب بدهی بازنشستگی دارای یک مانده بدهکار به مبلغ ۲,۶۴۲ دلار (۳۵۸ ـ ۳,۰۰۰) شود. از این رو، برای اینکه یک بار دیگر خالص بدهی بازنشستگی به ۹۳۹ دلار برسد باید واردهٔ سوم را ثبت کرد. این وارده نشان‌دهندهٔ هزینه بازنشستگی است.

	بدهکار	بستانکار
هزینه بازنشستگی (۲,۶۴۲ + ۹۳۹)	۳,۵۸۱	
خالص بدهی بازنشستگی		۳,۵۸۱

ثبت کامل‌تر این رویداد به صورت زیر خواهد بود:

	بدهکار	بستانکار
هزینه خدمات جاری	۱,۰۱۷	
هزینه بهره	۳۴۵	
استهلاک هزینه‌های دوره قبل	۲,۳۹۹	
صندوق		۳,۰۰۰
بازده دارایی‌های صندوق		۱۸۰
خالص بدهی بازنشستگی		۵۸۱

همچنین خالص بدهی بازنشستگی را **بدهی تعلق گرفته تأمین مالی نشده**[1] هم می‌نامند.

افشای اطلاعات

امور صندوق بازنشستگی، به صورت فطری و طبیعی، بسیار پیچیده‌اند. از این رو لازم است برای توضیح جزئیات اطلاعاتی در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی افشا شوند. هنگام افشای این

1. *Unfunded accrued Liability*

اطلاعات باید شیوهٔ تأمین مالی صندوق و مبلغ متعلق به هزینه‌های خدمات دوره‌های پیشین (اگر از روش آماری استفاده شود) به صورت جداگانه افشا شوند. گذشته از این، باید در صورت‌های جریان نقدی یا یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی اطلاعات تفصیلی درباره مخارج نقدی یا مورد انتظار مربوط به صندوق بازنشستگی افشا شود. هیئت استانداردهای حسابداری مالی دستور داد که اطلاعات زیر افشا شوند:

الف. شرحی از صندوق بازنشستگی که شامل تعداد کارکنان، فرمول محاسبه مزایا، سیاست تأمین مالی، نوع دارایی‌هایی را که صندوق نگه می‌دارد و بدهی‌های غیرانتفاعی با اهمیت و ماهیت و اثر رویدادهایی که می‌توانند بر قابل مقایسه بودن اطلاعات (برای همه دوره‌هایی که ارائه می‌شوند) داده شود.

ب. خالص هزینه‌های دوره‌ای صندوق بازنشستگی که هر دوره به صورتی جداگانه نشان‌دهندهٔ اقلام زیر باشد: هزینه خدمات، هزینه بهره، بازده واقعی دارایی‌های صندوق در هر دوره و خالص کل سایر اجزای تشکیل‌دهندهٔ صندوق.

پ. جدولی (صورت مغایرت) که نشان‌دهندهٔ شیوه تأمین وجوه صندوق و مبالغ گزارش شده در ترازنامه شرکت باشد که در آن اقلام زیر به صورت جداگانه ارائه شوند:

۱. ارزش روز دارایی‌های صندوق.

۲. تعهدات مربوط به مزایای پیش‌بینی شده که نشان‌دهندهٔ مجموع مزایای تعهد شده و تعهدات مربوط به مزایای تأمین مالی (کسب شده) باشد.

۳. مبلغ هزینه خدمات دوره که شناسایی (ثبت و گزارش) نشده است.

۴. مبلغ خالص سود یا زیان غیرعملیاتی شناسایی (ثبت یا گزارش) نشده که شامل سود و زیان غیرعملیاتی ناشی از دارایی‌های صندوق باشد که هنوز بر مبنای ارزش بازار اعلام نشده‌اند.

۵. مبلغ خالص تعهدات باقی مانده شناسایی (ثبت و گزارش) نشده یا خالص دارایی‌های موجود متعلق به تاریخی باشد که این نوع صورت حساب برای نخستین بار ارائه می‌شود.

۶. مبلغ خالص دارایی‌ها یا بدهی‌های صندوق که در ترازنامه گزارش می‌شود... (که آن عبارت است از خالص نتیجهٔ ۶ قلم مطرح در بالا که به صورت یکجا ارائه شوند).

ت. میانگین موزون نرخ تنزیل موردنظر برای محاسبهٔ افزایش جبران خدمات (که در صورت امکان) بتوان بدان وسیله تعهد مزایای پیش‌بینی شده را محاسبه کرد و نیز میانگین موزون مورد انتظار نرخ بازده دارایی‌های صندوق در بلندمدت.

ث. در صورت امکان، ارائه اطلاعات درباره مقدار و نوع اوراق بهادار متعلق به کارفرما و گروه‌های مربوطه که در دارایی‌های صندوق گنجانده می‌شوند و مبلغ تقریبی مزایای سالانه کارکنان و

بازنشستگان تحت پوشش این صندوق که طبق قرارداد پرداخت می‌شود. همچنین، در صورت امکان روش‌های مختلف مستهلک کردن اقلام...[۳]

نوع افشای اطلاعات بسیار غیرعادی است و تنها خوانندگانی که در این زمینه دارای تخصص نسبی هستند می‌توانند از این اطلاعات استفاده کنند. ولی هیئت استانداردهای حسابداری مالی اعلام کرده است که افشای اطلاعات در یادداشت پیوست صورت‌های مالی نمی‌تواند جایگزین شناسایی (ثبت و گزارش) کردن دقیق رویدادهای در دفاتر و صورت‌های مالی شود.

پرسش‌های این بخش

۱. تفاوت بین ***ناخالص بدهی بازنشستگی*** و ***خالص بدهی بازنشستگی*** را بیان نمایید.
۲. شیوه تأمین مالی چه رابطه‌ای با شیوهٔ هزینه کردن وجوه دارد (البته اگر چنین رابطه‌ای وجود دارد؟
۳. اطلاعات مربوط به ***تعهد مزایای*** پیش‌بینی ***شده بازنشستگی*** چگونه افشا می‌شود (البته اگر چنین اطلاعاتی افشا شود).
۴. در چه شرایطی ***خالص بدهی بازنشستگی*** در یکی از صورت‌های مالی ارائه خواهد شد؟

خلاصه

شیوه ثبت و حسابداری بازنشستگی نمونه‌ای عالی از همه رویدادهای درست و نادرست (در حسابداری) است. از دیدگاه مثبت (یا کار درست) باید مقادیر و سیر تکاملی استانداردها (برای درک روند حسابداری بازنشستگی) را مورد توجه قرار داد. از دیدگاه منفی، سازش کاری‌های سیاسی رویدادهای اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار داده و باعث شده‌اند که فرایند ثبت و گزارش کردن رویدادهای مربوط به صندوق بازنشستگی بسیار پیچیده شوند و گاهی موجب مخدوش شدن مقررات این حرفه شوند.

استاندارد شماره ۸۷ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی کار خود را به شیوه‌ای عالی آغاز کرد و در مورد تعهدات بازنشستگی و صندوق بازنشستگی (جهت حمایت از این تعهدات) تعریف‌هایی ارائه کرد. متأسفانه، برای تعیین ماندهٔ یک چنین صورت حسابی باید یک سلسله مصالحه و سازش کاری (در مرحلهٔ عمل) انجام داد. دست‌اندرکاران (یا گروه‌های صاحبنظر) به این نتیجه رسیدند که بدون ارائه مدارک و شواهد، اگر قرار باشد همه تعهدات را به صورت ناگهانی و یکجا در صورت‌های مالی شرکت

پرسش‌های چندگزینه‌ای

۱. [M ۸۹ # ۳۵] شرکتی که صندوق بازنشستگی بر مبنای مزایای مشخص دایر می‌نماید، باید اطلاعات زیر را افشا کند:

	مبلغ هزینه‌های خدمات پیشین شناسایی نشده	تعهدات مزایای پیش‌بینی شده
الف.	آری	آری
ب.	آری	نه
پ.	نه	نه
ت.	نه	آری

۱. [N ۸۷ # ۳۶] شرکتی که صندوق بازنشستگی براساس مزایای مشخص دایر می‌کند باید اطلاعات زیر را افشا کند:
الف. تعهدات مزایای پیش‌بینی شده، مجموع مزایای تعهد شده و تعهد مزایای تأمین مالی شده.
ب. تعهد مزایای پیش‌بینی شده، مجموع مزایای تعهد شده ولی نه تعهد مزایای تأمین مالی شده.
پ. تعهد مزایای پیش‌بینی شده، تعهد مزایای تأمین مالی شده ولی نه مجموع مزایای تعهد شده.
ت. در مورد تعهد مزایای پیش‌بینی شده نباید هیچ اطلاعاتی افشا شود.

پرسش‌های تشریحی

۱. (می ۱۹۷۸، اصلاح شده) شیوهٔ ثبت یا حسابداری هزینه خدمات دوره‌های پیش همواره مورد بحث‌های ضد و نقیض بوده است. برخی از اعضای حرفهٔ حسابداران بر این باورند که فقط باید هزینه خدمات دوره‌های پیش را که تأمین مالی شده‌اند به عنوان اقلام یا هزینه‌های تعلق گرفته منظور کرد. و برخی دیگر بر این باورند که بدون توجه به مبلغی که تأمین مالی شده است هزینه خدمات گذشته را به عنوان اقلام تعلق گرفته (ثبت و گزارش نشده) در نظر گرفت.
الف. در مورد منظور کردن فقط هزینه خدمات دوره‌های پیش که تأمین مالی شده‌اند، چه دلیل‌هایی ارائه شده‌اند؟

ب. در مورد منظور کردن هزینه خدمات دوره‌های گذشته (بدون توجه به مبلغ تأمین شده) چه دلیل‌هایی ارائه شده است؟

۲. (می ۱۹۷۶، اصلاح شده) *بخش الف.*

صندوق‌های بازنشستگی در محیطی تشکیل شداه‌اند که عوامل پیچیده زیر دارای نوعی تعامل یا رابطه متقابل با یکدیگر بودند: عوامل اجتماعی، مسائل حقوقی، کاربرد روش‌های آماری، قوانین مالیات بر سود و اصول حسابداری. هیئت استانداردهای حسابداری مالی در استاندارد شماره ۸۷ روش‌های پذیرفته شده حسابداری در مورد هزینه صندوق‌های بازنشستگی ارائه کرد.

الف. اصطلاحات زیر در رابطه با شیوه ثبت و گزارش کردن ***هزینه‌های صندوق‌های بازنشستگی*** مطرح‌اند.

۱. خالص هزینه بازنشستگی دوره‌های گذشته
۲. هزینه خدمات جاری
۳. هزینه خدمات گذشته (دوره‌های قبل)
۴. صندوقی که تأمین مالی شده است
۵. مزایایی که تأمین مالی شده‌اند
۶. سود و زیان غیرعملیاتی که بر مبنای احتمالات محاسبه شوند
۷. بهره

ب. شیوه افشای اطلاعات در صورت‌های مالی شرکتی که صندوق بازنشستگی دارد، بیان نمایید.

بخش ب

شرکت *آزاد* یک شرکت سهامی است‌که‌سال مالی آن با سال تقویمی تطبیق می‌کند و در آغاز ۱۹۸۸ صندوق بازنشستگی تشکیل داد. این صندوق باید تأمین مالی شود و کسی هم سهمیه‌ای پرداخت نخواهد کرد. شرکت با استفاده از روش‌های آماری هزینه خدمات جاری برای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ را تعیین کرد که به ترتیب مقدار آنها ۱۵ هزار دلار و ۱۶ هزار دلار شد و شرکت این مبالغ را در همان سال پرداخت کرد.

هزینه خدمات سال‌های قبل که در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸ تأمین مالی شده بودند محاسبه شد و مقدار آن ۱۰۶ هزار دلار تعیین گردید. شرکت باید هزینه خدمات سال‌های پیش را در دورهٔ ۵ ساله مستهلک کند. نرخ بهره‌ای که مورد استفاده قرار می‌گیرد ۶ درصد است.

رویدادهای مالی زیر را در دفتر روزنامه ثبت کنید. تأمین مالی هزینه خدمات سال‌های پیش در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸ و هزینه بازنشستگی برای سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹. پس از

ثبت هر رویداد در دفتر روزنامه دلیل‌های خود را برای ثبت این وارده‌ها ارائه کنید. مبالغ دلاری راگرد نمایند.

۳. بسیاری از حسابداران نسبت به پیشنهاد هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد شیوهٔ گزارش کردن رویدادهای صندوق بازنشستگی شرکت‌ها انتقاد نمودند، برخی از انتقادها به شرح زیرند:

الف. *ای.کوپرز اندلیبراند* در خبرنامه‌ای که در ژوئن ۱۹۸۵ منتشر کرد مطالبی با عنوان ***حسابداری بازنشستگی: تجزیه و تحلیل پیش‌نویس نهایی هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه کرد.*** در صفحه ۲۴ این نشریه مطالب زیر ارائه شد:

ما بر این باوریم که مجموع مزایای تعهد شده و تأمین مالی نشده، از دیدگاه حسابداری، یک بدهی نمی‌باشد. دیدگاه ما براساس دلیل‌های زیر قرار دارد:

شیوه حسابداری رویدادهای صندوق بازنشستگی شرکت کارفرما باید بر پایهٔ مسئولیت‌های شرکت در برابر نیروی کار (تعهدی مبنی بر پرداخت سهام سالانه به صندوق) و نه بر مبنای شناسایی یک بدهی برای یکایک کارکنان، قرار دارد.

تعیین هزینه خدمات گذشته یا بدهی تأمین مالی نشده که بر مبنای احتمالات و آمار محاسبه می‌شود یک عدد آماری است که می‌توان بدان وسیله هزینه‌های بازنشستگی آینده را تخصیص داد. این عبارت‌ها یا اصطلاحات فنی، بدان گونه که متخصصان آمار به کار می‌برند بیانگر تعیین و تعریفی نیست، که از دیدگاه حسابداری، برای یک قلم بدهی می‌نمایند، بلکه هدف ازکاربرد آنها تعیین مبالغی است که به عنوان سهم گروه‌های ذی‌نفع در آینده، به کار می‌برند.

صندوق بازنشستگی شرکت را باید بر مبنای ***قراردادهای اجرایی*** مورد توجه قرار داد، قراردادهایی که مشابه سایر قراردادهای مربوط به حقوق و مزایای کارکنان می‌شود. از همین دیدگاه، ما بر این باوریم که هزینه اصلاحات حسابهای صندوق، که آن را هزینه ***خدمات گذشته*** می‌نامند، در ازای خدمات آینده، کارکنان (و نه خدمات ارائه شده در گذشته) می‌باشد.

ب. پیت *مارویک* در خبرنامهٔ خود به تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۸۳ با دیدگاه ارائه شده به وسیلهٔ *کوپرزلیبراند* توافق نظر داشت و چنین استدلال کرد که تعهدات صندوق بازنشستگی دارای ویژگی‌هایی نیست که ***هیئت استانداردهای حسابداری یک بدهی تعریف کرده است.*** گذشته از این، آنها گفتند:

پیشنهادهای هیئت استانداردهای حسابداری مالی، حتی اگر پذیرفته شود، موجب سردرگمی بسیاری از خوانندگان صورت‌های مالی خواهد شد. مبالغی را که باید در ترازنامه گزارش کرد پیچیده و مبهم خواهند شد؛ در هر مورد باید در یادداشت پیوست صورت مالی توضیح داد، حجم اطلاعات بسیار زیاد می‌شود به گونه‌ای که اهمیت و اثرگذاری سایر داده‌های مندرج در

صورت‌های مالی کم‌رنگ می‌شود و سرانجام امکان دارد این شرح جزئیات موجب مخدوش شدن سایر اطلاعات مهم شود.

ب. سی.دیلوآت هسکینز اند سلز در خبرنامهٔ خود به نام **بررسی هفتگی** به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۳ اعلام کرد که سازمان به این نتیجه رسیده است که هیئت:

نباید برای شیوهٔ حسابداری صندوق‌های بازنشستگی یک استاندارد منتشر کند که شرکت‌ها یا کارفرمایان را ناگزیر سازد ارزش فعلی مجموع مزایای صندوق را به عنوان یک بدهی در ترازنامه گزارش کنند [عددی که بر مبنای روش‌های آماری محاسبه می‌شود].

آنها مطلب خود را ادامه دادند و گفتند:

هیئت در نتیجه‌های آزمایشی راکه با انتشار **نخستین دیدگاه‌ها** ارائه کرد، بیشتر بر دیدگاه مبتنی بر سود، بر دارایی‌ها و بدهی تاکید نموده بود. شواهد مربوط به تاکید را می‌توان در اصرار هیئت مشاهده کرد که می‌کوشید تعهدات مزایای صندوق را تعریف (تعیین) کند و درصدد برمی‌آمد که این تعهدات را با تعریفی که در مورد بدهی‌ها در استاندارد شماره ۶ از مفاهیم حسابداری مالی ارائه کرده بود مرتبط سازد و همچنین می‌توان اصرار هیئت را در تصمیمی مشاهده کرد که درصدد برآمد تا بر مبنای تغییراتی که طی دوره در خالص بدهی بازنشستگی رخ می‌دهد هزینه دوره‌ای بازنشستگی را تعیین کند. اقدام مزبور به معنی فاصله گرفتن از اقدامی است که در اجرای آن، در زمان کنونی از دیدگاه سود خالص به درآمدها و هزینه‌های دوره توجه می‌شود.

پ. *ارنست اند وینی* دیدگاه سازمان‌های دیگر را تایید کرد و در خبرنامهٔ خود در تاریخ ۱۹۸۳ نظر خود را اعلام کرد. همچنین این سازمان نظر مخالف خود را در مورد تصمیم هیئت استانداردهای حسابداری مالی مبنی بر کاربرد یک روش منحصر به فرد برای تعیین هزینه‌های جاری اعلام نمود و چنین نوشت:

به نظر ما روش اجرایی کنونی دارای یک نقطه قوت بسیار مهم است (معمولاً هزینه‌های بازنشستگی همانند جریان‌های نقدی هستند، زیرا بیشتر شرکت‌ها هزینه‌ها راکه براساس روش‌های آماری تعیین می‌کنند، تأمین مالی می‌نمایند)، برآورد جریان‌های نقدی آینده *یکی از هدفهای اولیه گزارشات مالی* نیز در اجرای روش کنونی بسیار راحت‌تر می‌شود (به ویژه اگر میزان اطلاعاتی راکه باید افشا کرد افزایش یابد) در مقایسه با زمانی که هر شرکتی برای تعیین هزینه‌ها از روش همانندی (یکسانی) استفاده نماید، ولی بسیاری از شرکت‌ها برای تأمین مالی از روش‌های مختلف استفاده می‌کنند.

در هر یک از موارد بالا دیدگاه موافق و مخالف خود را (با بیان علت) اعلام نمایید. همچنین در هر مورد که مناسب است بگویید که آیا نوعی ترس یا وحشت، به صورت پنهان یا آشکار، در

این انتقادها مشاهده می‌شود یا خیر.

۴. برخی از استفاده‌کنندگان از گزارشات مالی سازمان‌هایی هستند که رتبهٔ اعتباری شرکت‌هایی را که اوراق قرضه منتشر می‌کنند، تعیین می‌نمایند. آنها با استفاده از داده‌های مالی و سایر داده‌ها وضع شرکت‌ها را، از نظر بدهی، با توجه به ریسک‌های مربوطه مورد ارزیابی و قضاوت قرار می‌دهند. در یک حرکت بسیار غیرعادی، یکی از سازمان‌های وابسته به *استاندارد اند پوئرز* که رتبهٔ اعتباری اوراق قرضه شرکت‌های بزرگ را تعیین می‌کرد، اعلام نمود که به پیشنهاد هیئت استانداردهای حسابداری مالی بر شناسایی مزایای پزشکی پس از بازنشستگی (که باید در ترازنامه ارائه شود) هیچ توجهی نخواهد کرد. جناب *اسپرنیزن* معاون رئیس در شرکت تأمین مالی [که *استاندارد اند پوئرز* را تأمین مالی می‌کرد] گفت: ***روشی را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی در پیش رفته است باعث خواهد شد که اطلاعات ارائه شده در صورت‌های مالی به شیوه‌ای وحشتناک، مخدوش شوند و در ازای روش مزبور سود عملیاتی به شدت کاهش می‌یابد، یک بدهی به وجود می‌آید که می‌تواند سایر بدهی‌های مندرج در ترازنامه را مخدوش نماید و در نتیجه بخش حقوق صاحبان سهام را به شدت دگرگون خواهد کرد.***

او مطالب خود را ادامه داد و گفت: ***روش هیئت استانداردهای حسابداری مالی بدان سبب دارای عیب بزرگی است که بر پایه مفروضات سوداگرانه گذاشته شده است و در اجرای آن باید هزینه بیمه را منظور کرد. برای هزینه‌های پزشکی بازنشستگان باید یک حساب ذخیره در نظر گرفت. استاندارد اند پوئرز چنین ابراز داشت که اگر این روش پذیرفته شود، سازمان مزبور درصدد برمی‌آید که تغییرات انجام شده در سیستم حسابداری را معکوس کند.***[۴]

الف. دیدگاه‌های ارائه شده به وسیله جناب *اسپرینزن* با آنچه تقریباً یک دهه قبل در مورد شناسایی تعهدات بازنشستگی ابراز شده بود، مقایسه نمایید.

ب. به نظر شما نپذیرفتن یک استاندارد حسابداری به وسیله یک سازمان بزرگ، مانند *استاندارد اند پوئرز* چه اثری بر هیئت استانداردهای حسابداری مالی خواهد گذاشت؟

پ. اگر هیئت استانداردهای حسابداری مالی، به سادگی اقدام به شناسایی یک تعهد اقتصادی نماید که در زمان کنونی وجود دارد، جناب *اسپرینزن* چگونه موضع خود را توجیه خواهد کرد؟

ت. آیا مفاد استاندارد شماره ۸۷ و مفاد استاندارد شماره ۱۰۶، از هیئت استانداردهای حسابداری مالی، بدون اعمال نظر شخصی هستند؟ (راهنمایی: یک بار دیگر به معنی واژهٔ **بدون اعمال نظر شخصی** را که در فصل ۵ ارائه کردیم، مراجعه کنید.)

منابع اولیه

Allen, Everett T., Jr.; Joseph J. Melone; and Jerry S. Rosenbloom. *Pension Planning* (Homewood), III.: Richard D. Irwin Series in Insurance and Economic Activity, 5th ed., 1984).

Finanical Accounting Standards Board. FASB *Discussion Memorandum: An Analysis of Issues Related to Employers' Accounting for Pensions and Other Postemployment Benefits* (FASB, 1982)

Miller, P. B. W. "The New Pension Accounting (Par I)." *Journal of Accountancy,* January 1987, pp. 98-109.

Miller, P. B. W. "The New Pension Accounting (Part II)." *Journal of Accountancy,* February 1987, pp. 86-95.

سایر منابع

Conceptual Framework

Accountnats International Study Group. *Accounting for Pension Costs* (AIS Group, 1977).

Danker, Harold: Michael P. Glinsky: John H. Grady: Murray B. Hirsch; and Richard M. Steinberg. *Employer Accounting for Pension Costs and Other Post- Retirement Benefits* (Financial Executives Research Foundation, 1981).

Dewhirst, John F. "A Conceptual Approach to Pension Accounting." *The Accounting Review,* April 1971, pp. 365-73.

Financial Accounting Standards Board. "Accounting for the Cost of Pension Plans Subject to the Employee Retirement Income Security Act of 1974." *FASB Interpretation No. 3,* 1974.

Financial Accounting Standards Board. *FASB Discussion Memorandum: An Analysis of Issues Related to Accounting and Reporting for Emplyee Benefit Plans* (FASB, 1975).

Financial Accounting Standards Board. *Preliminary Views of the Financial Accounting Standards Board on Major Issues Related to Employers' Accounting for Pensions and Other*

Postemployment Benefits (FASB, 1982).

Finiancial Accounting Standards Board. *FASB Discussion Memorandum: An Analysis of Additional Issues Related to Employers' Accounting for Pensions and Other Postemployment Benefits* (FASB, 1983).

Financial Accounting Standards Board. "Disclosure of Postretirement Health Care and Life Insurance Benefits." *SFAS 81* (FASB, 1984)

Financial Accounting Standards Board. "Employers' Accounting for Settlements and Curtailments of Defined Benefit Pension Plans and for Termination Benefits." *SFAS 87* (FASB, 1985).

Financial Accounting Standards Board. *Preliminary Views _ A Field Test: Employers' Accounting for Pensions* (FASB, 1983).

Hall, William D., and David L. Landsittel. *A New Look at Accounting for Pension Costs* (Homewood, Ill.: Richard D. Irwin, 1977).

Hicks, Ernest L. "Accounting for the Cost of Pension Plans." *Accounting Research Study No. 8. AICPA* (1965).

Smith, Jack L. "Actuarial Cost Methods _ Basics for CPA's." *Journal of Accountancy,* February, 1977, pp. 62-66.

Empirical Studies

Bodie, Z., and J. Shoven, eds. *Financial Aspects of the U.S. Pension System* (National Bureau of Economic Research, 1983).

Bulow, Jeremy, "What Are Corporate Pension Liabilities?" *Quarterly Journal of Economics,* August 1982, pp. 435-52.

Clark, Hal G., and Leonard Lorensen. *Illustrations of Accounting for Pensions and for Senlements and Curtailments of Defined Benefit Pension Plans* (AICPA, 1987).

Daley, Lane Alan. "The Valuation of Reported Pension Measures for Firms Sponsoring Defined Benefit Pension Plans.: *The Accounting Review,* April 984, pp. 177-98.

Deaton, William C., and Jerry J. Weygandt. "Disclosures Related to Pension Plans." *Journal of Accountancy,* January 1975, pp. 44-51.

Dhaliwal, Dan S. "Measurement of Financial Leverage in the Presence of Unfunded Pension

Obligations." *The Accounting Review,* Octover 1986. pp. 651-61.

Feldstein, Martin, and Stephanie Seligman. "Pension Funding, Share Prices, and National Savings." *Journal of Finance,* September 1981, pp. 801-24.

Francis, Jere R. "Lobbying against Proposed Accounting Standards: The Case of Employers' Pension Accounting." *Journal of Accounting and Public Policy.* Spring 1987, pp. 35-57.

Francis, Jere R., and Sara Ann Reiter. "Determinants of Corporate Pension Funding Strategy." *Journal of Accounting and Economics,* March 1987, pp. 35-59.

Hamdallah, Ahmed El-Sayed, and William Ruland. "The Decision to Terminate Overfunded Pension Plans." *Journal of Accounting and Public Policy,* Summer 1986, pp. 77-92.

Leo, Mario: Preston C. Basset: and Ernest S. Kachline, *Financial Aspects of Private Pension Plans* (Financial Executives Research Foundation, 1975).

Moonitz, Maurice, and Alexander Russ, "Accrual Accounting for Employers' Pension Costs." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1966, pp. 155-63.

Stone, Mary, and Robert W. Ingram. "The Effect of 'Statement No. 87' on Financial Reports of Early Adopters." *Accounting Horizons,* September 1988, pp. 48-61.

یادداشتها

1. "How Safe Is Your Pension?" *Fortune,* October 27, 1986, p. 52.
2. SFAC 6, par. 35.
3. SFAS 87, par. 54.
4. Lee Berton, "S & P Will Ignore Proposed FASB Rule Raising Firms' Deductions for Retirees," *The Wall Street Journal,* September 5, 1989, p. All.

فصل ۲۲

حقوق صاحبان سهام

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* از دیدگاه تئوری ارزش ویژه تئوری‌های مبتنی بر مالکیت، واحد تجاری، حقوق باقی‌مانده سهامداران عادی، شرکت سهامی و وجوه را از یکدیگر تفکیک کنید.
* با استفاده از تئوری‌های ارزش ویژه شیوه ثبت و گزارش کردن حقوق صاحبان سهام را توجیه نمایید.
* در مورد ادغام دو شرکت و روش اصلی برای ثبت و گزارش کردن این رویداد را توضیح دهید.

مروری بر مطالب فصل

ماهیت ارزش ویژه

اصولاً ارزش ویژه سهم فرد در یک شرکت است. ماهیت ارزش ویژه مورد بحث بسیاری از صاحب‌نظران بوده و موجب ارائه چندین تئوری شده است.

طبقه‌بندی ارزش ویژه

در درون گروه حقوق صاحبان سهام می‌توان اقلام را طبقه‌بندی کرد و شیوهٔ طبقه‌بندی و گزارش نمودن عوامل تشکیل‌دهندهٔ این گروه به تئوری منتخب (دربارهٔ ماهیت ارزش ویژه) بستگی دارد.

صورت‌های مالی تلفیقی

هنگامی که یک شرکت مالک اکثر سهام شرکت دیگر می‌شود، واحد تجاری اصلی باید صورت‌های مالی تلفیقی از شرکت مادر و شرکت‌های فرعی ارائه کند. کمال مطلوب این است که روش تلفیقی مورداستفاده با تئوری مبتنی بر ارزش ویژه موردنظر فرد ارائه‌کنندهٔ صورت‌های مالی سازگار باشد.

حقوق مالکان یک واحد تجاری متعدد و گوناگون است، ولی برای حسابداران حق سهیم شدن در وجوه نقد یا دارایی‌هایی را که شرکت پرداخت می‌کند، حق نسبت به دارای‌های باقی مانده (هنگام انحلال شرکت) و حق مالکیت در شرکتی که ادامه فعالیت می‌دهد [حق فروش و انتقال سهام شرکت] بیش از بقیه اهمیت دارد. افشای اطلاعات درباره این حقوق اقتصادی و هر نوع رویدادی که منجر به کاهش یافتن این حقوق شود یکی از هدف‌های مهم صورت‌های مالی است که ارائه می‌شود.

در این فصل، درباره حق مالکیت بحث می‌کنیم و از دیدگاه‌های مختلف تئوری‌های مبتنی بر ارزش ویژه آن را مورد بحث قرار می‌دهیم، یعنی از دیدگاه تئوری مبتنی بر واحد تجاری، دیدگاه مبتنی بر حق نسبت به سهام عادی باقی مانده، تئوری مبتنی بر شرکت‌های سهامی و سرانجام تئوری وجوه، این ماهیت را مورد توجه و بحث قرار می‌دهیم و سپس برای افشای اطلاعات مربوط به میزان حقوق و مالکیت سهامداران یا گروه‌های ذی‌نفع روش‌هایی را مورد تاکید قرار می‌دهیم. همچنین در مورد سود یا روش‌های مختلف افشای اطلاعات مربوط به حق مالکیت در سود شرکت دیدگاه‌های مختلفی را ارائه می‌نماییم. دیدگاه‌های مختلف، در نهایت، موجب مطرح شدن دو پرسش می‌شوند:

۱. گروه‌های ذی‌نفع در سود خالص کدام‌اند؟

۲. در صورت‌های مالی روابط مالکیت‌ها را (آنان که دارای حق و مالکیت هستند) چگونه باید نشان داد؟

این پرسش‌ها با هدف‌های حسابداری رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. شواهد در دست است: که دیدگاه مبتنی بر مالکیت ایجاب می‌کند که دیدگاه‌های زیر مورد توجه و تأکید قرار گیرند: (۱) ارزش کنونی دارایی‌ها، (۲) از دیدگاه تعیین ارزش دارایی‌ها، تئوری‌های وجوه و واحد تجاری خنثی هستند و (۳) سرانجام این که در "تئوری شرکت سهامی" بر دیدگاه مبتنی بر ارزش بازار کل محصولات (کل بازده) شرکت تأکید می‌شود. ولی، دلایلی ارائه خواهد شد که روش تعیین ارزش و دیدگاه مبتنی بر سود، نتیجهٔ شیوه‌ای هستند که چندین دیدگاه بر آن اساس ارائه شده‌اند. اگر کسی این شیوهٔ استدلال را بپذیرد، آن‌گاه مسئله تعیین ارزش اقلام و تعیین مقدار درآمد (که مهم‌ترین و اثرگذارترین مسئله است) با تئوری مبتنی بر ارزش ویژه هیچ وابستگی نخواهند داشت [از آن مستقل هستند].

در یک چارچوب کلی براساس تئوری‌های گوناگون ارزش ویژه درصدد برمی آییم هدف‌ها و منطق طبقه‌بندی حقوق سهامداران و دارایی‌های شرکت تضامنی را مورد بحث قرار دهیم. در پایان این فصل درباره طبقه‌بندی سهام در صورت‌های مالی تلفیقی بحث خواهیم کرد. در فصل بعد درباره تغییر در ترکیب بخش‌های حقوق صاحبان سهام (به سبب پرداخت سود سهمی و خرید سهام خزانه) بحث می‌نماییم. تغییرات ناشی از ترکیب شرکت‌ها و اثرات ناشی از تبدیل اوراق بهادار قابل تبدیل و برگ‌های

اختیار خرید سهام بر سود هر سهم نیز موضوع بحث فصل بعد خواهد بود.

ماهیت ارزش ویژه

واژه یا عبارت **ارزش ویژه**[1] داری چندین معنی است. ریشهٔ آن در واژهٔ ***برابری*** قرار دارد و مفهوم و معنی آن ***انصاف*** می‌باشد. به بیان دیگر می‌توان ***حق یا ارزش ویژه*** را به عنوان یک سهم منصفانهٔ فرد تفسیر کرد. کسانی که پول‌هایی به یک شرکت قرض می‌دهند، در دارایی‌های شرکت سهمی منصفانه به دست می‌آورند. بسیاری از افراد این واژه را بدان مفهوم به کار می‌برند که در برگیرندهٔ همه کسانی باشد که پول‌هایی را به شرکت سهامی قرض می‌دهند. از دیدگاه آنان معادلهٔ اصلی حسابداری به صورت زیر است:

ارزش ویژه = دارایی‌ها

از این رو، آنها دربارهٔ حقوق بستانکاران و حقوق مالکان به عنوان دو نوع حق صحبت می‌کنند. برخی دیگر واژه ***حق یا ارزش ویژه*** را از دیدگاهی دقیق‌تر مورد توجه قرار می‌دهند که فقط حقوق مالکان را در بر می‌گیرد و آنها حقوق بستانکاران را بدهی می‌نامند. از دیدگاه آنان معادلهٔ اصلی حسابداری به صورت زیر است:

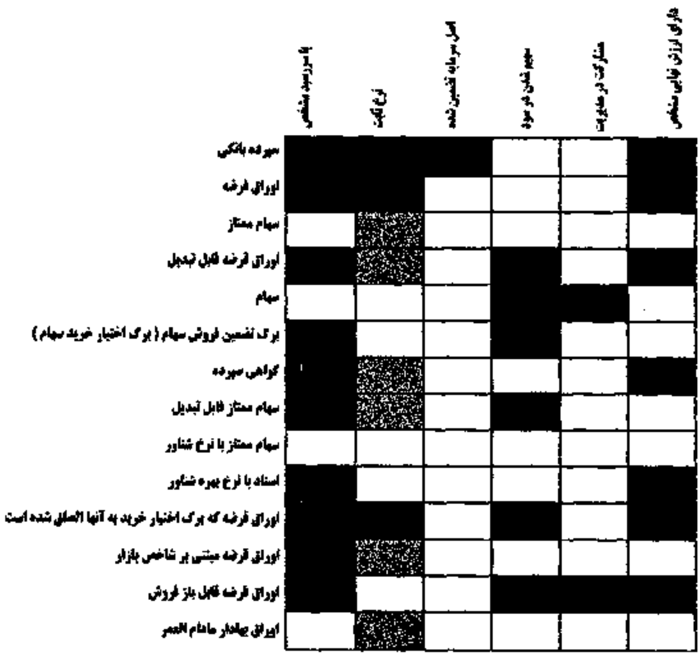
حقوق صاحبان سهام + بدهی‌ها = دارایی‌ها

و باز برخی دیگر حقوق صاحبان سهام را معادل حقوق سهامداران عادی می‌دانند.

چنین به نظر می‌رسد که همه آنها از دیدگاه تفسیری (با توجه به مفهوم لغوی واژه) مطرح باشند، ولی انفجار اوراق بهادار مختلط (دو رگه یا پیوندی) مانند اوراق قرضهٔ قابل تبدیل، که نه بدهی و نه سهام هستند، باعث شد که طبقه‌بندی انواع مختلف اوراق بهادار بسیار مشکل شود. یک راه‌حل می‌تواند این باشد که یک بار دیگر به کاربرد گسترده‌تر این واژه توجه کنید و بپذیرید که طیفی از دارندگان حق وجود دارند و این حقوق تفاوت اندکی با هم دارند. می‌توان این حقوق را از دیدگاه‌های گوناگونی مورد توجه قرار داد: زمان سررسید، ماهیت پرداخت‌های دوره‌ای، ماهیت آخرین پرداخت (البته اگر وجود داشته باشد)، حدود یا میزانی، که دارنده حق می‌تواند در سود شرکت سهیم شود و حدود یا میزانی که دارندهٔ حق می‌تواند در مدیریت شرکت مشارکت نماید. در نمودار ۱-۲۲ این حقوق را به صورتی خلاصه ارائه کرده‌ایم که خانه‌های سایه‌دار بیانگر این است که دارندهٔ اوراق بهادار دارای حق کامل می‌باشد، در حالی که خانه‌هایی که نقطه‌چین هستند بیانگر این است که دارنده اوراق بهادار دارای حقوق نسبی است. در بخش‌های بعدی توجه خود را معطوف تعریفی می‌کنیم که به صورت سنتی از حقوق صاحبان سهام شده است.

1. *Equity*

نمودار ۱ـ۲۲ ویژگی‌های اصلی ابزارهای مالی سنتی و جدید



حقوق مالکان

می‌توان هر یک از اقلام دارایی و بدهی یک شرکت را مستقل از سایر عوامل تشکیل‌دهندهٔ معادله حسابداری تعریف و اندازه‌گیری (تعیین ارزش) کرد. در مورد حقوق *مالکان*[1] این وضع صادق نیست. همچنین این عبارت را **حقوق صاحبان سهام یا حق مالکیت**[2] در یک شرکت هم می‌نامند. حقوق مالکان عبارت است از تفاوت بین دارایی‌ها و بدهی‌های یک شرکت. اغلب اینها را **خالص دارایی‌های**[3] شرکت هم می‌نامند.

برحسب سنت، حقوق مالکان را به دو گروه طبقه‌بندی می‌کنند: **سرمایه تأمین شده**[4] (که همچنین آن را **سرمایه پرداخت شده**[5] هم می‌نامند) و طبقه دیگر سود انباشته است. سرمایهٔ پرداخت شده شامل ارزش فعلی سود انباشته هم می‌شود. برحسب سنت، سرمایه پرداخت شده را (باز هم) به دو طبقه

---

1. owner's
2. proprietorship or stockholder
3. net assets
4. Invested capital
5. Cantributed or paid - in capital

تقسیم می‌کنند: **سهام**[1] که شامل سهام عادی و سهام ممتاز به ارزش اسمی یا ارزش اعلام شده می‌شود و **مازاد سرمایه پرداخت شده، یا صرف سهام**[2] که با توجه به منبع آنها می‌توان آنها را به بخش‌های دیگر تقسیم کرد. سهامی را که شرکت بازخرید می‌کند در حسابی جداگانه با عنوان **سهام خزانه**[3] گزارش می‌نمایند.

معمولاً هیچ شرکتی درصدد برنمی‌آید وانمود کند که حقوق صاحبان سهام، بدان گونه که در ترازنامه گزارش می‌شوند، بیانگر ارزش بازار شرکت هستند و یا اینکه این اقلام نشان‌دهندهٔ ارزش شرکت بر مبنای قضاوت ذهنی مالکان می‌باشند. جمع مبلغ ارائه شده در ترازنامه حاصل روش‌هایی است که حسابداران برای تعیین ارزش اقلام خاصی از دارایی و بدهی به کار می‌برند و نیز بر مبنای رویه‌های سنتی (و نه ساختارهای حسابداری) می‌باشند. همان گونه که در فصل ۱۴ بیان شد، کل ارزش شرکت، از نظر مالکان را نمی‌توان براساس تعیین ارزش اقلام خاصی از دارایی و بدهی تعیین کرد، مبلغ متعلق به حقوق صاحبان سهام که در ترازنامه گزارش می‌شود نمی‌تواند نشان‌دهنده ارزش جاری حقوق مالکان شرکت باشد. از این رو، به جای اینکه در مورد دارایی‌ها به حقوق خاص ناشی از منافع آینده و به بدهی‌ها از دیدگاه تعهدات خاص شرکت نگاه کنیم، در تئوری حسابداری از یک زاویه کلی به مجموعه حقوق، اولویت‌ها و محدودیت‌های حقوق صاحبان سهام نگاه می‌شود.

در برخی از موارد، حقوق و اولویت‌های (حق تقدم) برخی از طبقات گنجانده شده در بخش حقوق صاحبان سهام مشابه حقوق و اولویت‌هایی است که برای دارندگان اوراق قرضه بلندمدت قائل می‌شوند. ولی به طور کلی، بین دارندگان سهام و اوراق قرضه تفاوت‌های قابل ذکر وجود دارد. این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱. حدود یا میزانی که دارندگان سهام دارای حق اولویت دارند.

۲. درجه یا میزان اطمینان و تعیین مبالغی که سهامداران دریافت خواهند کرد.

۳. تاریخ سررسید پرداخت‌های مربوط به حقوق نهایی (آخرین حق نسبت به دارایی‌ها).

در شرایط عادی، بستانکاران و دارندگان اوراق قرضه، از نظر دریافت بهره و بازپرداخت اصل وام، نسبت به سهامداران اولویت (حق تقدم) دارند. دارندگان سهام ممتاز نسبت به دارندگان سهام عادی حق تقدم دارند، ولی هر دوی آنها (از نظر اولویت یا حق تقدم) پس از بستانکاران قرار می‌گیرند. در یک شرکت بسیار فعال و رو به رشد، مبالغ قابل پرداخت به بستانکاران را از قبل تعیین می‌نمایند. معمولاً مبلغی که باید در سررسید پرداخت شود به صورت یک مبلغ مشخص (برحسب دلار) است و بهره به صورت درصدی از ارزش اسمی سند می‌باشد. سود تقسیمی که به سهامداران پرداخت می‌شود به سود

1. capital stock
2. paid - in Capital in excess of par
3. Treasury stock

گزارش شده یا سود انباشته، به شرط وجود وجه نقد و اعلام رسمی، بستگی دارد که هیئت مدیره (آن را اعلام) می‌نماید. تاریخ سررسید برای اسناد بدهکار از قبل تعیین می‌شود، ولی سهام نشان‌دهندهٔ تعهدات قانونی شرکت نمی‌باشند. تنها زمانی که هیئت مدیره سود تقسیمی اعلام کند این سود به صورت یک بدهی درمی‌آید. معمولاً سهامداران انتظار ندارند که اصل سرمایه در یک تاریخ معین یا قابل تعیین بازپرداخت شود.

تئوری مالکیت

مفهوم مالکیت ریشه در تلاشی دارد که سعی شد برای ثبت دو طرفه دلیل قابل قبولی ارائه شود. در معادلهٔ حسابداری $\Sigma A - \Sigma L = P$ مالک در کانون توجه قرار می‌گیرد. تصور بر این است که دارایی‌ها تحت تملک مالک و بدهی‌ها تعهدات وی می‌باشند. یکی از نخستین نویسندگان متون حسابداری بدهی‌ها را به عنوان دارایی‌های منفی منظور و گزارش کرد و ابراز داشت که سرمایه، «.. *در معادلهٔ اصلی دفترداری، نشان‌دهندهٔ خالص ثروت مالک است.*[۲]» بدون توجه به شیوهٔ ثبت بدهی‌ها میزان مالکیت برابر است با خالص ارزش شرکت برای مالکان. هنگامی که واحد تجاری آغاز به کار کند، این مبلغ برابر است با میزان سرمایه‌گذاری‌های مالکان؛ در طول عمر شرکت آن برابر است با سرمایه‌گذاری اولیه و سرمایه‌گذاری‌های بعدی به اضافه سود انباشته، مازاد بر مبلغی را که مالکان از شرکت برداشت می‌کنند (یا منهای خالص زیان‌ها و برداشت‌های آنان). از این رو، مسئله **مفهوم ثروت** مطرح است.

براساس تئوری مالکیت، درآمد موجب افزایش میزان مالکیت و هزینه‌های دوره یا جاری موجب کاهش آن می‌شوند. از این رو، سود خالص یعنی مازاد درآمد به هزینه‌های دوره به صور مستقیم به مالکان تعلق می‌گیرد. آن نشان‌دهندهٔ افزایش ثروت مالکان است و از آنجا که سود عبارت است از افزایش در ثروت، این مبلغ بی‌درنگ به سرمایهٔ مالکان یا میزان مالکیت آنها اضافه می‌شود. سود نقدی نشان‌دهندهٔ برداشت از ثروت است و سود انباشته بخشی از کل میزان مالکیت را تشکیل می‌دهد. ولی بهره اوراق قرضه نشان‌دهنده هزینه مالکان است و باید پیش از تعیین سود خالصی که به مالکان شرکت تعلق می‌گردد آن را از درآمدها کم کرد. از دیدگاه تئوری مالکیت، مالیات بر سود شرکت هم یک قلم هزینه دوره می‌باشد. ولی همان گونه که در فصل ۲۰ گفته می‌شود، برخی بر این باورند که شرکت به عنوان نماینده سهامداران اقدام به پرداخت مالیاتی می‌کند، که در واقع مالیات سود متعلق به سهامداران است.

تئوری مالکیت، به بهترین شکل ممکن، در واحدهای تجاری که به صورت مالکیت انفرادی (شرکت خصوصی) هستند، کاربرد دارد، زیرا در این واحد تجاری معمولاً بین مدیریت شرکت و مالکیت یک رابطه مشخصی وجود دارد. همچنین در شرکت تضامنی هم می‌توان یک چارچوب منطقی از تئوری

مالکیت مشاهده کرد. به ویژه زمانی که این نوع شرکت تحت ***قوانین متداول*** تشکیل شود. در حسابداری، برای مالکیت انفرادی [شرکت خصوصی] و شرکت تضامنی، تئوری مالکیت به صورتی آشکار، مشاهده می‌شود. وجود چنین وضعی، تا حد زیادی، بدان سبب است که در هر دوره سود خالص به حساب‌های سرمایه مشخص مالکان اضافه می‌شود، در حالی که شیوهٔ سنتی محاسبه سود به گونه‌ای نیست که در واقع خالص افزایش در ثروت را تعیین نماید.

در مورد شرکت‌های سهامی کاربرد تئوری مالکیت چندان ساده نیست، در مقایسه با کاربرد این تئوری در شرکت‌های تضامنی و مالکیت‌های انفرادی [شرکت‌های خصوصی]. ولی بسیاری از نویسندگان درصدد برآمدند که از یک زاویه کلی به شرکت نگاه کنند و کل مبلغ سرمایه‌گذاری شده در شرکت و سود انباشته را به عنوان خالص ثروت سهامداران مورد توجه قرار دهند و از این دیدگاه می‌توان تئوری مالکیت را درباره این شرکت‌ها هم به کار برد.[۴] برای مثال، هیئت استانداردهای حسابداری مالی از مفهوم **سود جامع**[۱] استفاده کرد و از این زاویه، شرکت سهامی بر مبنای تئوری مالکیت مورد توجه قرار می‌گیرد. مفهوم سود جامع در برگیرندهٔ همه اقلامی می‌شود که طی یک دوره بر ***میزان مالکیت*** اثر می‌گذارند، به استثنای سود تقسیمی و رویدادهای مالی که در بخش سرمایه انجام می‌شوند.

همچنین در بسیاری از روش‌های حسابداری و واژگان فنی یا اصطلاحات تخصصی که در مورد شرکت‌های سهامی به کار می‌برند، مفهوم تئوری مالکیت استنباط می‌شود. برای مثال، اغلب سود خالص شرکت را سود خالص متعلق به سهامداران می‌نامند. گذشته از این، در صورت‌های مالی باید به سود هر سهم، و گاهی به ارزش دفتری هر سهم اشاره‌هایی بشود. به هر حال، الزاماً این محاسبه‌ها (بدون مفهوم ***مالکیت***) نمی‌توانند بی‌معنی باشند. می‌توان سود ***خالص متعلق به سهامداران*** را به عنوان باقی مانده سود خالص تفسیر کرد که به بخش حقوق صاحبان سهام ***تخصیص*** می‌یابد و ***ارزش دفتری هر سهم*** را به عنوان ارزش (حق) دفتری هر سهم تفسیر کرد که از دیدگاه ***واحد تجاری*** مورد توجه قرار می‌گیرد.

کاربرد ارزش ویژه برای ثبت سرمایه‌گذاری‌ها در واحدهای فرعی [که از نوع تلفیقی نمی‌باشند] نیز نمونه‌ای از کاربرد تئوری مالکیت می‌باشد. از دیدگاه این تئوری، سهم شرکت مادر یا واحد تجاری اصلی از سود، در هر سال، به حساب سرمایه اضافه می‌شود و از این دیدگاه به سود واحد فرعی نگاه می‌کنند که آن به سهامداران شرکت مادر (واحد تجاری اصلی) تعلق دارد و نیز اینکه واحد تجاری اصلی به صورت یک سهامدار عمده می‌باشد. ولی می‌توان استدلال کرد که تعلق گرفتن سود فقط نشان‌دهنده افزایش در ارزش سهام متعلق به واحد تجاری اصلی می‌باشد و از این دیدگاه می‌توان آن را بر اساس ***تئوری واحد تجاری*** تفسیر کرد. ولی این دیدگاه نمی‌تواند چندان قابل دفاع باشد، زیرا سهم واحد تجاری

1. *Comprehensive income*

اصلی (به صورت متناسب) در سود واحد تجاری فرعی، حتی در بهترین شکل خود، نمی‌تواند نشان‌دهنده افزایش ارزش سهام برای شرکت مادر یا واحد تجاری اصلی باشد.

تئوری واحد تجاری

با توجه به همه دیدگاه‌ها یا مفاهیمی که درباره مالکان و حقوق آنان وجود دارد، می‌توان وجود یک واحد تجاری را جدا از امور شخصی و سایر منافع مالکان و سایر سهامداران به تصور درآورد [این واحد تجاری را شناسایی کرد]. ولی از دیدگاه تئوری واحد تجاری، تصور بر این است که یک سازمان دارای موجودیتی، و حتی شخصیتی جدا از مالک خود است. شرکت الزاماً معرف بنیان‌گذاران و مالکان خود نمی‌باشد. چون از زاویهٔ شرکت سهامی به یک واحد تجاری نگاه کنیم، از دیدگاه قانونی و نهادی این رابطه مورد تایید قرار می‌گیرد، ولی در سایر شکل‌های سازمانی [انواع مختلف شرکت‌ها] نیز می‌توان چنین رابطه‌ای مشاهده نمود. در واقع، می‌گویند که تئوری واحد تجاری پیش از دیدگاه مبتنی بر شرکت *سهامی* قرار می‌گیرد. موجودیت جداگانه فقط به سازمان‌های تجاری یا شرکت‌ها محدود نمی‌شود؛ دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، سازمان‌ها یا نهادهای دولتی و سایر سازمان‌ها دارای عمر، زندگی و موجودیتی جدا از عمر و زندگی بنیان‌گذاران و حتی جدا از افرادی هستند که به صورت مستقیم با این سازمان‌ها در ارتباط می‌باشند.

تئوری واحد تجاری بر پایهٔ این معادله قرار می‌گیرد: $\Sigma A = \Sigma L + SE$، یا دارایی‌ها = حقوق متعلق (به طلبکاران و سهامداران). گاهی اقلام طرف راست این معادله را بدهی‌ها می‌نامند، ولی در واقع آنها نوعی حقوق هستند که با حقوق افراد در شرکت متفاوت می‌باشند. تفاوت اصلی بین بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام این است که می‌توان ارزش حقوق بستانکاران را مستقل از ارزش سایر اقلام (در صورتی که شرکت منحل شود) تعیین کرد، در حالی که ارزش حقوق سهامداران را بر مبنای ارزش دارایی‌هایی تعیین می‌کنند که از همان آغاز در شرکت سرمایه‌گذاری شده است به اضافه ارزش سودهایی که مجدداً سرمایه‌گذاری شده‌اند و تعیین ارزش اقلام که پس از آن صورت می‌گیرد. ولی حق سهامداران مبنی بر دریافت سود تقسیمی و داشتن سهم در خالص دارایی‌ها (هنگام انحلال شرکت) از نوع حقوقی هستند که به مالکان سهام تعلق می‌گیرند (و نه حقوقی که متعلق به مالکان اقلام خاصی از دارایی‌ها می‌باشند).

از این رو، بدهی‌ها تعهدات خاص *واحد تجاری* هستند و دارایی‌ها نشان‌دهنده حقوق *واحد تجاری* به دریافت کالاها و خدمات خاص یا منافع دیگر هستند. از این رو، ارزش دارایی‌ها نشان‌دهندهٔ مقدار منافعی هستند که واحد تجاری دریافت می‌کند.

معمولاً سود خالص شرکت را برحسب خالص تغییرات در حقوق صاحبان سهام بیان می‌کنند که

شامل تغییرات ناشی از اعلام سود تقسیمی و رویدادهای مالی در سرمایه نمی‌شوند. این همانند گفتن این مطلب نیست که سود خالص سود متعلق به سهامداران است (چیزی که از دیدگاه **تئوری مالکیت** بیان می‌شود). از دیدگاه واحد تجاری، سود خالص نشان‌دهنده تغییر در اقلام باقیمانده در حقوق صاحبان سهام است، پس از اینکه سایر ادعاها تأمین شوند، یعنی ادعاهایی که شامل بهره اوراق قرضه بلندمدت و مالیات بر سود می‌شوند. فقط در صورتی سود خالص می‌تواند به عنوان سود مشخص و متعلق به سهامدار تلقی شود که ارزش سرمایه‌گذاری‌ها افزایش یابد؛ از دیدگاه مقدار سود تقسیمی اعلام شده هم‌چنین وضعی به وجود می‌آید.

رعایت دقیق اصل مبتنی بر تئوری واحد تجاری ایجاب می‌کند که بهره اوراق قرضه به عنوان پرداخت سود واحد تجاری (و نه به عنوان هزینه دوره) مورد توجه قرار گیرد. یعنی، هر نوع پرداخت یا تخصیص اقلام به دارندگان حق باید به عنوان تخصیص سود شرکت مورد توجه قرار گیرد. و این همان موضعی بود که هنگام تعریف **سود واحد تجاری** در فصل ۹ اتخاذ شد. ولی با توجه به دیدگاه نویسندگان کتاب و مطالب مورد بحث در فصل ۲۰ مالیات بر سود به عنوان پرداخت سود تلقی نمی‌شود، بلکه آن را به عنوان یک قلم هزینه جاری شرکت به حساب می‌آورند.

از آنجا که تصور بر این است که سود خالص شرکت با سود خالص متعلق به سهامداران رابطه مستقیم ندارد، از این رو، درآمدها و هزینه‌ها موجب افزایش و کاهش حقوق صاحبان سهام نمی‌شوند. درآمد محصول یا ره آورد شرکت است. و هزینه‌ها عبارت‌اند از کالاها و خدماتی را که شرکت برای کسب این درآمد به مصرف می‌رساند. از این رو، هزینه‌ها از درآمد کم می‌شوند و تفاوت آنها نشان‌دهندهٔ سود شرکت است که باید در قالب سود تقسیمی به سهامداران پرداخت یا دوباره در شرکت سرمایه‌گذاری شود.

کاربرد اصلی تئوری واحد تجاری در شرکت‌های سهامی قابل مشاهده است، ولی می‌توان در مورد شرکت‌های غیرسهامی هم که دارای عمر و زندگی جدا از زندگی مالکان خود باشند، به کاربرد، همچنین هنگام تهیه صورت‌های مالی تلفیقی هم این تئوری اهمیت دارد؛ ولی در یک چنین حالتی اغلب واحد اقتصادی (و نه واحد قانونی) مورد توجه قرار می‌گیرد. طبقات سهامداران افزایش می‌یابد و شامل گروه‌های اقلیت به عنوان یک طبقه خاص می‌شود که این طبقه به سهامداران واحد تجاری اصلی و همه بستانکاران آن واحد و واحدهای فرعی اضافه می‌شود.

چندین نویسنده پیشنهاد کرده و یا دارای این دیدگاه بوده‌اند که تئوری‌های مالکیت و واحد تجاری منجر به این می‌شوند که دارایی‌ها بر مبناهای مختلف تعیین ارزش شوند. ادعا می‌شود که در اجرای تئوری مالکیت باید ارزش دارایی‌ها را بر مبنای ارزش جاری تعیین کرد، زیرا تصور بر این است که حقوق مالکان سهام برابر است با خالص ارزش یا خالص ثروت آنان. از دیدگاه تئوری واحد تجاری، شرکت

نگران ارزش جاری اقلام نیست، زیرا بر جنبهٔ پاسخگویی بهای تمام شده اقلام در برابر مالکان و سایر سهامداران تاکید می‌شود.[۴] به هر حال، در بحث‌های کنونی درباره تعیین ارزش اقلام بر اهمیت ارزش جاری آنها تاکید می‌شود: بدان سبب که از دیدگاه این صاحبنظران برای تعیین سود شرکت، ارزش جاری اقلام دارای اهمیت و اثرگذار است و آن معیاری است برای تعیین خدمات آینده که به شرکت ارائه خواهد شد و مبنایی است برای تصمیماتی که مدیر در آینده اتخاذ خواهد کرد. حتی برای تأمین هدف مبتنی بر پاسخگویی در برابر دارندگان سهام می‌توان بدین گونه استدلال کرد که ارزش جاری اقلام به اندازه بهای تمام شده آنها اهمیت دارد. از این رو، از دیدگاه نویسندگان کتاب، تئوری مالکیت الزاماً نمی‌تواند برای تعیین ارزش اقلام، تئوری مالکیت (در مقایسه با تئوری واحد تجاری) نمی‌تواند مبنای متفاوتی ارائه کند.

تئوری حقوق باقی مانده

ویلیام پی‌تن، یک نظریه‌پرداز حسابداری، حقوق باقی مانده را به عنوان یکی از انواع مختلف حقوق نامید که براساس تئوری واحد تجاری مورد توجه قرار می‌گیرد.[۵] از دیدگاه تئوری واحد تجاری، سهامدار، همانند سایر دارندگان حقوق در شرکت، دارای حق می‌باشد، ولی سهامدار را به عنوان مالک شرکت نمی‌شناسند. این صاحب‌نظر بر رابطه خاص بین دارنده حقوق باقی مانده با کارهایی را که حسابدار انجام می‌دهد، تاکید کرد؛ زیرا یک چنین حقی باعث می‌شود که بسیاری از کارهای حسابدار در کانون توجه قرار گیرد.[۶] تغییر در ارزش دارایی‌ها، تغییر در سود و سود انباشته و تغییر در حقوق و منافع سایر دارندگان حق، همگی، در حق دارندگان سهام عادی نسبت به حقوق باقی مانده منعکس می‌شود. ولی حتی اگر حقوق بستانکاران، دارندگان سهام ممتاز و دارندگان سهام عادی را هم به صورت جداگانه طبقه‌بندی نماییم، باز هم از دیدگاه تئوری واحد تجاری، همه اینها را حق می‌نامند.

دیدگاه مبتنی بر حقوق باقی مانده در فاصله بین تئوری مالکیت و تئوری واحد تجاری قرار می‌گیرد. از این دیدگاه، معادلهٔ حسابداری به صورت زیر در می‌آید: ***حقوق باقی مانده = حقوق خاص ـ دارایی‌ها.*** حقوق خاص شامل ادعاهای بستانکاران و حقوق صاحبان سهام ممتاز می‌شود. ولی در برخی از موارد که زیان‌های شرکت سنگین و یا شرکت به ورطهٔ ورشکستگی افتاده است، امکان دارد حقوق سهامداران عادی از بین برود و دارندگان سهام ممتاز یا دارندگان اوراق قرضه در گروهی قرار گیرند که نسبت به مقادیر باقیمانده دارای حق باشند.

هدف از دیدگاه مبتنی بر ***حقوق باقیمانده*** این است که به دارندگان سهام عادی اطلاعات بهتری ارائه کرد تا آنها بتوانند بدان وسیله در مورد سرمایه‌گذاری‌ها تصمیم بگیرند. یک شرکت سهامی که دارای عمر نامحدود است، ارزش جاری سهام عادی به انتظاراتی بستگی دارد که مربوط به سودهای تقسیمی آینده

است. سودهای تقسیمی آینده، هم به نوبهٔ خود به انتظارات زیر بستگی دارد: انتظار نسبت به کل دریافت‌ها منهای تعهدات مربوط به قراردادهای خاص، پرداخت‌ها به دارندگان حقوق خاص و شرایط مربوط به سرمایه‌گذاری مجدد (سرمایه‌گذاری مجدد سودهای حاصل در شرکت). همچنین از طریق توجه کردن به روند ارزش حقوق باقی مانده (که بر مبنای ارزش جاری تعیین شود) می‌توان ارزش سرمایه‌گذاری‌ها را تعیین کرد.

معمولاً تصور بر این بود که دارندگان سهام عادی در باقیمانده سود شرکت و خالص دارایی‌ها (پس از انحلال) دارای حق می‌باشند. از آنجا که معمولاً صورت‌های مالی بر مبنای امکان انحلال شرکت تهیه نمی‌شوند، اطلاعاتی که در مورد حقوق باقی مانده ارائه می‌شود، می‌توانند برای پیش‌بینی سودهای تقسیمی متعلق به دارندگان سهام عادی (که شامل سود تقسیمی حاصل از انحلال هم می‌شود) مورد استفاده قرار گیرند. صورت سود و زیان یا مجموع صورت سود و زیان و صورت سود انباشته می‌توانند سودی را که در دسترس دارندگان حق نسبت به مقادیر باقی مانده تعلق می‌گیرد (پس از تأمین ادعاهای اولیه، که شامل دارندگان سهام ممتاز به سود شرکت می‌شود) نشان دهند. در ترازنامه باید حقوق سهامداران عادی را جدا از حقوق دارندگان سهام ممتاز و حقوق دارندگان حق ویژه گزارش کرد. صورت جریان‌های نقدی هم باید نشان‌دهندهٔ وجوه نقدی باشد که در دسترس شرکت است و می‌تواند بدان وسیله سود متعلق به سهامداران عادی را پرداخت و سایر نیازها را تأمین نماید.

در مورد دیدگاه مبتنی بر حقوق باقی مانده روش دیگر این است؛ از آنجا که براساس فرض تداوم فعالیت شرکت، دارندگان سهام عادی چنین ادعایی نسبت به شرکت دارند؛ هرگاه سود تقسیمی اعلام شود آنها حق دریافت آن را پیدا خواهند کرد و از این رو حق نسبت به باقی مانده سرمایه هیچگاه به دارندگان سهام عادی تعلق نخواهد گرفت (زیرا شرکت برای همیشه ادامه حیات خواهد داد). از این رو، سرمایه‌ای که در وهلهٔ نخست به وسیلهٔ دارندگان سهام عادی پرداخت شده است و سود انباشته در زمرهٔ حقوقی قرار می‌گیرد که به خود شرکت تعلق دارند. توجه کنید که دیدگاه مزبور مشابه دیدگاه مبتنی بر ***واحد تجاری*** است که هنگام بحث درباره سود سهمی مورد توجه قرار می‌گیرد.

ولی، از دیدگاه محاسبهٔ سود هر سهم مفهوم حقوق باقی مانده دارای معنی دیگری می‌شود؛ می‌توان آن را از این دیدگاه مورد توجه قرار داد که تئوری ارزش باقی مانده گسترش یابد. ***اوراق بهادار باقی مانده***[1] را بدین گونه تعریف می‌کنند: معادل سهام عادی که شامل اوراق قرضه و سهام ممتاز قابل تبدیل به سهام عادی می‌شوند و نیز برگ اختیار خرید سهام عادی که به اوراق قرضه الصاق می‌شود. تحت شرایط خاصی دارندگان این دسته از اوراق بهادار صاحب همان نوع حقوقی می‌شوند که به دارندگان سهام عادی

1. *Residual security*

تعلق می‌گیرد، از این رو، آنها نسبت به **حقوق باقی مانده** نیز دارای حق مشخصی می‌شوند. افشای اطلاعات مربوط به **حقوق *باقی مانده بالقوه*** و رقیق شدن سود سهام از جمله مطالبی است که در بخش سود هر سهم در فصل ۲۳ مورد بحث قرار خواهیم داد.

تئوری شرکت‌های سهامی

تئوری شرکت‌های سهامی دیدگاهی گسترده‌تر از تئوری واحد تجاری ارائه می‌کند، ولی از دیدگاه گسترده و امکان کاربرد این تئوری، نمی‌توان تعریف دقیقی ارائه کرد. از دیدگاه ***تئوری واحد تجاری*** سازمان به عنوان یک واحد اقتصادی جداگانه مورد توجه قرار می‌گیرد که اصولاً در جهت تأمین منافع دارندگان **حقوق** فعالیت می‌نماید، در حالی که از دیدگاه ***تئوری شرکت‌های سهامی*** شرکت سهامی به عنوان یک نهاد اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد که در جهت تأمین منافع بسیاری از گروه‌های ذی‌نفع فعالیت می‌کند. از یک دیدگاه گسترده، گروه‌های ذی‌نفع شامل سهامداران و بستانکاران، کارکنان، مشتریان و نهادهای دولتی به عنوان مقام تدوین‌کنندگان قوانین مالیاتی و نهادهای تدوین‌کننده مقررات و سرانجام عمومی مردم می‌شود. از این رو، می‌توان از یک دیدگاه باز این تئوری را یک ***تئوری اجتماعی از حسابداری*** دانست.

این دیدگاه در مورد شرکت، برای شرکت‌های سهامی بزرگ و نوین کاربرد بسیار زیادی دارد، زیرا آنها ناگزیرند به اثرات ناشی از اقدامات خود بر روی گروه‌های مختلف و کل جامعه توجه کنند. از دیدگاه حسابداری این بدان معنی است که مسئولیت یک گزارش درست و مناسب تنها در برابر سهامداران و بستانکاران نیست، بلکه ارائه کنندگان این نوع گزارشات در برابر بسیاری از سایر گروه‌ها و مردم مسئولیت دارند. در این زمان شرکت‌های سهامی بزرگ نمی‌توانند فقط در جهت تأمین منافع سهامداران فعالیت کنند و نمی‌توان
چنین فرض کرد که نیروهای رقابتی الزاماً تأمین منافع سایر گروه‌ها را توجیه می‌کنند. کارکنان، به ویژه از مجرای اتحادیه‌های کارگری با استفاده از داده‌های حسابداری ادعاهای خود را برای افزایش حقوق یا افزایش مزایای دیگر مطرح می‌نمایند. مشتریان و نهادهای قانون‌گذاری همواره به ***منصفانه*** **بودن** تغییر قیمت‌ها علاقه نشان داده‌اند و دولت هم به اثرهای ناشی از تغییر قیمت‌ها بر وضع کلی سیستم اقتصادی توجه می‌نماید.

دیدگاه مبتنی بر ارزش افزوده، بحث فصل ۱۰، مهم‌ترین دیدگاه درباره سود است که از زاویهٔ مسئولیت‌های اجتماعی شرکت مورد توجه قرار می‌گیرد. کل ارزش افزوده (به وسیله شرکت) عبارت است از ارزش بازار کالاها و خدماتی را که شرکت تولید می‌کند منهای ارزش کالاها و خدماتی که شرکت خریداری می‌نماید (و از شرکت‌های دیگر به این شرکت منتقل می‌شود). از این رو، سود ناشی از ارزش

افزوده شامل همه پرداخت‌ها به سهامداران به صورت سود تقسیمی، بهره به بستانکاران، دستمزد و حقوق به کارکنان، مالیات به سازمان‌های دولتی و سودی می‌شود که شرکت انباشته می‌نماید (سود انباشته). همچنین دیدگاه مبتنی بر کل ارزش افزوده شامل استهلاک هم می‌شود، ولی این یک دیدگاه مبتنی بر ناخالص محصول (و نه دیدگاه مبتنی بر سود خالص) است.

عبارت **سود خالص شرکت**[1] بدان گونه که جامعه حسابداری آمریکا در بیانیهٔ ۱۹۵۷ به کاربرد نسبت به مفهوم ارزش افزوده دارای یک مفهوم محدودتر است.[۷] علاوه بر سود خالص سنتی متعلق به سهامداران، این دیدگاه در مورد سود خالص شرکت شامل هزینه‌های بهره و مالیات بر سود هم می‌شود. از این رو، آن به دیدگاه مبتنی بر ***واحد تجاری*** نزدیکتر است. گنجاندن مالیات بر سود در سود خالص شرکت ناشی از این دیدگاه می‌شود که مبلغ مزبور از جانب سهامداران به دولت پرداخت می‌شود. اگر براساس تئوری واحد تجاری، مالیات بر سود یک قلم هزینه دوره است (بدان گونه که پیشینیان ابراز کردند) نباید آن را در سود خالص شرکت گنجانید. اگر در مورد سود مفهومی گسترده‌تر موردنظر است، سود خالص شرکت باید شامل پرداخت‌هایی که به سایر گروه‌های ذی‌نفع در شرکت می‌شود نیز بشود.

از دیدگاه تئوری شرکت‌های سهامی جایگاه سود انباشته مشابه جایگاهی است که آن در تئوری واحد تجاری دارد. در هر یک از این دیدگاه‌ها سود انباشته نشان‌دهنده بخشی از حقوق صاحبان سهام است و به گروه‌هایی تعلق می‌گیرد که نسبت به ***حقوق باقی مانده*** دارای حق می‌باشند و یا آن نشان‌دهنده حقوق تقسیم نشده است (یعنی حقوقی که شرکت نسبت به خود دارد). در تئوری واحد تجاری این جایگاه مورد توجه زیادی قرار می‌گیرد، ولی در تئوری شرکت‌های سهامی سودی که دوباره در شرکت سرمایه‌گذاری می‌شود، الزاماً در زمرهٔ منافعی قرار نمی‌گیرد که فقط به سهامداران که نسبت به ***حقوق باقی مانده*** دارای حق هستند، تعلق گیرد. سرمایه‌ای که برای حفظ جایگاه شرکت در بازار، افزایش تولید یا بهره‌وری و یا ترویج و گسترش آن مورد استفاده قرار گیرد، الزاماً فقط به سهامداران منافعی نمی‌رساند. در واقع، امکان دارد که اگر سودهای تقسیمی آینده افزایش نیابد، سهامداران از این رهگذر هیچ نفعی نبرند.

تئوری وجوه

در تئوری وجوه مسئله رابطه مشخصی که در تئوری مالکیت و در تئوری واحد تجاری اقدام به شخصیت بخشیدن به شرکت می‌شود و آن را به عنوان یک واحد حقوقی یا اقتصادی (تصنعی) می‌شناسند، مطرح نیست. بلکه، در تئوری وجوه یک واحد عملیاتی و مبتنی بر فعالیت در کانون توجه

1. Enterpise net income

حسابدار قرار می‌گیرد. این حوزه از فعالیتها یا دیدگاه‌های مزبور که آن را وجوه می‌نامند شامل گروهی از دارایی‌ها و تعهدات مربوطه و سرانجام محدودیت‌هایی می‌شود که نشان‌دهنده فعالیت‌های اقتصادی خاص می‌گردد.

تئوری وجوه براساس این معادله قرار دارد: **دارایی‌ها = محدودیت بر دارایی‌ها**. دارایی‌ها نشان‌دهندهٔ خدمات آینده به وجوه یا واحد عملیاتی هستند. بدهی‌ها نشان‌دهندهٔ محدودیت‌هایی بر دارایی‌های خاص یا دارایی‌های عمومی (از وجوه) می‌باشند. مبلغ سرمایه‌گذاری شده نشان‌دهندهٔ محدودیت‌های قانونی یا محدودیت‌های مالی در استفاده از دارایی‌ها است؛ یعنی، مبلغ سرمایه‌گذاری شده باید دست نخورده حفظ شود، مگر اینکه برای به پول نقد تبدیل کردن بخشی یا تمام آنها اختیار خاصی کسب شده باشد (البته با رعایت موارد استثنا). حتی پرداخت بخشی از مبلغ سرمایه‌گذاری شده به صورت نقد، مستلزم این است که اطلاعات کامل افشا شود. تخصیص سود انباشته بیانگر محدودیت‌هایی است که به وسیله مدیریت، به وسیله بستانکاران یا به وسیله مقررات قانونی اعمال می‌شود. همچنین سود انباشتهٔ تخصیص نیافته هم نشان‌دهنده محدودیت‌هایی است که اعمال می‌شود (محدودیتی که بر مبنای آن دارایی‌ها باید برای هدف‌های خاص و تعیین شده مورد استفاده قرار گیرند). از این رو، تمام حقوق صاحبان سهام نشان‌دهندهٔ محدودیت‌هایی هستند که به وسیلهٔ عوامل قانونی، مفاد مقررات، تصمیمات مدیریتی، مالی یا مسائل مربوط به رعایت حقوق یکسان، اعمال می‌شوند.

در نهادهای دولتی و غیرانتفاعی تئوری وجوه بیش از جاهای دیگر مفید واقع می‌شود. برای مثال، متداول‌ترین کاربرد این تئوری در دانشگاه است که برای امور خاص صندوق‌هایی تشکیل می‌دهند [حساب‌های مستقلی در نظر می‌گیرند]، مانند صندوق اعانه‌ها، صندوق وام دانشجویان، صندوق ساخت و ساز، شرکت تعاونی دانشگاه و فعالیت‌های جاری آموزشی هر یک از این صندوق‌ها دارای دارایی‌های خاص و محدود شده برای تأمین هدف‌های خاص است. ولی تئوری وجوه در زمینه‌های خاصی، در درون شرکت‌های سهامی یا حتی در سازمان‌هایی که بزرگتر از سازمان‌های حقوقی هستند، کاربرد دارد. نمونه‌هایی از کاربرد مستقیم این تئوری در وجوه استهلاکی برای گزارشات مالی، حسابداری شعبه‌ها یا واحدهای مستقل سازمانی و یا حسابداری برای اموال، زمین و مستقلات (و تراست‌ها) است. همچنین، تهیه صورت‌های مالی تلفیقی هم یک نمونه از کاربرد تئوری وجوه است که حالت گسترش یافتهٔ تئوری *واحد اقتصادی* می‌باشد. همچنین می‌توان تئوری وجوه را در سایر زمینه‌های حسابداری مالی به کار برد؛ برای مثال، می‌توان تئوری وجوه را در فرایند تفکیک دارایی‌های ثابت از دارایی‌های جاری و جداسازی آنها از حقوق صاحبان سهام مورد استفاده قرار داد.

اگرچه در اجرای تئوری وجوه می‌توان بر مفهوم سود تمرکز کرد، ولی در گزارشات مالی در این دیدگاه در کانون توجه قرار نمی‌گیرد. در صورت حساب وجوه، شرحی از عملیات وجوه، به شیوه‌ای روشن‌تر ارائه می‌شود. صورت‌های مالی اصلی صورت‌های خلاصه شده از آمار متعلق به منابع و

مصارف وجوه می‌باشند. یک صورت حساب سود (البته اگر چنین صورت حسابی تهیه شود) به صورت وجوه الصاق می‌شود و صورت وجوه بیانگر وجوه حاصل از عملیات می‌باشد. اگرچه تئوری وجوه تنها تأمین‌کنندهٔ منافع هیچ گروه خاصی نمی‌باشد، ولی همه گروه‌های ذی‌نفع باید بتوانند اطلاعات مورد خواست و نظر خود را در صورت‌های مالی مشاهده کنند. همانند تئوری شرکت‌های سهامی این تئوری از نظر تأمین منافع گروه‌های خاص خنثی می‌باشد [منافع هیچ گروه خاصی را تأمین نمی‌نماید].

موضع هیئت استانداردهای حسابداری مالی

هنگامی که بحث حقوق صاحبان سهام مطرح شد، هیئت استانداردهای حسابداری که آن را به صورت زیر تعریف کرده بود: منافع و حقوق باقی مانده در دارایی‌های واحد تجاری پس از کم کردن بدهی‌ها، موضعی انتخاب کرد که ***تئوری حقوق باقی مانده*** را تایید می‌نمود.[۸] این هیئت در مورد سازمان‌های غیرانتفاعی تفاوت بین دارایی‌ها و بدهی‌ها را ***خالص دارایی‌ها*** نامید و مدعی شد که این دو عبارت را می‌توان به جای هم به کار برد.[۹] همان گونه که پیش از این در بحث از ***پیش‌نویس نهایی*** به نام ***سرمایه*** (که برابر خالص دارایی‌ها است) یادآور شدیم و گفتیم آن نمی‌تواند خارج از موجودیت دارایی‌ها و بدهی‌ها و موجودیتی داشته باشد، زیرا آن چیزی جز حقوق و منافع باقی مانده نمی‌باشد.[۱۰]

دیدگاهی را که هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه کرد نمی‌تواند موجب شگفتی شود زیرا پیش از این هنگام بیان هدف‌های صورت‌های مالی، هیئت ابراز داشت که هدف ارائه اطلاعات به سرمایه‌گذاران، یا به صورتی دقیق‌تر، به دارندگان سهام عادی است. هیئت یادآور شد؛ هنگام مطرح شدن اوراق بهادار مختلط (پیوندی یا دورگه) که بخشی دارایی و بخشی بدهی است، این دیدگاه موجب بروز مسائلی خواهد شد و هیئت متن بیانیهٔ شماره ۱۴ از هیئت اصول حسابداری به نام ***حسابداری اوراق قرضه قابل تبدیل و انتشار اوراق قرضه با الصاق کردن برگ اختیار خرید سهام*** و بیانیهٔ شماره ۱۵ از همین هیئت به نام سود هر سهم را به عنوان نمونه‌هایی از مواردی که این گونه مسائل مطرح‌اند، ارائه کرد. هیئت چنین نتیجه گرفت؛ ***اوراق بهاداری که دارای ویژگی‌های دوگانه‌اند، در مرحلهٔ عمل، موجب بروز مسائلی می‌شوند که نمی‌توان این ویژگی‌های گوناگون را از هم تفکیک کرد و اطلاعات لازم را ارائه نمود*** (یعنی از نظر کاربرد موجب بروز مسئله می‌شوند و نه اینکه از دیدگاه چارچوب نظری در تعیین ارزش آنها مسئله‌ای به وجود آید).

خلاصه‌ای از تئوری‌های حقوق صاحبان سهام

با توجه به شرایط مختلف، روابط اقتصادی و هدف‌های حسابداری، چندین تئوری یا روش (در بحث از ماهیت یک شرکت سهامی و روابط یا فعالیت‌هایی را که باید گزارش کرد) می‌توانند دارای

اهمیت و اثرگذار باشد. از این رو، در حسابداری، از دیدگاه تئوری و عمل باید در مورد این تئوری‌ها روش گزینشی در پیش گرفت. روشی که بتوان بدان وسیله تئوری حسابداری را درک کرد، آن را توضیح داد و برای گسترش دادن این تئوری الگوهای منطقی ارائه کرد. ولی باید دقت لازم به عمل آورد که در هر موردی از منطقی‌ترین تئوری (در رابطه با حقوق صاحبان سهام) استفاده کرد و در کاربرد یک تئوری مشخص یا منحصر به فرد دارای ثبات رویه بود. برای مثال، نمی‌توان چنین استدلال کرد که سود یک واحد فرعی به حساب سرمایه‌گذاری‌های واحد تجاری اصلی اضافه شود (از دیدگاه مبتنی بر مالکیت) و از سوی دیگر استدلال کرد که واحد تجاری اصلی باید ارزش فعلی سهامی را که واحد تجاری به عنوان سود سهمی پرداخت می‌کند (تئوری واحد تجاری) گزارش نماید. ولی کاربرد دیدگاه مبتنی بر مالکیت در مورد واحدهای تجاری که به صورت مالکیت انفرادی (شرکت خصوصی) هستند و همزمان با آن کاربرد دیدگاه مبتنی بر واحدهای تجاری (تئوری واحد تجاری) در مورد شرکت‌های سهامی که در حد متوسط هستند و در همین زمان کاربرد ***تئوری شرکت‌های سهامی*** در مورد شرکت‌های سهامی بسیار بزرگ به مفهوم نقض ثبات رویه نخواهد بود.

پرسش‌های این بخش

۱. منشأ *تئوری مالکیت* در کجا قرار داشت؟
۲. رابطه تئوری ***حقوق باقی مانده*** را با رابطهٔ ***تئوری واحد تجاری*** بیان نمایید.
۳. از چه دیدگاه‌هایی ***تئوری شرکتهای سهامی*** در مقایسه با ***تئوری واحد تجاری*** گسترده‌تر می‌باشد؟
۴. تفاوت بین ***تئوری وجوه*** و ***تئوری شرکتهای سهامی*** را بیان کنید.
۵. شما کدام تئوری را برتر می‌دانید؟ چرا؟

طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهام در مالکیت انفرادی و شرکتهای تضامنی

در یک مالکیت انفرادی (شرکت خصوصی) همه حقوق مالکیت به صورت یک مبلغ (سرمایه) ارائه می‌شود. با توجه به *تئوری مالکیت* این حق نشان‌دهنده مالکیت مالک شرکت است. هیچ نیازی نیست که این سرمایه را به طبقه‌های دیگر تقسیم و گزارش کرد، زیرا در مورد مقدار سرمایه‌گذاری یا برداشت از شرکت، برای مالک، هیچ محدودیتی وجود ندارد. همچنین ورای ادعاهای بستانکاران واحد تجاری هیچ ادعای دیگری وجود ندارد. در صورت انحلال یا ورشکستگی بستانکاران می‌توانند دارایی‌های شخصی

مالک شرکت را مصادره کنند، که در چنین حالتی بین مبلغی که به صورت دائمی سرمایه‌گذاری شده و سود شرکت که دوباره سرمایه‌گذاری می‌شود تفاوت عمده‌ای وجود ندارد. ولی، این بدان معنی نیست که نباید بین سرمایه و سود فرق قائل شد. سود را در دوره‌های زمانی مشخص محاسبه می‌کنند و در پایان دوره آن را به حساب سرمایه می‌افزایند. رویدادهای مالی در سرمایه (برداشت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بعدی) را به صورت مستقیم در حساب سرمایه منظور می‌کنند؛ سرانجام همه این تغییرات را در یک صورت جداگانه [صورت سرمایه] ارائه می‌نمایند.

در شرکت تضامنی حقوق مالکان مشابه حقوق مالک شرکت‌های خصوصی است، با این تفاوت که در آنجا سرمایه را برحسب میزان مالکیت هر شریک گزارش می‌کنند. برای اعمال کنترل بر برداشت‌ها یا الزام به رعایت مفاد قرارداد مربوط به برداشت‌ها برای هر یک از شریکان یک حساب برداشت جداگانه در نظر می‌گیرد. ولی معمولاً در پایان دوره این حساب‌ها را در حساب سرمایه می‌بندند، از این رو در مورد منبع تأمین سرمایه هیچ طبقه‌بندی به وجود نمی‌آید.

در این صورت، آیا طبقه‌بندی سرمایه بر مبنای میزان مالکیت شریکان چه مزیتی دارد؟ نخست باید به این واقعیت توجه کرد که طبقه‌بندی فقط میزان مالکیت در خالص دارایی‌های شرکت را نشان می‌دهد. حق هر یک از شریکان در سود شرکت براساس مفاد شراکت نامه تعیین می‌شود، ولی حساب‌های سرمایه نمی‌توانند حقوق خاص هر یک از شریکان را، هنگام انحلال شرکت نشان دهند (فقط در موارد غیرعادی که در فرایند انحلال هیچ سود یا زیانی وجودنداشته باشد، حقوق شریکان مشخص می‌شود). اگر سود و زیان بر مبنای حساب‌های سرمایهٔ شریکان به نسبتی غیر از نسبت ماندهٔ حساب‌های سرمایه تخصیص یابد، امکان دارد مبلغ نهایی متعلق به هر یک از شریکان با منافع یا میزان مالکیت آنها در شرکت (پیش از انحلال) متفاوت باشد. از این رو، اصولاً حساب سرمایه نقطهٔ آغازی است برای تعیین مقدار دارایی که هنگام انحلال شرکت وجود دارد (مگر اینکه تمام یا بخشی از سود را بر مبنای ماندهٔ حساب‌های سود تخصیص دهند). بستانکاران هیچ توجهی به مانده‌های حساب سرمایه شریکان نمی‌نمایند (هیچ علاقه‌ای به این مقادیر ندارند)، زیرا مجموع آنها به افراد مشخص تعلق دارد و نیز این افراد مالک دارایی‌های شخصی خود می‌باشند و هر یک از آنها در برابر همه بدهی‌های شرکت تضامنی مسئول شناخته می‌شود.

طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهام

روابط بین یک شرکت سهامی، سهامداران و بستانکاران بسی بیش از روابط موجود در یک واحد تجاری که به صورت مالکیت انفرادی یا شرکت تضامنی است، مطرح می‌باشد. از این رو، این صورت‌های مالی در مورد روابط مزبور باید اطلاعات بیشتری ارائه کنند (در مقایسه با اطلاعات مورد

انتظار از صورت‌های مالی سازمان‌هایی که رسمیت کمتری دارند). به هر حال، اطلاعاتی که به صورت سنتی، ارائه می‌شود مبتنی بر مفروضات خاصی است که بر مبنای روابط قانونی و اقتصادی (و نه بر مبنای یک تجزیه و تحلیل کامل از نیازهای استفاده‌کنندگان مختلف از صورت‌های مالی) قرار دارد. در نتیجه، اغلب در طبقه‌بندی اقلام بخش حقوق صاحبان سهام سعی می‌شود تا هدف‌های مشخصی تأمین شود و از این رو، در طبقه‌بندی‌های سنتی هیچ یک از هدف‌ها به صورتی مناسب تأمین نمی‌شود.

در طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهام مهم‌ترین هدف این است که در مورد کارآیی و حوزه اعمال کنترل مدیریت به سهامداران، سرمایه‌گذاران، بستانکاران و سایر گروه‌های ذی‌نفع اطلاعاتی ارائه کرد. در این طبقه‌بندی‌ها باید در مورد منافع اقتصادی گذشته و آینده گروه‌هایی که دارای حقوق خاص و گروه‌هایی که دارای منافع اقتصادی در شرکت هستند (مانند کارکنان، مشتریان و سازمان‌های دولتی) اطلاعاتی ارائه کرد. برای اینکه بتوان این هدف‌ها را تأمین کرد، صورت‌های مالی باید در موارد زیر اطلاعاتی ارائه نمایند:

۱. منابع تأمین سرمایه شرکت.
۲. محدودیت‌های قانونی در بازپرداخت سرمایه‌های شرکت به سهامداران.
۳. محدودیت‌های قانونی، قراردادی، مدیریتی و مالی بر فرایند پرداخت سود تقسیمی به سهامداران کنونی و آینده.
۴. اولویت طبقه‌های مختلف سهامدار (هنگام انحلال بخشی یا کل شرکت).

در مطالبی که در پی می‌آیند درباره هر یک از این هدف‌های خاص بحث خواهیم کرد و این طبقه‌بندی‌ها را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

منابع تأمین سرمایه: طبقه‌بندی

در ترازنامه‌ای که براساس ساختار سنتی حسابداری تهیه می‌شود یکی از هدف‌های عمده در طبقه‌بندی این است که حقوق صاحبان سهام را بر مبنای منابع تأمین سرمایه طبقه‌بندی می‌کنند. مهم‌ترین منابع تأمین حقوق صاحبان سهام عبارت‌اند از:

۱. مبالغی که سهامداران پرداخت می‌کنند.
۲. مازاد سود خالص به سود پرداختی به سهامداران (سود انباشته در شرکت).
۳. مبالغ اهدایی از جانب دیگران (غیر از سهامداران).

شرحی از منابع تأمین سرمایه می‌تواند مفید و ارزنده باشد، زیرا آن در مورد توسعه تاریخی شرکت اطلاعاتی ارائه خواهد کرد. همچنین آن بیانگر این است که آیا شرکت منابع مالی برای رشد خود را از منابع داخلی و یا از منابع خارجی تأمین کرده است.

در ترازنامه‌های سنتی حقوق صاحبان سهام در چهار گروه یا طبقه قرار می‌گرفت، آنها عبارت بودند از: سرمایهٔ سهمی یا سهام، مازاد سرمایهٔ پرداخت شده نسبت به ارزش اسمی یا ارزش اعلام شده (صرف سهام)، تعیین ارزش مجدد سرمایه و سرانجام سود انباشته. یک چنین طبقه‌بندی می‌توانست فقط بخشی از هدف‌های مربوط به طبقه‌بندی اقلام برحسب منابع تأمین سرمایه را تأمین نماید. معمولاً سرمایه سهمی (سهام) و صرف سهام نشان‌دهندهٔ مبالغی بودند که به وسیلهٔ سهامداران پرداخت می‌شدند. مورد استثنا مربوط به اقلام اهدایی می‌شد که در طبقهٔ صرف سهام گزارش می‌کردند.

یکی از نقاط ضعف روش طبقه‌بندی سنتی این است که اگر از محل سود انباشته مبالغی به حساب سهام منتقل می‌شد یا از محل انتشار سود سهمی یا روش‌های دیگری صرف سهام افزایش می‌یافت، این شیوهٔ طبقه‌بندی (براساس منابع تأمین سرمایه) مخدوش می‌شد. همچنین زمانی این شیوه طبقه‌بندی به اجرا در نمی‌آمد که شرکت اقدام به تجدید ساختار می‌نمود و یا سهام خزانه را دادوستد می‌کرد.

افشای اطلاعات در مورد سرمایه قانونی

در یک شرکت سهامی معمولاً سهامداران، به صورت شخصی، از بابت بدهی‌های شرکت هیچ مسئولیتی ندارند؛ بستانکاران فقط باید به دارایی‌های شرکت توجه کنند. اگر چنین وضعی (چنین شرطی) وجود نمی‌داشت، افراد نمی‌توانستند سهام شرکت را به راحتی در بازار نقل و انتقال کنند، ولی برای گنجاندن چنین شرطی، قانون‌گذاران چنین استنباط کردند که باید به گونه‌ای بستانکاران را در برابر مدیران، سهامداران یا بنیانگذاران شرکت‌های جدید، که گاهی رفتارهای ناهنجار دارند، مصون سازند. دادگاهها و نهادهای قانون‌گذاری برای مصون‌سازی بستانکاران در مورد مبلغ دارایی‌هایی را که می‌توان تحت شرایط عادی، و پیش از انحلال نهایی شرکت به صورت قانونی به سهامداران پرداخت کرد، محدودیت‌هایی اعمال کردند.[۱۱]

در بیشتر ایالت‌های آمریکا ***سرمایهٔ قانونی*** یا ***سرمایهٔ اعلام شده*** را به صورت زیر تعریف می‌نمایند: کل ارزش اسمی همه سهامی که به ارزش اسمی منتشر می‌شوند (پس از انتشار باطل نمی‌شوند) و کل ما به ازای دریافتی از بابت همه سهامی که بدون ارزش اسمی منتشر می‌شوند. ولی، در مورد سهام بدون ارزش اسمی، برخی از ایالت‌ها به مدیران یا سهامداران اجازه می‌دهند مقداری از ما به ازای دریافتی را به عنوان ***سرمایه اعلام شده*** و مقداری را به عنوان **صرف سهام** طبقه‌بندی و گزارش کنند. همچنین چند ایالت مقرر کرده‌اند که صرف سهام (مازاد بر ارزش اسمی) را در حساب ***سرمایه اعلام شده*** بگنجانند. در نتیجهٔ، در شرایط خاص نمی‌توان به درستی، مبلغ سرمایه قانونی را تعیین کرد. به طور کلی، شاید بتوان چنین فرض کرد که سرمایهٔ قانونی، دست کم، برابر است با ارزش اسمی سهام به اضافه ارزش اعلام شده سهامی که بدون ارزش اسمی می‌باشند. ولی در این مورد هم موارد استثنا وجود دارد (برای مثال،

دارایی‌های شرکت‌هایی که در زمینه منابع طبیعی فعالیت می‌کنند. این شرکت‌ها مالک دارایی‌هایی مانند معادن طلا یا چاه‌های نفت هستند که با گذشت زمان مستهلک می‌شوند.

در صورت‌های مالی کنونی اطلاعات مربوط به مقدار سرمایهٔ قانونی افشا نمی‌شود، اگر چه سهام و صرف سهام در طبقه‌های جداگانه قرار می‌گیرند. ولی از آنجا که این نوع تقسیم‌بندی‌ها در ایالت‌های مختلف متفاوت است، حتی افشای اطلاعات در مورد تعداد سهم منتشر شده و در دست مردم، از هر طبقه از سهام و ارزش اسمی آنها، بدان اندازه کافی نیست که خوانندگان بتوانند بدان وسیله کل سرمایه قانونی را محاسبه نمایند.

به سبب وجود تفاوت بین سرمایه قانونی و سرمایه‌ای را که در شرکت سرمایه‌گذاری کرده‌اند (از دیدگاه تأمین هدف‌های حسابداری و مالی) تجزیه سرمایهٔ شرکت به سهام و صرف سهام بیش از آنچه مفید شود موجب گمراهی خواهدشد. راه دیگر این است که در یادداشت پیوست صورت‌های مالی اطلاعات مربوط به مقداری راکه حسابداران به عنوان سرمایهٔ قانونی یا اعلام شده می‌دانند، افشا کرد و بدین وسیله این مسئله را روشن ساخت که تعیین سرمایه اعلام شده تصمیمی است که به وسیلهٔ دادگاه گرفته می‌شود، و اصولاً این موضوع یک مسئله حسابداری نمی‌باشد.

از دیدگاه نویسندگان کتاب، افشای اطلاعات در مورد سرمایه قانونی شرکت شاید در همه حالت‌ها (به جز در مورد شرکت‌های سهامی کوچک یا شرکت‌هایی که در آغاز مرحلهٔ فعالیت خود می‌باشند) ضروری نباشد. در شرکت‌های بزرگ و انتفاعی، معمولاً سرمایه قانونی بخش کوچکی از کل حقوق صاحبان سهام تشکیل می‌دهد. در چنین مواردی، معمولاً این موضوع روشن است که سود تقسیمی جاری و آینده به مبلغ سرمایه قانونی بستگی ندارد، از این رو، کل حقوق صاحبان سهام به عنوان سپری در می‌آید که بستانکاران را مصون می‌سازد و بستانکاران بیشتر بـه دارایی‌ها، میزان سودآوری و سیاست‌های مالی شرکت (در مقایسه با میزان سرمایه قانونی شرکت) تکیه می‌نمایند.

افشای اطلاعات در مورد اعمال محدودیت بر پرداخت سود

اطلاعاتی که در مورد تقسیم یا پرداخت سود موردنظر[1] از یک شرکت می‌شود همانند اطلاعاتی نیست که در مورد اعمال محدودیتهایی[2] بر فرایند پرداخت سود افشا مـی‌شود. اغلب، چنین فرض می‌شود که "سود تقسیمی" تعیین‌کننده "سود پرداختی" است، ولی معمولاً این شیوهٔ اندیشه نمی‌تواند قابل دفاع باشد. از این رو، طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهام و یادداشت‌های پیوست صورتهای مالی باید به گونه‌ای باشد که بتوان این دو را به راحتی از یکدیگر تفکیک کرد.

1. Intended
2. Restrictions

نخستین فرض عمومی این است که اگر پرداخت سود نقدی باعث می‌شود که خالص دارایی‌ها از کل سرمایهٔ پرداختی کمتر شود، نباید سود نقدی را پرداخت کرد، حتی اگر شرکت اجازه داشته باشد که از نظر قانونی بخشی یا کل صرف سهام [مازاد بر ارزش اسمی] را تقسیم نماید. این را نوعی خود کنترلی یا اعمال محدودیت بر خود می‌نامند و مبتنی بر دیدگاهی از حسابداری است که بتوان بدان وسیله مبلغ سرمایه‌گذاری شده در شرکت را از سود تفکیک کرد. اگر قرار باشد سود از محل صرف سهام پرداخت شود، اصول حسابداری مقرر می‌کند که این اطلاعات را در قالب اعمال پرداخت سود تقسیمی از محل دارایی افشا شود (یعنی برگرداندن اصل سرمایه و نه بازده سرمایه). همچنین ***قانون شرکت‌های الگو*** نیز افشای این اطلاعات را الزامی می‌نمایند؛ قانونی که بسیاری از ایالت‌های آمریکا آن را اعمال می‌کنند.

ولی نمی‌توان چنین فرض کرد که بخشی یا همه سود انباشته برای این است که آن را به صورت نقد (به عنوان سود نقدی) به سهامداران پرداخت کرد. در واقع، عنوان‌های کنونی این مبلغ ***سود انباشته*** چنین دیدگاهی را رد می‌کند. عنوان‌هایی مانند ***سود انباشته برای استفاده در شرکت*** یا به سادگی ***سود انباشته*** بدان معنی است که در زمان کنونی سودهایی که به عنوان سود تقسیمی به سهامداران پرداخت نشده، برای همیشه، در شرکت سرمایه‌گذاری شده است. دو دیدگاه زیر می‌توانند این استنباط از ***عنوان*** مربوطه را تایید کنند:

۱. سود تقسیم شده بیشتر شرکت‌های بزرگ با سود جاری، سود سال قبل و سود تقسیمی سال قبل همبستگی بسیار زیادی دارد؛ با تفاوت‌های بسیار اندکی که مشاهده می‌شود، اغلب شرکت‌ها می‌کوشند سود تقسیمی را به سود کسب شده شرکت در سال جاری محدود کنند و کمتر شرکتی از محل سود انباشته اقدام به پرداخت سود سال جاری می‌کند.

۲. در بیشتر شرکت‌هایی که به مرحلهٔ *بلوغ* یا رشد کامل رسیده‌اند، سود انباشته، بسیار بیش از مبلغی است که سهامداران، به صورت مستقیم سرمایه‌گذاری کرده‌اند. دست کم، آن درصد بزرگی از کل حقوق صاحبان را تشکیل می‌دهد. از این رو، سیاست‌های مالی شرکت نباید اجازه بدهد که سود سالانه از محل سود انباشته پرداخت شود. انجام دادن چنین کاری درست همانند این است که سود از محل سرمایه شرکت پرداخت شود. می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا سود سهمی را که شرکت‌ها به حساب سرمایه منظور می‌کنند به بیش از سرمایه قانونی یا اعلام شده می‌رسند؟

از آنجا که قرار دادن بخشی از حقوق صاحبان سهام زیر عنوان سود انباشته بدان معنی نیست که این مبلغ در آینده به عنوان سود تقسیمی پرداخت شود و حتی شرکت هم‌چنین قصد یا نیتی ندارد، بلکه هدف این است که اعلام شود، از دیدگاه قانونی، طبق قراردادها یا مسائل مالی بر پرداخت سود تقسیمی محدودیت‌هایی اعمال می‌شود. به هر حال باید دقت زیادی به عمل آید تا مبادا چنین استنباطی به وجود آید که سود انباشته محدود نشده احتمالاً در آینده به عنوان سود تقسیمی پرداخت خواهدشد.

تخصیص سود انباشته و کاربرد عنوان **تخصیص نیافته**[1] یا **آزاد**[2] می‌تواند گمراه‌کننده باشد. امکان دارد که سیاست‌های مالی یا مدیریتی موجب محدود شدن این وجوه شود. افشای این نوع اطلاعات از طریق یک یادداشت پیوست صورت‌های مالی می‌تواند تا حدی راه‌گشا باشد [این نوع عنوان‌ها کمتر موجب گمراهی شوند]. ولی باز هم این دیدگاه که امکان دارد از محل این حساب سود تقسیمی پرداخت شود، اعمال این نوع محدودیت‌ها نمی‌تواند معنی و مفهوم زیادی داشته باشد، به ویژه اگر فقط بخش کوچکی از کل سود انباشته محدود شود. از این رو،امکان دارد طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهام (و بر مبنای احتمال پرداخت) سود یا سود انباشته به صورت یک هدف درآید. پرداخت از محل سود تقسیمی یا سود انباشته نباید بر طبقه‌بندی اقلام تشکیل‌دهندهٔ حقوق صاحبان سهام (از نظر منابع تأمین سرمایه) اثر بگذارد یا فرایند طبقه‌بندی را مخدوش نماید. از این دیدگاه، نویسندگان کتاب بر این باورند؛ زمانی که مبالغی از سود انباشته به حساب سرمایه [مبالغی که برای همیشه سرمایه‌گذاری شده‌اند] انتقال می‌یابد، آن را زیر عنوان جدیدی به نام **سود انباشته انتقالی به سرمایه پرداخت شده**[3] گزارش نمایند. این کار باعث می‌شود که بتوان به شیوه‌ای راحت‌تر بر مبنای منابع تأمین سرمایه اقلام را طبقه‌بندی و گزارش کرد و از سوی دیگر اطلاعات مربوط به محدودیت‌هایی که بر پرداخت سود تقسیمی اعمال می‌شود، اعلام نمود.

قراردادهای مربوط به سهام ممتاز یا امتیازهایی را که شرکت برای دارندگان این دسته از سهام یا گروه‌های دیگری از سهامداران قائل می‌شود و در مواردی به آنان حق تقدمی بالاتر از دارندگان سهام عادی می‌دهد، می‌تواند بر محدودیت‌هایی که بر پرداخت‌ها به سهامداران عادی می‌شود، اثر بگذارد و یا نوع محدودیت‌ها را تعیین نماید. طبقه‌بندی سنتی بخش حقوق صاحبان سهام به گونه‌ای نیست که در مورد این نوع محدودیت‌ها اطلاعاتی افشا نماید. سود تقسیمی سال‌های پیش و متعلق به سهام ممتاز را نمی‌توان به عنوان سود انباشته تخصیص یافته گزارش کرد، زیرا طبق **تئوری واحد تجاری** همه سهامداران در یک طبقه یا گروه قرار می‌گیرند. از دیدگاه **تئوری باقی مانده** در صورتی تخصیص می‌تواند قابل قبول باشد، که اطلاعات مربوط به اعمال محدودیت بر پرداخت سود تقسیمی به دارندگان سهام عادی افشا شود. ولی همان گونه که پیش از این گفتیم، بهتر است که این اطلاعات را در پرانتز و در متن صورت‌های مالی یا به صورت یادداشتهای پیوست صورتهای مالی افشا کرد.

افشای اطلاعات در مورد محدودیت‌ها در پرداخت از محل سرمایه شرکت

همواره هنگام انحلال شرکت بستانکاران نسبت به سهامداران حق تقدم دارند و برخی از طبقات

1. Unappropriated
2. Free
3. Retained Earnings Transferred to Paid- in Capital

سهامداران هم نسبت به طبقه‌های دیگر حق تقدم دارند (که این اولویت‌ها در اساس‌نامه شرکت یا طبق قراردادهای خاص به وجود می‌آیند). هنگام انحلال شرکت دارندگان سهام ممتاز مبلغی برابر با ارزش اسمی یا ارزش اعلام شده هر سهم و گاهی با صرف سهام دریافت می‌نمایند. معمولاً سود سال‌های پیش سهام ممتاز را در این محاسبه می‌گنجانند (البته اگر سهام ممتاز از نوع جمع شونده باشند).

از این رو، حق دارندگان سهام ممتاز (هنگام انحلال شرکت) برحسب سرمایهٔ قانونی یا اعلام شده شرکت تعیین نمی‌شود. برای افشای سرمایه قانونی (و در این راستا افشای اطلاعات در مورد این نوع اولویت‌ها یا حق تقدم‌ها) باید اقلام را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت طبقه‌بندی کرد. ولی افشای این گونه اطلاعات تا چه اندازه می‌تواند اهمیت داشته باشد؟ اگر یک شرکت انتفاعی قصد انحلال ندارد، اولویت افراد، هنگام انحلال، نمی‌تواند اهمیت زیادی داشته باشد. و حتی اگر شرکت برای یک یا چند سال زیان آور بوده است، اولویت گروه‌های ذی‌نفع، هنگام انحلال نمی‌تواند اهمیتی داشته باشد، البته اگر خالص دارایی‌ها بسیار بیش از مبلغی باشد که به دارندگان سهام ممتاز تعلق خواهد گرفت). در چنین حالت‌هایی، سهامداران می‌توانند از طریق مطالعهٔ دقیق مطالب نوشته شده بر روی برگ سهم یا قراردادهای دیگر به میزان حقوق خود پی ببرند. اگر کل مبلغ متعلق به دارندگان سهام ممتاز، هنگام انحلال، درصد بالایی از کل خالص دارایی‌ها را تشکیل دهد و اگر این احتمال وجود داشته باشد که شرکت منحل خواهدشد، در آن صورت باید اطلاعات مزبور را در صورت‌های مالی افشا کرد.

حتی الزام افشای اطلاعات کامل درباره اولویت حق افراد، هنگام انحلال بدان معنی نیست که بتوان از طریق این طبقه‌بندی به بهترین روش از افشای این اطلاعات دست یافت. افشای اطلاعات (در متن صورت‌های مالی) و یادداشت‌های پیوست صورتهای مالی کافی است. ولی، اگر شرکت در آستانهٔ انحلال است و یا در حال برنامه‌ریزی برای انحلال خود می‌باشد، در آن صورت منبع اصلی تأمین سرمایه نمی‌تواند اهمیت زیادی داشته باشد و پرداخت‌های نهایی دارای بیشترین اهمیت هستند. از این رو، از آنجا که در یک چنین حالتی هدف گزارشگری تغییر نمی‌کند، طبقه‌بندی هدف‌ها هم نباید تغییر کند. تئوری حقوق باقی مانده می‌تواند فرایند گزارش نمودن اطلاعات مربوط به حقوق صاحبان سهام را تحت‌الشعاع قرار دهد.

خلاصه

از دیدگاه نویسندگان کتاب در مورد طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهام بر مبنای منابع تأمین سرمایه، محدودیت‌های قانونی، پرداخت سود یا اعمال محدودیت بر آن و پرداخت بخشی یا تمام مبلغ سرمایه‌گذاری شده (سرمایه اولیه) نمی‌توان دارای ثبات رویه شد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی کار را بدانجا کشانید که با صدایی بلند فریاد برآورد که آیا باید برای همیشه این نوع طبقه‌بندی را فراموش

کرد یا خیر. هیئت مزبور، چندی بعد این پرسش را مطرح کرد... آیا می‌توان در صورت‌های مالی حقوق مالکان را طبقه‌بندی کرد یا خیر، و اگر می‌توان چنین عمل نمود از نظر سرمایه‌گذاران، بستانکاران و سایر کسانی که از صورت‌های استفاده می‌کنند، مفیدترین روش کدام است؟[۱۲]

پیش از این هنگام بحث در مورد این مسئله گفتیم که طبقه‌بندی سرمایه (آنچه سرمایه‌گذاری شده) و سود انباشته بر مبنای سرمایه تعهد شده و سرمایه تعهد نشده فقط می‌تواند از دیدگاه حسابداری معقول یا منطقی باشد، ولی واقعیت این است که در بیشتر شرکت‌های بزرگ، سود انباشته بخش بسیار بزرگی از سرمایه (آنچه سرمایه‌گذاری شده) تشکیل می‌دهد، بدون اینکه از جانب هیئت مدیره (در این مورد خاص) اقدامی به عمل آمده باشد. از این رو، دیدگاه نویسندگان کتاب این است که با توجه به ساختار سنتی حسابداری منطق حکم می‌کند که طبقه‌بندی بر مبنای منابع تأمین سرمایه انجام شود. و از طریق نقل و انتقال وجوه از سود انباشته به سرمایه (مبلغ سرمایه‌گذاری شده) نباید ترکیب منابع تأمین سرمایه را بر هم زد. مبالغی که بدین گونه نقل و انتقال می‌یابند باید به صورت سود انباشته (که پیش از این به حساب سرمایه، منظور شده‌اند) درآیند.

بهتر است سرمایه قانونی را گزارش نمود، البته اگر این کار باعث مخدوش شدن شیوه طبقه‌بندی اقلامی که بر مبنای منبع تأمین سرمایه تنظیم شده‌اند، بشود. اعمال محدودیت‌ها در مورد پرداخت سود خالص و تنظیم اولویت‌ها نسبت به دارایی‌ها (در صورت انحلال شرکت) را باید در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی و یا در پرانتز (در متن صورت‌های مالی) ارائه کرد. تاکید بر طبقه بندی براساس منابع تأمین سرمایه باعث می‌شود که اطلاعات مربوط به منبع وجوه برای پرداخت به سهامداران افشا شود. یعنی پرداخت‌ها باید از منابع زیر باشند:

۱. پرداخت سود جاری.
۲. کاهش دادن سود انباشته تعهد نشده.
۳. کاهش دادن سود انباشته که به حساب سرمایه منظور شده است.
۴. پرداخت از محل سرمایه‌ای که سهامداران در شرکت سرمایه‌گذاری کرده‌اند یا از سایر منابع.

به هر حال می‌توان اطلاعات مربوط به منابع تأمین سرمایه را به شیوه‌ای روشن‌تر در یک صورت جریان‌های نقدی ارائه کرد. همان گونه که ***کمیتهٔ گزارشگری خارجی متعلق به (جامعه) حسابداری آمریکا*** اعلام کرد، در ترازنامه بخش متعلق به حقوق صاحبان سهام، از نظر اهمیت، جهت تأمین نیازهای اطلاعاتی سرمایه‌گذاران و بستانکاران به صورت نسبی، سترون است.[۱۳] یکی از مشکلات عمده در طبقه‌بندی مزبور این است که آن باقی مانده یا خالص دارایی‌ها است و مقدار آن در سایهٔ شیوهٔ تعیین ارزش دارایی‌ها و مقدار بدهی‌ها تعیین خواهدشد. به هر حال، اطلاعات مربوط به روابط جاری و آینده یا بالقوهٔ طبقات مختلف دارندگان حق (در بلندمدت) می‌تواند از نظر قضاوت در مورد حقوق جاری یا

آینده هر یک از بستانکاران و سهامداران دارای اهمیت باشد.

پرسش‌های این بخش

۱. هدف اصلی طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام چیست؟
۲. طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام می‌تواند سه نوع اطلاعات افشا نماید. آنها را برشمارید.
۳. عبارت یا اصطلاح *سرمایه قانونی* را تعریف کنید.
۴. تفاوت بین افشای اطلاعات در مورد تقسیم سود موردنظر و افشای اطلاعات در مورد اعمال محدودیت‌ها بر محتوای پرداخت سود نقدی را بیان نمایید.

صورت‌های مالی تلفیقی

اگر شرکتی مالک بیشترین سهام یک یا چند شعبه مربوطه باشد و بر آن کنترل اعمال کند، از طریق ترکیب داده‌های مالی و ارائه صورت‌های مالی تلفیقی برای کل شرکت می‌تواند اطلاعات مفیدی ارائه کند و افراد هم می‌توانند با مراجعه به این نوع صورتهای مالی اطلاعات ارزنده‌ای به دست آورند. تا چندی پیش بندهای ۲ و ۳ از خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری، شماره ۵۱ (۱۹۵۹) مقررات مربوط به تهیه و ارائه صورت‌های مالی ارائه می‌کردند. در بند نخست از خبرنامهٔ مزبور نوشته شده بود:

شرط اعمال کنترل در امور مالی شرکت به وسیله حداکثر مالکیت در سهام (با حق رای) تعیین می‌شود، و به طور کلی، مالکیت یک شرکت، مستقیم یا غیرمستقیم، یا مالکیت بیش از ۵۰ درصد سهام با حق رای انتشار یافته و در دست مردم (متعلق به یک شرکت) حالتی به وجود می‌آورد که باید صورت‌های مالی تلفیقی ارائه کرد.

در بند دوم این خبرنامه جنبه‌های احتیاطی افزایش یافت:

در مورد یک واحد فرعی یا گروهی از واحدهای فرعی یک شرکت بهتر است (ترجیح داده می‌شود) که صورت‌های مالی جداگانه یا صورت‌های مالی ترکیبی ارائه شود، البته اگر اطلاعات مالی درباره فعالیت‌های خاص این واحدهای فرعی به گونه‌ای باشد که سهامداران و بستانکاران واحد تجاری اصلی اطلاعات بیشتری ارائه کنند (در مقایسه با گنجاندن این واحدهای فرعی در صورت‌های مالی تلفیقی). برای مثال، در مورد یک واحد فرعی که یک بانک یا یک شرکت بیمه است و یا شرکت تأمین مالی می‌باشد باید

صورت‌های مالی جداگانه ارائه شوند، زیرا در چنین مواردی واحد تجاری اصلی و سایر واحدهای فرعی در زمینه عملیات تولیدی فعالیت می‌کنند.

یک چنین عبارت یا گفتار، به اصطلاح، ناهمگن باعث شد که بسیاری از شرکت‌ها در مورد برخی از واحدهای فرعی خود صورت‌های مالی تلفیقی ارائه نکنند. برای مثال، شرکت جنرال موتورز، صورت‌های مالی یک واحد فرعی به نام GMAC را در صورت‌های مالی تلفیقی نگنجانید، زیرا مدعی شد که واحد تجاری اصلی یک شرکت تولیدی است، ولی واحد تجاری فرعی مزبور یک شرکت تأمین مالی می‌باشد. استاندارد شماره ۹۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی درصدد برآمد بند شماره ۳ از خبرنامهٔ شماره ۵۱ [خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری] را اصلاح کند و مورد استثنای *ناهمگن* را حذف کرد. در زمان کنونی همه شرکت‌هایی که واحد تجاری اصلی مالک ۵۰ درصد یا بیشتر از سهام آن می‌باشند باید در صورت‌های مالی شرکت تجاری اصلی تلفیق شوند. تنها موارد استثنا مربوط به شرایط موقت و شرایطی است که به سبب اعمال کنترل‌های دولت خارجی، واحد تجاری اصلی نتواند فعایت‌های واحد فرعی را به شیوه‌ای اثربخش تحت کنترل داشته باشد.

اگرچه تصور بر این است گروه شرکت‌هایی که صورت مالی تلفیقی ارائه می‌کنند، از نظر اقتصادی، یک واحد مشخص می‌باشند، ولی با توجه ویه‌های حسابداری که در زمینهٔ تلفیق‌ها به اجرا درمی‌آیند این دیدگاه در مورد شرکت‌هایی که مالک درصد کمتری از واحدهای فرعی هستند، نمی‌تواند صادق باشد. چنین به نظر می‌رسد که در این مورد نمی‌توان از یک تئوری منحر به فرد، مانند تئوری مالکیت، تئوری واحد تجاری یا تئوری وجوه استفاده کرد و بتوان بدان وسیله، از دیدگاه منطقی، در مورد تلفیق‌ها از یک نوع ثبات رویه برخوردار شد. گذشته از این، طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام نتوانسته است یک الگوی منطقی و با ثبات (دارای ثبات رویه) ارائه کند. درواقع، در این زمینه از دیدگاه حسابداری، روش واحد یا یکسانی وجود ندارد که در نتیجه برای طبقه‌بندی یا توافق در مورد هدف‌های اصلی طبقه‌بندی اقلام بتوان از یک مبنای منطقی استفاده کرد. در بخش‌هایی که در پی می‌آید، به صورتی مفصل، در این باره بحث می‌کنیم.

روش‌های تلفیق

شرح تفصیلی شیوهٔ تلفیق شرکت‌ها در کتاب‌های درسی ***حسابداری پیشرفته*** ارائه می‌شوند. در این بخش فقط یک تحقیق پیمایشی به صورت خلاصه ارائه می‌نماییم. هدف ایجاد انگیزه درباره بحث در مورد تلفیق شرکت‌هاست.

در بسیاری از موارد چند واحد فرعی در یک واحد تجاری اصلی (شرکت مادر) ترکیب می‌شوند، و از دیدگاه حسابداری این اقدام دارای پیچیدگی نمی‌باشد. ولی هنگام بحث درباره انواع مختلف ترکیب‌ها

مسائل پیچیده‌ای مطرح می‌شوند. دریک سطح گسترده دو شرکت یا تعداد بیشتری از شرکت‌ها دارایی‌ها و بدهی‌های خود را ترکیب می‌کنند. تفاوت بین دو روش (ساده و پیچیده) را در نمودار ۲-۲۲ ارائه کرده‌ایم.

در این نمودار فرض می‌شود که یک واحد تجاری اصلی بخشی از سهام شرکت دیگر را خریده است. فرض کنید که شرکت مزبور بیش از ۵۰ درصد سهام شرکت را خریده است و در این حالت بین واحد تجاری اصلی و واحد تجاری فرعی یک رابطه خاص به وجود می‌آید. اگر واحد تجاری اصلی صاحب همه سهام شرکت دیگر نباشد، گروه دیگری که اقلیت نامیده می‌شوند، صاحب بقیه سهام شرکت مزبور خواهند بود. اکثریت سهام را MI و اقلیت سهام را mi نامیده‌ایم. سرمایه‌گذاری‌های واحد تجاری اصلی در واحد تجاری فرعی برابر است با قیمت پرداختی از بابت این سهام. این عدد برابر است با ارزش دفتری سهام (MI) به اضافهٔ صرف سهام (PR). با توجه به این نوع تلفیق، می‌توان درباره چندین موضوع بحث کرد ما بحث خود را بر ستون‌های یک تا سه متمرکز می‌نماییم.

نخست توجه کنید، همچنان که ستون (۳) نشان می‌دهد، همه سایر دارایی‌های واحد فرعی به همه دارایی‌های واحد تجاری اصلی اضافه می‌شوند (بدون توجه به میزان مالکیت واحد تجاری اصلی در واحد فرعی). به همین شیوهٔ همه بدهی‌های واحد فرعی به همهٔ بدهی‌های واحد تجاری اصلی اضافه می‌شوند (بدون توجه به میزان نسبی مالکیت واحد تجاری اصلی در واحد فرعی). در اجرای این قاعدهٔ کلی دو مورد استثنا وجود دارد:

نمودار ۲-۲۲ فرایند ادغام

	(۱) واحد تجاری اصلی	(۲) واحد فرعی	(۳) تلفیق شده (بدون تعدیل)	(۴) تلفیق شده (تعدیل شده)
دارایی‌ها غیر از سرمایه‌گذاری‌ها	A+r	a	A+a+r	A+a
سرمایه‌گذاری در واحد فرعی	MI+Pr		MI+Pr	
سرقفلی				Pr
بدهی‌ها	L	l+r	L+l+r	L+l
مالکیت اندک				mi
حقوق صاحبان سهام	OE	MI+mi	OE+MI+mi	OE

مورد استثنای نخست این است که بدهی‌ها نشان‌دهنده دادوستدی است که بین شرکت‌های تلفیقی انجام می‌شود و این اقلام یکدیگر را خنثی می‌کند. در این مورد، ما فرض کرده‌ایم که واحد تجاری اصلی مبلغی به واحد فرعی وام داده است. در ستون (۴) نتیجهٔ این رویدادهای مالی که یکدیگر را خنثی می‌کنند، نشان داده‌ایم.

مورد استثنای دوم این است که سرمایه‌گذاری واحد تجاری اصلی MI (ارزش دفتری بخشی از این سرمایه‌گذاری) با ارزش ویژه واحد تجاری فرعی، MI (میزان مالکیت در واحد تجاری فرعی) خنثی می‌شود. در نتیجه حساب حقوق صاحبان سهام تلفیقی OE به اضافه mi خواهد بود. همچنین مازاد بهای تمام شده سرمایه‌گذاری نسبت به ارزش دفتری (یعنی Pr) در حساب واحد تجاری تلفیق شده زیر عنوان سرقفلی نوشته می‌شود. همان گونه که در فصل‌های پیش گفتیم، این سرقفلی باید حداکثر ظرف ۴۰ سال مستهلک شود و در نهایت این مبلغ مازاد از بین برود.

حالا توجه کنید که بخش حقوق صاحبان سهام شرکت تلفیق شده در این مرحله (OE + mi) نشان‌دهندهٔ میزان مالکیت همه گروه‌های ذی‌نفع است. به ویژه آن ترکیبی از مالکیت سهامداران عمده با سهامداران خرده پا (اقلیت) می‌باشد. روش متداول این است که بخش حقوقی صاحبان سهام شرکت تلفیق شده را به دو بخش اکثر سهامداران و سهامداران جز طبقه‌بندی می‌نمایند. در مورد حل گزارش کردن سهام گروه اقلیت (در ترازنامه) روش‌های مختلف وجود دارد. برخی از شرکت‌ها آن را به عنوان بخشی از حقوق صاحبان سهام، برخی دیگر به عنوان بدهی و سرانجام عده‌ای آن را به عنوان یک وارده در ترازنامه (بین بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام) گزارش می‌کنند. در ستون (۴) بدین گونه عمل شده است. دراین‌باره مطالب بیشتری ارائه خواهیم کرد.

در نتیجهٔ این تلفیق تصویری از بدهی‌ها و دارایی‌های ترکیب شده در ستون (۴) ارائه شده است. توجه کنید که عدد متعلق به مازاد بهای تمام شده به صورت ثبت اصلاحی ارائه شده است. از این دیدگاه که باید دارایی‌ها را بر مبنای قیمت خرید گزارش کرد، روش متداول این است که هر یک از اقلام دارایی‌های واحد فرعی که دارای هویت مشخص و جداگانه باشد بر مبنای ارزش بازار (که در زمان خرید به بیش از ارزش دفتری می‌رسد)، تعیین ارزش می‌شود. این تجدید ارزش که در سال پس از خرید انجام می‌شود بر مبنای مازاد بهای تمام شده مستهلک شده قرار دارد. برای توضیح این مطلب نمونه‌ای از شیوهٔ تعیین ارزش مجدد در زمان خرید شرکت دیگر، ارائه کرده‌ایم.

برای ساده شدن مطلب، فرض کنید واحد تجاری فرعی دارای یک نوع دارایی می‌باشد. دارایی مزبور به صورت ساختمان با ارزش دفتری ۵۰ هزار دلار است. همچنین آن نشان‌دهندهٔ حقوق صاحبان سهام واحد فرعی است. و باز فرض کنید که واحد تجاری اصلی مالک کل واحد فرعی می‌باشد. واحد تجاری اصلی این واحد فرعی را به مبلغ ۱۲۰ هزار دلار خرید، و بدین گونه طبق برآوردهای انجام شده ارزش

بازار ساختمان ۹۰ هزار دلار می‌شود. مازاد ارزش بازار ساختمان نسبت به ارزش دفتری آن به ۴۰ هزار دلار می‌رسد که چون به حساب سرمایه منظور شود ارزش سرقفلی به ۳۰ هزار دلار خواهد رسید. این مبلغ اضافی را می‌توان به عنوان یک قلم دارایی نامشهود منظور کرد (نشان‌دهندهٔ مکان مناسبی است که شرکت در آن جا قرار دارد).

حالا فرض کنید که واحد تجاری اصلی با سرمایه‌گذاری ۱۲۰ هزار دلاری توانست مالک ۶۰ درصد سهام واحد فرعی شود. این بدان معنی است که ارزش کل واحد فرعی ۲۰۰ هزار دلار بوده است. همانند مورد پیش، ارزش دفتری ساختمان ۵۰ هزار دلار و ارزش بازار برآوردی آن ۹۰ هزار دلار است. ولی واحد تجاری فرعی مالک فقط ۶۰ درصد از ساختمان است، البته از دیدگاه ارزش دفتری که سهام شرکت به صورت نسبی به ۳۰ هزار دلار می‌رسد. از این رو، چنین استدلال می‌شود که فقط ۶۰ درصد مازاد ارزش بازار نسبت به ارزش دفتری را باید به حساب دارایی اضافه کرد. به بیان دیگر، سهم واحد تجاری اصلی از ساختمان به مبلغ ۳۰ هزار دلار به اضافه ۶۰ درصد، ۴۰ هزار دلار (یعنی ۵۴ هزار دلار) تعدیل یا اصلاح می‌شود. باید بخش متعلق به سهامداران خرده‌پا (اقلیت) که دارای ارزش دفتری ۲۰ هزار دلار است به آن اضافه کرد. بدین گونه کل ارزش ساختمان به مبلغ ۷۴ هزار دلار گزارش می‌شود. در نتیجه سرقفلی به مبلغ ۶۶ هزار دلار گزارش خواهد شد که برابر است با ۱۲۰ هزار دلار سرمایه‌گذاری منهای سرمایه‌گذاری واحد تجاری اصلی در ارزش دفتری واحد فرعی، ۳۰ هزار دلار، منهای مبلغ تخصیص یافته، ۲۴ هزار دلار. این دو نمونه را در نمودار ۳-۲۲ ارائه کرده‌ایم.

در نمودار ۳-۲۲ باید به دو نکته اصلی توجه کرد. نکته نخست این است که حساب حقوق صاحبان سهام شرکت تلفیق شده دارای تغییراتی به میزان سهم اکثریت سهامداران نخواهد بود. نکته دوم این است که ارزش دارایی‌های واحد فرعی به میزانی برابر با درصد مالکیت اکثریت سهامداران تغییر نخواهد کرد. اگر F نشان‌دهنده ارزش بازار دارایی‌ها باشد، رابطه جبری به صورت زیر درخواهد آمد:

ارزش دارایی‌های واحد فرعی در ترازنامهٔ شرکت تلفیقی =

(ارزش دفتری - ارزش بازار) × درصد میزان مالکیت اکثریت + ارزش دفتری دارایی

روش دیگر بدین گونه است:

$$\text{ارزش تعدیل یا اصلاح شده} = a\ \frac{MI}{(MI+mi)} \times (f - a)$$

در بخش بعد در مورد مفهوم این رابطه مطالبی ارائه می‌نماییم.

نمودار ۲۲-۳ تعیین ارزش مجدد دارایی‌های واحد فرعی

	(۱) واحد *تجاری اصلی*	(۲) واحد *فرعی*	(۳) *تلفیق شده* *(۱۰۰ درصد)*	(۴) *تلفیق شده* *(۶۰ درصد)*
دارایی‌ها غیر از مبلغ سرمایه‌گذاری	۵۰۰,۰۰۰ دلار	۵۰,۰۰۰دلار	۵۹۰,۰۰۰دلار	۵۷۴,۰۰۰دلار
سرمایه‌گذاری در واحد فرعی	۱۲۰,۰۰۰			
سرقفلی			۳۰,۰۰۰	۶۶,۰۰۰
بدهی‌ها	۰	۰	۰	۰
میزان مالکیت گروه اقلیت				۲۰۰۰۰
حقوق صاحبان سهام	۶۲۰,۰۰۰	۵۰,۰۰۰	۶۲۰,۰۰۰	۶۲۰,۰۰۰

ماهیت و هدف تلفیق‌ها

در *خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری* شمارهٔ ۵۱ (دربارهٔ منشا و شیوهٔ اعمال کنترل ناشی از تلفیق شرکت‌ها چنین بیان شده است:

> هدف صورت‌های مالی تلفیقی این است که بیش از هر چیز منافع سهامداران و بستانکاران واحد تجاری اصلی، نتیجهٔ عملیات و موضع مالی واحد تجاری اصلی و واحدهای فرعی به عنوان یک گروه (یک شرکت منحصر به فرد با تمام شعبه‌ها یا واحدهای مستقل متعلق به آن) ارائه شود.

تأمین چنین هدفی بدین معنی است که ما باید از زاویهٔ روابط قانونی شرکت‌ها به آنها نگاه کنیم و شرکت را به عنوان یک واحد اقتصادی منحصر به فرد مورد توجه قرار دهیم. تاکید بر میزان مالکیت سهامداران، منافع آنها و بستانکاران در واحد تجاری اصلی و گنجاندن گروه‌های اقلیت باعث می‌شود که از هدف اصلی فاصله گرفته شود. اگر در واقع کل شرکت به عنوان یک واحد اقتصادی در نظر گرفته شود، براساس **تئوری شرکت‌های سهامی**، باید میزان منافع همه گروه‌های ذی‌نفع همسنگ شود و یا اینکه **تئوری واحد تجاری** بسط داده شود که در برگیرندهٔ کل واحد اقتصادی (و نه فقط یک واحد قانونی از واحد تجاری اصلی) شود.

ترازنامهٔ تلفیقی. در ترازنامه، شیوهٔ عمل بدین‌گونه است که طبقات جداگانه دارایی‌ها و بدهی‌های واحد تجاری اصلی و واحدهای فرعی با هم جمع شوند تا بتوان بدان وسیله صورت‌های مالی کل

شرکت (به عنوان یک واحد) ارائه کرد. با حذف همه تعهدات بین شرکت‌ها و افزودن همه دارایی‌ها و بدهی‌ها به یکدیگر، از گروه تصویری ارائه می‌شود که یک واحد تجاری مشاهده خواهدشد. ولی برای رعایت دیدگاه مبتنی بر ***واحد تجاری*** باید صورت‌های مالی تلفیقی ارائه کرد و تجدیدنظر در ارزش دارایی‌های واحد فرعی نه تنها شامل مازاد پرداختی به وسیله واحد تجاری اصلی بلکه دربرگیرندهٔ میزان مالکیت گروه اقلیت در این افزایش ارزش می‌شود.[۱۵]

در زمان خرید فقط بهای تمام شده دارایی اهمیت دارد، زیرا آن می‌تواند در مورد ارزش بهترین مدرک یا شاهد ارائه نماید. هنگامی که فقط درصدی از سهام شرکت خریداری شود، باید بهای تمام شده درصد خریداری شده را به عنوان شاهدی برای تعیین کل ارزش شرکت مورد استفاده قرار داد. با توجه به مثال پیش، اگر ۶۰ درصد سهام واحد فرعی (به وسیلهٔ واحد تجاری اصلی، به مبلغ) ۱۲۰ هزار دلار خریداری شود، کل ارزش شرکت تلفیقی، بر مبنای مبلغی که واحد تجاری اصلی پرداخت کرده است به ۲۰۰ هزار دلار خواهد رسید. ارزش بازار ساختمان ۹۰ هزار دلار است. بنابراین چرا کل ارزش بازار ساختمان ثبت و گزارش نشود؟ این کار باعث خواهد شد که حساب دارایی‌ها به ۵۹۰ هزار دلار برسد که نشان‌دهنده کل ارزش بازار دارایی‌های خریداری شده است. حساب سرقفلی به ۱۱۰ هزار دلار خواهد رسید که در نتیجه ارزش دارایی نامشهود باقی مانده و متعلق به سهامدار عمده به ۶۶,۰۰۰ دلار خواهد رسید (یعنی، ۲۴,۰۰۰ ـ ۳۰,۰۰۰ ـ ۱۲۰,۰۰۰) و ارزش دارای نامشهود متعلق به سهامداران اقلیت یا خرده‌پا به ۴۴ هزار دلار (یعنی ۱۶,۰۰۰ ـ ۲۰,۰۰۰ ـ ۸۰,۰۰۰) خواهد رسید. کل دارایی‌های شرکت بدین گونه درمی آید که ۶۲۰ هزار دلار به سهامدار عمده و ۸۰ هزار دلار به سهامداران خرده‌پا یا اقلیت تعلق می‌گیرد. نتیجه کار با سیاست کلی مربوط به گنجاندن کل ارزش همه دارایی‌ها و بدهی‌ها در صورت‌های مالی تلفیقی سازگار است.

صورت سود و زیان تلفیقی. برای تهیه صورت سود و زیان تلفیقی هم از ***تئوری شرکت‌های سهامی*** استفاده می‌شود. خرید بین شرکت‌ها و سود بین دو شرکت به طول کامل منتفی می‌شود و سایر فروش‌ها و هزینه‌ها ترکیب می‌شوند تا فعالیتهای کل شرکت (به عنوان یک واحد تجاری) نشان دهند. ولی در موردی که سود یا زیان کل شرکت فقط به سهامدار عمده تخصیص یابد با دیدگاه ارائه شده در آن تئوری سازگار نخواهد بود. روش دیگر این است که سود یا زیان بین شرکت‌ها به صورتی متناسب براساس میزان مالکیت اکثریت و اقلیت سهامداران (هنگامی که واحد فرعی گزارشات مالی ارائه می‌کند) سرشکن شود، ولی باید اذعان کرد که این روش هم بدون ضابطه است.

در کاربرد روش متعارف باز هم ***تئوری شرکت‌های سهامی*** نقض می‌شود، زیرا بیشتر شرکت‌ها برای محاسبه سود خالص تلفیقی سهم اقلیت را از کل سود کم می‌کنند. از این رو، سود خالص نمی‌تواند سود کل شرکت (به عنوان یک واحد تجاری) باشد، ولی فقط همان بخش از سود به سهام متعلق به اکثریت

(سهامدار عمده) تعلق می‌گیرد. نمی‌توان عددی راکه سود نهایی نشان می‌دهد به راحتی تفسیر کرد، به ویژه اگر سهم اقلیت به صورت یک عدد منفی ناشی از زیان خالص واحد فرعی باشد. آن نشان‌دهنده میزان حق در سود خالص نمی‌باشد، زیرا گروه‌های اکثریت یا اقلیت دارای اولویت (در بخش حقوق صاحبان سهام) نمی‌باشند. مقدار سود تقسیمی متعلق به سهامدار عمده نمی‌تواند اطلاعات مفیدی ارائه کند، زیرا امکان دارد واحد تجاری اصلی سود تقسیمی پرداخت کند و این در حالی است که واحدهای فرعی زیان آور بوده‌اند و یا عکس داستان وجود داشته باشد. از این رو، چنین استنباط می‌شود که سود خالص تلفیقی نشان‌دهنده حق مالکیت سهامداران واحد تجاری اصلی در سود کل شرکت می‌باشد. ولی باز هم این دیدگاه با دیدگاه ناشی از ***تئوری واحد تجاری*** یا ***تئوری شرکت‌های سهامی*** مغایر است. شاید بهتر این باشد که نخست سود کل شرکت ارائه شود و سپس اطلاعات مربوط به میزان مالکیت اکثریت و اقلیت سهامداران، به صورت جداگانه، ارائه گردد.

طبقه‌بندی بخش حقوق سهام شرکت‌های تلفیقی

در مورد طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام شرکت‌های تلفیقی، در صورت‌های مالی منتشر شده، نه تنها همگونی یا همسانی وجود ندارد، بلکه هدف‌های خاص این صورت‌های مالی هم قابل درک نیست. آیا هدف افشای اطلاعات در مورد سرمایه قانونی اعلام شده، منابع تأمین سرمایه یا پرداخت از محل سود یا سرمایه است؟ در مطالب بعدی به مسائلی می‌پردازیم که در رابطه با هدف طبقه‌بندی اقلام (در بخش حقوق صاحبان سهام شرکت‌های تلفیقی) مطرح است.

افشای اطلاعات مربوط به سرمایه قانونی. تردیدی نیست که اگر صورتهای مالی هر شرکتی به صورت جداگانه ارائه شود، در مقایسه با صورت‌های مالی تلفیقی، در مورد پرداخت سود از محل سرمایه قانونی و میزان مصون سازی بستانکاران (از دیدگاه قانونی) می‌توان اطلاعات را به شیوه بهتر و روشن‌تری ارائه کرد. بستانکاران یک واحد فرعی باید به هر یک از صورت‌های مالی آن واحد از این دیدگاه نگاه کنند که بتوان بدان وسیله سرمایه قانونی مربوطه و رابطه آن با بستانکاران را تعیین کرد (البته اگر بتوان چنین رابطه‌ای را در این صورتهای مالی مشاهده نمود). بدیهی است که بستانکاران واحدهای فرعی هیچ‌گاه نسبت به دارایی‌های واحد تجاری اصلی ادعایی ندارند. ولی بستانکاران واحد تجاری اصلی با بررسی صورت‌های مالی هر یک از شرکت‌های فرعی متعلق به واحد تجاری اصلی می‌توانند را رابطهٔ خاص خود را با سهامداران و سایر بستانکاران تعیین نمایند، زیرا آنها از نظر ادعا نسبت به دارایی‌های واحد فرعی، در ردهٔ دوم قرار می‌گیرند، ولی از نظر ادعا نسبت به دارایی‌های واحد تجاری اصلی اولویت نخست دارند. از این رو، هنگام طبقه‌بندی اقلام تشکیل‌دهنده حقوق صاحبان سهام در شرکت‌های تلفیقی، ارائه اطلاعات درباره سرمایه قانونی و حقوق بستانکاران نمی‌تواند به صورت یکی

از هدف‌های اصلی درآید. با وجود این، بسیاری از شرکت‌ها، برحسب سنت، اقلام ترازنامه تلفیقی را بر مبنای ارزش اسمی سهام منتشر شده جدا از صرف سهام ارائه می‌کنند، بدین امید که این اطلاعات بتواند مفید واقع شود.

افشای اطلاعات دربارهٔ منابع تأمین سرمایه. شاید متداول‌ترین هدف در طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام در ترازنامهٔ این باشد که درباره منابع تأمین سرمایه اطلاعاتی افشا شود. مشاهدهٔ عنوان‌هایی که بیانگر بخش‌های مختلف ترازنامه تلفیقی است، مانند *منابعی که سرمایه از آنجاها تأمین شد* یا *تأمین از محل* ... چندان غیرعادی نیست. به ویژه در همه این موارد، طبقه‌بندی فقط به منبع تأمین سرمایه محدود نمی‌شود. محدودیت‌های اعمال شده بر روی طبقه‌بندی اقلام مشابه محدودیت‌هایی است که در مورد طبقه‌بندی اقلام (از نظر منابع تأمین سرمایه) در شرکت‌های غیرتلفیقی مشاهده می‌شود. ولی در صورت‌های مالی تلفیقی محدودیت‌های بیشتری وجود دارد.

نخست، در بیشتر موارد، سرمایهٔ تأمین شده به وسیله سهامداران عمده به صورت سهام (سهام سرمایه‌ای) و صرف سهام واحد تجاری اصلی ارائه می‌شود. ولی سرمایه‌ای که به وسیله سهامداران جزء یا اقلیت تأمین شده است در بخش بدهی‌ها یا به صورت یک قلم جداگانه بین بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام گزارش می‌شود. معمولاً این مبلغ نشان‌دهنده میزان مالکیت سهامداران جزء در کل حقوق صاحبان سهام واحدهای فرعی است، ولی آن نیز یکی از منابع تأمین سرمایه برای کل شرکت است، درست همانند سرمایه‌ای که به وسیلهٔ سهامداران واحد تجاری اصلی تأمین شده است.

دومین محدودیتی که بر طبقه‌بندی منابع سرمایه (به روش سنتی) اعمال می‌شود این است که مبلغ سرمایهٔ تأمین شده از محل سود انباشته رابه صورتی روشن گزارش نمی‌کنند. از یک سو، میزان مالکیت خرده پا یا گروه اقلیت بر مبنای منابع سرمایه تامین شده به وسیله سهامداران و سود انباشته (برای واحد فرعی)، به صورت جداگانه، گزارش نمی‌شود. همچنین میزان حقوق گروه اقلیت در سود انباشته (در تاریخ تلفیق) و میزان حقوق آنها در سود انباشته (از زمان تلفیق) به صورت تفکیک شده ارائه نمی‌شود. از سوی دیگر، مبلغ سود انباشته ترازنامه تلفیقی نشان‌دهنده کل سود خالص واحد تجاری اصلی است که از زمان تشکیل شرکت کسب شده است (به استثنای مبالغی که به حساب سرمایه تأمین شده ـ سهام ـ و صرف سهام انتقال یافته است). آن فقط نشان‌دهنده حقوق اکثریت در سود خالص واحدهای فرعی است که از زمان تلفیق انباشته شده است. از این رو، سود انباشته مندرج در ترازنامه تلفیقی بیانگر یک منبع همگن یا متجانس از سرمایهٔ تأمین شده نمی‌باشد.

یک راه‌حل پیشنهادی این است که هنگام طبقه‌بندی اقلام بخش ترازنامهٔ تلفیقی برای هدف مربوط به منابع تأمین سرمایه اهمیت بیشتری در نظر گرفت و در بخش سرمایهٔ تأمین شده ترازنامه تلفیقی حقوق گروه اقلیت در کل حقوق صاحبان سهام در تاریخ تلفیق نشان داد و سود انباشته را به یکی از دو

روش زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. مبلغی که از محل سود انباشته واحد تجاری اصلی از زمان تشکیل شرکت کسب شده است.
۲. سود انباشته واحد فرعی از تاریخ تلفیق (بدون توجه به حق گروه اکثریت و اقلیت در سود انباشته واحدهای فرعی)[۱۶].

افشای اطلاعات درباره تقسیم سود. در شماره ۵۱ از خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری گفته شد که صورت‌های مالی تلفیقی به گونه‌ای تهیه و ارائه می‌شوند که منابع سهامداران و بستانکاران واحد تجاری اصلی تأمین شود و هدف این است تا میزان حقوق نسبی گروه‌های ذی‌نفع در شرکت تلفیقی نشان داده شود. ولی فقط زمانی اطلاعات مربوط به میزان مالکیت گروه‌های ذی‌نفع می‌تواند اهمیت داشته باشد که صورت حساب بتواند درباره امکان پرداخت سود و پرداخت از محل سرمایه اطلاعاتی ارائه نماید. یعنی آن باید نشان‌دهندهٔ اطلاعات در مورد مبالغی باشد که در رابطه با حقوق طبقات مختلف سهامداران که تقسیم خواهدشد. ولی، روش سنتی، برای طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهامن در ترازنامهٔ تلفیقی، نمی‌تواند در مورد امکان پرداخت سود به عمده سهامداران و سهامداران خرده‌پا (گروه اقلیت) اطلاعاتی ارائه کند. اگر واحدهای فرعی زیان‌آور باشند، سود ناشی از شرکت‌های تلفیقی بین سهامداران عمده تقسیم خواهد شد، بدون اینکه چیزی از بابت سود تقسیمی به گروه‌های اقلیت پرداخت شود. از سوی دیگر، اگر سود خالص شرکت‌های تلفیقی، به طور کامل، از محل عملیات واحدهای فرعی به دست آید، امکان دارد مبلغ زیادی سود تقسیمی به سهامداران اقلیت پرداخت شود (پیش از اینکه سهامداران واحد تجاری اصلی بتوانند سود تقسیمی دریافت کنند).

همچنین در طبقه‌بندی سنتی در مورد حقوق طبقات مختلف سهامداران و سهم آنها از بابت سرمایه (در صورت تقسیم) افشا نمی‌شود. به طور کلی، هنگام انحلال شرکت، بستانکاران، نسبت به سهامداران اولویت یا حق تقدم دارند. ولی بستانکاران واحدهای فرعی نسبت به دارایی‌های واحد تجاری اصلی (به صورت جداگانه) هیچ ادعایی ندارند و از این رو اگر هدف این است که درباره این نوع اولویت یا حق تقدم اطلاعاتی افشا شود نیازی به ارائه اطلاعات در مورد بدهی‌های واحدهای فرعی به واحد تجاری اصلی (از نظر مجموع اوراق قرضه منتشر شده) نخواهد بود. ادعای بستانکاران واحد تجاری اصلی نسبت به دارایی‌های واحد فرعی در رده دوم قرار می‌گیرد، در همان سطحی که گروه اقلیت دارای ادعا هستند. شاید بر مبنای همین واقعیت باشد که منافع گروه اقلیت در گروه بدهی‌ها یا به عنوان یک قلم جداگانه بین بدهی‌ها و سرمایه (در ترازنامهٔ تلفیقی) ارائه می‌شود و نوع عمل را با دلیلی قوی توجیه می‌نمایند.

نتیجه. از این رو، ما می‌بینیم که در طبقه‌بندی سنتی حقوق صاحبان سهام در ترازنامه تلفیقی هدف این است که در مورد تقسیم سود و یا پرداخت از محل سرمایه اطلاعاتی ارائه شود، ولی رابطه متقابل

بین گروه‌های مختلف باعث می‌شود که میزان مفید بودن اطلاعات ناشی از این نوع طبقه‌بندی محدود شود. افشای اطلاعات در مورد سرمایه قانونی بسیار مشکل‌تر است. وجود چنین وضعی بیانگر این است؛ به استثنای زمانی که به نظر می‌رسد تجدید سازمان یا انحلال آن قطعی باشد، در بقیه موارد طبقه‌بندی اقلام بر مبنای منبع تأمین سرمایه می‌تواند با ساختارهای سنتی حسابداری سازگار باشد.

پرسش‌های این بخش

۱. در شمارهٔ ۵۱ از خبرنامهٔ تحقیقات حسابداری در مورد ترازنامه‌های تلفیقی چه مواردی استثنا شد و چرا؟

۲. شرکت الف مالک ۶۰ درصد سهام شرکت ب است. اگر سرمایه‌های ثابت دو شرکت الف و ب به ۱۰ میلیون دلار برسد در ترازنامهٔ تلفیقی از بابت دارایی‌های ثابت چه مبلغی گزارش خواهد شد؟

۳. چگونه امکان دارد تلفیق دو شرکت منجر به نتیجه‌هایی شود که الزاماً با هدف طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام سازگار نباشد؟

خلاصه

بخش حقوق صاحبان سهام نشان‌دهنده سهم افراد در واحد تجاری است. بدهی‌ها نشان‌دهنده حقوق بستانکاران در شرکت هستند، در حالی که سهام (آنچه در دست سهامداران است) نشان‌دهندهٔ حقوق سهامداران می‌باشد. ولی در روش‌های سنتی همواره واژه حقوق در مورد فقط حقوق مالکان مطرح بوده است.

در این سده و به ویژه در سال‌های کنونی، ماهیت حقوق *افراد* در *شرکت‌ها* مورد بحث زیادی بوده است. این بحث‌ها چندین منشا دارند. نویسندگان متون مدیریت همواره بر اهمیت مفهوم گسترده‌تر گروه‌های ذی‌نفع تاکید کرده‌اند (که مفهوم این واژه یاعبارت نسبت به مفهوم سهامداران گسترده‌تر است). وجود چنین وضعی باعث شد تا این پرسش مطرح شود؛ آیا سهامداران، در واقع مالک شرکت هستند و یا مناسب‌تر این است که واژهٔ حق را از دیدگاهی گسترده‌تر تعریف کرد. سازمان‌های تأمین مالی [اعتباردهندگان یا بانک‌ها] انواع گوناگون اوراق بهادار مختلط (دورگه یا پیوندی) عرضه کرده‌اند و ماهیت آنها به گونه است که نمی‌توان مشخص کرد که آیا آنها اوراق قرضه یا سهام می‌باشند. باز هم این پرسش مطرح می‌شود که در محتوای بازارهای مالی سده بیستم هنگام بحث درباره تئوری حقوق افراد در

شرکت‌ها نباید از ***تئوری شرکت‌های سهامی*** استفاده کرد بلکه باید از ***تئوری مالکیت*** استفاده نمود.

از یک دیدگاه، این موضوع مشخص است [نیازی به افشای آن نیست]. از دیدگاه دیگر، در مرحله عمل، آن اهمیت زیادی پیدا می‌کند، زیرا در رابطه با دیدگاه فرد به موارد زیر پرسش‌های زیادی مطرح می‌شود: شیوه توجه کردن به بهره، سود نقدی، سود سهمی، سهام خزانه و از این قبیل. به بیان دیگر، ارائه تعریفی از آنچه در محاسبهٔ سود خالص مورد توجه قرار می‌گیرد به این موضوع بستگی دارد که مقصود سود ***خالص متعلق به چه کسی*** مورد توجه است. در یک انتهای طیف، صورت سود و زیان براساس صورت ارزش افزوده (مطلب مورد بحث فصل ۱۰) قرار می‌گیرد.

پرسش‌های چند گزینه‌ای

۱. [M 88 # 3] شرکتی در اول ژانویهٔ ۱۹۸۷ یک واحد فرعی به صورت نقد خرید تا در خود ترکیب نماید. قیمت خرید از ارزش بازار خالص یکایک دارایی‌ها (با هویت مشخص) بیشتر شد. شرکت خریداری شده دارای تجهیزات و ماشین‌آلاتی بود که در تاریخ تلفیق (در شرکت دیگر) ارزش بازار آنها از ارزش دفتری بیشتر بود. در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷ ترازنامهٔ تلفیقی باید بیانگر اطلاعات زیر باشد:

الف. بخش مستهلک نشده مازاد ارزش، نسبت به ارزش دفتری تجهیزات، به عنوان بخشی از سرقفلی گزارش شود.

ب. بخش مستهلک نشده مازاد ارزش بازار تجهیزات نسبت به ارزش دفتری آنها به عنوان بخشی از دارایی‌های ثابت، گزارش شود.

پ. مازاد ارزش بازار نسبت به ارزش دفتری تجهیزات، به عنوان بخشی از دارایی‌های ثابت، گزارش شود

ت. مازاد ارزش بازار تجهیزات نسبت به ارزش دفتری آنها گزارش نشود، زیرا باید این مبلغ را در همان دوره به عنوان هزینه‌های جاری منظور کرد.

۲. [M 81 # 17] سرقفلی نشان‌دهنده مازاد بهای تمام شده یک شرکت خریداری شده نسبت به مبلغ زیر است:

الف. مجموع ارزش بازار تخصیص یافته به دارای‌های خریداری شده (با هویت مشخص) منهای بدهی‌های پذیرفته شده.

ب. مجموع ارزش بازار تخصیص یافته به دارایی‌های نامشهود منهای بدهی‌های پذیرفته شده.

پ. مجموع ارزش بازار تخصیص یافته به دارایی‌های نامشهود خریداری شده منهای بدهی‌های

پذیرفته شده.

ت. ارزش دفتری شرکت خریداری شد.

۳. [M 82 # 4] اصولاً صورت‌های مالی تلفیقی زمانی تهیه می‌شوند که شرکت یکی از اقدامات زیر انجام دهد:

الف. مبلغ سرمایه‌گذاری شده در شرکت دیگر را به روش ارزش ویژه منظور کند.

ب. مبلغ سرمایه‌گذاری شده در شرکت دیگر را به روش بهای تمام شده منظور کند.

پ. شرکت بتواند بر سیاست‌های مالی و عملیاتی شرکت دیگر ***اعمال نفوذ زیادی*** بنماید.

ت. شرکت از دیدگاه مالی بتواند بر شرکت دیگر اعمال کنترل نماید.

پرسش‌های تشریحی

تئوری‌های حقوق صاحبان سهام

۱. اغلب دیدگاه مبتنی بر ***واحد تجاری*** به عنوان مهم‌ترین دیدگاه در حسابداری مورد توجه قرار می‌گیرد، یعنی دیدگاهی که همه حسابداری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

الف. ۱) مقصود از ***واحد تجاری*** چیست؟ توضیح دهید.

۲) چرا دیدگاه واحد تجاری به عنوان یک دیدگاه زیربنایی مورد توجه قرار می‌گیرد که همه حسابداری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؟

ب. برای هر یک از موارد زیر بگویید که آیا می‌توان دیدگاه مبتنی بر واحد تجاری به کار برد؟ دراین‌باره بحث کنید و در هر مورد مثالی ارائه نمایید.

۱) واحدی که طبق قانون تشکیل یا تأسیس شود.

۲) بخش ***خط محصول*** یک شرکت.

۳. ترکیبی از واحدهای قانونی و (یا) بخش‌های ***خط محصول*** یک شرکت.

۴. همه فعالیت‌های یک مالک یا گروهی از مالکان.

۵. یک صنعت.

۶. سیستم اقتصادی ایالات متحدهٔ آمریکا.

۲. (می ۱۹۶۷) فرض کنید شما مسئول یک موسسه حسابرسی می‌باشید و یکی از صاحب کاران شما به نام شرکت سهامی روز می‌خواهد به سهامداران عادی سود سهمی به میزان ۵ درصد (سهام عادی) بدهد. معاون مالی شرکت دربارهٔ جنبه‌های حسابداری صدور چنین مجوزی از شما نظرخواهی

می‌کند و این نظرخواهی پیش از تشکیل جلسهٔ هیئت مدیره به عمل می‌آید.

الف. نخستین موضوعی را که معاون رئیس می‌خواهد مورد بحث قرار دهد دربارهٔ ماهیت سود سهمی (از نظر دریافت‌کنندگان این نوع سود) است.

۱. قضیه‌ای ارائه کنید که بیانگر نکات مثبت سود سهمی (به عنوان سود برای گیرندگان) باشد.

۲. درباره نقاط ضعف سود سهمی (از نظر گیرندگان سود) بحث نمایید.

ب. موضوع دیگر مورد بحث عبارت است از ویژگی‌های مربوط به انتشار و عرضه سود سهمی به همه ***سهامدارانی که نام آنها در دفاتر شرکت ثبت شده است*** و یا ***سهامدارانی که نام آنها در دفاتر شرکت ثبت شده است***، به استثنای سهامی که شرکت به نام سهام خزانه نگه می‌دارد.

۱. درباره نقاط قوت انتشار و عرضه سود سهمی از محل سهام خزانه بحث کنید.

۲. درباره نقاط ضعف انتشار و عرضه سود سهمی از محل سهام خزانه بحث کنید.

پ. این موضوع‌ها موجب مطرح شدن چندین مسئله درباره ماهیت ***واحد سازمانی*** و حقوق صاحبان سهامی می‌شود که شرکت در برابر آنها پاسخگو است. از میان تئوری‌هایی که می‌توان بدان وسیله سیستم حسابداری و گزارشگری ***حقوق صاحبان سهام*** را توضیح داد، دربارهٔ تئوری‌های زیر توضیح دهید:

۱. تئوری مالکیت.

۲. تئوری واحد تجاری.

۳. تئوری حقوق باقی مانده.

۴. تئوری وجوه.

طبقه‌بندی حقوق صاحبان سهام

۳. (نوامبر ۱۹۸۰) در حسابداری هنگام رویارویی با رویدادهای مالی مطرح در بخش حقوق صاحبان سهام متعلق به ترازنامه با مسئله‌های زیر روبه‌رو می‌شویم.

الف. درباره شیوه ثبت و گزارش کردن پذیره‌نویسی سهام عادی به قیمتی بیش از ارزش این سهام، توضیح دهید.

ب. درباره شیوه ثبت و حسابداری انتشار سهام عادی بدون ارزش اسمی در ازای وجه نقد به قیمتی بیش از قیمت اعلام شده این سهام توضیح دهید.

پ. درباره اهمیت سه تاریخ مهم در مورد شیوه ثبت پرداخت سود نقدی به سهامداران توضیح دهید. در کدام تاریخ باید این رویداد مالی را در دفتر روزنامه ثبت کرد؟

ت. فرض کنید شرکتی هنگام تقسیم سود از محل سود انباشته استفاده کند و سود سهمی پرداخت

نماید. اگر ۱۰ درصد سهام عادی بر روی سود انباشته و کل حقوق صاحبان سهام تقسیم شود، چه اثری بر جای خواهد گذاشت؟

۴. (می ۱۹۷۶) **بخش *الف*.** سرمایهٔ یک شرکت (حقوق صاحبان سهام) بخش بسیار مهمی از ترازنامه تشکیل می‌دهد.

طبقه‌های عمومی سرمایه (حقوق صاحبان سهام) یک شرکت سهامی را مشخص کنید و درباره آنها بحث نمایید. سعی کنید منابع خاص گنجانده شده در هر گروه را مشخص نمایید (آنها را برشمارید).

بخش ب. امکان دارد شرکتی برای تغییر دادن تعداد سهم منتشر شده و در دست مردم اقدام به تجزیهٔ سهام و پرداخت سود سهمی کند.

۱. مقصود از اثر تجزیه سهام در قالب **سود تقسیمی** چیست؟

۲. از دیدگاه حسابداری، درباره شیوه‌ای که تجزیه سهام که در قالب سود تقسیمی ارائه شود و تفاوت آن با سود سهمی عادی توضیح دهید.

۳. دربارهٔ شیوه ثبت و گزارش کردن سود سهمی اعلام ولی هنوز منتشر یا عرضه نشده در ترازنامه را بیان نمایید. چرا بدین گونه عمل می‌کنند؟

بخش پ. شرکت *جهان* یک برنامه عرضه برگ اختیار خرید سهام به مقامات ارشد و سایر کارکنان به اجرا درآورده است. این برنامه در قالب برنامه جبران خدمات به اجرا در می‌آید.

شیوهٔ حسابداری یا ثبت و گزارش این برنامه و اثری که اجرای آن بر سود خالص و سود هر سهم خواهد گذاشت، توضیح دهید. از مالیات بر درآمد و شیوهٔ ثبت و گزارش کردن مزایای مالیاتی چشم‌پوشی کنید.

تلفیق شرکت‌ها

۵. (می ۱۹۶۸) چند نفر از مدیران ارشد و عضو هیئت مدیره شرکت *آلفا* به سبب اختلاف نظر با بقیه استعفا کردند و شرکت جدیدی به نام شرکت *بتا* تشکیل دادند تا یکی از واحدهای تولیدی شرکت آلفا را خریداری کنند. پس از مذاکره ولی درست پیش از بستن قرارداد و انتقال دارایی یکی از سهامداران جزء (متعلق به واحد مستقل آلفا) به شرکت بتا اطلاع داد که طبق قرارداد پیشین با این واحد وی دارای اختیاراتی است که می‌تواند مانع از این معامله شود. ادعای سهامدار مزبور مورد پذیرش هیئت مدیره شرکت بتا قرار گرفت. سپس بتا یک شرکت سهامی جدید به نام شرکت سهامی *تتا* تاسیس کرد تا بتواند سهام سهامدار جز در واحد تجاری آلفا را به مبلغ ۷۵ هزار دلار بخرد و شرکت بتا این پول را به صورت نقد به شرکت تتا پرداخت کرد. شرکت بتا بر شرکت تتا (به عنوان یک واحد فرعی) کنترل کامل اعمال می‌کرد. شرکت تتا مبلغ ۷۵ هزار دلار (تقریباً دو برابر ارزش بازار

سهام واحد تجاری آلفا) را از بابت حق مالکیت در شرکت آلفا به سهامدار جزء پرداخت کرد. سپس شرکت بتا واحد مستقل تولیدی را از شرکت آلفا خریداری کرد.

الف. چه اقلامی را باید به حساب بهای تمام شده دارایی‌های ثابت و تجهیزات خریداری شده گنجانید.

ب.

۱. برای تعیین اینکه آیا صورت‌های مالی شرکت‌های بتا و تتا را باید به صورت تلفیقی ارائه کرد یا خیر از چه شاخص یا شاخص‌هایی باید استفاده کرد؟

۲. آیا صورت‌های مالی شرکت‌های بتا و تتا باید به صورت تلفیقی تهیه و ارائه شوند؟ توضیح دهید.

پ. فرض کنید صورت‌های مالی غیرتلفیقی تهیه شوند. درباره ویژگی‌های ثبت و گزارش کردن هزینه ۷۵ هزار دلاری در صورت‌های مالی شرکت بتا، به صورت زیر توضیح دهید.

۱. یک حساب دریافتنی از شرکت تتا

۲. سرمایه‌گذاری در شرکت تتا.

۳. بخشی از بهای تمام شده دارایی‌های ثابت.

۴. یک زیان.

۶. (می ۱۹۸۴، اصلاح شده) در زیر اطلاعات متعلق به ترازنامه‌های دو شرکت **گولدن** و **بریج** در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۲ ارائه شده است:

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]		
[illegible]	٠٠٠'٠٦٥	٠٠٠'٦١١
[illegible]	٠٠٠'٢٤٢	٠٠٠'٣٥
[illegible]	٠٠٠'٢٢١	٠٠٠'٦٢
[illegible]	٠٠٠'١١١	٠٠٠'٢٢
[illegible]	٠٠٠'٠١	٠٠٠'٣
[illegible]		
[illegible]	٠٠٠'٨٢٢	٠٠٠'٥٤
[illegible]		
[illegible]	٠٠٠'٦٥	٠٠٠'٦١١
[illegible]	٠٠٠'٦٢	٠٠٠'٤
[illegible]	٠٠٠'١١٢	٠٠٠'٣٤
[illegible]	٠٠٠'٠٥٢	٠٠٠'١٥
[illegible]	٠٠٥'٢	٠٠٥
[illegible]	٠٠٠'٤٨	٠٠٠'٥٢
[illegible]	٠٠٠'٥٥	٠٠٨'٢٢
[illegible]	٠٠٠'٠٢١	-
[illegible]	٠٠٥'٢٠١	٠٠٧
[illegible]		
[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]

ب. اگر برای سال منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۸۳ صورت‌های مالی تلفیقی تهیه شده باشند، آیا اضافه پرداخت نقدی به وسیله شرکت گولدن (نسبت به ارزش دفتری شرکت بـریج) را بـاید در ایـن صورت‌های مالی تلفیقی گزارش کرد؟ چرا؟ از مالیات بر سود چشم‌پوشی کنید.

جنرال موتورز

شرکت سهامی *جنرال موتورز* (GMC) یک واحد تجاری متعلق به خود (تمام سهام به شرکت تعلق داشت) به نام *شرکت سهامی تأمین مالی جنرال موتورز* (GMAC) تاسیس کرد که تـنها هـدف آن دادن تسهیلات یا اعتبار به مشتریانی بود که خریدار خودروهای تولیدی جنرال موتورز بودند. اگرچه GMAC یک واحد فرعی بود که تمام سهام آن به واحد تجاری اصلی تعلق داشت از این دیدگاه که امکان دارد صورت‌های مالی تلفیقی موجب گمراهی استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی شود، صورت‌های مالی تلفیقی تهیه و ارائه نمی‌شد. بلکه، صورت‌های مالی این واحد فرعی (GMAC) به صورت یـادداشت پیوست صورت‌های مالی جنرال موتورز (GMC) ارائه می‌شد. خالص ارزش GMAC به عنوان یک قلم سرمایه‌گذاری در ترازنامه GMC ارائه می‌شد. نسخهٔ خلاصه شده از ترازنامه‌های ۱۹۷۸ در زیر ارائه شده است (ارقام به میلیون دلار).

	GMC	GMAC
حساب‌های دریافتنی از GMAC	۲,۸۹۳	۰
سایر بدهی‌های جاری	۱۵,۱۰۶	۲۶,۹۰۳/۴
سرمایه‌گذاری در GMAC	۲,۰۰۵/۸	۰
سایر سرمایه‌گذاری‌ها	۸,۶/۳	۰
خالص دارایی‌های ثابت	۹,۶۰۵/۶	۰
سایر دارایی‌ها	۱۸۱/۱	۰
کل دارایی‌ها	۳۰,۵۹۸/۳	۲۶,۹۰۳/۴
حساب‌های پرداختنی به GMC	۰	۲,۸۹۳/۵
سایر بدهی‌های جاری	۱۰,۰۵۰/۶	۱۲,۰۵۸/۴
بدهی‌های بلندمدت	۹۷۸/۹	۹,۹۴۵/۷
سایر بدهی‌ها	۱,۹۹۹	۰
حقوق مالکان	۱۷,۵۶۹/۹	۲,۰۰۵/۸
کل حقوق صاحبان سهام	۳۰,۵۹۸/۳	۲۶,۹۰۳/۴

الف. نسبت‌های اهرم و نقدینگی دو شرکت را بدان گونه که گزارش شده‌اند، محاسبه کنید. صورتهای مالی دو شرکت GMC و GMAC را به صورت تلفیقی ارائه کنید و سپس باتوجه به این شرکت تلفیقی نسبت‌های نقدینگی و اهرم را محاسبه کنید.

ب. با استفاده از این نسبت‌ها و هر نوع اطلاعات دیگری که به نظر شما لازم است، دربارهٔ نقاط قوت و ضعف دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی مبنی بر اینکه لازم است تمام واحدهای فرعی که اکثریت سهام آن به واحد تجاری اصلی تعلق دارند صورتهای مالی تلفیقی ارائه کنند، توضیح دهید. (توجه کنید که صورت سود و زیان GMAC در یادداشت پیوست صورت‌های مالی ارائه نشد. اگر چه سود خالص GMAC برای ۱۹۷۸ در متن صورت‌های مالی شرکت به مبلغ ۲۲۹/۶ میلیون دلار ارائه شد در مقایسه با سود خالص GMC که به ۳,۵۰۸ میلیون دلار رسید.)

منابع اولیه

Anthoiny, Robert N. *Tell It Like It Ws* (Homewood, Ill.: Richard D.Irwin, 1983), esp. ch.4

Financial Accounting Stadards Board, *Distingutshing betewwn Liability and Equity Instruments and Accounting for Instruments with Characteristics of Both* FASB Discussion Memorandum, 1990).

Goldberg, Louis. *An Inquiry into the Nature of Accounting. American Accounting Association Monograph No. 7* (AAA, 1965), esp. pp. 162-74.

Kam, Vernon, *Accounting Theory,* 2nd ed. (New York: John Wiley, 1990).

Staubus, George A. (1961) *A Theory of Accounting to Investors* (Houston: Scholars Book Co., 1971).

سایر منابع

Equity Theories

AAA Committee on Concepts and Standards Research - The Business Entity "The Entity Concept." *The Accounting Review,* April 1965, pp. 358-67.

AAA Committee on Tax and Finacial Entity Theory. "Report of the Comkittee onTax and Financial Entity Theory." *The Accounting Review,* Supplement to vol, 48, 1973, pp. 187-92.

Bartlett, J. W., and L. F. Davidson, "The Entity Concept and Accounting for Interest Costs." *Accounting and Business Research,* Summer 1982, pp. 175-87.

Bird, Fancis A.; Lewis F. Davidson; and Chales H. Smith. "Perceptions of External Accounting Transfers under Equity and Proprietary Theory." *The Accounting Review,* April 1975, pp. 233-44.

Moores, K., and G. T. Steadman. "The Comparative Viewpoints of Groups of Accountants: More on the Entity - Proprietary Debate." *Accounting, Organizations, and Society,* 1986, pp. 19-34.

Classification of Stockholder Equities

Melcher, Beatrice, "Stockholders' Equity." *Accounting Res??ch study No. 15* (AICPA, 193).

Roberts, Mic?? L.; William D. Sampson; and Michael T. Dugan." The Stockholders' Equity Section: Form without Substance?" *Accounting Horizons,* December 1990, pp. 35-46.

Scott, Richard A. "Owners' Equity, the Anachronistic Element" *The Accounting Review,* October 1979, pp. 750-63.

Consoliated Financial Statements

Accountants International Study Group. "Consolidated Financial Statements," 1973.

Baxter, George C., and James C. Spinney. "A Closer Look at Consolidated Financial Statement Theory." *CA Magazine,* January 1975, pp. 31-36.

Colley, J. Ron, and Ara G. Volkan. "Accounting for Goodwill." *Accounting Horizons,* March 1988, pp. 35-41.

Frances, Jere R. "Debt Reporting by Parent Companies: Parent-Only versus Consolidated Statements." *Journal of Business Finance and Accounting,* Autumn 1986, pp. 393-403.

Heian, James B., and James B. Thies. "Consolidation of Finace Subsidiaries: $230 billion in Off-Balance Sheet Financing Comes Home to Roost." *Accounting Horizons,* March 1989, pp. 1-9.

Mohr, Rosanne M. "Unconsolidated Finance Subsidiaries: Characteristics and Debt/Equity

Effects." *Accounting Horizons,* March 1988, pp. 27-34.

Petri, Enrico, and Roland Minch. "The Treasury Stock Method and Conventional Method in Reciprocal Stockoldings - An Amalgamation." *The Accounting Review,* April 1975, pp. 330-41. See also Raymond S. Chen. "A Comment." *The Accounting Review,* April 1975, pp. 359-64, and Enrico Petri and Roland Minch. "A Reply". *The Accounting Review,* April 1975, pp. 365-69.

Thomas, Paula B., and J Harry Hagler. "Push Down Accounting: A Descriptive Assessment." *Accounting Horizons,* September 1988, pp. 26-31.

Walker, R. G. "An Evaluation of the Information Conveyed by Consolidated Statements." *Abacus,* December 1979. pp. 16-24.

یادداشت‌ها

1. Julian Walmsley, *The New Financial Instruments* (New York: John Wiley & Sons, 1988), p. 58.
2. Henry Rand Hatfield, *Accounting, Its Principles and Problems* (New York: Appleton-Century-Crofts, 1927), pp. 171, 221.
3. See, for example, ibid, p. 172.
4. See, for example, Stephen Gilman, *Accounting Concepts of Profit* (New York: Ronald Press, 1939), p. 74.
5. William Andrew Paten, *Accounting Theory* (New York: Ronald Priss, 1922), pp. 84-89.
6. Ibid, p. 85.
7. AAA Committee of Accounting Concepts and Standrds, *Accounting and Reporting Standar for Corporate Financial Statements and Preceding Statements and Su ?? ements* (AAA, 1957)
8. SFAC 6, par. 49.
9. SFAC 6, par. 49, fn, 26.
10. FASB Discussion Memorandum, *Conceptual Framework for Financial Accounting and Reporting* (Conn: FASB, 1976), par. 188.
11. This is called the ttust-fund theory. The title is something of a misnonmer because there is

no fund and no rea "ttust" in any legal sense of the word.

12. FASB Discussion memorandum, *Conceptual Framework*, par. 191.
13. Committee on External Reporting, "An Evaluation of External Reporting Practices," *The Accounting Review*, Supplement to vol. 44, 1969, pp. 103-4.
14. ARB 51, l.
15. Maurice Moonitz, *The Entity Theory of Consolidated Statements* (Brooklyn: Foundation Press, 1951), pp. 58-59.
16. See S. Sapienza, "The Divided House of Consolidations," *The Accounting Review*, July 1960, 503-10.

فصل ۲۳

تغییرات در حقوق صاحبان سهام

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* دربارهٔ شیوهٔ ثبت، تبدیل اوراق قرضه و سهام ممتاز به سهام عادی و انتشار سهام به عنوان سود سهمی توضیح دهید (این اقدامات را توجیه کنید).
* شیوهٔ ثبت و گزارش کردن برگ اختیار خرید سهام (به ویژه برگ اختیار خریدی را که شرکت از بابت جبران خدمات مقامات ارشد ارائه می‌کند)، توضیح دهید.
* در مورد ثبت سهام خزانه روش یک مرحله‌ای را با روش دو مرحله‌ای مقایسه کنید.
* شیوهٔ تجمیع منافع را با با روش خرید (در بخش حقوق صاحبان سهام) مقایسه کنید.

مروری بر مطالب فصل

افزایش در سرمایه پرداخت شده

در اجرای استراتژی‌های گوناگون سرمایه پرداخت شده افزایش می‌یابد. آنها عبارت‌اند از: پذیره‌نویسی برای سهام، تبدیل اوراق قرضه یا سهام ممتاز، پرداخت سود سهمی، انتشار برگ اختیار خرید سهام (با تضمین به فروش سهام با ارائهٔ برگ اختیار خرید به کارکنان). اثر هریک از این رویدادها بر شیوهٔ طبقه‌بندی سرمایهٔ پرداخت شده.

کاهش در سرمایه پرداخت شده

از طریق بازخرید سهام و ایجاد حسابی به نام سهام خزانه، سرمایهٔ پرداخت شده کاهش می‌یابد. شیوهٔ ثبت فروش مجدد سهام خزانه به این امر بستگی دارد که آیا شرکت در نظر دارد فروش و خرید را به صورت یک مرحله‌ای یا دو مرحله‌ای ثبت و گزارش نماید.

ترکیب شرکت‌ها

خرید سهام یا دارایی‌های شرکت دیگری، به صورت نقد، باعث افزایش سرمایهٔ پرداخت شده نخواهد شد. از سوی دیگر، اگر دو شرکت دارایی‌های خود را تجمیع نمایند، سرمایهٔ پرداخت شده افزایش می‌یابد تا نشان‌دهندهٔ خالص دارایی‌های شرکت‌هایی باشد که در هم ترکیب شده‌اند.

سود هر سهم

در دههٔ ۱۹۶۰، هنگامی که بازار بورس در آمریکا رونق زیادی یافت، حسابداران اقدام به دست‌کاری در سود هر سهم نمودند و این امر باعث شد که مقرر شود حسابداران اطلاعات کاملی دربارهٔ شیوهٔ محاسبهٔ سود هر سهم، پیش و پس از رقیق شدن ارائه نمایند تا اثر بالقوهٔ تبدیل اوراق قرضه و سهام ممتاز (بر سود هر سهم) نشان داده شود.

همواره تصور بر این بوده است که شیوهٔ طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام به گونه‌ای است که بیانگر منابع تأمین سرمایه است، ولی با تغییراتی که در این اقلام رخ داده و طبقه‌بندیهای مجدد آنها، گزارش مزبور نمی‌تواند چنین اطلاعاتی ارائه نماید. برای مثال، در مورد سود سهمی یا نقل و انتقال‌های دیگری که در سرمایهٔ پرداخت‌شده انجام می‌شود، هویت منبع اصلی تأمین‌کنندهٔ سرمایه از بین می‌رود.

دلیل اصلی ارائه نشدن اطلاعات مربوط به منابع تأمین سرمایه این است که در اجرای روش‌های سنتی برای ثبت تغییرات و طبقه‌بندی‌های مجدد اقلام تشکیل‌دهندهٔ حقوق صاحبان سهام بر پایهٔ هدف‌های دیگری قرار می‌گیرند. معمولاً در اجرای این روش‌ها سعی می‌شود سرمایهٔ پرداخت شده از سود انباشته تفکیک شود، اطلاعاتی در زمینهٔ سرمایه قانونی و مبلغ موجود و در دسترس برای تقسیم (به عنوان سود تقسیمی) ارائه گردد. در نتیجه، هیچ یک از این هدفها را نمی‌توان به شیوه‌ای معقول تأمین کرد. در این فصل روش‌های ثبت و گزارش کردن تغییرات و طبقه‌بندی‌های مجدد و نیز گزارش کردن سود هر سهم را برحسب هدفهای مهم و بر مبنای تئوریهای حقوق صاحبان سهام تجزیه و تحلیل می‌نماییم.

افزایش در سرمایهٔ پرداخت‌شده

سرمایهٔ پرداخت‌شده عبارت است از سرمایه‌گذاری‌های مالکان در شرکت. در مورد یک شرکت سهامی، سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده عبارت است از مبلغ پرداختی از بابت سهام به اضافهٔ ارزش فعلی سودهای انباشته، از طریق پذیره‌نویسی یا فروش سهام دیگری. با خرید و فروش مجدد سهام خزانه، تبدیل اوراق قرضه به سهام و انتقال سود انباشته به حساب سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده این مبلغ افزایش می‌یابد. ولی، اصل اساسی که در سطحی گسترده (دست کم از سالهای نخستین دههٔ ۱۹۳۰) مورد توجه قرار گرفته، این است که سود انباشته نباید شامل بستانکارهای ناشی از رویدادهای مالی در سهام متعلق به شرکت یا نقل و انتقال از سرمایهٔ پرداخت‌شده یا سایر حساب‌های سرمایه باشد.[1] از این رو، به صورت ظاهر، هدف اصلی در طبقه‌بندی این افزایش‌ها در

حساب سرمایه این است که اجازه داده نشود حقوق صاحبان سهام از محل رویدادهای مالی در سرمایه (به عنوان سود یا سود انباشته) به وجود آید و نیز مانع از نوعی استنباط شود مبنی بر اینکه این منابع در دسترس است و می‌توان به عنوان سود تقسیمی مورد استفاده قرار داد.

پذیره‌نویسی برای سهام

هنگامی که سهام مجاز راکه شرکت درگذشته منتشر نکرده است در ازای وجه نقد یا مابه‌ازای دیگری فروخته شود، کل افزایش در حقوق صاحبان سهام را در سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده گزارش می‌نمایند. اگرچه هنوز هم روش متداول این است که مبلغ مزبور را به دو بخش تقسیم و گزارش می‌کنند (ارزش اسمی یا اعلام‌شده و صرف سهام). ولی کل مبلغ نشان‌دهندهٔ پول‌هایی است که سهامداران برای یک دورهٔ زمانی نامحدود در شرکت سرمایه‌گذاری کرده‌اند. ولی این موضوع نمی‌تواند روشن شود که آیا مبالغی راکه شرکت از بابت پذیره‌نویسی (برای سهام) دریافت می‌کند بخشی از سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری)شده است یا اینکه فقط یک تعهد برای افزایش سرمایه می‌باشد. در برخی از ایالت‌های آمریکا، قوانین حاکم بر شرکتهای سهامی به گونه‌ای است که سهام پذیره‌نویسی شده، ولی منتشر و عرضه نشده را به عنوان بخشی از سرمایهٔ قانونی منظور می‌نمایند. ولی *قانون الگوی شرکتهای تجاری* بیانگر این است که در بخش سرمایه اعلام شده فقط سهامی گنجانده می‌شود که منتشر و عرضه شده باشند.[۲] ولی، اینکه آیا سهام پذیره‌نویسی شده را باید به عنوان سرمایهٔ قانونی به حساب آورد یا نه، روش متداول حسابداری ایجاب می‌کند که اگر شرایط زیر وجود داشته باشد، باید پذیره‌نویسی شده‌ها را به عنوان سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری)شده منظور و گزارش کرد:

۱. پذیره‌نویسی مؤید ادعای قانونی نسبت به پذیره‌نویس باشد.
۲. شرکت قصد دارد که در یک دورهٔ زمانی معقول و مشخص وجوه مربوط به پذیره‌نویسی‌ها را وصول کند.

اگر شرکت قصد وصول مبالغ پذیره‌نویسی شده را ندارد و یا زمان وصول آنها مشخص نیست، مبالغ پذیره‌نویسی شده نشان‌دهندهٔ سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری)شده نمی‌باشند. ولی یک تعهد قطعی یا معتبر مبنی بر سرمایه‌گذاری و انتظاری معقول مبنی بر دریافت وجوه به وسیلهٔ شرکت در یک دورهٔ زمانی مشخص می‌توانند دلایل کافی ارائه کنند تا شرکت مبالغ پذیره‌نویسی شده را به عنوان سرمایه‌گذاری‌های دائمی به حساب آورد. پرونده‌هایی راکه شرکتها در کمیسیون بورس و اوراق بهادار تشکیل می‌دهند باید در بخش حقوق صاحبان سهام *حسابهای دریافتنی پذیره‌نویسی شده* از بابت ماندهٔ پرداخت نشدهٔ سهام را به صورت یک حساب *تعیین ارزش یا حساب کاهنده* ارائه کرد.

تبدیل اوراق قرضه

هنگامی که اوراق قرضهٔ قابل تبدیل در ازای سهام مبادله شوند، برای ثبت این رویداد مالی دو روش پیشنهاد شده است:

۱. روش *ارزش دفتری*[1] که در اجرای آن، هنگامی که سهام جدید منتشر و عرضه شود، ارزش دفتری اوراق قرضهٔ بلندمدت به صورت سهام و صرف سهام طبقه‌بندی و گزارش خواهد شد. در مورد این رویداد مالی هیچ سود یا زیان غیر عملیاتی شناسایی (ثبت و گزارش) نخواهد شد. فقط ارزش دفتری اوراق قرضه به صورت سهام درمی‌آید (تبدیل می‌شود).

۲. روش **ارزش بازار**[2] که در اجرای آن قیمت بازار کنونی اوراق قرضه به صورت حقوق صاحبان سهام (بر مبنای ارزش فعلی) گزارش می‌شود. مازاد قیمت جاری نسبت به ارزش دفتری اوراق قرضه را به عنوان زیان غیرمترقبهٔ ناشی از تبدیل گزارش می‌کنند. اگر ارزش دفتری اوراق قرضه از قیمت بازار کنونی اوراق قرضه یا سهام بیشتر شود، سود غیر مترقبه ناشی از تبدیل گزارش می‌شود.[3]

مفاد بیانیهٔ شمارهٔ ۱۴ از هیئت اصول حسابداری مؤید برتری روش نخست است، زیرا در این بیانیه توصیه می‌شود که همهٔ وجوه حاصل از فروش اوراق قرضهٔ قابل تبدیل به عنوان بدهی گزارش شود. از آنجا که وجوه اولیه به پدیدهٔ ناشی از تبدیل تخصیص نمی‌یابد، در سایهٔ مقایسهٔ ارزش دفتری این اوراق بهادار با ارزش بازار آنها یا مقایسهٔ ارزش بازار اوراق قرضهٔ غیرقابل تبدیل (دارای ویژگی‌های مشابه) در زمان تبدیل، نمی‌توان هیچ نوع سود یا زیان غیرعملیاتی محاسبه کرد. این روش با ***تئوری واحد تجاری*** سازگار است، زیرا همهٔ حقوق بلندمدت به عنوان حق مربوط به عنوان داشتن حق در شرکت ثبت و گزارش می‌شود. نقل و انتقال از یک دسته از **حقوق** به دستهٔ دیگر به معنی تغییر در سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده در شرکت نمی‌باشد و از این رو منجر به سود شرکت نخواهد شد.

جامعه حسابداری آمریکا روش دوم را برتر می‌داند.[4] این روش با ***تئوری مالکیت*** سازگار است، زیرا تغییر در ارزش یا مقدار بدهی‌ها را از دیدگاه اثری که بر سهامداران می‌گذارد مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی بـرای رعـایت چـنین دیـدگاهی، سـود یـا زیـان غـیرعملیاتی را بـاید نـاشی از تـغییر در مـبلغ سرمایه‌گذاری‌شده در اوراق قرضه دانست (بر آن اساس تعیین کرد). ارزش سرمایه‌گذاری برابر است با ارزش اوراق قرضهٔ غیرقابل تبدیل با ویژگی‌هایی مشابه اوراق قرضهٔ قابل تبدیل (با این تفاوت که دارای ویژگی *تبدیل* می‌باشد). بنابراین، باید بخشی از این وجوه را به حساب توان *تبدیل* گذاشت. ارزش بازار اوراق بهادار قابل تبدیل در تاریخ تبدیل نمی‌تواند دارای اهمیت و اثرگذار باشد، زیرا این دسته از اوراق بهادار بخشی از ارزش خود را از محل توان تبدیل شدن به دست می‌آورند.

---

1. Book value

2. Market value

تبدیل سهام ممتاز

روش متداول برای تبدیل سهام ممتاز به سهام عادی این است که برای تبدیل اوراق قرضه از روش ارزش دفتری (مربوط به تبدیل اوراق قرضه) استفاده کرد. یعنی برای تبدیل سهام ممتاز به سهام عادی باید ارزش اسمی سهام ممتاز با نسبتی متناسب از صرف سهام ممتاز به سهام عادی و صرف سهام عادی تبدیل می‌شود. در مورد این رویداد مالی هیچ سود یا زیان غیرعملیاتی شناسایی و گزارش نخواهد شد، زیرا هر دو قلم در بخش حقوق صاحبان سهام قرار دارند.

جمع ارزش اسمی سهام ممتاز و درصدی متناسب از صرف سهام ناشی از فروش اولیهٔ سهام ممتاز نشان‌دهندهٔ منبع اولیهٔ تأمین سرمایه می‌باشد. توجه کنید که آن نشان‌دهندهٔ ارزش دفتری سهام ممتاز نمی‌باشد، زیرا در صورت انحلال شرکت دارندهٔ سهام ممتاز حق دریافت ارزش اسمی (یا ارزش *انحلال*) سهام ممتاز دارد. طبقه‌بندی مجدد صرف سهام دارایی یک جنبهٔ مثبت است، زیرا اگر همهٔ سهام ممتاز در نهایت به سهام عادی تبدیل شود، در آن صورت گزارش کردن صرف سهام ناشی از فروش سهام ممتاز (در حالی که چیزی به نام سهام ممتاز در دست مردم نیست) می‌تواند گمراه‌کننده باشد. انتقال این مبالغ از سهام ممتاز به سهام عادی باعث نخواهد شد که هدف مبتنی بر معرفی منابع تأمین سرمایه مخدوش شود، زیرا همگی نشان‌دهندهٔ سرمایه‌هایی هستند که به وسیلهٔ سهامداران پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده است. طبقه‌بندی مجدد یا جابه‌جایی این دسته از اوراق بهادار بیانگر تغییر در حقوق طبقه‌های گوناگون سهامداران است. اگر الزام به نقل و انتقال از سود انباشته باشد، طبقه‌بندی اولیه (مبتنی بر منابع تأمین سرمایه) مخدوش خواهد شد و در چنین حالتی، طبقه‌بندی مجدد سود انباشته مشابه حالتی است که در مورد سود سهمی رخ می‌دهد و در بخش بعدی در این باره بحث خواهیم کرد.

راه دیگر این است که مبلغی برابر با ارزش بازار کنونی سهام ممتاز از دور خارج شده یا سهام عادی عرضه شده (اگرچه مقدار این دو بسیار به هم نزدیک است) به حساب سهام عادی منتقل شود. اگر این مبلغ بیش از سرمایه پرداخت شده (مربوط به سهام ممتاز از دور خارج شده) باشد، در آن صورت باید مبلغ اضافی را از محل سود انباشته انتقال داد. در نتیجه، طبقه‌بندی مبتنی بر منابع تأمین سرمایه دگرگون خواهد شد. همچنین این رویه برخی از جنبه‌های مثبت هم دارد. نخست، آن به معنی پذیرفتن **تئوری واحد تجاری** به صورتی دقیق می‌باشد، زیرا از دیدگاه این تئوری سود انباشته از دیدگاه حقوق متعلق به شرکت تفسیر می‌شود. دوم، آن بدین معنی است که ارزش بازار سهام عادی نشان‌دهندهٔ بهره‌ای نیست که به سود انباشته تعلق می‌گیرد؛ اگر بدین‌گونه بود، در آن صورت باید ثبت مضاعف انجام می‌شد. همچنین آن بدین معنی است که دو رویداد مالی انجام می‌شود. رویداد مالی اول مربوط به از دور خارج کردن سهام ممتاز می‌شود که در نتیجه بخشی از سود انباشته تقسیم خواهد شد. رویداد مالی دوم مربوط به فروش سهام عادی جدید به قیمت بازار کنونی است. از آنجا که سهام ممتاز قابل تبدیل، در اصل، با توان

تبدیل شدن منتشر شده‌اند، منظور کردن این ویژگی (توان تبدیل) به عنوان یک رویداد مالی اقدامی منطقی‌تر خواهد بود.

سود سهمی و تجزیهٔ سهام

اصولاً سود سهمی و تجزیه سهام نوعی رزمایش مالی هستند و از نظر شیوهٔ محاسبهٔ سود و تعیین ارزش اقلام ترازنامه هیچ رابطه‌ای با اصول حسابداری ندارند. در واقع، اگر حسابداران طبقه‌بندی اقلام تشکیل‌دهندهٔ بخش حقوق صاحبان سهام را بر مبنای منابع تأمین سرمایه انجام دهند، از بابت این نوع رویدادهای مالی هیچ نیازی به جابه‌جایی اقلام (طبقه‌بندی مجدد) نخواهند داشت. تنها اقدام لازمی که باید به عمل آید این است که اطلاعات مربوط به تغییر در تعداد سهم منتشرشده و در دست مردم و هر نوع تغییر در ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شده را افشا نمایند. همچنین لازم است که برای دورهٔ جاری و دوره‌های پیش یک بار دیگر سود هر سهم را محاسبه نمایند. در حالتی که فقط مسئلهٔ تجزیهٔ سهام مطرح است، باید بدین‌گونه عمل شود. از آنجا که در سرمایه قانونی یا اعلام‌شده هیچ تغییری صورت نمی‌گیرد، هیچ نیازی به جابه‌جایی اقلام (طبقه‌بندی مجدد اقلام) در بخش حقوق صاحبان سهام نمی‌باشد. تعداد سهام منتشرشده با نسبتی برابر با معکوس نسبت کاهش در ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شدهٔ هر سهم افزایش می‌یابد. اگر افزایش تعداد سهم با افزایش در کل سهام (کل ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شدهٔ سهام منتشرشده و در دست مردم) همراه باشد، در آن صورت سود سهمی، به صورت بخشی یا جزئی از یک سهم مطرح خواهد شد (وجود خواهد داشت). از سوی دیگر افزایشی برابر با ۱۰۰ درصد (یا درصد بیشتری) در تعداد سهام منتشرشده و در دست سهامداران، بدون افزایش در کل حقوق صاحبان سهام، یا کاهش در ارزش اسمی هر سهم، به عنوان یک تجزیه سهام تلقی می‌شود که در قالب سود سهمی مطرح خواهد بود.

اگر حسابداران هدف طبقه‌بندی اقلام را غیر از هدف مبتنی بر ارائه اطلاعات مربوط به منابع تأمین سرمایه در نظر بگیرند، سود سهمی باعث خواهد شد که از نظر ثبت این رویداد مالی و افشای اطلاعات در مورد آن مسئله‌ای به وجود آید. در مورد ماهیت این رویداد مالی و مبلغی را که باید به عنوان هزینه سرمایه (دارایی) مطرح کرد، پرسش‌های اصلی مطرح خواهد شد. تا حد زیادی، ماهیت این رویداد مالی به *تئوری حقوق صاحبان سهام* بستگی دارد که می‌تواند بسیار با اهمیت باشد [این نوع اطلاعات بسیار اثرگذار می‌باشند]. مبلغی را که باید به حساب سرمایه (دارایی) منظور کرد به هدف‌های طبقه‌بندی و ماهیت مفروض این رویداد مالی بستگی دارد. متداول‌ترین مبالغ پیشنهادی برای منظور کردن به حساب سرمایه (دارایی) عبارت‌اند از:

۱. ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شده (یا مبلغ دیگری به صورت سرمایه قانونی) از سهامی که به عنوان

سود تقسیمی منتشر و عرضه می‌شوند.

۲. ارزش بازار کنونی سهام منتشر و عرضه شده.

۳. سرمایه پرداختی در ازای هر سهم پیش از سود تقسیمی ضرب در تعداد سهم منتشر و عرضه شده.

در مورد نقاط مثبت هریک از موارد بالا بحث می‌نماییم.

ماهیت سود سهمی. بیشتر حسابداران در این مورد توافق‌نظر دارند که سود سهمی، از نظر دریافت‌کنندگان، سود نمی‌باشد. ولی آنها برای رسیدن به چنین نتیجه‌ای دلیل‌های متفاوتی ارائه می‌کنند. ***کمیتهٔ رویه‌های حسابداری*** از انجمن حسابداران رسمی آمریکا اساس باور خود را بر این پایه قرار داد که از دیدگاه ***تئوری واحد تجاری*** سود سهمی، از نظر دریافت‌کنندگان آن، سود نمی‌باشد.[۵] کمیتهٔ مزبور چنین استدلال کرد که شرکت سهامی یک واحد تجاری جداگانه است و تا زمانی که بخشی از دارایی‌های شرکت از آن جدا نشوند سهامداران دارای سود نخواهند شد. سود شرکت برای سهامداران سود نمی‌باشد، ولی برای شرکت سود به حساب می‌آید. سود نقدی نشان‌دهندهٔ انتقال دارایی‌ها به سهامداران است و از این رو، برای دریافت‌کنندگان آن، نشان‌دهندهٔ سود می‌باشد. امکان دارد سود سهمی ناشی از افزایش ارزش (دارایی‌ها) تحقق نیافته باشد، ولی تا زمانی که برای سهامداران تحقق نیابد (که این کار در نتیجهٔ تقسیم یا تفکیک بخشی از دارایی‌های شرکت انجام خواهد شد) نمی‌تواند برای آنها سود به حساب آید. توجه کنید که رعایت دقیق دیدگاه تحقق بخشیدن به سود، و نه رعایت دقیق ***تئوری واحد تجاری***، در کانون این شیوهٔ استدلال قرار دارد.

تفسیر دیگری از ***تئوری واحد تجاری*** که منجر به نتیجه‌های متفاوت می‌شود این است: سود انباشته نشان دهندهٔ بخشی از کل حقوق سهامداران است. از این رو، سود شرکت ناشی از افزایش در سود انباشته نیز باعث افزایش در حقوق صاحبان سهام شرکت می‌شود. هر یک از رویدادهای زیر می‌تواند باعث شود که سهامداران سود کسب کنند: اگر به علت‌های زیر ارزش حقوق آنان افزایش یابد: سرمایه‌گذاری مجدد سود شرکت، افزایش ثبت نشده در ارزش شرکت، انتقال بخش‌هایی از حقوق صاحبان سهام متعلق به سایر دارندگان این حق (به دلیل‌هایی مانند تغییر در سطح قیمت‌ها). تفسیری که از این دیدگاه می‌شود بیانگر این است که سود نقدی و سود سهمی، هیچ یک، برای سهامداران عادی سود به حساب نمی‌آید، زیرا آنها منجر به افزایش ارزش دارایی‌های سهامداران (از جمله حقوق آنان در شرکت) نمی‌شود.

جورج هازبند یک نظریه‌پرداز حسابداری در مورد ***تئوری واحد تجاری*** دیدگاه دقیق‌تری ارائه کرد و مدعی شد که راه منطقی‌تر این است که به جای ***تئوری واحد تجاری*** از تئوری‌های مالکیت یا نمایندگی استفاده شود. او در تفسیر دقیقی که در مورد تئوری واحد تجاری نمود، ابراز داشت **سود *حاصل از تلاش***

شرکت *نشان‌دهندهٔ بخشی از اموال یا دارایی شرکت می‌باشد.* [۶] از دیدگاه او، سود انباشته نشان‌دهندهٔ **حق مالکیت شرکت در خود است.** [۷] از این رو، تنها سود نقدی را می‌توان سود متعلق به سهامداران دانست. تنها در چنین زمانی سهامداران دارای چیزی می‌شوند که پیش از این نداشته‌اند. همچنین می‌توان از دیدگاه چنین برداشت کرد؛ از آنجا که سود شرکت به حقوق سهامداران اضافه نمی‌شود، سود سهمی نشان‌دهندهٔ سود متعلق به سهامداران است. به بیان دیگر، وجود سود سهمی باعث می‌شود که از طریق انتقال بخشی از حقوق تقسیم‌نشدهٔ متعلق به شرکت به خودش موجب افزایش حقوق صاحبان سهام شود. این تفسیر دارای چند نقطه قوت است، ولی دیدگاه پذیرفته شده این است: اگرچه سود شرکت به شرکت (و نه به صورت مستقیم به سهامداران) تعلق دارد، ولی سود انباشته نشان‌دهندهٔ تخصیص سود تقسیم‌نشده به حساب حقوق صاحبان سهام است. یعنی، ***تئوری واحد تجاری*** بر مبنای این معادله قرار می‌گیرد: دارایی‌ها = حقوق صاحبان سهام. کل مبلغ حقوق صاحبان سهام تخصیص می‌یابد (بخش تخصیص‌نیافته وجود ندارد). از این رو، از دیدگاه سهامداران سود سهمی نمی‌تواند سود باشد، ولی نوعی طبقه‌بندی مجدد بخشی از حقوق صاحبان سهام است.

با توجه به تفسیر نخست، تئوری مالکیت هم به همین نتیجه می‌انجامد (یعنی سود سهمی نمی‌تواند برای دریافت‌کنندگان سود به حساب آید. ولی دلیل‌های دیگری ارائه می‌شود). سود متعلق به شرکت سودی است که به مالکان تعلق می‌گیرد. از این رو، سود نقدی نشان‌دهندهٔ برداشت‌های مالکان از چیزهایی است که پیش از این به آنها تعلق داشته است. سود سهمی نشان‌دهندهٔ جابه‌جایی اقلام در بخش حقوق صاحبان سهام است، ولی برای مالکان سود به حساب نمی‌آید، زیرا کل ارزش ویژه یا مالکیت آنها افزایش نمی‌یابد.

منظور کردن ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شده سهام به حساب سرمایه. با توجه به تفسیر کنونی و رایج دربارهٔ ***تئوری واحد تجاری*** سود سهمی نمی‌تواند برای دریافت‌کنندگان سود تلقی شود، در چنین حالتی مسئلهٔ تعیین مقدار حقوق مالکان را که باید طبقه‌بندی مجدد کرد [اقلام را در یک بخش جابه‌جا کرد] مطرح می‌شود. اگر هدف از طبقه‌بندی اقلام تشکیل‌دهندهٔ بخش حقوق صاحبان سهام این است که دربارهٔ منابع تأمین سرمایه اطلاعاتی ارائه شود، در آن صورت باید اعتراف کرد که هیچ طبقه‌بندی مجددی انجام نخواهد شد، زیرا منابع اصلی تأمین‌کنندهٔ سرمایه تغییر نکرده‌اند. آنچه باید انجام داد این است که در مورد تغییر تعداد سهم منتشر شده و در دست مردم اطلاعاتی ارائه کرد. ولی، اگر ما بخواهیم کل مبلغ سرمایهٔ قانونی را اعلام نماییم باید از سود انباشته یا صرف سهام مبالغی به حساب سهام (سهام سرمایه‌ای) برابر با ارزش اعلام‌شدهٔ سهام منتشر شده (طبق مقررات الزام‌آور ایالتی که شرکت در آن به ثبت رسیده است) انتقال دهیم. در بیشتر ایالت‌های آمریکا و با توجه به **قانون الگوی شرکت‌های**

تجاری[1] این مبلغ برابر است با ارزش اسمی سهامی که دارای ارزش اسمی می‌باشند و یا ارزش اعلام‌شدهٔ سهامی که بدون ارزش اسمی هستند.

بیشتر نویسندگان و صاحبنظران در این مورد توافق‌نظر دارند که ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شده برابر است با کمترین مبلغی راکه باید به حساب سرمایه منظور کرد (البته از دیدگاه قانونی و مسائلی که در این زمینه مطرح‌اند). اگرچه *کمیتهٔ رویه‌های حسابداری* توصیه کرد که در شرایط خاص مبلغی برابر با ارزش بازار سهام به حساب سرمایه منظور شود، ولی همان‌گونه که بحث خواهیم کرد، کمیتهٔ مزبور به این واقعیت پی برد که یکی از هدف‌های طبقه‌بندی اقلام در بخش حقوق صاحبان سهام این است که بتوان سرمایهٔ قانونی را گزارش کرد.[8] این دیدگاه در بیانیه‌ای منعکس می‌شود که در آن ابراز می‌گردد حداقل مبلغی راکه باید به حساب سرمایه منظور کرد (در همهٔ موارد) باید بدان اندازه باشد که مقررات تعیین کرده است، ولی این دیدگاه یا ابراز نظر مانع از این نمی‌شود که مبلغ بیشتری از ارزش هر سهم را به حساب سرمایه منظور کرد. همچنین کمیتهٔ مزبور توصیه کرد که در حالت خاص زیر نیازی نیست که مبلغی پیش از مقررات قانونی به حساب سرمایه منظور کرد:

۱. هنگامی که تعداد سهم اضافی منتشر شده بسیار زیاد باشد، به گونه‌ای که می‌توان به صورتی معقول، انتظار داشت که قیمت هر سهم به مقدار زیادی کاهش یابد.

۲. در مورد شرکتهای سهامی خاص، یعنی در شرکتهایی که انتظار می‌رود همهٔ اعضا اطلاعات بسیار زیادی در مورد امور شرکت داشته باشند و در نتیجه همهٔ سهامداران از این امر آگاه هستند که سود سهمی نوعی تقسیم سود شرکت می‌باشد.

اگر هدف طبقه‌بندی اقلام در بخش حقوق صاحبان سهام این است که در مورد ***سرمایه قانونی*** اطلاعاتی افشا شود، در آن صورت باید به این واقعیت توجه کرد که این کار نمی‌تواند بیانگر اطلاعاتی در مورد منابع تأمین سرمایه باشد. فقط در صورتی می‌توان به هر دو هدف دست یافت که اطلاعات مربوط به سرمایهٔ قانونی را در یادداشت پیوست ترازنامه ارائه کرد، و یا برای سود انباشته که به حساب سرمایه منظور شده است (به مبلغی برابر با ارزش اسمی یا ارزش اعلام شدهٔ سهامی که به صورت سود سهمی منتشر شده‌اند) یک حساب جداگانه در ترازنامه تشکیل داد.

منظور کردن سهام به حساب سرمایه بر مبنای قیمت بازار. تنها از دیدگاه بسیارمحدود از تئوری واحد تجاری می‌توان سود سهمی را به عنوان سود متعلق به سهامداران به حساب آورد. ولی در یک چنین دیدگاه یا تفسیری هم باید مبلغ سود تقسمی را بر مبنای قیمت کنونی بازار سهام منظور کرد. چنین ادعا می‌شود که سهامداران می‌توانند سهام اضافی را به این قیمت بفروشند و از نظر *میزان ثروت یا رفاه*

1. *Model Busines Carporation HCT*

کماکان در وضع قبلی باقی بمانند. در بیان این دیدگاه مقصود از ***میزان ثروت یا رفاه*** تعداد سهمی است که به سهامدار تعلق دارد. سود سهمی باعث می‌شود که این تعداد سهم افزایش یابد، و اگر سهام اضافی به فروش رود، تعداد سهم سهامدار درحد پیش از آن باقی خوهد ماند. از این رو، می‌توان دیدگاه مزبور را بدین گونه تفسیر کرد: تخصیص سود انباشته تقسیم نشده به حساب حقوق دائمی سهامداران.[9]

اگرچه کمیته رویه‌های حسابداری این دیدگاه را نپذیرفت که سود سهمی برای سهامداران یک قلم سود می‌باشد، ولی توصیه کرد مبلغی راکه باید به حساب سرمایه منظور کرد (به حساب سهام و صرف سهام منتقل نمود) باید به مبلغی معادل ارزش منصفانه (ارزش بازار) سهامی باشد که در هر حالتی منتشر خواهد شد و مقدار سهم منتشر و عرضه شده بدان اندازه اندک است که در مقایسه باکل سهام منتشر شده و در دست مردم نمی‌تواند هیچ اثر قابل ملاحظه‌ای بر قیمت بازار هر سهم بگذارد.[10] دلیلی که برای چنین توصیه‌ای ارائه می‌کنند این است، دریافت‌کنندگان سود به عنوان نمایندگان کل جامعه ذی‌ربط از این دیدگاه به سود سهمی نگاه می‌کنند که آن نشان‌دهنده تقسیم سود به مبلغی برابر با قیمت سهامی است که منتشر و عرضه می‌شود. از این رو، اگر مبلغی کمتر از قیمت بازار این سهام به حساب سرمایه منظور شود، در آن صورت چنین تصور می‌شود که مبلغی برابر با سود سهمی اضافه یا وجوه نقد از محل سود انباشته بین سهامداران تقسیم شده است.

در مواردی که تعداد سهم اضافی منتشر و عرضه شده به حد کافی زیاد است، به گونه‌ای که می‌تواند بر قیمت بازار هر سهم اثر بگذارد، کمیته رویه‌های حسابداری توصیه کرده است که نباید به مبلغی بیش از آنچه برای تامین مقررات قانونی لازم است (معمولاً مبلغی برابر با ارزش اسمی یا ارزش اعلام شده) به حساب سرمایه منظور کرد.[11] اگرچه وجود چنین حالتی منوط به وضعی است که در سایه انتشار درصدهای متفاوتی از سهام جدید به جود آید (و آن به شرایطی که شرکت‌های مختلف در آن قرار دارند بستگی دارد) ولی یک نسبت بدون ضابطه برابر با ۲۰ تا ۲۵ درصد سهامی که پیش از این در دست مردم بوده است نشان‌دهندهٔ مرز یاخطی است که می‌توان بین سود سهمی زیاد و سود سهمی اندک کشید. براساس همین دیدگاه، کمیسیون بورس اوراق بهادار نرخ ۲۵ درصد را (بدون هیچ ضابطه‌ای) به عنوان بالاترین درصد شناسایی کرد که می‌توان بر آن اساس از محل سود انباشته به حساب سرمایه پرداخت شده منتقل کرد.[12]

همان گونه که در بالا گفته شد، منظور کردن سود انباشته به حساب سرمایه باعث خواهد شد که نتوان به هدف مربوط به طبقه‌بندی اقلام حقوق صاحبان سهام برحسب منابع تامین سرمایه دست یافت. تنها به جای آن به این هدف دست می‌یابیم که بتوان اطلاعات مربوط به پرداخت از محل حقوق صاحبان سهام را افشا کرد. فرض بر این است که سود انباشته نشان‌دهندهٔ مبلغی است که می‌توان در آینده در قالب سود سهمی یا سود نقدی تقسیم کرد. ولی، از آنجا که در بیشتر ایالت‌های امریکا اجازه می‌دهند

که دست کم، سود سهمی و در برخی از موارد، سود سهمی از محل صرف سهام [مازاد سرمایه پرداخت شده] را تقسیم کرد، اعمال چنین محدودیتی بر تقسیم سود در آینده، تنها به عنوان محدودیتی شناخته می‌شود که به صورت محض، از دیدگاه حسابداری و مالی مطرح خواهد بود. دلیل عمده‌ای که علیه این شیوهٔ استدلال ارائه می‌کنند این است که بیشتر شرکت‌ها قصد ندارند در سال‌های اولیه (به جز در موارد ضروری) از محل سود انباشته سود نقدی پرداخت کنند. معمولاً سود انباشته نشان‌دهندهٔ سودهایی است که بدون یک اقدام رسمی دوباره در شرکت سرمایه‌گذاری شده است. ولی داشتن چنین پنداشتی اشتباه است؛ فقط بدان سبب که به صورت رسمی مبلغی به حساب سرمایه دائمی برای همیشه در این حساب سرمایه‌گذاری شده است، انتقال نمی‌یابد، پس قصد شرکت این است که آنها را در آینده تقسیم کند.

در مورد کاربرد ارزش بازار سود سهمی (برای انتقال به حساب سرمایه) دو دیدگاه در جهت موافق به صورت زیر ارائه شده‌اند:

۱. می‌توان سود سهمی را به عنوان دو رویداد مالی به تصور درآورد (پرداخت سود تقسیمی نقدی به سهامداران و پس از آن فروش سهام به قیمت رایج بازار به آنان). از این رو، سود تقسیمی نقدی باعث خواهد شد که سود انباشته به مبلغی برابر با ارزش بازار سهام کاهش یابد. فروش بعدی سهام باعث خواهد شد که سرمایه پرداخت شده به همین مبلغ افزایش یابد.

۲. فرض بر این است که بهای تمام شد سود سهمی برای شرکت نوعی هزینه فرصت مربوط به دادن سهام به سهامداران و نه فروش سهام به آنان است؛ و نه اینکه این سهام در بازار به آنان فروخته شود، یعنی، از آنجا که شرکت می‌توانست این سهام را به قیمت بازار بفروشد، چنین وضعی نمی‌تواند در مورد مبلغ سود تقسیمی و مبلغی را که باید به حساب سرمایه منظور کرد بهترین مدرک یا شاهد به دست دهد.

ضعف بحث‌های مزبور در این است که آنها بر اساس شرایطی ارائه می‌شوند که در واقع وجود ندارند. شرکت حق دارد سهام خود را به مبلغی کمتر از قیمت بازار (به جز درموارد استثنا) به صاحبان سهام عادی بفروشد، و چنین اقدامی به هیچ یک از طبقات موجود در بخش حقوق صاحبان سهام صدمه‌ای نخواهد زد.

دلیل عمده‌ای که در مخالفت با کاربرد ارزش بازار سهام ارائه می‌کنند این است: اگر سود سهمی نمی‌تواند برای سهامداران به عنوان سود تلقی شود، اعلام چنین سودی موجب گمراهی خواهدشد (حتی اگر برخی از افراد بر این باور باشند که وضع بدان‌گونه است - یعنی به عنوان سود تلقی نمی‌شود). منظور کردن سهام منتشر شده بر مبنای ارزش بازار به حساب سرمایه باعث تقویت این تصور خواهد شد که سهامداران چیزی دریافت می‌کنند که با سود تقسیمی نقدی قابل مقایسه است، یا آنها چیزی

دریافت می‌کنند که تاکنون وجود نداشته است (نداشته‌اند). این تصور واهی یا خیالی در سایهٔ یک واقعیت تقویت می‌شود که بیشتر شرکت‌ها چون گذشته کماکان در ازای هر سهم سود نقدی سود سهمی پرداخت می‌کنند، که در نتیجه کل سود تقسیمی اعلام شده افزایش می‌یابد.

دیدگاه مخالف دیگر در مورد کاربرد ارزش بازار این است که ارزش بازار نشان‌دهندهٔ کل ارزش سهام شرکت است و آن شامل سرمایه پرداخت شده و سود انباشته (هر دو) می‌شود. از این رو، انتقال از محل سود انباشته به حساب سرمایهٔ پرداخت شده (که نشان‌دهندهٔ هر دوی آنهاست) اقدامی نامعقول و غیرمنتطقی است. راه بهتر این است که این رویداد مالی را به عنوان بخشی از **تجزیه سهام** تلقی کرد که موجب افزایش سرمایه قانونی شرکت می‌شود. به بیان دیگر نباید اطلاعات مربوط بـه منابع تـامین سرمایه را مخدوش کـرد؛ افشـای اطـلاعات در مـورد افـزایش سـرمایه قـانونی را مـی‌توان از طـریق یادداشتهای پیوست صورت‌های مالی و یا به روش‌های دیگر افشا کرد. این روش دارای نـقطهٔ قـوت دیگری است مبنی بر ارائه تفسیری درست در مورد سود انباشته (یعنی سودی که برای همیشه در شرکت سرمایه‌گذاری شده است).

شاید چنین به نظر برسد که اجرای برنامه‌های گستردهٔ مربوط به سرمایه‌گذاری‌ها سود تقسیمی در شرکت، به خودی خود، موجب تقویت اعتبار روشی شود که بر مبنای ارزش بازار به اجرا درمی آید، ولی در این برنامه‌ها سهامداران این حق یا اختیار را دارند که سود نقدی یا تعدادی سهم معادل سهامی که (بر مبنای قیمت کنونی بازارسهام است) دریافت‌نمایند. از آنجا که سهامداران الزامی به دریافت سـهام ندارند، اقدام مزبور بیانگر دو رویداد مالی است (پرداخت سود نقدی و در همان زمان سرمایه‌گذاری مجدد این وجوه به وسیله سهامداران در ازای دریافت سهام اضافی). نتیجه این می‌شود که شرکت بـه شیوه‌ای بسیار راحت تعداد اندکی سهم جدید با هزینه اندک (برای سهامداران و برای شـرکت) مـنتشر می‌نماید.

تفاوت بین سود سهمی و تجزیه سهام به واکنشی بستگی دارد که بازار در برابر سهام جدید نشان می‌دهد و در این مورد هیچ تحقیق تجربی انجام نشده است. نتیجه چندین تحقیق در مورد رفتار بازار موید این است که شرط مربوط به منظور کردن بهای سهام به ارزش بازار به حساب سرمایه (در برخی از موارد خاص) بر مبنای مفروضات ساختگی یا جعلی قرار می‌گیرد.[۱۴] این شیوهٔ تبیین یـا تـفکیک بـه گونه‌ای نیست که بتوان بدان وسیله دیدگاه مبتنی بر بازارهای کارآ را تایید کرد. اگر بازاری کارآ باشد، رقیق شدن سهام، از طریق سود سهمی یا تجزیه سهام به سرعت در قیمت سهام منعکس خواهدشد.

ارائه برگ اختیارخرید سهام (و تضمین فروش سهام)

اغلب شرکتها به سهامداران کنونی خود حق تقدم خرید سهام می‌دهند و بدین‌گونه به آنها اجازه داده

می‌شود تعدادی سهم (متناسب با سهامی که در دست دارند) به قیمتی کمتر از قیمت بازار یا کمتر از قیمتی که همین سهام به دیگران عرضه می‌شود، خریداری نمایند. معمولاً دادن این نوع برگهای حق خرید منجر به افزایش سرمایهٔ پرداخت شده نمی‌شود، زیرا تا زمانی که سهامی به فروش نرود، سرمایه‌های جدیدی به شرکت وارد نخواهد شد. اگر هدف ارائه اطلاعات در مورد منابع تأمین سرمایه است، این اقدام می‌تواند راه حل درستی باشد. ولی راه حل مزبور با روش مورد توصیهٔ کمیتهٔ رویه‌های حسابداری، در مورد شیوهٔ ثبت و گزارش کردن سود سهمی، سازگار نیست (مغایرت دارد).

سود سهمی عبارت است از حق تقدم خرید سهام که از حادترین زاویه مورد توجه قرار گیرد (یعنی حق خرید سهام بدون هیچ نوع هزینه اضافی). از این رو، تفاوت عمده بین سود سهمی و حق (تقدم) خرید سهام مبلغی است که سهامدار باید در ازای سهام اضافی را که دریافت می‌کند، پرداخت نماید. اگر این وجه قیاس را معکوس کنیم، حق (تقدم) خرید سهام عبارت است از سود سهمی به مبلغی برابر با ارزش برگ حق (تقدم) خرید یعنی مازاد ارزش بازار سهام نسبت به قیمت خریدی را که سهامداران باید پرداخت کنند. برای اینکه روش مزبور با توصیه‌های مربوط به شیوهٔ ثبت و گزارش کردن سود سهمی، سازگار باشد، این مبلغ باید از سود انباشته به حساب سرمایه پرداخت شده منتقل شود، که معمولاً مقدار آن برابر است با *صرف سهام یا ارزش اعلام‌شدهٔ سهام*. ولی از دیدگاه نویسندگان این کتاب، منظور کردن ارزش بازار سهام به حساب سرمایه از دیدگاه هیچ یک از دو حالت مورد نظر نمی‌تواند کاری معقول باشد، زیرا هیچ یک از آنها یک منبع تأمین کنندهٔ سرمایهٔ پرداخت‌شده نمی‌باشد.

ولی هنگامی که برگ اختیار (حق) خرید سهام به فروش برسد، وجوه حاصل نشان‌دهندهٔ سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده است، چه اینکه دارندهٔ برگ حق خرید سهام از حق خود استفاده بکند یا نکند. اگر دارندهٔ برگ اختیار خرید سهام از حق خود استفاده کند، وجوه اصلی به اضافه مبلغ اضافی پرداخت شده به وسیلهٔ دارندگان این اوراق برای خرید سهام نشان‌دهندهٔ کل مبلغی است که سهامداران جدید در شرکت سرمایه‌گذاری می‌کنند، و باید آن را به عنوان سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده گزارش نمود. پیش از این که دارنده برگ اختیار خرید سهام از حق خود استفاده کند این احتمال بالقوه وجود دارد که سود تقسیمی و سود هر سهم رقیق شود. در بخش مربوط به بحث دربارهٔ سود هر سهم دربارهٔ این اثر (رقیق شدن سود تقسیمی و سود هر سهم) بحث خواهیم کرد.

دادن حق برای خرید سایر اوراق بهادار. اغلب برگ اختیار (حق) خرید سهام به اوراق قرضه الصاق می‌شود و خریداران اوراق قرضه می‌توانند با جدا کردن این برگ‌ها تعدادی سهم عادی به قیمتی مشخص (اغلب کمتر از قیمت بازار سهام، هنگام اهدای چنین حقی) خریداری نمایند. همان‌گونه که در فصل ۱۹ گفته شد، در بیانیهٔ شمارهٔ ۱۴ از هیئت اصول حسابداری توصیه شد که برای تخصیص وجوه حاصل از فروش اوراق بهادار به دارندگان اوراق قرضه و سهام، از قیمت بازار اوراق قرضه و برگ اختیار

(حق) خرید سهام استفاده شود. هنگامی که افراد از برگ اختیار (حق) خرید سهام استفاده می‌کنند، مبلغی که به این برگ‌ها تخصیص می‌یابد به اضافه مبلغ اضافی پرداخت شده از بابت سهام را همانند وجوه حاصل از فروش سهام جدید ثبت و گزارش می‌نمایند. به هرحال، از آنجا که اوراق قرضه و برگ‌های اختیار خرید سهام (الصاق‌شده به اوراق قرضه)، از نظر محتوا، با اوراق قرضهٔ قابل تبدیل تفاوتی ندارند، همان‌گونه که پیش از این گفته شد، باید هردو را به شیوه‌ای یکسان ثبت و گزارش کرد.

هنگامی که برگ اختیار خرید سهام عادی به دارندگان سهام ممتاز (یا برعکس) داده شود، مسئلهٔ تخصیص اهمیت کمتری خواهد داشت. در چنین حالتی، کل مبلغ پرداختی به وسیلهٔ سهامداران نشان‌دهندهٔ سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده است. ارائه اطلاعات مربوط به تأمین سرمایه از محل سهام ممتاز، جدا از منابع حاصل از سهام عادی (به ویژه زمانی که این دو منبع تأمین سرمایه مستقل از یکدیگر باشند) هیچ نقطهٔ قوتی یا مزیتی نخواهد داشت. تفکیک سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده به دو طبقه از سهام نمی‌تواند حقوق دو طبقه از سهامداران را تغییر دهد. همچنین در رابطه با افشای اطلاعات در مورد این حقوق هم هیچ کمکی نخواهد کرد. ولی، اگر سرمایهٔ قانونی هم گزارش شود، اگر قیمت خرید سهام (با ارائه برگ اختیار خرید) از سرمایهٔ قانونی یا اعلام‌شده کمتر باشد، مسئلهٔ تخصیص الزامی خواهد شد.

اجرای برنامه‌های خرید سهام به وسیلهٔ کارکنان (نه از نوع جبران خدمات). اغلب شرکتها برای تأمین سرمایه و گسترش دادن سطح مالکیت شرکت بین مقامات ارشد و سایر کارکنان خود اقدام به انتشار برگ اختیار خرید سهام می‌نمایند و آنها را به این افراد اهدا می‌کنند. در چنین مواردی شرکت تصمیم به جبران خدمت کارکنان ندارد، و از این رو مبلغ پرداختی به وسیلهٔ کارکنان را باید در بخش حقوق صاحبان سهام گزارش کرد. در مورد اجرای برنامه اهدای برگ اختیار خرید سهام (از نوعی که به صورت جبران خدمات نیست) باید ۴ ویژگی را مورد توجه قرار داد. آنها از این قرارند:

۱. به طور کلی باید این برگ‌ها را به کارکنانی داد که به صورت تمام‌وقت در استخدام شرکت و دارای شرایط لازم هستند.
۲. سهام را باید بر مبنای یکسان به کارکنان واجد شرایط داد و یا آنها را متناسب با حقوق یا دستمزد به آنان داد.
۳. دورهٔ استفاده از حق خرید سهام کوتاه‌مدت و یا طول زمان معقول باشد.
۴. قیمت خرید باید از قیمتی که این سهام به دیگران عرضه می‌شود (به شیوه‌ای معقول) کمتر باشد.[۱۲]

همچنین فرض می‌شود که دادن برگ اختیار خرید به کارکنان باعث نخواهد شد که کارکنان تعهد اضافی نسبت به شرکت پیدا کنند [چنین تعهدی بر آنها تحمیل نخواهد شد].

اهدای برگ اختیار خرید سهام در ازای جبران خدمات. یکی از روش‌های متداول برای جبران

خدمات مدیران اجرایی این بود که شرکتها برگ اختیار خرید سهام به آنها می‌دادند، زیرا دریافت‌کنندهٔ این نوع سهام می‌توانست در دوره‌های مختلف زمانی، از مزایای بالقوهٔ مالیاتی بهره‌مند گردد. برای مثال، تا پیش از تصویب ***قانون اصلاح مالیات‌ها*** ۱۹۷۶، هر نوع مالیات متعلق به ***برنامهٔ اختیار خرید سهام***[1] به دوره‌های بعد انتقال می‌یافت تا اینکه دریافت‌کنندهٔ چنین حقی اقدام به فروش سهام مربوطه بنماید. اغلب این نوع مالیاتها را بر مبنای نرخ مربوط به **سود سرمایه** محاسبه می‌کردند که از نرخ مربوط به سود عادی کمتر بود. در ۱۹۷۶ با تصویب قانون اصلاح مالیاتها این مزایا حذف شد، ولی در ۱۹۸۱ با تصویب ***قانون مالیاتها، بازیافت اقتصادی*** یک بار دیگر چنین مزایایی داده شد و آن در قالب **برنامه‌های تشویقی در راستای برگ اختیار خرید سهام**[2] ارائه گردید. قانون اصلاح مالیاتها، ۱۹۸۶ برخی از مزایای ناشی از برگ اختیار خرید سهام را حذف کرد، زیرا یک بار دیگر نرخ ***مالیات* بر سرمایه** افزایش یافت. ولی در ۱۹۹۱، حداکثر نرخ نهایی سود سرمایه از حداکثر نرخ نهایی سود عادی کمتر شد. سراسر دورهٔ مزبور مسئلهٔ عمده همواره این بود که آیا باید هیچ نوع هزینهٔ جبران خدمات را ثبت و گزارش کرد، و اگر چنین کاری انجام شود، در چه زمان و به چه مبلغ باید گزارش نمود.

یک دیدگاه این است، رعایت روش دقیق مبتنی بر ***واحد تجاری***، از دیدگاه حسابداری ایجاب می‌کند خدماتی راکه شرکت دریافت می‌نماید و در ازای آنها برگ اختیار خرید سهام به کارکنان می‌دهد نباید هیچ نوع هزینه‌ای برای شرکت داشته باشد، و از این رو، به هیچ وجه نباید آن را ثبت کرد. ولی ضعف دیدگاه مزبور در این است که آن بر پایهٔ این فرض گذاشته می‌شود که این هزینه‌ها برای واحد تجاری باید منجر به کاهش خالص دارایی‌هایی بشود. اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد، انتشاردهندهٔ سهام نباید دلیلی برای ثبت دارایی‌های غیرپولی خریداری شده داشته باشد. ولی امکان دارد که خدمات را در شرکت سرمایه‌گذاری کرد، درست همان‌گونه که می‌توان دارایی‌های غیرپولی را سرمایه‌گذاری نمود. تفاوت عمده در این است که این خدمات در دورهٔ جاری منافعی عاید می‌نمایند. در حالی که امکان دارد دارایی‌های غیرپولی در دوره (یا دوره‌های) آینده منافعی عاید شرکت نمایند.

در بیانیهٔ شمارهٔ ۲۵ از هیئت اصول حسابداری، به امکان جبران خدمات ناشی از قراردادهای اختیار خرید سهام توجه می‌شود. در اجرای برنامه‌های اهدای برگ اختیار خرید سهام برای جبران خدمات، ما به ازایی که شرکت در ازای سهام منتشر شده دریافت می‌کند ***شامل وجوه نقد یا دارایی‌های دیگری به اضافهٔ خدماتی است که از مجرای کارکنان دریافت می‌نماید.***[15] حسابدارانی که وجود جبران خدمات را شناسایی می‌کنند معمولاً در این مورد توافق نظر دارند که، مبلغ جبران خدمات را باید بر روی دوره‌هایی که شرکت این نوع خدمات را دریافت می‌نماید سرشکن کرد. اختلاف نظر در شیوهٔ تعیین

1. qualified stock option plans
2. Incentive stock

ارزش خدمات و تعیین افزایش مربوطه در سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده است که ناشی از اجرای برنامهٔ اهدای برگ اختیار خرید سهام (به کارکنان) می‌شود. متداول‌ترین روش‌های پیشنهادی برای تعیین ارزش خدمات به صورت زیر است:

۱. منظور کردن مازاد ارزش بازار سهم نسبت به قیمت مندرج در برگ اختیار خرید سهام در تاریخی که چنین حقی اهدا می‌شود.
۲. منظور کردن مازاد در تاریخی که شخص از حق خود (برای خرید سهام) اقدام می‌نماید.
۳. منظور کردن مازاد ارزش بازار سهم نسبت به قیمت مندرج در برگ اختیار خرید سهام در تاریخی که شخص برای نخستین بار از این حق استفاده می‌نماید.
۴. منظور نمودن مازاد قیمت در تاریخی که شخص، به صورت واقعی، از حق خود استفاده می‌نماید.
۵. منظور کردن هزینه‌هایی که در تاریخ اعمال حق بر شرکت تحمیل می‌شود و همزمان منظور کردن اثر مالیات بر درآمد ناشی از استفاده از این حق بر شرکت.
۶. منظور کردن ارزش احتمالی برگ اختیار خرید سهام از نظر دریافت‌کنندهٔ این برگ (در تاریخی که حق مزبور به وی داده می‌شود).

در مطالبی که در پی می‌آید دربارهٔ این روشها بحث بیشتری می‌نماییم. همچنین در فصل ۶ دربارهٔ شیوه‌های قیمت‌گذاری برگ اختیار خرید سهام بحث کردیم.

۱. مازاد ارزش بازار سهم در تاریخ اهدای حق خرید سهام. هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شمارهٔ ۲۵ توصیه می‌کند که ارزش *جبران خدمات* باید بیش از قیمت اعلام‌شدهٔ بازار سهم (نسبت به قیمت خرید) در تاریخی باشد که برگ حق خرید سهام اهدا می‌شود. اگر در یک برنامه شرایط متغیری گنجانده شود که پس از تاریخ اهدای حق مبتنی بر احتمال رویدادهایی باشد، در آن صورت در مورد تعیین قیمت در تاریخ اهدا حالت استثنا به وجود می‌آید. در چنین حالتی، تاریخ تعیین قیمت نخستین زمانی است که تعداد سهم و قیمت مندرج در برگ اختیار خرید سهام (هر دو) مشخص باشند. دلیل‌های عمده برای انتخاب تاریخ اهدای برگ اختیار خرید سهام (یا روش ارائه شده در بالا) به شرح زیرند:

الف. فرض می‌شود که در این تاریخ، کارکنان و کارفرما، هر دو می‌توانند ارزش بازار سهام را تعیین کنند. اگرچه، حتی اگر قیمت برگ اختیار خرید سهام همانند یا بیشتر از ارزش بازار سهام باشد، باز هم برگ اختیار خرید سهام دارای نوعی ارزش خواهد بود، ولی هیئت اصول حسابداری تعیین چنین ارزشی را غیرعملی دانست.

ب. فرض بر این است که در تاریخ اهدا، ارزش برگ اختیار خرید سهام و ارزش سهام (در تاریخ خرید) برای هردو طرف مشخص است [البته زمانی که چنین حقی اهدا می‌شود]. دو نوع ارزش اضافی مربوط به اختیار خرید سهام برای کارکنان از طریق اعمال محدودیت‌ها حذف (تسویه یا پایاپای)

خواهد شد. از دیدگاه شرکت، در تاریخ اهدای حق، ارزش برگ اختیار خرید سهام را می‌توان برآورد کرد و بدان وسیله تعداد برگ اختیار خرید سهام (به عنوان جبران خدمات دریافتی) را تعیین کرد.

پ. در تاریخ اهدای حق، مازاد ارزش نشان‌دهندهٔ هزینه‌های مربوط به محدود کردن این سهام است، زیرا راه اصلی برای استفاده کردن از سهام مزبور این است که آنها را در بازار کنونی (با قیمت رایج) به فروش رسانید.

ت. پس از اهدای حق اختیار خرید سهام به کارکنان، تصمیم به اعمال حق یا استفاده از برگ اختیار خرید سهام به کارکنان داده می‌شود. از این رو، تغییر در قیمت بازار سهام نشان‌دهندهٔ تغییر در ارزش برگ اختیار خرید سهام برای کارکنان است (و از این بابت هیچ نوع هزینه‌ای برای شرکت نخواهد داشت).

مهم‌ترین دلیل در رابطه با ناتوانی در تعیین ارزش واقعی برگ اختیار برای کارکنان و یا تعیین هزینهٔ واقعی برای شرکت ارائه می‌شود (به جز در مورد آن بخش از ارزش این برگ‌ها را که می‌توان از طریق مازاد ارزش آنها به قیمت بازار، در تاریخ اهدای این حق، تعیین کرد). این دلیل توانسته است در زمینهٔ ارائه تئوری‌هایی که در زمان کنونی در مورد قیمت‌گذاری برگ اختیار خرید سهام ارائه می‌شود، دیدگاه‌های جدید پیشنهاد نماید.

۲. مازاد ارزش سهام زمان احقاق حق. مقصود از تاریخ احقاق حق زمانی است که حق متعلق به فردی شود که به وی داده (اهدا) می‌شود. عمده‌ترین دلیلی که در این مورد ارائه می‌کنند این است که فقط در این تاریخ شرکت، بدون قید و شرط، تعهدی را می‌پذیرد. کارمندی که چنین حقی دریافت می‌کند پس از تأمین شرایط خاص می‌تواند از حق خود بهره‌مند شود، ولی پیش از تأمین این شرایط هم حق مزبور به وی تعلق دارد، حتی اگرچه وی باید مدتی منتظر بماند تا حق خود را اعمال نماید (کارمند همواره دارای چنین حقی می‌باشد). این وضع را با موردی مقایسه می‌کنند که شرکت طبق قرارداد متعهد می‌شود در پایان دورهٔ خدمت کارکنان سهامی را به عنوان جایزه یا پاداش به آنها بدهد، زیرا در آن زمان با توجه به ارزش خدمات ارائه شده می‌توان برای جبران این خدمات ارزش سهامی را که به عنوان جایزه به افراد داده می‌شود، تعیین کرد.

۳. مازاد ارزش قیمت برگ اختیار خرید سهام در زمانی که دارندهٔ حق برای نخستین بار آن را اعمال می‌کند. اگرچه امکان دارد به محض اینکه کارمند حقی را به دست آورد، آن قابل اعمال باشد، ولی معمولاً وی باید مدتی منتظر بماند تا پس از گذشت زمان بتواند از حق خود استفاده کند. از این تاریخ به بعد، دارندهٔ برگ اختیار خرید سهام می‌تواند از طریق اعمال حق (فروش برگ اختیار خرید سهام) دست به اقدام سوداگری بزند و یا آن را تا پیش از زمان انقضا نگه دارد. از این رو، چنین استدلال می‌کنند، که پس از این تاریخ، تغییر در قیمت بازار سهام نمی‌تواند برای شرکت هیچ اهمیتی داشته باشد. همچنین

استدلال می‌شود که پیش از اعمال حق نمی‌توان ارزش برگ اختیار خرید سهام را تعیین کرد.

۴. مازاد ارزش برگ اختیار خرید سهام در تاریخی که از این حق استفاده می‌شود. این دیدگاه که مبلغ جبران خدمات برابر است با مازاد ارزش بازار نسبت به قیمت خرید سهام در تاریخی که دارندهٔ حق آن را اعمال می‌کند براساس این واقعیت قرار دارد که تنها در این زمان اعمال‌کنندهٔ حق به صورت یک سهامدار درمی‌آید. کارمند با خرید سهام دارای حقوقی در شرکت می‌شود که ارزش آنها بیش از وجوه نقد جاری است که پرداخت می‌نماید. این مازاد ارزش برابر است با ارزش جبران خدمات، زیرا یک کارمند تنها هنگامی که به صورت یک سهامدار درمی‌آید دارای سود سرمایه خواهد شد و آن هم به سبب ارزش سهام است. همچنین می‌توان چنین فرض کرد که این برابر است با هزینه‌ای را که شرکت از بابت اینکه دیگران از حق خرید خود استفاده می‌کنند متحمل می‌شود، زیرا پیش از این تاریخ وجود حق خرید سهام فقط به صورت یک رویداد احتمالی بود. هر نوع ارزشی که برای این برگ اختیار پیش از تاریخ مزبور تعیین شود چیزی جز برآورد هزینه نهایی نیست که بر شرکت تحمیل خواهد شد و هر نوع ارزشی که پس از این تاریخ تعیین شود نمی‌تواند هیچ اهمیتی داشته باشد، زیرا صاحب حق به صورت یک سهامدار درآمده است.

۵. منظور کردن مالیات بر سود بر حق مندرج در برگ اختیار خرید سهام. با منظور کردن مزایای مربوط به مالیات بر سودی که از دست شرکت خارج می‌شود می‌توان بهای تمام‌شدهٔ جبران خدمات را برای شرکت تعیین و بدین گونه روش ارائه شده در بالا را اصلاح کرد. برای تعیین میزان تعدیلی را که باید به عمل آورد لازم است در زمان مربوطه به قانون مالیاتی توجه کرد. برای مثال، فرض کنید که در زمان مورد نظر قانون مالیات‌ها اجازه نمی‌دهد که شرکت از بابت برگ اختیار خرید که به کارکنان می‌دهد مبلغی از سود مشمول مالیات کم کند. از این رو، اگر در زمانی که کارکنان از حق خود استفاده می‌کنند ارزش سهام به مبلغی برابر با ۶۰ هزار دلار بیش از قیمتی شود که دارندهٔ برگ اختیار خرید سهام می‌تواند سهام را خریداری نماید و اگر فرض کنیم نرخ مالیات شرکت ۴۰ درصد باشد، در این صورت حقوق کارمند برای شرکت، مبلغ ۱۰۰ هزار دلار نقد خواهد شد. چنین استدلال می‌شود که عدد مزبور نشان‌دهندهٔ بهای تمام‌شدهٔ واقعی برگ اختیار خرید سهام (از نظر شرکت) می‌باشد.

۶. ارزش نقدی خدمات در زمان اهدای برگ اختیار خرید سهام. هنگامی که شرکت در ازای سهام اموالی دریافت می‌کند، مبلغ سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده را برحسب ارزش جاری اموال دریافت‌شده تعیین می‌نمایند. اگر نتوان ارزش جاری این دارایی را تعیین کرد، می‌توان چنین فرض کرد که ارزش دارایی برابر است با ارزش بازاری که در ازای آن داده شده است. هنگام بستن قرارداد در مورد برگ اختیار خرید سهام، کارمند مبلغی برابر با ارزش خدماتی که جبران می‌شود در شرکت سرمایه‌گذاری می‌کند. ولی، از آنجا که معمولاً نمی‌توان ارزش خدمات دریافتی را تعیین کرد، چنین فرض می‌شود که

جبران خدمات با ارزش جاری برگ اختیار خرید سهام برابر است. ولی از آنجا که در قرارداد برگ اختیار خرید سهام محدودیت‌هایی اعمال می‌شود که مانع از نقل و انتقال آنها می‌گردد، این برگ‌های اختیار خرید سهام دارای قیمت بازار نمی‌باشند و نمی‌توان به راحتی ارزش جاری آنها را هم برآورد کرد. با وجود این، نوعی ارزش جاری وجود دارد و برخی از نویسندگان این دیدگاه را ابراز می‌کنند که می‌توان برای این خدمات قیمت‌هایی بر مبنای مذاکره و چانه‌زدن تعیین کرد.

یک مقام اجرایی که برگ اختیار خرید سهام را به جای وجوه نقد (از بابت جبران خدمات) دریافت می‌کند مبلغی برابر با مازاد ارزش قابل چانه‌زدن از خدمات خود را نسبت به وجوه نقد (حقوق) دریافتی را در شرکت سرمایه‌گذاری می‌کند. در فاصلهٔ زمانی بین تاریخ اهدای برگ اختیار خرید سهام و تاریخ اعمال حق، یا تاریخ انقضای حق، قیمت بازار سهام افزایش شدید یا نسبی می‌یابد و یا امکان دارد این قیمت افت کند. از این رو، برای دریافت‌کنندهٔ حق اختیار خرید سهام احتمالاً ارزش نهایی این برگ اختیار خرید بسیار زیاد و یا احتمالاً صفر باشد. در تاریخ اهدای حق یا برگ اختیار خرید سهام ارزش مورد انتظار بر روی این طیف قرار می‌گیرد (یک انتهای آن بسیار زیاد و انتهای دیگر صفر است). ولی توجه کنید که اگر امکان افزایش قیمت بازار به بیش از قیمت اعمال حق برسد، همیشه این عدد مثبت خواهد بود، ولی هیچ گاه منفی نخواهد شد و فقط در موارد زیر ارزش مورد انتظار به صفر خواهد رسید؛ فقط اگر قیمت مندرج در برگ اختیار خرید سهام برابر یا بیش از قیمت بازار سهام (در تاریخ اهدا) شود و اگر در مورد افزایش قیمت بازار به مبلغی بیش از قیمت مندرج در برگ اختیار خرید سهام هیچ نوع امیدی یا انتظاری وجود نداشته باشد. خالص ارزش برگ اختیار خرید سهام پس از کسر مالیات (برای مقام اجرایی که آن را دریافت می‌کند) باید به معادل حقوق نقدی تبدیل شود (پیش از منظور کردن مالیات بر سودی که شخص وی باید پرداخت نماید).

روشهای تعیین ارزش جبران خدمات. از دیدگاه نویسندگان این کتاب، وجوه نقدی را که از بابت خدمات می‌پردازند که مقدار آن بر مبنای ارزش برگ اختیار خرید سهام در تاریخ اهدای حق تعیین می‌شود می‌تواند منطقی‌ترین روش برای تعیین ارزش جبران خدمات باشد. ولی، بیشتر حسابداران این راه‌حل را نمی‌پذیرند، زیرا آن بیش از حد ذهنی (مبتنی بر معیارهای ارزشی) است و به نوع دیدگاه دربارهٔ آینده بستگی دارد. ولی در چنین حالتی نمی‌توان بر سر قیمت چانه‌زنی کرد و نیز ارزش قابل فروش آینده هم وجود ندارد و بنابراین نمی‌توان از هیچ نوع *برآوردی* استفاده کرد. موضعی که هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شمارهٔ ۲۵ اتخاذ کرد این بود که فقط قیمت مشخص در تاریخ اهدا (یعنی مازاد ارزش بازار در تاریخ اهدا نسبت به قیمت قابل اعمال) را باید به عنوان ارزش جبران خدمات ثبت کرد. هیئت مزبور وجود ارزش اضافی را نفی نکرد، ولی مدعی شد که نمی‌توان آن را تعیین (اندازه‌گیری) کرد.

کسانی که روش‌های دیگری پیشنهاد می‌کنند درصدد برمی‌آیند برای جبران خدمات یک معیار عینی تعیین نمایند و آن بر مبنای منافعی که کارمند دریافت می‌کند یا هزینهٔ نهایی که بر شرکت تحمیل می‌شود، قرار دارد. در هر تاریخ مشخصی مازاد قیمت بازار نسبت به قیمت قابل اعمال (مندرج در برگ اختیار خرید سهام) براساس تئوری بهای تمام‌شده (و نه بر مبنای ارزش خدماتی که کارمند در شرکت سرمایه‌گذاری می‌کند) قرار می‌گیرد. کسانی که به دیدگاه مبتنی بر بهای تمام‌شده به این موضوع نگاه می‌کنند این مطلب را فراموش می‌نمایند که سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده در شرکت را برحسب ارزش مابه‌ازای دریافتی به وسیلهٔ شرکت (و نه برعکس آن) تعیین می‌شود. اگرچه برای برآورد ارزش خدمات دریافتی از ارزش برگ اختیار خرید سهام استفاده می‌کنند، کارمند خدماتی که دارای چنین ارزشی است در شرکت سرمایه‌گذاری می‌کند و هنگام تعیین این ارزش باید همهٔ نتیجه‌های ممکن و ریسک‌هایی را که دریافت‌کنندهٔ حق یا برگ اختیار خرید سهام می‌پذیرد، به حساب آورد. نتیجه این می‌شود که در زمان ایجاد حق یا تاریخی که شخص می‌تواند از حق مندرج در برگ اختیار خرید سهام استفاده کند، مازاد ارزش قیمت بازار به قیمت برگ اختیار خرید سهام نمی‌تواند ارزش جبران خدمات را به صورت کامل تعیین کند (فرایند تعیین ارزش ناقص است) و احتمالاً ارزش برگ اختیار خرید سهام کمتر از مقدار واقعی برآورد (تعیین) خواهد شد، به ویژه اگر دارندهٔ این برگ آن را چندین سال دیگر (پیش از انقضای حق) نگه دارد. حتی اگر در این تاریخ قیمت بازار با قیمت مندرج در برگ اختیار خرید سهام برابر است، وجود این حق یا برگ اختیار خرید (برای کسی که به وی اهدا شده است) دارای یک ارزش خواهد بود، زیرا این امکان وجود دارد که پیش از انقضای زمان قیمت بازار سهام افزایش یابد.

در تاریخ اعمال حق، مازاد ارزش بازار نسبت به قیمت مندرج در برگ اختیار خرید سهام نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ سود نهایی برای کارمند باشد، ولی این سود از دو بخش اصلی تشکیل می‌شود (جبران خدمات کارمند و سود یا زیان حاصل از سرمایه‌گذاری خدمات به وسیلهٔ کارمند). ارزش جبران خدمات را باید بر مبنای احتمال بسیار زیاد تغییر در قیمت بازار تعیین کرد؛ اگر افزایش در قیمت بازار از این حد انتظار فراتر رود، صاحب حق دارای سود غیرعملیاتی از محل سرمایه‌گذاری خواهد شد و اگر آن به کمتر از حد انتظار برود، زیان به بار خواهد آمد.

بدون توجه از روشی که امکان دارد برای تعیین ارزش برگ اختیار خرید سهام به کار برده شود، باید در مورد مفاد قرارداد مربوطه و شرایط موجود در تاریخ تهیهٔ ترازنامه و سرانجام روش تعیین ارزش اطلاعات کامل افشا کرد.

پرسش‌های این بخش

۱. عبارت یا اصطلاح ***سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری)شده*** را تعریف کنید.
۲. جامعهٔ حسابداری آمریکا برای ثبت فرایند تبدیل اوراق قرضه دو روش توصیه کرد، آنها را بیان نمایید. به صورتی خلاصه علت اینکه جامعهٔ مزبور این دو روش را برتر دانست، بیان کنید.
۳. تفاوت بین سود سهمی و تجزیهٔ سهام را بیان نمایید.
۴. دو دلیل ارائه کرده‌اند که سود سهمی را نمی‌توان (برای دریافت‌کننده) سود به حساب آورد. آنها را برشمارید.
۵. در مورد سود سهمی تحت چه شرایطی می‌توان قیمت بازار این سهام را به حساب سرمایه منظور کرد؟
۶. برخی سود سهمی را بر مبنای ارزش اعلام شده و برخی دیگر آن را بر مبنای ارزش بازار به حساب سرمایه منظور می‌کنند. تفاوت بین این دو دیدگاه یا دو روش را بیان نمایید.
۷. یک محور زمان رسم کنید که بر روی آن برنامهٔ مربوط به برگ اختیار خرید سهام، برای جبران خدمات دارای شش تاریخ باشد، سپس آنچه در هر مقطع زمانی رخ می‌دهد بر روی این محور بنویسید.

کاهش یافتن سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده

معمولاً تصور بر این است که سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری)شده نشان‌دهندهٔ سرمایهٔ دائمی یک شرکت است. معقول نیست که از محل این سرمایه مبالغی به بستانکار پرداخت کرد و اگر شرکتی بدین‌گونه عمل کند باید این موضوع را به آگاهی آنان برساند [در یادداشتهای پیوست صورتهای مالی اعلام کند که سود از محل سرمایه پرداخت کرده است که آن را **سود تصفیه** می‌نامند]. ولی، هنگامی که یک طبقه خاص از سهام بازخرید شود، شرکت بخشی از نیازهای خود را از محل این حساب تأمین خواهد کرد. خرید سهام خزانه مشابه بازخرید سهام ممتاز است، تنها با این تفاوت که تعداد کمتری از سهامداران درگیر این موضوع می‌شوند (نیاز به آگاهی از این رویداد دارند) و قیمت خرید را هم نمی‌توان از پیش تعیین کرد. اگر شرکتی اقدام به بازفروش سهام خزانه نماید، خالص نتیجهٔ این اقدام موجب افزایش یا کاهش حقوق صاحبان سهام می‌شود و یا آن را تغییر نمی‌دهد. همچنین با توجه به این واقعیت که زیان‌های انباشته موجب می‌شوند سرمایه کاهش یابد (و این در حالی است که از محل این

حساب هیچ پرداختی به سهامداران نشده است) امکان دارد در سایهٔ تجدید ساختار حساب سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده نیز کاهش یابد.

سهام خزانه

هنگامی که در نتیجهٔ داد و ستد با سهامداران بخش حقوق صاحبان سهام شرکت افزایش یابد، حسابداران بر این باورند که هیچ سود غیرعملیاتی به دست نمی‌آید و هیچ بخشی از این افزایش را نباید به حساب سود یا سود انباشته افزود؛ آن فقط نشان‌دهندهٔ سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده است. ولی اگر به سبب اینکه شرکت سهام خود را خریده است، بخش حقوق صاحبان سهام کاهش یابد، در مورد اثر این رویداد بر سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده و بر سود انباشته توافق‌نظر ندارند. در مورد این دیدگاه‌های ضد و نقیض دو پرسش اصلی مطرح است:

۱. چه مبلغ از وجوه پرداختی به سهامداران را باید به عنوان استرداد سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری)شده منظور کرد و چه مبلغ را باید به حساب سود انباشته منظور نمود؟
۲. اثری راکه این رویداد مالی بر سرمایهٔ قانونی می‌گذارد چگونه باید گزارش کرد؟

هنگامی که شرکتی سهام خود را بازخرید می‌کند و با هدف فروش مجدد و یا باطل کردن آنها را نگه می‌دارد، این خرید و فروش را باید به عنوان یک رویداد مالی یا دو رویداد مالی متمایز و جدا از هم ثبت و گزارش کرد. اگر فقط یک رویداد مالی ثبت و گزارش شود آن را **روش بهای تمام‌شده** و روش دوم را *روش ارزش اسمی* می‌نامند. ولی به هرحال می‌توان سهام خزانه را بر مبنای بهای تمام‌شده یا ارزش اسمی ثبت کرد و خرید و فروش را به عنوان یک یا دو رویداد مالی گزارش نمود.

دیدگاه مبتنی بر یک رویداد مالی. اگر شرکتی سهام خود را بخرد و سپس به قیمتی برابر با بهای تمام‌شده آن را به سهامداران دیگر بفروشد، احتمالاً کار نامعقولی انجام داده باشد، زیرا نباید بخش حقوق صاحبان سهام را فقط بدان سبب مخدوش کرد که شرکت در مورد سهام خود دست به معامله زده است. اگر فقط با هدف آسایش سهامداران اقدام به خرید و فروش سهام خود بنماید، در آن صورت رویدادهای مالی همانند این است که یکی از سهامداران سهام خود را به دیگری فروخته باشد. اگر این سهام به قیمتی بیش از بهای تمام شده (به وسیلهٔ شرکت) به فروش برسد مبلغ اضافی نشان‌دهندهٔ افزایش در سرمایهٔ پرداخت (گزارش) شده است که به صورت صرف سهام گزارش می‌شود. و بدین‌گونه در طبقه‌بندی اقلام حقوق صاحبان سهام براساس منابع تأمین سرمایه هیچ خدشه‌ای وارد نخواهد شد و سرمایهٔ قانونی هم دست‌نخورده باقی خواهد ماند.

هنگامی که سهام خزانه به قیمتی کمتر از بهای تمام‌شده (برای شرکت) به فروش برسد، مبلغ اضافی نسبت به قیمت فروش نشان‌دهندهٔ بازپرداخت سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده است و یا در

حساب سود انباشته منظور می‌شود. اگرچه حسابداران در این مورد توافق نظر ندارند که به سبب این مبلغ اضافی حسابها تغییر کنند، ولی سه پیشنهاد ارائه شده است:

۱. رعایت مفاد بیانیهٔ ۶ از هیئت اصول حسابداری. بسیاری از صاحبنظران بر این باورند که این مبلغ اضافی یا مازاد نشان‌دهندهٔ بازده سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده است. آنها بر این باورند که باید آن را به حساب صرف سهام بدهکار کرد، زیرا آن ناشی از داد و ستد سهام خزانه است و یا آن را به حساب صرف سهام (مربوط به همان طبقه از سهام) منظور نمود.[۱۲] تنها اگر این مبلغ اضافی از کل **صرف سهام** بیشتر باشد، در آن صورت این دسته از صاحبنظران توصیه می‌کنند که سود انباشته کاهش یابد.

۲. راه دیگر این است که با توجه به همان طبقه از سهام، به صورت نسبی سرمایهٔ پرداخت شده (متعلق به حساب این سهام) را کاهش داد و بقیه را به حساب سود انباشته منظور کرد. سرمایه (سهمی) تغییر نخواهد کرد، زیرا هدف این است که مبلغ سرمایهٔ قانونی گزارش شود و آن هم در سایهٔ این رویداد مالی کاهش نیافته است.

۳. راه حل سوم این است که کل مبلغ مازاد را به حساب سود انباشته منظور کرد. این روش بسیار متداول است، زیرا از یک سو روشی ساده و از سوی دیگر محافظه‌کارانه است. همچنین اغلب توصیه می‌شود، زیرا در ایالت‌هایی که صرف سهام را به عنوان بخشی از سرمایهٔ قانونی منظور می‌نمایند با استفاده از این روش سرمایهٔ قانونی بدون تغییر باقی خواهد ماند (این رویداد مالی موجب تغییر سرمایهٔ قانونی نخواهد شد). ولی از دیدگاه نویسندگان کتاب این روش از دیدگاه نظری (تئوریک) دارای یک نقطهٔ قوت است. اگر خرید و فروش سهام خزانه به عنوان یک رویداد مالی ثبت و گزارش شود، در آن صورت تنها باید نتیجهٔ رویداد را به حساب یک دسته یا چند دسته از سهامداران منظور کرد. منظور کردن مبلغی به حساب سهامداران به گونه‌ای که تعداد سهام منتشر شده و در دست مردم کاهش نیابد باید به حساب سود انباشته منظور کرد. نباید اقدامی نمود که حساب سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده تغییر یابد یا مخدوش شود.

مشکل اصلی بر سر راه دیدگاه مبتنی بر یک رویداد مالی و کاربرد روش مبتنی بر بهای تمام‌شده یک اشکال عمده دارد و آن مربوط به حالتی است که نتوان سهام خزانه را در همان لحظه به فروش رسانید و یا باید پس از گذشت زمان آنها را باطل کرد. زمانی که این سهام در خزانه نگهداری می‌شود، بهای تمام‌شدهٔ آنها نشان‌دهندهٔ منظور نکردن مبلغی است که موجب کاهش یافتن حقوق صاحبان سهام شده است و تا زمانی که این معامله تکمیل نشود وجوه تخصیص نیافته وجود خواهد داشت. از این رو، سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده و سود انباشته، هر دو، بیش از مقدار واقعی گزارش خواهند شد که در نتیجه امکان دارد موجب تفسیرهای نادرست شوند، به ویژه اگر شرکت پس از مدتی این سهام را باطل

کند و یا به مبلغی بسیار کمتر از بهای تمام‌شده به فروش برساند.

دیدگاه مبتنی بر دو رویداد مالی. در روشی که در مورد سهام خزانه دو رویداد مالی ثبت و گزارش می‌شود، فرض بر این گذاشته می‌شود که شرکت با خرید سهام متعلق بـه خـود ساختار سرمایه را کوچک‌تر می‌نماید. اگر پس از مدتی سهام خریداری شده به فروش بروند، فروش این سهام را همانند فروش سهام منتشر نشده (سهامی که شرکت جواز انتشار آنها را گرفته ولی منتشر نکرده است) منظور می‌نمایند.

هنگامی که هزینهٔ بازخرید سهام از سرمایهٔ پرداخت‌شده (به صورتی متناسب) بیشتر شود، این مازاد را به عنوان پرداخت از محل سود انباشته منظور می‌نمایند. دیدگاه مبتنی بر بیانیهٔ شمارهٔ ۶ از هیئت اصول حسابداری اجازه می‌دهد که مازاد قیمت خرید نسبت به ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شده، به طور کامل، به حساب سود انباشته بدهکار و به حساب صرف سهام (متعلق بـه سرمایهٔ پرداخت‌شده) بستانکار شود.[۱۷]

اگر شرکت سهام خزانه را به قیمتی بالاتر از سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده [به نسبتی متناسب] خریداری نماید، (در نتیجهٔ خرید و فروش مجدد سهام متعلق به شرکت) باید بخشی از سود انباشته را به حساب صرف سهام (متعلق به سرمایهٔ پرداخت شده) منتقل کرد. هنگام خرید سهام، سود انباشته کاهش می‌یابد و هنگام فروش سهام صرف سهام (متعلق به سرمایهٔ پرداخت شده) کاهش می‌یابد، حتی اگر قیمت خرید و فروش همانند باشند. از سوی دیگر، اگر سهامی به قیمتی کمتر از ارزش اسمی یا ارزش اعلام‌شده خریداری شود و باز به فروش برسد، در زمان خرید باید حساب صرف سهام (متعلق به سرمایهٔ پرداخت‌شده) را افزایش داد، و هنگامی که این سهام دوباره به فروش برسند باید حساب کسر سهام یا یک حساب مشابه تشکیل داد.

ارزیابی دیدگاههای مبتنی بر ثبت یک رویداد یا دو رویداد مالی. در مورد هر دو روش دیدگاههای موافق ارائه شده است. روش ثبت یک رویداد بر پایهٔ این فرض قرار دارد که اهمیت محتوا بیش از شکل است و اینکه شرکت نباید از حساب سود انباشته مبالغی را به حساب سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده فقط بدان سبب منتقل نماید که برحسب تصادف ناگزیر شده است سهامی را از یک سهامدار به سهامدار دیگر منتقل کند. دیدگاه مبتنی بر ثبت دو رویداد مالی بر پایهٔ این فرض قرار دارد که بین خرید و فروش سهام خزانه، از یک سو، و از سوی دیگر خرید و از دور خارج کردن سهام و پس از آن خرید سهامی جدید، تفاوت عمده‌ای وجود ندارد. از دیدگاه نویسندگان کتاب، هریک از این روش‌ها برای شرایط خاصی مناسب است. اگر شرکتی اعلام کند که هدف از خرید سهام، فروش مجدد آنها به کارکنان، مدیران اجرایی یا گروه‌های خاص دیگری است، معقول این است که از روش مبتنی بر ثبت یک رویداد عمل کرد. از سوی دیگر، اگر هدف از خرید این است که سهام را از دست سهامداران مزاحم خارج کرد و

یا در نهایت طبقه‌های خاصی از سهام را از دور خارج نمود، معقول این است که از روش مبتنی بر ثبت دو رویداد عمل نمود (اگرچه این امکان وجود دارد که شرکت در زمانی در آینده این سهام را بفروشد). بدیهی است که اگر هدف نهایی باطل کردن سهام است، بدون تردید روش ثبت دو رویداد مناسب‌تر خواهد بود. راه حل پیشنهادی از این دیدگاه دارای نقطهٔ ضعف است که نمی‌توان در هر زمانی قصد یا نیت شرکت را تعیین کرد. از این رو، احتمال کمی دارد که حسابداران برای موارد مشابه به روشی یکسان عمل کنند. اگر هدف روشن و مشخص نباشد، پیشنهاد می‌شود که از روش مبتنی بر ثبت دو رویداد عمل شود.

پرسش‌های این بخش

۱. عبارت یا اصطلاح *سهام خزانه* را تعریف کنید.
۲. تفاوت بین روش مبتنی بر ثبت یک رویداد و روش مبتنی بر ثبت دو رویداد (در رابطه با سهام خزانه) را بیان نمایید.

ترکیب شرکت‌ها

هنگامی که شرکتی اقدام به خرید دارایی‌های شرکت دیگری می‌نماید که مستلزم پرداخت وجه نقد یا مبادلهٔ دارایی‌های دیگر است، معمولاً دارایی‌های خریداری شده را بر مبنای بهای تمام‌شده (ارزش دارایی‌هایی که به صورت مابه‌ازا داده شده است) در حسابهای شرکت خریدار ثبت می‌کنند و فرض بر این است که این مبلغ نشان‌دهندهٔ ارزش جاری دارایی خریداری شده می‌باشد. کاربرد روش مبتنی بر بهای تمام‌شدهٔ تاریخی در مورد شرکت فروشنده نمی‌تواند اهمیتی داشته باشد [گزارش کردن رویداد نمی‌تواند اطلاعات مهم و اثرگذاری ارائه نماید]. به سبب این معامله بخش حقوق صاحبان سهام شرکت افزایش نخواهد یافت و اقلام درون این بخش جابه‌جا نخواهند شد (مجدداً طبقه‌بندی انجام نمی‌شود).

اگر کل سهام شرکت دوم با پرداخت وجه نقد یا دارایی دیگری در تملک شرکت خریدار درآید، رویداد مشابه خرید یک قلم دارایی شرکت (مانند مورد بالا) ثبت و گزارش خواهد شد. در واقع، اگر شرکت خریداری شده منحل شود، نتیجهٔ این رویداد مالی همانند خرید دارایی است با احتمال این تفاوت که شرکت خریدار بدهی‌های شرکت خریداری شده را بپذیرد. اگر شرکت خریداری شده منحل نشود باید دارایی‌های خریداری شده را بر مبنای بهای تمام‌شدهٔ کنونی که شامل بهای تمام‌شدهٔ دارایی‌های نامشهود هم می‌شود در ترازنامهٔ شرکت خریدار گزارش کرد و در نتیجهٔ خرید سهام یا تلفیق

واحد تجاری اصلی و واحدهای فرعی در بخش حقوق صاحبان سهام شرکت خریداری شده (در نتیجهٔ خرید سهام) هیچ تغییری رخ نخواهد داد. فقط اگر درصدکمی از سهام باقی بماند (خریداری نشود) کل حقوق صاحبان سهام شرکت تلفیقی افزایش خواهد یافت. ولی، همان‌گونه که در فصل پیش گفته شد، همیشه میزان مالکیت همیشه به عنوان بخشی از کل حقوق صاحبان سهام (در ترازنامهٔ تلفیقی) گزارش نخواهد شد.

در موارد بالا، به تملک درآوردن سایر داراییهای غیرپولی یا سهام شرکت دیگری، در ازای وجه نقد، باعث می‌شود که این رویداد مالی به صورتی مشخص به عنوان خرید ثبت شود، اگرچه در رابطه با تلفیق، چندین مسئله حل‌نشده باقی می‌ماند. ولی اگر دو یا چند شرکت در سایهٔ مبادلهٔ سهام یک شرکت در ازای دارایی‌ها یا سهام شرکتهای دیگر در هم ترکیب شوند، یا زمانی که شرکتی جدید با چنین هدفی تشکیل شود، این پرسش مطرح خواهد شد که آیا رویداد مالی را به عنوان یک خرید یا، در واقع فقط به عنوان *تجمیع منافع* دو یا چند شرکت منظور و گزارش کرد. ماهیت این رویداد مالی و شرکتی که در نتیجهٔ آن به وجود می‌آید (و نه شکل قانونی آن) تعیین‌کنندهٔ رویهٔ حسابداری است که باید به اجرا درآید.

هر دو روش خرید و *تجمیع منافع* با مفاهیم و اصول مختلف ساختار سنتی بهای تمام‌شدهٔ تاریخی سازگار است. ولی براساس هیچ یک از این دو روش نمی‌توان شرایط اقتصادی مورد بحث و نتیجه‌های حاصل را از دیدگاه تفسیری مورد توجه قرار داد. از این رو، ارائه صورت‌های مالی ناشی از ترکیب شرکتها و واکنش مورد انتظار سرمایه‌گذاران و بستانکاران تعیین‌کنندهٔ عواملی است که باید برای شیوهٔ گزارشگری مورد توجه قرار داد، و در بسیاری از موارد تعیین‌کنندهٔ عواملی است که باید بر آن اساس تصمیم گرفت که آیا چنین ترکیبی انجام شود یا انجام نشود. به سبب این تأکید بر شیوهٔ حسابداری راکه در نتیجهٔ این رویداد باید به اجرا درآورد (و نه ارائه اطلاعات تفسیری در مورد تصمیم به سرمایه‌گذاری‌ها) سازمان‌های تدوین‌کنندهٔ مقررات در ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهای دیگر نتوانسته‌اند قوانینی را تدوین کنند که دوام بیاورد (زیرا با هر رویدادی ناگزیر به تجدیدنظر در آنها شده‌اند).

ترکیب شرکتها به روش خرید

هرگاه شرکتی در ازای سهام اقدام به خرید دارایی‌های شرکت بنماید، فرض بر این گذاشته می‌شود که ارزش دارایی‌های خریداری شده برابر است با ارزش سهامی که در ازای آنها داده شده است، مگر اینکه بتوان ارزش کنونی این دارایی‌ها از مجرای روش‌های قابل تأیید تعیین کرد. به همین شیوه، هنگامی که همهٔ دارایی‌ها یا سهام شرکتی در ازای سهام شرکت خریدار، خریداری شود (یک رویداد مالی مبتنی بر خرید) شیوهٔ ثبت و گزارش کردن رویداد مالی مزبور از دو بخش تشکیل خواهد شد:

۱. ارزش خالص دارایی‌ها را برحسب کل ارزش بازار سهامی که به صورت مابه‌ازا داده می‌شود، تعیین می‌نمایند. این کل بهای تمام‌شده را باید در صورت امکان بر روی دارایی‌های خاص سرشکن کرد (به آنها تخصیص داد) و هر نوع مازاد را باید به عنوان سرقفلی خریداری شده یا دارایی نامشهود دیگری ثبت و گزارش کرد.

۲. کل ارزش سهام عرضه شده را باید به حساب سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده بستانکار کرد و در صورت امکان آن را بر روی سرمایهٔ قانونی و صرف سهام (مازاد سرمایهٔ پرداخت شده نسبت به ارزش اسمی یا ارزش اعلام شده) سرشکن کرد. شیوهٔ طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام شرکت خریداری شده نمی‌تواند بر شیوهٔ طبقه‌بندی اقلام در بخش حقوق صاحبان سهام شرکت خریدار اثری بگذارد.

اجرای روش **خرید** براساس دیدگاه ساختار سنتی قرار دارد مبنی بر اینکه ارزش دارایی‌ها و بدهی‌های دریافتی را باید به مبلغی برابر با ارزش دارایی‌ها یا سهامی که به صورت مابه‌ازا داده شده‌اند، تعیین کرد. در این صورت، مقادیر مزبور همان بهای تمام‌شدهٔ تاریخی است که در دوره‌های بعد گزارش می‌شود. ولی، برای این موضوع که ترکیب شرکتها ناشی از روش **خرید** نمی‌باشد دیدگاههای بسیار قوی ارائه می‌شوند و مدعی هستند که ترکیب ناشی از پیوند متقابل است که هیچ یک از این دو شرکت، شرکت دیگری را خریداری نمی‌نماید. متمایز ساختن روش **خرید** و ***پیوند متقابل*** را نمی‌توان از دیدگاه ساختاری یا تفسیری تعیین کرد. از این رو، سازمان‌های تدوین‌کنندهٔ مقررات درصدد برآمده‌اند که به این جنبه از رویداد مالی (متمایز ساختن دو روش) جنبهٔ قانونی بدهند، ولی در این راه هیچ موفقیتی به دست نیاورده‌اند.

به سبب ناتوان ماندن در ارائه معیارها یا شاخص‌های کارساز و نیز به سبب سوء استفاده از روش‌های حسابداری که در سایهٔ این ناتوانی (هنگام خرید شرکت دیگری) مجاز دانسته شده است، روش **تجمیع منافع** تحت شدیدترین انتقادها قرار گرفته است و مخالفان روش مزبور بر این باورند که می‌توان برای همهٔ موارد از روش **خرید** استفاده کرد و آن روشی بسیار مناسب می‌باشد. برای مثال، یکی از نویسندگان نشریهٔ شمارهٔ ۵ از سلسله نشریه‌های مطالعات تحقیقات حسابداری و *آرتور وایت*، عضو جدیدهیئت استانداردهای حسابداری مالی به این نتیجه رسیدند که ترکیب یک شرکت ***در اصل یک رویداد مربوط به مبادله دو نوع منافع اقتصادی است که منجر به مبادلهٔ دارایی‌ها و (یا) حقوق صاحبان سهام می‌شود.***[۱۸] از این رو، چنین نتیجه می‌شود که همهٔ ترکیب‌ها از نوع **خرید** می‌باشند و باید بدین گونه ثبت و گزارش شوند، که این همان نتیجه‌ای است که نویسندگان نشریهٔ شماره ۱۰ از سلسله مطالعات تحقیقات حسابداری، ***جورج کاتلت*** و ***نورمن آلسن*** به آن رسیدند.[۱۹] به همین شیوه، جامعه حسابداری آمریکا در ***تئوری بنیادی حسابداری*** توصیه کرد که باید از روش **خرید** (و نه روش ***تجمیع منافع***) استفاده کرد، زیرا این روش دارای

اهمیت بیشتری است و این نوع اطلاعات توان اثرگذاری بیشتری دارد.[۲۰]

یکی از نقاط قوت روش خرید این است که دست کم، در مورد شرکت خریداری شده این امکان به وجود می‌آید، که از دیدگاه حسابداری کارها را *از نو آغاز* کند. اگر ارزش دارایی‌های خریداری شده بیش از مقدار واقعی تعیین‌شده باشند، در زمان ترکیب می‌توان با توجه به ارزش بازار ثبت اصلاحی نوشت. ولی روش خرید چندین نقطهٔ ضعف هم دارد، یعنی اگر ارزش بازار دارایی‌ها از ارزش دفتری پیشین آنها بیشتر باشد، (از آنجا که ثبت این ارزش‌های بالاتر مستلزم بالا رفتن هزینه‌های استهلاک متعلق به دارایی‌های مشهود و نامشهود خواهد شد، در نتیجه برای چند سال سود خالص کاهش خواهد یافت (به مبلغ کمتری گزارش خواهد شد). زمانی این مسئله بدتر خواهد شد که اگر ترکیب شرکتها از نوعی باشد که رویداد مزبور مشمول مالیات نشود، در آن صورت هزینهٔ اضافی استهلاک دارایی‌های مشهود و نامشهود را نمی‌توان از سود دوره (از نظر تهیهٔ اظهارنامهٔ مالیاتی) کم کرد. همچنین روش مزبور دارای نقاط ضعف دیگری هم است، زیرا سود انباشتهٔ شرکت خریداری شده منتفی می‌شود که در نتیجه چیزی به نام سود انباشته باقی نمی‌ماند تا بتوان از آن محل سود تقسیمی اعلام کرد، اگرچه نتوان **مبالغ قانونی** را تغییر داد. در بخش بعدی در این باره، به صورتی مفصل‌تر، بحث خواهیم کرد.

تجمیع منافع

فرض بر این است، زمانی **تجمیع منافع**[۱] به اجرا می‌آید که دو یا چند شرکت در هم ترکیب می‌شوند و در نتیجه یک واحد اقتصادی مشخص و منحصر به فرد به وجود می‌آید تا همهٔ امور متعلق به چند شرکت را انجام دهد. این شرکت جدید می‌تواند به شکل یکی از شرکتهای زیر باشد: یکی از شرکتهای موجود یا کنونی، یک شرکت جدید که برای هدفی خاص به وجود آید یا ادامه حیات شرکتهای پیشین که در نتیجه یکی از آنها به صورت واحد تجاری اصلی و بقیه به صورت واحدهای فرعی درمی‌آیند. هنگامی که روش **تجمیع منافع** به اجرا در می‌آید، به سبب نبودن اصول پذیرفته شده و مشخص در این مورد خاص، سازمان‌های تدوین‌کنندهٔ مقررات درصدد برآمده‌اند تا شرایط خاصی را تعیین (تعریف) کنند که بتوان در آن شرایط از روش **تجمیع منافع** [از دیدگاه حسابداری] استفاده کرد، ولی به این نتیجه رسیدند که باید همهٔ ترکیبها را به صورت **خرید** ثبت و گزارش کرد. برای تعیین شرایط خاص، همواره بر شرایط و جوّ حاکم بر فرآیند ترکیب شرکتها و ماهیت اقلامی که ما به ازا داده یا مبادله می‌شوند (و نه به **شکل قانونی**) توجه شده است. یکی از شرایط خاص مطرح در مورد ترکیب شرکتها این است که هریک از آنها در این اقدام آزادی عمل کامل داشته باشد و شرکتی در شرکت دیگر سرمایه‌گذاری‌های سنگین نکرده

---

1. *Pooling of Interests*

باشد. همچنین در قواعد و مقررات پیشین بر این موضوع تأکید می‌شد که مدیریت و فعالیت‌های شرکت جدید باید کماکان ادامه یابد و این در حالی بود که کسی نمی‌توانست این شرایط و میزان اعمال کنترل را تعریف نماید. توان شرکتها در دست‌کاری در آنچه به آنها تعلق دارد و تغییر دادن شرایط دیگر (تا بدان وسیله جوّ و شرایط را مناسب اقدام مربوط به ترکیب نمایند) به صورت عامل دیگری درمی‌آمد که اعمال مقررات را پیچیده و مشکل‌تر می‌کرد. در نتیجه، سازمان‌های تدوین‌کنندهٔ مقررات ناگزیر شدند در مورد آنچه پیش و پس از ترکیب مبادله می‌شود تأکید نمایند و در این رابطه مقرراتی را تدوین کنند.

تأکید بر اقلام مورد مبادله باعث شد که تنها زمانی بتوان رویداد را به روش **تجمیع منافع** ثبت کرد که سهام عادی شرکت خریدار در ازای بخش عمده یا تمام سهام عادی (با حق رأی) شرکت خریداری شده مبادله شود. تأکید بر این شکل از رویداد براساس چنین فرضی قرار می‌گیرد که می‌توان در مورد تداوم میزان مالکیت (که در اجرای روش **تجمیع منافع** لازم است) شواهد و مدارکی ارائه کرد، ولی شرکتها توانستند پیش و پس از ترکیب در میزان دارایی‌های خود دست‌کاری کنند و به این رویداد شکل و ظاهری بدهند مبنی بر میزان مالکیت مورد نظر که طبق مقررات ضروری است (و بدین وسیله بتوانند طبق این نوع مقررات شرکتها را در یکدیگر ترکیب نمایند). از این رو، برای جلوگیری از این گونه اقدامات، پیش و پس از تاریخ ترکیب شرکتها باید قوانینی تصویب و اعمال شود.

در اجرای روش **تجمیع منافع** شیوهٔ حسابداری ایجاب می‌کند که در مقایسه با روش خرید دو تفاوت عمده گزارش شود:

۱. دارایی‌ها و بدهی‌های چندین شرکت که در هم ترکیب می‌شوند در یک شرکت جدید گزارش می‌شود و آنها بر مبنای ارزش دفتری حسابهای هریک از شرکتهای پیشین (به صورت جداگانه) منظور خواهند شد، با این استثنا که برای ارائه گزارش یکسان ثبت‌های اصلاحی نوشته خواهد شد.
۲. سود انباشتهٔ چندین شرکت با هم جمع می‌شوند و در شرکتی که به وجود می‌آید، در ترازنامهٔ تلفیقی ارائه می‌گردد، به استثنای مبلغی را که باید به حساب سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده منظور کرد تا بتوان *سرمایه قانونی* را به مبلغ قابل قبول رسانید.

به چندین دلیل بسیاری از شرکت‌های مشهور درصدد برآمدند در هم ترکیب شوند واین کار به روش **تجمیع منافع** انجام داده‌اند. دلیل‌ها از این قرارند:

۱. هنگامی که ارزش بازار دارایی‌های ترکیبی از ارزش دفتری آنها بیشتر باشد، اگر این ترکیب به صورت خرید ثبت و گزارش می‌شد، استهلاک دارایی‌های مشهود و دارایی‌های نامشهود افزایش می‌یافت. همچنین سود خالص شرکت جدید از مجموع سود خالص شرکت‌های پیشین کمتر می‌شود.
۲. **تجمیع منافع** مانع از رقیق شدن سود هر سهم (ناشی از تجدید ارزش دارایی‌ها) می‌شود.
۳. نیاز به ثبت سرقفلی و سایر دارایی‌های نامشهود که موجب بروز مسائلی در زمینهٔ تفسیر استهلاک

نامشهود می‌شوند، منتفی می‌شود.

۴. ترکیب سود نامشهود چندین شرکت باعث نخواهد شد که مبلغ موجود در دسترس که می‌توان از آنجا سود تقسیمی پرداخت کرد، کاهش یابد.

ولی این نقاط به اصطلاح قوت، حالت تخیلی و فریب دهندگی دارند و هنگام تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا بهتر است به روش خرید یا *تجمیع منافع* استفاده کرد نقش مهمی ایفا می‌نمایند.

هدف دیگر کاربرد روش تجمیع منافع این است که بتوان اثر ترکیب مربوط به دوره‌های پیش (اگر این شرکت‌ها در زمانی زودتر ترکیب می‌شدند) ارائه کرد. به صورت ظاهر، هدف این است که رونده داده‌های سود و سود هر سهم را به شیوه‌ای ارائه کرد که معقول یا معنی‌دار باشند و بتوان برای تأمین هدف‌های مربوط به پیش‌بینی از آنها استفاده کرد. ولی، این چیزی جز سوءاستفاده از دارایی‌های قابل مقایسه نمی‌باشد، زیرا نوعی وقفه به وجود آمده است. شرکت تازه تأسیس (ترکیبی) همانند گروهی از یکایک شرکت‌های تشکیل‌دهنده نمی‌باشد. تصور اینکه اتفاقی نیفتاده است چیزی جز خود را فریب دادن نخواهد بود. گذشته از این، معمولاً ترکیب موجب می‌شود که اقلام جدیدی به حساب سرمایه منظور شود و بین سهامداران روابط تازه‌ای به وجود آید. این تصور که روابط جدید در بخش سرمایه در زمان قبل هم وجود داشته ولی در شرایطی متفاوت بوده است، کاری جز خود را گول زدن و دیگران را گمراه کردن نخواهد بود. در چنین حالتی نمی‌توان داده‌ها را با هم مقایسه کرد، مگر اینکه در مورد وقفه‌های صورت گرفته اطلاعات کاملی ارائه کرد.

ارزیابی روش‌های خرید و تجمیع منافع

تعیین واحد تجاری که در سایهٔ این رویدادها به وجود می‌آید بیانگر این است که آیا رویدادها به صورت خرید یا *تجمیع منافع* ثبت و گزارش شده‌اند. اگر خرید انجام شود، فقط یک شرکت با هویت و شکل مشخص به وجود خواهد آمد و سایر شرکت‌ها، هم از نظر شکل و هم از نظر موجودیت و ادامه حیات، از بین می‌روند. ولی، در روش تجمیع منافع، شرکت تازه تأسیس در واقع ترکیبی از دو یا چند واحد اقتصادی زنده، فعال و دارای هویت متعلق به خود است. این واقعیت که از دیدگاه قانونی یک شرکت وجود دارد نمی‌تواند مدرک یا شاهد کافی به دست دهد که این شرکت یا شرکتها را خرید است. شواهد و مدارک باید مبتنی بر شرایط و جو حاکم بر سازمان باشند، و نه شکل قانونی یک واحد تجاری که ناشی از ترکیب بقیه باشد.

پس از تصمیم‌گیری در مورد ترکیب دو یا چند شرکت، به صورت خرید یا *تجمیع منافع* شیوهٔ حسابداری خاص تعیین خواهد شد. تعیین ارزش دارایی‌های خریداری یا ترکیب شده و طبقه‌بندی افزایش حقوق صاحبان سهام (در شرکت تازه تأسیس ناشی از ترکیب چند کشور) به صورت دو مسئله

عمده درآمده‌اند. ولی این دو جنبه از ترکیب یا مسئله‌های مطرح را باید به صورت جداگانه تجزیه و تحلیل کرد و درصدد حل آنها برآمد. در تئوری‌های حسابداری هیچ مدرک یا شاهد مشخصی وجود ندارد که روش تعیین ارزش دارایی‌ها بتواند شیوهٔ طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام در شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب چند شرکت) را تعیین کند و عکس آن هم مشاهده نمی‌شود.

تعیین ارزش دارایی‌ها در یک شرکت تازه تأسیس، ناشی از ترکیب چند شرکت. هنگامی که شرکتی دارایی‌های شرکت دیگر را می‌خرد و آنها را به روش خرید ثبت و گزارش می‌نماید، خالص ارزش دارایی‌های خریداری شده بر مبنای بهای تمام شده (برای شرکت خریدار) ثبت می‌شوند و مقدار آنها برحسب ارزش بازار سهام داده شده تعیین می‌شود. این شیوه ثبت درست است، نه بدان سبب که بر مبنای بهای تمام شده تاریخی و به روش سنتی عمل می‌شود بلکه بدان سبب که بهای تمام شده دارایی‌ها (برای شرکت خریدار) نشان‌دهنده بهترین معیار تعیین ارزش جاری دارایی‌هایی است که در شرکت خریدار ثبت و گزارش می‌شوند. اگر نتوان کل بهای تمام شده این اقلام را به دارایی‌های خاصی (به عنوان ارزش جاری آنها) تخصیص داد، تفاوت این دو عدد نشان‌دهنده یک قلم هزینه به نام سرقفلی بدون هویت یا دارایی نامشهود دیگری است که باید گزارش کرد (در فصل ۱۸ در این باره بحث کردیم).

تصمیم‌گیری درباره اینکه خرید دارایی‌های شرکت دیگر را به روش *تجمیع منافع* ثبت و گزارش نماییم براساس این فرض قرار می‌گیرد که دارایی‌ها را به ارزش دفتری (مندرج در حساب‌های شرکت پیشین) ثبت و گزارش شوند. این روش براساس روش سنتی قرار دارد که بهای تمام شده تاریخی عینی‌ترین معیار و مهم‌ترین مبنا برای تعیین ارزش اقلام است (البته زمانی که میزان مالکیت افراد کماکان حفظ شود و ادامه یابد). ولی برای بیشتر تصمیماتی را که سرمایه‌گذاران خارجی می‌خواهند اتخاذ نمایند و نیز برای بیشترین تصمیماتی را که مدیریت باید اتخاذ کند، ارزش جاری اقلام مهم‌تر و اثرگذارتر می‌باشند.

نویسندگان کتاب بر این باورند که اگرچه ترکیب دو یا چند شرکت را می‌توان به صورت *تجمیع منافع* ثبت و گزارش کرد، آن یک رویداد مهم در تاریخ شرکت است و باید دارایی‌ها را بر مبنای ارزش جاری یا ارزش جایگزینی آنها ثبت و گزارش کرد (و نه بهای تمام شده تاریخی این اقلام مندرج در حساب‌های شرکت‌های پیشین). از آنجا که اگر سهامی که به عنوان ما به ازای دارایی‌های خریداری می‌دهند در بازار دارای ارزش باشد، ارزش جاری دارایی‌ها را می‌توان به روشی بسیار عینی تعیین کرد، تجدید ارزش دارایی‌ها (و گزارش کردن آنها به ارزش کنونی) بسیار قابل اعتمادتر از روشی است که تعیین ارزش آنها به صورت مستقل (ذهنی یا ارزشی) تعیین شود. ولی به هر حال زمانی که شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب چند شرکت) شکل قانونی خود را حفظ کند و نتوان ارزش دارایی‌ها را برحسب ارزش بازار سهامی که به عنوان مابه ازای دارایی‌ها داده شده است، تعیین کرد. مشکل عمده به وجود خواهد آمد.

همچنین زمانی که شرکت جدید برای تأمین هدف مربوط به ترکیب دو یا چند شرکت تشکیل شود، از آنجا که امکان دارد سهام دارای ارزش بازار نباشند، مشکل دیگری به وجود خواهد آمد. ولی در هر یک از این موارد، دلیل محکمی وجود دارد تا همه دارایی‌های شرکت جدید را بر مبنای شواهد و مدارک موجود (مانند هزینه‌های جایگزینی و قیمت بازار سهام شرکت‌های ترکیب شده) تعیین ارزش کرد [ارزش کنونی آنها را تعیین کرد].

طبقه‌بندی اقلام حقوق صاحبان سهام شرکت تازه تأسیس. هنگامی که یک شرکت جدید تأسیس شود و هدف آن خریدن دارایی‌ها یا سهام دو یا چند شرکت باشد، در واقع شرکت تازه‌ای به وجود می‌آید و در آغاز فعالیت، کل حقوق صاحبان سهام به صورت سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شرکت جدید در می‌آید. همان گونه که پیش از این گفتیم، برای افشای اطلاعات در مورد نوع سهام و میزان مالکیت سهامداران و نیز افشای اطلاعات لازم درباره سرمایه قانونی باید طبقه‌بندی‌های جدید به وجود آورد (اقلام را جابه‌جا کرد). ولی از آنجا که شرکت یک واحد تجاری جدید است، هیچ یک از اقلام بخش حقوق صاحبان سهام ناشی از سود انباشته نخواهد بود. اگر یک شرکت در حال فعالیت (و موجود) دارایی‌ها یا سهام شرکت دیگری را بخرد، وضعی مشابه خرید یک شرکت جدید به وجود می‌آید، زیرا شرکت خریداری شده هویت خود را از دست می‌دهد، ولی بخش حقوق صاحبان سهام شرکت خریدار تغییر نمی‌کند، زیرا این معامله فقط مستلزم مبادله دارایی‌ها (یا خالص دارایی‌ها) می‌شود.

هنگامی که شرکت خریدار در ازای دارایی‌ها یا سهام شرکت دیگری سهام عادی عرضه می‌کند، طبقه‌بندی اقلام بخش حقوق صاحبان سهام شرکت خریدار (یا شرکت تازه تأسیس ناشی از ترکیب دو یا چند شرکت) بستگی به تفسیری دارد که در مورد شرکت جدید می‌شود، مبنی بر اینکه:

۱. یک واحد تجاری کاملاً تازه تأسیس به وجود می‌آید یا خیر.

۲. یک واحد تجاری متشکل از *فقط* شرکت خریدار به وجود می‌آید یا خیر.

۳. ادامه فعالیت همه شرکت‌هایی که در هم ترکیب شده‌اند و به اصطلاح یک واحد تجاری منحصر به فرد به وجود آمده است یا خیر.

در مورد نخست، شرکت جدید کاری تازه آغاز می‌کند و همهٔ حقوق صاحبان سهام شرکت از نوع **سرمایهٔ پرداخت شده** می‌باشند. در حالت دوم چنین فرض می‌شود که شرکت خریداری شده کار خود را آغاز می‌کند ولی همان شرکت پیشین نمی‌باشد و فعالیتهای گذشته خود را ادامه نمی‌دهد.

منشأ دیدگاه ***آغاز جدید*** ریشه در دیدگاه مبتنی بر **شبه تجدید *سازمان*** دارد. ولی وجه قیاس نمی‌تواند از قدرت زیادی برخوردار باشد، زیرا در **شبه تجدید *سازمان*** میزان مالکیت افراد کماکان ادامه می‌یابد و با آغازی جدید بخش حقوق صاحبان سهام دوباره طبقه‌بندی می‌شود، در حالی که در مورد ترکیب دو یا چند شرکت که به روش خرید ثبت و گزارش شود فرض می‌شود که شرکت یا شرکت‌های خریداری شده

به طور کامل از صحنهٔ هستی حذف می‌شوند. از این رو، تمام حقوق صاحبان سهام ناشی از مبادلهٔ سهام در ازای خالص دارایی‌ها یا سهام شرکت یا شرکت‌های خریداری شده را باید به عنوان سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده گزارش کرد.

از این رو، هنگامی که ترکیب دو یا چند شرکت به صورت تجمیع *منافع* ثبت و گزارش شود، برای انتقال سود انباشته شرکتهای ترکیب شده چه دلیلی می‌توان ارائه کرد (این رویداد را چگونه می‌توان توجیه کرد؟) اگر هدف عمدهٔ طبقه‌بندی اقلام بخش حقوق صاحبان سهام این باشد که اطلاعاتی درباره منافع تأمین سرمایه افشا کرد در آن صورت مسئله تعیین واحد تجاری و دارایی‌ها و حقوق صاحبان سهام این واحد تجاری مطرح می‌شود. اگر چندین شرکت ترکیب شوند، بدون اینکه حقوق صاحبان سهام تغییر کند، منابع تأمین سرمایه در شرکت‌های جدید برابر است با مجموع منابع سرمایه در شرکت‌های پیشین (پیش از ترکیب). ولی، اگر بخش حقوق صاحبان سهام شرکت خریداری شده تغییر کند و از حالت پیشین به حالتی جدید با اولویت‌های مشخص درآید، در آن صورت سود انباشته شرکتی که شکل آن تغییر کرده (به اصطلاح منحل شده) است نباید به بخش حقوق صاحبان سهام شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب شرکت‌ها) منتقل شود. انجام دادن چنین کاری باعث خواهد شد که نتوان ماهیت این بخش از حقوق صاحبان سهام را به درستی تفسیر کرد، زیرا آن حاصل نگهداری سودهای خالصی است که اگر بدین گونه عمل نمی‌شد به سهامداران عادی تعلق می‌گرفت.

ولی اگر بخش حقوق صاحبان سهام شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب دو یا چند شرکت) کماکان نشان‌دهندهٔ میزان مالکیت صاحبان سهام شرکت‌های پیشین است، باید بین سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده به وسیلهٔ سهامداران و سرمایه حاصل از انتقال سود انباشته تفاوت قائل شد و اطلاعات مربوطه را در صورت‌های مالی شرکت تازه تأسیس افشا نمود [این اطلاعات اهمیت دارند و از نظر تصمیم‌گیری‌ها اثرگذار می‌باشند]. اگر در بخش حقوق صاحبان سهام شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب دو یا چند شرکت) حقوق صاحبان سهام شرکت‌های تشکیل‌دهنده دارای اهمیت باشند، انتقال سود انباشتهٔ فقط یکی از شرکت‌ها می‌تواند اطلاعات گمراه‌کننده‌ای ارائه نماید، زیرا با این کار نسبت بین سرمایه‌هایی که در وهلهٔ نخست پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده بودند و سود انباشته ناشی از آنها مخدوش می‌شود. افشای اطلاعات مربوط به سود انباشتهٔ چندین شرکت (هنگام تشکیل شرکت جدید ناشی از ترکیب چند شرکت) و افشای اطلاعات در مورد سود انباشته هریک از آنها، پس از تشکیل شرکت جدید می‌تواند اهمیت زیادی داشته باشد، مگر اینکه شرکت مورد بحث، در مقایسه با سایر شرکت‌ها بدان اندازه مهم باشد که سود انباشته شرکت‌های دیگر (پس از ترکیب در این شرکت) نتواند تغییر حائز اهمیتی در سود انباشته این شرکت بگذارد.

به طور خلاصه، فقط زمانی که میزان مالکیت افراد در شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب چند

شرکت) کماکان همانند میزان مالکیت آنها در شرکت‌های پیشین باشد، روش معقول این است که اقلام تشکیل‌دهندهٔ بخش حقوق صاحبان سهام به همان‌گونه گزارش شود. شاخص‌های دیگری، مانند اندازه یا بزرگی نسبی شرکت تازه تأسیس، تداوم مدیریت و مبنای تعیین ارزش دارایی‌ها در شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب دو یا چند شرکت) نمی‌توانند برای تعیین شیوهٔ طبقه‌بندی اقلام بخش حقوق صاحبان سهام این شرکت نقش مهمی ایفا کنند. ولی، اگر قرار باشد در طبقه‌بندی بخش حقوق صاحبان سهام این شرکت اطلاعات مربوط به سرمایه قانونی افشا شود، در آن صورت طبقه‌بندی پیشین متعلق به شرکت‌های قبل (که بدان وسیله اطلاعات مربوط به منابع تأمین سرمایه ارائه می‌شد) موجب بروز یک مشکل عمده خواهد شد. نکتهٔ مهم این است که بتوان در مور تقسیم سود و تقسیم باقی مانده دارایی‌ها (هنگام انحلال) میزان حق هر یک از سهامداران را در این شرکت تازه تأسیس ارائه کرد.

پرسش‌های این بخش

۱. تفاوت بین روش **خرید** و **تجمیع منافع** را بیان نمایید.
۲. شیوهٔ ثبت ارزش دارایی‌ها در اجرای یک روش **خرید** را با شیوهٔ ثبت و گزارش کردن این مقادیر در روش **تجمیع منافع** مقایسه نمایید.
۳. تفاوت بین شیوه ثبت و گزارش کردن سود انباشته در اجرای روش **خرید** و روش **تجمیع منافع** را بیان کنید.

سود هر سهم

شاید نسبت‌های مربوط به سود هر سهم از نوع اطلاعاتی است که بیش از بقیه مورد توجه قرار گرفته و بیشتر ارائه می‌گردد. یکی از دلیل‌های شهرت داده‌های مزبور این است که افراد تصور می‌کنند که آنها برای پیش‌بینی سود تقسیمی آینده و قیمت سهام آینده شرکت‌ها می‌توانند اطلاعات مفیدی ارائه نمایند. همچنین تصور بر این است که از نظر قضاوت دربارهٔ اثربخشی مدیریت و سیاست تقسیم سود آنها اطلاعات مهم و اثرگذاری ارائه می‌نمایند. ولی در این مورد که آیا داده‌های متعلق به سود هر سهم باید فقط منعکس‌کنندهٔ اطلاعات تاریخی باشند و یا اینکه باید دارای اطلاعات مربوط به آینده (و توان پیش‌بینی) باشند یا خیر، توافق‌نظر وجود ندارد. هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۱۵ دیدگاه مبتنی بر صورت‌های مالی پیش‌بینی شده تاکید کرد، زیرا تصور بر این بود که اطلاعات مزبور می‌توانند برای تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری‌ها و قضاوت یا ارزیابی درباره تمام شرکت برای بازپرداخت

بدهی‌ها اطلاعات مفید ارائه کنند. از همین دیدگاه، بیانیهٔ مزبور مقرر کرد که دو نوع سود هر سهم، محاسبه شود که هر دوی آنها، از نظر ماهیت، براساس صورت‌های مالی پیش‌بینی شده قرار دارند و تصور بر این است که دارای توان پیش‌بینی می‌باشند [این دو دسته از سود هر سهم مربوط به زمانی است که امکان رقیق شدن آنها وجود دارد].

همان گونه که در فصل ۹ گفته شد، داده‌های مربوط به جریانات نقدی و سایر اطلاعاتی که توان پیش‌بینی سود تقسیمی دارند برای تصمیمات سرمایه‌گذاری (در مقایسه با داده‌های متعلق به سود خالص و سود هر سهم) اهمیت بیشتری دارند. اگر وضع چنین است، باید بر شیوهٔ محاسبه سود تقسیمی متعلق به هر سهم و شرایط محاسبهٔ سود تقسیمی متعلق به صورت‌های مالی پیش‌بینی شده توجه بیشتری کرد (در مقایسه با محاسبه و گزارش کردن سود هر سهم).

محاسبه تعداد سهم

برای محاسبه سود هر سهم باید نخست سود خالص متعلق به سهامداران عادی که در صورت کسر قرار می‌گیرد و تعداد سهام عادی را که در مخرج کسر قرار خواهد گرفت (برای محاسبهٔ سود هر سهم) محاسبه نمود. در یک مورد بسیار ساده که طی یک سال تغییرات عمده‌ای در اقلام تشکیل‌دهنده سرمایه وجود نداشته باشد و تعهدات جدیدی مبنی بر عرضه سهام جدید به وجود نیامده باشد، عددی که در مخرج کسر قرار می‌گیرد عبارت است از تعداد سهمی که در پایان سال در دست مردم است. ولی اگر در طی سال سهام اضافی عرضه شده باشد، در آن صورت میانگین موزون سهام برحسب تعداد ماه‌هایی که آنها در دست مردم بوده‌اند می‌تواند عدد معقول‌تری باشد، زیرا سرمایه‌ای که از طریق فروش سهام اضافی در دسترس شرکت قرار می‌گیرد می‌تواند موجب افزایش سود خالص طی آن سال شود. از این رو، کاربرد میانگین موزون تعداد سهمی که طی سال در دست مردم است می‌تواند نشان‌دهندهٔ شرایط تاریخی باشد و نیز بتوان بدان وسیله این اطلاعات را با سایر سال‌ها مقایسه کرد.

اگر سایر اوراق بهادار، با ویژگی‌های سهام عادی، منتشر شده و در دست مردم باشند اگر بتوان این اوراق بهادار را (از نظر محاسبه) به سهام عادی تبدیل کرد، بر میزان مفید بودن داده‌های متعلق به سود هر سهم اضافه خواهد شد. برای مثال، اگر دارندگان سهام ممتاز بتوانند به طور کامل، در سود تقسیمی سهیم شوند، در آن صورت دارندگان سهام ممتاز دارای حقوقی همانند سهامداران عادی (در مشارکت در سود تقسیمی) مازاد بر سود سهام ممتاز، هستند. از این رو، اگر دارندگان این گونه اوراق بهادار حق سهیم شدن در سود تقسیمی آینده (همانند دارندگان سهام عادی باشند) در آن صورت باید هنگام محاسبهٔ سود هر سهم آنها را هم به حساب آورد. دارندگان اوراق قرضهٔ قابل تبدیل، سهام ممتاز قابل تبدیل و برگ اختیار خرید سهام تا پیش از تبدیل این اوراق به سهام عادی دارای حقوقی متناسب با دارندگان سهام عادی

نمی‌باشند ولی آنها نسبت به سودهای تقسیمی آینده دارای حقوق ***بالقوه*** می‌باشند. هنگام استفاده از سود هر سهم برای پیش‌بینی آینده (اگر احتمال دارد افراد مزبور دارای حقوقی همانند سهامداران عادی بشنوند) باید آنها را هم در این محاسبه گنجانید. اگر دارندگان این دسته از اوراق بهادار از حق خود استفاده کنند، احتمالاً عددی که بر مبنای تعداد سهم عادی منتشر شده و در دست مردم محاسبه شود، کوچک‌تر خواهد شد.

اگرچه برای محاسبهٔ سود هر سهم راه‌های گوناگونی وجود دارد، اگر در زمان کنونی انواع مختلف اوراق بهادار وجود داشته باشند، هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۱۵ توصیه کرد که دو نوع سود سهمی محاسبه شود و آنها را ***سود سهمی پیش از رقیق شدن*** و ***سود سهمی پس از رقیق شدن*** نامید. این دو شیوهٔ محاسبه بر مبنای احتمال تبدیل (اعمال حق) یا تبدیل نهایی آنها قرار ندارند. بلکه، محاسبه‌ها بر مبنای مفروضات و مقررات بدون ضابطه قرار دارند و هیچ شاهد یا مدرکی ارائه نمی‌شود مبنی بر اینکه این محاسبه لازم است و از نظر تصمیمات سرمایه‌گذاری اهمیت دارد و می‌تواند اثرگذار باشد.

سود سهمی پیش از رقیق شدن [سود سهمی اولیه]. در محاسبهٔ سود سهمی پیش از رقیق شدن باید از میانگین موزون سهام منتشر شده و در دست مردم، طی سال موردنظر، به اضافه تعداد سهامی که با توجه به اوراق بهادار می‌توانند به سهم عادی تبدیل شوند و توان رقیق‌کنندگی دارند، استفاده کرد. فرض این است که اگر معادل سهام عادی گنجانده شود (در صورت تبدیل اوراق بهادار به سهام عادی) عدد متعلق به سود سهمی کاهش می‌یابد و در این صورت باید به اثر ناشی از رقیق شدن سود هر سهم توجه کرد. اوراق بهاداری که انتظار می‌رود به سهام عادی تبدیل شوند عبارت‌اند از همه برگ‌های اختیار خرید سهام، اوراق بهادار با حق سهیم شدن در سود شرکت، اوراق بهادار قابل تبدیل که در زمان انتشار در یک فرمول خاص قرار می‌گیرند و سایر اوراق بهاداری که به صورت بالقوه، توان تبدیل شدن به سهام عادی دارند (اگر در زمان انتشار توان بازدهی از دو سوم میانگین کنونی بازده اوراق قرضه با رتبهٔ اعتباری Aa باشند)[۲۱].

استفاده از ***سود سهمی قبل از رقیق شدن*** به دلیل‌های زیر مورد انتقاد قرار گرفته است.

۱. کاربرد واژهٔ ***اولیه*** [ما آن را ***پیش از رقیق شدن*** نامیدیم. م] بدان معنی است که این محاسبه دارای بیشترین اهمیت است، در حالی که هر یک از اقلام تشکیل‌دهندهٔ در محاسبهٔ سود هر سهم می‌تواند براساس مفروضات و انتظارات مختلف دارای ***اهمیت*** بیشتری باشد.

۲. اوراق قرضهٔ قابل تبدیل و سهام ممتاز قابل تبدیل به شیوه‌ای متفاوت از اوراق قرضه و سهام ممتازی که برگ اختیار خرید به آنها الصاق شده است، مورد اقدام (در محاسبه) قرار می‌گیرند. اوراق بهادار قابل تبدیل را فقط در تاریخ عرضه معادل سهام عادی طبقه‌بندی می‌کنند، ولی در مورد برگ اختیار خرید سهام که به اوراق قرضه و سهام ممتاز الصاق می‌شوند، در هر دوره با توجه به شرایط همان

دوره عمل می‌کنند، روش‌های تعدیل سود هم بسیار مشکل است.

۳. اوراق بهادار قابل تبدیل را فقط در زمان انتشار به عنوان معادل سهام عادی طبقه‌بندی و گزارش می‌کنند (و آنها در هر سال منعکس‌کنندهٔ شرایط جاری نمی‌باشند).

۴. طبق بیانیهٔ شماره ۱۴ از هیئت اصول حسابداری باید اوراق قرضه قابل تبدیل را در ترازنامه فقط به عنوان بدهی منظور کرد ولی هنگام محاسبهٔ سود هر سهم باید آنها را به طور کامل به صورت معادل سهام عادی منظور نمود که در نتیجه در مورد یک دسته از اوراق قرضه بهادار دو دیدگاه مخالف ارائه شده است [این دو روش مغایر یکدیگر هستند].

۵. محاسبهٔ سود هر سهم قبل از رقیق شدن بر مبنای صورت‌های مالی پیش‌بینی شده قرار دارد، ولی عنوان موضوع بیانگر چنین مطلبی نمی‌باشد. اگر در این زمینه اطلاعات کامل افشا نشود، خواننده صورت‌های مالی نمی‌تواند تعیین کند که آیا اوراق بهادار معادل سهام عادی منظور شده‌اند یا خیر.

سود هر سهم کاملاً رقیق شده. برای محاسبهٔ سود هر سهم کاملاً رقیق شده باید همه اوراق بهاداری که به صورت بالقوه توان رقیق شدن دارند، گنجانید (چه اینکه آنها به عنوان معادل سهام عادی طبقه‌بندی یا گزارش شده باشند یا نشده باشند). برگ‌های اختیار خرید الصاقی به اوراق قرضهٔ قابل تبدیل و سهام ممتاز و نیز سایر برگ‌های اختیار خرید را باید در این محاسبه گنجانید، ولی اگر قیمت بازار سهام عادی در پایان دوره از متوسط قیمت آنها بیشتر شود، محاسبه سود هر سهم پیش از رقیق شدن متفاوت خواهد شد. اگر اثر رقیق‌کنندگی این دسته از اوراق بهادار از سه درصد بیشتر نباشد نیازی به ارائه اطلاعات مربوط به سود هر سهم پیش و پس از رقیق شدن نخواهد بود.

به اصطلاح، هدف محاسبهٔ سود هر سهم کاملاً رقیق شده این است که حداکثر توان بالقوهٔ سود هر سهم جاری بر مبنای رویدادهای آینده ارائه شود[۲۲]. ولی، در این محاسبه *حداکثر* توان بالقوهٔ رقیق کردن سود هر سهم منظور نمی‌شود، زیرا منظور کردن برگ اختیار خرید سهام عادی الصاقی به اوراق قرضه یا سهام ممتاز به قیمت بازار (در پایان دوره) بستگی دارد، در حالی که میزان رقیق شدن مورد انتظار به انتظارات آینده در مورد قیمت بازار، بستگی دارد. از این رو، امکان دارد به دو دلیل میزان رقیق شدن واقعی بسیار بیش از مقدار گزارش شده باشد:

۱. اگر قیمت بازار سهام عادی، در پایان دوره به بیش از قیمت قابل اعمال نباشد، برگ اختیار خرید سهام، الصاقی به اوراق قرضه و سهام ممتاز در این محاسبه گنجانده نخواهد شد. این کار مشابه برگ اختیار خرید سهام است که تحت شرایط خاصی به مدیران اجرایی داده می‌شود و در آنها قید می‌گردد که اگر قیمت بازار سهام در تاریخ مشخصی به مرز معینی نرسد از این بابت جبران خدمات نخواهد شد. به هر حال اگر در یک زمان در آینده قیمت بازار سهام عادی افزایش یابد، در آن صورت هنگامی که دارنده برگ اختیار خرید سهام الصاقی به اوراق قرضه یا سهام ممتاز از حق خود استفاده

کند، سود هر سهم رقیق خواهد شد.

۲. حذف برگ اختیار خرید سهام (الصاقی به اوراق قرضه قابل تبدیل و سهام ممتاز قابل تبدیل) در محاسبه سود هر سهم بر مبنای قیمت بازار سهم در پایان دوره براساس این فرض قرار می‌گیرد که دارنده برگ می‌تواند با وجوه حاصل از اعمال حق تعدادی سهم به آن قیمت بخرد. ولی اگر دارنده این برگ‌ها در تاریخ دیرتری از حق خود استفاده کند، یعنی زمانی که قیمت سهام در بازار افزایش یافته است، وی با این پول‌ها نمی‌تواند همان تعداد سهم خریداری نماید.

همچنین محاسبه سود هر سهم کاملاً رقیق شده از این دیدگاه مورد انتقاد قرار می‌گیرد که احتمال دارد آن بر مبنای *احتمال بسیار زیاد* تفسیر شود. تجربه نشان می‌دهد که همه دارندگان حق تبدیل و برگ‌های الصاقی به اوراق بهادار از حق خود استفاده نمی‌کنند. از این رو، شیوهٔ محاسبه می‌تواند وضعی وخیم‌تر از آنچه تحت شرایط مختلف *محتمل* است به بار آورد.

محاسبه سود خالص

اگر سهام عادی با اولویت منتشر شده و در دست مردم است، در آن صورت صورت کسری راکه در محاسبهٔ سود هر سهم مورد استفاده قرار می‌دهند (حتی اگر بر مبنای تاریخی هم باشد) باید اصلاح کرد. از آنجا که سود خالص فقط در رابطه با سهام عادی که *خالص دارایی‌ها* به آنها تعلق می‌گیرد، محاسبه می‌شود، باید سود تقسیمی پرداخت شده یا قابل پرداخت به سهام عادی با اولویت اول را از محاسبهٔ سود خالص، ارائه شده در صورت سود و زیان، کم کرد. اگر به سهام عادی که در مخرج کسر قرار می‌گیرند عدد نشان‌دهنده اوراق قرضه قابل تبدیل منتشر شده و در دست مردم، اضافه شود، در آن صورت هنگام گزارش کردن سود خالص باید هزینه بهره متعلق به آن سال را (براساس اثری که این اعداد بر مالیات سود می‌گذارند) اصلاح کرد. ولی، هنگام گزارش کردن سود خالص نیازی به منظور کردن ثبت اصلاحی از بابت سهام ممتاز قابل تبدیلی نیست که در مخرج کسر قرار می‌گیرند، زیرا باید سود خالص را به این سهام و سهام عادی تخصیص داد.

وجود برگ اختیار خرید سهام و برگ‌های الصاق شده به اوراق قرضه قابل تبدیل و سهام ممتاز قابل تبدیل (هنگام اعمال حق) ایجاب می‌کند که مبالغی برابر با **قیمت مندرج در *این برگ‌ها*** به شرکت پرداخت شود. از آنجا که براساس این فرض که از زمان اهدای این برگ‌ها دارنده برگ‌های اختیار خرید سهم از حق خود استفاده کرده‌اند، معادل تعداد سهم در مخرج کسر گنجانده می‌شود که در این صورت سود خالص شامل مبلغی برابر با سود خالصی می‌شود که در آن وجوه خالص حاصل از اعمال حق (برای خرید سهام بر اساس برگ اختیار خرید سهام) گنجانده شده باشد. از آنجا که اساس فرض بر مبنای صورت‌های مالی پیش‌بینی شده قرار دارد، هیچ راهی وجود ندارد تا بتوان به اثر این اقلام بر سود آگاه

شد. یک فرض این است که شرکت، دست کم مبلغی معادل بهره اوراق بهادار دولتی یا اوراق تجاری (پس از منظور کردن مالیات بر سود) کسب خواهد کرد. فرض دیگر این است که شرکت می‌تواند اوراق قرضه بلندمدت را بازخرید کند و در نتیجه در مورد هزینه بهره صرفه‌جویی خواهد کرد. ولی بیانیه شماره ۱۵ از هیئت اصول حسابداری بر مبنای این فرض قرار دارد که شرکت می‌تواند با استفاده از این وجوه سهام خود را به قیمتی برابر با متوسط قیمت بازار، در طول سال، بازخرید کند. براساس این روش، به اصطلاح *سهام خزانه*، تعداد سهم اضافه شده به مخرج کسر را باید براساس تعداد سهمی را که شرکت می‌تواند در ازای وجوه حاصل از اعمال حق (به وسیلهٔ دارندگان برگ اختیار خرید سهام) به دست آورد، کم کرد و سود خالص، در صورت کسر، افزایش نمی‌یابد. از این رو، اگر میانگین قیمت سهام عادی در بازار برابر یا کمتر از قیمتی باشد که دارندهٔ برگ اختیار خرید می‌تواند بدان وسیله اقدام به خرید سهام نماید، سود سهام رقیق نخواهد شد. ولی بیانیه شماره ۱۵ از هیئت اصول حسابداری مقرر کرد که اگر تعداد سهمی را که دارندگان برگ اختیار خرید سهام می‌توانند خریداری نمایند به بیش از ۲۰ درصد سهام عادی منتشر شده و در دست مردم برسد، وجوه حاصل از این سهام، مازاد بر ۲۰ درصد، را باید به عنوان بازپرداخت بدهی به حساب آورد و یا چنین فرض کرد که می‌توان آنها را در اوراق بهادار دولتی یا اوراق تجاری سرمایه‌گذاری کرد. در چنین حالتی با توجه به اثر بهره بر سود خالص (که شرکت می‌توانست در این زمینه صرفه‌جویی کند یا کسب نماید) سود خالص باید افزایش یابد.

در رابطه با اثری که وجوه حاصل از اعمال حق (مربوط به برگ‌های اختیار سهام) بر سود می‌گذارند، مفاد بیانیه شماره ۱۵ از هیئت اصول حسابداری مورد انتقادهای زیادی قرار گرفت. آنها عبارت‌اند از:

۱. اجرای روش *سهام خزانه* نمی‌تواند به بهترین شکل ممکن مصارف وجوه یا حتی ***با احتمال زیادی*** مصارف آنها را منعکس سازد.
۲. استفاده از قیمت بازار کنونی سهام و بر آن اساس تعیین تعداد سهمی که امکان دارد خریداری شود، نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ توان بالقوه شرک برای بازخرید این سهام در آینده باشد، به ویژه اگر قیمت سهام هر سال افزایش یابد.
۳. تعیین عدد ۲۰ درصد (به وسیلهٔ هیئت اصول حسابداری) هیچ ضابطه‌ای ندارد و از این رو، الزاماً منجر به یک معیار سنجش معنی دار نخواهد شد.
۴. قیمت بازار سهام معمولاً نشان‌دهندهٔ انتظارات به سود خالص آینده است و با فرصت‌های موجود کنونی (پیش روی شرکت برای سرمایه‌گذاری وجوه حاصل از فروش سهام، هنگام ارائه برگ اختیار خرید سهام به شرکت) نمی‌تواند رابطه‌ای داشته باشد.

نویسندگان کتاب بر این باورند که محاسبهٔ سود هر سهم، طبق توصیهٔ بیانیهٔ شماره ۱۵ از هیئت اصول حسابداری، نمی‌تواند دارای مفروضات قابل دفاع باشد. صورت‌های مالی، به جای ارائه تنها دو

نسبت، که بنا بر فرض دارای بیشترین اهمیت و توان اثرگذاری هستند، باید همه اطلاعات مهم و اثرگذار به طور کامل افشا شوند تا سرمایه‌گذاران بتوانند در مورد رقیق شدن بالقوهٔ سود هر سهم قضاوت نمایند. گذشته از این، از آنجا که امکان دارد سود تقسیمی آینده بیش از شیوهٔ محاسبهٔ سود خالص گزارش شده اهمیت داشته باشد، باید اطلاعات را به شیوه‌ای گزارش کرد که هر یک از روش‌های محاسبهٔ سود تقسیمی براساس مفروضات مختلف، قابل برآورد باشد.

پرسش‌های این بخش

۱. عبارت *معادل سهام عادی* را تعریف کنید.
۲. عبارت *سود هر سهم اولیه* [*سود هر سهم قبل از رقیق شدن*] را تعریف کنید.
۳. عبارت *سود هر سهم کاملاً رقیق شده* را تعریف کنید.
۴. چرا شرکت‌ها به جای محاسبهٔ سود هر سهم به *روش عادی*، درصدد برمی آیند سود هر سهم قبل از رقیق شدن و سود هر سهم کاملاً رقیق شده را محاسبه کنند؟

خلاصه

سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده را می‌توان بدین‌گونه تعریف کرد: همه سرمایهٔ ناشی از فروش سهام که شامل سود انباشته‌ای هم که به حساب سرمایه منتقل شود، می‌شود. این سرمایه به روش‌های گوناگون افزایش می‌یابد. انتشار سهام جدید به وسیله شرکت راهی بسیار شناخته شده است. راه‌های دیگر عبارت اند از تبدیل اوراق قرضه یا سهام ممتاز به سهام عادی. راه دیگر این است که دارندگان برگ اختیار خرید سهام از حق خود استفاده کنند. همچنین اگر شرکت سهام خود را در بازار بازخرید و سهام عادی را حذف (از دور خارج) کند، سرمایهٔ پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده کاهش خواهد یافت.

در هریک از این موارد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا سود یا زیان غیرعملیاتی را باید به صورت افزایش یا کاهش سرمایه پرداخت (سرمایه‌گذاری) شده ثبت و گزارش کرد یا خیر. برای مثال، اگر سهام ممتاز به قیمتی بیش از ارزش دفتری به سهام عادی تبدیل شوند، از دیدگاه حسابداری سود یا زیان غیرعملیاتی به وجود می‌آید. اینکه آیا باید سود مربوط به یک عامل را شناسایی (ثبت و گزارش) کرد یا خیر به دیدگاه یا زاویه‌ای بستگی دارد که شخص از آنجا به شرکت نگاه می‌کند. کسانی که از دیدگاه **واحد تجاری** به شرکت نگاه می‌کنند، معمولاً بر این باورند که این گونه رویدادهای مالی نباید موجب ایجاد سود شوند. کسانی که از دیدگاه **مالکیت** به شرکت نگاه می‌کنند نسبت به شناسایی (ثبت و گزارش) کردن این نوع سودها و زیان‌ها، در چنین شرایطی، مخالفت نمی‌نمایند.

همچنین ترکیب شرکت‌ها منجر به تغییر در بخش حقوق صاحبان سهام می‌شود. ماهیت تغییرات به این امر بستگی دارد که آیا رویداد مزبور را به صورت خرید یا به صورت تجمیع منافع ثبت و گزارش کرد. همچنین ماهیت تغییرات تحت تأثیر این اقدام قرار می‌گیرد که آیا بخشی از تمام دارایی‌های شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب چند شرکت) باید تجدید ارزش شوند یا خیر، که در این صورت امکان شرکت تازه تأسیس دارای آغازی کاملاً جدید شود.

هر یک از تغییرات مطرح در بالا بر فرایند محاسبهٔ سود هر سهم اثر می‌گذارد. بیانیهٔ شماره ۱۵ از هیئت اصول حسابداری مقرر می‌کند که سود هر سهم را باید بر مبنای میانگین موزون تعداد سهمی که در طول سال در دست مردم بوده است، محاسبه کرد. همچنین بیانیهٔ مزبور مقرر می‌کند که اوراق بهادار مختلط (دو رگه یا پیوندی) را هم براساس توان تبدیل در محاسبه سود هر سهم گنجانید.

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

۱. [۱۴ # ۸۶ M] هنگامی که شرکتی اعلام کند سود تقسیمی از محل اموال (دارایی‌ها غیر از وجوه نقد) پرداخت خواهد کرد و ارزش دفتری این اموال یا دارایی‌ها از ارزش بازار آنها بیشتر است، سود تقسیمی را براساس... ثبت می‌کنند.

الف. ارزش بازار اموال یا دارایی در تاریخ تقسیم سود

ب. ارزش بازار اموال یا دارایی در تاریخ اعلام سود

پ. ارزش دفتری اموال یا دارایی در تاریخ اعلام سود

ت. ارزش دفتری اموال یا دارایی در تاریخ پرداخت سود، اگر ارزش دفتری از ارزش بازار دارایی در تاریخ اعلام سود بیشتر باشد.

۲. [۱۵ # ۸۷ M] شرکتی سود را از محل سرمایه [سود تصفیه] اعلام می‌کند. این اعلام سود چه اثری بر اقلام زیر می‌گذارد؟

	سرمایهٔ پرداخت شده	کل حقوق صاحبان سهام
الف.	اثری نمی‌گذارد	کاهش می‌دهد
ب.	کاهش می‌دهد	کاهش می‌دهد
پ.	کاهش می‌دهد	اثری نمی‌گذارد
ت.	اثری نمی‌گذارد	اثری نمی‌گذارد

۳. [۲۰ # ۸۷ M] شرکتی در دسامبر ۱۹۸۶ سود نقدی سهام عادی اعلام کرد که در ژانویهٔ ۱۹۸۷ قابل

[illegible]

٤. [١٠٨ # ٧٧ M] [illegible]

[illegible]

٥. [٥١ # ٧٢ M] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]

٦. [١١٨ # ٨٧ M] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [M ۷۶ # ۱۱] ۷.

[illegible]

[illegible] [M ۷۷ # ۱۶] ۸.

[illegible]

[illegible]

[M ۷۷ # ۵۹] [illegible] .۱۰

[illegible]

[M ۸۷ # ۹۹] [illegible] .۱۱

[illegible]

۱۱.[۲۹ # M ۸۷] دو شرکت در وسط سال ترکیب می‌شوند. اگر این رویداد مالی به روش... ثبت و گزارش شود نتیجهٔ عملیات سال مربوط به ترکیب شرکت‌ها شامل نتایج عملیاتی هر یک از شرکت‌ها، برای کل سال خواهد شد.

	تجمع منافع	خرید
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	آری
ت.	نه	نه

سود هر سهم

۱۲.[۲۵ # M ۸۹] هنگامی که شرکتی برگ اختیار خرید سهام از نوعی که ضد رقیق شدن سود انباشته‌اند، منتشر می‌کند، باید آنها را در محاسبه‌های.... مورد استفاده قرار دهد.

	سود هر سهم *قبل از* رقیق شدن	سود هر سهم کاملاً رقیق شده
الف.	آری	آری
ب.	آری	نه
پ.	نه	نه
ت.	نه	آری

۱۳.[۳۲ # M ۸۶] شرکتی دارای ساختار سرمایهٔ پیچیده است. برای محاسبهٔ سود هر سهم، کدام یک از اقلام زیر به عنوان معادل سهم عادی منظور می‌شود؟

	سهام ممتاز غیرقابل تبدیل	برگ اختیار خرید سهام
الف.	آری	نه
ب.	آری	آری
پ.	نه	آری
ت.	نه	نه

پرسش‌های تشریحی

برگ اختیار خرید سهام

۱. (می ۱۹۷۲) بخش *الف*. بسیاری از شرکت‌ها به مدیران اجرایی خود برگ اختیار خرید سهام می‌دهند.

۱. برای تعیین ارزش برگ اختیاری را که شرکت‌ها به مدیران اجرایی خود می‌دهند، پنج روش پیشنهاد شده است؛ آنها را برشمارید.

۲. از دیدگاه نظری درباره هر یک از روش‌های پیشنهادی بحث کنید.

بخش ب. شرکت آلفا در اول ژانویهٔ ۱۹۸۰ به مدیران خود با قید شرط عملکرد، برگ اختیار خرید سهام (جهت ایجاد انگیزه) داد. شرکت برنامه‌ای به اجرا درآورد که طبق آن ۵۰۰ هزار برگ اختیار خرید سهام و غیرقابل انتقال (سهامی که شرکت حق انتشار آنها را داشت) با ارزش اسمی یک دلار به آنها می‌دهد. برگ‌های اختیار خرید سهام در اول ماه می ۱۹۸۰ از قرار هر سهم ۲۵ دلار به مدیران داده شد (و این قیمت بازار هر سهم در آن تاریخ بود). دارندگان برگ‌های اختیار خرید سهام می‌توانستند پس از یک سال از حق خود استفاده کنند و این حق تا ۴ سال پس از آن برای آنها باقی می‌ماند، البته مشروط بر اینکه هر کارمند در زمانی که بخواهد از این حق استفاده کند در استخدام شرکت باشد.

در اول ماه می ۱۹۸۱ قیمت هر سهم در بازار ۴۰ دلار بود. دارندگان این برگ‌ها تا پیش از ۳۱ دسامبر ۱۹۸۱، یعنی زمانی که قیمت سهام در بازار بین ۴۰ تا ۵۰ دلار بود از این حق‌ها استفاده کردند.

شرکت در صورت‌های مالی (۱) ۳۱ دسامبر ۱۹۸۰ و (۲) ۳۱ دسامبر ۱۹۸۱ از بابت اجرای این برنامه چه اطلاعاتی را باید ارائه کند؟ درباره قابل قبول بودن این برنامه توضیح دهید.

۲. (نوامبر ۱۹۸۶) شرکت *وسلی* در اول ژانویهٔ ۱۹۸۳ (زمان تعیین ارزش اقلام) در ازای خدماتی را که کارکنان طی ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ ارائه می‌نمودند برگ اختیار خرید سهام اعطا کرد. در اول ژانویهٔ ۱۹۸۳ قیمت بازار (اعلام شده) برای سهام عادی شرکت با ارزش اسمی به بیش از قیمتی می‌رسید که در برگ اختیار خرید سهام درج شده بود.

دارندگان این برگ‌ها می‌توانستند از اول ژانویهٔ ۱۹۸۵ از حق خود استفاده کنند و این دوره در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۵ پایان می‌یافت. در ۱۹۸۵ نیمی از برگ‌های اختیار خرید سهام به شرکت ارائه شد (افراد از حق خود استفاده کردند) و نیم دیگر هم بدون استفاده باقی ماند و دوره مربوطه پایان یافت.

الف. شرکت *وسلی* در رابطه با برگ اختیار خرید سهام (که برای جبران خدمات به کارکنان داده است) هزینهٔ جبران خدمات را چگونه تعیین می‌کند، و در صورت سود و زیان متعلق به ۱۹۸۳، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ از این بابت چه مبالغی گزارش می‌نماید؟ چرا؟

ب. شرکت **وسلی** از بابت برگ اختیار خرید سهام که کارکنان از حق استفاده کرده‌اند چه رویدادی را ثبت و چگونه گزارش می‌کند؟ درباره شیوهٔ ثبت موردنظر خود توضیح دهید.
پ. دارندگان برگ اختیار خرید سهام از حق خود استفاده نکردند و زمان مربوطه منقضی شد. شرکت این رویداد را چگونه گزارش می‌کند؟ درباره دیدگاه خود توضیح دهید.

سهام خزانه

۳. (نوامبر ۱۹۷۹) شرکت‌ها به چندین دلیل اقدام به بازخرید سهام خود می‌کنند. هنگامی که شرکتی سهام خزانه می‌خرد، برای ثبت و گزارش کردن آن دو راه پیش روی خود دارد: (۱) روش بهای تمام شده و (۲) روش ارزش اسمی.
در مورد هر یک از مواد زیر **روش بهای تمام شده** را با **روش ارزش اسمی** مقایسه کنید.
الف. خرید سهام به قیمتی کمتر از ارزش اسمی.
ب. خرید سهام به قیمتی بیش از ارزش اسمی.
پ. فروش مجدد سهام خزانه به قیمتی کمتر از قیمت خرید، ولی بیشتر از ارزش اسمی.
ت. فروش مجدد سهام خزانه به قیمتی بیش از قیمت خرید و ارزش اسمی (بیش از هر دو قیمت).
ث. اثر آن بر سود خالص.

۴. (نوامبر ۱۹۸۵) یک شرکت مجوز انتشار ۳۰۰۰ سهم عادی با ارزش اسمی هر سهم ۱۰ دلار دریافت کرده بود. شرکت ۲۰ هزار سهم عادی منتشر کرده و در دست مردم است. شرکت در ۱۵ اوت ۱۹۸۴ تعداد یک هزار سهم خزانه از قرار هر سهم ۱۲ دلار خرید. شرکت سهام خزانه را به **روش بهای تمام شده** ثبت و گزارش می‌کند. این شرکت در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۴ تعداد ۵۰۰ سهم ممتاز را از قرار هر سهم ۴ دلار فروخت.
شرکت در اول اکتبر ۱۹۸۴ از محل سهام منتشر شده (و در زمانی که قیمت بازار هر سهم عادی ۱۶ دلار بود) ۲ هزار سهم به عنوان سود سهمی بین سهامداران تقسیم کرد.
شرکت در ۲۰ دسامبر ۱۹۸۴ سود نقدی، در ازای هر سهم، یک دلار اعلان کرد که در دهم ژانویهٔ ۱۹۸۵ قابل پرداخت به کسانی است که طبق دفاتر شرکت در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۴ مالک سهام بوده‌اند.
الف. شرکت خرید و فروش سهام خزانه را چگونه باید ثبت و گزارش کند و این سهام چگونه باید در ترازنامهٔ ۳۱ دسامبر ۱۹۸۴ ارائه شوند؟
ب. شرکت سود سهمی را چگونه باید منظور کند و سود سهمی بر بخش حقوق صاحبان سهام شرکت در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۴ چه اثری خواهد گذاشت؟ چرا؟

ترکیب شرکت‌ها

۵. (می ۱۹۷۳) رئیسان هیئت مدیرهٔ شرکت‌های الف، ب، ج و دال گردهم آمدند و برای ترکیب شرکت‌ها بحث کردند. هر یک از این شرکت‌ها یک طبقه سهام عادی منتشر کرده و این سهام در دست مردم است. همچنین شرکت ب یک طبقه سهام ممتاز منتشر کرده و این سهام در دست مردم است. اگرچه هنوز شرایط ترکیب تعیین نشده است، ترکیب الف نقش شرکت خریدار و عرضه‌کنندهٔ سهام را بر عهده خواهد گرفت. از آنجا که این مقامات می‌خواهند اصول پذیرفته شده حسابداری رعایت شود، شما را به عنوان مشاور به جلسهٔ خود دعوت کرده‌اند.

هر یک از حالت‌های زیر را مستقل از بقیه، مورد توجه قرار دهید و با توجه به اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری به پرسش‌های مطرح پاسخ دهید. در مورد پاسخ‌های خود توضیح دهید.

الف. فرض کنید در ۳۱ اوت ۱۹۸۳ مسئلهٔ ترکیب شرکت‌ها حل شد. فلسفهٔ مربوط به حسابداری را توضیح دهید و اگر این ترکیب به یکی از روش‌های زیر ثبت و گزارش شود، حساب ترازنامهٔ هر یک از این چهار شرکت در اول سپتامبر ۱۹۸۳ در ترازنامهٔ تلفیقی این شرکت چگونه ارائه خواهد شد:

۱. تجمع منافع.

۲. خرید

ب. فرض کنید این شرکت‌ها در ۳۱ اوت ۱۹۸۳ ترکیب شوند. اگر این ترکیب به یکی از روش‌های زیر ثبت و گزارش شود، برای تهیه صورت سود و زیان تلفیقی شرکت الف برای سال منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۸۳ حساب‌های مندرج در صورت سود و زیان هر یک از ۴ شرکت چگونه در این ترازنامه ارائه خواهد شد:

۱. تجمیع منافع.

۲. خرید.

پ. یکی از مدیران بر این باور است که باید در مورد شرایط ترکیب شرکت‌ها به توافق رسید و اینکه در مورد روش حسابداری (تجمیع منافع، خرید، یا آمیزه‌ای از این دو) می‌توان در تاریخ دیگری تصمیم گرفت. بقیه بر این باورند که باید شرایط ترکیب شرکت‌ها با روش تهیه صورت‌های مالی رابطه‌ای تنگاتنگ داشته باشند. کدام یک از این دیدگاه‌ها درست است؟

ت. دو شرکت الف و دال، از نظر بزرگی یا اندازه، قابل مقایسه‌اند؛ دو شرکت ب و ج بسیار کوچک‌ترند. آیا این واقعیت‌ها بر روش حسابداری را که به کار می‌برند چه اثری خواهد گذاشت؟

در گذشته شرکت ب یک واحد فرعی شرکت خ بود که در زمان کنونی با هیچ یک از چهار شرکت مورد بحث (ترکیب شده در هم) هیچ رابطه‌ای ندارد. ۱۸ ماه پیش شرکت خ شرکت ب را از خود جدا کرد و این شرکت مستقل شد. آیا این واقعیت‌ها بر نوع و روش حسابداری را به کار می‌برند،

چه اثری خواهد گذاشت.

ج. شرکت الف مالک ۲۰۰۰ سهم عادی شرکت ب است (شرکت ب ۱۰ هزار سهم عادی منتشر کرده و در دست مردم است) و نیز مالک ۱۵ هزار سهم عادی شرکت ج می‌باشد (شرکت ج ۱۰۰ هزار سهم عادی منتشر کرده و این سهام در دست مردم است). شرکت الف همه این سهام را طی سه ماه نخست ۱۹۸۳ خریداری کرد. آیا این واقعیت‌ها بر روش حسابداری را که به کار خواهند برد چه اثری خواهد گذاشت.

چ. تردیدی نیست که خانم *دانا* مالک ۵ درصد سهام شرکت دال نسبت به این ترکیب اعتراض خواهد کرد. فرض کنید شرکت الف بتواند فقط ۹۵ درصد سهام شرکت دال (و نه ۱۰۰ درصد این سهام) را خریداری نماید و در ازای آنها سهام عادی خود ارائه کند.

۱. کدام روش حسابداری را می‌توان به کار برد؟

۲. اگر شرکت الف بتواند در زمان آینده (برای مثال ظرف ۵ سال) ۵ درصد سهام باقی مانده در ازای سهام عادی خود خریداری کند، برای ثبت و گزارش کردن این خرید از چه روشی باید استفاده کرد؟

ح. از آنجا که مدیران مزبور بر این باورند که یکی از واحدهای مستقل و عمدهٔ شرکت دال با نوع فعالیت شرکت تازه تأسیس (ناشی از ترکیب چهار شرکت) سازگار نیست. آنها انتظار دارند که پس از قطعی شدن این رویداد مالی و ترکیب شرکت‌ها آن واحد به فروش خواهد رفت. آنها انتظار دارند که برای یافتن یک خریدار هیچ دردسری نخواهند داشت. آیا این واقعیت‌ها بر روش حسابداری را که به کار خواهند برد، چه اثری دارد.

۶. (می ۱۹۷۷) شرکت‌های آلفا و بتا، هر دو دارای فقط سهام عادی با حق رای هستند، درصدد برآمده‌اند که در یکدیگر ادغام شوند و در نتیجه شرکت آلفا ادامه حیات خواهد داد. شرایط ترکیب به گونه‌ای است که شرکت آلفا در ازای دو سهم شرکت بتا یک سهم به مالکان آن شرکت خواهد داد. شرکت آلفا پیش از تصمیم‌گیری درباره این معامله ۵ درصد سهام شرکت بتا را خریده بود و در زمان کنونی زیر عنوان سرمایه‌گذاری ثبت و گزارش می‌کند. شرکت بتا در همین زمان مالک ۲ درصد سهام شرکت آلفا است. شرکت بتا در این معامله بقیه سهام شرکت بتا را که در دست مردم است خواهد خرید. هیچ یک از این دو شرکت دارای یک واحد فرعی یا واحد مستقل وابسته به شرکت دیگری نیست.

الف. بدون بر شمردن شاخص‌های خاص، برای اینکه رویداد مالی (ترکیب دو شرکت) به روش **تجمیع منافع** یا **خرید** ثبت نمود، چه تصمیمی باید اتخاذ شود (این روش‌ها چگونه تعیین می‌شوند؟

ب. بر مبنای واقعیت‌های داده شده، درباره شاخص‌های خاصی بحث کنید که می‌توان بر آن اساس این رویداد مالی را به روش **تجمیع منافع** ثبت و گزارش کرد.

پ. علاوه بر اطلاعات داده شده در بالا (ب) چه شرایط دیگری را باید تأمین کرد تا بتوان این رویداد مالی را به روش **تجمیع منافع** ثبت و گزارش نمود.

۷. (می ۱۹۸۷) شرکت‌هایی که در هم ترکیب می‌شوند از دو روش حسابداری: تجمیع منافع، و خرید استفاده می‌شود.

الف.

۱. به چه دلیلی می‌توان ترکیب دو یا چند شرکت را به روش **خرید** ثبت و گزارش کرد. نیازی به بحث درباره معیارهای خاص برای ثبت و گزارش کردن ترکیب‌ها به روش خرید نمی‌باشد.
۲. شرکتی پس از ترکیب در شرکت دیگر رویداد مالی را به **روش خرید** ثبت کرد. مبلغ سرقفلی ناشی از خرید را چگونه می‌توان تعیین کرد.
۳. هنگام ترکیب دو شرکت رویداد مالی به روش خرید ثبت شد، استهلاک را چگونه باید مستهلک کرد.

ب.

۱. هنگام ترکیب دو یا چند شرکت به دلیلی باید آنها را به روش **تجمیع منافع** ثبت و گزارش کرد. در مورد شیوهٔ حسابداری برای ترکیب شرکت‌ها به روش تجمیع منافع نیازی به بحث درباره شاخص‌های خاص نمی‌باشد.
۲. دو شرکت در هم ترکیب شدند و از روش تجمیع منافع استفاده شد. این دو شرکت از یک روش حسابداری استفاده می‌کردند. بخش حقوق صاحبان سهام شرکت تازه تأسیس را چگونه باید ثبت و گزارش کرد.

سود هر سهم

۸. (نوامبر ۱۹۷۸) داده‌های لازم برای سود هر سهم شرکت به ماهیت ساختار سرمایه آن بستگی دارد. امکان دارد یک شرکت دارای یک ساختار سرمایه ساده باشد و فقط سود هر سهم عادی را محاسبه کند یا امکان دارد دارای ساختار پیچیده سرمایه باشد و ناگزیر گردد سود هر سهم را قبل و پس از رقیق شدن محاسبه نماید.

الف. عبارت یا اصطلاح ***معادل سهام عادی*** را تعریف کنید و بگوئید کدام دسته از اوراق بهادار را معادل سهام عادی می‌دانند (البته هنگام محاسبهٔ سود هر سهم)؟

ب. عبارت یا اصطلاح **ساختار پیچیده سرمایه** را تعریف کنید و بگویید هنگامی که شرکتی دارای یک

ساختار پیچیده سرمایه است (از نظر مالی و از دیدگاه تشریحی) برای محاسبهٔ سود هر سهم چه اطلاعاتی را باید افشا کند؟

۹. (می ۱۹۷۰) هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۱۵ درباره مفهوم ***معادل سهام عادی*** بحث کرد و در مورد ارائه اطلاعات مربوط به سود هر سهم قبل و پس از رقیق شدن مقرراتی را اعمال کرد.

الف. هنگام محاسبه سود هر سهم قبل از رقیق شدن باید اوراق بهاداری غیر از سهام عادی را به عنوان ***معادل سهام عادی*** مورد توجه قرار داد. دلیل‌های مربوط به این روش عمل را ارائه نمایید.

ب. عبارت یا اصطلاح ***اوراق بهادار با اولویت*** را تعریف کنید و بگویید چرا هنگام محاسبه سود هر سهم اوراق بهادار دارای اولویت به سهام تبدیل نخواهند شد.

پ. گاهی اوراق بهادار قابل تبدیل را به صورت ***معادل سهام عادی*** بیان می‌کنند. این معادل سهام عادی را چگونه تعیین می‌نمایند. هنگام محاسبه سود هر سهم، اوراق بهادار با اولویت و قابل تبدیل که به صورت ***معادل سهام عادی*** ارائه نمی‌شوند، منظور می‌نمایند. در این باره توضیح دهید.

ت. گاهی برگ اختیار خرید سهام و برگ‌های الصاق شده به اوراق قرضه قابل تبدیل و سهام ممتاز قابل تبدیل را در محاسبهٔ سود هر سهم قبل از رقیق شدن به عنوان سهام خزانه منظور می‌نمایند. در این باره توضیح دهید.

۱۰. (می ۱۹۷۴) در مورد شرکت‌های نوین سود هر سهم تنها شاخص و عدد آماری است که از دیدگاه مالی مورد توجه قرار می‌گیرد. نشریه‌های کنونی که اطلاعاتی در مورد قیمت سهام ارائه می‌کنند اطلاعات مربوط به توان بازپرداخت بهره برخی از اوراق بهادار (که مبتنی بر سود هر سهم است) نیز ارائه می‌نمایند. اغلب بحث‌های تحلیلگران مالی بر سود هر سهم شرکت‌های بزرگ متمرکز می‌شود.

الف. سود تقسیمی یا شرایط لازم مربوط به سود تقسیمی سهام ممتاز منتشر شده و در دست مردم می‌توانند بر فرایند محاسبهٔ سود هر سهم اثر بگذارند. در این باره توضیح دهید.

ب. یکی از روش‌های فنی که در محاسبهٔ سود هر سهم به کار می‌برند روش ***سهام خزانه*** است.

۱. به صورتی خلاصه شرایطی را برشمارید که تحت آنها می‌توان ***روش سهام خزانه*** را به کار برد.

۲. کاربرد ***روش سهام خزانه*** دارای محدودیت است. این محدودیت را بیان کنید و شیوه‌هایی را بر شمارید که می‌توان از مرز محدودیت‌های ناشی از ***روش سهام خزانه*** فراتر رفت.

پ. تحت برخی از شرایط اوراق قرضه قابل تبدیل را می‌توان به عنوان ***معادل سهام عادی*** منظور کرد و تحت شرایط دیگر نمی‌توان آنها را بدین گونه منظور کرد:

۱. آیا این شرط مربوط به زمانی است که می‌توان اوراق قرضه قابل تبدیل را به صورت ***معادل***

سهام عادی گزارش کرد؟ در چنین حالتی، این وضع چه اثری بر محاسبهٔ سود هر سهم می‌گذارد.

۲. آیا در شرایطی که نمی‌توان اوراق قرضه قابل تبدیل را **معادل سهام عادی** دانست، در مورد شیوهٔ محاسبهٔ سود هر سهم (در چنین شرایطی) توضیح دهید.

سایر منابع

Single texts covering the topics raised in this chapter do not exist. Readers interested in pursuing these topics in more depth are advised, therefore, to consult the following articles:

Stock Divide's and Stock Splits

Asquith, P.; P. Healey; and K. Palepu. "Earnings and Stock Splits." *The Accounting Review,* July 1989, pp. 387-403.

Foster, Taylor W. III, and Don Vickrey. "The Information Content of Stock Dividend Announcements." *The Accounting Review,* April 1978, pp. 360-70.

Liljeblom, E. "The Informational Impact of Announcements of Stock Dividends and Stock Splits." *Journal of Business Finance and Accounting,* Winter 1989, pp. 681-98.

Millar, James A. "Split or Dividend: Do the Words Really Matter?" *The Accounting Review,* January 1977, pp. 52-55.

Pusker, Henri C. "Accounting for Capital Stock Distributions (Stock Split-Ups and Dividends)." *NewYork CPA,* May 1971, pp. 347-52.

Stock Options

Alvin, Gerald, "Accounting for Investment and Stock Rights: The Market Value Method." *CPA Journal,* February 1973, pp. 126-31.

Boudreaux, Kenneth J., and Stephen A. Zeff. "A Note on the Measure of Compensation Implicit in Employee Stock Options." *Journal of Accounting Research,* Spring 1976, pp.

158-62.

Milne, R. A.; G. A. Vent; and R. Neumann. "Accounting for Variable Stock Options." *Journal of Accounting,* Fall 1987, pp. 33-38.

Noreen, E., and M. Wolfson. "Equilibrium Warrant Pricing Models and Accounting for Executive Stock Options." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1981, pp. 384-98. See alson, D. Galai. "A Note on 'Equilibrium Warrant Princing Models and Accounting for Executive Stock Options.'" *Journal of Accounting Research,* Fall 1989, pp. 313-15.

Rogers, Donald R., and R. W. Schattke. "Buy-Outs of Stock Options: Compensation or Capital?" *Journal of Accountancy,* August 1972, pp. 55-59.

Smith, Clifford W., and Jerold L. Zimmerman. "Valuing Employer Stock Option Plans Using Option Pricing Models." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1976, pp. 357-64.

Smith, Ralph E., and Leroy F. Imdieke. "Accounting for Stock Issued to Employees." *Journal of Accountancy,* November 1974, pp. 68-75.

Wallace, W. "The Effects of Delays by Accounting Policy-Setters in Reconciling the Accounting Treatment of Stock Options and Stock Appreciation Rights." *The Accounting Review,* April 1984, pp. 325-41.

Weygandt, Jerry J. "Valuation of Stock Option Contracts." *The Accounting Review,* January 1977, pp. 40-51.

Business Combinations

Anderson, John C., and Joseph G. Louderback III. "Income Manipulation Purchase-Pooling: Some Additional Results." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1975, pp. 338-43.

Defliese, Philip L. "Busines; Combinations Revisited." *D. R. Scott Memorial Lectures in Accountancy,* vol. 6 (Columbus: University of Missouri, 1974).

Emanuel, David M. "Accounting for Business Combinations." *Australian Accountant,* Octover 1973, pp. 518-22, 525-26.

Foster, William C. "Illogic of Pooling." *Financial Executive,* December 1974, pp. 16-21.

Gaertner, James F. "Proposed Alternatives for Accounting for Business Combinations: A Behavioral Study." *Abacus,* June 979, pp. 35-47.

Gagnon, Jean-Marie. "Purchase-Pooling Choice: Some Empirical Evidence." *Journal of*

Accounting Research, Spring 1971, pp. 52-72.

Hong, Hai; Robert S. Kaplan; and Gershon Mandelker, "Pooling vs. Purchase: The Effects of Accounting for Mergers on Stock Prices." *The Accounting Review,* January 1978, pp. 31-47.

Mian, S. L., and C.W. Smith, Jr. "Inentives for Unconsolidated Financial Reporting." *Journal of Accounting and Economics,* January 1990, pp. 141-72.

Mohr, Rosanne M. "Unconsolidated Finance Subsidiaries: Characteristics and Debt/Equity Effects." *Accounting Horizons, March 1988, pp. 27-34.*

Whittred, G. "The Derived Demand for Consolidated Financial Reporting." Journal of Accounting and Economics, December 1987, pp. 259-86.

Earnings per Share

Arnold, Donald F. "Earnings per Share: An Empirical Test of the Market Parity and Investment Value Methods." *The Accounting Review,* January 1973, pp. 23-33.

Coughlan, J. W. "Anomalies in Calculating Earnings per Share." *Accounting Horizons,* December 1988, pp. 80-88.

Ellon, Samuel. "Earnings per Share Can Be Misleading." *Journal of Business Finance and Accounting,* Summer 1975, pp. 239-42.

Gibson, Charles H., and John Daniel Williams. "Should Common Stock Equivalents Be Considered in Earnings per Share?" *CPA Journal,* March 1973, pp. 209-13.

Mautz, R. D., and T. J. Hogan. "Earnings per Share Reporting: Time for an Overhaul." *Accounting Horizons,* Spring 1989, pp. 21-27.

Parker, James E., and Barry E. Cushing. "*Abacus,* June 1971, pp. 29-38.

Rice, Steven J. "The Information Content of Fully Diluted Earnings per Share." *The Accounting Review,* April 1978, pp. 429-38.

Shank, John K. "Earnings per Share, Stock Prices, and APB Opinion No. 15." *Journal of Accounting Research,* Spring 1971, pp. 165-70.

Tritschler, Charles A. "Dilution and Counter-Dilution in Reporting for Deferred Equity." *Accounting and Business Research,* Autumn 1971, pp. 247-83.

Vigeland, R. L. *"Dilution of Earnings per Share in an Option Pricing Framework." The Accounting Review,* April 1982, pp. 348-57.

Wiseman, Donald E. "Holding Loss/Gain as an Alternative to EPS Dilution." *Accounting Horizons,* December 1990, pp. 18-34.

یادداشتها

1. Executive Commitee of the American Accounting Association, "A Tentative Statement of Accounting Priciples Underlying Corporate Financial Statements." *The Accounting Review,* June 1936, p. 191. Reprinted in AAA Committee on Accounting Concepts and Standards, *Accounting and Reporting Standards for Corporate Financial Statements and Preceding Statements and Supplements* (AAA. 1957), p. 63. Also see APB 9, par. 28.
2. Committee on Corporate Laws of the American Bar Association, *Model Business Corporation Act* (1962 and subsequent revisions), Sec. 2(j). The Committee has since issued the *Revised Model Business Corporation Act* (1984) from which many terms, such as stated capital, are dropped or redefined. The Model Act, however, remains under adoption by more states than the Revised Act and continues, therefore, to be the focus of the CPA examination. A copy of the Act may be found in the appendix of many business law texts.
3. SFAS 4.
4. AAA Committee on Accounting Concepts and Standards, *Accounting and Reporting Standards* (1957), p. 7.
5. ARB 43, Ch. 7B, as amended, par. 6.
6. George R. Husband, "The Entity Concept in Accounting," *The Accounting Review,* October 1954, p. 554.
7. Ibid.
8. ARB 43, Ch. 7B as amended, par. 11.
9. See, for example, George R. Husband, "The Entity Concept in Accounting," *The Accounting Review,* October 1954, p. 555.
10. ARB 43, Ch. 7B, as amended, par. 10.
11. ARB 43, Ch. 7B, as amended, par. 11.
12. SEC *Accounting Series Release* No. 124.

13. See, for example, Taylor W. Foster III and Don Vickrey, "The Information Content of Stock Dividend Announcements," *The Accounting Review,* April 1978, pp. 360-70.
14. APB 25, par. 7.
15. APB 25, par. 9.
16. ARB 43, Ch. 1B, as amended, par. 13.
17. Also see *Accounting Standards Current Text,* par. C23. 103.
18. Arthur R. Wyatt, "A Critical Study of Accounting for Business Combinations," *Accounting Research Study No. 5* (AICPA, 1963), p. 104.
19. George E. Catlett and Norman O. Olsen, "Accounting for Goodwill," *Accounting Research Study No. 10* (AICPA, 1968), p. 110.
20. AAA Committee to Prepare a Statement of Basic Accounting Theory, *A Statement of Basic Accounting Theory* (AAA, 1966), p. 19.
21. SFAS 85, par. 3, and emendation of SFAS 15 and SFAS 55.
22. APB 15, par. 40.

فصل ۲۴

افشای اطلاعات مالی

مروری بر مطالب فصل

اطلاعات را باید به چه کسی داد؟

سهامداران نخستین گروهی هستند که اطلاعات به آنان داده می‌شود، ولی به ویژه در اروپا، گروه‌های ذی‌نفع دیگری، مانند کارکنان هم در زمرهٔ دریافت‌کنندگان اطلاعات مالی قرار می‌گیرند.

میزان اطلاعاتی که افشا می‌شود

میزان رفاهی که در سایه افشای اطلاعات به دست می‌آید تعیین‌کنندهٔ میزان اطلاعاتی است که باید افشا شود. در صورت نبودن تئوری مبتنی بر اصول اخلاقی که بر آن اساس بتوان میزان رفاه اجتماعی را تعیین کرد، تدوین‌کنندگان مقررات حسابداری ناگزیرند شاخص‌هایی مانند مهم و اثرگذار بودن و قابل اعتماد یا اتکا بودن اطلاعات را مورد توجه قرار دهند.

شکل اطلاعاتی که باید افشا شود

بسیاری بر این باورند که علاوه بر ارائه ترازنامه و صورت سود و زیان استاندارد اطلاعات دیگری هم باید افشا شود. نمونه‌های آن عبارت‌اند از پیش‌بینی نتیجه‌های فعالیت‌های مالی آینده، گزارشات مربوط به سیاست‌های حسابداری و تجزیه و تحلیل مالی در مورد بخش‌های مختلف شرکت.

روش‌های افشای اطلاعات

مدیریت می‌تواند اطلاعات را به روش‌های گوناگون افشا کند. آنها عبارت‌اند از ارائه صورت‌های مالی رسمی، افشای اطلاعات در پرانتز در محتوای این صورت‌های مالی و انواع گوناگون گزارشات توصیفی یا تشریحی.

هدف‌های آموزشی

پس از مطالعه این فصل شما می‌توانید

* شکل‌های مختلف افشای اطلاعات، در درون گزارشات سالانه و در خارج از آنها را بیان کنید.
* میزان افشای اطلاعات، طبق استانداردها (همانند استانداردهای ارائه شده به وسیلهٔ هیئت استانداردهای حسابداری مالی) را مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهید.
* مقررات مربوط به افشای اطلاعات تدوین شده به وسیله کمیسیون بورس و اوراق بهادار، کمیته استانداردهای بین‌المللی حسابداری، هیئت استانداردهای حسابداری مالی و سایر سازمان‌های تدوین‌کننده مقررات مالی را با هم مقایسه کنید.
* دربارهٔ نقاط قوت شکل‌های مختلف افشای اطلاعات بحث کنید.
* تفاوت بین روش‌های مختلف افشای اطلاعات را بیان نمایید.

مدیریت ارشد چه نوع اطلاعاتی را باید به خارج از یک دایرهٔ کوچک ارائه کند؟ این پرسشی است که در صفحه نخست همین کتاب مطرح شد و تا آخرین فصل از کتاب همواره مطرح بوده است. با توجه به اینکه موضوع افشای اطلاعات به حد کافی گسترده است که تقریباً تمام گسترده گزارشگری مالی را دربر می‌گیرد، ولی معقول است در آخرین فصل کتابی که درباره تئوری‌های حسابداری است یک‌بار دیگر دراین‌باره بحث کنیم.

در حالی که آخرین فصل این کتاب آغاز می‌شود، برای آخرین بار این پرسش را مطرح و اعتراف می‌نماییم که در این مورد پاسخ قانع‌کننده‌ای وجود ندارد (دست کم، بدان گونه که موجب رضایت همگان بشود). این بدان معنی نیست که ما در این باره دارای دیدگاه مشخصی نیستیم (بلکه مسئله اصلی این است که هر کس دارای دیدگاه خاص خود می‌باشد). بسیاری بر این باورند که باید همه پرسش‌های مطرح در این زمینه پاسخ داده شود. متأسفانه، این پاسخ‌ها با یکدیگر در تضادند و گاهی این مخالفت‌ها بسیار شدید است. هنوز کسی نتوانسته است در رابطه با راه‌حل پیشنهادی و موردنظر خود همگان را متقاعد کرده باشد.

در نگاه نخست، وجود چنین وضعی موجب یاس و ناامیدی می‌شود، ولی با لحظه‌ای اندیشه در این باره مشخص می‌شود که در زندگی ما این وضع در مور هر رشته علمی در حال رشد صادق است. قوانین با آهنگی یکنواخت مسیر تکامل می‌پیمایند. در رشته پزشکی تلاش‌های زیادی در راه یافتن داروهای جدید (راه‌حل‌هایی برای مسائل دامنگیر انسان) انجام شود. علوم به صورت مستمر به کشفیات جدید دست می‌یابند. در مورد حسابداری هم وضع بدین گونه است. دیدگاه‌های ضد و نقیضی که در مورد حسابداری و راه‌حل‌های پیشنهادی وجود دارد بیانگر نوع زندگی و ادامه حیات این رشته علمی است. توافق نظر کامل در مورد هر چیزی نشانه‌ای از پایان عمر آن می‌باشد. به صورتی گذرا، در مورد آنچه باید افشا کرد و شیوه ارائه این اطلاعات همواره اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. موجودیت این اختلاف‌نظرها دارای پایگاه‌های درست، مناسب و هیجان‌انگیز می‌باشد، یعنی همان چیزهایی که باعث می‌شود حسابداری کماکان زنده بماند و به حیات خود ادامه دهد و هیچ‌گاه جذابیت خود را از دست ندهد.

نبودن توافق‌نظر (احجاع) در مورد سطح مناسبی از اطلاعاتی راکه باید افشا کرد، تا حدی، بیانگر این

است که باید در رشته‌های علمی اقتصاد، مالی، حسابداری و سایر رشته‌های وابسته، مانند علوم روان‌شناسی و سیاسی تحقیق ادامه یابد. راه‌حل‌های بسیار زیادی کشف شده است. چیزهای بسیار زیاد دیگری هم باید کشف شوند. با توجه به تحقیقات کنونی، در مورد اطلاعاتی که باید افشا شود با اطمینان خاطر مطالبی ارائه می‌نماییم. شاید چیزهای زیادی وجود داشته باشد، که از دیدگاه شهودی باید افشا شوند، ولی در این موارد شواهد و مدارک کافی در دست نداریم.

در این فصل برآنیم تا تفاوت بین آنچه باید از دیدگاه نظری یا تئوریک افشا کرد و آنچه به نظر ما صحیح است بیان نماییم. دیدگاه مزبور بیانگر این است که یکی از هدف‌های عمده گزارشات مالی این است که در مورد تصمیم‌گیری‌ها اطلاعات لازم افشا نماید. تامین چنین هدفی ایجاب می‌کند داده‌های مالی و سایر اطلاعات مهم و اثرگذار ارائه شود. برای اینکه بتوان اطلاعات مناسب (و قابل قبول) افشا کرد، باید به پرسش‌های زیر پاسخ داد:

۱. این اطلاعات را باید به چه کسی داد؟
۲. هدف از ارائه این اطلاعات چیست؟
۳. چه مقدار اطلاعات را باید افشا کرد؟

بدیهی است که تصمیم‌گیری در مورد شیوهٔ افشای اطلاعات و زمان انتشار آنها اهمیت زیادی دارد، زیرا روش و زمان افشای اطلاعات می‌تواند بر مفید بودن این اطلاعات اثر بگذارد؛ ولی در مقایسه با تعیین زمان افشای اطلاعات، روش افشا اهمیت کمتری دارد.

اطلاعات را باید به چه کسی داد؟

از گذشته‌های دور، در ایالات متحده آمریکا به این پرسش که اطلاعات را باید به چه کسی داد پاسخ داده شده است، زیرا همواره گزارشات مالی را برای سهامداران، سایر سرمایه‌گذاران و بستانکاران ارائه کرده‌اند. به گفتهٔ هیئت استانداردهای حسابداری مالی:

> گزارشات مالی باید اطلاعاتی را ارائه کنند که برای سرمایه‌گذاران کنونی، بالقوه، بستانکاران و سایر استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی مفید واقع شود و آنها بتوانند بدین وسیله در مورد سرمایه‌گذاری، دادن وام (اعتبار) به شرکت و تصمیمات مشابه، به شیوه‌ای بخردانه عمل کنند (تصمیم بگیرند).[1]

در مورد افشای اطلاعات به کارکنان، مشتریان، سازمان‌های دولتی و عموم مردم هم دیدگاه‌هایی ارائه شده است؛ ولی این گروه‌ها، از نظر دریافت گزارشات مالی و سایر شکل‌های اطلاعات در رده دوم قرار می‌گیرند. وجود چنین وضعی تا حدی بدین دلیل است که بر سایر سرمایه‌گذاران تأکید کمتری می‌شود، زیرا فرض بر این است که آنها برای اتخاذ تصمیم دارای آگاهی‌های تخصصی لازم نمی‌باشند.

تصمیماتی که سرمایه‌گذاران و بستانکاران اتخاذ می‌نمایند، به صورت نسبی، روشن، مشخص و تعریف شده است: اصولاً سرمایه‌گذاران در مورد خرید، فروش و نگهداری دارایی‌ها (اوراق بهادار) تصمیم می‌گیرند، و بستانکاران در مورد دادن اعتبار، تسهیلات یا وام به شرکت تصمیماتی را اتخاذ می‌نمایند. سهامداران و گاهی بستانکاران هم در مورد استخدام، اخراج و پرداخت حقوق و پاداش مدیریت و نیز در مورد موافقت یا مخالفت با تغییرات در سیاست‌های شرکت اقدام به اتخاذ تصمیماتی می‌نمایند. از این رو، هدف‌های گزارشات مالی در رابطه با این دسته از استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی، بسیار روشن است. از سوی دیگر، هدف‌های مربوط به ارائه اطلاعات به کارکنان، مشتریان و عموم مردم چندان روشن و مشخص نیست. تصور کلی بر این است که اگر چه عموم مردم از دانش تخصصی بی‌بهره‌اند، ولی هر نوع اطلاعاتی که برای سرمایه‌گذاران و بستانکاران مفید است، برای دیگران هم مفید خواهد بود.

اگر بتوان سهامداران و سایر سرمایه‌گذاران را در کانون گروهی قرار داد که مورد توجه گزارشات مالی هستند، در آن صورت افشای اطلاعات در گزارشات مالی را می‌توان از این دیدگاه مورد توجه قرار داد که برای دستیابی به عملیات مطلوب (در بازارهای کارآی سرمایه) ارائه این اطلاعات لازم است. دیدگاه مزبور براساس این فرض قرار دارد که باید اطلاعات کافی ارائه کرد تا این امکان را به وجود آورد که افراد بتوانند روند سود تقسیمی و تغییرات همبستگی بازدهی‌های آینده و بازار را پیش‌بینی کنند. باید بر خواست‌های سرمایه‌گذاران آگاه (متخصص) و تحلیلگران مالی تأکید بیشتری کرد. به هر حال، همه سرمایه‌گذاران نیاز به اطلاعات دارند تا بتوانند ریسک نسبی شرکت‌ها را مورد ارزیابی قرار دهند و برآن اساس پرتفوی موردنظر و ترکیب سرمایه‌گذاری‌ها را مشخص نمایند، سرمایه‌گذاری‌هایی که در آنها ریسک یکایک سرمایه‌گذاری‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. معمولاً بستانکاران و سازمان‌های دولتی دارای قدرت لازم هستند تا اطلاعات اضافی و مورد نیاز خود را تامین نمایند [شرکت‌ها را ناگزیر به ارائه این اطلاعات بنمایند].

دادن اطلاعات به گروه‌های ذی‌نفع

در سایر بخش‌های کره زمین، به ویژه در اروپا، تمایل زیادی وجود دارد که به این پرسش، ***اطلاعات را باید به چه کسانی داد*** پاسخ داده شود. به ویژه، آنها تمایل دارند که به کارکنان و دولت و نیز به سایر گروه‌های ذی‌نفع توجه بشود. در مقایسه با توجهی که به سایر گروه‌های ذی‌نفع می‌شود (در مقایسه با آمریکا) سهامداران و مالکان شرکت‌ها مورد توجه زیادی قرار نمی‌گیرند. در نتیجه، ماهیت اطلاعاتی را که باید افشا کرد، تغییر می‌کند. برای مثال، در فرانسه شرکت‌ها باید هر سال یک **ترازنامهٔ اجتماعی**[1] به **شورای کار شرکت**[2] ارائه کنند. این شوراها از کارکنان و مدیریت تشکیل می‌شود. یک ***ترازنامهٔ اجتماعی*** دارای اطلاعات زیر است:

1. Social balance sheet
2. Compony works Council

نمودار ۱ـ۲۴ آنگلوامریکن: گزارش مالی

	۱۹۸۸ (به میلیون رند)	۱۹۸۷ (به میلیون رند)
سود آنگلو از این منابع به دست آمد:		
سود تقسیمی از محل سرمایه‌گذاری‌ها	۹۳۲	۸۵۳
سهم آنگلو از سود تجاری از شرکت‌های فرعی	۱۹۹	۳۱۹
بهره و حق‌الزحمه کسب شده پس از کم کردن هزینه‌های عملیاتی آنگلو	۴۲۰	۴۷۸
	۱,۵۴۲	۱,۶۵۰
پرداخت آنگلو:		
بهره پول‌هایی که به ما قرض داده‌اند	۱۹۱	۲۳۱
هزینه برای تحقیق جهت کشف معدن‌های جدید	۱۰۸	۷۲
مالیات	۲۰۶	۳۱۶
	۵۰۵	۶۱۹
	۱,۰۳۷	۱,۰۳۱
باقی می‌ماند سود:		
آنگلو همچنین سهم سود شرکت‌های وابسته که به صورت سود تقسیمی پرداخت نکرده است، به حساب می‌آورد	۷۷۲	۴۷۲
کل سودی که به دست می‌آید	۱,۸۰۹	۱,۵۰۳
این سودها به مصرف رسید:		
به وسیله آنگلو برای پرداخت سود تقسیمی به سهامداران	۵۱۶	۵۱۴
به وسیله آنگلو برای گسترش دادن فعالیت‌های شرکت	۵۲۱	۵۱۷
	۱,۰۳۷	۱,۰۳۱
به وسیله شرکت‌های وابسته به آنگلو جهت گسترش دادن فعالیت‌های آینده	۷۷۲	۴۷۲
	۱,۸۰۹	۱,۵۰۳

سال مالی شرکت در اول آوریل یک سال آغاز می‌شود و ۳۱ مارس سال بعد پایان می‌یابد. صورت سود و زیان شرکت برای این سال مالی که از اول آوریل ۱۹۸۷ آغاز شد و در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸ پایان یافت، در بالا ارائه شده است و اعداد متعلق به سال قبل را در ستون راست ارائه کرده‌ایم.
سودی را که شرکت و واحدهای فرعی به دست آوردند؛ ۱,۰۳۷ میلیون رند اندکی بهتر از سودی بود که در سال قبل به دست آمد و این افزایش بدان سبب است که در سال پیش سود واحدهای فرعی اندکی کمتر شده بود، زیرا در چند معدن طلا به سبب اعتصاب کارکنان شاهد کاهش یافتن سود بودیم. ولی در مقایسه با سال قبل، سود واحدهای فرعی هم نسبت به سال پیش بهتر بود.
مبلغ ۵۱۶ میلیون رند از محل سود به عنوان سود تقسیمی به سهامداران شرکت آنگلو پرداخت خواهد شد و باقی مانده سود در شرکت نگهداری می‌شود که در زمینه گسترش دادن شرکت، در آینده به مصرف برسد و بدین گونه می‌کوشیم با افزودن بر ارزش شرکت منافعی که عاید سهامداران خواهد شد، افزایش دهیم. در شرکت‌های وابسته و فرعی هم، پس از پرداخت سود به سهامداران، مبلغ ۷۷۲ میلیون رند نگه می‌داریم تا مصرف توسعه و گسترش این شرکت‌ها بشود.

پرسش‌های این بخش

۱. استفاده‌کنندگان از صورت‌های مالی را نام ببرید.
۲. چرا آگاه شدن از کسانی که از صورت‌های مالی استفاده می‌کنند، اهمیت دارد؟
۳. آیا سرمایه‌گذاران یک گروه همگن یا متجانس هستند؟ اگر آنها همگن نمی‌باشند، چند نوع سرمایه‌گذار را نام ببرید.

میزان اطلاعاتی را که باید افشا کرد

واژهٔ ***افشای اطلاعات***[1] در گسترده‌ترین مفهوم خود به معنی چیزی جز ارائه اطلاعات نمی‌باشد. حسابداران می‌کوشند این عبارت را به مفهومی دقیق‌تر به کار ببرند و هدف آنها ارائه اطلاعات مالی درباره شرکت است که از طریق گزارشات مالی (معمولاً در قالب گزارشات سالانه) ارائه می‌شود. گاهی مفهوم این عبارت باز هم محدودتر می‌شود و مقصود اطلاعاتی است که در محتوای صورت‌های مالی گنجانده نشده است. موضوع افشای اطلاعات در ترازنامه، صورت سود و زیان و صورت جریان‌های نقدی زیر عنوان ***شناخت و اندازه‌گیری یا تعیین ارزش اقلام*** قرار می‌گیرد. از دقیق‌ترین دیدگاه، افشای اطلاعات شامل بحث‌های مدیریت، تجزیه و تحلیل، یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی و صورت حساب‌های مکمل می‌شود.

نمودار ۲-۲۴، نشات گرفته از استاندارد شماره ۵ از مفاهیم حسابداری مالی، می‌تواند خلاصه‌ای از سطح مختلف اطلاعاتی را که باید افشا کرد، ارائه نماید. به شیوه‌ای توجه کنید که صورت‌های مالی می‌توانند فقط یک بخش از یک سیستم گسترده‌تر افشای اطلاعات باشند. همچنین به شیوه‌ای توجه کنید که افشای اطلاعات در مورد یک شرکت ریشه در منابع خارج از سازمان دارد که آن هم بخشی از کل سیستم افشای اطلاعات به حساب می‌آید.

در بازار جهانی کنونی منابع اطلاعاتی، در خارج از صورت‌های مالی که اطلاعات را افشا می‌نمایند به صورت یکی از منابع بسیار مهم درآمده‌اند. در مورد شیوهٔ تعیین ارزش اقلام اختلاف نظر زیادی وجود دارد. برای مثال، شیوه ثبت سرقفلی در شرکت‌های مختلف بسیار متفاوت است. در چنین شرایطی بیان واقعیت‌ها [افشای اطلاعات] خواننده را قادر می‌سازد که از نظر شیوهٔ ارائه اطلاعات ابراز رضایت کند. اگر این اقلام در محتوای صورت‌های مالی شناسایی (ثبت و گزارش) شوند، آن‌گاه باید از

1. *Disclosure*

نظر تعیین ارزش اقلام اطلاعات مربوط به سیاست‌های حسابداری افشا شود. کمیتهٔ استانداردهای بین‌المللی حسابداری ابراز داشت:

> صورت‌های مالی باید واضح و قابل درک باشند. آنها بر پایه سیاست‌های حسابداری قرار دارند، این سیاست‌ها در شرکت‌های گوناگون متفاوت هستند، هم در یک کشور و هم در کشورهای مختلف. افشای اطلاعات درباره سیاست‌های مهم شرکت که صورت‌های مالی بر آن اساس تهیه می‌شوند نقشی مهم و حیاتی ایفا می‌کنند و باید به گونه‌ای ارائه شوند که خوانندگان بتوانند آنها را به صورتی دقیق و درست درک نمایند.[۶]

هیئت اصول حسابداری در بیانیه شماره ۲۲ به نام ***افشای اطلاعات درباره سیاست‌های حسابداری*** که در ۱۹۷۲ منتشر کرد، همین دیدگاه را تایید نمود.

ولی صاحبنظران و گروه‌های ذی‌نفوذ در حسابداری بین دو سطح اطلاعات که در صورت‌های مالی و یا در صورت‌های مالی پیوست یا مکمل ارائه می‌شوند، تفاوت قائل هستند. برای مثال، هیئت استانداردهای حسابداری مالی دارای این دیدگاه است:

> از آنجا که شناخت به معنی ارائه اقلام به صورت نوشته و اعداد است و در صورت‌های مالی جمع مقادیر ارائه می‌شود، افشای اطلاعات در هیچ شکل دیگری پذیرفته نمی‌شود.[۷]

کمیتهٔ استانداردهای بین‌المللی حسابداری نیز همین دیدگاه را ابراز کرد:

> گاهی در ترازنامه، صورت سود و زیان یا در صورت‌های مالی دیگر، اقلام به روشی نادرست یا غلط ارائه می‌شوند. در هر حالت باید در مورد شیوه ثبت و گزارش کردن مقادیر اطلاعات کافی ارائه شود، ولی افشای اطلاعات، به خودی خود، نمی‌تواند شیوه ثبت و گزارش کردن نادرست را اصلاح نماید.[۸]

سوای این ابراز نظرهای کلی، در ادبیات حسابداری متعلق به سازمان‌هایی که مقررات آنها ضمانت اجرایی دارد در مورد رابطه بین افشای اطلاعات در یادداشتهای پیوست صورت‌های مالی و افشای اطلاعات در محتوای صورت‌های مالی هیچ بحثی به میان نیامده است. برای مثال، در رابطه با اتخاذ تصمیم در مورد افشای اطلاعات تفصیلی درباره حساب‌های مختلف سرمایه در ترازنامه و در یادداشت پیوست ترازنامه مدیریت اختیارات نسبتاً زیادی دارد. در زمان کنونی، هیئت استانداردهای حسابداری مالی در مورد جایگاه مطلوب اطلاعات هیچ موضع مشخصی (مطلوب یا آرمانی) اتخاذ نکرده است.

نمودار ۲-۲۴(۵) افشای اطلاعات



میزان اطلاعاتی که افشا می‌شود

میزان تخصص خوانندگان صورت‌های مالی تعیین‌کنندهٔ مقدار اطلاعاتی است که باید افشا شود. برای مثال، هیئت استانداردهای حسابداری مالی دارای این دیدگاه است که گزارشات مالی باید بدین گونه باشند:

برای کسانی که در مورد فعالیت‌های اقتصادی و تجاری دارای درک معقولی هستند و می‌توانند اطلاعات را با آگاهی معقول مطالعه نمایند، جامع و فراگیر باشند.[۹]

سطح یا میزان اطلاعاتی که باید افشا شود به استانداردی بستگی دارد که نسبت به بقیه مطلوب‌تر است. اطلاعاتی که افشا شود باید دارای سه ویژگی به شرح زیر باشد: ***مناسب، منصفانه و کامل.***

واژهٔ **مناسب** از ویژگی‌هایی است که بیش از بقیه مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی این به معنی کمترین مقدار اطلاعاتی است که افشا می‌شود و با این هدف منفی (که صورت‌های مالی موجب گمراهی نخواهند شد) سازگار است. دو ویژگی دیگر ***منصفانه و کامل*** دارای دیدگاه مثبت‌تر هستند. افشای اطلاعات منصفانه بدین معنی است که هدف مبتنی بر رعایت اصول اخلاقی یا آیین رفتار حرفه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد به گونه‌ای که با همه خوانندگان بالقوهٔ صورت‌های مالی، به صورتی یکسان رفتار خواهد شد. افشای اطلاعات کامل بدان معنی است که همه اطلاعات مهم و اثرگذار ارائه (افشا) خواهد شد. برای برخی از افراد اطلاعات کامل به معنی ارائه اطلاعات اضافی است و این همان چیزی است که موجب دردسر خواهد شد. آنها می‌گویند که اطلاعات اضافی زیان‌آور است، زیرا شرح تفصیلی اطلاعات بی‌اهمیت باعث می‌شود که اطلاعات مهم در لابه‌لای گزارشات پنهان شوند و در نتیجه نمی‌توان این نوع گزارشات مالی را به راحتی تفسیر کرد. به هر حال برای سرمایه‌گذاران و سایر گروه‌های ذی‌نفع اطلاعات مهم باید دارای هر سه ویژگی ***مناسب، منصفانه و کامل*** باشد. اگر این ویژگی‌ها را در یک بستر مناسب مورد استفاده قرار دهیم، در واقع نمی‌توان هیچ تفاوتی بین آنها مشاهده کرد. یک هدف مثبت این است که صورت‌های مالی ارائه شده به استفاده‌کنندگان دارای اطلاعات مهم و اثرگذار باشند و این اطلاعات بتوانند به آنها کمک کنند که در بهترین شکل ممکن اقدام به اتخاذ تصمیم نمایند و اینها در مرز یا محدوده‌ای ارائه شود که منافع حاصل به بیش از هزینه‌های مربوطه برسد [در این مورد به فصل ۶ مراجعه کنید]. این بدان معنی است که اطلاعات بی‌اهمیت و آنها که از نظر تصمیم‌گیری، اثرگذار نیستند، حذف می‌شوند تا اطلاعات ارائه شده معنی‌دار و قابل درک شوند.

گذشته از این، میزان اطلاعاتی را که یک شرکت افشا می‌کند به میزان اطلاعاتی بستگی دارد که از سایر منابع به دست می‌آید [قابل افشا است]. در برخی از کشورهای توسعه یافته برای ارائه گزارشات مالی سیستم‌های بسیار پیشرفته وجود دارد. برای مثال، در ایالات متحده آمریکا شاهد انتشار نشریه‌های

معتبری به شرح زیر هستیم: *بیزنیس ویک، فوربز، فورچون و وال استریت ژورنال.*[1] گذشته از این، سازمان‌های بسیار متخصص وجود دارند که نشریه‌های آنها بسیاری از صنایع را تحت پوشش قرار می‌دهند. این سیستم را با کشورهای کوچکتر مقایسه کنید، یعنی جایی که برای نشریه‌های مالی هیچ بازار فعالی وجود ندارد. در کشورهایی که نشریه‌های مالی دارای بازاری فعال نیستند، سرمایه‌گذاران به خبرهایی اکتفا می‌کنند که شرکت‌ها منتشر می‌نمایند. در مقایسه با انبوه نشریه‌ها و اطلاعاتی که در کشورهای پیشرفته (حتی یک روز پیش از رویدادهای مهم) منتشر می‌شوند. در چنین شرایطی، این پرسش مطرح نیست که چه اطلاعاتی را باید افشا کرد، بلکه مسئله این است که برای افشای اطلاعات کدام روش، نسبت به بقیه، دارای بالاترین کارآیی است.

در مورد شرکت‌های کوچکتر که همواره استدلال می‌کنند رعایت مقررات هیئت استانداردهای حسابداری مالی بسیار پردردسر است و آنها الزامی به رعایت این مقررات ندارند، در مورد میزان اطلاعاتی را که افشا می‌کنند، پرسشی مشابه مطرح است. یک نمونه همان موضوع ***افشای اطلاعات متفاوت*** است که در استاندارد شماره ۲۱ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی وجود دارد و شرکت‌هایی که به صورت سهامی نیستند الزامی ندارند که اطلاعات مربوط به سود هر سهم را افشا کنند. مسئله یا مشکلی که در رابطه با ***افشای اطلاعات متفاوت*** مطرح است این است که به ندرت امکان دارد تحلیلگران مالی به گزارشات شرکت‌های کوچک توجه چندان زیادی بنمایند. تحقیقی که به تازگی انجام شد به این نتیجه رسید که ***مجموعهٔ مدارک و شواهد موجود بیانگر این است که سود گزارش شده شرکت‌های کوچک برای سرمایه‌گذاران دارای اهمیت ویژه است، زیرا چنین فرض می‌شود که هیچ منبع اطلاعاتی دیگری، در این زمینه، وجود ندارد.***[10]

استانداردهایی برای افشای اطلاعات

در یک دنیای آرمانی، اتخاذ تصمیم درباره سطح یا میزان مناسب مقدار اطلاعاتی را که باید افشا کرد براساس این فرض قرار می‌گیرد که افشای اطلاعات بیشتر می‌تواند موجب افزایش رفاه اجتماعی بشود. ولی، همان‌گونه که در فصل ۶ یادآور شدیم، دنیای آکنده از سیستم اقتصادی نئوکلاسیک‌ها تحت سلطه فردگرایی قرار دارد که می‌کوشند از مغنویت این دیدگاه، نمی‌توان میزان رفاه دو فرد را با هم مقایسه کرد و در نتیجه می‌توان مدعی شد که به هیچ وجه امکان ندارد کل رفاه فردی را مشخص کرد. نتیجه این می‌شود که حسابداران این عصر تمایلی به ابراز نظر در مورد رفاه اجتماعی نداشته باشند و از این دیدگاه هیچ نوع گزارشی ارائه ننمایند. برای مثال، می‌توان به مسئلهٔ مطرح در شرکت‌های کوچک برای افشای

---

1. Business week, Forbes, Fortune, Inc., and the Wall Street Journal

اطلاعات، توجه کرد. به صورت ظاهر، انسان وسوسه می‌شود تا ابراز نماید که اگرچه افشای اطلاعات به وسیله شرکت‌های کوچک مستلزم هزینه‌های سنگین می‌شود، ولی منافعی که بدین وسیله به جامعه می‌رسد بسیار بیش از هزینه‌های مربوطه می‌باشد. ولی در یک سیستم اقتصادی نئوکلاسیک این ادعا هیچ خریداری ندارد (وای بسا نتوان به آن جامهٔ عمل پوشانید).

هیئت استانداردهای حسابداری مالی که ناگزیر است تصمیماتی را اتخاذ نماید که بر رفاه جامعه اثر می‌گذارد، به شیوه‌ای ناموفق (از دیدگاه منتقدان) کوشید که از طریق تمسک جستن به ویژگی‌های کیفی بر ظرافت این مسئله بیفزاید و هیئت بر این باور بود که اطلاعات مفید باید دارای این ویژگی‌ها باشد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی می‌گوید که اطلاعات باید مهم و اثرگذار، به هنگام و قابل درک باشند. همچنین اطلاعات باید قابل اعتماد (قابل اتکا)، بی‌غرضانه و اعداد باید دارای صداقت باشند (در فصل ۵ درباره هر یک از این ویژگیها بحث شد). فرض بر این است که اگر اطلاعات دارای این ویژگی‌ها باشند منافع جامعه تامین خواهد شد. گذشته از این، اگر اولویت‌های خاص و عمومی سرمایه‌گذاران آگاه (متخصص) مورد توجه قرار گیرد، در آن صورت باید یکی از هدف‌ها این باشد که اطلاعات کافی ارائه گردد تا بتوان بدان وسیله نتیجه‌های مورد انتظار را مقایسه کرد. ولی، *قابل مقایسه بودن* را می‌توان، دست کم، به دو روش متفاوت انجام داد. یک راه این است که درباره شیوه‌ای که اعداد و ارقام محاسبه شده‌اند اطلاعات کافی ارائه کرد تا سرمایه‌گذاران بتوانند بدان وسیله مقادیر ارائه شده از شرکت‌های مختلف را بر مبنای این شیوه‌های محاسبه تعیین کنند (آنها را به صورتی درآورند که بتوان، به صورت مستقیم، آنها را با هم مقایسه کرد). یعنی، فرض می‌شود که اعداد تعدیل یا اصلاح شده حسابداری متعلق به چند شرکت را می‌توان مورد استفاده قرار داد و سرمایه‌گذاران بدان وسیله تفاوت‌ها را تعیین کنند (برای مثال، نرخ رشد سود خالص یا سود تقسیمی شرکت‌های مختلف را با هم مقایسه نمایند). راه دوم برای کاربرد ویژگی قابل مقایسه بودن این است که برای سرمایه‌گذاران این امکان را به وجود آورد که اعداد و اقلام مختلف) را در الگوهای تصمیم‌گیری قرار دهند و اولویت‌ها را به ترتیب تعیین نمایند. برای مثال، امکان دارد یک سرمایه‌گذار ریسک‌های دو شرکت را مقایسه کند و به این نتیجه برسد که یکی از آنها نسبت به دیگری دارای ریسک بیشتر یا کمتر است.

داده‌های کمی. برای انتخاب شاخص‌هایی جهت تعیین داده‌های کمی که برای سرمایه‌گذاران و بستانکاران حائز اهمیت و اثرگذار هستند، باید بر اطلاعات مالی و سایر اطلاعاتی را که در الگوهای تصمیم‌گیری مورد استفاده قرار می‌دهند تاکید کرد. ولی همه دادهای کیفی، از دیدگاه قابل اعتماد و قابل اتکا بودن، همانند نمی‌باشند. برای مثال، معمولاً تصور بر این است که صندوق و اقلام مربوط به وجوه نقد را می‌توان به صورتی نسبتاً دقیق، اندازه‌گیری (تعیین) کرد؛ تعیین ارزش جاری مطالبات نمی‌تواند بدان اندازه دقیق باشد و دارایی‌های نامشهود را فقط در یک دامنه مشخص (از نظر قابل اعتماد بودن)

می‌توان تعیین کرد. از این رو، خوانندگان آگاه بر برخی از اقلام ارائه شده در صورت‌های مالی، نسبت به بقیه، تاکید بیشتری می‌نمایند. اگر مفروضات آنها در مورد قابل اعتماد بودن داده‌ها قابل توجیه نباشد، در آن صورت می‌توانند انتظار داشته باشند که اطلاعات به صورت کامل افشا شود. از این رو، هر نوع عدم اطمینان در مورد تعیین اقلام صندوق یا وجوه نقد، مانند سپرده‌ها در حساب‌های مسدود بانکی یا ارز خارجی که دارای اهمیت و بر تصمیمات مربوطه اثرگذار است باید به صورت کامل افشا شود. از سوی دیگر، کسی انتظار ندارد که دارایی‌های نامشهود به صورت قطع قابل تعیین باشند و از این دیدگاه شاید نیازی به افشای اطلاعات در مورد آنها وجود نداشته باشد [کسی انتظار ندارد که اطلاعات مربوط به مقدار دقیق آنها ارائه شود]. تحقیقاتی که در حسابداری انجام می‌شود باید در مورد روش‌های محاسبه و گزارش کردن داده‌های احتمالی (و نه مقادیر دقیق و قطعی) باشد.

اطلاعات غیرکمی. ارزیابی یا قضاوت در مورد مهم و اثرگذار بودن اطلاعاتی را که نتوان به کمیت درآورد بسیار مشکل است، زیرا کسانی که از این اطلاعات برای تصمیم‌گیری استفاده می‌کنند به آنها ضریب‌ها یا وزن‌های متفاوت می‌دهند. به طور کلی، به آن دسته از اطلاعات که در زمان تصمیم‌گیری به آنها وزن بیشتری می‌دهند، در مقایسه با اطلاعاتی که به آنها وزن یا ضریب کمتری می‌دهند دارای اهمیت و اثرگذاری بیشتری است. از این رو، باید این مطلب را روشن کرد که آیا اطلاعات مورد بحث بدان اندازه اهمیت دارد که بتوان برآن اساس تصمیم گرفت و نباید آن را نادیده انگاشت.

میزان اهمیت و اثرگذاری اطلاعات غیرکمی را می‌توان از مجرای داده‌های کمی که این اطلاعات به آنها مرتبط می‌شوند، تعیین کرد. برای مثال، اگر اقلام خاصی از دارایی‌ها در گرو وام، نزد بستانکاران خاص گذاشته شده است و اگر این دارایی‌ها از نظر مبلغ دارای اهمیت باشند، در آن صورت رهن یا وثیقهٔ مربوطه دارای اهمیت است و بر تصمیماتی که در این باره اتخاذ خواهد شد اثر می‌گذارد. اگر این دارایی حائز اهمیت نباشند، در آن صورت اطلاعات کیفی یا توصیفی نمی‌تواند دارای اهمیت و اثرگذار باشد. ولی در همه موارد وضع بدین گونه نیست. برای مثال، از دست دادن مقدار بی‌اهمیتی از موجودی کالا یا وجه نقد می‌تواند مسئله‌ای مهم و اثرگذار باشد (البته اگر در این مورد هدف مدیریت کلاهبرداری و یا حساب‌سازی باشد).

اطلاعات غیرکمی هم حائز اهمیت و اثرگذار هستند و اگر در فرایند تصمیم‌گیری دارای نقش مهمی باشند باید اطلاعات مربوطه افشا شود. اگر افشای این دسته از اطلاعات باعث شود که بر مقدار اطلاعات (دردسرساز) اضافه شود و وجود آنها باعث خواهد شد که نتوان صورت‌های مالی را به راحتی بررسی و تجزیه و تحلیل کرد، در آن صورت این اطلاعات نمی‌توانند مهم و اثرگذار باشند. همواره باید این پرسش را مطرح کرد: آیا افزودن اطلاعات موجب بهبود تصمیمات خواهدشد، تصمیماتی که براساس گزارشات مالی اتخاذ می‌شود؟

افشای اطلاعات الزامی یا اختیاری

بسیاری از صاحبنظران بر این باورند که شرکت‌ها همه اطلاعاتی را که برای کارکرد بهینه بازارهای سرمایه لازم است، افشا می‌کنند. طرفداران دیدگاه مزبور بر این باورند که تنها اطلاعاتی که برای سرمایه‌گذاران اهمیتی ندارد و یا این اطلاعات در جای دیگر وجود دارد، افشا نمی‌شود (همه اطلاعات مهم و موردنیاز افشا می‌شود). از این رو، دیدگاه‌ها تغییر کرده است و اگر در گذشته این اطلاعات از مجرای صورت‌های مالی افشا می‌شد، در زمان کنونی آنها را از طریق یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی یا صورت حساب‌های مکمل افشا می‌کنند.

در حالی که شرکت‌ها بیشتر به سرمایه‌های بین‌المللی توجه می‌کنند، شواهدی در دست است که آنها تمایل دارند همه اطلاعات موردنیاز بازارهای مالی را افشا کنند، بدان امید که بتوانند در این بازار سرمایه موردنیاز را تامین کنند. برای مثال، در ۱۹۷۷ یک تحقیق بر روی بزرگترین شرکت‌های سهامی در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، ژاپن، فرانسه، آلمان غربی، هلند و سوئد انجام شد و به این نتیجه رسید که شواهد و مدارکی در دست است مبنی بر وجود *رابطه بین گستره و کیفیت اطلاعات مالی و میزانی که این اطلاعات می‌توانند بر بازارهای سرمایه، در سراسر دنیا، اثر بگذارند.*[11] فردچوی استاد دانشگاه نیویورک به این نتیجه رسید که: ***شواهد و مدارکی در دست است مبنی بر وجود رابطه مستقیم بین افشای اطلاعات و ورود به بازارهای سرمایه در سطح جهانی.***[12] به هر حال، اینکه آیا این افزایش اطلاعات فقط به سبب رقابت جهت تامین سرمایه است یا خیر یا اینکه آیا تابعی از اقداماتی است که در جهت تامین سرمایه در بازارهایی مانند ایالات متحدهٔ آمریکا و بریتانیا به عمل می‌آید یا خیر، مسئله‌ای است که چندان روشن نمی‌باشد، زیرا در این کشورها افشای اطلاعات جنبه قانونی به خود گرفته است.[13]

برخی دیگر بر این باورند که مدارک و شواهد بیانگر این است که شرکت‌ها تمایلی ندارند تا اطلاعات مالی اضافی افشا کنند مگر اینکه دولت یا حرفهٔ حسابداری بر آنها فشار آورد. آنها بی‌میلی شرکت‌ها در افشای اطلاعات اضافی را یادآور می‌شوند و در این زمینه پاسخ‌هایی را بر می‌شمارند که شرکت‌ها در رابطه با پرسش‌نامه‌های تحقیقاتی ارائه کرده‌اند:

۱. افشای اطلاعات باعث می‌شود که شرکت‌های رقیب از وضع آنها آگاه شوند و این به ضرر سهامداران است. ولی این دیدگاه نمی‌تواند ارزش زیادی داشته باشد، زیرا شرکت‌های رقیب اطلاعات موردنظر خود را از منابع دیگر به دست می‌آورند.

۲. گفته می‌شود که اتحادیه‌های کارگری در مورد دستمزدها (پس از کسب اطلاعات) می‌توانند بهتر چانه بزنند و این توان را از مجرای اطلاعات مالی به دست می‌آورند. ولی جنبهٔ مثبت قضیه این است که افشای اطلاعات کامل می‌تواند جو حاکم بر محیط مذاکره و چانه‌زنی را بهبود بخشد.

۳. اغلب ادعا می‌شود که سرمایه‌گذاران نمی‌توانند رویه‌ها و سیاست‌های حسابداری را درک کنند و

افشای اطلاعات بیشتر موجب گمراهی (و نه هدایت آنان) خواهدشد. این دیدگاه هم نمی‌تواند دارای پشتوانهٔ قوی باشد، زیرا مدیران مالی و تحلیلگران در زمینه‌های حسابداری آموزش‌های عالی دیده‌اند و سرمایه‌گذاران می‌توانند از دیدگاه تخصصی آنها استفاده کنند و با استفاده از اطلاعات مالی موجود در بازارهای کارآ عمل نمایند و نیز همین متخصصان می‌توانند با مطالعه، بررسی و مقایسهٔ صورت‌های مالی، اطلاعات لازم را به دست آورند.

۴. یک دیدگاه این است که امکان دارد سایر منابع اطلاعاتی موجود بتوانند اطلاعات مالی و موردنظر سرمایه‌گذاران را با هزینه‌ای کمتر از اطلاعاتی که از طریق صورت‌های مالی به دست می‌آید ارائه کنند.

۵. ناآگاهی از نیازهای سرمایه‌گذاران هم دلیلی است برای محدود شدن اطلاعات (اطلاعات کمتری افشا می‌شود). با توجه به اینکه الگوهای سرمایه‌گذاری زیادی وجود ندارد و افراد به دیدگاه‌های ارائه شده به وسیلهٔ واسطه‌ها تکیه و اعتماد می‌نمایند، این دیدگاه هم نمی‌تواند چندان معتبر باشد.

تدوین مقررات برای افشای اطلاعات

ادعا می‌شود که شرکت‌ها اطلاعات کافی افشا نمی‌کنند، دلیل‌های مربوط به این ادعا هم در فصل ۱۸ ارائه گردید و در آنجا گفته شد که افشا نکردن اطلاعات موجب شکست (ناتوان ماندن بازار) می‌شود. شکست بالقوهٔ بازار باعث شده است که دولت مداخلهٔ خود را توجیه کند و این اطمینان را بدهد که اطلاعات کافی ارائه می‌شود. از این دیدگاه، در ایالات متحده آمریکا در ۱۹۳۴ مقامات اقدام به تشکیل کمیسیون بورس و اوراق بهادار کردند. اغلب با اطمینان نسبی و آکنده از حقیقت گفته می‌شود که کمیسیون مزبور مسئول میزان اطلاعاتی است که باید افشا شود و هیئت استانداردهای حسابداری مالی مسئول شکلی است که اطلاعات باید بدان گونه افشا شوند. *کمیتهٔ مشاوره دربارهٔ افشای اطلاعات*، ماموریت کمیسیون بورس و اوراق بهادار را به صورت زیر بیان کرد:

> از دیدگاه سیستم افشای اطلاعات شرکت‌ها، وظیفهٔ کمیسیون این است که به مردم اطمینان بدهد که اطلاعات به شیوه‌ای معقول و با کارآیی بالا ارائه می‌شوند، این اطلاعات به هنگام و قابل اعتماد هستند و سرانجام اطلاعات مربوط به امور شرکت در رابطه با سرمایه‌گذاری آگاهانه و تصمیم‌گیری‌های مربوطه (در مورد شرکت) ارائه می‌گردد.[۱۵]

کمیسیون از طریق اقدامات زیر به هدف خود دست می‌یابد: *مقررات S-X، سلسله نشریه‌های حسابداری و خبرنامه‌های ستادی حسابداری*.[۱]

1. Regulation S-X, Accounting Series Releases (ASRs), and Staff Accounting Bulletins (SABs)

مقررات S-X که شکل و محتوای صورت‌های مالی را تعیین می‌کند خواستار این است که شرکت‌های فرم k-۱۰ را تکمیل و به کمیسیون بورس و اوراق بهادار تسلیم کنند. این مقررات در ۱۹۴۰ تدوین و ارائه شد، زیرا در آن زمان اصول پذیرفته شده حسابداری پراکنده بودند. مقررات مربوط به افشای اطلاعات طبق S-X را در نمودار ۳-۲۴ ارائه کرده‌ایم.

مقررات S-X با اصول پذیرفته شده حسابداری چندین تفاوت عمده داشت، بنابراین شکل و محتوای k-۱۰ با شکل و محتوای گزارش مالی را که شرکت‌ها برای سهامداران می‌فرستادند، متفاوت بود. در ۱۹۸۰ کمیسیون بورس و اوراق بهادار مقررات S-X را مورد تجدید قرار داد تا مجموعه‌ای از اطلاعاتی که با گزارشات مالی شرکت‌ها سازگارند در آن بگنجاند. *کِنِت ماست* یکی از نظریه‌پردازان حسابداری یادآور می‌شود که یکی از اثرات ناشی از اقدام مزبور این است که این امکان به وجود می‌آید ***تا کمیسیون بورس و اوراق بهادار شکل و محتوای گزارشات مالی را تعیین (دیکته) کند.***[۱۶]

سایر کشورها هم به این نتیجه رسیده‌اند که لازم است اطلاعات حسابداری افشا شود. برای مثال، در آمریکای شمالی کشور کانادا در این راه پیشگام شد. در ۱۹۰۷ استان آنتاریو در کانادا قانون شرکت‌ها را تصویب کرد و از قانون شرکت‌های ۱۸۶۲ بریتانیا پیروی نمود (الگوبرداری کرد). و بدین گونه شرکت‌ها را ناگزیر ساخت که با انتشار صورت سود و زیان و ترازنامه اطلاعات لازم به سهامداران بدهند. ملزم کردن شرکت‌ها در آن زمان، تا حدی، بدان سبب است که در آنتاریو در ۱۸۷۹ ***انجمن حسابداران خبره*** تاسیس شد و این هشت سال پیش از تشکیل انجمن آمریکایی بود؛ پس از آن هم این انجمن شاهد رشد بسیار زیادی بود.[۱۷]

به تازگی در ۱۹۷۸، جامعه اقتصاد اروپا **چهارمین بخشنامه** منتشر کرد که مربوط به محتوا و شکل گزارشات مالی است و نیز در مورد شیوه افشای اطلاعات خاص دستورالعمل‌هایی صادر نمود. یکی از جنبه‌های مهم این بخشنامه، از دیدگاه آمریکای شمالی این است که می‌توان آن را در هر دو نوع شرکت، خاص و عام، به کار برد. و این تفاوت عمده‌ای است که با روش حسابداری ایالات متحده آمریکا دارد، زیرا در آنجا فقط شرکت‌های سهامی عام باید مقررات کمیسیون بورس و اوراق بهادار را رعایت کنند. همچنین مسئله جالب توجه این است که شرکت‌های کوچک و متوسط، بدون توجه به اینکه سهامی عام باشند یا نباشند، ملزم به رعایت این مقررات نیستند.

یکی از نخستین بیانیه‌های انتشار یافته به وسیله کمیسیون استانداردهای بین‌المللی حسابداری در مورد افشای اطلاعات دارای چنین عنوانی می‌باشد: ***اطلاعاتی را که باید در صورت‌های مالی افشا کرد.***[۱۸] این بیانیه اطلاعات مربوط به اقلام خاصی را که باید افشا کرد، تعیین می‌نماید. برای مثال، آن مقرر می‌کند که اقلام پرداختنی در بخش بدهی‌های جاری، دست کم، بیانگر شرح تفصیلی زیر باشد:

حساب‌ها و اسناد پرداختنی.

مبالغ پرداختنی به مدیران.
مبالغ پرداختنی بین دو شرکت.
مبالغ پرداختنی شرکت‌های وابسته.
مالیات بر درآمد.
سود تقسیمی پرداختنی.
سایر مبالغ پرداختنی و هزینه‌های تعلق گرفته و پرداخت نشده

همان گونه که کمیتهٔ استانداردهای بین‌المللی حسابداری یادآور می‌شود، صورت‌های مالی که با رعایت اصول پذیرفته شدهٔ حسابداری ایالات متحدهٔ آمریکا تهیه شوند باید از هر نظر با این استاندارد سازگار باشند.

نمودار ۳-۲۴ مقررات ک-۱ اعلام شده به وسیلهٔ کمیسیون بورس و اوراق بهادار.[۲۴]

دستورالعمل‌های کلی

بخش ۱

۱. شرحی از شرکت.
۲. فهرستی از ویژگی‌های شرکت
۳. گزارشی در مورد اعمال مقررات مهم قانونی
۴. مالکیت اوراق بهادار ـ ویژگی‌های خاص

بخش ۲

۵. بازار برای سهام شرکت ۶. گزیده‌ای از داده‌های مالی ۷. دیدگاه مدیریت و تجزیه و تحلیل وضع مالی و گزارش عملیات ۸. صورت‌های مالی و داده‌های مکمل (برای مثال، سه ماهه)	مجموعه اطلاعات لازم

بخش ۳

۹. مدیران و مقامات ارشد اجرایی
۱۰. حقوق، دستمزد و پاداش مدیریت و معاملات مربوطه

بخش ۴

۱۱. نمودارها، جدول‌های مربوط به صورت‌های مالی و گزارشاتی که طبق فرم ۸-k ارائه می‌شود: امضاها و اطلاعات تکمیلی

پرسش‌های این بخش

۱. از دیدگاه مطلوب‌ترین میزان اطلاعاتی را که یک شرکت سهامی باید افشا کند، چه عاملی می‌توانند اثرگذار باشند؟
۲. چه استانداردهایی می‌توانند بر فرایند افشای اطلاعات اعمال شوند؟
۳. چه نیروهایی شرکت را تشویق می‌کنند که اطلاعات را آزادانه افشا کند؟ چه نیروهایی شرکت را ناگزیر به افشای اطلاعات می‌نمایند؟
۴. چه سازمان‌هایی مقررات مربوط به افشای اطلاعات را تدوین می‌کنند؟
۵. مقررات S-X چیست؟

شکل اطلاعاتی را که باید افشا کرد

علاوه بر داده‌های کمی را که معمولاً در صورت‌های مالی سنتی ارائه می‌کنند، ارائه شرح تفصیلی دربارهٔ بخش‌های متعدد یک واحد تجاری در مورد انواع محصول و ویژگی‌های مناطق جغرافیایی، ناشی از رشد یا ادغام شرکت‌ها (برای تشکیل مجتمع‌های بزرگ) نیز می‌تواند بسیار ارزنده باشد. در بخش خاصی که در پی می‌آید، در این مورد شرح بیشتری خواهیم داد. همچنین فشارهای زیادی وارد می‌آید و بسیاری از افراد خواستار گزارشی از داده‌های مربوط به پیش‌بینی‌های آینده هستند.

پیش‌بینی‌های مالی

ساختار سیستم حسابداری بهای تمام شده تاریخی به‌گونه‌ای است که گزارشی از رویدادهای گذشته ارائه می‌کنند. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاران علاقه زیادی به آگاهی از وضع آینده شرکت دارند. یک دیدگاه این است که حسابداران نه تنها در مورد گذشته و وضع کنونی شرکت اطلاعاتی را ارائه کنند، بلکه باید اطلاعاتی را ارائه نمایند تا سرمایه‌گذاران بتوانند بدان وسیله آیندهٔ شرکت را پیش‌بینی کنند. یعنی، پیش‌بینی ایجاب می‌کند که علاوه بر تجزیه و تحلیل تعداد زیادی فرض و متغیر بتوان از دیدگاه ارزشی یا ذهنی قضاوت کرد. تصور بر این است که سرمایه‌گذاران تنها از طریق پیش‌بینی می‌توانند مفروضات و قضاوت‌های ذهنی یا ارزشی را درک کنند. دیدگاه دیگر این است که مدیریت، برای پیش‌بینی‌های معتبر (قابل اعتماد و قابل اتکا) منابع بسیار زیادی در اختیار خود دارد و پیش‌بینی‌هایی را که عموم مردم انجام می‌دهند باعث افزایش کارآیی بازارهای مالی خواهد شد.

قضاوت در مورد این دیدگاه‌ها بسیار مشکل است، زیرا همان‌گونه که پیش از این بارها گفته‌ایم، ما در

مورد شیوه‌ای که سرمایه‌گذاران و دیگران اقدام به پردازش اطلاعات مالی می‌نمایند، درک درستی نداریم. همچنین باید دست‌آوردهای تئوری بازارهای کارآ و سرعتی را که اطلاعات مربوط به قیمت سهام می‌توانند در بازار رسوخ کنند (و بر فرایندها اثر بگذارند) نیز مورد توجه قرار داد. این دستاوردها بیانگر این است که بیشتر اطلاعات مربوط به پیش‌بینی‌ها که در دسترس عموم قرار می‌گیرد بر پایهٔ اطلاعاتی قرار دارد که در بخش مربوط به سهام گنجانده شده است و ناشی از فعالیت‌هایی است که متخصصان امور مالی در بازار انجام می‌دهند.

برخی از تحقیقاتی که در گذشته در مورد پیش‌بینی‌ها انجام شد به این نتیجه رسید که پیش‌بینی‌ها برای سهامداران مفید هستند.[۱۹] برخی دیگر به این اندازه معتبر نبودند. برای مثال، نتیجهٔ یک تحقیق که در گذشته‌های دور انجام شد موید این بود که پیش‌بینی‌ها چیزی جز انعکاس روندهای کنونی و گذشته نمی‌باشند. نتیجه این است؛ در زمینه‌هایی که مورد توجه بسیار زیاد سرمایه‌گذاران است (برای مثال، برون‌یابی در سیستم اقتصادی کشور) این پیش‌بینی‌ها نمی‌توانند مفید واقع شوند.[۲۰] همچنین تحقیق مزبور به این نتیجه رسید که برخی از شواهد و مدارکی که در زمینهٔ پیش‌بینی‌ها وجود دارد موید خوش‌بینی‌های بیش از حد مقامات است، به ویژه در دوره‌هایی که طی چند سال شرکت‌ها شاهد رشد و توسعه بوده‌اند. همچنین مدارک و شواهد قابل درکی وجود دارد مبنی بر اینکه اگر **خبرهای خوب** وجود داشته باشد، در مقایسه با زمانی که **خبرهای بد** وجود دارد، مدیریت می‌کوشد اطلاعات بیشتری را افشا کند. با وجود نبودن شواهد و مدارکی برای تایید این دیدگاه‌ها، بیشتر صاحبنظران بر این باورند که انتشار دیدگاه‌های مدیران در مورد پیش‌بینی‌ها می‌تواند در زمینهٔ تصمیماتی که سرمایه‌گذاران اتخاذ می‌نمایند کمک‌های زیادی بنماید (و به هیچ وجه مسیر تصمیم‌گیری‌ها را سد نخواهد کرد).

این که چه نوع اطلاعاتی را باید پیش‌بینی کرد و میزان قابل اتکا یا قابل اعتماد بودن آنها را چگونه باید تعیین کرد، یکی پرسش‌های مطرح و بدون پاسخ قرار است. شاید سود خالص و سود هر سهم از جمله اعداد یا مقادیری باشند که احتمالاً بیشتر پیش‌بینی می‌شوند، ولی شاید پیش‌بینی این اعداد مشکل‌تر و ای بسا کمتر قابل اتکا (قابل اعتماد) باشند. وجود چنین وضعی ناشی از این است که پیش‌بینی سود حسابداری به چندین متغیر ذهنی (ارزشی) و مفروضاتی بستگی دارد که افراد در مورد شرکت و سیستم اقتصادی در نظر می‌گیرند. اقلام ارائه شده در زیر در بیشتر قابل اتکا هستند و می‌توان آنها را راحت‌تر پیش‌بینی کرد: فروش مورد انتظار، دریافت‌ها و پرداخت‌های بودجه‌بندی شده و محاسباتی که در رابطه با تغییرات مورد انتظار در قیمت‌ها و تقاضا برای محصولات شرکت رخ خواهد داد و سرانجام تغییرات مورد انتظار در مورد هزینه‌های دستمزد و کالاهایی را که شرکت به آنها نیاز دارد. همچنین این اقلام دارای محتوای تفسیری بیشتری هستند (در مقایسه با سود حسابداری).

هنگامی که اطلاعات مربوط به پیش‌بینی‌های مالی و اطلاعات دیگر در مورد شرکت منتشر

می‌شود، لازم است در مورد سیستم اقتصادی و سایر عوامل خارجی مفروضات اصلی بیان شود (اطلاعات مربوطه انتشار شود) تا استفاده‌کنندگان از این اطلاعات (پیش‌بینی‌ها) بتوانند میزان قابل اتکا بودن آنها را بهتر ارزیابی کنند. این مفروضات باید شامل انتظارت مربوط به صنعت و مفروضات دیگری در مورد تغییرات در وضع یا شرایط اقتصادی باشند.

قابل اتکا (قابل اعتماد) نبودن اطلاعات مربوط به پیش‌بینی‌ها به صورت یکی از مسائل عمده‌ای درآمده است که موجب نگرانی و دلواپسی مدیران شده است و آنها این امر وحشت دارند که مبادا به سبب برآورده نشدن انتظارات (پیش‌بینی‌ها) به دادگاه کشانده شوند. کمیسیون بورس و اوراق بهادار با انتشار نشریه شماره ۶۰۸۴ در ۱۹۷۹ کوشید تا برخی از این نگرانی‌ها را منتفی کند و ابراز داشت که اگر پیش‌بینی‌ها با حسن نیت انجام شود مدیریت می‌تواند به وجود یک *ساحل امن* اطمینان داشته باشد. در این نشریه مطالبی در مورد تجزیه و تحلیل روندها و پیش‌بینی‌ها ارائه شده است. با وجود *ساحل امن* مدیران کماکان تمایلی به پیش‌بینی‌های خاص و ارائه این اطلاعات به مردم ندارند. برخی از دلیل‌های آنان از این قرار است:

۱. امکان دارد پیش‌بینی‌ها این پیام را تلقین کند که اطلاعات پیش‌بینی شده درست است [یک چنین احساسی را تقویت کند].
۲. بدون تردید، پیش‌بینی‌ها به سرعت قدیمی می‌شوند (به اصطلاح دارای تاریخ مصرف گذشته خواهند شد). بنابراین، برای اینکه این پیش‌بینی‌ها مفید واقع شوند و موجب گمراهی مردم نگردند، باید پیوسته آنها را به روز کرد.
۳. شاید شرکت‌های رقیب از این پیش‌بینی‌ها سوءاستفاده کنند و ضررهایی به شرکت وارد آورند.
۴. شاید مدیریت چنین احساس کند که باید پایبند مقادیر پیش‌بینی و منتشر شده باشد که در نتیجه اقدام به تصمیم‌گیری‌های کوتاه مدت خواهد کرد و این کار به زیان سهامداران خواهد بود.
۵. اگر شرکت نتواند انتظارات ناشی از پیش‌بینی‌ها را برآورد سازد موجب ناخوشنودی دیگران می‌شود و ای بسا علیه مدیریت شکایت‌هایی (در دادگاه‌ها) بشود.[۲۲]

بحث درباره این روندها، در سطحی گسترده‌تر، چندان طرفدار زیادی ندارد. اصولاً می‌توان این مطالب را در **تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت** مشاهده کرد و آن را در مطلبی که در پی می‌آید ارائه می‌کنیم.

سیاست‌های حسابداری

افزایش روزافزون رویه‌های حسابداری را که شرکت‌های مختلف (حتی در درون یک شرکت) مورد استفاده قرار می‌دهند، باعث شده است که نتوان به راحتی صورت‌های مالی را با هم مقایسه کرد. یک

راه‌حل پیشنهادی این بوده است که راه‌ها یا گزینه‌ها را کاهش داد، بدان امید که همگونی یا همسانی صورت‌های مالی باعث شود تا بتوان آن‌ها را، به صورت مستقیم، با هم مقایسه کرد. ولی، نه تنها انتخاب یک رویهٔ حسابداری برای همه شرکت‌ها کاری بسیار مشکل است، بلکه نمی‌توان به هدف موردنظر دست یافت، زیرا شرکت‌ها در شرایط مختلف و محیط‌های متفاوت فعالیت می‌کنند. گوناگونی محیط‌ها و شرایط حاکم بر شرکت‌ها باعث شده است که صاحبنظران بدین گونه استدلال کنند که مدیریت باید دارای آزادی عمل باشد و مناسب‌ترین روش را (با توجه به محیط و شرایط اقتصادی) انتخاب کند، روشی که بتوان بدان وسیله روشن‌ترین تصویر از شرکت ارائه کرد.

راه حل دیگر این است که تعداد راه‌ها یا گزینه‌ها را کاهش داد و در هر مورد روش‌های خاصی که با توجه به مفروضات مشخص انتخاب می‌شوند، اعلام کرد (اطلاعات مربوطه را افشا کرد) تا خواننده بتواند یک بار دیگر گزارشات حسابداری را تهیه کند و سپس آنها را مقایسه نماید. تحقیقات تجربی نشان داده‌اند که در برخی از شرایط یا محیط‌های مختلف (مانند زمانی که معافیت مالیاتی موجب کاهش یافتن مالیات می‌شود، و نه اینکه شرکت ناگزیر باشد این مالیات را بر روی دوره‌های زمانی متعدد سرشکن کند) روش خاص می‌تواند کارساز واقع شود. ولی، در بیشتر موارد، هیچ مدرک و شاهدی (ناشی از یک تحقیق) در دست نیست تا بتوان ادعا کرد که سرمایه‌گذاران از طریق تبدیل صورت‌های مالی مختلف (در اجرای روش‌های همگون یا همسان) بتوانند آنها را مقایسه کنند. برای مثال، نتیجه یک تحقیق نشان داد که *تثبیت عملکرد* در مورد سود گزارش شده مانع از این می‌شود که بتوان از مدیرانی که ناگزیر بودند اثرات ناشی از کاربردهای روش‌های اولین صادره از آخرین وارده و اولین صادره از اولین وارده را تعدیل نمایند (ثبت‌های اصلاحی گزارش کنند) در این تحقیق مشارکت کنند و به پرسش‌نامه‌ها پاسخ دهند، و این در حالی بود که آنها اطلاعات لازم در اختیار داشتند و خوب می‌دانستند که ثبت‌های اصلاحی را چگونه باید انجام داد و گزارش نمود.[۲۳]

با وجود این، آگاهی دربارهٔ سیاست‌های حسابداری می‌تواند به ما کمک کند تا صورت‌های مالی هر شرکتی را بهتر تفسیر کنیم و افشای این نوع اطلاعات می‌تواند بر تصمیمات ما، در رابطه با سرمایه‌گذاری، اثر بگذارد. بر اساس همین دیدگاه، هیئت اصول حسابداری در بیانیهٔ شماره ۲۲ به این نتیجه رسید که اطلاعات در مورد سیاست‌های حسابداری یک امر ضروری است و شرکت می‌تواند بدان وسیله مدعی شود که صورت‌های مالی به شیوه‌ای منصفانه ارائه شده‌اند. همچنین نتیجهٔ تحقیقاتی که به صورت تجربی بر روی سرمایه‌گذارانی انجام شد که در برابر محتوا و شیوهٔ افشای اطلاعات واکنش نشان می‌دادند، توانست این دیدگاه یا فرضیه را تایید کند.[۲۴] در نمودار ۴-۲۴ یک نمونه از اطلاعاتی که طبق بیانیه شماره ۲۲ از هیئت اصول حسابداری افشا شده است، ارائه کرده‌ایم.

نمودار ۴-۲۴- افشای اطلاعات گزینشی در مورد سیاست‌های حسابداری

شرکت والت دیسنی و شرکت‌های فرعی

شناخت درآمد

درآمد حاصل از پخش فیلم را زمانی شناسایی (ثبت و گزارش) می‌کنیم که این فیلم‌ها در داخل کشور به نمایش گذارده شوند و نیز زمانی که شرکت‌های پخش خارجی درآمدهای خود را گزارش کنند؛ درآمدهای حاصل از دادن جواز برای پخش برنامه در تلویزیون را زمانی ثبت می‌نماییم که مطالب مربوط به این برنامه آمادهٔ پخش (به وسیله طرف قرارداد) باشد و نیز سایر شرایط گنجانده شده در قرارداد وجود داشته باشند.

درآمدهای حاصل از بخش‌های مختلف و تخصصی تفریحگاه‌ها را در طول زمان و با توجه به مفاد قراردادها ثبت می‌کنیم و این کار از زمانی آغاز می‌شود که فعالیت‌های مربوطه آغاز گردد.

موجودی کالا

معمولاً بهای تمام شده مواد، ملزومات و موجودی کالا را بر مبنای میانگین موزون و به روش خرده فروشی تعیین می‌نماییم و از اقل بهای تمام شده یا بازار استفاده می‌کنیم.

هزینه‌های تولید فیلم

هزینه‌های تولید فیلم در طی چند سال مستهلک می‌شوند و هزینه‌های امور جاری را به نسبتی که ناخالص درآمد دوره به دست می‌آید (با توجه به کل درآمد ناخالص از محل سایر منابع بر مبنای هر یک از تولیدات) منظور می‌نماییم. هر چند مدت یک‌بار، کل ناخالص درآمد را برآورد می‌نماییم. فرایند استهلاک، بر آن اساس تعدیل یا اصلاح می‌شود. هزینه‌های برنامه‌نویسی، برای کانال دیسنی را به روش خط مستقیم و با توجه به عمر مفید برنامه‌ها مستهلک می‌نماییم.

تابلوهای تبلیغاتی و سایر دارایی‌ها

اصولاً با توجه به عمر مفد این اقلام، آنها را برای دوره‌های سه تا ۵۰ سال مستهلک می‌کنیم.

سایر دارایی‌ها

حقوق ناشی از نام و نشان تجاری و عکس‌های والت دیسنی طی مدت ۴۰ سال مستهلک می‌شوند.

تغییرات حسابداری

از مدت‌ها پیش تصور بر این بوده است که برای قضاوت در مورد فعالیت‌های شرکت و پیش‌بینی فعالیتهای آینده، لازم است که اصول و رویه‌های حسابداری رعایت شوند. هیئت اصول حسابداری در بیانیه شماره ۲۰ این دیدگاه را تایید کرد، ولی ابراز داشت که وجود این دیدگاه‌ها موجه است مشروط بر اینکه هرگاه تغییری رخ دهد، اطلاعات مربوط را باید در صورت‌های مالی افشاکرد. هنگامی که تغییری رخ می‌دهد باید دلیل‌های مربوطه و موجه ارائه شود. تغییرات حسابداری از این قرارند: تغییر در اصول حسابداری، در برآوردهای حسابداری و در *واحد تجاری* که گزارشاتی ارائه می‌کند. افشای اطلاعات درباره این تغییرات، مانند اطلاعاتی که دربارهٔ سیاستهای حسابداری افشا می‌شود، بسیار ضروری است، به ویژه در رابطه با تصمیماتی که در زمینه سرمایه‌گذاری‌ها اتخاذ می‌شود.

نتیجه تحقیقات تجربی این دیدگاه را تایید کرده است که تغییر در سود خالص گزارش شده، ناشی از تغییر در روش‌های حسابداری می‌تواند بر قیمت بازار سهام اثر شدید بگذارد (البته زمانی که اطلاعات مربوطه افشا شود).[۲۵] ولی، برعکس دیدگاهی که هیئت اصول حسابداری ابراز کرد، چنین به نظر می‌رسد که تهیه مجدد صورت‌های مالی دوره‌های قبل (که هدف مقایسه کردن آنها با سایر صورت‌های مالی است) کاری بسیار موجه است [مبتنی بر دلیل‌های منطقی می‌باشد]. از سوی دیگر، فرضیهٔ بازارهای کارآ این دیدگاه را تایید می‌کند که اگر سرمایه‌گذاران آگاه، دارای بینش و تخصص لازم باشند و اگر تحلیلگران مالی بتوانند اطلاعات مالی را، به صورتی درست، تفسیر نمایند، افشای اطلاعات (مربوط به تغییرات) تکافو می‌کند.

افشای اطلاعات درباره رویدادهای پس از تهیه صورت‌های مالی

صورت سود و زیان خلاصه‌ای از تغییرات در اقلام خاص طی یک دوره مشخص و ترازنامه خلاصه‌ای از مقدار دارایی‌ها و رابطه مالی بین آنها در پایان این دوره است. ولی به سبب پدیده عدم اطمینان در مورد رویدادهای آینده، تقریباً هیچ یک از اعداد و ارقام گنجانده شده در این صورت حساب‌ها نمی‌تواند قطعی باشد. باگذشت زمان، اطلاعات بیشتری به دست می‌آید و بسیاری از این رویدادهای نامطمئن منتفی می‌شوند. از این رو، بسیاری از رویدادهای پس از تهیه صورت‌های مالی می‌توانند بر قابل اعتماد بودن تفسیرهایی که از این صورت‌های مالی می‌شود و تصمیماتی که بر پایهٔ این اطلاعات اتخاذ می‌گردد، اثر بگذارند. اطلاعات مربوط به رویدادهای مهمی که پس از تاریخ تهیه صورت‌های مالی، یا هنگامی که این صورت‌های مالی در حال تهیه شدن هستند (ولی پیش از تکمیل شدن گزارش) رخ می‌دهند باید به صورتی روشن، درست و دقیق ارائه شوند [اطلاعات مربوطه افشا شود].

پس از تاریخ تهیه صورت‌های مالی ولی پیش از تکمیل شدن این نوع گزارشات، دو نوع رویداد مهم می‌توانند رخ دهند. آنها از این قرارند:

۱. رویدادهایی که به صورت مستقیم، بر مبالغ گزارش شده در صورت‌های مالی اثر بگذارند
۲. رویدادهایی که می‌توانند بر قابل اتکا بودن مقادیر ارائه شده در ترازنامه و یا بر رابطهٔ بین دارندگان سهام اثر بگذارند و یا اینکه بتوانند بر جنبهٔ مفید بودن اطلاعات ارائه شده در مورد فعالیت‌های گزارش شده (از سال‌های قبل) اثر بگذارند [از نظر پیش‌بینی‌هایی که در دورهٔ جای می‌شود].

رویدادها، از نوع اول، ناشی از ناآگاهی یا دانش ناکافی طی دوره حسابداری است و نیز به سبب تغییر در مقادیر برآوردی رخ می‌دهند (پس از تاریخ تهیه ترازنامه این نوع اطلاعات به دست می‌آیند). برای مثال، اگر طی این دوره یکی از مشتریان عمده ورشکست شود مطالبات گنجانده شده در ترازنامه که در تاریخ اعلام ورشکستگی وصول نشده‌اند، نمی‌توانند اعداد درستی باشند (در واقع این اعداد بیش از مقدار واقعی گزارش شده‌اند) و از سوی دیگر هزینهٔ مطالبات مشکوک‌الوصول مربوطه کمتر از مقدار واقعی گزارش شده‌اند. اگر کسب این نوع اطلاعات پیش از انتشار گزارشات مالی به دست آید، باید صورت‌های مالی را تعدیل و سپس آنها را منتشر کرد. اگر اطلاعات مربوطه بسیار دیر به دست آید، به گونه‌ای که نتوان ثبت‌های اصلاحی را در صورت‌های مالی نوشت، باید این اطلاعات را به روش‌های دیگر افشا کرد، مگر اینکه در صورت انجام دادن ثبت‌های اصلاحی تمام اطلاعات گنجانده شده در صورت حساب‌ها مخدوش شوند. هیئت ***استانداردهای حسابداری*** توصیه کرد که اگر بتوان در تاریخ تهیه ترازنامه از این اطلاعات استفاده کرد، باید ثبت‌های اصلاحی را به صورت مستقیم در صورتهای مالی گزارش کرد.

رویدادها از نوع گروه دوم نمی‌توانند بر صورتهای مالی سال قبل اثر مستقیم بگذارند، ولی می‌توانند بر تصمیماتی که براساس این صورت‌های مالی اتخاذ می‌شود، اثر عمده بگذارند. رویدادها از این قرارند:

۱. رویدادهایی که بتوانند بر ساختار مالی شرکت یا بر روابط کنونی یا آینده بین سهامداران اثر عمده بگذارند.
۲. رویدادهایی که بتوانند بر سود یا تقسیم سود دوره بعد اثر بگذارند و شرکت باید آنها را در گزارشات کنونی یا گزارشات مربوط به دوره بعد بگنجاند.

از این رو، فروش حجم عظیمی از سهام یا اوراق قرضه یا خرید یا فروش دارایی‌هایی که موید بخش بزرگی از کل دارایی‌های شرکت است می‌تواند موضوع بسیار مهم و اثرگذاری باشد (از نظر تصمیماتی که در رابطه با سرمایه‌گذاری یا دادن اعتبارات و وام به شرکت اتخاذ می‌شود). رویدادهایی که منجر به سود یا زیان غیرعادی و غیرتکراری می‌شوند نیز بر تصمیمات اثر خواهند گذاشت (زیرا این رویدادها بر

پیش‌بینی‌هایی که در مورد سلامت اقتصادی شرکت گرفته می‌شود اثر خواهند گذاشت). هیئت ***استانداردهای حسابرسی*** ابراز داشت که در مورد این رویدادها نیاز به ثبت اصلاحی نیست، ولی هیئت مزبور تاکید کرد که معقول است این اطلاعات افشا شوند.[۳۷] از دیدگاه نویسندگان این کتاب، لحن این توصیه‌ها باید بسیار تندتر باشد. افشای اطلاعات در مورد این رویدادها دارای اهمیتی مشابه رویدادهایی است که در طی دوره‌ای که گزارش می‌شود، رخ می‌دهند. برای مثال، افشای اطلاعات درباره اجرای یک برنامه جدید در موارد اهدای برگ اختیار خرید سهام یا مذاکره در مورد یک ادغام اهمیت زیادی دارد، البته اگر این رویداد پس از تاریخ ترازنامه رخ دهد و اهمیت آن همانند حالتی است که پیش از این تاریخ رخ دهد. هیئت اصول حسابداری در بیانیه شماره ۱۶ تا حدی به این موضوع اشاره کرد، زیرا در آنجا توصیه کرد که در صورت ترکیب دو شرکت به روش تجمیع منافع، اگر این رویداد درست پیش از تاریخ تهیه صورت‌های مالی رخ دهد، باید افشا شود، در این مورد باید صورت‌های مالی را دوباره تهیه کرد و نتیجه حاصل از این ترکیب را (برای کل دوره) ارائه نمود.

سایر رویدادهای پس از تایخ ترازنامه که، خود به خود، **منعکس‌کننده *شرایط* جدید *است*** نیازی به افشای اطلاعات و یا ثبت اصلاحی در صورت‌های مالی نخواهند شد.[۳۸] نمونه‌هایی از این رویدادها عبارت‌اند از: تغییر در شرایط یک بازار خاص یا قیمت‌هایی که بر شرک اثر می‌گذارند؛ سیاست‌های مدیریت جدید؛ بستن قراردادهای بزرگ و رویدادهای خارجی مانند جنگ، تصویب مقررات جدید و شرایط اقتصادی.

ولی این توصیه‌ها در مورد افشای اطلاعات در صورت‌های مالی حسابرسی شده می‌باشند. افشای اطلاعات در مورد رویدادهایی از نوع سوم، یا سایر انواع رویدادها در نامه رئیس شرکت یا در بخشی جداگانه از گزارش سالانه ارائه می‌شود و نیازی به این نیست که حسابرسان رسمی در مورد محتوا و کیفیت این گزارشات ارائه نظر نمایند. یک دیدگاه گسترده‌تر این است که همه این سه نوع رویداد، از جمله رویدادهایی که بر انتظارات مدیریت اثر می‌گذارند باید در گزاشات مالی که مورد تایید حسابرس قرار می‌گیرد، ارائه شوند. نویسندگان کتاب در صورتی این دیدگاه را می‌پذیرند که در رابطه با یک هدف بلندمدت مطرح باشد و شرکت بدین وسیله اطلاعاتی ارائه کند که افراد بتوانند در رابطه با سرمایه‌گذاری‌ها اقدام به تصمیم‌گیری نمایند.

افشای اطلاعات در مورد بخش‌هایی از شرکت

رشد شرکت‌هایی که فعالیت‌های گوناگون دارند، گسترش یافتن شرکت‌ها و فعالیت در بازارهای خارجی باعث شده است مجموعه‌ای از اطلاعات مالی به وجود آید که ترکیبی از عناصر ناهمگون می‌باشند. تشکیل مجتمع‌های بزرگ تجاری که در سایه ادغام‌ها یا خرید شرکتهای بزرگ (که دارای

فعالیت‌های مختلف و ناهمگون هستند) باعث شد که این مجموعه از مسائل پیچیده‌تر شوند. در سایه ترکیب هر شرکت جدیدی در یک مجتمع جامعه سرمایه‌گذار مقدار زیادی از اطلاعات از دست خواهد داد و شرکت‌هایی که در گذشته، به صورت انفرادی گزارش مالی ارائه می‌کردند، اینک در قالب یک ترکیب یا مجتمع اطلاعات مربوط به یک مجتمع ارائه می‌کنند. همچنین، به سبب متنوع و ناهمگون شدن فعالیت‌ها، ارزیابی و قضاوت درباره این مجتمع‌ها و پیش‌بینی فعالیت‌های آینده آنها بسیار مشکل‌تر شده است، زیرا فقط یک مجموعه از داده‌ها در دسترس قرار می‌گیرد.

استاندارد شماره ۱۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مقرر کرده است (که در موارد خاص) اطلاعات مربوط به عملیات شرکت در صنایع مختلف، عملیات خارجی و فروش‌های ناشی از صادرات و مشتریان عمده ارائه شود. استاندارد شماره ۱۴ از کمیته استانداردهای بین‌المللی مقرراتی مشابه مقررات هیئت استانداردهای حسابداری مالی ارائه کرده و یادآور شده است که ***صورت‌های مالی که طبق اصول پذیرفته شده حسابداری ایالات متحده آمریکا تهیه شوند، از هر نظر با استاندارد شماره ۱۴ از کمیته استانداردهای بین‌المللی سازگارند.***[۲۹] **بخشنامه چهارم** از جامعه اقتصادی اروپا به حد کافی جامع و فراگیر نیست: آن تنها مقرر می‌کند که فروش برحسب صنعت (یا محصول) و بخش جغرافیایی تجزیه و تحلیل شود.[۳۰]

نیاز به افشای اطلاعات درباره بخشی از شرکت. اطلاعات مربوط به عملیات بخش‌های عمده مجتمع‌های بزرگ که در مناطق مختلف جغرافیایی یا در بخش‌های مختلف بازار (برحسب مشتری) فعالیت می‌کنند بدان سبب ضرورت دارد که بدون این اطلاعات نمی‌توان روند رشد، تغییرات فعالیت‌ها و ریسک این شرکت‌ها را بر مبنای یک مجموعه از داده‌ها برآورد کرد. تفکیک داده‌های مالی امری ضروری است، زیرا باید بر آن اساس جریان‌های نقدی آینده و ریسک مربوط به الگوهای سرمایه‌گذاری را پیش‌بینی کرد. هنگام برآورد ارزش یک شرکت و تعیین میزان ریسک آن، سرمایه‌گذاران باید در مورد عملیات آینده شرکت پیش‌بینی‌هایی بنمایند. پیش‌بینی‌های مبتنی بر روند تاریخی و داده‌های گذشته در صورتی قابل اعتماد (قابل اتکا) خواهد شد که این اطلاعات براساس بخش‌های مختلف یک شرکت، که دارای ویژگی‌های متفاوت هستند، ارائه شود.

اینکه آیا هدف پیش‌بینی یا مقایسه کردن شرکت‌هاست یا خیر، می‌توان مقدار اطلاعات موردنیاز مربوط به بخشی از شرکت را (که باید به صورت جداگانه گزارش شود) تعیین کرد. برای اینکه بتوان شرکت‌هایی که در زمینه‌های مشابه فعالیت می‌کنند با هم مقایسه کرد، باید اطلاعات مربوط به میزان عملیات به صورت عدد مطلق باشد. اگر این اطلاعات بر مبنای درصدی از کل درآمد یا فروش شرکت ارائه شود، درآن صورت باید نوع عملیاتی که نشان‌دهندهٔ ۵۰ درصد یا درصد بیشتری از درآمد یک شرکت کوچک است ارائه شود؛ ولی اگر این عملیات مربوط به درصد کمتری باشد، مثلاً ۱۰ درصد از

کل درآمد یک شرکت بزرگ باشد، نباید آن را گزارش کرد، حتی اگر این نوع عملیات بسیار بزرگتر از عملیات مشابه از یک شرکت کوچکتر باشد. بدین دلیل، توصیه شده است که بخش‌هایی از شرکت، مثلاً ۵ درصد کل فعالیت‌های شرکتی که در زمینه‌های مختلف و ناهمگون فعالیت می‌کند باید به صورت جداگانه (همراه با مبلغ دلاری که به صورت مطلق است) ارائه شود. ولی، اگر هدف پیش‌بینی جریان‌های نقدی آینده باشد، در آن صورت برای ارائه اطلاعات مهم مربوط به میزان فعالیت یک بخش شرکت (و نقش آن در کل درآمد سود خالص شرکت) باید حداقل درصد گزارش کرد. هیئت استانداردهای حسابداری مالی پیشنهاد کرده است که اگر یک بخش شرکت بدان اندازه اهمیت دارد و به حدی است که نشان‌دهندهٔ ۱۰ درصد یا درصد بیشتری از کل درآمد، سود عملیاتی یا دارایی‌های مشخص (دارای هویت متعلق به خود) است اطلاعات مربوطه باید ارائه شود.

همچنین تصور بر این است که باید اطلاعات مربوط به بخش‌های مختلف یک شرکت در گزارشات خارجی ارائه کرد و مانع از این شد که مدیریت اطلاعاتی را که میل به افشای آنها ندارد، پنهان نماید.برای مثال، امکان دارد مدیریت واقعیت‌هایی درباره بخش‌های مشخصی از شرکت (که زیان آور بوده‌اند) پنهان نماید، زیرا از این امر وحشت دارد که مبادا به سبب ناکارآیی مورد انتقاد سهامداران قرار گیرد. اگر بخش‌هایی از شرک سودآور باشد، می‌توان با استفاده از آنها واقعیت‌های مربوط به سایر بخش‌های شرکت (که سودآور نیستند) پنهان کرد. توان در پنهان کردن زیان‌ها (به وسیله شرکت‌های بزرگ) به صورت روشی درآمده است که آنها بدین طریق برای ورود به یک خط تولید جدید و رقابت با شرکت‌های شناخته شده و پا برجا اقدام به تامین مالی می‌نمایند، بدون اینکه متهم به پیش‌بینی نکردن سود غیرعملیاتی شوند که ناشی از اعمال کنترل‌های انحصارگرایانه در برخی از بازارهاست.

مشکلات حسابداری. از نظر تصمیم‌گیری درباره شیوه تقسیم شرکت به اجزای کوچکتر برای ارائه گزارش، نخستین مسئله در رابطه با گزارشاتی مطرح می‌شود که واحدهای مستقل یا بخش‌های شرکت باید ارائه کنند. امکان دارد در برخی از موارد اطلاعات مربوط به خط محصول دارای اهمیت و اثرگذار باشد، ولی در موارد دیگر این اطلاعات اهمیتی نداشته باشد. در مورد فعالیت‌های خارجی و در برخی از موارد طبقه بندی بخش‌های مختلف شرکت، برحسب مشتری می‌تواند حائز اهمیت باشد و به ویژه این روش در مورد واحدهای مستقل شرکت که در نقاط مختلف جغرافیایی فعالیت می‌کنند حائز اهمیت است. یعنی پیش‌بینی آینده در مورد شرکت ایجاب می‌کند فعالیت‌هایی در طول زمان دارای ویژگی‌های رفتاری مشابه هستند گروه‌بندی شوند.

در رابطه با گزارش کردن سود متعلق به بخش‌های مختلف شرکت، دومین مسئله مهم و مطرح در رابطه با تخصیص هزینه‌های مشترک مطرح می‌شود. اگر این بخش‌ها، خود به خود، به صورت واحدهای مستقل فعالیت می‌کنند، در آن صورت مبلغ هزینه‌های مشترک اندک است، ولی در رابطه با

سود خالص این بخش‌ها، احتمالاً این مبلغ زیاد و حائز اهمیت باشد. از آنجا که در مورد گزاشات گوناگون (مانند محاسبهٔ استهلاک) حسابداران باید اقدام به تخصیص مقادیر نمایند، پیشنهاد شده است که اگر عمل تخصیص مقادیر به روش‌های مختلف انجام شود تفاوت عمده‌ای به وجود نخواهد آمد.[۳۱] ولی از آنجا که فرایند تخصیص بدون ضابطه است، احمال کمی وجود دارد که بتوان در سایه این اقدام به اطلاعات مهم و اثرگذاری دست یافت. راه دیگر این است که فقط **سود قطعی** یا میزان سود هر واحد مستقل را ارائه کرد که برای محاسبهٔ آن باید تنها درآمد و هزینه‌هایی مربوط به بخش شرکت (با آن رابطه مستقیم دارند) را محاسبه کرد. ولی، برخی از شرکت‌ها از این امر وحشت دارند که مبادا ارائه اطلاعات مربوط به سهم هر واحد مستقل بدان گونه تفسیر شود که عدد مزبور نشان‌دهندهٔ سود خالص یک واحد مستقل است که دراین صورت مقدار آن بسیار زیاد خواهدشد.

شیوه ثبت قیمت گذاری اقلامی که در درون شرکت نقل و انتقال می‌یابند به صورت مسئله دیگری در می‌آید. محصول نهایی یک واحد مستقل می‌تواند به صورت ماده اولیه واحد مستقل دیگری (در همان شرکت) درآید، که در این صورت اگر قیمت این اقلام بسیار بیش از بهای تمام شده ثبت و گزارش شود، در زمان انتقال (و نه زمانی که محصول نهایی به مشتری خارج از شرکت فروخته شود) سود گزارش گردد. ***دیوید سولومونز*** استاد دانشگاه ***وارتن*** بر این باور بود که بهترین راه این است که بهای تمام شده اقلام که بین واحدهای مستقل یا بخش‌های شرکت نقل و انتقال می‌یابند ثبت و گزارش نشود.[۳۲] از دیدگاه هدف مبتنی بر افزایش توان پیش‌بینی این اقلام می‌تواند بهترین راه‌حل باشد، زیرا پیش‌بینی وجوه نقد دریافتی از مشتری (از نظر سرمایه‌گذار) اهمیت بیشتری دارد، در مقایسه با مبلغ مربوط به انتقال محصول از یک واحد مستقل شرکت به واحد دیگری. ولی با استفاده از این اطلاعات نمی‌توان شرکت‌ها را با هم مقایسه کرد (نمی‌توان به هدف مربوط به مقایسه کردن شرکت‌ها دست یافت)، زیرا در برخی از موارد محصول نیمه تمام می‌تواند محصول نهایی شرکت باشد، در حالی که در موارد دیگری محصول در حال ساخت (پیش از فروش محصول نهایی که این قطعه یا محصول به صورت بخشی از آن درخواهد آمد) گزارش نخواهدشد.

از آنجا که اغلب سودآوری شرکت را برحسب سود خالص، در رابطه با مبلغ سرمایه‌گذاری شده در خالص دارایی‌های شرکت، محاسبه می‌کنند، چنین به نظر می‌رسد که روش معقول این باشد که هنگام ارائه گزارش درباره یک واحد مستقل شرکت، خالص دارایی‌های مورد استفاده این بخش از شرکت نیز ارائه شود. کمیسیون بورس و اوراق بهادار مقرر کرد؛ تا آنجا که کاربرد استانداردشماره ۱۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی امکان‌پذیر باشد باید اطلاعات مربوط به دارایی‌های متعلق به بخش‌ها یا واحدهای مستقل یک شرکت (به صورت جداگانه) را ارائه کرد. ولی محاسبهٔ دارایی‌های یک واحد مستقل (حتی در مورد کل یک شرکت) کار بسیار مشکلی است. شاید در برخی از موارد بتوان دارایی‌های

فیزیکی را به حساب بخش‌های مختلف یک شرکت منظور کرد، ولی هنوز حسابداری نتوانسته است روش قابل قبولی برای تعیین ارزش این دارایی‌ها (به شیوه‌ای که این مقادیر معنی‌دار باشند) در رابطه با سهم واحد مزبور، از نظر کل درآمد شرکت، ارائه کند. حتی اگر بتوان دارایی‌هایی را به حساب بخش‌هایی از شرکت منظور کرد، ولی در بسیاری از موار نمی‌توان دارایی‌های نامشهود را (که در برخی از موارد دارای اهمیت بیشتری هستند) به حساب یک واحد تجاری منظور کرد. گذشته از این، معمولاً نمی‌توان بدهی‌های شرکت را، به شیوه‌ای قابل قبول به حساب یک واحد تجاری منظور کرد، راهی ک نشان‌دهندهٔ گرفتن وام یا تامین مالی برای تهیه اقلام خاصی از دارایی باشد.

پرسش‌های این بخش

۱. آیا پیش‌بینی‌های مالی حسابرسی می‌شوند؟ اگر حسابرسی نمی‌شوند، علت را بیان نمایید.
۲. چرا شرکت‌ها اطلاعات مربوط به سیاست‌های حسابداری خود را افشا می‌کنند؟
۳. برای اینکه یک یادداشت پیوست صورت‌های مالی بتواند تغییر در سیاست‌های حسابداری را ارائه کند، چه میزان اطلاعات باید افشا شود؟
۴. دو نوع رویداد پس از تهیه ترازنامه رخ خواهند داد. آنها را نام ببرید. شیوه ثبت و گزارش کردن آنها را نشان دهید.
۵. مقررات مربوط به افشای اطلاعات در ایالات متحده آمریکا با مقررات ارائه شده در اروپا متفاوت است. تفاوت‌ها را بیان کنید.

روش‌های افشای اطلاعات

افشای اطلاعات مستلزم کاربرد همه فرایندهای گزارشگری مالی می‌شود. ولی برای افشای این اطلاعات چندین روش شناخته شده و متداول وجود دارد. در هر موردی ماهیت اطلاعات و اهمیت نسبی آن تعیین‌کنندهٔ بهترین روشی است که باید اطلاعات مزبور را ارائه کرد. متداول‌ترین روش‌های افشای اطلاعات به شرح زیرند:

۱. شکل و شیوه تنظیم صورت‌های مالی (به روش رسمی).
۲. واژگان فنی و ارائه شرح تفصیلی.
۳. ارائه اطلاعات در پرانتز.
۴. یادداشت پیوست صورت‌های مالی.

۵. جدول‌ها و صورت‌های مالی مکمل.
۶. تفسیرهای ارائه شده در گزارش حسابرس.
۷. نامه مدیرعامل یا رئیس هیئت مدیره.

شکل و شیوهٔ تنظیم صورت‌های مالی رسمی

در صورت امکان باید مهم‌ترین اطلاعات را در محتوای صورت‌های مالی ارائه کرد. دارایی‌ها و بدهی‌ها و اثر هر یک از این اقلام بر سود خالص و بر حقوق صاحبان سهام را باید به محض رویداد و تغییر در این اقلام (تغییری را که بتوان با درستی و صحت نسبی تعیین کرد) در صورت‌های مالی ارائه کرد. ولی شکل و شیوهٔ تنظیم صورت‌های مالی را می‌توان تغییر داد و بدان وسیله انواع خاصی از اطلاعات را که به وسیله صورت‌های مالی سنتی (به صورتی چشم‌گیر) ارائه نمی‌شوند، افشا کرد.

ترازنامه. در ترازنامه از طریق تنظیم مجدد طبقه‌های اصلی می‌توان اطلاعات مربوط به روابط مهم بین این اقلام را ارائه کرد. برای مثال، معمولاً بدهی‌های جاری را به صورت مستقیم از دارایی‌های جاری کم می‌کنند تا سرمایه در گردش به وجود آید، و این در حالی است که روش مزبور دارای کاستی‌هایی می‌باشد (به مطالب فصل ۱۶ مراجعه کنید). در طبقه‌بندی‌های دیگری می‌توان دارایی‌های پولی را از دارایی‌های غیرپولی و بدهی‌ها تفکیک و منابع (دارایی‌های) شرکت را براساس بخش‌های مختلفی که از آنها استفاده می‌کنند، طبقه‌بندی کرد. در فصل ۱۳ درباره طبقه‌بندی دارایی‌ها و بدهی‌ها و در فصل ۲۲ درباره روش‌های مختلف طبقه‌بندی اقلام تشکیل‌دهنده حقوق صاحبان سهام و شیوهٔ ارائه آنها بحث کردیم. در این فصل درباره مسائل مطرح در مورد ارائه گزارش متعلق به بخش‌های مستقل شرکت بحث می‌نماییم.

صورت سود و زیان. در صورت سود و زیان با توجه به دیدگاه‌های مختلف درباره سود یا تفسیرهای گوناگونی که از داده‌ها می‌شود، اطلاعات به شکل‌های مختلف ارائه می‌شوند. برای مثال، در یک صورت سود و زیان یک مرحله‌ای، همه هزینه‌ها را از همه اقلام درآمد کم می‌کنند و تصور بر این است که محاسبهٔ سود ناویژه و سایر اقلام سود، پیش از سود خالص، به جای اینکه به خواننده کمک کند، موجب گمراهی وی خواهدشد. در اجرای روش دیگری، هزینه‌های جاری را برحسب ثابت یا متغیر بودن طبقه‌بندی می‌کنند و بدین وسیله به خواننده کمک می‌شود که در مورد نتیجه‌های آینده، ناشی از تغییر در حجم فروش، پیش‌بینی‌هایی بنماید. در فصل ۱۰ درباره شیوهٔ افشای اطلاعات در مورد سایر دیدگاه‌ها درباره سود و روابط مربوطه بحث کردیم. در فصل ۲۳ در مورد سود هر سهم (در صورت سود و زیان) اطلاعاتی ارائه نمودیم.

صورت جریان‌های نقدی. همان گونه که در فصل ۹ گفته شد می‌توان با مراجعه به صورت

جریان‌های نقدی اطلاعات مهم و اثرگذاری (در تصمیمات) به دست آورد، به ویژه اگر این صورت حساب به گونه‌ای تنظیم شده باشد که طبقه‌بندی‌های مهم ارائه شود. برای مثال، برای پیش‌بینی‌ها، (طبقه‌بندی هزینه‌های نقدی اهمیت بیشتری دارند، به ویژه اگر این هزینه‌ها با توجه به تغییرات مربوطه (مانند ثابت یا متغیر) طبقه بندی شده باشند. با توجه به بخش‌های عمده شرکت اقلام را طبقه‌بندی می‌کنند و ارائه این اطلاعات می‌تواند به بستانکاران و سایر گروه‌های ذی‌نفع، از نظر تصمیم‌گیری‌ها، کمک‌های زیادی بنماید.

واژگان فنی و ارائه شرح تفصیلی

شرح تفصیلی که در گزارش مالی ارائه می‌شود و ارائه اطلاعات تفصیلی درست به اندازهٔ شکل صورت‌های مالی (از دیدگاه افشای اطلاعات) اهمیت دارد. وجود عنوان‌های مناسب یا گویا و شرح اقلام در این صورت حساب‌ها می‌توانند به خواننده (برای درک هر چه بیشتر اطلاعات) کمک کنند. کاربرد اصطلاحات مبهم موجب افزایش ابهام یا سوءتفاهم خواهدشد. اصطلاحات فنی، در صورتی که دارای معنی دقیق و شناخته شده باشند، می‌توانند بسیار مفید واقع شوند، ولی بسیاری از اصطلاحات فنی که در حسابداری مورد استفاده قرار می‌گیرند دارای معنی و مفهوم دقیق نمی‌باشند. در چنین مواردی، حسابداران باید از عبارت‌ها یا اصطلاحات توصیفی استفاده کنند، یعنی همان واژگان و اصطلاحات فنی راکه تحلیلگران مالی و سایر خوانندگان آگاه به کار می‌برند. کاربرد اصطلاحات همسان یا همگون در همه گزارشات حسابداری می‌تواند کمک شایانی (از نظر درک گزارش) بنماید، به ویژه اگر این عبارت‌ها یا اصطلاحات دارای معنی مشخص و روشن باشند و در همه موارد از عبارت‌ها و اصطلاحات مشابه یا همانند استفاده شود.

از آنجا که گستره درک انسان محدود است و تنها می‌تواند توجه خود را معطوف اقلام خاصی بنماید، بنابراین برای اینکه داده‌های حسابداری مفید واقع شوند باید به صورت خلاصه ارائه گردند. تعیین مقدار اطلاعاتی راکه باید ارائه کرد و انتخاب اقلامی راکه باید به صورتی جداگانه فهرست نمود براساس هدف‌های گزارش و اهمیت اقلام تعیین می‌شود. در گزارشات مالی خلاصه گویی اهمیت زیادی دارد، ولی افشای اطلاعات دقیق و شرح تفصیلی هم دارای ویژگی‌های خاص خود است و در صورت لزوم می‌توان بدان وسیله گزارشات ارزشمندی ارائه کرد (گزارشاتی که برای تصمیم‌گیری‌ها مورد استفاده قرار خواهند گرفت).

ارائه اطلاعات در پرانتز

مهم‌ترین اطلاعات را باید در محتوای صورت‌های مالی (و نه در یادداشت‌های پیوست یا

جدول‌های مکمل) ارائه کرد. اگر در صورت‌های مالی عنوان اقلام به گونه‌ای نیست که شرح یا وصف کاملی از آنها بدهد و فرد ناگزیر باشد عنوان‌های طولانی به کار ببرد، بهتر است که شرح یا تعریف اضافی در پرانتز داده شود، پرانتزی که پس از عنوان اقلام در صورت‌های مالی قرار می‌گیرد. ولی این یادداشت‌ها نباید طولانی باشند، زیرا موجب انحراف فکر از خلاصه داده‌هایی می‌شوند که در گزارش مربوطه ارائه شده است.

سایر داده‌های غیرکمی را که می‌توان در پرانتز ارائه کرد از این قرارند:

۱. شرح کوتاهی از رویهٔ خاص یا روش تعیین اقلام و بدین گونه فراهم آوردن امکان درک بهتری از معنی داده‌ها (برای خواننده گزارش).
۲. ویژگی‌های خاصی که موجب روشن‌تر شدن معنی واژه یا عبارت می‌شود، در مورد اقلامی که به صورت نسبی دارای اهمیت هستند، مانند این واقعیت که اقلام خاصی از دارایی گرو گذارده شده‌اند یا برخی از بستانکاران دارای اولویت یا حق تقدم (نسبت به بقیه می‌باشند).
۳. شرح تفصیلی درباره یک یا چند قلم که در طبقه‌ای پرحجم یا گسترده قرار گرفته است.
۴. شرحی مختصر در مورد شیوهٔ تعیین ارزش اقلام (مانند کاربرد قیمت بازار).
۵. ارجاع دادن به منابع دیگر یا صورت‌های مالی دیگری.

یادداشت پیوست صورت‌های مالی

گزارشات مالی کنونی موجب پیدایش پدیده‌ای شده‌اند که آن را **عصر *یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی*** می‌نامند. از یک سو، این پدیده موجب بهبود گزارشات شده است، زیرا می‌توان بدان وسیله در مورد رویدادهای مالی و داده‌های مهم اطلاعات کامل‌تری افشا کرد. از سوی دیگر، کاربرد گسترده یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی مانع از رشد صورت‌های مالی شده است، زیرا جایگزین منابعی شده است که می‌توان بدان وسیله اطلاعات بیشتری در محتوای صورت‌های مالی ارائه کرد. در گزارشات مالی یادداشت‌ها دارای جایگاه مشخص و مناسبی هستند، ولی این خطر وجود دارد که تکیه بیش از حد بر یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی (به عنوان روشی برای افشای اطلاعات) بهانه‌ای به دست دهد و هنگام ارائه نکردن اطلاعات مناسب به صورت رسمی، افراد به آنها تمسک جویند (آن را بهانه قرار دهند). همچنین، نمی‌توان با مراجعه به تئوری‌های حسابداری، در مورد یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی اصول روشنی تدوین و ارائه کرد. می‌توان با مراجعه به اصول حسابداری و اصول موضوعه برخی از مقررات اصولی (در مورد یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی) تدوین کرد.

ماهیت و هدف یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی. هدف از کاربرد یادداشت‌ها در صورتهای

مالی این است که اطلاعاتی افشا شود که نمی‌توان به راحتی در محتوای یک صورت حساب ارائه کرد (مگر اینکه موجب انحراف فکر خواننده از گزارش شد). یادداشت‌های پیوست نباید جایگزین طبقه‌بندی اقلام در صورت‌های مالی بشوند، و نیز نباید جایگزین روش تعیین ارزش اقلام و شرح یا وصفی بشوند که در صورت‌های مالی ارائه می‌گردند و سرانجام آنها نباید موجب تکرار اطلاعات یا ارائه اطلاعات متناقض در صورتهای مالی بشوند. برخی از نقاط قوت یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی از این قرار است:

۱. ارائه اطلاعات غیرکمی به صورت بخش جدانشدنی از گزارش مالی.
۲. افشای اطلاعات کیفی و محدودیتهای اعمال شده بر اقلام ارائه شده در صورتهای مالی.
۳. شرح تفصیلی بیشتر در مورد داده‌ها (در مقایسه با آنچه در محتوای گزارش ارائه می‌شوند).
۴. ارائه اطلاعات کمی یا توصیفی در مورد اقلامی که از نظر اهمیت، در ردهٔ دوم قرار می‌گیرند.

نقاط ضعف یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی از این قرار است:

۱. اغلب بدون مطالعه زیاد، خواندن و درک آنها مشکل است و از این رو گاهی از آنها صرف‌نظر می‌کنند.
۲. شرحی که در بطن آنها داده شده است چندان قابل درک نیست و نمی‌توان هنگام تصمیم‌گیری، به راحتی، از آنها استفاده کرد، در مقایسه با داده‌های کمی که به صورت خلاصه در گزارشات مالی ارائه می‌شود.
۳. به سبب افزایش پیچیدگی‌ها و پیشرفت شرکت‌های تجاری، این خطر وجود دارد که از یادداشت‌های پیوست صورتهای مالی بیش از اندازه استفاده شود و نه اینکه با استفاده از آنها بتوان روابط جدیدی در اقلام صورت‌های مالی و بین آنها به وجود آورد.

متداول‌ترین یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی از این قرارند:

۱. شرحی از روش‌ها یا تغییر در آنها.
۲. شرحی از حقوق بستانکاران نسبت به دارایی‌های خاص یا اولویت‌ها نسبت به این نوع حقوق.
۳. افشای اطلاعات در مورد دارایی‌های احتمالی یا بدهی‌های احتمالی.
۴. افشای اطلاعات در مورد اعمال محدودیت‌هایی در پرداخت سود تقسیمی.
۵. شرحی از رویدادهای مالی که بر سهام و حقوق سهامداران اثر می‌گذارند.
۶. شرحی از قراردادهای اجرایی.

همچنین برای ارائه داده‌های کمی (که اهمیت زیادی ندارند و آنها را در محتوای صورتهای مالی نمی‌گنجانند) از یادداشت‌ها استفاده می‌کنند. ولی از آنجا که این‌ها را به صورت جدول مکمل صورت حساب‌ها ارائه می‌کنند، به صورتی مفصل در جای دیگری درباره آنها بحث خواهیم کرد.

سیاست‌های حسابداری و تغییرات حسابداری. همان گونه که در بالا گفته شد، برای اینکه بتوان ترازنامه و صورت سود و زیان را، به شیوه‌ای درست، تفسیر کرد باید روش‌های حسابداری مورد استفاده و اثر تغییرات بر این روش‌ها را درک کرد. از آنجا که بیشتر روش‌های تعیین ارزش اقلام و تخصیص آنها می‌تواند بر صورت سود و زیان و ترازنامه اثر بگذارد، افشای اطلاعات در مورد روش‌های مورد استفاده در یادداشت پیوست صورت‌های مالی بهتر است (در مقایسه با افشای اطلاعات در پرانتز و در محتوای گزارش مالی). با استفاده از یادداشت پیوست صورتهای مالی می‌توان اطلاعات بیشتری ارائه کرد، در مقایسه با ارائه اطلاعات در پرانتز. اگر تفاوت بین روش‌های پذیرفته شده زیاد و حائز اهمیت باشد (یعنی جایی که مفروضات مربوط به یک روش به عنوان یک عامل مهم و تعیین‌کننده در فرایند تصمیم‌گیری ایفای نقش کند) افشای اطلاعات کامل‌تر می‌تواند اهمیت زیادی داشته باشد. اگر یکی از اقلام، مانند بهای تمام شده کالای فروش رفته، به صورت خلاصه‌ای از چند قلم باشد که می‌توان آن را به روش‌های متفاوت محاسبه کرد، افشای اطلاعات در یادداشت پیوست گزارش می‌تواند عدد حاصل از شیوه محاسبه متفاوت را نشان دهد. اگر شرکت از روش اولین صادره از آخرین وارده استفاده می‌کند، احتمالاً نخستین سالی که از این روش استفاده شده است می‌تواند اهمیت زیادی داشته باشد. از آنجا که در بیشتر صورت حساب‌های سود و زیان، استهلاک به صورت یکی از اقلام مهم می‌باشد، هیئت اصول حسابداری در بیانیه شماره ۱۲ توصیه کرد که باید اطلاعات مربوط به روش‌های محاسبه استهلاک (در مورد دارایی‌های استهلاک‌پذیر) ارائه شود.

شاید اهمیت تغییر در روش‌های بسیار بیش از کاربرد روش‌های مورد بحث باشد، به ویژه زمانی که داده‌های قابل مقایسه ارائه می‌شوند. کاربرد اصل ثبات رویه ایجاب می‌کند که گزارشات مالی متعلق به سال‌های مختلف قابل مقایسه باشند و هرگاه تغییری رخ می‌دهد باید اثر این تغییر را اعلام کرد (اطلاعات مربوطه را افشا نمود). در بیشتر موارد این نوع اطلاعات را در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی ارائه می‌کنند. ولی، اگر اثر این تغییر باعث می‌شود که مقایسه داده‌ها موجب گمراهی شود، در آن صورت افشای اطلاعات در یادداشت پیوست صورت‌های مالی کار درستی نخواهد بود. در چنین حالتی باید براساس مبنای جدید داده‌های متعلق به سالهای پیش را محاسبه کرد تا بتوان بدان وسیله این داده‌ها را، به شیوه‌ای درست، مقایسه نمود.

اولویت یا حق تقدم متعلق به بستانکاران. اطلاعات مربوط به اولویت‌های برخی از بستانکاران (دارندگان اوراق قرضه رهنی) را به صورتی مختصر در ترازنامه ارائه می‌کنند و شرح کوتاه از نوع وثیقه و یا دارایی که گرو گذارده شده است ارائه می‌نمایند. ولی هنگامی که حق تقدم یا اولویت از حالت عادی خارج می‌شود، باید اطلاعات را در یادداشت پیوست ترازنامه ارائه کرد. برای مثال، صنایع *لتیان* در ۱۹۸۹، اطلاعات زیر را ارائه نمود:

> شرایط مندرج در قرارداد وام ۱۰۰ میلیون دلاری که یکی از واحدهای فرعی شرکت با گروهی از بانک‌ها و شرکت وسترن اطلس اینترنشنال بسته است مقرر می‌کند که شرکت نتواند برای فعالیت‌هایی که از نوع عادی نمی‌باشند اقدام به گرفتن وام‌های دیگری بنماید.

اگر آگاهی از مفاد این قراردادها به گونه‌ای باشد که بر تصمیمات سایر بستانکاران یا سرمایه‌گذاران اثر بگذارد، اطلاعات دارای اهمیت می‌باشند و باید افشا شوند. معمولاً می‌توان چنین تصور کرد که آگاهی از مفاد این قراردادها می‌تواند بر تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری یا دادن اعتبار به شرکت اثر بگذارد، البته اگر مفاد این نوع قراردادها به گونه‌ای باشد که بر ریسک سایر بستانکاران یا سهامداران اثر بگذارد. همچنین اگر مفاد این نوع قراردادها آزادی عمل مدیریت و اختیارات هیئت مدیره برای عملیات عادی شرکت یا در راستای گرفتن وام، گسترش دادن شرکت و یا جایگزین کردن دارایی‌ها محدود نماید، اطلاعات مهم خواهند بود و باید افشا شوند.

دارایی‌های احتمالی و بدهی‌های احتمالی. در صورت امکان باید ارزش همه دارایی‌ها و مقدار همه بدهی‌ها را برآورد کرد، آنها را در ترازنامه گنجانید و اثر ناشی از آنها را بر سود خالص، در صورت سود و زیان ارائه کرد. فقط اگر با احتمال بسیار زیادی ارزش یک قلم دارایی یا مبلغ متعلق به یک بدهی صفر شود و یا اگر بر مبنای بهترین برآوردها ارزش جاری یا آیندهٔ آنها به صورتی نادرست محاسبه و موجب گمراهی شود، بهتر است که این اقلام دارایی یا بدهی را در گزارش مالی ارائه نکرد. ولی اگر احتمال به دست آمدن یک سود یا زیان غیرعملیاتی ناشی از شناسایی (ثبت و گزارش) نکردن یک دارایی یا بدهی باشد و این قلم دارایی یا بدهی بتواند اثر عمده‌ای بر تصمیم مربوطه بگذارد، در آن صورت باید این اطلاعات مهم را در یادداشت پیوست صورت‌های مالی ارائه کرد.

در صورت مطرح بودن شکایت در دادگاه، مبلغ ادعا و هر نوع اطلاعات مهم دیگری، مانند تصمیماتی را که دادگاه‌های محلی گرفته‌اند یا تصمیماتی که در مورد شکایت‌های مشابه اتخاذ شده (رای صادره از دادگاه) را باید افشا کرد تا خواننده بتواند در مورد احتمال رویداد مشابه اقدام به تصمیم‌گیری نماید. انتظار نسبت به نتیجه رسیدگی به شکایت و احتمال دریافت خسارت زمانی می‌تواند اهمیت داشته باشد که دلیل‌های مربوط به این نوع برآوردها ارائه شود.

اعمال محدودیت بر پرداخت سود تقسیمی. از دیدگاه قانونی، می‌توان سود تقسیمی را به مبلغی برابر با کل سود انباشته پرداخت کرد و در برخی از ایالت‌های آمریکا اجازه داده می‌شود که از محل صرف سهام هم سود تقسیمی پرداخت نمود. ولی همان گونه که در فصل ۲۲ توضیح دادیم، طبقه‌بندی اقلام تشکیل‌دهنده حقوق صاحبان سهام در ترازنامه بدان معنی نیست که اطلاعات مربوط به جنبه‌های قانونی سود تقسیمی ارائه شود. همچنین آن نمی‌تواند قصد یا نیت هیئت مدیره در مورد پرداخت سودهای تقسیمی آینده را افشا کند. ولی به مطالب ارائه شده در کتاب‌های درسی سنتی، اطلاعات

مربوط به اعمال محدودیت‌های قانونی یا ناشی از قراردادها و سرانجام ناشی از دیدگاه‌های مدیریت بر سود تقسیمی را می‌توان از طریق تخصیص دادن سود انباشته نشان داد [اطلاعات مربوط را بدین وسیله افشا کرد]. ولی از آنجا که بخش حقوق صاحبان سهام در ترازنامه، براساس منابع تامین سرمایه (و نه بر مبنای سود تقسیمی موردنظر) طبقه‌بندی می‌شود، کاربرد مبلغ تخصیص یافته (و افشای اطلاعات بدین گونه) بیشتر موجب گمراهی خواهد شد و کمتر می‌تواند روشنگر باشد.

ارائه گزارشی از سیاست‌های هیئت مدیره در مورد سود تقسیمی می‌تواند به بستانکاران و سایر استفاده‌کنندگان از گزارشات مالی کمک نماید. بیشتر پرداخت‌های بزرگ از بابت سود تقسیمی از محل سود جاری، سود گذشته، سود تقسیمی گذشته و وجوه نقد موجود تامین یا پرداخت می‌شود. به ندرت امکان دارد که هیئت مدیره کل مبلغی را که طبق قانون می‌تواند پرداخت نماید (حتی از محل سود انباشته) پرداخت کند. از این رو، شرح کوتاهی در یادداشت پیوست گزارش مالی در مورد محدودیت‌های اعمال شده بر سود تقسیمی (در رابطه با سود انباشته) نمی‌تواند برای سرمایه‌گذارانی که انتظار دریافت سود تقسیمی آینده را دارند اهمیتی داشته باشد [اطلاعات مفیدی به آنها ارائه نخواهد کرد]. ولی اگر سود جاری محدود شده باشد و هیئت مدیره نتواند از محل آن سود تقسیمی پرداخت کند، باید اطلاعات مربوط به اعمال این نوع محدودیت‌ها را افشا کرد. با توجه به ماهیت این اطلاعات، باید در یادداشت‌های پیوست صورتهای مالی هر نوع اطلاعات مربوط به محدود شدن سود انباشته و یا سود جاری را افشا کرد. برای مثال، شرکت تلگراف و تلفن بین‌المللی در یادداشت پیوست صورت‌های مالی اطلاعات زیر را ارائه کرد:

> با توجه به قراردادهای وام‌های بلندمدت شرکت، تقریباً ۴/۱ میلیارد دلار سود انباشته تلفیقی، در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸ دارای هیچ محدودیتی نیست (هیچ محدودیتی برای آن اعمال نشده است) و شرکت می‌تواند از محل آن سود تقسیمی پرداخت کند. شرکت‌های فرعی ملزم به رعایت محدودیت‌های مختلف هستند، مانند محدودیت‌هایی که طبق مقررات یا ناشی از مفاد قراردادهای وام بر آنها اعمال می‌شود و نمی‌توانند وجوه را آزادانه در قالب سود تقسیمی نقدی، وام یا پیش‌پرداخت به واحد تجاری اصلی منتقل کند. در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸ خالص دارایی‌های محدود شده واحدهای فرعی بالغ بر ۱/۳ میلیارد دلار می‌شد.

برای نمونه، به شیوه‌ای توجه کنید که شرکت تلگراف و تلفن بین‌المللی با افشای اطلاعات و تمرکز بر سود محدود شده کوشید در مورد اعمال محدودیت‌های تصویری مثبت از شرکت ارائه کند.

حقوق سهامداران. طبقه‌بندی اقلام ترازنامه و شرحی که در آنجا داده می‌شود و نیز برخی از اطلاعات که در پرانتز در ترازنامه ارائه می‌گردد می‌تواند نشان‌دهندهٔ حقوق سهامداران باشد. تغییرات

عمده در این حقوق در رابطه با سهیم شدن در سود و خالص دارایی‌های شرکت، ناشی از رویدادهای مالی و سایر رویدادها را باید در ترازنامه و یا یادداشت‌های پیوست آن ارائه کرد، حتی با وجود اینکه نتیجه این رویدهای مالی در اقلام مربوطه در ترازنامه منعکس می‌شود. چندین نوع رویداد مالی، بی‌درنگ در حساب سهام منعکس نمی‌شود، ولی بر حقوق آینده سهامداران اثر می‌گذارد. به ویژه، این موضوع اهمیت دارد که اطلاعات مربوط به این نوع رویدادهای مالی را به صورتی مناسب، در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی ارائه کرد، ولی، هیئت اصول حسابداری در بیانیه شماره ۱۰ توصیه می‌کند که اطلاعات مربوط به حق تقدم یا اولویت دارندگان سهام ممتاز، در صورت انحلال شرکت را در ترازنامه، در پرانتز، و یا به صورتی بسیار مختصر در یادداشت‌های پیوست ترازنامه ارائه کرد.

دادن برگ اختیار خرید سهام به مدیران اجرایی یکی از رویدادهای مالی عادی است که بر حقوق آینده سهامداران اثر می‌گذارد. همان‌گونه که در فصل ۲۳ بحث کردیم، اجرای روش سنتی یا متعارف هنگام افشای اطلاعات مربوط به مفاد قراردادها به گونه‌ای نیست که اثر واقعی آنها بر سود یا بر حقوق سهامداران منعکس شود [اطلاعات مربوطه به طور کامل افشا شود]. شاید به سبب وجود پدیده عدم اطمینان، نتوان اثر واقعی این رویداد مالی را مشخص کرد و از این رو، نمی‌توان آن را به صورتی مناسب در حساب‌های رسمی (از طریق فقط ثبت رویداد) افشا کرد. اطلاعات مربوط به ماهیت برگ‌های اختیار خرید سهام، مقررات مندرج در قرارداد و اثر احتمالی آنها بر سود و حقوق صاحبان سهام را باید در صورت‌های مالی رسمی افشا کرد. معمولاً این نوع اطلاعات به صورت تفصیلی ارائه می‌شوند. برای مثال، شرکت *وارنر ـ لمبرت* در یادداشت پیوست صورت‌های مالی ۱۹۸۹ اطلاعات زیر ارائه کرد:

> یادداشت شماره ۱۰ ـ برگ اختیار خرید سهام:
>
> شرکت وارنر ـ لمبرت در ۱۹۸۷، ۱۹۸۳ و ۱۹۷۴ برنامه‌های اهدای برگ اختیار خرید سهام به اجرا آورده است و به موجب آن به مقامات ارشد کارکنان زبده برگ اختیار خرید سهام می‌دهد و آنها می‌توانند تعدادی سهم به ارزش بازار (در تاریخ اهدای حق) خریداری کنند. در هر یک از سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۳ شرکت برگ اختیار خرید ۳ میلیون سهم اهدا کرده است و دریافت‌کنندگان این برگ‌ها می‌توانند به ترتیب تا ۲۸ آوریل ۱۹۹۲ و ۲۵ آوریل ۱۹۹۳ از این حق خود استفاده کنند. دراجرای برنامه ۱۹۷۴ هم تعدادی برگ اختیار خرید سهام در دست کارکنان است. ولی در اجرای این برنامه شرکت درنظر ندارد برگ اختیار خرید دیگری اهدا کند. در اجرای این قراردادها دارندگان برگ‌ها می‌توانند اقدام به خرید سهام عادی کنند و در ازای آن سهام عادی، وجه نقد (ما به ازای این برگ‌ها) یا ترکیبی از هر دو [معادل ارزش حقی که اعمال می‌کنند] دریافت نمایند. ارزش این حقوق به ارزش بازار

سهام عادی در زمان اعمال حق بستگی دارد. دارندگان این برگ‌ها می‌توانند پس از یک سال، هر سال از ۲۵ درصد این برگ‌ها استفاده کنند و افراد حق دارند تا ۱۰ سال پس از دریافت این برگ‌ها از آنها استفاده کنند و پس از آن منقضی می‌شود. ارزش حقوق اهدایی در طول دوره (از نخستین روزی که قیمت بازار به بیش از قیمت مندرج در برگ برسد) به حساب سود بدهکار می‌شود و با توجه به نوسانات قیمت این اوراق در بازار، تا تاریخ اعمال حق، پیوسته ثبت‌های اصلاحی انجام می‌شود. در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸ تعداد برگ اختیار خرید سهام منتشر شده و در دست مردم به ٦٢٦,٦٢٥ سهم عادی می‌رسید.

معادله‌های انجام شده در مورد برگ‌های اختیار خرید سهام با (یا بدون) اعمال حق، در زیر ارائه شده است:

	تعداد سهم	قیمت هر سهم با ارائه برگ اختیار خرید
		دلار
برگ اختیار خرید سهام، منتشر شده و در دست مردم، ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶	۲,۹۸۱,۳۰۵	۱۷/۳۱ـ۵۶/۵۰
حقوق اهدایی	۶۹۷,۱۳۸	۶۰/۱۳ـ۶۷/۱۳
حقوق اعمال شده	(۲۳۶,۷۵۵)	۶۰/۱۳ـ۷۶/۱۳
باطل یا مسترد شده	(۲۳۶,۷۵۵)	۱۷/۳۱ـ۵۶/۵۰
برگ اختیار خرید سهام، منتشر شده و در دست مردم، ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷	۲,۹۳۸,۲۲۸	۱۷/۳۱ـ۷۶/۱۳
حقوق اهدایی	۵۴۲,۲۱۵	۶۰/۱۳ـ۷۷/۵۶
حق اعمال شده	(۱۸۵,۱۰۹)	۱۷/۳۱ـ۷۶/۱۳
باطل یا مسترد شده	(۳۱۰,۳۱۳)	۱۸/۹۴ـ۷۶/۱۳
برگ اختیار خرید سهام، منتشر شده و در دست مردم، ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸	۲,۹۸۵,۰۲۱	۱۷/۳۱ـ۷۷/۵۶
حق قابل اعمال، ۳۱ دسامبر ۱۹۸۸	۹۵۳,۵۰۴	۱۷/۳۱ـ۷۶/۱۳
سهام ذخیره شده برای آینده (جهت اهدا به کارکنان):		
۳۱ دسامبر ۱۹۸۷	۳,۱۰۶,۳۴۳	
۳۱ دسامبر ۱۹۸۸	۲,۶۵۷,۶۸۹	

حقوق سهامداران که شامل حقوق بالقوهٔ دارندگان برگ‌های اختیار خرید سهام، اوراق قرضه قابل تبدیل یا سهام ممتاز قابل تبدیل می‌شود باید اعلام شود [این اطلاعات افشا شود]. افشای اطلاعات

شامل اطلاعاتی درباره مدت زمان تبدیل یا اعمال حق (در مورد برگ‌های اختیار خرید سهام)، قیمت تبدیل یا قیمتی را که فرد می‌تواند اعمال کند و سایر شرایط مهم مندرج در قراردادهای این نوع اوراق بهادار می‌شود.

قراردادهای اجرایی. در حسابداری سنتی دارایی‌ها و بدهی‌های ناشی از قراردادهای اجرایی شناسایی (ثبت و گزارش) نمی‌شود. یکی از دلیل‌های ثبت نکردن این دارایی‌ها و بدهی‌ها این است که نمی‌توان به راحتی ارزش و مقدار آنها را برآورد کرد. دلیل دیگر این است که اثر این اقلام بر سود ناشی از رویدادهای آینده (و نه ناشی از امضای قرارداد) است. ولی، در بیشتر موارد، از آنجا که این قراردادها نشان‌دهندهٔ تعهداتی هستند که در آینده انجام خواهدشد، از دیدگاه سرمایه‌گذاری و سایر تصمیمات (برای پیش‌بینی جریان‌های نقدی آینده) این اطلاعات باید افشا شوند. این اطلاعات را نمی‌توان به صورت مناسب در گزارشات مالی رسمی ارائه کرد، باید آنها را در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی ارائه نمود.

اجاره‌های بلندمدت و تعهد به خرید در گروه ***قراردادهای اجرایی*** قرار می‌گیرد. اگرچه امکان دارد تعیین ارزش فعلی این تعهدات و گنجاندن آنها در گروه دارایی‌ها و بدهی‌ها، در ترازنامه بتواند تصویر بهتری ارائه کند، ولی معمولاً ماهیت این نوع قراردادها به گونه‌ای است که به اطلاعات تکمیلی نیاز دارند. خوانندهٔ گزارش علاوه بر آگاهی از تعیین ارزش فعلی اقلام شاید بخواهد از تاریخ پایان یافتن قرارداد، مبلغ پرداخت‌های سالانه، هزینه‌های سالانه و سایر اطلاعات ویژه (در مورد این نوع قراردادها) آگاه شود. از این رو، در مورد قراردادهای بلندمدت روش مطلوب این است که اطلاعات تکمیلی ارائه شود. این اطلاعات تکمیلی را نباید به عنوان گزینه‌ای به حساب آورد که جایگزین ارزش فعلی اقلام مورد بحث شود.

طرف‌های وابسته. یکی از کاربردهای مهم یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی این است که در مورت ماهیت معاملاتی که بین **طرف‌های وابسته**[1] انجام می‌شود، شرح تفصیلی ارائه کند. در حسابداری، اساس فرض بر این قرار می‌گیرد که معامله‌ها در ***بازار آزاد*** و ***بر مبنای شرایط عادی*** انجام می‌شود. وجود چنین فرضی باعث می‌شود تا اطمینان حاصل شود که قیمت پرداختی نشان‌دهندهٔ ارزش اقلام یا خدمت مورد مبادله است. در مورد معامله‌هایی که بین طرف‌های وابسته (مانند بین واحدهای فرعی یک شرکت، یا بین شرکت‌های تحت کنترل یک نفر و یا بین اعضای یک خانواده انجام می‌شود) نمی‌توان به چنین اطمینانی دست یافت. کمال مطلوب این است که ارزش بازار را جایگزین اقلام خریداری شده نمود. ولی، اغلب نمی‌توان ارزش بازار را به راحتی تعیین کرد. از این رو، حسابداران با

1. *Related parties*

افشای اطلاعات مربوط به این نوع معامله‌ها (در اجرای مفاد استاندارد شماره ۵۷ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی) می‌کوشند هر نوع تردید استفاده‌کنندگان از این نوع اطلاعات را از بین ببرند. نمونه‌ای از افشای این نوع اطلاعات در شرکت *الکترو ـ نیوکلئونیکز* مشاهده می‌شود:

> (۱۳) معامله بین طرف‌های وابسته
>
> شرکت فارماسیا یکی از واحدهای فرعی شرکت فارماسیاای.بی است و این واحد فرعی که به طور کامل تحت تملک واحد تجاری اصلی می‌باشد، مالک ۲۰ درصد سهام عادی شرکت است. واحد فرعی مزبور پیوسته از واحد تجاری اصلی خریداری می‌کند و معمولاً محصولات یا داروهای مربوط به آلرژی خریداری می‌نماید. خریدهای واحد تجاری مورد بحث در ۱۹۸۸ و ۱۹۸۷ به ترتیب به ۴,۱۲۹,۰۰۰ دلار ۴,۹۵۱,۰۰۰ دلار رسید. شرکت در زمینهٔ انواع آلرژی و محصولات مربوطه تحقیق می‌نماید و از این بابت صورت حساب‌هایی را برای واحد تجاری اصلی ارسال می‌نماید. در ۱۹۸۸ و ۱۹۸۷ این صورت حساب‌ها به ترتیب ۱,۷۶۳,۰۰۰ دلار و ۳۴۲ هزار دلار می‌رسید و این مبالغ نشان‌دهندهٔ مطالبات در رابطه با فعالیت‌های تحقیق و توسعه (مورد بحث بالا) می‌باشند.

توجه کنید که در اینجا در مورد معامله‌هایی که براساس قیمت بازار یا واقعی انجام شده باشند، هیچ بحثی نمی‌شود.

جدول‌ها و صورت حساب‌های تکمیلی

امکان دارد داده‌های مالی به صورت خلاصه ارائه شوند و خوانندگان آگاه و متخصص بتوانند آنها را درک کنند. امکان دارد برخی از اطلاعات تفصیلی از این گزارشات حذف شوند، ولی به صورت جدول‌های تکمیلی ارائه گردد. گاهی این جدول‌ها را در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی و گاهی در بخش جداگانه پس از گزارش و یادداشت پیوست ارائه می‌شود. در بسیاری از گزارشات مالی کنونی، این جدول‌های تکمیلی را در بخشی جداگانه از گزارش می‌گنجانند و بدین گونه مطالب حساس را چشمگیر می‌کنند و یا در بخشی مشابه، ولی پیش از صورت‌های مالی رسمی ارائه می‌نمایند. با استفاده از یک بخش جداگانه در گزارش سالانه، اطلاعات ارائه شده، از نظر اهمیت، پس از گزارش مالی و یادداشت‌های پیوست قرار می‌گیرد و اغلب تصور بر این است که اهمیت آنها از اطلاعات ارائه شده در گزارشات مالی و یادداشت‌های پیوست کمتر است. ولی هدف از تفکیک اطلاعات این نیست که میزان اهمیت آنها بیان شود و فقط با هدف قابل درک شدن اطلاعات ارائه شده، این نوع جدول‌های پیوست می‌شوند.

صورت حساب‌های تکمیلی نقش یا وظیفه‌ای متفاوت از جدول‌های تکمیلی دارند. معمولاً در این

صورت حساب‌ها اطلاعات اضافی و یا اطلاعاتی به روشی متفاوت (و نه اطلاعات تفصیلی بیشتر) ارائه می‌شوند. از آنجا که این اطلاعات بخشی از صورت حساب‌های گنجانده شده در گزارش یک حسابدار مستقل را تشکیل نمی‌دهند، می‌توان بدین وسیله بااستفاده از روش‌های دیگری، جدول‌ها، نمودارها و صورت حساب‌های جدیدی ارائه کرد. صورت افشای اطلاعات مربوط به اثر ناشی از تغییر در سطح قیمت‌ها یا تغییر در قیمت اقلام خاص (بر شرایط مالی و عملیات شرکت) نمونه‌ای از صورت حساب تکمیلی است که اغلب ارائه آن توصیه می‌شود.

گزارش حسابرس

گزارش حسابرس مکان یا جایی نیست که اطلاعات مالی مهم در مورد شرکت افشا شود، ولی آن وسیله‌ای است برای افشای اطلاعاتی که به صورت زیر می‌باشند:

۱. اثر مهم ناشی از کاربرد روش‌های حسابداری که با روش‌های قابل قبول متفاوت هستند.
۲. اثر مهم ناشی از کاربرد یکی از روش‌های پذیرفته شده حسابداری (نسبت به روش دیگری).
۳. تفاوت اظهارنظر بین حسابرس و صاحبکار در مورد قابل قبول بودن یکی از روش‌های حسابداری در مورد استفاده در گزارشات.

اطلاعات ردیف‌های یک و دو باید در گزارشات مالی ارائه و افشا می‌شود. افشای مضاعف اطلاعات از این نظر ضروری است تا اطمینان حاصل شود که خواننده گزارش از نظر قابل مقایسه بودن گزارشات با گزارشات شرکت‌های دیگر یا از نظر حفظ ثبات رویه در دوره‌های پیاپی گمراه نشود.

صورت حساب‌های مالی گزارشی هستند که مدیریت، و نه حسابرس، ارائه می‌کند. ولی، حسابرس یک عضو انجمن حسابداران رسمی آمریکا است و باید مقررات مربوط به آئین رفتار حرفه‌ای را رعایت نماید، و اگر این گزارشات مغایر با دیدگاه‌های ابراز شده به وسیله هیئت استانداردهای حسابداری مالی و سازمان‌های پیشین باشند، او نمی‌تواند اعلام کند که آنها طبق اصول پذیرفته شده حسابداری تهیه شده‌اند و اگر رعایت نکردن برخی از اصول پذیرفته شده حسابداری بر این اساس انجام می‌شود که رعایت آنها موجب گمراهی خوانندگان می‌شوند، در آن صورت حسابرس باید در گزارش خود دلیل رعایت نکردن آن را ارائه نماید.

نامهٔ رئیس شرکت و بحث و تجزیه و تحلیل مدیریت

صورت‌های مالی رسمی با یادداشت‌های پیوست و جدول‌های تکمیلی و اظهارنظر حسابرس، در مجموع، گزارش مالی کامل حسابدار (حسابرس) ارائه خواهند کرد. این گزارش باید دربرگیرندهٔ همهٔ داده‌های مالی مهم (و اثرگذار بر تصمیمات) باشد. ولی گزارشی را که مدیریت (در قالب گزارش

تشریحی یا توصیفی ارائه می‌کند) می‌تواند مهم‌ترین اطلاعاتی باشد که از این دیدگاه ارائه می‌گردد. به گفتهٔ هیئت استانداردهای حسابداری مالی:

> دربارهٔ شرکت و امور آن مدیریت بسیار بیش از سرمایه‌گذاران، بستانکاران و سایر گروه‌های خارجی آگاهی دارد و می‌تواند از طریق شناسایی رویدادهای مالی خاص، سایر رویدادها و شرایطی که بر شرکت اثر می‌گذارند بر توان اطلاعات مالی و میزان مفیدبودن آنها بیفزاید و دربارهٔ اثر مالی این رویدادها بر شرکت توضیح دهد.[۳۳]

از دیدگاه هیئت استانداردهای حسابداری مالی، اقلامی را که مدیریت می‌تواند شناسایی (ثبت و گزارش) نماید، عبارت‌اند از:

۱. نتیجه‌های ناشی از روش‌های بدون ضابطه مبتنی بر کاربرد روش متعارف در راستای تقسیم کردن عملیات مستمر به دوره‌های ثابت حسابداری.
۲. برآوردها، قضاوت‌ها و مفروضاتی را که در گزارشات مالی به کار می‌برند.
۳. عدم اطمینان بسیار مهم که در زمینهٔ برآوردها یا مفروضات وجود دارد.

نامه‌ای را که مدیرعامل یا رئیس هیئت مدیره و یا مطلبی که زیر عنوان ***تجزیه و تحلیل و بحث‌های مدیریت*** ارائه می‌شود نمونه‌ای از این نوع توضیح و تشریح رویداد است. کمیسیون بورس و اوراق بهادار در نشریهٔ شماره ۱۵۹ از سلسله نشریه‌های تحقیقات مطالعات حسابداری ارائه مطلبی به نام ***تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت*** را ضروری دانست. در نشریه شمارهٔ ۲۷۹ از سلسله تحقیقات مطالعات حسابداری در مورد این موضوع تجدیدنظر شد و دیدگاه جدید در ۱۹۸۰ منتشر گردید. کمال مطلوب این است که ***تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت*** شامل اقلام زیر باشد:

۱. رویدادهای مالی و تغییرات در طی سال که می‌توانند بر عملیات شرکت اثر بگذارند.
۲. انتظارات مربوط به آیندهٔ صنعت و سیستم اقتصادی و نقش شرکت در این انتظارات.
۳. برنامه‌های مربوط به رشد و تغییر در عملیات در دوره یا دوره‌های آینده.
۴. مبلغ و اثری مورد انتظار مخارج سرمایه‌ای و تلاش‌هایی که در راه تحقیق انجام می‌شود.

تغییرات و رویدادهای غیرمالی عبارت‌اند از جابه‌جایی در مدیریت ارشد و سیاست‌های اصلی شرکت؛ پیشرفت‌های عمدهٔ فناوری در شرکت یا صنعت؛ جابه‌جایی در منحنی تقاضا برای محصولات شرکت یا تغییر در قیمت‌های سایر عوامل تولید یا محصول؛ و رویدادهایی مانند اعتصاب، جنگ، اقدامات سیاسی و فاجعه‌های طبیعی که می‌توانند اثری شدید بر عملیات آیندهٔ شرکت بگذارند. اگر هریک از این رویدادهای غیرمالی احتمالاً اثر عمده‌ای بر ارزش دارایی‌ها یا بدهی‌های شرکت، در پایان دوره، یا بر سود دوره‌های آینده شرکت بگذارد، باید آن را در صورت‌های مالی گزارش کرد (و نباید آن را

به مدیر محول کرد که در نامهٔ خود گزارش نماید). ولی قضاوت دربارهٔ هریک از این اقلام بسیار مشکل است، و اگرچه می‌توان آنها را در صورت‌های مالی ارائه نمود، کمال مطلوب این است که مدیریت هم اطلاعات کامل‌تری در مورد آنها ارائه کند.

افشای اطلاعات دربارهٔ انتظارات (در مقایسه با قضاوت دربارهٔ رویدادهای غیرمالی) مشکل‌تر است. مدیریت تمایل دارد که فقط انتظارات خوشبینانه ارائه نماید، و از این رو این نوع انتظارات تا حدی بی‌معنی خواهند شد. نمونه‌ای از مطالبی که در نامه‌های مدیرعامل مشاهده می‌شود: ***ما اعتقاد راسخ داریم که عملیات آینده کماکان سودآور خواهد بود.*** بیان چنین مطالبی بسیار گنگ و مبهم است و نمی‌توان بر آن اساس آیندهٔ شرکت را پیش‌بینی کرد.

در نمودار ۵-۲۴ نمونه‌ای از مطالبی را که مدیریت گزارش می‌کند، ارائه کرده‌ایم. حسن مطلب در این است که استفاده‌کنندگان از گزارش را متوجه مسائلی می‌کند که مدیریت برای آنها ارزش قائل است. در چنین حالتی، تورم به صورت یک مسئله مورد نظر شرکت، درمی‌آید. از سوی دیگر، این بحث باعث می‌شود که مدیر از طریق اطمینان دادن به سرمایه‌گذاران مبنی بر اینکه شرکت از عهدهٔ مشکلات برخواهد آمد مقدار زیادی از اثرات منفی ناشی از اعداد و ارقام را کاهش دهد.

پرسش‌های این بخش

۱. شکل صورت‌های مالی چگونه می‌تواند بر شیوهٔ افشای اطلاعات اثر بگذارد؟ مثال‌هایی ارائه کنید.
۲. بین یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی و صورت‌های مالی رسمی چه رابطه‌ای وجود دارد؟
۳. آیا صورت‌های مالی تکمیلی و جدول‌های پیوست در مقایسه با صورت‌های مالی اصلی، اطلاعات کم‌اهمیتی ارائه می‌کنند. اگر چنین نیست، چرا اطلاعات مهم را در صورت‌های مالی تکمیلی ارائه می‌نمایند.
۴. مقصود از ***تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت*** چیست؟

نمودار ۵-۲۴ تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت (فقط بخش‌های گزینشی)

شرکت سهامی بورگ - وارنر

سال ۱۹۸۱، از چندین دیدگاه برای شرکت سال بسیار باشکوهی بود. با توجه به ضعف بازار ما توانستیم سود را افزایش دهیم. هر سهم عادی را به دو سهم تجزیه کردیم و سود تقسیمی ۱۳ درصد افزایش یافت.

ما این دستاورد یا موفقیت را جشن می‌گیریم. باید این خاطره را همواره زنده نگهداریم. در مورد برخی از اقلام چون اعداد را با توجه به تورم تعدیل کنیم، تصویرها کمرنگ‌تر می‌شوند. حتی با وجود اینکه این نرخ نسبت به دو سال پیش کمتر بود، هنوز هم تورم وضع مالی ما را تهدید می‌کند و به نفع هیچ‌کس نمی‌باشد.

یکی دیگر از واقعیت‌های قابل ذکر ضعف کلی فعالیت‌های تولیدی شرکت تلفیقی ما در ۱۹۸۱ بود. در حالی که سود عملیات تولیدی شرکت تلفیقی در ۱۹۸۱ به ۶۴ میلیون دلار رسید و اندکی از وضع یأس‌آور ۱۹۸۰ بهبود یافت، هنوز هم بسیار کمتر از ۱۲۰ میلیون دلاری است که در ۱۹۷۹ به دست آمد. اگر نرخ تورم را هم منظور کنیم، وضع وخیم‌تر خواهد شد.

بدیهی است که ما کوشیده‌ایم اثرات ناشی از چرخش‌های طبیعی بزرگترین بازارها بر نتیجهٔ عملیات خود را کاهش دهیم، ولی مدعی نیستیم که این اثرات را به طور کلی از بین برده‌ایم. بازارهای خودرو و ساختمان‌سازی در پنجهٔ رکود اقتصادی گرفتار شده‌اند، صنایع از میزان مصرف خود کاسته‌اند و وضع کل اقتصاد ناهنجار است.

ما در چنین محیطی از هیچ کوششی فروگذار نکردیم و اینک نوید می‌دهیم که بورگ - وارنر از نو تولد می‌یابد.

خلاصه

اطلاعات مالی برای دایره‌ای گسترده از استفاده‌کنندگان، از جمله دولت، بستانکاران، سرمایه‌گذاران و کارکنان عرضه (افشا) می‌شود. برحسب سنت، سرمایه‌گذاران در کانون توجه شرکت‌ها، از نظر افشای اطلاعات، قرار داشتند. از نظر تصمیماتی که سرمایه‌گذاران اتخاذ می‌کنند و از دیدگاه یک بازار سرمایه با ثبات افشای اطلاعات امری حیاتی به حساب می‌آید. افشای اطلاعات مهم مانع از ایجاد رویدادهای شگفت‌انگیز خواهد شد. اطلاعات می‌تواند تصویری را که مردم برای آیندهٔ شرکت دارند، به طور کامل دگرگون سازد. همچنین افشای به هنگام اطلاعات باعث می‌شود که سرمایه‌گذاران نسبت به اطلاعات مالی که در اختیار آنها قرار می‌گیرد اعتماد و اطمینان بیشتری پیدا کنند. ماهیت داده‌هایی که باید به آگاهی گروه‌های ذی‌ربط برسد، تا حدی، در گرو ماهیت الگوهای تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاران است. مقدار داده‌هایی که باید افشا شود از طریق استانداردهایی مانند مهم و **اثرگذار** بودن و **قابل اعتماد** بودن

اطلاعات تعیین می‌شود.

شکل‌ها و روش‌هایی وجود دارد که مدیران می‌توانند بدان وسیله اطلاعات را به آگاهی استفاده‌کنندگان برسانند. صورت‌های مالی رسمی در زمرهٔ شناخته شده‌ترین این روش‌ها قرار می‌گیرند، ولی شرکت‌ها می‌توانند از طریق یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی، صورت‌های مالی تکمیلی و بحث‌های تشریحی یا توصیفی اطلاعات عمده‌ای را افشا کنند. هیچ مورد شناخته شده و مورد قبول همگان وجود ندارد تا بتوان برآن اساس مقدار مناسب اطلاعاتی را که باید افشا کرد، مشخص نمود. حسابداران دست به تحقیقات پردامنه‌ای زده‌اند تا راه‌های جدیدی بیابند که بتوان بدان وسیله دیگران را بیشتر آگاه ساخت. این یک تحقیق مستمر است و در اجرای آن حسابداری، را به عنوان یک رشتهٔ بسیار پرهیجان تعریف می‌کنند.

پرسش‌های تشریحی

۱. دو گفتار یا اظهارنظر زیر را با هم مقایسه کنید. (دیدگاه خود را به کلاس درس و همکلاسی‌ها ارائه نمایید). گفتار نخست از رئیس شرکت نیشکر آمریکاست و او در ۱۸۹۹ چنین گفت:

> من چاره‌ای جز اجرای سیاست تدوین شده و مورد حمایت دیگران (مقامات) ندارم، ولی خوب می‌دانم که اجرای این سیاست موجب عقب‌ماندگی و تضعیف شرکت در صحنهٔ رقابت می‌شود.

> دومین مطلب متعلق به رئیس هیئت مدیرهٔ کمیسیون بورس و اوراق بهادار است و او چنین گفت: تردیدی نیست که اساس مفروضاتی که قوانین اوراق بهادار دولت مرکزی بر پایهٔ آنها گذاشته شده موید این است که افشای اطلاعات آنی و کامل می‌تواند بهترین منافع سرمایه‌گذاران و شرکت (انتشاردهندهٔ اوراق بهادار) را تامین کند.

۲. دربارهٔ گفتار زیر متعلق به معاون بخش انتشار اسکناس (بانک مرکزی آمریکا) را تفسیر نمایید. او دیدگاه خود را در ۱۹۷۵ بدین گونه ابراز داشت:

> شرکتی که مسائلی دارد (از جمله مسائلی که مقصر اصلی شرکت نیست) در اجرای قوانین بورس و اوراق بهادار به شرکت صدمه می‌زنند. کاربرد این مقررات می‌تواند شرکتی را که دچار دردسر شده است از صحنهٔ فعالیت خارج کند. هر کس که درصدد نجات شرکت برآید باید در اندیشهٔ رعایت این مقررات باشد، ونه اینکه بکوشد از آنها سوءاستفاده کند. بدین

> گونه مشاهده می‌کنیم راهی را که مقررات دولت مرکزی پیش پای شرکت‌ها گذاشته است موجب انهدام آنها می‌گردد و آنها را در مسیر نجات و رهایی از دردسر قرار نمی‌دهد.[۳۶]

۳. به عنوان یک پروژه جهت ارائه در کلاس، موضوعی را انتخاب کنید که بر آن اساس شرکت‌ها درصدد برمی‌آیند اطلاعات مربوط به خود را افشا کنند. یک نمونه می‌تواند در رابطه با افزایش قیمت سوخت باشد که به سبب بحران‌های خلیج فارس به وجود آمده است. امکان دارد مسئله دیگر در رابطه با تغییرات سیاسی در بازارهای خارج باشد و باز اینکه این نمونه می‌تواند در رابطه با استاندارد جدیدی برای ارائه گزارشات، مانند استانداردهای مربوط به بازنشستگی، مالیات‌های انتقالی، تلفیق شرکت‌ها و ابزارهای مالی باشد.

به صورت انفرادی یا گروه‌های دو نفره (براساس دیدگاه استاد) به کتابخانه دانشگاه مراجعه کنید و یکی از گزارشات سالانه شرکت‌ها را انتخاب نمایید. شیوه‌ای که این گزارش اطلاعات خود را افشا کرده است، بررسی نمایید. آیا این اطلاعات به صورت نامه‌ای که مدیرعامل شرکت برای سهامداران فرستاده است، در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی و یا ازطریق مطلبی را که مدیر زیر عنوان **تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت** ارائه کرده است، می‌باشد؟

نتیجهٔ بررسی‌های خود را با نتیجه کار همکلاسی‌ها مقایسه کنید. آیا این مقایسه بیانگر این است که شرکت‌ها اطلاعات را به روش‌های مختلف ارائه می‌کنند. آیا میزان اطلاعات افشا شده مربوط به صنعتی است که شرکت در آن فعالیت می‌نماید یا بیانگر اندازه یا بزرگی شرکت می‌باشد؟

آیا شما نسبت به میزان اطلاعات افشا شده راضی هستید؟ آیا احساس می‌کنید که متوسط خوانندگان بتوانند مطالب و اطلاعات ارائه شده را درک کنند؟ در مورد افشای این نوع اطلاعات به هیئت استانداردهای حسابداری مالی و کمیسیون بورس و اوراق بهادار چه توصیه‌هایی می‌نمایید.

تغییرات حسابداری

۴. بیانیهٔ شماره ۲۰ از هیئت اصول حسابداری در مورد تغییرات حسابداری است.

الف. برای متمایز ساختن هر یک از موارد زیر و تفکیک آنها از دیگری مثالی بزنید، بحث کنید یا واژه و یا اصلاح مربوطه را تعریف کنید.

۱. یک تغییر در حسابداری.

۲. اصلاح اشتباه در صورت‌های مالی که در گذشته منتشر شده‌اند.

ب. بحث یا توجیه دربارهٔ یک تغییر در اصل حسابداری.

پ. بحث در مورد گزارش کردن یک تغییر در حسابداری (با توجه به بیانیه شماره ۲۰ از هیئت اصول حسابداری). کاربرد روش دیگری برای تعیین قیمت موجودی کالا به جای روش اولین صادره از

آخرین وارده.

۵. گاهی یک واحد تجاری شیوه حسابداری برخی از اقلام خود را تغییر می‌دهد. این نوع تغییر را می‌توان به عنوان تغییر در اصل حسابداری، تغییر در برآورد حسابداری و یا تغییر در ***واحد تجاری ارائه‌کنندهٔ گزارش*** قرار داد.

در زیر سه رویداد در مورد تغییر در حسابداری ارائه شده است و اینها هیچ رابطه‌ای با یکدیگر ندارند.

مورد اول

شرکتی به این نتیجه رسید که عمر مفید دارایی‌های ثابت استهلاک‌پذیر بسیار طولانی در نظر گرفته شده است و نمی‌توان به روشی منصفانه بهای تمام شده این دارایی‌های ثابت را با درآمد مربوطه مقایسه کرد. در آغاز سال جاری شرکت تصمیم گرفت که عمر مفید دارایی‌های ثابت استهلاک‌پذیر را به مدت ۵ سال کاهش دهد.

مورد دوم

شرکت آلفا در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۶ مالک ۵۱ درصد سهام شرکت بتا بود و در این زمان شرکت آلفا سرمایه‌گذاری‌های خود را در شرکت دیگر براساس روش بهای تمام شده گزارش می‌کرد، زیرا از دیدگاه سیاسی وضع بی‌ثباتی بر کشوری حاکم بود که شرکت بتا در آن قرار داشت. مدیریت شرکت آلفا در دوم ژانویهٔ ۱۹۷۷ متقاعد شد که مشکلات سیاسی حل شده‌اند و احتمال ندارد که دولت حاکم در آن کشور دارایی‌ها را ملی اعلام کند. از همین دیدگاه شرکت آلفا صورت‌های مالی تلفیقی متعلق به شرکت آلفا و بتا (برای سال منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷) منتشر کرد.

مورد سوم

در ژانویهٔ ۱۹۷۷ شرکتی تصمیم می‌گیرد که دارایی‌های ثابت را به روش خط مستقیم مستهلک کند. شرکت برای دارایی‌هایی که در گذشته مورد استفاده قرار می‌داده است و دارایی‌هایی را که به تازگی می‌خرد (و در گذشته از روش تصاعدی استفاده می‌کرده است) به روش خط مستقیم مستهلک می‌نماید.

برای هر یک از سه مورد ارائه شده، اطلاعاتی که در زیر خواسته‌ایم، در هر مورد پاسخ کامل بدهید و آن‌گاه به مورد بعدی بپردازید.

الف. نوع تغییر در حسابداری.

ب. روش گزارش کردن تغییر با رعایت اصول پذیرفته شده حسابداری که از جمله بحث در مورد شیوه‌ای که مبالغ یا مقادیر محاسبه می‌شوند.

پ. اثر تغییر در ترازنامه و صورت سود و زیان.

ت. افشای اطلاعات در یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی.

گزارش کردن بخشی از شرکت

۶. بسیاری از شرکت‌ها مخالف ارائه اطلاعات به عموم مردم هستند. دیدگاه موافق خود را درباره افشا نکردن اطلاعات ارائه کنید. آیا می‌توانید با مخالفت با این نوع دیدگاه، آنها را مجاب نمایید؟

۷. (می ۱۹۷۹) بخش *الف*. برای اینکه بتوان اصول پذیرفته شده حسابداری را از دیدگاه حسابداری و گزارش کردن بخشی از شرکت را درک کرد [با توجه به استاندارد شماره ۱۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی] لازم است که با برخی از واژگان فنی یا اصطلاحات خاص آشنا شوید.

عبارت‌ها یا اصطلاحات زیر را از دیدگاه **بخشی *از* شرکت** توضیح دهید:

۱. بخشی از صنعت.

۲. درآمد.

۳. سود و زیان عملیاتی.

۴. دارایی‌ها با هویت مشخص و متعلق به خود.

بخش *ب*. تعیین بخش‌هایی از شرکت که باید گزارش مربوط به خود را ارائه کنند به صورت یکی از مسائل عمده در بحث دربارهٔ **بخش‌های یک شرکت** درآمده‌اند.

۱. برای تعیین اینکه آیا باید گزارش مربوط به یک بخش از شرکت را ارائه کرد، چه آزمون‌هایی باید به عمل آورد؟

۲. با انجام دادن چه آزمون‌هایی می‌توان مشخص کرد که آیا بخش‌های مختلف صنعت گزارش جداگانه و متعلق به خود ارائه کرده‌اند یا خیر و برای تعیین این بخش‌ها چه دستورالعملی را باید به کار برد؟

نفت‌کش غول پیکر والدز

دو عضو هیئت علمی، مایک روهان و سوزان دیلان دربارهٔ ریختن نفت به ساحل آلاسکا، به وسیلهٔ نفت‌کش والدز، بحث می‌کردند. مایک در دانشگاه به عنوان یک فرد فعال در زمینهٔ حفظ محیط‌زیست شهرت دارد. در حالی که سوزان به صورت نسبی، محافظه‌کار است.

مایک (کمی خشمگین): ما باید درصدد یافتن راهی باشیم تا این شرکت‌های بزرگ رابه زانو درآوریم. تصور من بر این است که باید آنها را ناگزیر کنیم هزینه تمیزکردن آلودگی‌های ایجاد شده را پرداخت کنند!

سوزان (با آهنگی سازشکارانه): من نمی‌دانم. آیا این نوع اقدام نمی‌تواند اندکی افراطی باشد؟ مقصود من این است که این یک تصادف بود و همه می‌دانیم که تصادف برای هرکس اتفاق می‌افتد.

مایک (هنوز ناآرام): بسیار خوب، دست کم، باید آنها را مجبور ساخت که اطلاعات مربوط به زیان‌های مالی به صیادان و سایر کارکنان منطقه (که به سبب این تصادف) وارد آورده‌اند، برآورد نمایند. چنین اقدامی باعث خواهد شد که سهامداران بدانند سود آنها به هزینه چه کسانی تمام می‌شود:

سوزان (کمی تحت تأثیر قرارگرفته): شاید این دیدگاه چندان بد نباشد.

مایک: ولی، نمی‌دانم چه بگویم. آیا به نظر شما نباید از آنها خواست تا منافع مالی را که پس از این تصادف و عمل خود به منطقهٔ آلاسکا رسانده‌اند، برآورد و اعلام کنند؟ پس از همه این حرف‌ها، این چند سال گذشته آنها پول‌های زیادی صرف سالم‌سازی محیط کرده‌اند، آنها هزینه‌های زیادی متحمل شده‌اند و از این راه هیچ منفعتی کسب ننموده‌اند.

نظر شما درباره دیدگاه مایک چیست؟ دیدگاه شما در مورد تعدیل نظری را که سوزان می‌نماید، چیست؟

شرکت سهامی سن تکس

شرکت سهامی *سن تکس* یکی از بزرگترین شرکت‌های ساختمان‌سازی است و در زمرهٔ مقاطعه‌کاران بزرگ قرار دارد. شرکت همچنین سیمان، آهک، مصالح ساختمان و چیزهای دیگر هم تولید و عرضه می‌نماید. طی سال مالی ۱۹۸۹، شرکت یک بانک پس‌انداز تأسیس کرد تا بتواند در زمینهٔ تامین مالی و دادن اعتبار به مشتریان خدمات بیشتری ارائه نماید.

تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت موید این است که در ۱۹۸۹ شرکت درآمد و سود سهمی داشت که تا آن زمان، از محل عملیات، بی‌سابقه بود. فروش تقریباً به ۲ میلیارد دلار رسید و این یعنی افزایش ۲۴ درصدی نسبت به درآمد سال مالی ۱۹۸۸. گذشته از این، سود عملیاتی ۶۶ درصد افزایش یافت و به ۴۰ میلیون دلار رسید، در حالی که در ۱۹۸۸ به ۲۴ میلیون دلار می‌رسید.

یکی از واحدهای فرعی شرکت در زمینه رهن و وام فعالیت می‌کند و برای خریداران خانه از این شرکت و دیگران وام رهنی می‌دهد. طی سال مالی ۱۹۸۹، فعالیت‌های مربوط به خدمات مالی شرکت گسترش یافت، در این زمینه ۲۶/۳ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد و واحدی به نام ***تگزاس‌تر است*** به وجود آورد، این واحد فرعی اقدام به خریدن اقلام خاصی از دارایی تمود و بدهی‌های چهارسالهٔ صندوق‌های پس‌انداز و وام تگزاس را پذیرفت و با یک واحد فرعی دیگر به نام FSLIC همکاری می‌کرد. شرکت *سن‌تکس* گزارش کرد:

> FSLIC سفته‌ای به *تگزاس تراس* داد به مبلغی برابر با کل سرمایه منفی را که تا ۲۹ دسامبر ۱۹۸۸ نمی‌توان به پول نقد تبدیل کرد. این سفته در ۲۹ دسامبر ۱۹۹۸، به طور کامل سررسید خواهد شد و نرخ بهره آن که هر سه ماه یک‌بار تعدیل می‌شود، اندکی بیش از هزینه وجوه *تگزاس* خواهد بود.

> دارایی‌های خریداری شده (دارایی‌های پوشش داده شده) با کمک به این شرکت برای یک دوره ۱۰ ساله خریداری می‌شوند. FSLIC، هر نوع هزینه یا زیان حاصل از عملیات و فروش این دارایی‌ها را بازخرید خواهد کرد... گذشته از این، واحد مزبور بازده واقعی این دارایی‌ها را ارائه می‌کند تا بازده تضمین شده به مبلغی برابر با بازده هزینه **صندوق تگزاس** به اضافه مبلغ مشخصی (تا ۲۹ دسامبر ۱۹۹۸) را پوشش دهد.

در سال‌های نخست، این نوع واحدهای فرعی رویدادهای مالی را به روش ارزش ویژه ثبت و گزارش می‌کردند، زیرا نوع فعالیت آنها با فعالیت شرکت تفاوت عمده داشت. هیئت استانداردهای حسابداری مالی با صدور استاندارد شماره ۹۴ مقرر کرد، همه واحدهای فرعی که واحد تجارت اصلی (شرکت مادر) مالک، دست کم، ۵۰ درصد سهام آنهاست باید صورت حساب تلفیقی ارائه کنند.

شرکت سن تکس در گزارش مدیریت به نام ***تجزیه و تحلیل و بحث مدیریت*** یادآور شد که عملیات مربوط به وام و پس‌انداز، طبق مقررات، به صورت تلفیقی گزارش می‌شود که در نتیجه دارایی‌ها و بدهی‌های تلفیقی افزایش می‌یابند و سپس مدیریت ابراز داشت:

> ما بر این باوریم که استاندارد شماره ۹۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی مربوط به الزامی بودن ارائه صورت‌های مالی تلفیقی چندان روشن نیست، زیرا ارائه اقلام در ترازنامه به گونه‌ای نیست که شرایط مالی واقعی یا تاریخی شرکت را، به صورتی مناسب، منعکس نماید. شرکت مادر سن تکس مسئول بدهی‌های تلفیقی واحد پس انداز و رهن یا واحد پس‌انداز و وام نمی‌باشد. بلکه فقط مالکیتی را که ما در این واحدهای فرعی داریم دارای نوعی ریسک است. شرکت درصدد برآمده است تا این ابهام را از بین ببرد و ترازنامهٔ آن نشان‌دهنده وضع مالی است (که به صورت سنتی گزارش می‌شده) و شکل ترازنامه به گونه‌ای است که فعالیت‌های واحدهای فرعی فعال در زمینه تامین مالی (در آن) به صورت تلفیقی ارائه می‌شوند. بدون توجه به این وام جدید تلفیقی، نسبت بدهی‌ها به حقوق صاحبان سهام اندکی بیش از نسبت سال پیش است و برای این صنعت، نسبت مزبور قابل قبول می‌باشد.

حسابرسان در گزارش خواهد اظهارنظر کردند که صورت‌های مالی شرکت، از نظر همه جنبه‌های مهم وضع مالی شرکت را به صورت منصفانه ارائه می‌کنند. سپس آنها این مطلب را اضافه کردند:

> ترازنامهٔ تکمیلی در ۳۱ مارس ۱۹۸۹ و ۱۹۸۸ با این هدف ارائه شد که بتوان تجزیه و تحلیل‌های بیشتری انجام داد، ولی به عنوان بخشی از صورت‌های مالی اصلی، ارائه آنها الزامی نیست. این صورت حساب‌ها بر مبنای صورت‌های مالی قرار دارند که مورد اشاره قرار دادیم [یعنی صورت‌های مالی که طبق اصول پذیرفته شده حسابداری تهیه شده‌اند] و بدین‌گونه‌ای

تعدیل شده‌اند که بتوان وضع شرکت رهنی و نیز شرکت وام و پس‌انداز (که به روش ارزش ویژه عمل می‌کنند) با هم مقایسه کرد [برعکس روش تلفیقی]. ما وارده‌های ثبت شده را بررسی کردیم، وارده‌هایی که در رابطه با این ثبت‌های اصلاحی نوشته شده بود، و به نظر ما، این وارده‌ها به شیوه‌ای درست در صورت‌های مالی اصلی ثبت و گزارش شده بودند.

الف. از دیدگاه شما چرا مدیریت اقدام به افشای این اطلاعات اضافی کرده است؟

ب. آیا شما به این نتیجه رسیده‌اید که این صورت‌های مالی موجب گمراهی می‌شوند و یا می‌توانند به خواننده کمک کنند؟ آیا متوسط خوانندگان و استفاده‌کنندگان از این نوع صورت‌های مالی چه واکنشی نشان خواهند داد؟

پ. آیا با این دیدگاه موافق یا مخالف هستید که مدیریت اطلاعات اضافی ارائه کند؟ آیا این اقدام مخاطره‌آمیز است؟

ت. در مورد شیوه‌ای که سایر شرکت‌ها استاندارد شماره ۹۴ از هیئت استانداردهای حسابداری مالی به اجرا درآورده‌اند، چند مثال بزنید. برای مثال، آنها کدام دسته از اطلاعات اضافی ارائه می‌کنند؟

ث. مثال‌هایی ارائه کنید که شرکت‌های دیگر در مورد خریدهایی به کمک واحد فرعی FSLIC چگونه عمل می‌کنند (آنها را چگونه ثبت و گزارش می‌نمایند) این نوع خریدها باعث می‌شوند که نتوان به راحتی فعالیتهای یک شرکت را تجزیه و تحلیل کرد [آنها را در ابری از ابهام می‌پوشانند]. در مورد ثبت چنین رویدادی، چه پیشنهادی می‌نمایید؟

نمودار ۶ـ۲۴ شرکت سهامی سن تلکس و واحدهای فرعی ترازنامه‌های تلفیقی

	۳۱ مارس			
	۱۹۸۹		۱۹۸۸	
	تکمیلی	بطورکامل تلفیقی	تکمیلی	بطورکامل تلفیقی
	(به هزار دلار)			
دارایی‌ها				
صندوق	۸,۰۵۳	۲۱,۶۷۳	۹,۴۴۳	۱۲,۰۵۹
مطالبات				
وام رهنی به خانه	-	۱۲۷,۲۴۹	-	۱۰۱,۱۷۳
قرارداد ساختمان‌سازی	۱۵۲,۹۸۷	۱۵۲,۹۸۷	۱۵۴,۷۹۱	۱۵۴,۷۹۱۴
تجاری	۴۱,۱۱۶	۵۸,۲۵۸	۲۳,۷۶۵	۲۶,۳۱۰
اسناد	۲۲,۳۳۱	۲۳,۴۱۲	۱۷,۸۵۳	۲۴,۶۲۶
موجودی کالا				
پروژه‌های ساختمان‌سازی	۴۶۶,۰۵۶	۴۶۶,۰۵۶	۴۵۷,۱۲۷	۴۵,۱۲۷
زمین که برای توسعه و فروش نگهداری می‌شود	۱۰۵,۵۴۵	۱۰۵,۵۴۵	۷۶,۴۵۸	۷۶,۴۵۸
محصولات ساختمان‌سازی	۱۴,۷۳۶	۱۴,۷۳۶	۱۶,۴۰۸	۱۶,۴۰۸
سرمایه‌گذاری‌ها				
مشارکت خصوصی و واحدهای فرعی تلفیق شده	۶۸,۷۰۳	۵۳,۳۷۶	۴۵,۷۵۸	۳۷,۶۹۷
شرکت توسعه سن تلکس	۷۶,۸۴۳	۷۶,۸۴۳	۷۶,۵۷۳	۷۶,۵۷۳
خالص دارایی‌های ثابت	۱۱۲,۵۸۷	۱۱۴,۶۸۹	۱۳۳,۷۳۶	۱۳۴,۹۹۰
سفته FSLIC و حساب‌های دریافتنی (۲۱۷۵۹۵ دلار) و دارایی‌های پوشش داده شده به کمک FSLIC (۳۳۶,۰۹۹ دلار)	-	۵۵۳,۶۹۴	-	-
سایر دارایی‌ها و هزینه‌های انتقالی	۲۷,۲۷۱	۳۲,۰۰۴	۲۶,۶۴۰	۲۹,۸۸۶
	۱,۰۹۶,۲۲۸	۱,۸۰۰,۵۲۲	۱,۰۳۸,۵۵۲	۱,۱۴۸,۰۹۸

(ادامه نمودار)

(به هزار دلار)

بدهی‌ها و حقوق صاحبان سهام				
حساب‌های پرداختنی و بدهی‌های تعلق گرفته و پرداخت نشده	۳۵۸,۱۲۹	۳۷۳,۴۲۶	۳۱۰,۹۷۷	۳۱۹,۶۹۸
سپرده‌ها (۱۳۵ و ۴۵۲ دلار) و پیش‌پرداخت به وسیلهٔ FHLB (۱۳۵,۹۷۰ دلار)	-	۵۸۸,۱۰۵	-	-
اسناد پرداختنی	۱۰۰,۲۶۵	۲۰۰,۰۶۸	۴۴,۱۰۰	۱۴۴,۱۰۰
وام بلندمدت				
اوراق قرضه درجه دوم	۱۱۹,۱۶۲	۱۱۹,۱۶۲	۱۱۹,۱۴۴	۱۱۹,۱۴۴
سایر وام‌ها	۲۱,۰۳۰	۲۱,۰۳۰	۵۹,۷۱۸	۵۹,۷۱۸
مالیات بر درآمد انتقالی	۷۴,۴۸۷	۷۵,۵۷۶	۱۳۹,۷۶۷	۱۴۰,۵۹۲
سرقفلی منفی	۳۸,۹۸۱	۳۸,۹۸۱	-	-
حقوق صاحبان سهام				
سهام عادی، (ارزش اسمی ۰/۲۵ دلار، حق انتشار ۵۰ میلیون سهم، انتشار یافته ۱۴,۴۶۶,۴۹۳ و ۱۵,۰۴۸,۲۶۴	۳,۶۱۷	۳,۶۱۷	۳,۷۶۲	۳,۷۶۲
صرف سهام	۲۰۵	۲۰۵	-	-
سود انباشته	۳۸۰,۳۵۲	۳۸۰,۳۵۲	۳۶۱,۰۸۴	۳۶۱,۰۸۴
کل حقوق صاحبان سهام	۳۸۴,۱۷۴	۳۸۴,۱۷۴	۳۶۴,۸۴۶	۳۶۴,۸۴۶
	۱,۰۹۶,۲۲۸	۱,۸۰۰,۵۲۲	۱,۰۳۸,۵۵۲	۱,۱۴۸,۰۹۸

به یادداشت A مراجعه کنید: *ارائه داده‌ها زیر عنوان مکمل شامل شرکت رهنی و شرکت وام و پس‌انداز می‌شود که به صورت ارزش ویژه ثبت و گزارش شده‌اند، در حالی که که داده‌هایی زیر عنوان به طور کامل تلفیقی نشان‌دهندهٔ همه دارایی‌ها و بدهی‌های این واحدهای تجاری است.* همچنین به یادداشت‌های پیوست صورت‌های مالی تلفیقی مراجعه کنید.

منابع اولیه

Those interested in pursuing the topics in this chapter in more depth might begin by consulting the following texts.

Arpan, Jeffrey S., and Lee H. Radebaugh. *International Accounting and Multinational Enterprises* (Boston: Warren, Gorham & Lamont, 1981), esp. Ch.9.

Most, Kenneth S. *Accounging Theory, 2nd ed.* (Columbus, Ohio: Grid Publishing Inc., 1982), esp. Ch.7.

Mueller, Gerhard G., HJelen Gernon; and Gary Meak. *Accounting, An International Perspective* (Homewood, Ill.: Richard D. Irwin, 1987), esp. Ch. 4.

Watts, Ross L., and Jerold L. Zimmerman. *Positive Accounting Theory* (Englewood Cliffs, N.J.: prentice Hall, 1986), esp. Chs. 11 and 12.

سایر منابع

Nature of Disclosure

Abdel-khalik, A. Rashad. *Financial Reporting by Priuate Companies: Analysis and Diagnosis* (FASB, 1983)

Beaver, William H. "What Should Be the FASB's Objectives"" *Journal of Accountancy,* August 1973, pp. 49-57.

Bedford, Norton M. *Extension in Accounting Disclosure* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1973)

Benjamin, James J., and Keith G. Stanga. "Differences in Disclosure Needs of Major Users of Financial Statements." *Accounting and Business Research,* Summer 1977, pp. 187-92.

Birnberg, Jacob G. "Human Information Processing and Financial Disclosure.' *In Financial Accounting Theory.* Edited by Stephen A. Zeff and Thomas F. Keller (New York:

McGraw-Hill, 1985), pp. 211-20.

Brownlee, E. Richard III, and S. David Young. "The SEC and Mandated Disclosure: At the Crossroads." *Accounting Horizons,* September 1987, pp. 17-24.

Buzby, Stephen L. "Nature of Adequate Disclosure" *Journal of Accountancy,* April 1974, pp. 38-47.

Buzby, Stephen L. "Selected Items of Information and Their Disclosure in Annual Reports." *The Accounting Review,* July 1974, pp. 423-35.

Buzby, Stephen L. "Company Size, Listed versus Unlisted Stocks, and the Extent of Financial Disclosure". *Journal of Accounting Research,* Spring 1976, pp. 16-37.

Chandra, Gyan. "Study of the Consensus on Disclosure among Public Accountants and Security Analysts." *The Accounting Review,* October 1974, pp. 733-42.

Garrett, R. "Disclosure Rules and Annual Reports: Present Impact." *Financial Executive,* April 1975.

Nelson, Carl L. "Case for Accounting Disclosure." *CA Magazine,* March 1975, pp. 35-38.

Pastena, Victor. "Some Evidence on the SEC's System of Continuous Disclosure." *The Accounting Review,* October 1979, pp. 776-83.

Pastena, Victor, and Joshua Ronen. "Some Hypotheses on the Pattern of Management's Informal Disclosures." *Journal of Accounting Research,* Autumn 1979, pp. 550-64.